

راهبردهای

عاشقورا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راهبردهای عاشورا

نویسنده:

مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران
انقلاب اسلامی

ناشر چاپی:

مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۶	راهبردهای عاشورا
۲۶	مشخصات کتاب
۲۶	مقدمه
۲۶	کمال خواهی و جامعیت دینی
۲۶	کمال گرایی در نظام های حکومتی
۲۷	اهداف مدیریت از نظر اسلام
۲۸	فلسفه نگرشی اسلام به مدیریت و رهبری
۲۸	نقش امامت و رهبری در حفظ دین و رهبری امت
۲۸	عوامل مؤثر در انحرافات اعتقادی و فرهنگی
۲۹	نقش سیاسی امام
۲۹	نقش امام در برقراری عدالت اجتماعی
۳۰	نقش امام در رهبری جهاد اسلامی
۳۱	نگاه ویژه کمال خواهی اسلام به انسان و چرایی آن
۳۱	دین، قانون کمال حقیقی انسان
۳۳	جامعیت و کمال دین
۳۴	وحدت ادیان و تعدد شرایع
۳۴	آسیب شناسی کمال خواهی حکومت
۳۵	ریاست طلبی
۳۶	رسالت حکومت دینی از دیدگاه رهبری حماسه عاشورا
۳۷	اشاره
۳۷	فرازی از خطبه امام حسین در مراسم حج
۳۷	اشاره

۳۸	معرفی نشانه‌ها و پایه‌های دین
۳۸	اشاره
۳۸	تداوم نبوت با شیوه امامت
۳۹	وضع قوانین و مقررات در چارچوب مبانی دینی
۳۹	تبعیت از قوانین و مقررات دینی
۳۹	تعهد مدیران عالی نظام نسبت به اجرای احکام و مقررات دینی
۳۹	انتصاب و انتخاب مدیران بر مبنای معیارهای ارزشی
۳۹	ایجاد و انجام اصلاحات در جامعه
۴۰	اشاره
۴۰	ابعاد اصلاحات
۴۰	دستاوردهای اصلاح گرایانه انبیا
۴۱	معیار اصلاحات در نظام دینی
۴۱	برقراری امنیت برای مردم ستمدیده
۴۲	حاکمیت و اجرای احکام الهی در جامعه
۴۲	اهداف نهضت عاشورا
۴۲	اشاره
۴۲	اهداف نهضت عاشورا
۴۳	اشاره
۴۳	بررسی مهمترین اهداف نهضت عاشورا
۴۳	احیای کتاب و سنت
۴۳	اشاره
۴۴	حمایت از دین
۴۵	احیای شعائر دین
۴۶	نماز

۴۷	اصلاح
۴۷	امر به معروف و نهی از منکر
۴۸	از بین بردن فساد و سلطه استبدادی بنی امیه
۴۹	یزیدیان
۵۰	بدعت ستیزی و باطل ستیزی
۵۱	مقابله با اندیشه های انحرافی
۵۲	منابع تکمیلی
۵۳	علل و انگیزه های نهضت عاشورا
۵۳	نهضت چند ماهیتی
۵۳	اشاره
۵۴	عامل بیعت
۵۴	اشاره
۵۴	تثبیت خلافت موروثی
۵۴	شخصیت خاص یزید
۵۶	عامل دعوت مردم کوفه
۵۷	عامل امر به معروف و نهی از منکر
۵۸	ارزش عامل دعوت مردم کوفه
۵۸	ارزش عامل امر به معروف و نهی از منکر
۵۹	اشاره
۵۹	علل قیام حسین
۵۹	اشاره
۵۹	اطاعت فرمان خدا و اداء تکلیف
۵۹	فساد دستگاه خلافت و خروج آن از نظام اسلام
۶۰	خطر ارتجاع

- ۶۱ چرا امام حسین با علم به این که کشته می شود، قیام کرد؟
- ۶۲ ماهیت اصلاح گرایی در نهضت عاشورا
- ۶۲ آسیب شناسی اصلاحات
- ۶۳ نفوذ اندیشه های بیگانه
- ۶۳ تجدد گرایی افراطی
- ۶۳ ناتمام گذاشتن اصلاحات
- ۶۳ رخنه فرصت طلبان
- ۶۳ ابهام طرح های آینده
- ۶۳ انحراف از راه خدا
- ۶۴ نفوذ اصلاح طلبان منحرف
- ۶۶ مفهوم اصلاح
- ۶۷ اصلاحات، هدف بعثت انبیاء
- ۶۸ اصلاحات از دیدگاه قرآن کریم
- ۶۸ مفهوم وسیع فساد
- ۶۸ اشاره
- ۶۹ ارکان اصلاحات
- ۶۹ اشاره
- ۶۹ وجود طرح و نقشه
- ۷۰ وجود مصلح آگاه
- ۷۱ ابعاد و قلمرو اصلاحات
- ۷۲ لزوم مرزبندی میان اصلاحات اسلامی و انقلابی و اصلاحات آمریکایی
- ۷۳ مصادیق اصلاحات انقلابی و اسلامی
- ۷۴ اصول و مبانی حرکت اصلاحی
- ۷۶ اصلاحات در نهضت عاشورا

۷۷	نقش رهبری در هدایت حرکت اصلاحات
۷۷	لزوم مرکز مقتدر هدایت اصلاحات
۷۸	اصلاحات در روند حرکت انقلاب اسلامی
۷۸	ضرورت محوریت قانون اساسی
۷۸	شاخص های رفتاری و عملکردی حزب اموی
۷۸	اشاره
۷۸	تلاش در جهت خروج رهبری از نظام ولایی
۷۸	اشاره
۷۹	حذف و تخریب چهره های متعهد و جایگزینی چهره های سکولار و لائالی
۷۹	اشاره
۸۰	ایجاد بیزاری از امیرالمؤمنین
۸۱	فشارها و سختگیری ها بر شیعیان
۸۳	به کارگیری سیستم تبلیغات علیه مبانی دینی و ارزشی و اهل بیت
۸۵	جلوگیری از تفسیر قرآن و نقل حدیث
۸۵	چهره سازی و قهرمان پروری
۸۷	بحران سازی
۸۸	تحلیلی بر رویدادهای پس از رحلت پیامبر و فعالیت منافقان
۸۸	اشاره
۸۸	شاخصه های عصر علوی
۸۸	شکل گیری نفاق
۸۹	تصاحب قدرت سیاسی
۹۱	انحراف قدرت از مسیر تعیین شده
۹۵	تشابه جامعه ما با زمان امام حسین
۹۷	راه مقابله با سیاست های شیطانی

۹۸	عاشورا و جریان شناسی نفاق
۹۸	اشاره
۹۸	بیماری نفاق و علائم آن
۹۸	نفاق خطرناک ترین عامل انحراف
۹۸	پدیده نفاق در عصر نبوی
۱۰۰	اهداف منافقانه در ساخت مسجد ضرار
۱۰۰	نقش پدیده نفاق در ایجاد انحراف پس از رحلت پیامبر
۱۰۱	حادثه غیر منتظره
۱۰۱	نقش امیرالمؤمنین در افشای پدیده نفاق
۱۰۲	نقش فاطمه در افشای پدیده نفاق
۱۰۲	نقش حادثه عاشورا در افشای پدیده نفاق
۱۰۳	امام حسین و جریان نفاق
۱۰۳	نفاق در نهضت ملی ایران
۱۰۴	زمینه های شکل گیری نفاق در انقلاب اسلامی
۱۰۵	بنی صدر و نفاق او
۱۰۵	پدیده نفاق در درون حاکمیت نظام پس از شکل گیری دوم خرداد
۱۰۷	شاخص های نفاق معاصر
۱۰۸	جریان نفاق خارجی
۱۰۸	آفت شناسی تحزب
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	مقدمه
۱۰۸	اشاره
۱۰۹	تحزب در اسلام
۱۰۹	رهیافت های فقهی در تحزب

- ۱۱۰ نقد و ارزیابی
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۱ شاخص ها و ویژگی های حزب الله و تشکل الهی از منظر قرآن
- ۱۱۲ شاخص ها و ویژگی های حزب الشیطان از منظر قرآن
- ۱۱۳ ضرورت تشکل از نظر احادیث و سیره ائمه اطهار
- ۱۱۶ نتیجه
- ۱۱۷ علل پیدایش احزاب
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ محاسن و معایب تحزب
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۸ محاسن احزاب
- ۱۱۸ معایب احزاب
- ۱۱۹ علل ناپایداری و شکست احزاب در ایران
- ۱۱۹ شاخص های اعتقادی شعاری رفتاری تولی و تبری (خودی و غیرخودی)
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۰ شاخص های اعتقادی
- ۱۲۰ اقرار به وجود خداوند و توحید او
- ۱۲۰ عدل خداوند
- ۱۲۱ نبوت و خاتمیت پیامبر اسلام و جامعیت دین او
- ۱۲۱ ولایت و امامت
- ۱۲۲ معاد
- ۱۲۲ شاخص های رفتاری اجتماعی و حزبی
- ۱۲۲ تبری و مرزبندی با غیر خودی های عقیدتی
- ۱۲۳ رعایت مرزبندی با کفار

- ۱۲۳ رعایت مرزبندی با مشرکان
- ۱۲۳ رعایت مرزبندی با اهل کتاب (به ویژه یهود)
- ۱۲۳ مواضع کینه توزانه و غیر دوستانه غیر خودی
- ۱۲۴ پیوند دوستانه غیر خودی ها با خودشان
- ۱۲۴ بی فایده بودن برقراری ارتباط با غیر خودی
- ۱۲۴ خطرناک و غیر قابل اعتماد بودن غیر خودی
- ۱۲۴ قلب واحد، محبت واحد
- ۱۲۴ سیر قهقرایی و ارتجاعی به سوی کفر
- ۱۲۵ از دست دادن ولایت و نصرت الهی
- ۱۲۵ از دست دادن هدایت الهی
- ۱۲۵ ابتلا به مجازات و عذاب الهی
- ۱۲۵ ورود به جرگه ستمکاران
- ۱۲۵ گرفتار شدن به تسویلات و تزینات شیطانی
- ۱۲۵ آسیب رسانی به خود و جبهه خودی
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۶ تولی و ولایت پذیری (صاحبان ولایت)
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۶ خداوند سبحان
- ۱۲۶ پیامبر گرامی اسلام
- ۱۲۷ مرجعیت دینی
- ۱۲۷ زعامت سیاسی و اجتماعی
- ۱۲۷ ولایت داوری و قضا
- ۱۲۸ شاخص های رفتاری فردی و اجتماعی
- ۱۲۸ بعد عبادی

- ۱۲۹ بعد اخلاقی
- ۱۳۰ بعد خانوادگی
- ۱۳۰ بعد اجتماعی
- ۱۳۱ بعد اقتصادی
- ۱۳۱ دلایل پیوستگی دین با سیاست (نقد تئوری سکولاریستی)
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۱ دسته بندی محتوای مکتب اسلام به اعتقادات، اخلاقیات، احکام
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۲ رسالت دین، تنظیم مجموعه روابط چهارگانه انسان
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۲ ارتباط انسان با خود
- ۱۳۳ رابطه انسان با طبیعت
- ۱۳۴ رابطه انسان با دیگر انسان ها
- ۱۳۴ رابطه انسان با خدا
- ۱۳۵ پیوند حقیقی بین زندگی دنیا و آخرت
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۶ جدا ناپذیری دین و دنیا در اسلام
- ۱۳۷ نبوت و حکومت
- ۱۳۷ نبوت و داوری در اختلافات
- ۱۳۷ نبوت و عدالت
- ۱۳۸ پیامبر اکرم و منصب حکومت
- ۱۳۸ امامت و حکومت
- ۱۳۸ چگونگی تعیین حاکم اسلامی در عصر غیبت
- ۱۳۸ اشاره

- ۱۳۹ نظریه انتخابی
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۰ نظریه انتصابی
- ۱۴۰ سیمای حکومت جهانی
- ۱۴۰ اشاره
- ۱۴۰ پیروزی حق بر باطل
- ۱۴۱ ریشه کنی ستم و ستمگر
- ۱۴۱ جنگ مسلحانه
- ۱۴۲ احیای اسلام
- ۱۴۲ امنیت و رفاه
- ۱۴۳ رحمت و برکت الهی
- ۱۴۳ درس ها و پیامهای عاشورا
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ نظام خلافت یا امامت؟
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۴ شاخصهای نظام امامت
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ معرفی نشانه ها و پایه های دین
- ۱۴۵ ایجاد و انجام اصلاحات در جامعه
- ۱۴۵ برقراری امنیت برای مردم ستمدیده
- ۱۴۵ حاکمیت و اجرای احکام الهی در جامعه
- ۱۴۵ توجه دادن جامعه به نقش رهبری دینی و ویژگیهای آن
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۵ مراحل تکامل انسان

۱۴۶	نقش رهبری در تکامل انسان
۱۴۶	ویژگیهای رهبری دینی
۱۴۷	شیوه انتخاب رهبری
۱۴۷	تبیین نقش و رسالت مردم در نظام دینی
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	ماهیت حکومت دینی
۱۴۸	رابطه و رسالت مردم در قبال حکومت دینی
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	احیاءگری
۱۴۸	اشاره
۱۴۸	احیاء کتاب و سنت
۱۴۹	حمایت از دین
۱۴۹	ولایت و رهبری
۱۵۰	عزت
۱۵۰	ملت زنده و مرده
۱۵۱	حفظ حریمها و قداستها
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	ارزشها و قداستها در نگرش دینی
۱۵۲	رابطه ارزشها و قداستها و حرمتها
۱۵۲	منشاء قداستها و ارزشها
۱۵۳	دستاوردهای حماسه عاشورا
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	افشای جریان نفاق
۱۵۳	اشاره

۱۵۳	شناساندن جایگاه ولایت و امامت
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	تمرکز تشیع، محوریت امامت
۱۵۳	مرجعیت ائمه در امور دینی
۱۵۳	پیدایش پایگاه تبلیغات
۱۵۴	زمینه سازی انقلاب فرهنگی امام باقر و امام صادق
۱۵۵	ایجاد تحول در مردم
۱۵۵	ریختن ترس و وحشت مردم
۱۵۵	احساس شرمندگی
۱۵۵	تقویت روحیه شهادت طلبی
۱۵۵	پیدایش روح پرخاشگری در میان مردم
۱۵۵	شکل گیری نهضت ها و جنبش های اجتماعی
۱۵۶	احیای مجدد جریان دینی
۱۵۶	اشاره
۱۵۸	همبستگی بین شیعیان و جریان وابسته به اهل بیت
۱۵۸	حماسه عاشورا و معیارهای عزت و ذلت امتهما
۱۵۸	اشاره
۱۵۸	مفهوم عزت و ذلت
۱۵۹	عزت و ذلت در قرآن
۱۶۰	معیار عزت و ذلت در کلام امام حسین
۱۶۰	اشاره
۱۶۱	عوامل عزت
۱۶۲	اشاره
۱۶۲	اطاعت خدا

- ۱۶۲ حق مداری
- ۱۶۳ ولایت محوری
- ۱۶۴ جهاد و مبارزه با باطل
- ۱۶۵ ایثار
- ۱۶۵ استقامت
- ۱۶۵ آراستگی به کمالات اخلاقی
- ۱۶۶ عوامل عزت امتهما
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۶ دولت کریمه
- ۱۶۶ مدیریت الهی و امامت نور
- ۱۶۶ برخورداری از نیروی نظامی متعهد
- ۱۶۷ دین مداری و اسلام محوری
- ۱۶۷ عوامل ذلت ملت ها
- ۱۶۷ اشاره
- ۱۶۸ زمامداران فاسد
- ۱۶۸ مردم بی تفاوت
- ۱۶۹ عدالت خواهی در نهضت عاشورا
- ۱۶۹ اشاره
- ۱۶۹ رسالت انبیاء در تحقق عدالت
- ۱۷۰ سیره عملی رسول اکرم
- ۱۷۱ سیره حکومتی امیرمؤمنان در تحقق عدالت در جامعه
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ ابعاد و قلمرو عدالت
- ۱۷۱ اشاره

۱۷۳	عدالت اقتصادی
۱۷۴	عدالت قضایی
۱۷۴	عدالت اداری
۱۷۵	عدالت خواهی در نهضت عاشورا
۱۷۵	ابعاد و گستره ظلم در حکومت اموی
۱۷۶	محورهای اصلی سخنان امام حسین در اجرای عدالت
۱۷۸	شاخص های حکومت عادلانه
۱۷۸	آسیب شناسی عدالت در نظام اسلامی
۱۷۸	قانون مداری در حادثه عاشورا
۱۷۸	اشاره
۱۷۸	تکلیف
۱۷۹	وظیفه انسان نسبت به خدا
۱۷۹	اشاره
۱۷۹	وظیفه انسان نسبت به خود
۱۷۹	اشاره
۱۸۰	خودشناسی
۱۸۱	پرورش استعدادها و استفاده از سرمایه های خود
۱۸۲	وظیفه انسان نسبت به جامعه
۱۸۲	عمل به تکلیف
۱۸۲	اشاره
۱۸۴	نمودهای قانونمداری در حادثه عاشورا
۱۸۴	اشاره
۱۸۴	امام حسین قبل از نهضت عاشورا
۱۸۵	امام حسین در کنار پدر و برادر

- ۱۸۶ امام حسین در زمان معاویه -
- ۱۸۶ عمل انقلابی اما با رعایت حقوق مردم -
- ۱۸۷ امام حسین پس از قیام -
- ۱۸۷ اشاره -
- ۱۸۷ اصول انسانی و جنگ -
- ۱۸۸ تکریم انسان -
- ۱۸۸ آب رسانی به لشکر حر -
- ۱۸۸ خرید زمین کربلا -
- ۱۸۹ ترخیص و کمک به کسانی که حقی بر گردن آنها مانده بود -
- ۱۸۹ حادثه عاشورا و نقش مثبت و منفی خواص -
- ۱۸۹ اشاره -
- ۱۸۹ شاخص های خواص متعهد -
- ۱۸۹ اشاره -
- ۱۸۹ بصیرت -
- ۱۹۰ اقدام به موقع -
- ۱۹۱ شجاعت -
- ۱۹۱ جان فشانی و جان نثاری -
- ۱۹۲ استقامت و پایداری -
- ۱۹۳ تحلیل نگری -
- ۱۹۴ جانبداری از حق -
- ۱۹۴ عبرت آموزی -
- ۱۹۵ آسیب شناسی خواص حق -
- ۱۹۵ اشاره -
- ۱۹۵ تعلقات و دلبستگی های مادی -

- ۱۹۶ ساده اندیشی
- ۱۹۷ خودپرستی
- ۱۹۷ انگیزه های غیر الهی
- ۱۹۷ سستی و غفلت (اشتباهات)
- ۱۹۸ ترس و نگرانی
- ۱۹۸ بروز اختلاف
- ۱۹۸ پندها و عبرت های عاشورا
- ۱۹۸ اشاره
- ۱۹۹ تفاوت درس و عبرت
- ۱۹۹ ضرورت عبرت آموزی
- ۲۰۰ عبرت آموزی در قرآن
- ۲۰۰ عبرت آموزی در روایات
- ۲۰۱ عاشورا، صدای قداست زدایی و حریم شکنی
- ۲۰۴ عدول جامعه از اصول پیامبر
- ۲۰۶ تخریب چهره ها
- ۲۰۶ اشاره
- ۲۰۶ تخریب مبانی
- ۲۰۷ اشاره
- ۲۰۷ فکری
- ۲۰۹ سیاسی
- ۲۱۰ اخلاقی
- ۲۱۱ نقش مردم در فراز و فرود نهضت های دینی (تبیین قرائت مردم سالاری دینی)
- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ جایگاه مردم در حکومت دینی

- ۲۱۱ اشاره
- ۲۱۱ اصل شورا
- ۲۱۲ ولایت مؤمنان
- ۲۱۲ اصل رضایت مردم
- ۲۱۳ عدم سلطه بر دیگری
- ۲۱۳ جایگاه مردم در تحقق حاکمیت الهی
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۳ مسؤولیت مردم در تشکیل حکومت
- ۲۱۴ امانت بودن دین در عهده مردم
- ۲۱۴ لزوم اجرای احکام دین
- ۲۱۵ رسالت مردم در تداوم حکومت
- ۲۱۵ اشاره
- ۲۱۵ حفظ اسلام، کشور اسلامی و مسلمانان
- ۲۱۵ امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۱۶ حفظ وحدت و همبستگی
- ۲۱۷ مبانی وحدت اسلامی
- ۲۱۷ آسیب شناسی وحدت
- ۲۱۹ پاسداران حریم وحدت
- ۲۱۹ نتیجه و راهکار
- ۲۲۰ شاخص های مردم سالاری دینی و مدیران آن
- ۲۲۰ اشاره
- ۲۲۰ مقدمه
- ۲۲۰ مذهب اصالت طبیعت (اومانیسیم) (مکتب اصالت ماده)
- ۲۲۱ فرهنگ اومانیسیم

- ۲۲۱ اومانیسیم و ارتباط آن با مدرنیسم (Humanism)
- ۲۲۱ سکولاریسم به عنوان ویژگی و پیامد اصلی مدرنیسم
- ۲۲۲ ماتریالیسم دیالکتیک
- ۲۲۲ اصول چهارگانه ماتریالیسم دیالکتیک
- ۲۲۲ خدا محوری و تعیین جایگاه انسان
- ۲۲۳ علل ناسازگاری دموکراسی با دین
- ۲۲۳ معنای مورد قبول از دموکراسی
- ۲۲۴ مفهوم مردم سالاری دینی
- ۲۲۴ محورهای نظام ولایی
- ۲۲۵ ارکان نظام دینی
- ۲۲۵ ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۶ نقاط افتراق و اشتراک لیبرال دموکراسی با مردم سالاری دینی
- ۲۲۶ نقاط افتراق
- ۲۲۷ وجوه اشتراک
- ۲۲۸ حقوق ملت در نظام اسلامی و دینی
- ۲۲۸ سایر حقوق ملت
- ۲۲۹ اشاره
- ۲۳۰ ساز و کارها و تضمین های قانون اساسی برای تحقق
- ۲۳۰ دین مداری
- ۲۳۰ مردم سالاری
- ۲۳۰ مبنا و شاخصه های مردم سالاری دینی
- ۲۳۱ مبنا و چارچوب مردم سالاری دینی
- ۲۳۱ شاخصه های مردم سالاری دینی

- ۲۳۱ جهت گیری مدیریتی نظام دینی
- ۲۳۱ شاخص های مدیران و کارگزاران
- ۲۳۳ روش های کارآمدی حکومت و نقد کارآمدی
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۳ رسالت حکومت در تأمین رفاه و رضایت مردم
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۵ روش ها و مدل های تحقق رسالت حکومت
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۵ حق مدارانه
- ۲۳۵ مصلحت گرایانه
- ۲۳۶ فریب کارانه
- ۲۳۶ بررسی انواع نارضایتی مردم
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۶ نارضایتی عمقی و حقیقی
- ۲۳۷ نارضایتی سطحی
- ۲۳۷ بررسی علل و عوامل نارضایتی مردم
- ۲۳۷ اشاره
- ۲۳۷ عوامل رفتاری و عملکردی
- ۲۳۸ عوامل معرفتی و نگرشی
- ۲۳۹ عوامل نارضایتی سیستمی و حکومتی
- ۲۴۰ آسیب شناسی روش مدیریت اجرایی
- ۲۴۰ در بخش قانونگذاری
- ۲۴۰ در بخش برنامه ریزی
- ۲۴۱ در بخش اجراء و مدیریت

- ۲۴۱ راه کارهای تحقق کارآمدی مدیریت کشور
- ۲۴۱ نظارت عمومی و نقش آن در تحقق اهداف حکومت دینی
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۱ نظارت عمومی دولت بر مردم (حسبه) اصل هشتم قانون اساسی
- ۲۴۳ حسبه یا سالم سازی اجتماع
- ۲۴۳ مبارزه با ریشه های فساد
- ۲۴۴ اجراء حدود و سالم سازی جامعه
- ۲۴۴ موارد رسیدگی پیامبر اسلام به امور حسبه
- ۲۴۵ موارد رسیدگی علی بن ابیطالب به امور حسبه
- ۲۴۶ نظارت مردم بر دولت
- ۲۴۶ نظارت مردم بر دولت در منابع اسلامی
- ۲۴۷ نظارت عمومی مردم بر مردم
- ۲۴۸ آیا این قانون موجب هرج و مرج نمی گردد؟
- ۲۴۸ نظارت عمومی در نظام های غربی
- ۲۴۹ نقش نظارت عمومی در پیشگیری از فساد حاکمیت
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ روشهای تحقق نظارت عمومی با توجه به قانون اساسی
- ۲۴۹ اشاره
- ۲۴۹ طرق اعمال نظارت مردم بر دولت
- ۲۵۱ طرق اعمال نظارت متقابل مردم بر یکدیگر
- ۲۵۲ نظم پذیری در نظام جمهوری اسلامی
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۲ مفهوم نظم و انضباط
- ۲۵۳ اقسام نظم

- ۲۵۳ اهمیت نظم
- ۲۵۴ پیشرفت در سایه نظم
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۵ نظم از منظر قرآن و روایات
- ۲۵۵ نظم در قرآن
- ۲۵۶ نظم در روایات
- ۲۵۷ نظم در سیره پیشوایان معصوم
- ۲۵۸ نقش حاکمیت در نظم پذیری جامعه
- ۲۵۹ علل و عوامل بی نظمی در جامعه
- ۲۵۹ راهکارهای نظم پذیری جامعه
- ۲۵۹ عقل و حقوق متقابل
- ۲۶۰ عدالت
- ۲۶۰ بردباری
- ۲۶۰ روح تعاون
- ۲۶۱ دعوت به فرمان پذیری
- ۲۶۱ تواضع
- ۲۶۱ امانت
- ۲۶۱ پاورقی
- ۲۸۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

راهبردهای عاشورا

مشخصات کتاب

عنوان: راهبردهای عاشورا

پدیدآورندگان: مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (پدیدآور)

وضعیت نشر: قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶

نوع: متن

جنس: کتاب

زبان: فارسی

مشخصات فیزیکی: مشخصات ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML ملاحظات: ملزومات نظام: ویندوز ۹۸+ با پشتیبانی متون

ملا

مقدمه

خاندان قریش از سال‌ها پیش از اسلام در مکه زندگی می‌کردند و پرده داری خانه کعبه را به عهده داشتند. بنی هاشم و بنی امیه از نوادگان دو فرزند عبد مناف، یعنی هاشم و امیه بودند. بین امیه و هاشم درگیری وجود داشت. پس از مردن آنها، این درگیری به فرزندان آنها منتقل گردید، هنگامی که پیامبر(ص) مأمور ابلاغ رسالت شد، بنی امیه نه تنها بدلائل دینی بلکه بیشتر بدلیل مسائل خانوادگی و قبیله‌ای، بیشترین مخالفت‌ها را کردند، با از بین رفتن تعدادی از رهبران قریش در غزوه بدر، ابوسفیان رهبر بی رقیب قریش گردید و با شدت هر چه تمامتر در احد و احزاب بر مسلمانان شورید، قریش تا سال هشتم با وجود ضعف شدیدی که از سال ۵ هجرت به بعد دچار آن شده بود، مقاومت کرد. اما سرانجام از ترس گرفتار شدن به سرنوشتی آشفته و ذلت بار و علیرغم نفاق باطنی، اسلام آورد. ابوسفیان قبل از رسیدن مسلمین به مکه، اسلام را به پیشنهاد عباس بن عبدالمطلب پذیرفت و بدین حيله، جان خود را نجات داد. با اینکه ابوسفیان و فرزندان او در فتوحات شرکت کردند، از دید بسیاری از مسلمین اسلام او جز از روی نفاق نبود، از جمله، زبیر چنین اعتقادی در مورد اسلام ابوسفیان داشت. [۱۳۶]. ابوسفیان و بنی امیه که به زور اسلام آورده بودند، همواره در پی این بودند که به نوعی دوباره به قدرت بازگردند و در این راه، افرادی دیگر که از بنی امیه نبودند، آنان را در رسیدن به قدرت یاری کردند و در نهایت، بنی امیه توانست، حکومت بر جامعه اسلامی را به چنگ آورد. در یک نگاه می‌توانیم شاخص‌های رفتاری حزب اموی را این گونه بیان کنیم.

کمال خواهی و جامعیت دینی

کمال گرایی در نظام‌های حکومتی

نگرش نظام‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی به اهداف مدیریتهای نظام سیاسی و حکومتی، اهداف و مقاصدی را در دستور کار خود دارد. روشن است اهداف هر حکومتی مبتنی بر نگرش‌ها و بینش‌های کلی و کلان یک حکومت و طراحان و برنامه‌ریزان در آن حکومت است. بر این اساس، نظام‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی، براساس نگرش و بینش خاص خودشان، که عمدتاً بر نگرش مادی‌گرایی، انسان‌محوری و دنیاگرایی صرف استوار است، نهایت هدفشان تأمین رفاه مادی و آزادی‌های جنسی و

دوری گزیدن از دغدغه‌ها و مسئولیت‌پذیری‌های رنج‌دهنده و محدود کننده می‌باشد و هرآنچه که برای شهروندان خود خواستارند و درصدد تأمین آن برمی‌آیند در همین نان و آب و آزادی‌های مربوط به زندگی دنیوی و تمتعات مادی و جنسی است و بس؛ چون این گونه مکاتب، اساساً معنویت و اخلاق الهی و دینی را بر نمی‌تابند و اگر هم از اخلاق و ارزش‌های اخلاقی و معنوی سخن می‌گویند، اخلاقیات سکولاریزه شده و همراه با سودمحوری و دنیاطلبی است که اصلاً مرزهای ارزش‌های الهی و دینی را بر نمی‌تابد و تماماً در خدمت اهداف مادی و منافع دنیوی و لذت‌جویی‌های جنسی و نفسانی است. نگرش این نوع حکومت‌ها (اخلاق‌محوری) و به تعبیر جامع‌تر (خدا‌محوری) نیست، بلکه (انسان‌محور) و به بیان دقیق‌تر (سودمحوری) یا (دنیا‌مداری) است. بنابراین، اهداف حکومت و مدیریت در نظام‌های سوسیالیستی و لیبرالیستی از اساس با اهداف حکومت و مدیریت در نظام‌های مدیریتی - الهی تفاوت می‌کند. به این بیان که مدیران در حکومت‌های غیر دینی و الهی، برای مدیریت ارزش و اعتبار آرمانی قائلند چون به چیزی غیر از تأمین خواسته‌های مادی و رسیدن به لذایذ جسمانی و دنیوی معتقد نیستند و اگر هم اندک اعتقادی داشته باشند، هدف دوم و پایین‌تر آنهاست. اما در نظام‌های حکومتی دینی و الهی به ویژه در نظام حکومتی و مدیریتی اسلام چنین نیست. نبی‌الله ابراهیم زاده

اهداف مدیریت از نظر اسلام

مطالب این قسمت برگرفته از کتاب دیباچه‌ای بر مدیریت اسلامی، عبدالمجید رشید پور، ص ۶۲ - ۶۹، بنیاد فرهنگی امام المهدی (ع) می‌باشد. با مطالعه و بررسی متون اسلامی این واقعیت آشکار می‌گردد که مدیریت از نظر اسلام مطلوبیت ذاتی ندارد. علاوه بر این انسان‌ها را از پذیرش و قبول آن بر حذر داشته‌اند، زیرا انسان‌های مسئول باید پاسخگوی همه تعدیات و تجاوزهایی باشند که در دوره مدیریت آنان انجام شده است. مدیریت از نظر اسلام به عنوان ثانوی مورد توجه قرار می‌گیرد و آن عناوین ثانوی عبارت‌اند از استیفاء حقوق مسلمانان و کمک‌رسانی و مساعدت در رفع حوائج آنان و غیره. در کشورهای غربی مدیریت‌ها بر اساس معیارهای مادی مطرح می‌گردد. شهرت‌طلبی، درآمد بیشتر، برخورداری از امکانات گسترده و وسیع و باندهازی و غیره از عواملی هستند که مدیریت را مطلوب قرار می‌دهند. روی همین اصل در غرب برای وصول به مدیریت‌ها به جنگ و جدال با یکدیگر پرداخته و از بذل جان و مال دریغ نمی‌ورزند و حال آنکه در اسلام در آن هنگام که مسلمانان گرداگرد علی (ع) جمع شده و او را برای زعامت انتخاب می‌نمودند علی می‌فرمود: دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ (بحار، ج ۳۲، ص ۳۶) مرا رها سازید و به جای من فرد دیگری را گزینش کنید زیرا اگر من خواسته شما را اجابت نمایم به آنچه که خود می‌دانم عمل خواهم کرد و به سخن گوینده و سرزنش‌توبیخ‌کننده گوش نخواهم داد. معلوم است که انگیزه مدیریت علی (ع) هوی پرستی نبوده است و لذا از قبول آن شانه خالی می‌کرده است. تنها عاملی که او را از پذیرش زعامت تشویق می‌نماید مقاومت در برابر ستمگری ستمگران و دریافت حقوق مظلومان و ستمدیدگان است لذا در دوره حکومت خود نیمه‌های شب حقوق مستمندان را به آنان داده در برابر ستمگران همانند معاویه و طلحه و زبیر استقامت می‌کرد. عبدالله نجاشی والی اهواز به امام جعفر صادق (ع) نامه‌ای نوشته از او در امر ولایت سؤال می‌نماید. آن حضرت در پاسخش می‌نویسد: من از این کار تو هم خرسندم و هم نگران. اما خوشحالی من از این جهت است که شاید خداوند بوسیله تو یکی از دوستان آل محمد را به پناه برساند و همچنین دردمند و گرفتاری نجات یافته به عزت و شوکت دست یابد. اما آنچه که مرا به نگرانی می‌افکند اینست که مبادا از طرف تو به دوستان ما کمترین بی‌توجهی و کم‌لطفی روا گردد. بدیهی است در این صورت بوی بهشت به مشام تو نخواهد رسید. بدیهی است با مطالعه و تعمق به دست می‌آید که از عوامل تجویز قبول مدیریت‌ها در همه دوره‌ها استیفاء حقوق مسلمانان و برآوردن

حوایج آنان می باشد. علی بن یقظین که وزارت هارون الرشید را داشت در برابر امام موسی کاظم (ع) پیمان بسته بود که هرگاه از دوستان امام (ع) حاجتی داشتند و پیش او بیایند علی بن یقظین او را محترم داشته حاجتش را روا گرداند. امام موسی کاظم (ع) متقابلاً تعهدی به او داده بوده که هیچگاه بوسیله شمشیر به قتل نرسد و به فقر و فاقه مبتلا نگردد و به زندان در نیفتد. در فرصتی علی بن یقظین که در دربار هارون مقام وزارت را دارا بود دچار تردید و شک شده از امام (ع) اجازه خواست که به او رخصت دهد تا خود را از مقام وزارت برکنار دارد. امام موسی کاظم (ع) رخصت این کار را به او نداده در پاسخ فرمود: عَسَى أَنْ يَجْبُرَ اللَّهُ بِكَ كَسْرًا وَيَكْسِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ يَا عَلِيُّ كَفَّارَةَ أَعْمَالِكُمُ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِكُمْ (بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۶، بیروتی) شاید در پرتو تو شکستی را جبران نموده شعله ای از آتش مخالفین به دست تو خاموش گردد. ای علی کفاره اعمال و کردار شما همان نیکی و احسان به سوی برادران دینی و ایمانی است. بدیهی است در دولت های طاغوتی احسان و نیکی می تواند مجوزی برای شرکت و هماهنگی در اعمال آنان باشد بطریق اولی در دولت های حق به عنوان کمک و مساعدت به برادران دینی و مؤمن تولی امور جایز و روا خواهد بود.

فلسفه نگرشی اسلام به مدیریت و رهبری

اسلام به عنوان آیین و مکتب جامع و کامل آسمانی برای مدیر و رهبر جامعه، جایگاه ویژه ای قائل بوده و نقش رهبری را بسیار تعیین کننده و سرنوشت ساز می داند. در این جا به جایگاه امامت و رهبری در نگرش اسلام، به لحاظ شخصیت حقوقی می پردازیم.

نقش امامت و رهبری در حفظ دین و رهبری امت

نقش اعتقادی و فرهنگی امام و رهبر پیامبر اسلام با عرضه دین کامل و جامع، تحولی همه جانبه در جامعه آن روز پدید آورد که آثار آن تا به امروز ادامه داشته و در حال گسترش نیز هست. پیداست که اگر تعلیمات پیامبر (ص) توسط افراد معصومی ادامه پیدا می کرد و زمام امور جامعه به دست آنان می افتاد، وضع جهان امروز، غیر از این بود که اکنون می بینیم. در اینجا بطور فشرده عواملی را که ممکن بود در به انحراف کشاندن دین و فرهنگ جامعه نوپای اسلامی مؤثر باشد بررسی می کنیم تا ببینیم امامت و رهبری چه نقشی در حراست از دین و امت دارد و اگر جامعه آن روز رهبری اهل بیت پیامبر (ص) را پذیرفته بود، چگونه از انحرافات مختلف محفوظ می ماند و در فهم دینی راه خطا نمی رفت.

عوامل مؤثر در انحرافات اعتقادی و فرهنگی

الف - بقای رسوبات اعتقادی و فرهنگی زمان جاهلیت: هر چند پیامبر اسلام توانست مردم را از بت پرستی به خداپرستی در آورد و افراد زبده و ممتازی تربیت کند، اما پیداست جامعه ای که سالهای طولانی به بت پرستی عادت داشته و به جهان بعد از مرگ اعتقادی نداشته و فرهنگ تفاخر به نیاکان و امتیازات قبیلگی بر اذهان آنان حاکم بوده و... به این زودبها دست از این خرافات بر نمی دارد و ممکن است افراد کم ایمان یا منافقانی که به خاطر شرایط محیط، در ظاهر به اسلام گرایش پیدا کرده اند، اگر هم نتوانند دوباره شعار بت پرستی را تجدید کنند، انحرافات اعتقادی و فرهنگی دیگری برای جامعه پدید آورده و فرهنگ جاهلیت را زنده کنند. شاهد بر این مطلب آنکه در زمان خود پیامبر (ص) نیز چنین افرادی، بارها و حتی در آخرین روزهای عمر آن حضرت با پیامبر (ص) مخالفت کردند. ابن عباس نقل می کند که رسول خدا (ص) (در ساعات آخر عمرش) فرمود: لوح و دواتی بیاورید که برای شما نوشته ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید پس (بعضی از افرادی که آنجا

بودند) گفتند: رسول خدا هذیان می گوید. [۱] ب - بازی کردن منحرفان با آیات قرآن: قرآن مطالب خود را به صورت کلی عرضه کرده و اگر امام معصوم نباشد که با علم الهی خود مراد خدا را تبیین کند، هر دسته ای از مردم می تواند برای خود عقیده و مسلکی اتخاذ کند و برای اثبات صحّت آن به قرآن استدلال کرده و از آن برای خود کمک بگیرد و در نتیجه فرقه ها و مسلکهای مختلفی پیدا می شود که خود پیامبر نیز از آن خبر داده است. [۲]. امام به عنوان وارث علم و کمالات پیامبر (ص)، راه آن حضرت را ادامه داده می تواند جلوی لغزشهای اعتقادی و فرهنگی جامعه بایستد، گمراهان را هدایت و بدخواهان را به کیفر خود برساند تا جامعه به سلامت در ساحل نجات پهلو بگیرد و به اهداف آفرینش برسد. نقش امام معصوم در حفظ عقیده و اخلاق امت همانند طیبی است که با تزریق واکسن، سلامت فرد را در برابر بیماریهای واگیر بیمه می کند. جامعه اسلامی بعد از پیامبر (ص) هر چند با نپذیرفتن امامت و رهبری اهل بیت رسول خدا (ص)، ضربه های جدی خورد، اما اگر همان تعلیمات امامان نبود، انحرافات اعتقادی و فرهنگی بیشتری دامنگیر مردم می شد. اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: بحقیقت که زمین هیچ گاه از وجود امام خالی نمی شود، برای اینکه اگر مسلمانها چیزی را به اسلام افزودند امام آنها را به اسلام راستین باز گرداند و اگر چیزی از آن کاستند، امام چهره تمام و جامع آن را بیان کند. [۳]. همانند امام صادق (ع) که در زمان خود با کافران (ماتریالیستهای آن زمان) متکلمان، صوفیها و مکتبهای فقهی منحرف برخورد می کرد و اسلام واقعی را تبلیغ می نمود. همچنین حضرت رضا (ع) با پیروان مذاهب مختلف بحث و گفتگو می کرد و همه را با برهان و استدلال مجاب می کند. همین طور بقیه امامان طبق شرایطی که برایشان فراهم می شد، اسلام ناب محمّدی را تبلیغ می کردند. [۴].

نقش سیاسی امام

پیامبر اسلام (ص) بنیان یک حکومت الهی را پی ریزی کرد، پیداست که اگر امام معصومی رهبری سیاسی حکومت بعد از پیامبر (ص) را به عهده نگیرد، این موهبت آسمانی بازیچه دست هوسبازان و جاه طلبان گشته و دین و حکومت وسیله ای برای رسیدن به مقاصد دنیوی آنها می شود. نقش امام در این زمینه، جلوگیری از دستاویز شدن حکومت الهی پیامبر (ص) توسط افراد پست و هدایت مردم و سازماندهی نیروها و استعدادهاى جامعه به سوى یک زندگی شرافتمندانه و الهی است تا بیشترین استفاده را از امکانات موجود ببرند. امام رضا (ع) در این زمینه چنین فرمود: امامت، زمامداری دین و نظام مسلمانان و موجب صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است، تمامیت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به امام است و زیادی فیء [۵]. و صدقات (مالیات اسلامی) و جریان حدود و احکام و منع مرزها و اطراف (کشور اسلامی از دستبرد ظالمان) با وجود امام امکان پذیر است. [۶].

نقش امام در برقراری عدالت اجتماعی

امام مسؤول برقراری عدالت اجتماعی و توازن اقتصادی بین گروههای مختلف جامعه و مسؤول مبارزه با هر گونه استثمار و فقر می باشد. او باید به تمامی افراد مملکت یکسان بنگرد و در توزیع بیت المال به کسی ظلم و اجحاف نکند. وظایف امام را در برقراری عدالت اجتماعی در امور زیر می توان خلاصه کرد: الف - مبارزه با استثمار و هر گونه بهره کشی ظالمانه از مردم: حضرت علی (ع) در مبارزه با کسبهای حرام و روشهای ظالمانه در تلاشهای اقتصادی، در نامه ای به مالک اشتر، بعد از آنکه در مورد نیکی به تاجران و صنعتگران سفارش می کند، چنین می نویسد: (با همه این سفارشها که درباره ایشان شد، بدان که در بسیاری از آنان صفت سختگیری بی اندازه و بخل ورزی زشت و نکوهیده و احتکار اشیاء برای گرانفروشی و به دلخواه نرخ نهادن در فروختنیها وجود دارد... پس از احتکار جلوگیری کن که رسول خدا (ص) از آن منع فرموده است. کسب و کار در میان

مردم باید بر موازین عدالت و راستی و نرخهای مناسب اجناس، استقرار یابد تا موجب اجحاف و ستم نسبت به هیچ یک از خریداران و فروشندگان نشود. پس هر کس که بعد از ابلاغ و اخطار تو همچنان دست به احتکار و اجحاف بزند، او را به کیفر برسان، ولی در کیفر دادن از حد اعتدال تجاوز نکن. [۷]. ب - جمع آوری مالیات و توزیع عادلانه آن: در این زمینه نامه علی (ع) را به یکی از مأمورین مالیاتی اش بررسی می کنیم: با پرهیزکاری و ترس از خداوند بی همتا، به سوی مردم حرکت کن... سپس بگو: ای بندگان خدا، ولی خدا و جانشین او امر به سوی شما فرستاده تا حق و سهم خدا از دارایی تان را، از شما بستانم. آیا در میان اموال شما حقی برای خدا هست که به ولی او بپردازید؟ اگر کسی از آنها اظهار کرد که در مال من حقی - زکات - نیست، هرگز به بازرسی گفتارش اقدام مکن و اگر گفت در مال من حقی است، بی آنکه او را بترسانی یا بر او سخت بگیری یا او را به دشواری افکنی، به همراهش برو و هرچه که خودش از طلا و نقره به تو داد، بگیر. [۸]. در جای دیگر می فرماید: اگر بیت المال ثروت شخصی من هم می بود، آن را به عدالت و مساوات تقسیم می کردم، تا چه رسد به اینکه مال خداست. [۹]. ج - مبارزه با تبعیضها: امام مسؤل بیت المال مسلمانهاست و باید در مصرف آن کوچکترین تبعیضی روا ندارد. عملکرد حضرت علی (ع) در دوران حکومتش گواه این مطلب است. علی بن ابی رافع که مسؤل بیت المال بود نقل می کند که بنابر درخواست دختر علی (ع)، گردنبند متعلق به بیت المال را برای سه روز به عنوان عاریه مضمونه به او دادم که پس از سه روز آن را برگرداند و امیرمؤمنان (ع) از جریان آگاه شد و مرا احضار کرد و فرمود: (چگونه بدون اجازه من و رضایت مسلمانها گردنبند را به دخترم دادی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان، آن دختر توست و آن عاریه ای است که ضمانت و برگرداندنش را قبول کرده است. حضرت فرمود: همین امروز آن را برگردان و مبادا که دیگر نظیر این کار از تو سرزند که تو را کیفر می دهم. اگر گرفتن گردنبند عاریه مضمونه نبود، او اول زن هاشمی بود که دستش را به خاطر دزدی قطع می کردم. پس من گردنبند را گرفته و به جایش برگرداندم). [۱۰]. در مورد دیگری با برادرش عقیل چنین برخورد می کند: سوگند به خدا، که برادرم عقیل را در شدت فقر دیدم که یک من گندم از اموال عمومی از من درخواست کرده بود و کودکانش خردسال او را می دیدم که از شدت فقر پریشانند و موهایشان غبار آلود و رنگ چهره هایشان چنان تیره است که گویا به رنگ سیاه آلوده اند و عقیل خواسته خود را با تأکید و اصراری هرچه تمامتر و با تکرار سخنان خود مطرح می کرد و من به گفتارش گوش فرا می دادم. او گمان کرده بود که من دینم را به او فروخته ام و از راه همیشگی دست بر می دارم و به دنبال او می روم. پس تکه ای از آهن را برای او گداختم و سرخ کردم و آن را نزدیک تنش بردم تا عبرت بگیرد. پس همچون بیمار دردمندی به ناله آمد و چیزی نمانده بود که از اثر آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل، مادران جوان از دست داده در سوگ تو بگریند، از آهن پاره ای که آدمها برای بازی کردن سرخ می کنند، فریاد بر می آوری، در حالی که می خواهی مرا به سوی آتش سوزانی که خداوند قدرتمند به خاطر خشمش برافروخته، سوق دهی. تو از این آتش می نالی و من از آن جهنم سوزان ننال؟! [۱۱]. د - هماهنگی با پایین ترین قشرهای جامعه: از آنجا که امام رهبر جامعه است، باید چنان زندگی کند که فقیران احساس حقارت نکنند. حضرت علی (ع) ضمن نامه ای به عثمان بن حنیف، استاندار بصره چنین می نویسد: چه دور است که هوای نفس بر من پیروز شود و حرص زیاد مرا به برگزیدن طعامها وادارد، در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که آرزوی یک قرص نان را داشته و سیر شدن را به یاد ندارد یا چه دور است که به من با شکم پر بخوابم و پیرامون من شکمهای گرسنه و جگرهای گرم (تشنه) باشد. آیا به القاب (امیرمؤمنان و زمامدار مسلمانها) بسنده کنم، در حالی که در رنجهای روزگار با آنان همدرد نبوده یا در تلخی زندگی پیشاپیش آنان نباشم؟ [۱۲]. و جای دیگری فرمود: خداوند بر پیشوایان دادگر فرض کرده است که زندگی خود را با طبقه ضعیف تطبیق دهند که رنج فقر، مستمندان را ناراحت نکند. [۱۳].

بعدی از نظام اسلام، با عنوان مقدس جهاد معرفی می شود. جهاد از عبادات و از فروع مهم دین اسلام بوده و مجاهد کسی است که در پاسداری از دین و سرزمین اسلام، با دشمنان خدا مبارزه می کند. امام بحق، مسؤول کل و فرمانده عالی مجاهدان فی سبیل الله است. حضرت علی (ع) در زمینه تشویق یارانش به جهاد، چنین می فرماید: جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خودش گشوده است. جهاد لباس تقوا، زره محکم و سپر مطمئن خداست. مردمی که از جهاد روی برگردانند، خداوند لباس ذلّت بر تن آنها می پوشاند... اکنون - بشنوید یکی از فرماندهان لشکر غارتگر معاویه - از طایفه بنی غامد، به شهر انبار حمله کرده و نماینده و فرماندار من (حسان بن حسان بکری) را کشته و سربازان و مرزبانان شما را از آن سرزمین، بیرون رانده است. به من خبر رسیده که یکی از آنان به خانه زن مسلمان و زن غیر مسلمانی که در پناه اسلام جان و مالش محفوظ بوده، وارد شده و خلخال و دستبند، گردنبد و گوشواره های آنها را از تنشان بیرون آورده است... آنها با غنیمت فراوان برگشته اند، بدون اینکه حتی یک نفر از آنها زخمی گردد و یا قطره خونی از آنها ریخته شود. اگر به خاطر این حادثه، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار و بجاست. [۱۴]. امام باید با سخنان خود به سربازان و مجاهدان روحیه رزمی داده و اراده جنگی آنان را استوار سازد. هنگامی که لشکر معاویه بر رود فرات مسلط شد و از برداشتن آب جلوگیری کرد، حضرت علی (ع) به سپاهیان فرمود: سپاه معاویه (با جلوگیری از آب) شما را به پیکار دعوت کرده، اکنون (بر سر دو راهی هستید) یا به ذلّت و خواری بر جای خود بنشینید یا شمشیرها را از خون (آن جباران سنگدل) سیراب سازید تا از آب سیراب شوید. مرگ در زندگی توأم با شکست شماست و زندگی در مرگ پیروزمندانه شما. [۱۵].

نگاه ویژه کمال خواهی اسلام به انسان و چرایی آن

اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین دین از سلسله ادیان آسمانی از جامعیت و کمال مطلق برخوردار است و لذا همه راهکارها و قوانین لازم برای رستگاری و سعادت همه جانبه انسان و رساندنش به کمال مطلوب را تشریح کرده و فرا راه بشر نهاده است. چرا که تنها در پرتو قوانین آسمانی جامع و کامل است که انسان می تواند با عمل به آن قوانین، به کمال حقیقی و سعادت و رستگاری برسد. این بحث را در ذیل پی می گیریم. با این توضیح که ابتدا، فلسفه تشریح دین و ضرورت دین داری را بیان می کنیم و سپس به تبیین جامعیت و کمال دین اسلام، به عنوان تنها دین تأمین کننده آرمان های کمال و متعالی انسان، می پردازیم.

دین، قانون کمال حقیقی انسان

این قسمت برگرفته است از کتاب: دین و دولت در اندیشه اسلامی، محمد سروش. دین الهی، همان قوانین تأمین کننده کمال حقیقی انسان است؛ زیرا انسان موجودی ابدی است، و تأثیر رفتارش، در شعاع زندگی اجتماعی و دنیوی محدود نمی گردد. از این رو، به قوانینی نیاز دارد که او را در ابعاد گوناگون حیات فردی و اجتماعی، به بالاترین و عالی ترین مراحل کمال برساند. استدلال هایی را که فلاسفه اسلامی، در ضرورت شریعت ارائه کرده اند، ناظر به این دیدگاه است. ابن سینا پس از آن که در (نمط نهم) از (الاشارات و التنبیهاث)، مقام معنوی انسان (مقامات العارفین) را بیان می کند، به ذکر این برهان می پردازد، و آن را مرحله ای از بحث در مراحل کمال اخروی انسان قرار می دهد. ترتیب بحث بوعلی نشان می دهد که محور استدلال او تأمین زندگی سعادت بخش انسان است. و نیاز به شریعت و قانون را از این زاویه مطرح می کند. روح استدلال ابن سینا

آن است که: انسان موجودی دایمی است که به سوی هدف نهایی خود، معاد در حال حرکت و تکاپو است. و چون دست یابی به هدف، بدون حرکت در راه امکان پذیر نیست، از این رو شناخت مسیری که انسان را به هدف نهایی اش می رساند، ضروری است؛ چه این که شناخت مسیر، به شناخت راهنمایی الهی، نیازمند است. [۱۶]. با توجه به این تحلیل است که وقتی خواجه نصیرالدین طوسی، به توضیح کلام ابن سینا می پردازد، اضافه می کند که: ثم اعلم ان جميع ما ذكره الشيخ من امور النبوة و الشريعة ليست مما لا يمكن ان يعيش الانسان الا به، انما هي امور لا يكمل النظام المؤدى الى صلاح حال العموم من المعاش و المعاد الا بها) [۱۷]. آن چه را شیخ درباره شریعت ذکر نموده، نه از جهت ضرورت زندگی اجتماعی است که بدون آن نتوان به زندگی ادامه داد، بلکه از آن رو است که بدون شریعت به یک نظام مطلوب و ایده آل که سعادت زندگی را در دو جهان تأمین کند، نمی توان رسید. چنین برداشتی از جایگاه دین و شریعت در زندگی انسان، علاوه بر آن که بر استدلال عقلی تکیه دارد و مورد قبول عموم فیلسوفان و متکلمان اسلامی قرار گرفته است، با تلقی قرآن از دین انطباق کامل دارد. از نظر قرآن، اختلاف انسان ها با یکدیگر، جامعه انسانی را در معرض تباهی و سقوط قرار داده، و حقوق افراد را ضایع می سازد، لذا داشتن نظام اجتماعی، نیازمند قانون است، و قانونی که بتواند الگوی کاملی از روابط اجتماعی ارائه دهد، از سوی پیامبران اعلام می شود: كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس في ما اختلفوا فيه. (بقره / ۲۱۳) علامه طباطبایی، در تفسیر این آیه، و با توجه به آیات دیگر می گوید: فلسفه دین، در جهت تحقق یک نظام اجتماعی عادلانه است. تاریخ سیاسی و اجتماعی جوامع بشری نشان می دهد که برای استقرار نظم و حاکمیت عدالت، از دو روش استفاده شده است. الف) استفاده از زور و اجبار برای واداشتن انسان ها به رعایت حقوق یکدیگر، بدون توجه به معارف و عقاید دینی و بدون اعتقاد به بکارگیری روش های اخلاقی و تربیتی. در این روش، همه ارزش های اخلاقی، تابع مصالح متغیر اجتماعی شمرده می شود. از این رو، امانت، یک روز فضیلت است، و روز دیگر، خیانت. ب) استفاده از تربیت های اجتماعی برای واداشتن انسان ها به رعایت حقوق یکدیگر، ولی تربیت و اخلاقی که پیوندی با مسائل اعتقادی و دینی ندارد. امروزه نیز، از این دو روش، برای ساختن نظام اجتماعی و به وجود آوردن ارزش و اعتبار قانون در جامعه استفاده می شود؛ ولی بر اساس جهان بینی الهی، این شیوه ها بر جهل نسبت به جایگاه انسان مبتنی است. و نتیجه ای جز نابودی حقیقت و کمال انسانی ندارد؛ زیرا هستی انسان، از خدا است و به سوی او باز می گردد، پس از زندگی در این جهان، دارای حیات جاودانه و همیشگی است، و آن زندگی ابدی، بر اساس رفتار و اخلاق انسان در این جهان، شکل می گیرد و اگر آدمی در این نشأه از آغاز و انجام حیات خود غفلت کند، همه سرمایه های خود را تباه کرده است. کسانی که این روش ها را به کار می گیرند و از این راه ها می روند، هم چون کاروان در سفری هستند که به سوی وطن حرکت می کنند. در آغاز راه، به درگیری و قتل و غارت یکدیگر می پردازند. در این درگیری، عده ای می گویند: هرکس باید به اندازه خود - حتی با قهر و اجبار - از این اموال استفاده کند، و پس از این منزل، منزل دیگری در کار نیست. و عده ای دیگر می گویند: بیایید با صلح و صفا، کالاهای موجود را بین خودمان تقسیم کنیم که این جا آخرین منزل است. این دو گروه، از این که مسافرنند و کاروان به حرکت خود ادامه می دهد، و باید به آینده خود بنگرند و خود را برای ادامه زندگی در وطن، آماده کنند، غافلند. و این فراموشی، ثمره ای جز گمراهی و هلاکت ندارد. [۱۸]. دین روشی برای زندگی است، به گونه ای که مصلحت این زندگی را هماهنگی با کمال اخروی و حیات ابدی در نزد حق تعالی، تأمین می کند. از این رو، در شریعت، قوانین زندگی، به قدر احتیاج باید وجود داشته باشد، و چون دین باید پاسخ گوی نیازهای جدید باشد، از این رو تا رسیدن به عالی ترین مرحله کمال، تکامل می یابد و هنگامی که به مرحله (خاتمیت) رسید، پاسخ گوی همه نیازهای بشر، برای همیشه می باشد: (و نزلنا عليك الكتاب تبیاناً لكل شیء) [۱۹]. از این رو، دین را از ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بشر، نمی توان

جدا کرد، و بلکه دین در اصطلاح قرآن همان قانون اجتماعی است که گاه بر اساس حق و فطرت (اسلام) استوار است و گاه از آن، انحراف می یابد: ان الدین فی عرف القرآن، هو السنه الاجتماعیه الدائره فی المجتمع، و السنن الاجتماعیه اما دین حق فطری، و هو الاسلام او دین منحرف عن الدین الحق و سبیل الله عوجاً. [۲۰]. دین در عرف قرآن، همان سنت اجتماعی مطرح در جوامع انسانی است؛ و سنن اجتماعی نیز یا دین حق فطری است که آن، همان اسلام است و یا دین (باطل و) منحرف از دین حق و راه خدا و دچار گشته به اعوجاج و کجی است. اینک ببینیم چگونه اسلام دین جامع و کامل بوده و نگاهش به انسان از این رویکرد، سرچشمه می گیرد؟

جامعیت و کمال دین

این قسمت برگرفته از کتاب دین شناسی، نبی... ابراهیم زاده آملی، نشر اداره آموزش عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه. منظور از جامع و کامل بودن دین، توجه آن به همه زوایای وجودی و نیازهای مادی و معنوی بشر است؛ یعنی هر آنچه را که انسان برای دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی نیاز دارد، بیان کند. اکنون پرسش این است که آیا اسلام دینی جامع و کامل است و می تواند پاسخگوی همه نیازهای مادی و معنوی بشر باشد و برای همه ابعاد زندگی او در همه دوران، برنامه و راه حل ارائه نماید؟ اصل جامع و کامل بودن اسلام مسلم و مورد اتفاق همه متفکران و متکلمان مسلمان در همه مذاهب و فرق اسلامی است. ولی در حد و مرز و حدود کمی و کیفی آن اختلاف وجود دارد. دلیل آن این است که دین اسلام به عنوان دین خاتم، جاوید و جهانی، به همه زوایای وجودی انسان و نیازهای مادی و معنوی او نظر دارد و هر چه را که انسان برای دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی نیاز دارد بیان کرده و برای آن برنامه ارائه نموده است. امام خمینی (ره) در سخنان زیر به طور گویا و جالب به این حقیقت تصریح کرده است: اسلام، برای این انسانی که همه چیز است؛ یعنی از طبیعت تا ماوراء طبیعت، تا عالم الوهیت مراتب دارد، اسلام تر دارد، برنامه دارد. اسلام می خواهد انسان را یک انسانی بسازد جامع؛ یعنی رشد به آن طور که هست بدهد؛ از حظّ طبیعت دارد رشد طبیعی به او بدهد، حظّ برزخیت دارد رشد برزخیت به او بدهد، حظّ روحانیت دارد رشد روحانیت به او بدهد، حظّ عقلانیت دارد، رشد عقلانیت به او بدهد، حظّ الوهیت دارد رشد الوهیت به او بدهد. همه حظوظی که انسان دارد و به طور نقص است، الان نرسیده است، ادیان آمده اند که این میوه نارس را رسیده اش کنند. [۲۱]. قرآن کریم و روایات نیز مدعی جامعیت و کمال مطلق دین اسلام است: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (نحل (۱۶)، آیه ۲۱) ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است. (... أَلَيْسَ لَكُمْ دِينُكُمْ وَآتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي...) (مائده (۵)، آیه ۳) امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم. (... مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...) (انعام (۶)، آیه ۳۸) ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم. روایات در این زمینه بی شمار است که مجال ذکر آنها نیست. [۲۲]. این آیات و روایات دال بر آن، به پشتوانه دلیل عقلی بر جامعیت و کمال مطلق دین اسلام دلالت می کند؛ زیرا خاتمیت (جاودانگی) با جامعیت و کمال ملازم هم هستند؛ یعنی ممکن نیست که دینی داعیه کمال نهایی داشته باشد ولی خود را به عنوان (دین خاتم) معرفی نکند و به عکس، دین خود را خاتم ادیان بداند اما داعیه کمال نهایی نداشته باشد. چون دیگر دین و شریعتی نخواهد آمد تا نواقص آن را کامل کند یا احکام و قوانین کامل تری عرضه نماید. [۲۳]. جامعیت و کمال دین اسلام با آن برهان عقلی که ضرورت وجود اصل دین را اثبات می کند نیز قابل اثبات است؛ زیرا براساس آن برهان، خداوند برای هدایت بشر و نجاتش از شرک و تباهی پیامبرانی را با برنامه هدایتی ارسال کرده است و این ارسال رسولان به اقتضای حکمت و لطف او بوده و ضرورت آن را ایجاب نموده است. درباره دین خاتم باید برنامه هدایتی او به گونه ای باشد که بشر را به هدایت و کمال برساند و اگر این برنامه های دینی - آسمانی ناقص باشد، رساننده بشر به آن هدایت

مطلوب نخواهد بود، و این نقض غرض و خلاف حکمت است. [۲۴].

وحدت ادیان و تعدد شرایع

این مسأله مورد اتفاق متفکران و متکلمان اسلامی است که اصل و اساس دین، یعنی توحید، نبوت و معاد به عنوان خطوط کلی و جوهره ادیان الهی در همه اعصار یکی بوده و همه پیروان راستین انبیاء تحت تعالیم آن بزرگواران و به اقتضای فطرت خداجوی شان، و نیز به مقدار درک و فهم شان آن را باور داشته‌اند. بر این اساس، در قرآن کریم، آنجا که محور گفتار، اصول دین و یا خطوط کلی ادیان است سخن از تصدیق کتب آسمانی و در واقع تصدیق پیامبران الهی به یکدیگر است. چنان که قرآن می‌فرماید: (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ...) (مائده (۵)، آیه ۴۸) و این کتاب (قرآن) را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می‌کند، و بر آنها سیطره داشته و حافظ و نگهبان آنهاست. همچنین در آیه زیر وحدت دین الهی را که همه پیامبران از آدم تا خاتم آن را تبلیغ کرده‌اند چنین بازگو می‌کند: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...) (شوری (۴۲)، آیه ۱۳) آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! اما آنجا که محور گفتار، فروع دین (شرایع) است سخن از تعدد، تفاوت و تغییر است: (... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ...) (مائده (۵)، آیه ۴۸) برای هر امتی از شما شریعت و روش خاصی قرار دادیم.

آسیب شناسی کمال خواهی حکومت

به همان نسبت که مدیریت و رهبری از جنبه نظری در نگرش اسلام ناب، از حساسیت و اهمیت ویژه و نقش تعیین کننده‌ای برخوردار است از جهت عملی و جنبه کاربردی نیز در نظر اسلام مهم و تعیین کننده است؛ زیرا قانون هر چقدر کامل و جامع باشد ولی در مرحله اجرا و در صحنه عمل دچار آسیب‌ها و آفت‌هایی (چه از جهت کاستی در برنامه ریزی و چه از جهت ناتوانی و عدم شایستگی مدیران در صحنه عمل) بشود، به طور حتم اجرای چنین قوانینی، آثار مطلوب را بجا خواهد گذاشت. بر این اساس، در اسلام رسالت مدیریت و به حکومت رساندن شهروندان به آرمان‌های بلند کمال خواهی و تعالی روحی و سعادت دنیوی و اخروی است، لذا باید هم در نظام برنامه ریزی و راهکارهای عملی، حساسیت و دقت‌های لازم به خرج داده شود و شیوه‌هایی برگزیده و مدنظر قرار گیرد که متناسب با داده‌ها و فراورده‌های دینی باشد و هم مدیران و کارگزاران ضمن برخورداری از ویژگی‌ها و صلاحیت‌های اخلاقی و ایمانی از تخصص‌ها و آگاهی‌های لازم مربوط به حوزه کاری و مدیریتی خود برخوردار باشند. در غیر این صورت، هم حکومت و مدیریت دینی و اسلامی دچار آسیب‌ها و آفت‌هایی خواهد شد و هم اهداف بلند اسلام و در تشریح قوانین شرقی و کمال آور، به منصفه ظهور در نخواهد آمد و جامعه عمل نخواهد پوشید و در غیبت جامعه اسلامی تحقق نخواهد یافت. در نتیجه، پیامدهای تلخ این عدم برنامه ریزی صحیح و راهکارهای اجرایی ناکار او نیز بی‌لیاقتی و عدم شایستگی مسئولان و مدیران و کارگزاران، دامنگیر اصل اسلام و قوانین شرقی و سعادت بخش آن خواهد شد و دین جامع و کامل اسلام متهم به ناکارآمدی و ناتوانی در پاس‌خگوبی به نیازها و حل مشکلات و معضلات جامعه خواهد شد؛ و هرگز چنین مبادا! اینک به برخی از آسیب‌ها و آفت‌های مدیریت و رهبری می‌پردازیم.

ریاست طلبی

این قسمت برگرفته از دیباچه‌ای بر مدیریت اسلامی عبدالمجید رشیدپور. برخی از افراد عاشق و شیفته ریاست هستند به همین منظور خود را به آب و آتش زده برای وصول بدان تلاش می‌کنند. این چنین افرادی ریاست طلب هستند در مذمت و زشتی این نوع افراد همین بس که در پرتو تمایل افراطی براساس فرمایش رسول خدا: حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصَيِّمُ مُمَحَّبَتِ افراطی آدمی را کور و کر می‌سازد. لا محاله همچون کوران و کران خود را به آب و آتش زده می‌خواهد بریاست برسد و در این راه بسیاری از اصالت‌های انسانی را از دست می‌دهد. در قرآن مجید این آیه تکلیف علاقمندان بریاست را تعیین می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ [۲۵]. سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اساساً در روی زمین برتری جویی و برتری طلبی نداشته و فساد و تباهی را اراده نمی‌نمایند و عاقبت از آن پرهیزکاران است. از این آیه استفاده می‌شود که هر که روحیه برتری طلبی داشته باشد هرگز به بهشت جاودانه وارد نخواهد شد. بر همین اساس روحیه ریاست طلبی مورد مذمت پیشوایان دینی قرار گرفته و دارندگان این گونه روحيات به عناوین مختلفی مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. در خدمت ابوالحسن (ع) سخن از علاقه و محبت به ریاست طلبی به میان آمد. آن حضرت فرمود: مَا ذُبَابٍ ضَارِيَانِ غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهُمَا بِأَصْرٍ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنْ طَلَبِ الرِّيَاسَةِ [۲۶]. اگر دو گرگ درنده‌ای را در گله گوسفندی رها کنند که چوپان آن در میان گله نباشد ضرر و زیان این چنین حادثه‌ای کمتر از زیان روحیه ریاست طلبی نمی‌باشد. و به عبارت دیگر ضرر و زبانی که روحیه ریاست طلبی به دین و آیین مرد مسلمان وارد می‌سازد همانا بیشتر از زبانی است که دو گرگ درنده در گله گوسفندی که چوپان نداشته باشد وارد می‌آورند. از امام محمد باقر (ع) این روایت نقل شده است: لَا تَطْلُبَنَّ الرِّيَاسَةَ وَلَا تُكُنْ ذُبَابًا [۲۷] دنبال ریاست نرو تا گرگ نباشی. معلوم می‌شود که روحیه ریاست طلبی آدمی را به صورت گرگ درنده در آورده و انسان را همانند حیوان درنده‌ای به جان و مال دیگران افکنده زیان‌های بیشماری به بار خواهد آورد. از ابی‌عبدالله (ع) این روایت نقل شده است: مَنْ طَلَبَ الرِّيَاسَةَ هَلَمَكَ نَفْسَهُ فَإِنَّ الرِّيَاسَةَ لَا تَصْرِحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا هَرَكَةَ خُودِهَا بِرِيَّاسَتِهَا بَيْنَهُمَا هَلَاكٌ خَوَّاهُ شَدَّ زِيَارِ رِيَّاسَتِ فِي انْحِصَارِ أَفْرَادٍ خَاصِيٍّ اسْتِ كِه صِلَاحِيَّتِ وَ شَايِسْتِ كِي أَنْرَا دَارَا مِي بَاشِنْدَا. از این روایت به خوبی می‌توان استفاده کرده که ریاست طلبی زشت و نازیبا است کسی که صلاحیت رهبری و زمامداری را دارا نمی‌باشد نباید دنبال آن برود زیرا خود را و دیگران را به هلاکت خواهد رساند. به طور ضمنی از این روایت معلوم می‌شود که ریاست یک واقعیت عینی و خارجی است. انسان‌ها بدون رئیس نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند. منتهی ریاست را کسی باید پذیرا باشد که صلاحیت و شایستگی آنرا دارا باشد. بدیهی است کسی که شایستگی احراز مقامی را دارد هیچ‌گاه در این راه تلاش و کوشش نخواهد کرد زیرا کمالات معنوی و صفات انسانی فرصت و مجال این کار را به او نخواهد داد و این وظیفه و رسالت جامعه و انسان‌هاست که مسئولیت را به او تفویض می‌نمایند و او بر اساس مسئولیت شرعی و الهی آن را پذیرا خواهد شد. ناگفته نماند پذیرفتن مدیریت به معنای ریاست طلبی نیست. علی (ع) ریاست همه مسلمانان جهان را داشت با همه این‌ها وقتی در برابر تهاجم و هیجان مردم قرار گرفت آنرا با شرایطی پذیرا شد تا حدود الهی را پیاده کند. در سیره دانشمندان اسلامی این واقعیت در موارد بسیاری مشاهده شده که در فرصت‌هایی مردم فردی را به عنوان مرجع دینی انتخاب می‌کردند، ولی آن فرد روحانی از قبول و پذیرش آن خودداری کرده فرد دیگری را شایسته‌تر از خود دانسته برای رهبری معرفی می‌نمود. بدیهی است عدم پذیرش مسئولیت به طور قطع می‌تواند بر محور این دو نکته دور بزند: ۱- احتمال اینکه نکند واقعاً فرد دیگری برای تصدی و قبول مسئولیت شایستگی بیشتری داشته باشد و با قبول مدیریت در حق آن فرد ظلم و ستم شده باشد. ۲- دوم این که انجام وظیفه در پست مدیریت بسی دشوار و سنگین است. عده‌ای که مدیریت را قبول نمی‌کرده‌اند از این می‌ترسیده‌اند که مبادا در انجام رسالت‌های مدیریت دچار ضعف و سستی شده حق و حقیقت را

آنچنان که شایسته است رعایت نمایند. لذا از قبول مسئولیت سر باز می‌زدند. از امام جعفر صادق (ع): «مَلْعُونٌ مَنْ تَرَأَسَ مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِهَا مَلْعُونٌ كُلُّ مَنْ حَدَّثَ بِهَا نَفْسَهُ» [۲۸]. با مطالعه و بررسی آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که اصل مدیریت یک واقعیت عینی و خارجی است و بدون مدیریت همه برنامه‌های اجتماعی مختل خواهد شد. اسلام علاوه بر شئون حکومتی حتی در بخش عبادات نیز امام و رهبر تعیین کرده است. نکته حساس این که اسلام مدیریت را بر معیارهای واقعی و حقیقی استوار ساخته است. کسانی باید پذیرای مسئولیت و مدیریت شوند که صلاحیت و شایستگی آن را داشته باشند، زیرا در صورت عدم احراز شرایط به خود و به دیگران لطمه خواهند زد. روی همین اصل اسلام تلاش می‌کند که انسان‌ها از قبول و پذیرش مدیریت و مسئولیت حتی المقدور پرهیز کنند. اسلام درباره علم آموزی انسان‌ها را تحریک نموده دستور می‌دهد برای آموختن علم اگر شده باقصی نقاط کشورهای دور رفته به فراگیری علم بپردازند. «أَطِئُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» (بحار، ج ۱، ص ۱۷۷) علم را هرچند به رفتن به چین باشد، بیاموزید. ولی در باب قبول مدیریت و مسئولیت انسان‌ها را از پذیرش آن پرهیز داده است. لذا امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید هر که به زور و تزویر ریاست را بپذیرد از رحمت خدا خود را دور ساخته است و هر که فکر و قصد ریاست کند باز از رحمت خدا دور خواهد بود. و همچنین هر که خود را در معرض ریاست درآورد از رحمت خدا برکنار خواهد بود. از این همه پرهیز دادن‌ها انسان می‌فهمد که مدیریت، مسئولیت دشوار و سنگینی است و تا کسی واقعاً شرایط مدیریت را دارا نباشد نباید آن را بپذیرد. در تاریخ مرجعیت اسلام این واقعیت منعکس است که هرگاه یک عالم ربانی را به عنوان مرجع تعیین می‌کردند آن عالم ربانی برای این که گرفتار عواقب مدیریت نگردد فرد دیگری را معرفی کرده مدعی می‌شد که فلان شخص از من اعلم و اتقی است. با این کار خود را از دشواری‌های مدیریت برکنار می‌داشت. علی (ع) پس از قتل عثمان در برابر تقاضاهای مکرر مردم مقاومت می‌کرد تا سرانجام طبق شرایط و ضوابطی آنرا قبول کرد ولی بدون تردید از علل اساسی پذیرش او اجرای حدود اسلامی و پیاده کردن احکام اسلامی بود. وقتی لقمان را بین نبوت و حکمت مخیر ساختند لقمان حکیم حکمت را برگزیده از پذیرش نبوت خودداری نمود زیرا از عواقب پذیرش نبوت خائف و نگران بود. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب سفینه البحار درباره ریاست این چنین می‌گوید: برخی از ریاست‌ها ممدوح است. همانند ریاست انبیا و اولیا که این موقعیت را خدا به آنان مرحمت کرده تا انسان‌ها را ارشاد و راهنمایی کرده آنان را به سعادت برسانند. سپس این عالم جلیل‌القدر می‌فرماید ریاست‌های دیگر به طور کلی به دو نوع تقسیم می‌گردد. اول - ریاست‌های فقه همانند پذیرش مقام قضاوت و مرجعیت و مقام افتاء و امامت جمعه و جماعت. دوم - ریاست‌هایی که در پرتو اغراض دنیوی و دنیاطلبی تحقق می‌یابد که به طور قطع و مسلم مذموم و ناپسند می‌باشد. در پایان می‌فرماید: قبول مسئولیت و مدیریت‌ها اگر بر غیر ضرورت‌های شرعی استوار باشد یا به همراهش اغراض دنیوی باشد زیان بخش بوده باید از آن اجتناب کرد. ناگفته نماند از کلمه ترأس ریاست طلبی استفاده می‌شود. زیرا باب تفعل نوعاً برای تکلیف می‌آید یعنی کسی که چیزی را ندارد به زور به خود ببندد. چنانچه از ابی‌عبدالله (ع) نقل شده است: «إِيَّاكُمْ وَ هَؤُلَاءِ الرَّؤَسِ الَّذِينَ تَرَأَسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَيْتِ النَّعَالَ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَأَهْلَكَ عِنِّي خَوْشَتَنَ رَأْسِهِ» که ریاست طلب بوده و به زور خود را به ریاست می‌رساند دور نگه دار. به خدا سوگند وقتی صداهای نعلین‌ها و کفش‌ها پشت سر کسی شنیده شود آن کس که در برابر همگان راه می‌رود علاوه بر آن که خود را به هلاکت رسانده دیگران را نیز به هلاکت افکنده است. در مورد دیگری امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَالذُّكْرَ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ» مانا علاقه به بزرگی و نام‌آوری هرگز در دل بنده‌ای که ترس خدا و بندگی در آن جای دارد راه نمی‌یابد.

اشاره

سعید جمشیدی

فرازی از خطبه امام حسین در مراسم حج

اشاره

ذَلِكَ بَأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، فَانْتُمُ الْمَسْلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنْزِلَةَ، وَمَا سَلَيْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَاخْتِلَافِكُمْ فِي السِّيئَةِ بَعِيدِ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ، وَ لَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمَوْنَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدًا، وَعَنْكُمْ تَضِيدًا، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، وَلَكِنَّكُمْ مَرَكَنْتُمْ الظُّلْمَةَ مِنْ مَنْزِلَتِكُمْ، وَأَسَلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكُمْ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَإِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ، فَاسْلَمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ، يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بِأَرَائِهِمْ وَ يَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بِأَهْوَائِهِمْ، إِفْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ، وَجَرَاءً عَلَى الْجَبَّارِ، فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِثْرِهِ خَطِيبٌ يَصْقَعُ، فَالْأَرْضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدْلَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ ذِي سَيْطَوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٌ لَا يَعْرِفُ الْمُبِيدَةَ وَ الْمُعِيدَةَ، فَيَا عَجَبًا وَ مَالِي لَا أَعْجَبُ وَ الْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَ مُتَّصِدِّقٍ ظُلُومٍ، وَ عَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرِ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا، وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمْتَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَ لَا إلتِمَاسًا مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ، وَ لَكِنْ لِنَرَى المَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَ يَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ وَ أَحْكَامِكَ، فَانْتُمْ إِلَّا تَنْصُرُونَا وَ تَنْصِفُونَا قَوِي الظُّلْمَةَ عَلَيْكُمْ، وَ عَلِمُوا فِي أَطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ، وَ حَسَبْنَا اللَّهُ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ أُنَبْنَا وَ إِلَيْهِ المَصِيرُ [۲۹] این برای آن است که مجرای کارها و گذرگاه احکام (یعنی پست های کلیدی) به دست عالمان به خداست که بر حلال و حرام خدا امین اند و از شما این منزلت را ربودند و آن از شما ربوده نشد مگر به واسطه تفرق شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر (ص) با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید. و اگر بر آزارها شکبیا بودید و در راه خدا هزینه ها (وتعهدها) را تحمل می کردید، زمام امور خدا بر شما در می آمد و از جانب شما به جریان می افتاد و به شما بر می گشت، ولی شما ظالمان را در جای خود نشاندید و امور خدا را به آنان سپردید تا به شبهه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد [آنان را بر این منزلت چیره کرده] بدین سان ضعیفان را به دست آنان سپردید که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب زندگی روزمره کردند، در امور مملکت به رأی خود تصرف می کنند و با هوسرانی خویش ننگ و خواری پدید می آورند به سبب پیروی از اشرار و گستاخی بر خدای جبار! در هر شهری خطیبی سخنور بر منبر دارند که به سود آنان سخن می گوید، سرتاسر کشور اسلامی بی پناه مانده و دستشان در همه جای آن باز است و مردم بردگان آنهاند که هیچ دست برخورد کننده ای را از خود نرانند. آنها که برخی زورگو و معاندند و برخی بر ناتوانان سلطه گر و تند خویند، فرمانروایانی که نه خداشناسد و نه معاد. شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که دیار اسلامی در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات بگیری ستمگر و فرمانروای بی رحم بر مؤمنان است. پس خدا در آنچه ما کشمکش داریم حاکم است و در آنچه اختلاف داریم داوری می کند. خدایا! تو می دانی که آنچه از ما سر زد، برای رقابت در فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی ارزش دنیا نبود، بلکه از آن روست که نشانه های آیین تو را بنمایانیم و سر و سامان بخشی را در سرزمین هایت آشکار سازیم تا بندگان ستم دیده تو آسوده گردند و به فرایض و سنن و احکام تو عمل کنند. و شما (ای مردم!) اگر ما را (در این راه مقدس) یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران (بیش از پیش)

بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی او بازگردیم و سرانجام به سوی اوست.) امام حسین (ع) در موسم حج با ایراد خطابه ای در حضور جمعی از بزرگان و خواص با اشاره به مجموعه ای از معارف و ارائه تحلیل در مورد علل و عوامل فراز و نشیب حوادث، نقش مردم در این حوادث، و در پایان، فلسفه اصلی حرکت و نهضت خود را بیان و مهم ترین شاخص های نظام دینی را مطرح می کند.

معرفی نشانه ها و پایه های دین

اشاره

(لِتَرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ) (نشانه های دین تو را بنمایانیم) امام حسین (ع) اولین هدف خود را از قیام، شناسایی نشانه ها و پایه های دین مداری معرفی می کند. این مطلب در جامعه ای مطرح می شود که نیم قرن از رحلت پیامبر (ص) گذشته است و صرفاً نام خلافت اسلامی وجود دارد و همه اصول و پایه ها جابه جا شده و معیارها و مبانی ماهیت اصلی را از دست داده اند اما جامعه در غفلت به سر می برد. در این شرایط امام حسین (ع) در صدد بیان نشانه ها و پایه های دین است.

تداوم نبوت با شیوه امامت

از مهم ترین نشانه های نظام اسلامی و جامعه دین مدار این است که رهبری آن پس از پیامبر (ص) در چارچوب مبانی و اصولی که تداوم مکتب اقتضای آن را داشت استمرار و استقرار یابد؛ این امر تحقق نمی یابد مگر حرکت جامعه در مسیر اصل امامت، یعنی مکتب اسلام و نظام الهی باشد که رهبری آن همانند زمان پیامبر با توجه به وظایف مهم از ویژگی ها و شاخص های بسیار برجسته ای همچون عصمت و ارتباط با مخزن اطلاعات علوم الهی برخوردار باشد و این امر صرفاً با هدایت ذات باری تعالی و پیامبر (ص) امکان پذیر بود، همان امری که خداوند آن را اکمال دین و اتمام نعمت و تکمیل کننده رسالت می داند و به همین سبب به پیامبرش فرمان می دهد این حقیقت را که تضمین کننده بقای دین و سعادت جامعه است برای مردم بیان کن و پیامبر با صراحت می فرماید: (من كنت مولاة فهذا علي مولاة) امام حسین (ع) در تداوم همین استراتژی می فرماید: (ايها الناس، انا ابنُ بنتِ رسولِ الله (ص) و نَحْنُ اَوْلَى بِوَلَايَةِ هَذَا اَلْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَيْدَعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ) [۳۰]. (ای مردم من فرزند دخت پیامبرم، ما به امامت و رهبری جهان اسلام از این مدعیان دروغین که در میان شما با دشمنی و تجاوز رفتار می کنند سزاوارتریم.) اما آنچه اتفاق افتاد چیز دیگری بود و مدیریت و رهبری جامعه در دست کسانی افتاد که فاقد استانداردهای تعیین شده بودند. علی (ع) در بیانی می فرماید: (حتّى اذا قبضَ رسولُ الله (ص) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْاِعْقَابِ... وَ تَقَلُّوا الْبِنَاءَ عَن رِصِّ اسَاسِهِ فَبَنُوهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ) [۳۱]. (وقتی پیامبر (ص) از دنیا رفت گروهی به قهقرا برگشتند و بنا و اساس (ولایت و رهبری) را از محل خویش برداشته و در غیر جایگاه آن نصب کردند.) حضرت در ادامه سخن پیرامون ویژگی های این افراد می فرماید: (مَعَادِنٌ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَ ابْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ قَدَمَا رُوَا فِي الْحَيْرَةِ وَ ذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ، عَلِي سُنَّةٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مَّنْقَطِعِ اِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٌ اَوْ مُفَارِقٌ لِلدُّنْيَا) [۳۲] (اینان معادن تمام خطاها و درگاه (پناهگاه) همه گمراهان و عقیده مندان اهل باطلند. آنان در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و نادانی دیوانه وار به روش فرعونیان فرو رفته اند؛ گروهی فقط به دنیا پرداختند و گروهی آشکارا از دین جدا شدند.) امام حسین (ع) پس از بیان ویژگی های خود برای تصدی امامت و رهبری جامعه به خصلت منفی یزید اشاره می کند و می فرماید: (و یزید رجلٌ فاسقٌ، شاربٌ خمرٍ، قاتلٌ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِنٌ بِالْفُسُوقِ) [۳۳]. (یزید مردی فاسق، میگسار و کشنده انسان های بی گناه و متجاهر به فسق

(است.)

وضع قوانین و مقررات در چارچوب مبانی دینی

نشانه دوم جامعه دین مدار آن است که قوانین و مقررات حاکم در آن جامعه براساس مبانی دینی و مبتنی بر قرآن و وحی الهی باشد که در این صورت مصالح عالی‌ه انسان مد نظر خواهد بود و این امر محقق نمی‌شود مگر این که نظام رهبری و قانونگذاری از جامعیت لازم برای این منظور برخوردار باشد. بر همین اساس پیامبر و امام که رسالت قانونگذاری و تبیین و تفسیر آن را بر عهده دارند باید هم قدرت ارتباط و دریافت اطلاعات از سایت مرکزی اطلاعات هستی را داشته باشند، و هم در ایجاد ارتباط و برداشت صحیح، مصون از خطا و اشتباه باشند. اما آنچه در جامعه آن روز اتفاق افتاد هیچ گونه تناسب و سنخیتی با این اصول نداشت.

تبعیت از قوانین و مقررات دینی

دیگر نشانه جامعه دین مدار تبعیت ارکان، مدیران از قوانین و مقررات دینی است. اگر در نوشتار، گفتار، رفتار و در سیستم اجرایی، اصول و مقررات اسلام حاکم نباشد، در این صورت دین، به عنوان یک مجموعه شفافبخش نمی‌تواند ایفای نقش کند که با کمال تأسف آنچه در مسیر حرکت انقلاب پس از فوت پیامبر اتفاق افتاد عدول از اصول و مقررات توسط دستگاه حاکمه بود.

تعهد مدیران عالی نظام نسبت به اجرای احکام و مقررات دینی

رسالت رهبری دینی و ارکان نظام ایجاد سیستم و روشی مناسب و اتخاذ تدابیر و سیاست‌ها برای اجرا و تحقق مجموعه احکام اسلام در همه ابعاد است که هم سعادت و رفاه زندگی دنیایی مردم و هم تکامل و خوشبختی زندگی اخروی انسان‌ها را فراهم کند، اما واقعیت پس از چند دهه از رحلت پیامبر به گونه دیگری شد و با توجه به تفکیک رهبری دینی با رهبری سیاسی این شکاف بعدها عمیق‌تر شد و نه افراد سیاست‌گزار معتقد به حاکمیت دینی بودند و نه سیستم، آمادگی این حرکت را داشت. به عبارت دیگر پس از پیامبر(ص) شاکله مدیریت دینی تجزیه و دین از سیاست تفکیک شد و نظام به شکل سکولاریستی تداوم یافت.

انتصاب و انتخاب مدیران بر مبنای معیارهای ارزشی

در نظام اسلامی کارگزاران بر مبنای معیارهای ارزشی انتصاب می‌شوند و انتخاب افراد هم توسط مردم باید در چارچوب همان معیارها باشد و تعهد و تقوا و پایبندی به اصول توسط مسئولان نظام از نشانه‌های جامعه دین محور است. در دوران پس از پیامبر بتدریج این بنا تغییر کرد و معیارهای انتخاب و انتصاب حزبی، قومی، قبیله‌ای، فامیلی، جایگزین تقوا، تعهد، جهاد، مبارزه و پایبندی به اصول شد. بازگشت ناهلان و عناصر مطرود بویژه عناصر وابسته به حزب اموی به صحنه سیاست و انتصاب عناصری همچون ولید بن عتبه، زیاد بن ابیه، تسلط آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان بر ارکان نظام، نشان قطعی از انحراف و تبدیل حکومت دینی به حکومت سلطنتی بود.

ایجاد و انجام اصلاحات در جامعه

اشاره

(و نُظهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكِ) (در شهرها و بلاد تو کجروی‌ها را زدوده و فساد را اصلاح نمایم). امام حسین (ع) در این فراز از کلامشان روی هدف دیگری از قیام اشاره می‌کند که ایجاد اصلاحات در جامعه و مقابله با کجروی‌ها و فساد است. این فراز از سخن رهبری نهضت‌مبین این واقعیت است که کجروی‌های اساسی و فساد عمومی حاکم بر جامعه پس از نیم قرن از رحلت پیامبر (ص) ریشه در سلسله بنی‌امیه دارد. آنجا که می‌فرماید: (سمعت رسول الله (ص) يقول: الْخَلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ آلِ أَبِي سَفِيَانَ) (خلافت بر آل ابی سفیان حرام است). و به طور قهری با حاکمیت یزید این کجروی‌ها و فساد بیشتر می‌شود و لذا در مواجهه با حاکم مدینه فرمود: (و مثلی لا- یبایع یزید) (فردی مثل من هرگز با یزید بیعت نخواهد کرد). امام صالحان تنها راه اصلاح جامعه را بازگشت به مبانی و معیارهای اصلی یعنی حاکمیت‌مدیریت ولایی منطبق با معیارهای تعیین شده می‌داند و امام با توجه به جایگاه و مسئولیتی که دارند برای اصلاح جامعه و مبارزه با فساد دست به این اقدام زدند.

ابعاد اصلاحات

اهداف مورد نظر انبیا که در قالب دین در جامعه به اجرا در می‌آید بسیار متنوع و متعدد است، به برخی ابعاد آن اشاره می‌شود. ۱- تغییر در نگرش و بینش مردم از کفر و شرک و بت پرستی به توحید و خداپرستی (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) [۳۴] (ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید). ۲- اصلاح و استاندارد نمودن گفتار و عملکرد انسان‌ها و از بین بردن ناهنجاری‌ها و جایگزین کردن ارزش‌ها. ۳- دگرگونی در سیستم مدیریت و رهبری جامعه از جهت گیری طاغوتی ظلم‌گرا به حاکمیت و مدیریت الهی بر مبنای عدل و انصاف (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) [۳۵]. ۴- دگرگونی در فرهنگ، در روابط اجتماعی، عادات، رسوم جامعه و از بین بردن روابط و سنت‌های جاهلی مبتنی بر خرافات و جایگزین کردن روابط بر مبنای معیارهای ارزشی و سازنده. ۵- دگرگونی در صفات و اخلاق آحاد جامعه و زدودن رذایل اخلاقی و جایگزین کردن صفات برجسته و فضایل اخلاقی، (وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) [۳۶]. ۶- تحول در روابط اجتماعی و ایجاد همگرایی بین جامعه اسلامی و تعیین بنای مشخص در روابط با غیر همکیشان بر مبنای عزت و کرامت. ۷- تغییر در روحیه‌ها و منش‌های آحاد جامعه و زدودن آثار ذلت و ترس در برابر دشمن و دمیدن روح شجاعت و مقاومت در تقابل با هجوم بیگانگان. ۸- تعمیق باور و اعتقاد به جهان ابدی و بخشیدن مفهوم ارزشی به زندگی در راستای بهره‌مندی مناسب از زندگی برای دستیابی به کمال ابدی... ۹- دگرگونی در روابط اقتصادی جامعه و مبارزه با روش‌های استثمارگری غیر عادلانه و مخل مصالح فرد و اجتماع و جایگزین نمودن روش‌ها و راه‌های مشروع و مناسب با مصالح عمومی جامعه.

دستاوردهای اصلاح گرایانه انبیا

رسالت انبیا ارائه الگوها و استانداردها به جامعه بشر بوده که انسان‌ها با شناخت و معرفت به آن استانداردها دست یافته و با تبعیت از انبیا زمینه اصلاح خود و جامعه را فراهم می‌کنند. در این زمینه موفقیت‌های بسیار زیادی را به دست آورده و توانسته‌اند بزرگ‌ترین معجزه خلقت یعنی تبدیل انسان ناسوتی به انسان ملکوتی را تحقق بخشند و جامعه‌ای را بسازند که همه استانداردهای لازم را در خود داشته باشد. پیامبر بزرگوار اسلام توانست در یک جامعه متحجر و متعصب انقلاب عظیم انسانی را به وجود آورد و تحوّل عمیق ایجاد کند و نظام عادلانه‌ای بر مبنای وحی الهی در جهت تأمین سعادت دنیا و کمال آخرت انسان

پایه گذاری کند.

معیار اصلاحات در نظام دینی

نظامی که پیامبر پایه گذار آن شد و مبداء اصلاحات در انسان و جامعه گردید دارای معیارهایی بود که عدول از آن معیارها نظام را از جایگاه خود خارج کرده و در نتیجه جهت اصلاحات به افساد گری منحرف می شود. به بعضی از این معیارها اشاره می شود. ۱- مشروعیت الهی نظام مدیریت و قانونگذاری: در نگرش دینی منشاء مشروعیت قانون رهبری خداوند است. ۲- التزام عملی و تعبد در قبال قانون و مدیریت الهی: تعهد در قبال رهبری دینی و تعبد در برابر قانون الهی از دیگر مبانی است. قرآن در رابطه با ضرورت تعبد در برابر دستورات پیامبر (ص) می فرماید: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَزْبًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) [۳۷]. (به خدا قسم مؤمن نیستند مگر این که در نزاع های خود تو را داور قرار دهند و احساس ناراحتی از قضاوت تو نداشته باشند و در برابر داوری تو کاملاً تسلیم باشند.) بر این اساس اگر اصلاحات در تعارض با منویات رهبری ولایی باشد جهت گیری انحرافی خواهد داشت. ۳- حفظ اصول و محکومات و استانداردهای دینی: حرکت اصلاح گرایی اگر در چارچوب اصول و محکومات دینی باشد جهت گیری ارزشی دارد و الا فساد آور است. در این راستا پیامبر (ص) هم ملزم به حفظ اصول است و حق تغییر در آنها را ندارد. (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) [۳۸]. (هرگاه او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم) تداوم حرکت اصلاحات، منطبق با سیره و سنت نبوی و معصومین و در مقاطع بعدی شرط اساسی تکاملی بودن اصلاحات است. ۴- حفظ کرامت و آزادی تکاملی انسان: جهت گیری اصلاحات می بایست در راستای کرامت و شرافت انسان و آزادی آدمی در چارچوب مبانی ارزشی باشد. به طور کلی در هیچ نظامی برای انسان به اندازه مکتب اسلام کرامت و آزادی در نظر گرفته نشده که در این نظام انسان از قید عبودیت غیر خدا آزاد می شود. (علی (ع) می فرماید: لا تکن عبد غیرک فقد جعلک الله حراً) (بنده غیر خودت مباش که همانا خداوند تو را آزاد آفرید.) اما کرامت و شرف و هدف تکاملی و مقصد والایی که آدمی دارد محدود کننده آزادی اوست. به عبارت دیگر همان طور که در نظام تکوینی قوانین طبیعت و قوانین علیت محدود کننده است در نظام تشریح هم محدود کننده انسان قوانین شریعت و بایدها و نبایدهای دینی است. بنابراین از یک طرف آزادی موجب نقض قوانین و شکست اصول و فضایل اخلاقی نخواهد شد، و از طرف دیگر آزادی نباید زمینه تخریب مبانی دینی و اصول را فراهم کند و به تعبیر روشن تر آزادی نباید بر ضد کرامت انسان و حاکمیت نظام باشد. با توجه به نکات فوق و دیگر اصول و معیارها تداوم نظام دینی و تکاملی بودن اصلاحات مستلزم رعایت چارچوبها و مبانی است که اگر استخوان بندی شکسته شد و اصول و چارچوب های استاندارد نقض گردید جهت گیری انحرافی شده و فساد آفرین خواهد گردید. همان چیزی که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) اتفاق افتاد و جهت گیری حرکت نظام انحرافی شد و از اصول و مبانی عدول گردید و در نتیجه انقلاب به ضد انقلاب تبدیل شد.

برقراری امنیت برای مردم ستمدیده

(و يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكِ) (بندگان ستمدیده تو به امنیت دست یابند.) رهبر حماسه عاشورا در این فراز به هدف ایجاد امنیت برای ستمدیدگان و مستضعفان و پابرهنگان اشاره می کند. امام در این بیان می خواهد به این واقعیت تلخ اشاره کند و به مردم هشدار دهد که تبعیض و ایجاد نظام طبقاتی سرمایه دار و فقیر و فشار فوق العاده روی اقشار ستمدیده و طرد چهره های مؤمن و انقلابی از صحنه های سیاسی همچون ابوذر، عمار، مقداد، سعید بن جبیر، حجر بن عدی و ظلم فاحش به انسان ها

توسط بسر بن ارطاة و ولید و... همه و همه باعث ایجاد ناامنی و تشویش و نگرانی بندگان ستم‌دیده خدا شده و زمینه قیام را فراهم کرده است.

حاکمیت و اجرای احکام الهی در جامعه

(وَيَعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ) (تا واجبات و مستحبات و احکام تو اجرا شود). امام حسین (ع) در این مقطع از بیان به یکی از اهداف و نتایج قیام و در واقع به اهداف مدیریت دینی اشاره می‌کند. در حقیقت همه انبیاء (ع) برای اجرا و گسترش احکام الهی در جامعه بشری مبعوث شدند و شجره طیبه امامت، و در تداوم آن ولایت فقیه در راستای تحقق همین هدف متعالی است؛ و این که به مرور زمان احکام و سنن الهی از جامعه رخت بر بست، به علت جابه‌جایی مدیریت دینی بود و امام در این زمینه یکی از اهداف امامت نور را در قیام خود مورد تأکید قرار می‌دهد. [۳۹]. انحرافات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جامعه اسلامی با رحلت پیغمبر (ص) آغاز شد و روز به روز گسترش پیدا کرد. و در عصر عثمان و معاویه ارزش‌های اسلامی و معنوی یکی پس از دیگری جای خود را به ارزش‌های مادی و جاهلی دادند و این روند انحرافی در اواخر عمر معاویه به اوج خود رسید. با حاکمیت یزید بن معاویه، مبارزه با مبانی و ارزش‌های اسلامی شکل علنی به خود گرفت و بار دیگر جاهلیت با همه ویژگی‌هایش ظهور یافت و دین اسلام در معرض نابودی قرار گرفت. امام حسین (ع) در پاسخ مروان که از امام (ع) برای یزید بیعت می‌خواست فرمود: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ) [۴۰]. اینک باید فاتحه اسلام را خواند که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده‌اند هنگامی که یزید متظاهر به فسق و جور در مسند خلافت نشست؛ مبارزه با قرآن کریم و سنت رسول خدا (ص) به مرحله جدیدی وارد شد؛ و شکل علنی به خود گرفت. لذا خطر اضمحلال دین، جدی شد. شهید مطهری (ره) در این زمینه می‌گوید: (فرق است بین خلیفه‌ای که شخصاً ناصالح است ولی امور را درست می‌چرخاند و بین خلیفه‌ای که وجودش علیه مصالح مسلمانان است. در زمان امام حسین (ع) عمده این بود که مدار خلافت اسلامی تبدیل به سلطنت جائزانه و ظالمانه و مترفانه و فاسقانه عربی شده بود و اگر امام حسین (ع) قیام نمی‌کرد خطر این بود که بساط اسلام از طرف مردم با انقلاب ممالک فتح شده برچیده شود). [۴۱]. فرق یزید با پدرش معاویه در این بود که آنچه معاویه مخفیانه انجام می‌داد او آشکارا مرتکب می‌شد؛ لذا تأثیر اجتماعی آن به مراتب بیشتر بود. مسعودی می‌نویسد: (در اثر تظاهر یزید به گناه در بین مردم و عمال و کارمندان حکومت در عصر وی فسق و فجور شایع گردیده بود حتی در مکه و مدینه (که دو شهر مذهبی و مقدس بودند) غنا و استعمال آلات لهو و نوشیدن شراب علناً انجام می‌گردید). [۴۲] با سلطنت یزید بن معاویه بدعت‌ها و گمراهی‌ها آشکار گردید. و قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) به فراموشی سپرده شد. به همین جهت امام حسین (ع) در نامه خود به مردم بصره می‌فرماید: (أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةُ قَدْ أَحْيِيَتْ...) [۴۳]. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دعوت می‌کنم. زیرا در شرایطی واقع شده‌ایم که دیگر سنت پیامبر (ص) (یکسره) از میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است.

اهداف نهضت عاشورا

اشاره

سیدعلی مقیمی

اهداف نهضت عاشورا

اشاره

مقصود از (اهداف) امام حسین (ع) در حادثه کربلا چیزهایی است که آن حضرت برای دست یافتن به آنها یا تحقق آنها - هر چند در زمانهای بعد - دست به آن قیام زد و در این راه، شهید شد. فهرستی از این اهداف مقدس به این صورت است: ۱- زنده کردن اسلام ۲- آگاه ساختن مسلمانان و افشای ماهیت واقعی امویان ۳- احیای سنت نبوی و سیره علوی ۴- اصلاح جامعه و به حرکت در آوردن امت ۵- از بین بردن سلطه استبدادی بنی امیه بر جهان اسلام ۶- آزاد سازی اراده ملت از محکومیت سلطه و زور ۷- حاکم ساختن حق و نیرو بخشیدن به حق پرستان ۸- تأمین قسط و عدل اجتماعی و اجرای قانون شرع ۹- از بین بردن بدعتها و کجرویها ۱۰- تأسیس یک مکتب عالی تربیتی و شخصیت بخشیدن به جامعه این هدفها، هم در اندیشه و عمل سیدالشهدا، جلوه گر بود، هم در یاران و سربازانش. از جمله سخنان امام حسین (ع) که گویای اهداف اوست، عبارت است از: (أَنَا خَرَجْتُ لَطَلِبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أَرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ لِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ). [۴۴]. و در نامه خود به بزرگان بصره نوشت: (... اَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَالْبِدْعَةُ قَدْ أُحْيِيَتْ فَإِنْ تَسَمَّعُوا قَوْلِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرِّشَادِ). [۴۵]. و در نامه ای که همراه مسلم بن عقیل به کوفیان نوشت، رسالت امامت را این گونه ترسیم فرمود: (... فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَالْإِحْتِدَادُ بِالْقِسْطِ وَالدَّائِنُ بِالْحَقِّ وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ وَالسَّلَامِ). [۴۶]. و در کربلا به یاران خویش فرمود: (أَلَا- تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ، فَأَنْتَ لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا- بَرْمًا). [۴۷]. از حسین اکتفا به نام حسین نبود در خور مقام حسین بلکه باید که خلق در یابند علت اصلی قیام حسین کشته شد زیر بار ظلم نرفت به به از قدرت تمام حسینبر احیای دین شهادت یافت زنده شد نام دین زنام حسین [۴۸].

بررسی مهمترین اهداف نهضت عاشورا

احیای کتاب و سنت

اشاره

امامان شیعه، یکایک رسالت احیای دین را داشته اند و هر یک از مظاهر اسلام را که از یاد می رفته یا تحریف می شده است، در چهره راستین و بی تحریفش می نمایانده اند. حتی درباره امام زمان نیز تعبیر (محبی شریعت) و از بین برنده (بدعت) به کار رفته است و در دعا از خداوند می خواهیم که به دست آن منجی موعود آنچه را که به دست ظالمان از معالم و نشانه های دین و دینداری از میان رفته و مرده است، زنده سازد: (وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ). [۴۹] در دعای دیگری خواستار ظهور آن حضرت و احیاء سنتهای پیامبران و تجدید ابعاد از میان رفته دین و احکام تغییر یافته می شویم. [۵۰]. عاشورای حسینی، برنامه ای احیاگرانه نسبت به دین و جلوه های گوناگون آن بود، تا در سایه بذل خون و نثار جان، دین برپا شود و سیره پیامبر اسلام (ص) سرمشق عملی مسلمانان گردد. و عزت دین خدا به جامعه باز گردد. [۵۱]. (۵۵) تلاش و برنامه های احیاگرانه ائمه معصومین و پیروانشان در احیای دین نسبت به اصل حادثه عاشورا و ارزشهای آن و مقابله با سیاست دشمن در کتمان واقعه و مسخ جریان و به فراموشی سپردن خونهای مطهر عاشورایی، برنامه دیگری در راستای دین احیای دین است و پیامش، ضرورت تبیین اهداف و روشننگری اذهان و زنده نگهداشتن شعائر و حماسه ها و یادها و خاطره هاست. در بسیاری از نهضتها، پس از مدتی که از دوران آغازین آن می گذرد و کسانی به ناروا بر مسند قدرت و ریاست تکیه می زنند، هدفهای نخستین و ارزشهای متعالی که در شعارهای نهضت مطرح می شده، کمرنگ می شود، یا فراموش می گردد. آنچه از دین

نیست (بدعت) وارد دین می‌شود و آنچه از پایه‌های اصلی و اولیه انقلاب دینی و مکتبی است، از یاد می‌رود و رویه‌هایی مغایر با سنت‌های نخستین رایج می‌شود و قانون و حکم الهی نقض می‌شود. مردم نیز بتدریج، به این انحرافها و بدعت‌ها خود می‌گیرند و عکس‌العمل چندانی از خود نشان نمی‌دهند. گاهی از شعائر و برنامه‌ها و سنتها، اسکلتی بی‌روح و تشریفاتی ظاهری بر جای می‌ماند که چندان اثرگذار هم نیست. در چنین موقعیتهایی، دلسوزان آن نهضت و یا وارثان مکتب و دین، برای احیای مجدد پیامها و محتواها و دعوتها و هدفهای آغازین، دست به کار می‌شوند، تا جامعه خفته را بیدار کنند و به اصول مکتب و بایدهای دین توجه دهند. این کار، گاهی با فدا شدن و بذل مال و جان همراه است و احیاگران سنت‌های دینی باید خود را فدا کند تا جامعه بیدار و دین احیا شود. نهضت کربلا هم یک حرکت احیاگرانه نسبت به اساس دین و احکام الله بود. در مطالعه سخنان امام حسین (ع)، تکیه فراوانی روی احیای دین و اجرای حدود الهی و احیای سنت و مبارزه با بدعت و فساد و دعوت به حکم خدا و قرآن دیده می‌شود. در قیام کربلا هدف آن است که با مجاهدات عاشوراییان دین اسلام عزت خویش را بازیابد و حرمت‌های الهی دیگر بار محترم شمرده شوند و دین خدا یاری شود. در سخنان سیدالشهدا علیه السلام، هم نمونه‌هایی از مرگ سنتها و حیات بدعتها و جاهلیتها مطرح است، هم نکته‌هایی از بازآفرینی ارزشهای فراموش شده و احیاگری نسبت به اصول از رمق افتاده. امام حسین (ع) در نامه‌ای که خطاب به مردم بصره می‌نویسد، می‌فرماید: (وَ اَنَا ادْعُوكُمْ اِلَى كِتَابِ اللّٰهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَانَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيَّتْ وَ اَنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَّتْ، وَ اَنْ تَسْمَعُوْا قَوْلِيْ وَ تَطِيعُوْا اَمْرِيْ اَهْدَاكُمْ سَبِيْلَ الرَّشَادِ) [۵۲]. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می‌خوانم. سنت مرده و بدعت زنده شده است اگر سختم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه رشاد، هدایت می‌کنم. در جایی هم حضرت، از انگیزه نامه نگاری و دعوت کوفیان، این گونه یاد می‌کند: (اِنَّ اَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا اِلَيَّ يَسْأَلُوْنِيْ اَنْ اُقْدِمَ عَلَيْهِمْ، لَمَّا اَرَجُوْا مِنْ اَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ اَمَانَةِ الْبَدْعِ) [۵۳]. کوفیان به من نامه نوشته و از من خواسته‌اند که نزد آنان روم، چرا که امیدوارم معالم و نشانه‌های حق زنده گردد و بدعتها بمیرد. در مسیر راه، وقتی به فرزندق برمی‌خورد، اوضاع را چنین ترسیم می‌کند: (ای فرزندق! این جماعت، اطاعت خدا را وا گذاشته، پیرو شیطان شده‌اند، در زمین به فساد می‌پردازند، حدود الهی را تعطیل کرده، به میگساری پرداخته و اموال فقیران و تهیدستان را از آن خویش ساخته‌اند. من سزاوارترم که برای یاری دین خدا برخیزم، برای عزت بخشیدن به دین او و جهاد در راه او، تا آنکه (کلمه الله) برتر باشد). [۵۴]. این هدف و فلسفه قیام را از زبان فرستاده امام، حضرت مسلم بن عقیل هم در کوفه می‌شنویم. وقتی مسلم بن عقیل را دستگیر کرده و به دار الاماره آوردند، ابن زیاد او را به شورشگری و تفرقه افکنی متهم ساخت. مسلم با شهادت او را چنین پاسخ داد: (چنان نیست که می‌گویی! مردم این شهر بر این باورند که پدرت نیکمردانسان را کشته و خونهایشان را ریخته و همچون شاهان ایران و روم رفتار کرده است. ما آمدیم تا به عدالت دعوت کنیم و به کتاب خدا فراخوانیم). [۵۵]. این تهمت و دفع آن، در مورد خود امام حسین هم گفته شده است. عمر و بن سعید، پس از بیرون آمدن امام حسین (ع) از مکه و عزیمت به سوی کوفه، نامه‌ای به او نوشت و از او خواست که از این مسیر برگردد و تفرقه افکنی نکند که هلاک شود. حضرت در پاسخ او نوشت: (کسی که دعوت به سوی خدا کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم، هرگز دشمنی و مخالفتی با خدا و رسول نکرده است) [۵۶]. و بدینگونه حرکت خویش را، حرکتی خدا جویانه و اصلاحگرانه خواند، نه شورش تفرقه انگیز، تا بهانه کشتن او به حساب آید.

حمایت از دین

در دوره و شرایط سلطه امویان بر مقدرات مسلمین، آنچه در آستانه نابودی قرار داشت، دین خدا بود، خاندان پیامبر نیز مدافعان و حامیان راستین دین خدا بودند. حمایت از اهل بیت (ع)، حمایت از دین بود و حمایت از دین در آن مقطع زمانی،

شرکت در جهاد ضد ستم و افشاگری علیه کفر پنهان در نقاب اسلام بود. حسین بن علی (ع) در بحبوه جنگ شدید، به نماز ایستاد، تا دین خدا را در صحنه جهاد، حیات بخشد، ابوثمامه صائدی یادآور وقت نماز شد و امام دعایش کرد و به نماز پرداخت. در آن شرایط، خطاب به اصحابش فرمود: (اینک این درهای گشوده بهشت و نهرهای جاری و پیوسته آن و میوه‌ها و قصرهای بهشتی است و این هم پیامبر خدا و شهیدان که در رکاب او به خون غلتیدند. و اینک پدر و مادرم نیز چشم به راه شمايند و مشتاق دیدارتان، پس از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع کنید. (... فحَامُوا عَن دِينِ اللَّهِ وَ ذَبُوا عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). آنگاه خاندان خود را صدا زد. همه فریاد زنان بیرون ریختند. و فریاد بر آوردند: ای مؤمنان، از دین خدا و حرم پیامبر و از امام خودتان و از پسر دختر پیامبرتان حمایت کنید، این امتحان الهی برای شماست... [۵۷]. (۶۱) حمایت از دین و فداکاری در راه آن، جلوه دیگری از احیاگری است و اگر آن جهاد و شهادتها نبود، اساس دین باقی نمی ماند. اگر صدای اذان و آوای تکبیری پابرجاست نتیجه آن فداکاری هاست. [۵۸] در شعری که از زبان امام حسین مطرح می شود نیز، بقا و قوام دین را در سایه شهادت و عاشورای آن حضرت می توان دید: لَوْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِ يَاسِيُوفَ خُذِينِي [۵۹] حضرت ابوالفضل (ع) نیز در رجزی که در روز عاشورا پس از قطع شدن دست راست خویش می خواند و می جنگید، بر مسئله (حمایت از دین) تأکید داشت: وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُوَا يَمِينِي أُنِّي أَحَامِي أَيْدَاءَ عَن دِينِي [۶۰]. شناخت اینک در چه شرایطی دین در معرض زوال و نابودی یا آسیب دیدن است، و باید به دفاع از دین و نصرت حق پرداخت، اهمیت خاصی دارد. امام حسین (ع) و شهدای عاشورا را از این رو (انصار دین الله) می دانیم و در زیارت‌هایشان اینگونه از آنان یاد می کنیم: (السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الدَّابُّونَ عَن تَوْحِيدِ اللَّهِ) [۶۱]. سلام بر شما، ای مدافعان از توحید خدا. در زیارت دیگری می خوانیم: (السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ رَسُولِهِ... وَ أَنْصَارَ الْإِسْلَامِ) [۶۲]. و در جای دیگر: (السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ وَ أَنْصَارَ نَبِيِّهِ...) [۶۳].

احیای شعائر دین

حیات بخشیدن به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر، بعد دیگری از احیاگری قیام عاشورا است. هم در سخنان امام حسین مطرح است، هم در زیارتنامه آن حضرت و شهیدان دیگر، تعابیری چون اقامه نماز، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر، اطاعت خدا، جهاد فی سبیل الله، دعوت به سبیل الله، نصرت فرزند پیامبر، ایمان به خدا و... دیده می شود. این فراز معروف در زیارت امام حسین گویای این حقیقت است: (أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ الْمَعْرُوفَ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ) [۶۴]. مشابه این جمله، در زیارت حضرت مسلم بن عقیل، زیارت وارث، زیارت عاشورا، و زیارت نامه های دیگر هم آمده است. تکریم و تعظیم شعائر الهی، مایه حیات دین است. آنچه در سایه قیام حسینی به دست آمد، تفکیک صف کسانی بود که با جوهر دین و حقیقت نماز و قرآن مانوس بودند، از آنان که با پرداختن به شکل ظاهری این برنامه ها، باطن و حقیقت دین را زیر پا گذاشته بودند. نماز راستین آن است که پیوندی عاشقانه میان بنده و خدا ایجاد کند و نماز گزار را در (صراط دین) قرار دهد. در سپاه کوفه و مجموعه خلافت اموی هم گرچه بظاهر نماز و تلاوت قرآن و رفتن به حج و امثال اینها بود، ولی در عین حال، غرق در فساد و گناه و عیاشی بودند و دستانشان به خون پاکان آلوده بود. این نشان می داد که نماز و حج و عبادت و تلاوتشان فاقد روح و حقیقت است. حسین بن علی بود که به این شعائر و سنن دینی روح و حیات بخشید و حق آنها را ادا کرد. اینک در زیارت او می خوانیم (تَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ) یعنی آنکه دیگران هم تلاوت قرآن می کردند، ولی از حقیقت قرآن فاصله داشتند. تلاوت واقعی قرآن، تلاش برای احیای تعالیم آن در متن جامعه است، که امام حسین به آن پرداخت و دستاورد نهضت عاشورا بود. در سایه طرح صحیح دین و قرآن از زبان عاشورائیان، آن باظلهای آراسته و فریبهای رنگ آمیزی شده به دین هم رنگ باخت. امام خمینی (ره) می فرماید: (سید

الشهدا چون دید اینها دارند مکتب اسلام را آلوده می کنند، با اسم خلافت اسلام، خلافتکاری می کنند و ظلم می کنند و این منعکس می شود در دنیا که خلیفه رسول الله است که دارد این کارها را می کند، حضرت سیدالشهداء (ع) تکلیف برای خودشان دانستند که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را. [۶۵]. نیز از سخنان اوست: (شهادت حضرت سیدالشهدا مکتب را زنده کرد. خودش شهید، مکتب اسلام زنده شد و رژیم طاغوتی معاویه و پسرش را دفن کرد.) [۶۶]. و در اینکه نهضت کربلا احیاگر دین بود، می فرماید: (سید الشهداء به داد اسلام رسید، سیدالشهدا اسلام را نجات داد.) [۶۷].

نماز

نهضت حسینی برای احیاء دین در همه مظاهر و جلوه هایش از جمله (نماز) بود. بعد معنوی و عبادی زندگی، برترین بعد حیات است و نماز، بارزترین نشانه حیات معنوی مسلمانان است. با توجه به اثرات سازنده و تربیتی و بازدارنده این ارتباط با خدا از مفاسد و منکرات، در اسلام اهمیت ویژه ای دارد. امام حسین در نهضت عاشورا اهتمام بسیاری به نماز می داد. مهلت شب عاشورا را آن حضرت و یارانش به نماز و تضرع به درگاه خداوند گذراندند و از تکیه گاه خدایی برای نبرد عاشورا، مدد گرفتند. عشق به نماز و نیایش و تلاوت قرآن و استغفار و دعا در دل امام آن چنان بود که به برادرش عباس گفت: از این گروه بخواه تا نبرد را به فردا بیندازند و امشب به تأخیر افتد، باشد که به نماز و دعا و استغفار بپردازیم. خدا می داند که من پیوسته علاقه به نماز و تلاوت آیات الهی داشته ام: (لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أُحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَ تَلَاوَةَ كِتَابِهِ وَ كَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَ الْاسْتِغْفَارِ). [۶۸]. به نقل تواریخ، شب عاشورا از خیمه اصحاب امام حسین (ع)، آوای مناجات و زمزمه دعا و تلاوت به گوش می رسید. روز عاشورا پس از نماز صبح، با یاران سخن گفت و آماده نبرد شدند. ظهر عاشورا وقتی ابو ثمامه صائدی وقت نماز را به یاد او آورد، حضرت فرمود: نماز را به یاد آوردی! خداوند تو را از نماز گزاران و ذاکران قرار دهد. آری اینک اول وقت نماز است. سپس فرمود: از اینان بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا نماز بگذاریم. [۶۹]. سعید بن عبدالله حنفی نیز هنگام نماز امام، جلوی او ایستاد و همه تیرهای دشمن را که به سوی امام می آمد به جان خرید تا آنجا که نماز امام پایان یافت و او غرق در خون شد و اولین شهید نماز در جبهه کربلا شد. [۷۰]. عشق به نماز، در پیروان راستین اباعبدالله الحسین بود. عبدالله بن عقیف ازدی که در کوفه می زیست و در مسجد کوفه آن اعتراض تند را علیه ابن زیاد، نسبت به کشتن امام حسین کرد و در نهایت هم در راه این دفاع، به شهادت رسید، به نقل مورخان پیوسته در مسجد بزرگ کوفه بود و تا شب نماز می خواند. [۷۱]. اگر امام حسین را احیاگر فرهنگ نماز راستین بدانیم - آنگونه که در زیارتنامه های آن حضرت آمده - است سخنی بجاست. امام، هم خودش عبادتی مخلصانه داشت و هم شعائر دین را اقامه می کرد. در زیارت او می خوانیم: (أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ... وَ عِبَدْتَهُ مُخْلِصاً حَتَّى اتَّكَأَ الْيَقِينُ) [۷۲]. در زیارت مسلم بن عقیل نیز این تعبیر دیده می شود. [۷۳] همچنین در بسیاری از زیارتهای سیدالشهداء به این نکته بر می خوریم. این جایگاه والای نماز را در نهضت عاشورا و حماسه آفرینان آن نشان می دهد. پیام عاشورا، پیام اقامه نماز و تربیت نسلی نماز خوان و خدا دوست و اهل تهجد و عرفان است. عزاداران حسینی نیز باید (اقامه نماز) را در درجه نخست اهتمام خویش قرار دهند تا تبعیت و پیروی خویش را از مولایشان نشان دهند. امام خمینی (ره) در تأکید بر همین مسئله، از عاشورای حسینی این گونه یاد می کند: (سید الشهداء در همان ظهر عاشورا که جنگ بود و آن جنگ بزرگ بود و همه در معرض خطر بودند، وقتی یکی از اصحاب گفت که ظهر شده است، فرمود که یاد من آوردید نماز را و خدا تو را از نماز گزاران حساب کند و ایستاد در همان جا نماز خواند. نگفت که ما می خواهیم جنگ بکنیم، خیر، جنگ را برای نماز کردند.) [۷۴].

اصلاح

جامعه ای که از معیارهای اصیل دین و ملاکهای ارزشی فاصله بگیرد، (فساد) در پیکره آن ریشه می دواند و روابط انسانی و ارتباطات اجتماعی و آنچه میان حاکم و ملت پیش می آید، دچار انحراف از صراط مستقیم می شود. گسترش بی بند و باری و رواج ظلم و حاکمیت پول و حیف و میل بیت المال مسلمین و تعرض بی مورد نسبت به زندگی و مال و جان مسلمانان و نبودن امنیت و عدالت، گوشه ای از این (فساد اجتماعی) است. راه فسادزدایی نیز اقدامهای اصلاحی برای متقاعد کردن مسئولان به رفتار عادلانه و اجرای دقیق قانون و عمل به کتاب و سنت است. این نوعی حرکت اصلاحگرانه است که امام حسین نیز در نهضت خویش آن را دنبال می کرد و بر اوضاع نابسامان اجتماع، صحنه نمی گذاشت و مهر سکوت بر لب نمی زد. سیدالشهدا در سخن معروف خویش به این هدف اصلاحی اشاره فرموده است خروج خویش را با انگیزه (طلب اصلاح در امت پیامبر) معرفی کرده است: (وَأَمَّا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي) [۷۵]. در سخن دیگر نیز حرکت خویش را نه بر اساس نزاع قدرت یا سلطه جویی یا دنیاطلبی، بلکه برای آشکار ساختن (معالم دین) و (اظهار اصلاح) در شهرها و امنیت یافتن مظلومان و عمل به فرایض و سنن و احکام الهی دانسته است: (... و لکن لئری المعالم من دینک و نُظَهَرَ الْإِصْلَاحِ فِي بِلَادِك... [۷۶] (۸۰). این اصلاحگری، هم شامل شیوه های رفتاری حکومت جائز و مسئولان می شود، هم خصلتها و عملکرد مردم و امت را در بر می گیرد. ترغیبی که امام حسین در یکی دیگر از خطبه هایش جهت فداکاری و جانبازی دارد، همراه با ترسیمی از اوضاع اجتماعی آن روز است که: آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل اجتناب نمی گردد؟ پس در چنین شرایطی باید مؤمن (با مبارزه اش) مشتاق دیدار خدا باشد، چرا که زندگی در چنین دوره ای مایه ننگ و عسرت است و مرگ، سعادت است. [۷۷]. قیام اصلاحی اباعبدالله الحسین ریشه در نهضتهای اصلاحی انبیا داشت و او وارث خط صلاح و اصلاح پیامبران بود و در این راه جان داد تا مفسد برچیده شود. این مسأله را از زبان حضرت امام خمینی (ره) بشنویم که فرمود: (تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند، تمام. و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه شود... سیدالشهدا (ع) روی همین میزان آمد رفت و خودش و اصحاب و انصار خویش را فدا کرد، که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود). [۷۸]. (۸۲) امام امت که قیام خویش را در همین راستا می دانست و با الهام از نهضت عاشورا، بر ضد طغیان طاغوت و مفساد اجتماعی و نابسامانیها قیام کرد، به پیوند این حرکت با قیام عاشورا این چنین اشاره می کند: (سیدالشهدا (ع) وقتی می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری در بین مردم دارد حکومت می کند، تصریح می کند حضرت که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم دارد به مردم می کند، باید مقابلش بایستد و جلوگیری کند، هر قدر که می تواند با چند نفر، با چندین نفر که در مقابل آن لشکر هیچ نبود، لکن تکلیف بود آنجا که باید قیام بکند و خودش را بدهد تا اینکه این ملت را اصلاح کند، تا اینکه این علم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد... همه چیزهای خودش را داد برای اسلام. مگر ما، خون ما رنگین تر از خون سیدالشهدا است؟ چرا بترسیم از اینکه خون بدهیم یا اینکه جان بدهیم؟) [۷۹]. اصلاح جامعه از بعد مبانی اعتقادی، خصلتهای اخلاقی، حاکم ساختن معیارهای ارزشی، ترویج فرهنگ دینی و مبارزه با خرافات و بدعتها و ستمها، به نحوی در همان مفهوم (بدعت ستیزی) و پیام (احیاگری) هم می گنجد، که در آن محور، بیشتر مورد دقت و کاوش قرار گرفته است و امام حسین (ع) بعدی از اصلاح طلبی خویش را بر مبنای احیای کتاب و سنت و زدودن بدعت و جاهلیت از افکار و اعمال مردم بر می شمارد. (به آن قسمت مراجعه شود).

در قرآن کریم و روایات اسلامی در اهمیت این دو فریضه و نقش اصلاحی آنها و زیانها و مفساد ترک آن دو تکلیف، بسیار سخن گفته شده است و به عنوان (برترین فریضه) به شمار آمده که فرایض و احکام الهی دیگر، در سایه امر به معروف و نهی از منکر، قوام و استواری می یابد. در صدر اسلام، علم به این تکلیف مهم از سوی مسلمانان وا گذاشته شد و مردم به خاطر ترس یا طمع، از تذکرات زبانی و اقدامهای عملی در این راه، کوتاهی کردند و در نتیجه، دین به ضعف گرایید و فاسقان مسلط شدند. امام حسین (ع) در ضمن بیان انگیزه های قیام خویش به این عنصر مهم اشاره می فرماید، آنجا که می گوید: (أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ) [۸۰]. یکی از درسهای نهفته در این سخن، آن است که فریضه امر به معروف و نهی از منکر، تنها در تذکراتی نسبت به بعضی از گناهان جزئی از سوی افراد عادی خلاصه نمی شود، بلکه قیام برضد حکومت ستم و تلاش برای اصلاح ساختار سیاسی جامعه و تشکیک حکومتی بر اساس حق و قرآن نیز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است، آنگونه که امام حسین، حماسه عاشورایی خود را عبارت از همان دانست. مرحله قلبی این فریضه، آن است که انسان در درون، دوستدار خوبیها و معروفها باشد و از منکرات و مفساد و گناهان بیزار باشد. این محبت و نفرت قلبی، به زبان هم جاری می شود و در عمل هم تجلی می یابد. سالار شهیدان نسبت به مرحله قلبی چنین می فرماید: (هنگام وداع با قبر رسول خدا برای بیرون آمدن از مدینه) خدایا من معروف را دوست می دارم و از منکر بدم می آید (اللَّهُمَّ وَ أَنِّي أَحَبُّ الْمَعْرُوفِ وَ أَكْرَهُ الْمُنْكَرِ) [۸۱]. در یک مرحله جلوتر، آن حضرت در بیانهای صریح خویش، یزید را مردی شرابخوار و فاسق و جنایتکار می داند و پیروان او را ملازمان شیطان و واگذارندگان (طاعت خدا) می شمارد و حکومت اموی را حرام کننده حلال و حلال کننده حرام معرفی می کند که بدعتها را زنده و سنتها را میرانده اند. با وجود این منکرات آشکار در سلطه حاکم، شوریدن بر ضد او به عنوان نهی از منکر، وظیفه است. با این مبنای دینی است که امام، بیعت با یزید را رد می کند و آن را مایه ننگ می داند و حماسه کربلا را پدید می آورد. گرچه زبانهای وابسته به خلافت، (حرکت مکتبی) او را نوعی (شورش) و عصیان برضد خلیفه قلمداد کردند که مستحق سرکوبی بود، ولی وارثان شهادت، نباید پیام خون شهدای کربلا را از یاد ببرند. آنچه در زیارتنامه های امام حسین (ع) تأکید مکرر شده که: من شهادت می دهم که تو نماز و زکات را بر پاداشتی و امر به معروف و نهی از منکر کردی، همه برای تبیین فلسفه قیام اوست تا رنگ مکتبی آن در هیاهوی تبلیغات دشمن گم و کمرنگ نشود. در زیارت مخصوصه آن حضرت است: (أَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ) [۸۲]. پیروان فرهنگ عاشورا، با الهام از حماسه پیوسته نبض پر حرکت جامعه انقلابی اند و نسبت به جریان امور و وضعیت فرهنگی و سیاسی حساسیت نشان می دهند و با حضور دائم در میدان امر به معروف و نهی از منکر، عرصه را بر فساد آفرینان تنگ می سازند، چون می دانند که عقب نشینی و سکوت در این جبهه، پیشروی و گستاخی دشمنان حق و فسادگستران در جامعه را به دنبال دارد. (تذکر لسانی) حداقل عمل به تکلیف در این گونه شرایط است و اگر این فریضه، ترک و فراموش شود، حدود الهی تعطیل شده و احکام خدا مورد تحقیر و استهزاء قرار خواهد گرفت. امام حسین (ع) در مسیر راه کربلا، در خطبه ای با اشاره به شرایط پیش آمده و اینکه دنیا دگرگون شده و (معروف)، رخت بر بسته و به حق عمل نمی شود و از باطل دوری جسته نمی شود. شوق خود را به لقاء خدا و مرگ شرافتمندانه ابراز می کند و زندگی در کنار ستمگران را مایه نکبت می شمارد و چنین شرایطی را زمینه ای مساعد برای قیام می داند. [۸۳]. سکوت در برابر ظلم و بدعت و انحراف، منکری بود که در آن عصر رواج داشت و مردم از ترس جان یا بیم خطرها و ضررها یا به طمع دنیا و دریافت زر و سیم، در مقابل آشکارترین منکرات که در بالاترین سطوح انجام می گرفت، اعتراض نمی کردند. قیام کربلا راه (انتقاد از حکومت جور) و (اعتراض علیه ستم) و قیام بر ضد طاغوت را گشود و از آن پس بسیاری از خون شهدای کربلا الهام گرفتند و مبارزات خود را مبتنی و مستند به نهضت حسینی کردند. [۸۴].

یکی از علل قیام سیدالشهدا (ع) فساد دودمان بنی امیه (شجره ملعونه) بود که حکومت اسلامی را در دست گرفته، کینه های دیرین خود را بر ضد اسلام و پیامبر، اعمال می کردند. فساد گسترده امویان را که از اسباب عمده نهضت حسینی و امتناع آن امام شهید از بیعت با یزید بود، می توان چنین برشمرد: ۱- اسلام زدایی و تحریف معارف دین و بدعت گذاری. ۲- ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم. ۳- غارت بیت المال و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی. ۴- فساد اخلاق و ترویج شراب و شهوت و قمار. ۵- احیاء تعصبات قومی و ارزشهای دوران جاهلی. ۶- به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد، تنها به دلیل اموی بودن. ۷- حيله گری و تزویر و تبلیغات دروغین. ۸- کینه و عداوت آنان با آل علی (ع). ۹- محروم کردن شیعیان ائمه از مناصب سیاسی و حقوق اجتماعی و اقتصادی. ۱۰- کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سرکوب آنان در شهرها. ۱۱- دستگیری، حبس و کشتن چهره های درخشان و انقلابی و آگاه مسلمان که هوادار اهل بیت بودند. امام حسین (ع) در سخنان متعددی فساد بنی امیه را مطرح فرموده است. از جمله در نطقی که پس از فرود آمدن در (بیضه) ایراد کرد و روی اطاعت از شیطان، ترک اطاعت خدا، فساد آشکار، تعطیل حدود الهی، حلال کردن حرام های خدا و تحریم حلال الهی و بیت المال را ملک خود دانستن تأکید نمود: (... الا و ان هؤلاء قد لزمو طاعة الشيطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفيء و احلّوا حرام الله و حرّموا حلاله...). [۸۵] و در سخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشدن به حق و نکوهیده ندانستن باطل تأکید کرده فرمود: (أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ...). [۸۶]. اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم باید زجان گذشت کزین زندگی چه سود؟

یزیدیان

وابستگان و پیروان یزید، چه در فکر و چه در عمل، چه در گذشته و چه عصر حاضر همه هواداران یزید و عمل کنندگان در آن راه، از دودمان یزید و (آل یزید) محسوب می شوند و مورد لعن خدا و نفرت مردمند. تعبیر (آل یزید) در برخی زیارتنامه ها هم آمده است، همچون (زیارت عاشورای غیر معروفه) که می خوانیم: (اللَّهُمَّ الْعَن يَزِيدَ وَ آلَ يَزِيدَ وَ بَنِي مروان جميعاً) و همانجاست که: روز عاشورا، روزی است که خشم و لعنت الهی بر یزیدیان و آل زیاد و شمر و عمر سعد، تجدد و نازل می شود: (هَذَا يَوْمٌ تَجَدَّدُ فِيهِ النِّقْمَةُ وَ تَنْزَلُ فِيهِ اللَّعْنَةُ عَلَى اللَّعِينِ يَزِيدَ وَ عَلَى آلِ يَزِيدَ وَ عَلَى آلِ زِيَادَ وَ عَلَى بَنِي سَعْدِ وَ الشُّمَيْرِ). بعلاوه همه کسانی که راضی به گفتار و رفتار یزید باشند و از اولین و آخرین هر کس که از آنان پیروی و تبعیت نموده و با آنان بیعت کرده باشد و آن گروه را مساعدت کرده یا رضایت داشته باشد، مورد لعن قرار گرفته اند، نیز همه آنان که ماجرای عاشورا را شنیده و به آن راضی شدند، تا روز قیامت، همه آل یزیدند و ملعون خدا و خلق: (اللَّهُمَّ وَ الْعَن كُلَّ مَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِيَ بِهِ مِنَ الْأُولَى وَ الْأَخْرَى وَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ). [۸۷]. این لعن و نفرینها نشان دهنده گستردگی جبهه یزیدیان است که همه زمانها و مکانها را فرا می گیرد و هر کس که حامی آن تفکر و مخالف و دشمن اهل بیت باشد و با داشتن ماهیتی یزیدی به قلع و قمع مبارزان راه حق و آزادی پردازد (آل یزید) است. امروز صهیونیستها و عوامل استکبار جهانی از مصادیق روشن (یزیدیان) اند. امام خمینی (ره) شهادت زائران خانه خدا را در (حج خونین) و در کربلای حجاز و قتلگاه حرم، تکرار فاجعه همان یزیدیان صدر اسلام می داند که شمشیر کفر و نفاق را در لباس دروغین احرام پنهان کرده بودند. [۸۸] و نسبت به جبهه متحد کفر بر ضد انقلاب اسلامی و مسلمانان مظلوم ایران می فرماید: (... شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ما مکرر یزید و وابستگان او هستند). [۸۹]. مبارزه حق و (باطل) در تاریخ بشری و در مکتبهای الهی، سابقه ای طولانی دارد. باطل، چه در زمینه افکار و عقاید، چه در بعد رفتاری و اخلاقی و چه در محور اجتماعی و حکومتی،

به عنوان چیزی بوده که همه انبیا و اوصیا و امامان با آن مبارزه کرده اند. سنت الهی نیز بر این بوده که با نیروی حق، باطل را نابود می ساخته است. (بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمعه فاذا هو زاهق). [۹۰]. خدا حق است و شرک و شرکا باطل. اسلام حق است و کفر و نفاق، باطل. حضرت رسول (ص) و امامان (ع) حقند و مخالفانشان باطل. عدالت و صدق، حق است و جور و فریب، باطل. حکومت اسلامی حق است و سلطه های طاغوتی باطل. جهاد مسلمانان در زمان پیامبر خدا با پیروان باطل بود و جنگهای سه گانه امیرالمؤمنین (ع) نیز با گروه های باطلی بود که نقاب حق به چهره زده بودند. امام حسین در زمان خویش، با باطلی صریح و آشکار، همچون (حکومت یزید) روبه رو بود و تکلیف او مبارزه با این حکومت فاسد و عملکردهای متکی به باطل در جامعه بود. سیدالشهداء یکی از زمینه های قیام خویش را این فرموده که: آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی کنند؟ پس باید به استقبال شهادت رفت... [۹۱] (بدعت)، مصداق دیگری از باطل است، یعنی آنچه از دین نیست، به نام دین رواج دادن و به آن عمل کردن. حکومت امویان در خط زدودن سنت و احیای بدعت بود و امام، برای مبارزه با این باطل، قدم در راه جهاد و شهادت گذاشت، چرا که می دید سنت مرده و بدعت زنده شده است (فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ) [۹۲] و می فرمود: یزید، مردی شرابخوار و عیاش و فاسق است و صلاحیت خلافت ندارد و کسی همچون من با مثل یزید بیعت نخواهد کرد. اساس نزاع اهل بیت پیامبر و خاندان اموی، تقابل حق و باطل و ایمان و کفر بود، نه خصومت شخصی و خانوادگی. حضرت اباعبدالله در این باره فرموده است: (نَحْنُ وَبَنُو أُمِّيَّةٍ اخْتَصَمْنَا فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ) [۹۳]. ما و بنی امیه بر محور (خدا) با هم نزاع کردیم. ما گفتیم: خدا راست گفته است، آنان گفتند خدا دروغ گفته است. تلاش برای بازگرداندن خلافت اسلامی و حاکمیت مسلمین به مجرای حق و اصیل خود، و از بین بردن سلطه جائرانه باطل، صفحه دیگری از این مبارزات باطل ستیزانه است. امام حسین در اشاره به حقانیت خویش و ضرورت خلع امویان از حکومت باطل خود می فرمود: (وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمِدْعَيْنِ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ) [۹۴]. ما خاندان، برای سرپرستی این امر (و حکومت) بر شما، سزاوارتر از این مدعیانی هستیم که به ناحق، ادعای خلافت دارند و در میان شما به ستم و تجاوز رفتار می کنند. نطق مهم امام حسین در منزل بیضه (مَنْ رَأَىٰ سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحِرَامِ اللَّهِ...) [۹۵]. و بازگو کردن کلام حضرت رسول که تکلیف مقابله و مبارزه با سلطه های جائر و آنان را که پیمان الهی را شکسته و با سنت پیامبر مخالفت می کنند و رفتاری تبهکارانه و ظالمانه دارند، بیان می کند، و آن را بر حکومت یزید تطبیق می کند که پیرو شیطان و مخالف خدا شده اند و دست به فساد و ستم آورده اند، تکلیف (باطل ستیزی) را بصورت کلی و همیشگی روشن می سازد و اینکه در برابر قدرتهای باطل، نباید سکوت و سازش کرد. الهامی که انقلابیون ایران در نهضت عاشورایی خود از کربلا می گرفتند، دستمایه مبارزات آنان با رژیم طاغوت بود. در سالهای جنگ نیز، رزمندگان حق طلب، به خاطر مبارزه با باطل قدم در میدان های جهاد و شهادت می گذاشتند البته که میدان مبارزه با باطل، بسیار گسترده تر از عملیات نظامی است. وقتی بروز باطل در صحنه های سیاسی، فرهنگی، اعتقادی، مطبوعات، روابط سیاسی و... باشد، آنجا هم باید با باطل مبارزه کرد، تا حق، روشن و حاکم گردد.

بدعت ستیزی و باطل ستیزی

امام حسین (ع) به عنوان مصداقی از عمل به تکلیف الهی مبنی بر مبارزه با بدعت ها در دین، به دفاع از حریم دین پرداخت و از انگیزه های خویش، احیای دین و بدعت ستیزی را بر شمرد. از جمله در نامه ای که به بزرگان بصره نوشت، چنین آمده است: (أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ) [۹۶]. شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش

دعوت می‌کنم. همانا سنت مرده و بدعت زنده شده است. حسین بن علی (ع) برای نشان دادن اینکه آنچه حاکم و ساری است، اسلام پیامبر نیست، جز با کلامی از جان و خطی از خون نمی‌توانست کاری کند. شهادت مظلومانه اش برای نجات دین بود. در سخن زیبایی از حضرت امام خمینی (قدس سره) می‌خوانیم: (ما باید سعی کنیم تا حصارهای جهل و خرافه را شکسته، تا به سرچشمه زلال اسلام ناب محمدی برسیم و امروز غریب‌ترین چیزها در دنیا همین اسلام است و نجات آن قربانی می‌خواهد و دعا کنید من نیز یکی از قربانی‌های آن گردم... [۹۷]). [۹۸].

مقابله با اندیشه‌های انحرافی

جامعه اسلامی در سالی که قیام کربلا در آن رخ داد، نسبت به آخرین سال حیات پیامبر تغییرات فراوانی یافته بود. درست است که سیر پیدایش انحراف تدریجی بود، اما پایه‌های آن در دید بسیاری از محققین از همان سالهای اولیه بعد از رحلت پیامبر به وجود آمده بود. انحرافات مزبور در زمینه‌هایی بود که اهل سیاست می‌توانستند به راحتی از آنها بهره‌گیری کرده و در تحمیق مردم و نیز توجیه استبداد و زورگویی خود از آنها استفاده کنند. بنی‌امیه در پیدایش و گسترش این انحرافات، نقشی عظیم داشتند. بویژه روی کار آمدن یزید نشان داد که بنی‌امیه هیچ اصالتی برای اسلام قائل نبوده و اعتقاد بدان تنها پوششی برای توجیه و پذیرش حاکمیت آنها، توسط مردم بود. امام حسین علاوه بر این که بنی‌امیه را متهم به ظلم و عداوت می‌کرد، [۹۹] آنها را کسانانی می‌دانست که (طاعت شیطان را پذیرفته، طاعت خداوند را ترک گفته، فساد را ظاهر ساخته، حدود الهی را تعطیل و به بیت المال تجاوز کرده اند). [۱۰۰] آنها علاوه بر ایجاد فساد و تعطیل حدود، بسیاری از مفاهیم دینی را تحریف کرده و یا در مجاری غیر مشروع از آنها بهره‌گیری می‌کردند. در اینجا نمونه‌هایی از این مفاهیم که در جریان کربلا- و ایجاد آن مؤثر بوده است، همراه با شواهد تاریخی، بیان می‌کنیم. سه مفهوم (اطاعت از ائمه، لزوم جماعت، حرمت نقض بیعت) از رایج‌ترین اصطلاحات سیاسی بود که خلفا به کار می‌بردند. شاید بتوان گفت سه مفهوم مزبور، پایه خلافت و نیز دوام آن را تضمین می‌کرد. این سه واژه، اصول درستی بود که به هر روی در شمار مفاهیم دینی- سیاسی، اسلامی بود، چنان که از نظر عقل نیز برای دوام جامعه و حفظ اجتماع رعایت آنها لازم می‌بود. اطاعت از امام به معنای پیروی از نظام حاکم است. سؤال مهم این است که تا کجا باید از حاکم پیروی کرد. آیا تنها اطاعت از امام عادل لازم است یا آن که از سلطان جائز نیز باید اطاعت کرد. پیش از این در ضمن بحث از خلافت عثمان به تفصیل به بیان این نکته پرداختیم. به همانجا مراجعه شود. حفظ جماعت یعنی عدم اغتشاش و شورش، دست زدن به اقداماتی که وحدت را از بین ببرد و زمینه ایجاد تزلزل را در جامعه اسلامی فراهم می‌کند. سؤال مهم این است که در مقابل سلطنت استبدادی و حاکم فاسق، در هر شرایطی باید سکوت کرد و آیا هر صدای مخالفی را به اعتبار این که محل (جماعت) و سبب (تفرقه) است می‌توان محکوم کرد؟ نقض عهد و بیعت بسیار مورد مذمت قرار گرفته و واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. اما آیا در برابر خلیفه‌ای مثل یزید اگر بیعت نشد و یا نقض بیعت شد و جماعت به هم خورد، باز باید مسأله را به صورت حرمت نقض عهد مطرح ساخت؟ یا اساساً باید این موارد را استثناء کنیم؟ خلفای بنی‌امیه و بعدها بنی‌عباس با به کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف شده آن، که هیچ قید و شرطی نداشت، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می‌کردند. هنگامی که معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت، به مدینه آمد تا مخالفین را وادار کند با یزید بیعت کنند. عایشه در شمار مخالفین بود. چرا که به هر حال برادرش، محمد فرزند ابوبکر، به دست معاویه به شهادت رسیده بود. زمانی که سخن از بیعت به میان آمد، معاویه به عایشه گفت: من برای یزید از تمامی مسلمین بیعت گرفته‌ام، آیا تو اجازه می‌دهی که (أن یخلع الناس عهدهم) مردم را از تعهدی که بسته اند رها کنم؟ عایشه گفت: (إنی لا أری

ذلک ولكن عليك بالرفق و التأنی)، من چنین چیزی را روا نمی دانم، اما شما نیز با مدارا و ملایمت با مردم برخورد کنید. [۱۰۱]. این نمونه نشان می دهد که چگونه در پرتو آن مفهوم، عایشه راضی گردید. حال به نمونه ای دیگری از این موضوع بنگرید: ابی اسحاق می گوید: شمر بن ذی الجوشن ابتدا با ما نماز می خواند، پس از نماز دستهای خود را بلند می کرد و گفت: خدایا تو می دانی که من مردی شریف هستم، مرا مورد بخشش قرار ده. من بدو گفتم چگونه خداوند تو را ببخشد، در حالی که در قتل فرزند پیامبر معاونت کرده ای؟ شمر گفت: (ما چه کردیم؟ امرای ما به ما دستور دادند که چنین کنیم. ما نیز نمی بایست با آنها مخالفت کنیم. چرا که اگر مخالفت می کردیم، از الاغهای آبکش بدتر بودیم. من به او گفتم: این عذر زشتی است. اطاعت تنها در کارهای درست و معروف است. [۱۰۲] ابن زیاد هم، پس از دستگیری مسلم بن عقیل به او گفت: (یا شاق! خرجت علی امامک و شققت عصا المسلمین) [۱۰۳] ای عصیانگر! بر امام خود خروج کرده و اتحاد مسلمین را از بین بردی. البته مسلم که تسلیم چنین انحرافی نبود، به حق پاسخ داد که معاویه خلافت را به اجماع امت به دست نیاورده، بلکه با حيله گری علیه وصی پیامبر، غلبه یافته و خلافت را غصب کرده است. نمایندگان عمرو بن سعید بن عاص، حاکم مکه، در زمانی که امام حسین از مکه خارج می شد، گفتند: (ألا تتق الله تخرج عن الجماعة و تُفَرِّق بين هذه الامه). [۱۰۴] آیا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمین خارج شده و تفرقه بین امت ایجاد می کنی؟ عمرو بن حجاج، یکی از فرماندهان ابن زیاد، با افتخار می گفت: ما، طاعت از امام را کنار نگذاشته و از جماعت کناره گیری نکردیم [۱۰۵] و به سپاه ابن زیاد نیز نصیحت می کرد: (ألزمو طاعتکم و جماعتکم و لا ترتابوا فی قتل من مرق عن الدین و خاف الامام)، [۱۰۶] طاعت و جماعت را حفظ کرده و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و مخالفت با امام ورزیده، تردید نکنید. افرادی چون عبدالله بن عمر، که از فقهای اهل سنت و محدثین روایات به حساب می آمد، فکر می کرد که اگر مردم حتی بیعت یزید را پذیرفتند، او نیز خواهد پذیرفت و به معاویه نیز قول داد: (فاذا اجتمع الناس علی ابنک یزید لم أخالف). [۱۰۷] و به معاویه نیز گفت: زمانی که همه مردم با فرزند تو بیعت کردند، من با او مخالفت نخواهم کرد او به امام هم می گفت: جماعت مسلمین را متفرق نکن. [۱۰۸] افرادی چون عمره، دختر عبدالرحمان بن عوف، نیز به امام حسین نوشتند که حرمت (طاعت) را رعایت کرده و جماعت و حفظ آن را بر خود لازم شمرد. [۱۰۹]. یکی دیگر از انحرافات دینی در جامعه اسلامی (اعتقاد به جبر) بود. این عقیده پیش از رخداد کربلا- نیز مورد بهره برداری بوده است. اما در صدر اسلام، معاویه مُجَدِّد آن بوده و طبق گفته ابو هلال عسکری، معاویه بانی آن بوده است. [۱۱۰] قاضی عبدالجبار نیز با اشاره به این که معاویه پایه گذار (مجبره) است، جملات جالبی در تأیید این مسأله از قول معاویه آورده است. [۱۱۱]. معاویه در مورد بیعت یزید می گفت: (إِنَّ أَمْرَ یزید قِضَاءٌ مِنَ الْقِضَاءِ وَ لیسَ لِلْقِضَاءِ الْخَیْرَةَ مِنْ أَمْرِهِمْ). [۱۱۲] مسأله یزید قضایی از قضایای الهی است و در این مورد کسی از خود اختیاری ندارد. عبیدالله بن زیاد نیز به امام سجاد گفت: (أَوْ لَمْ یَقْتُلِ اللَّهُ عَلِیًّا؟) آیا خدا علی اکبر را نکشت؟ امام فرمود: (کَانَ لِي أَخٌ یَقَالُ لَهُ عَلِيٌّ، أَكْبَرُ مَنْی قَتَلَهُ النَّاسُ) برادر بزرگتری داشتم که مردم او را کشتند. [۱۱۳] وقتی عمر بن سعد مورد اعتراض قرار گرفت که چرا به سبب حکومت ری، امام حسین را کشت؟ گفت: این کار از جانب خدا مقدر شده بود. [۱۱۴] کعب الاحبار نیز تا زنده بود، غیبگویی می کرد که حکومت به بنی هاشم نخواهد رسید. (گرچه بعدها، هم عباسیان و هم علویان - مثلاً در طبرستان - به حکومت رسیدند) همین امر را از قول عبدالله بن عمر نیز نقل کرده اند که گفته بود: (فاذا رأیت الهاشمی قد ملک الزمان فقد هلک الزمان) [۱۱۵] هنگامی که دیدی فرد هاشمی به حاکمیت رسید، بدان که روزگار بسر آمده است. نتیجه این انحرافات برای آینده نیز این بود که هیچ گاه حرکت امام حسین برای اهل سنت، یک قیام علیه فساد قلمداد نشده و تنها آن را یک (شورش) غیر قانونی شناختند. [۱۱۶] [۱۱۷].

۱- اصلاح و نجات جامعه از انحراف و جهالت، پیامهای عاشورا، ص ۱۹۰ - ۱۹۲.۲ - ایجاد زمینه احیای مجدد اسلام، پیامهای عاشورا، ص ۲۱۷ - ۲۳۸.۳ - افشای ماهیت جریان حزب اموی، فرهنگ عاشورا، ص ۷۸ - ۷۹؛ ص ۴۸۲ - ۴۸۴؛ ص ۳۲۴۴ - احیای سنت نبوی و سیره علوی، پیامهای عاشورا، ص ۲۱۷ - ۲۳۸.۵ - انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، پیام های عاشورا، ص ۱۷۸ - ۱۸۱، فرهنگ عاشورا ۲۸۴.۶ - از بین بردن سلطه استبدادی بنی امیه، فرهنگ عاشورا، ص ۷۸ - ۷۹۷ - از بین بردن بدعتها و کجرویها، پیامهای عاشورا، ص ۱۸۳، فرهنگ عاشورا ص ۶۲ - ۶۳۸ - مقابله با اندیشه های انحرافی خداگرائی مطلق و مردمگرائی مطلق در قالب جبر و تفویض حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۲۱ - ۲۲۵ رسول جعفریان.

علل و انگیزه های نهضت عاشورا

نهضت چند ماهیتی

اشاره

انقلاب آگاهانه می تواند ماهیتهای مختلف داشته باشد. اتفاقاً در قضایای امام حسین، عوامل زیادی مؤثر است که این عوامل سبب شده است که نهضت امام حسین یک نهضت چند ماهیتی باشد نه تک ماهیتی. یکی از تفاوتهایی که میان پدیده های اجتماعی و پدیده های طبیعی هست این است که پدیده طبیعی باید تک ماهیتی باشد، نمی تواند چند ماهیتی باشد. یک فلز در آن واحد نمی تواند که هم ماهیت طلا را داشته باشد و هم ماهیت مس را. ولی پدیده های اجتماعی می توانند در آن واحد چند ماهیتی باشند. خود انسان یک اعجوبه ای است که در آن واحد می تواند چند ماهیتی باشد. اینکه سارتر و دیگران گفته اند که انسان وجودش بر ماهیتش تقدم دارد، این مقدارش درست است. نه به تعبیری که آنها می گویند درست است، یک چیز علاوه ای هم در اینجا هست و آن اینکه انسان در آن واحد می تواند چند ماهیت داشته باشد؛ می تواند ماهیت فرشته داشته باشد، در همان حال ماهیت خوک هم داشته باشد، در همان حال ماهیت پلنگ هم داشته باشد که این، داستان عظیمی است در فرهنگ و معارف اسلامی. پدیده اجتماعی می تواند چند ماهیتی باشد. اتفاقاً قیام امام حسین از آن پدیده های چند ماهیتی است، چون عوامل مختلف در آن اثر داشته است. مثلاً یک نهضت می تواند ماهیت عکس العملی داشته باشد یعنی صرفاً عکس العمل باشد، و می تواند ماهیت آغازگری داشته باشد. اگر یک نهضت ماهیت عکس العملی داشته باشد. می تواند یک عکس العمل منفی باشد در مقابل یک جریان، و می تواند یک عکس العمل مثبت باشد در مقابل جریان دیگر، همه اینها در نهضت امام حسین وجود دارد. این است که این نهضت یک نهضت چند ماهیتی شده است. در نهضت حسینی عوامل متعددی دخالت داشته است و همین امر سبب شده است که این حادثه با اینکه از نظر تاریخی و وقایع سطحی طول و تفصیل زیادی ندارد، از نظر تفسیری و از نظر پی بردن به ماهیت این واقعه بزرگ تاریخی، بسیار پیچیده باشد. یکی از علل اینکه تفسیرهای مختلفی درباره این حادثه شده و احیاناً سوء استفاده هایی از این حادثه عظیم و بزرگ شده است. پیچیدگی این داستان است از نظر عناصری که در به وجود آمدن این حادثه مؤثر بوده اند. ما در این حادثه به مسائل زیادی برمی خوریم؛ در یک جا سخن از بیعت خواستن از امام حسین و امتناع امام از بیعت کردن است، در جای دیگر دعوت مردم کوفه از امام و پذیرفتن امام این دعوت راست، در جای دیگر امام به طور کلی بدون توجه به مسأله بیعت خواستن و امتناع از بیعت و بدون اینکه اساساً توجهی به این مسأله بکند که مردم کوفه از او بیعت خواسته اند، او را دعوت کرده اند یا نکرده اند، از اوضاع زمان و وضع حکومت وقت انتقاد می کند، شیوع فساد را متذکر می شود، تغییر ماهیت اسلام را یاد

آوری می‌کند، حلال شدن حرامها و حرام شدن حلالها را بیان می‌نماید، و آن وقت می‌گوید: وظیفه یک مرد مسلمان این است که در مقابل چنین حوادثی ساکت نباشد. در این مقام می‌بینیم امام نه سخن از بیعت می‌آورد و نه سخن از دعوت، نه سخن از بیعتی که یزید از او می‌خواهد و نه سخن از دعوتی که مردم کوفه از او کرده‌اند. قضیه از چه قرار است؟ آیا مسأله مسأله بیعت بود؟ آیا مسأله مسأله دعوت بود؟ آیا مسأله مسأله اعتراض و انتقاد و یا شیوع منکرات بود؟ کدامیک از این قضایا بود؟ این مسأله را ما بر چه اساسی توجیه کنیم؟ بعلاوه چه تفاوت واضح و بینی میان عصر امام یعنی دوره یزید با دوره های قبل بوده؟ بالخصوص با دوره معاویه که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام به هیچ وجه سر صلح با یزید نداشت و چنین صلحی را جایز نمی‌شمرد. حقیقت مطلب این است که همه این عوامل، مؤثر و دخیل بوده است؛ یعنی همه این عوامل وجود داشته و امام در مقابل همه این عوامل عکس العمل نشان داده است. پاره ای از عکس العملها و عملهای امام بر اساس امتناع از بیعت است، پاره ای از تصمیمات امام بر اساس دعوت مردم کوفه است. و پاره ای بر اساس مبارزه با منکرات و فسادهایی که در آن زمان به هر حال وجود داشته است. همه این عناصر، در حادثه کربلا-- که مجموعه ای است از عکس العملها و تصمیماتی که از طرف وجود مقدس اباعبدالله علیه السلام اتخاذ شده - دخالت داشته است.

عامل بیعت

اشاره

ابتدا درباره مسأله بیعت بحث می‌کنیم که این عامل چقدر دخالت داشت و امام در مقابل بیعت خواهی چه عکس العملی نشان داد و تنها بیعت خواستن برای امام چه وظیفه ای ایجاب می‌کرد؟ دو مفسده موجود در بیعت با یزید:

تثبیت خلافت موروثی

همه شنیده ایم که معاویه بن ابی سفیان با چه وضعی به حکومت و خلافت رسید. بعد از آنکه اصحاب امام حسن (ع) آنقدر سستی نشان دادند، امام حسن یک قرارداد موقت با معاویه امضا می‌کند نه بر اساس خلافت و حکومت معاویه، بلکه بر این اساس که معاویه اگر می‌خواهد حکومت کند برای مدت محدودی حکومت کند و بعد از آن مسلمین باشند و اختیار خودشان، و آن کسی را که صلاح می‌دانند به خلافت انتخاب کنند، و به عبارت دیگر به دنبال آن کسی که تشخیص می‌دهند و از طرف پیغمبر اکرم منصوب شده است بروند. تا زمان معاویه مسأله حکومت و خلافت یک مسأله موروثی نبود؛ مسأله ای بود که درباره آن تنها دو طرز فکر وجود داشت: یک طرز فکر این بود که خلافت فقط و فقط شایسته کسی است که پیغمبر به امر خدا او را منصوب کرده باشد، و فکر دیگر این بود که مردم حق دارند خلیفه ای برای خودشان انتخاب کنند. به هر حال این مسأله در میان نبود که یک خلیفه تکلیف مردم را برای خلیفه بعدی معین کند. برای خود جانشین معین کند، او هم برای خود جانشین معین کند و... و دیگر مسأله خلافت نه دایر مدار نصّ پیغمبر باشد و نه مسلمین در انتخاب او دخالتی داشته باشند.

شخصیت خاص یزید

مفسده دوم مربوط به شخصیت خاص یزید بود که وضع آن زمان را از هر زمان دیگر متمایز می‌کرد. او نه تنها مرد فاسق و فاجری بود بلکه متظاهر و متجاهر به فسق بود و شایستگی سیاسی هم نداشت. معاویه و بسیاری از خلفای آل عباس

هم مردمان فاسق و فاجری بودند، ولی یک مطلب را کاملاً درک می کردند و آن اینکه می فهمیدند اگر بخواهند ملک و قدرتشان باقی بماند باید تا حدود زیادی مصالح اسلامی را رعایت کنند، شئون اسلامی را حفظ کنند. این را درک می کردند که اگر اسلام نباشد آنها هم نخواهند بود. می دانستند که صدها میلیون جمعیت از نژادهای مختلف چه در آسیا، چه در افریقا و چه در اروپا که در زیر حکومت واحد در آمده اند و از حکومت شام یا بغداد پیروی می کنند، فقط به این دلیل است که اینها مسلمانند، به قرآن اعتقاد دارند و به هر حال خلیفه را یک خلیفه اسلامی می دانند، و الا-اولین روزی که احساس کنند که خلیفه خود بر ضد اسلام است، اعلام استقلال می کنند. چه موجبی داشت که مثلاً مردم خراسان، شام و سوریه، مردم قسمتی از آفریقا از حاکم بغداد یا شام اطاعت کنند؟ دلیلی نداشت. و لهذا خلفایی که عاقل، فهمیده و سیاستمدار بودند، این را می فهمیدند که مجبورند تا حدود زیادی مصالح اسلام را رعایت کنند. ولی یزید بن معاویه این شعور را هم نداشت؛ آدم متهتکی بود، آدم هتاک بود، خوشش می آمد به مردم و اسلام بی اعتنایی کند، حدود اسلامی را بشکند. معاویه هم شاید شراب می خورد (اینکه می گویم شاید، از نظر تاریخی است چون یادم نمی آید. ممکن است کسانی با مطالعه تاریخ، موارد قطعی پیدا کنند) [۱۱۸] ولی هرگز تاریخ نشان نمی دهد که معاویه در یک مجلس، علنی شراب خورده باشد یا در حالتی که مست است وارد مجلس شده باشد؛ در حالی که این مرد علناً در مجلس رسمی شراب می خورد، مست لایعقل می شد و شروع می کرد به یاوه سرایی. تمام مورخین معتبر نوشته اند که این مرد، میمون باز و یوزباز بود. میمونی داشت که به آن کنیه (أباقیس) داده بود و او را خیلی دوست می داشت. چون مادرش زن بادیه نشین بود و خودش هم در بادیه بزرگ شده بود، اخلاق بادیه نشینی داشت، با سنگ و یوز و میمون انس و علاقه بالخصوصی داشت. مسعودی در مروج الذهب می نویسد: (میمون را لباسهای حریر و زیبا می پوشانید و در پهلو دست خود بالاتر از رجال کشوری و لشکری می نشانند!) این است که امام حسین (ع) فرمود: (وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بَرَاءً مِثْلَ يَزِيدَ) [۱۱۹] میان او و دیگران تفاوت وجود داشت. اصلاً وجود این شخص تبلیغ علیه اسلام بود. برای چنین شخصی از امام حسین (ع) بیعت می خواهند! امام از بیعت امتناع می کرد و می فرمود: من به هیچ وجه بیعت نمی کنم. آنها هم به هیچ وجه از بیعت خواستن صرف نظر نمی کردند. این یک عامل و جریان بود: تقاضای شدید که ما نمی گذاریم شخصیتی چون تو بیعت نکند (آدمی که بیعت نمی کند یعنی من در مقابل این حکومت تعهدی ندارم، من معترضم)، به هیچ وجه حاضر نبودند که امام حسین (ع) بیعت نکند و آزادانه در میان مردم راه برود. این بیعت نکردن را خطری برای رژیم حکومت خودشان می دانستند. خوب هم تشخیص داده بودند و همین طور هم بود. بیعت نکردن امام یعنی معترض بودن، قبول نداشتن، اطاعت یزید را لازم نشمردن، بلکه مخالفت با او را واجب دانستن. آنها می گفتند باید بیعت کنید، امام می فرمود بیعت نمی کنم. حال در مقابل این تقاضا، در مقابل این عامل، امام چه وظیفه ای دارند؟ بیش از یک وظیفه منفی و وظیفه دیگری ندارند: بیعت نمی کنم. حرف دیگری نیست. بیعت می کنید؟ خیر. اگر بیعت نکنید کشته می شوید! من حاضرم کشته شوم ولی بیعت نکنم. در اینجا جواب امام فقط یک (نه) است. به هر حال مسأله اول و عامل اول در حادثه حسینی که هیچ شکی در آن نمی شود کرد مسأله بیعت است؛ بیعت برای یزید که به نص قطعی تاریخ، از امام حسین (ع) می خواستند. یزید در نامه خصوصی خود چنین می نویسد: (خَدِ الْحُسَيْنَ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا) [۱۲۰] حسین را برای بیعت گرفتن، محکم بگیر و تا بیعت نکرده رها نکن. امام حسین هم شدیداً در مقابل این تقاضا ایستاده بود و به هیچ وجه حاضر به بیعت با یزید نبود؛ جوابش نفی بود و نفی. حتی در آخرین روزهای عمر امام حسین که در کربلا بودند، عمر سعد آمد و مذاکراتی با امام کرد؛ در نظر داشت با فکری امام را به صلح با یزید وادار کند (البته صلح هم جز بیعت چیز دیگری نبود). امام حاضر نشد. از سخنان امام که در روز عاشورا فرموده اند، کاملاً پیداست که بر حرف روز اول خود همچنان باقی بوده اند: (لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَقْبُرُ إِقْرَارَ الْعَبِيدِ) [۱۲۱] نه، به خدا قسم هرگز دستم را به دست شما نخواهم داد.

هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد؛ حتی در همین شرایطی که امروز قرار گرفته ام و کشته شدن خودم، عزیزانم و یارانم و اسارت خاندانم را می بینم، حاضر نیستم با یزید بیعت کنم. این عامل از چه زمانی وجود پیدا کرد؟ از آخر زمان معاویه، و شدت و فوریت آن بعد از مردن معاویه و به حکومت رسیدن یزید بود.

عامل دعوت مردم کوفه

عامل دوم مسأله دعوت بود. امام حسین در آخر ماه رجب که اوایل حکومت یزید بود، برای امتناع از بیعت از مدینه خارج می شود و چون مکه حرم امن الهی است و در آنجا امنیت بیشتری وجود دارد و مردم مسلمان احترام بیشتری برای آنجا قائل هستند و دستگاه حکومت هم مجبور است نسبت به مکه احترام بیشتری قائل شود، به آنجا می رود. روزهای اولی است که معاویه از دنیا رفته و شاید هنوز خیر مردن او به کوفه نرسیده - نه تنها برای اینکه آنجا مأمن بهتری است بلکه برای اینکه مرکز اجتماع بهتری است. در ماه رجب و شعبان که ایام عمره است، مردم از اطراف و اکناف به مکه می آیند و بهتر می توان آنها را ارشاد کرد و آگاهی داد. بعد موسم حج فرا می رسد که فرصت مناسبتری برای تبلیغ است. بعد از حدود دو ماه نامه های مردم کوفه می رسد. نامه های مردم کوفه به مدینه نیامد و امام حسین نهضتش را از مدینه شروع کرده است. نامه های مردم کوفه در مکه به دست امام حسین رسید، یعنی وقتی که امام تصمیم خود را بر امتناع از بیعت گرفته بود و همین تصمیم، خطری بزرگ برای او به وجود آورده بود. (خود امام و همه می دانستند که نه اینها از بیعت گرفتن دست برمی دارند و نه امام حاضر به بیعت است.) بنابراین دعوت مردم کوفه عامل اصلی در این نهضت نبود بلکه عامل فرعی بود. حداکثر تأثیری که برای دعوت مردم کوفه می توان قائل شد این است که این دعوت از نظر مردم و قضاوت تاریخ در آینده فرصت به ظاهر مناسبی برای امام به وجود آورد. کوفه ایالت بزرگ و مرکز ارتش اسلامی بود. [۱۲۲] این شهر که در زمان عمر بن الخطاب ساخته شده، یک شهر لشکر نشین بود و نقش بسیار مؤثری در سرنوشت کشورهای اسلامی داشت، و اگر مردم کوفه در پیمان خود باقی می ماندند احتمالاً امام حسین (ع) موفق می شد. کوفه آنوقت را با مدینه یا مکه آنوقت نمی شد مقایسه کرد، با خراسان آنوقت هم نمی شد مقایسه کرد؛ رقیب آن فقط شام بود. حداکثر تأثیر دعوت مردم کوفه، در شکل این نهضت بود یعنی در این بود که امام حسین از مکه حرکت کند و آنجا را مرکز قرار ندهد (البته خود مکه اشکالاتی داشت و نمی شد آنجا را مرکز قرار داد). پیشنهاد ابن عباس را برای رفتن به یمن و کوهستانهای آنجا را پناهگاه قرار دادن نپذیرد، مدینه جدش را مرکز قرار ندهد، به کوفه بیاید، پس دعوت مردم کوفه در یک امر فرعی دخالت داشت، در اینکه این نهضت و قیام در عراق صورت گیرد، والا- عامل اصلی نبود. وقتی امام در بین راه به سرحد کوفه می رسد با لشکر حر مواجه می شود. به مردم کوفه می فرماید: شما مرا دعوت کردید، اگر نمی خواهید برمی گردم. معنایش این نیست که برمی گردم و با یزید بیعت می کنم و از تمام حرفهایی که در باب امر به معروف و نهی از منکر، شیوع فسادها و وظیفه مسلمان در این شرایط گفته ام صرف نظر می کنم، بیعت کرده و در خانه خود می نشینم و سکوت می کنم؛ خیر، من این حکومت را صالح نمی دانم و برای خود وظیفه ای قائل هستم. شما مردم کوفه مرا دعوت کردید، گفتید: ای حسین! تو را در هدفی که داری یاری می دهیم، اگر بیعت نمی کنی نکن؛ تو به عنوان امر به معروف و نهی از منکر اعراض داری، قیام کرده ای، ما تو را یاری می کنیم. من هم آمده ام سراغ کسانی که به من وعده یاری داده اند. حال می گویند مردم کوفه به وعده خودشان عمل نمی کنند، بسیار خوب ما هم به کوفه نمی رویم، بر می گردیم به جایی که مرکز اصلی خودمان است. به حجاز (مدینه یا مکه) می رویم تا خدا چه خواهد. به هر حال ما بیعت نمی کنیم ولو بر سر بیعت کردن کشته شویم. پس حداکثر تأثیر این عامل یعنی دعوت مردم کوفه این بوده که امام را از مکه بیرون بکشاند و ایشان به طرف کوفه بیایند. البته نمی خواهم بگویم که واقعاً اگر

اینها دعوت نمی کردند امام قطعاً در مدینه یا مکه می ماند؛ نه، تاریخ نشان می دهد که همه اینها برای امام محذور داشته است. مکه هم از نظر مساعد بودن اوضاع ظاهری، وضع بهتری نسبت به کوفه نداشت. قرائن زیادی در تاریخ هست که نشان می دهد اینها تصمیم گرفته بودند که چون امام بیعت نمی کند، در ایام حج ایشان را از میان بردارند. تنها نقل طریحی نیست، دیگران هم نقل کرده اند که امام از این قضیه آگاه شد که اگر در ایام حج در مکه بماند، ممکن است در همان حال احرام که قاعدتاً کسی مسلح نیست، مأمورین مسلح بنی امیه خون او را بریزند، هتک خانه کعبه شود، هتک حج و هتک اسلام شود (دو هتک؛ هم فرزند پیغمبر در حال عبادت در حریم خانه خدا کشته شود، و هم خودش هدر رود) بعد شایع کنند که حسین بن علی با فلان شخص اختلاف جزئی داشت و او حضرت را کشت و قاتل هم خودش را مخفی کرد، و در نتیجه خون امام هدر رود. امام در فرمایشات خود به این موضوع اشاره کرده اند. در بین راه که می رفتند، شخصی از امام پرسید: چرا بیرون آمدی؟ معنی سخنش این بود که تو در مدینه جای امنی داشتی، آنجا در حرم جدت کنار قبر پیغمبر کسی متعرض نمی شد، یا در مکه کنار بیت الله الحرام می ماندی. اکنون که بیرون آمدی برای خودت خطر ایجاد کردی. فرمود: اشتباه می کنی؛ من اگر در سوراخ یک حیوان هم پنهان شوم، آنها مرا رها نخواهند کرد تا این خون را از قلب من بیرون بریزند. اختلاف من با آنها اختلاف آشتی پذیری نیست. آنها از من چیزی می خواهند که من به هیچ وجه حاضر نیستم زیر بار آن بروم. من هم چیزی می خواهم که آنها به هیچ وجه قبول نمی کنند.

عامل امر به معروف و نهی از منکر

عامل سوم، امر به معروف است. این نیز نصّ کلام خود امام است. تاریخ می نویسد: محمد بن حنفیه برادر امام در آن موقع دستش فلج شده بود، معیوب بود، قدرت بر جهاد نداشت و لهذا شرکت نکرد. امام وصیتنامه ای می نویسد و آن را به او می سپارد: (هذا ما أوصی به الحُسَینُ بنُ علی أَخاهُ مُحَمَّدًا المَعْرُوفَ بابنِ الحنفیة). در اینجا امام جمله هایی دارد: حسین به یگانگی خدا، به رسالت پیغمبر شهادت می دهد (چون امام می دانست که بعد عده ای خواهند گفت حسین از دین جدش خارج شده است) تا آنجا که راز قیام خود را بیان می کند: اِنِّی ما خَرَجْتُ اَشْتِراً وَ لَا بَطْراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظالِماً، اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الاصلاحِ فی اُمِّهِ جَدِّی، اُریدُ اَنْ اَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَسیرَ بِسیرَةِ جَدِّی وَ اَبِی عَلِیِّ بنِ اَبِی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلام. [۱۲۳]. دیگر در اینجا مسأله دعوت اهل کوفه وجود ندارد، حتی مسأله امتناع از بیعت هم مطرح نمی کند؛ یعنی غیر از مسأله بیعت خواستن و امتناع من از بیعت، مسأله دیگری وجود دارد. اینها اگر از من بیعت هم نخواهند، ساکت نخواهم نشست. مردم دنیا بدانند حسین بن علی طالب جاه نبود، طالب مقام و ثروت نبود، مرد مفسد و اخلاصگری نبود، ظالم و ستمگر نبود، او یک انسان مصلح بود. [در روز عاشورا می فرماید: اَلَا وَ اِنَّ الدَّعِیَّ بنَ الدَّعِیِّ قَدْ رَكَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ بَیْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ، وَ هِیْهَاتَ مِثْلُ الدَّلَّةِ یَأْبِی اللّهُ ذَلِکَ لَنَا وَ رَسولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طابَتْ وَ طَهَّرَتْ. [۱۲۴]. به موجب عامل اول، چون مردم کوفه دعوت کردند و زمینه پیروزی صدی پنجاه یا کمتر آماده شده است، امام حرکت می کند. یعنی اگر تنها این عامل در شکل دادن نهضت حسینی مؤثر بود، چنانچه مردم کوفه دعوت نمی کردند حسین (ع) از جای خود تکان نمی خورد. به موجب عامل دوم، از امام بیعت می خواهند و می فرماید با شما بیعت نمی کنم. یعنی اگر تنها این عامل می بود، چنانچه حکومت وقت از حسین (ع) بیعت نمی خواست، او با آنها کاری نداشت، می گفت شما با من کار دارید، من که با شما کاری ندارم؛ شما از من بیعت نخواهید، مطلب تمام است. پس به موجب این عامل، اگر آنها تقاضای بیعت نمی کردند، اباعبدالله هم آسوده و راحت بود، سر جای خود نشسته بود، حادثه و غائله ای به وجود نمی آمد. اما به موجب عامل سوم، حسین یک مرد معترض و منتقد است، مردی است انقلابی و قیام کننده، یک مرد مثبت است. دیگر انگیزه دیگری لازم نیست. همه جا را فساد گرفته، حلال خدا حرام، و حرام خدا حلال

شده است، بیت المال مسلمین در اختیار افراد ناشایسته قرار گرفته و در غیر راه رضای خدا مصرف می شود و پیغمبر اکرم فرمود: هر کس چنین اوضاع و احوالی را ببیند (فَلَمْ يَغْيِرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ) و درصدد دگرگونی آن نباشد، در مقام اعتراض بر نیاید (كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ) [۱۲۵]. شایسته است (ثابت است در قانون الهی) که خدا چنین کسی را به آنجا ببرد که ظالمان، جابران، ستمکاران و تغییر دهندگان دین خدا می روند، و سرنوشت مشترک با آنها دارد. به گفته جدش استناد می کند که در چنین شرایطی کسی که می داند و می فهمد و اعتراض نمی کند، با جامعه گنهکار خود سرنوشت مشترک دارد. تنها این حدیث نیست، احادیث دیگری از شخص پیغمبر اکرم در این زمینه هست.

ارزش عامل دعوت مردم کوفه

این سه عامل از نظر ارزش در یک درجه نیستند. هر کدام در حد معینی به نهضت امام ارزش می دهند. اما مسأله دعوت اهل کوفه. ارزشی که این عامل می دهد، بسیار بسیار ساده و عادی است (البته ساده و عادی در سطح عمل امام حسین علیه السلام نه در سطح کارهای ما) برای اینکه به موجب این عامل، یک استان و یک منطقه ای که از نیرویی بهره مند است آمادگی خود را اعلام می کند. طبق قاعده، حداکثر صدی پنجاه احتمال پیروزی وجود داشت. احدی بیش از این احتمال پیروزی نمی داد. پس از آنکه اهل کوفه امام را دعوت کردند و فرض کنیم اتفاق آراء هم داشتند و در عهد خود باقی می ماندند و خیانت نمی کردند، کسی نمی توانست احتمال بدهد که موفقیت امام صددرصد است چون تمام مردم که مردم کوفه نبودند. اگر مردم شام را که قطعاً به آل ابوسفیان وفادار بودند به تنهایی در نظر می گرفتند، کافی بود که احتمال پیروزی را صدی پنجاه تنزل دهد به این جهت که همین مردم شام بودند که در دوران خلافت امیرالمؤمنین با مردم کوفه در صفین روبرو شدند و توانستند هجده ماه با مردم کوفه بجنگند، کشته بدهند و مقاومت کنند. ولی به هر حال، صدی چهل یا صدی سی احتمال موفقیت هست. مردمی اعلام آمادگی می کنند و امام به دعوت آنها پاسخ مثبت می دهد. این، یک حد معینی از ارزش را داراست که همان حد عادی است؛ یعنی بسیاری از افراد عادی در چنین شرایطی پاسخ مثبت می دهند. ارزش عامل تقاضای بیعت و امتناع امامولی عامل تقاضای بیعت و امتناع امام - که از همان روزهای اول ظاهر شد - ارزش بیشتری نسبت به مسأله دعوت، به نهضت حسینی می دهد. به جهت اینکه روزهای اول است، هنوز مردمی اعلام یاری و نصرت نکرده اند، دعوت و اعلام وفاداری نکرده اند. یک حکومت جابر و مسلط، حکومتی که در بیست سال گذشته در دوران معاویه خشونت خودش را به حد اعلی نشان داده است [تقاضای بیعت می کند]. معاویه مخصوصاً در ده سال دوم حکومت و سلطنت خود به قدری خشونت نشان داد که به اصطلاح تسمه از گرده همه کشید؛ کاری کرد که در تمام قلمرو او حتی مدینه طیبه و مکه معظمه در نمازهای جمعه علی بن ابیطالب را علی رؤس الاشهاد به عنوان یک عمل عبادی لعنت می کردند، و اگر صدای کسی در می آمد دیگر اختیار سرش را نداشت، سرش از خودش نبود. آنچنان تسمه از گرده ها کشیده بود که در اواخر عهد او نام علی را بر زبان آوردن جرم بود. (این، متن تاریخ است.) اگر می خواستند بگویند علی بن ابیطالب، با اشاره و بیخ گوشی می گفتند. کار به آنجا کشیده بود که اگر حدیثی مربوط به علی بود و در آن فضیلتی ولو کوچکترین فضیلت از علی گنجانده شده بود، محدثین و راویها - که احادیث را برای یکدیگر روایت می کردند - در صندوقخانه های خلوت، پرده ها را می آویختند، درها را می بستند، یکدیگر را قسم می دادند که این را فاش نکنی، از قول من همه جا نقل نکنی، اگر می خواهی روایت کنی برای آدمی روایت کن که صددرصد راوی باشد و جذب کند و افشا نکند.

ارزش عامل امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

اما عامل سوم که عامل امر به معروف و نهی از منکر است و ابا عبدالله علیه السلام صریحاً به این عامل استناد می‌کند. در این زمینه به احادیث پیغمبر و هدف خود استناد می‌کند و مکرر نام امر به معروف و نهی از منکر را می‌برد. بدون اینکه اسمی از بیعت و دعوت مردم کوفه ببرد. این عامل ارزش بسیار بیشتر از دو عامل دیگر به نهضت حسینی می‌دهد. به موجب همین عامل است که این نهضت شایستگی پیدا کرده است که برای همیشه زنده بماند. برای همیشه یادآوری شود و آموزنده باشد. البته همه عوامل آموزنده هستند ولی این عامل آموزندگی بیشتری دارد، زیرا نه متکی به دعوت است و نه متکی به تقاضای بیعت؛ یعنی اگر دعوتی از امام نمی‌شد، حسین بن علی علیه السلام به موجب قانون امر به معروف و نهی از منکر نهضت می‌کرد. اگر هم تقاضای بیعت از او نمی‌کردند، باز ساکت نمی‌نشست. موضوع خیلی فرق می‌کند و تفاوت پیدا می‌شود.

علل قیام حسین

اشاره

پوشیده نماند که دانستن علل و اسرار اعمال نبی و امام، و معرفت حکمتها و مصالح آن واجب نیست، و اگر اسرار و موجبات آن معلوم نشود در نبوت نبی و امامت امام شکی حاصل نخواهد شد زیرا بعد از آنکه عقلاً و شرعاً ثابت است و می‌دانیم بطور کلی کردار نبی و امام متضمن حکم و مصالح و برطبق تکلیف شرعی است بنحو تفصیل دانستن آن لازم نیست. چنانچه در عالم تکوین مصالح آفرینش بسیاری از مخلوقات بر بشر مجهول است ولی انکار آن صحیح نیست و دلیل عدم حکمت آفریدگار جهان نمی‌شود در تشریح و روش انبیاء و اولیا نیز چنین چیزهایی هست بلکه گاهی کارهایی از آنان دیده می‌شود با اینکه عین صواب و حکمت است ولی اگر خود آنها وجه حکمت و مصلحت آنرا بیان نفرمایند دیگران آنرا درک نخواهند کرد نمونه آن همان حکایت خضر و موسی است - پس ما را نرسد که علل حرکات و اعمال امام را مورد بررسی قرار دهیم و آنچه را در این موضوع بگوئیم نه به منظور تصویب و توجیه قیام حسین (ع) است زیرا قیام آن حضرت عین صواب، و حقیقت است، و نه بمنظور احاطه بحکم و مصالح این قیام مقدس است چون گنجایش بحر در سبو ممکن نیست بلکه بمنظور روشن شدن بعضی افکار، و تقویت مبانی ایمان و اخلاق نسل جوان مسلمان بمقدار درک ناقص خود توضیحاتی می‌دهیم.

اطاعت فرمان خدا و اداء تکلیف

محرک انسان بکار، و قیام، و نهضت گاه امور مادی، و منافع دنیائی، و اغراض شخصی، و بعبارت دیگر خودبینی، و کام گیریهای نفسانی است و گاه حب بخیر و فضیلت و انجام تکلیف و وظیفه است.

فساد دستگاه خلافت و خروج آن از نظام اسلام

در اینکه حکومت اسلامی باید نماینده افکار، و آراء مسلمین، و تجسم روح جامعه، و محقق رسالت اسلام باشد اختلافی بین دانشمندان نیست. شیعه زمامدار، و رهبر حکومت را یک پیشوای کامل الهی می‌دانند که آن شخص پیامبر اسلام، و بعد از وفات آن حضرت کسانی هستند که بامر خدا از جانب پیغمبر منصوب و معرفی شده اند. همانگونه که پیغمبر رهبری دینی، و

روحانی، و سیاسی، و انتظامی جامعه را بعهدہ دارد همین قسم امام رهبر جامعه است با این تفاوت که بر امام دین و شریعت وحی نمی شود، و از همان مجرای کتاب و سنت وظایف رهبری اجتماع را انجام می دهد ولی بر پیغمبر وحی نازل می شد، و واسطه اقتباس، و اخذ دین و شریعت از عالم غیب غیر از او کس دیگر نیست. معلوم است که این نقشه و ترتیب برای اداره اجتماع از هر ترتیب دیگر بیشتر مورد اعتماد، و اطمینان بخش، و نظام احسن است، و یقیناً کسی را که پیغمبر از طرف خدا معرفی کند از هر جهت صلاحیت، و شایستگی رهبری دارد. محمد غزالی مصری بعضی مفاسد نظام حکومتی را در عهد بنی امیه بیان می دارد: ۱- خلافت از مسیر خود خارج شد، و بصورت حکومت فردی، و پادشاهی گزنده درآمد. ۲- این احساس که جامعه و امت مصدر قدرت، و سلطه حاکم است، و امراء و زمامداران نایب مردم، و مزدور، و خادم جامعه هستند ضعیف شد، و حکام صاحب سیادت مطلقه؛ و ریاست بی قید و شرط شدند و مردم و جامعه را اتباع خود قرار دادند حاکم فرمان فرمای مطلق، و مردم تابع اشاره او بودند. ۳- مردمانی مرده ضمیر، و جوانانی کم عقل و سفیه بی بهره از معارف اسلام و در معصیت و گناه و گستاخ مقام خلافت را اشغال کردند. ۴- مصارف خوشگذرانی های خلفا، و کسان، و بستگان و ستایش گویانشان از بیت المال برداشت می شد، و در حوائج فقرا و مصالح امت صرف نمی گردید. ۵- عصیبت جاهلیت، و مفاخرتهای قبیله ای، و فامیلی، و نژادی و عنصری که اسلام بشدت با آن مبارزه دارد تجدید شد، و برادری، و وحدت اسلامی بتفرقه، و تشتت مبدل گردید و عرب بقبائل متعدده منقسم، و میان عرب، و ایرانیان، و سایر مللی که قبلاً اسلام اختیار کرده بودند کینه، و جدائی واقع شد، و حکومت مستبد بنی امیه این اختلافات را بمصلحت خود می دانست، و بآتش این منازعات دامن میزد، و این جمعیتهای متمایزه را بروی هم بازمی داشت و آنها را بجنگ و کینه کشی تحریک می نمود [۱۲۶] و از این قبیله بر ضد آن قبیله انتصار می جست. این معانی برخلاف اصول اسلام، ویران کننده اجتماع مسلمین بود اجتماعی که تمام وجوه تمایز را پشت سر گذاشته، و بیک قدر جامع اسلام و ایمان بخدا و حکومت اسلامی دل بسته بود. ۶- اخلاق حسنه، و تقوی، و فضیلت از ارزش، و اعتبار افتاد زیرا ریاست و پیشوائی مردم بدست افرادی بی شرف، و پست، و بی حیا افتاد، و معلوم است که وقتی زمامداران از شرف، و حیا بی بهره باشند، و بعفت و پارسائی اهمیت ندهند این صفات از بین می رود. وقتی صحابه با تقوی، و با سابقه را بر منابر لعن کنند. و شاعر مسیحی یزید را مدح نماید؛ و انصار را هجو کند البته فضیلت و تقوی از اعتبار می افتد. ۷- حقوق، و آزادیهای افراد پایمال شده و کسانی که وارد سازمانهای دولتی بنی امیه بودند از هیچ گونه تجاوز بحقوق مردم باک نداشتند می کشتند. و به زندانهای می انداختند تنها عدد کسانی که حجاج در غیر جنگها کشت بصدو بیست هزار نفر رسید. در پایان می گوید؟ واقع این است که حرکت و تکانی که اسلام از ناحیه فتنه های بنی امیه دید، بطوری شدید بود که بهر دعوت دیگر این گونه صدمه رسیده بود، آنرا از میان می برد و ارکان آن را ویران می ساخت. [۱۲۷].

خطر ارتجاع

این خطر از تمام مخاطراتی که در آن روز جامعه مسلمانان را تهدید می کرد مهمتر و شکننده تر بود. عفریت ارتجاع، و بازگشت بعصر شرک، و بت پرستی، و جاهلیت اندک اندک قیافه منحوس، و مهیب خود را نشان می داد. زور سرنیزه بنی امیه نقشه های وسیع آنها را در سست کردن مبانی دینی جامعه و الغاء نظامات اسلامی، و تحقیر شعائر دینی اجراء می کرد. عالم اسلام مخصوصاً مراکز حساس، و موطن رجال بزرگ، و باشخصیت مثل مکه، و مدینه، و کوفه، و بصره در سکوت مرگبار و خفقان شدید فرو رفته بود. شدت ستمگری فرماندارانی مانند زیاد، و سمره، و مغیره، و بی باکی آنها از قتل نفوس محترمه، و جرح، ضرب و مثله، و پرونده سازی و هتک اعراض مسلمانان جامعه را مرعوب، و مأیوس ساخته بود. بنی امیه دست بکار برگرداندن مردم از راه اسلام، و مخالفت با نصوص کتاب و سنت، و سیره رسول اعظم (ص) شدند و اساس حمله های آنها بر

ضد اسلام، و صحابه، و انصار، و اهل بیت افکار معاویه، و نقشه های او بود: بنی امیه تصمیم داشتند که روحانیت اسلام، و طبقات دین دار، و ملتزم بآداب شعائر دین را که مورد احترام مردم بودند بگویند. و از میان بردارند. علاوه بر کشتن پسر پیغمبر (ص)، و قتل عام مدینه، و ویران ساختن، و سوزاندن کعبه معظمه قبله مسلمانان، و تظاهر به گناه، و تعطیل حدود دو مرکز بزرگ اسلام مکه معظمه، و مدینه طیبه را مجمع خنیاگران، و نوازندگان و مخنثان؛ و امارد، و شعراء عشق‌باز، و اراذل و اوباش قرار دادند تا عظمت و اعتبار این دو شهر مقدس کم شود، و وضع این دو شهر مردم شهرهای دیگر را بمعاصی، و فحشاء گستاخ سازد. بنی امیه بودند که علاوه بر آنکه شمشیر در اهل بیت گذاردند، و خواستند کاری کنند که کسی فکر زمامداری آنها و مراجعه بآنها را نکند، و زمین را از آل محمد (ص) خالی سازند کمر دشمنی انصار پیغمبر را نیز برای اینکه آن حضرت را یاری نمودند بمیان بستند، و آنان را از حقوق اسلامی محروم، و ذلیل و خوار ساختند. [۱۲۸]. تعطیل حدود، و دفع شهود از عصر عثمان شروع شد، و اگر علی (ع) یگانه کسی که بشدت مطالبه اجراء حدود را می نمود نبود در همان زمان عثمان حدود تعطیل، و فاتحه احکام خوانده شده بود [۱۲۹].

چرا امام حسین با علم به این که کشته می شود، قیام کرد؟

۱- چون در آن موقعیت زمانی، کار بجایی کشیده بود که اگر امام حسین به این عمل اقدام نمی کرد، همه آثار اسلام و زحمات ۲۳ ساله پیغمبر اکرم از بین می رفت و اثری از قرآن و اسلام باقی نمی ماند. لذا حسین بن علی اوضاع و شرائط را برای انجام دادن چنین معامله پرسودی مناسب می دانست؛ زیرا امام بهترین سود این معامله را نجات اسلام و قرآن و سنت جدش رسول خدا از سیطره یزیدیان و امویان می پنداشت. ۲- علاوه بر آن، جهاد یکی از مهمترین ابواب اسلام است و شهادت یکی از افتخارات هر مسلمان. در قرآن مجید دهها آیه در رابطه؛ با جهاد و شهادت آمده است و در هیچیک از این آیات، این مسأله مشروط و مقید به علم و پیروزی نگردیده است، بلکه نبرد و جانبازی در مقابل دشمنان اسلام و شهادت در راه به پیروزی رساندن حق، یکی از علائم مؤمنان ذکر شده است. خداوند در سوره توبه می فرماید: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَاً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [۱۳۰]. خداوند در مقابل بهشت، جان و مال مؤمنان را خریداری نموده است، آنهایی که در راه خدا نبرد می کنند، و در این راه می کشند و کشته می شوند، این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید، و این است آن پیروزی بزرگ. ۳- سیره و تاریخ زندگی رسول خدا نیز شاهد و گواه است که جهاد فی سبیل الله یک وظیفه مهم در مقابل کافران و مشرکان و ظالمان است که اگر چنین وظیفه ای را امام انجام ندهد پس چه کسی باید انجام دهد. پیامبر اسلام در جنگهایی صد در صد نابرابر و با دشمنی بس قوی تر به نبرد می پرداخت و گاهی عزیزترین افراد خاندان خویش را از دست می داد. [۱۳۱]. خداوند در سوره احزاب کسانی را که بخاطر ترس از مرگ از جنگ فرار می کنند مورد مذمت قرار داده و می فرماید: لَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا - قَلِيلًا [۱۳۲]. آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند؛ و عهد الهی مورد سؤال قرار می گیرد (و در برابر آن مسئولند). بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت؛ و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت. بنابراین؛ جنگ با دشمنان اسلام همیشه توأم با پیروزی نبوده است بلکه گاهی شکست و کشته شدن و اسارت را نیز به همراه دارد. که بهترین شاهد مثال در زمان رسول خدا جنگ احد است. بعضی می گویند علت این که امام حسین (ع) در زمان معاویه دست

به قیام نزد این بود که در آن وقت موضوع صلح امام حسن (ع) مطرح بود، و امام (ع) نمی خواست برخلاف عهد برادرش رفتار کند. چنین توجیهی ملاک صحیح و درستی ندارد؛ چون معاویه خودش آن پیمان و صلحنامه را نقض کرده بود. و قرآن کریم آن عهد و پیمانی را محترم می شمارد که طرف مقابل محترم بشمارد مثل صلح پیامبر با قریش در حدیبیه، چون آنها این عهد و پیمان را نقض کردند پیامبر اکرم هم آنرا ورق پاره ای بیش نشمرد. در حقیقت امام حسین (ع) به چند علت قیام خود را در زمان معاویه شروع نکرد: ۱- امام حسین (ع) انتظار فرصت بهتر و بیشتری را می کشید، که چنین تاکتیکی از نظر اسلام جایز شمرده شده است. و مسلماً فرصت بعد از مرگ معاویه از زمان معاویه بهتر بود. چون جامعه در زمان معاویه برای قیام آماده نبود. و همین علت بود که امام حسن (ع) را وادار به صلح کرد. که این صلح زمینه ساز قیام بود که لازم بود امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، قبل از هر چیز جامعه را برای انقلاب آماده سازند. ۲- امام حسین (ع) در زمان خود معاویه هم ساکت نبود؛ بلکه دائماً اعتراض به حکومت وی می کرد. از جمله نامه ای است که برای معاویه نوشته بود و در آن نامه از سران و بزرگان شهرهای دور و نزدیک درخواست کرده بود که در منی جمع شوند. و در آنجا حضرت وضع نابسامان آنروز را به مردم گوشزد کرد. ۳- سیاستی که یزید پیش گرفته بود با سیاست پدرش معاویه بسیار متفاوت بود و امام حسین (ع) احساس خطری را که در زمان یزید می کرد، در زمان معاویه آن احساس خطر را برای اسلام نمی کرد. امام حسین (ع) در پاسخ محمد بن حنفیه می فرماید: یا آخی لَوْ لَمْ یُکُن فِی الدُّنْیَا مَلَجَآءٌ وَ لَا مَأْوٰی لَمَا بَايَعْتُ یزید بن معاویهای برادرم! اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و مأوی نباشد، باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. و در پاسخ مروان بن حکم فرمود: عَلَی الْاِسْلَامِ اِذَا بُلِیْتَ الْاُمَّةُ بِزَاعٍ مِثْلِ یزید. اگر شخصی مانند یزید فرمانروای مسلمانان باشد، باید فاتحه اسلام را خواند. و سخنانی از این قبیل که حاکی از ضرورت قیام در زمان یزید است. که امام حسین (ع) آن ضرورت را دریافته بود و چنین ضرورتی را در زمان معاویه لازم نمی دید. ۴- نفوذی را که معاویه در جامعه آن روز پیدا کرده بود، فرزندش یزید نداشت. معاویه از نظر سیاسی - اجتماعی موقعیت خاصی در جامعه شام داشت، و مدتی به عنوان استاندار شام از سوی خلفای پیشین بود. و علاوه بر اینها القابی را که برای معاویه ساخته بودند در فکر و اندیشه مسلمانان رسوخ کرده بود که آن القاب را برای معاویه واقعیت می پنداشتند، و به خاطر آن القاب به او احترام می گذاشتند. مثلاً معاویه برادر (ام حبیبه) همسر پیامبر اکرم به عنوان (خال المؤمنین) معروف شده بود، و همچنین او را به عنوان (کاتب وحی) می شناختند. [۱۳۳]. لذا امام حسین (ع) زمینه قیام را در زمان معاویه مناسب نمی دید، و منتظر مرگ معاویه و حضور یزید در صحنه سیاست جامعه بود. ۵- امام حسین (ع) در نامه خود به مردم بصره علت و فلسفه عدم قیام خود را در زمان معاویه بیان می کند و می فرماید: کُنَّا اَهْلُهُ وَ اَوْلِیَائُهُ وَ اَوْصِیَائُهُ وَ وَّرَثَتُهُ وَ اَحَقَّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فِی النَّاسِ فَاسْتَاثَّرَ عَلَیْنَا قَوْمُنَا بِذَالِکَ فَرَضْنَا وَ کَرِهْنَا الْفِرْقَةَ وَ اَحْبَبْنَا الْعَاقِبَةَ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ اَنَا اَحَقُّ بِذَالِکَ الْحَقِّ الْمَسْتَحَقُّ عَلَیْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ [۱۳۴].

ماهیت اصلاح گرایی در نهضت عاشورا

آسیب شناسی اصلاحات

اصلاحات، شجره ای است که اگر به بار بنشیند میوه های شیرین و دلپذیر خواهد داد و اگر گرفتار آفات گردد میوه های زهر آگین در کام طالبان آن خواهد ریخت، به همین جهت باید مدام جریان اصلاحات را کنترل کرده و به آسیب شناسی آن پردازند و سعی نمایند جریان اصلاحات را از گزند آفات مصون بدارند. پس اولاً باید دارای برنامه ای منسجم و منضبط باشد، ثانیاً از یک پایگاه مشروع، رهبری شود و ثالثاً همانگونه که بیرون از خود را به نقد می کشد نقاد خود نیز باشد. مطهری به عنوان مصلح دینی و اجتماعی به برخی از آفاتی که می تواند یک نهضت اصلاحی را با خطر انحراف و سقوط روبرو کند اشاره کرده است: منصور

حاتمی راد - علی باقی نصرآبادی

نفوذ اندیشه های بیگانه

اندیشه های بیگانه از دو طریق نفوذ می کنند: یکی از طریق دشمنان، هنگامی که یک نهضت اجتماعی اوج می گیرد و جاذبه پیدا می کند و مکتب های دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد، مکتب های دیگر برای رخنه کردن در آن و پوساندن آن از درون، اندیشه های بیگانه را که با روح آن مغایر است وارد آن می کنند و آن مکتب را از اثر و خاصیت می اندازند و یا کم اثر می کنند. دیگر از طریق دوستان و پیروان: گاهی پیروان مکتب به علت ناآشنایی درست با مکتب، مجذوب سلسله نظریات و اندیشه های بیگانه می گردند و آگاهانه یا ناآگاهانه آن نظریات را رنگ مکتب می دهند و عرضه می کنند.

تجدد گرایی افراطی

اعتدال در اندیشه مطهری از جایگاه ویژه ای برخوردار است، به همین جهت ایشان افراط و تفریط در اصلاحات را آفتی بزرگ دیده و به اصلاح طلبان هشدار می دهد. به اعتقاد ایشان (اعتدال) مبنای اصلاحات در جامعه اسلامی است. اگر جریان اصلاحات گرفتار تندروی بی منطقی شود اصلاحات به دست خود اصلاح طلبان به مسلخ خواهد رفت.

ناتمام گذاشتن اصلاحات

متأسفانه تاریخ نهضت های اسلامی صد ساله اخیر، یک نقیصه را در رهبری روحانیت نشان می دهد و آن اینکه روحانیت نهضت هایی که رهبری کرده تا مرحله پیروزی بر خصم ادامه داده و از آن پس ادامه نداده و پی کار خود رفته و نتیجه زحمات او را دیگران و احیاناً دشمنان برده اند.

رخنه فرصت طلبان

رخنه و نفوذ افراد فرصت طلب در درون یک نهضت از آفت های بزرگ هر نهضت است. بر همین اساس بر رهبران اصلی نهضت های اصلاحی لازم است که راه نفوذ و رخنه اینگونه افراد را سد نمایند. به نظر مطهری نفوذ فرصت طلبان به موقعیتی مربوط می شود که یک جنبش اصلاحی در مرحله ثمردهی قرار دارد. نفوذ این دسته از افراد موجب می شود که اصلاح اجتماعی به هدف واقعی خود دست پیدا نکند. مطهری بر این باور است که نهضت را (اصلاح طلب) آغاز می کند نه (فرصت طلب)، و همچنین آن را (اصلاح طلب مؤمن به اهداف نهضت) می تواند ادامه دهد نه فرصت طلب که در پی منافع خویش است.

ابهام طرح های آینده

نهضت باید طرح های روشن و خالی از ابهام و مورد قبول و تأیید رهبران را ارائه دهد تا جلو ضایعات گرفته شود.

انحراف از راه خدا

به اعتقاد مطهری، نهضت اصلاحی اسلامی باید برای خدا آغاز و برای خداوند، تداوم یابد و هیچ خاطره و اندیشه غیر خدایی در آن راه نیابد تا عنایت و نصرت اهلی شاملش گردد. غیر خدایی شدن هدف یک نهضت اصلاحی اسلامی، آسیب مهمی است

که جامعه را از مسیر خداگونگی منحرف و به مسیر غیر خدایی منتهی می‌سازد.

نفوذ اصلاح طلبان منحرف

جنبش‌هایی که داعیه دار اصلاح بوده اند همیشه یکسان نبوده اند. برخی داعیه اصلاح داشته اند و واقعاً هم مصلح بوده اند. برخی برعکس اصلاح را بهانه قرار داده و افساد کرده اند. برخی دیگر در آغاز جنبه اصلاحی داشته و سرانجام از مسیر اصلاحی منحرف شده اند. مفهوم اصلاحات ابتدا توسط منورالفکران غربگرای عصر مشروطه صورت گرفت. آنان اصلاحات مورد نظر خود را در بستر فلسفی و انسان‌شناسی خاصی دنبال می‌کردند. شعار قانون‌گرایی، تفکیک قوا و قانون اساسی در بستر تفکر سکولاریستی و سیاست‌زدایی از دین و نهادهای دینی توسط آنان دنبال می‌شد. بیگانگی با تاریخ و روح قومی و هویت دینی و فرهنگی، وجه بارز جریان فوق بود که در نهایت سر از استبداد رضاخانی درآورد. چهره‌های اصلی جریان اول روشنفکری مانند ملک‌خان و تقی‌زاده علاوه بر بستر سازی برای قراردادهای تجاری از جمله لاتاری و ورود کمپانی‌های غربی به کشور و انتشار جریده‌های مختلف، زمینه‌ساز و مؤید استبداد وابسته رضاخانی گردیدند. اتفاق قابل تأمل در این عصر، اعدام شیخ فضل‌الله نوری در دوران به اصطلاح تساهل و مدارا صرفاً به جرم مخالفت با مشروطه غیر مشروعه است. این چه تساهلی است که نه تنها تاب و تحمل مخالفان را ندارد بلکه حکم اعدام برای مخالفان نیز صادر می‌کند؟! به هر حال، تاریخ گواهی می‌دهد که چگونه اصلاحات با تعبیر لیبرالیستی و سکولاریستی ملک‌خان سر از استبداد رضاخانی در می‌آورد و نه تنها آزادی و قانون‌گرایی را به ارمغان نمی‌آورد که در قیاس با سلطنت قاجار علاوه بر استبداد بیشتر و همه‌جانبه، با وابستگی به نیروهای بیگانه نیز همراه می‌شود. اگر سلطنت مطلقه قاجار، استبدادی خود بنیاد و درون‌زا بود، سلطنت مطلقه پهلوی، استبدادی وابسته به قدرت‌های بیگانه شد که دامنه آن کلیت نظام اجتماعی را در بر گرفته بود. و اما طرح جدید مفهوم اصلاحات به دوران پس از پیروزی آقای خاتمی در هفتمین دوره ریاست جمهوری برمی‌گردد. شعار اصلاحات جزو شعارهای آقای خاتمی نبوده است. اهم شعارهای ایشان آزادی، قانون‌گرایی، جامعه مدنی و توسعه سیاسی بود. اما بعدها، برخی از جریان‌های منتسب به ایشان با استفاده از جریان سازی‌های مطبوعاتی، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی موافق و مخالف را به اصلاح طلبان و محافظه‌کاران تقسیم نمودند. ظاهراً طرح این شعار عمدتاً از سوی لیبرال‌های ائتلاف دوم خرداد صورت گرفته باشد. جناح لیبرال با استفاده از دسته بندی فوق که ظاهراً در ابتدا از سوی رسانه‌های بیگانه (به منظور توجیه نظم نوین بین‌الملل و ایجاد هژمونی جدید برای سرمایه داری) به کار رفته است، تلاش نمود تا ضمن ارائه گفتمان جدید (اصلاحات) مبنی بر پذیرش اصول لیبرالیسم از جمله سکولاریسم، با استفاده از مفهوم اصلاحات، تداعی بخش جریان اول روشنفکری یعنی روشنفکران لیبرال باشد. حتی بخش عمده‌ای از روشنفکران دینی با عناوینی از قبیل (نواندیش)، (بازاندیش)، (روشنفکران تجدیدکننده سنت)، (روشنفکران عرفی‌گرا) و (روشنفکران‌گزینش‌گرا)، وظیفه اصلی خود را نقد جریان دوم روشنفکری در ایران، یعنی روشنفکران اسلام‌گرا، بومی و دین‌گرا و به تعبیر همانان، (روشنفکران معترض و انقلابی)، و به طور خاص نقد اندیشه‌های مرحوم دکتر شریعتی می‌دانند. و بدین وسیله یادآور نسل اولیه روشنفکری می‌گردند. نقد آراء مرحوم شریعتی، هم به عنوان نماد و سمبل بازگشت به دین به عنوان دین تمام عیار و جامع است و هم مقدمه‌ای برای نقد سایر متفکران وابسته به جریان دوم روشنفکری، یعنی مرحوم جلال آل‌احمد، استاد شهید مرتضی مطهری و در نهایت حضرت امام خمینی (ره) است. اما خطّ برخورد چرا از مرحوم شریعتی شروع می‌شود؟ بی‌شک به دلیل حساسیتی است که جناح رقیب روی بعضی از آراء ایشان دارد. نقد مرحوم شریعتی و آراء سیاسی او بسیار آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر از آراء مرحوم مطهری و امام خمینی (ره) است و الاّ هدف اصلی، نقد اسلام

سیاسی و مبارز است. بهر حال، این دسته بندی در نهایت، غلبه یافته و سیطره می یابد و تقریباً تمام طیف های مختلف جناح دوم خرداد را در بر می گیرد. به گونه ای که تمام گروه ها و جریانات وابسته به دوم خرداد، این تقسیم بندی را پذیرفته و در نهایت، عنوان (اصلاح طلبان) را برای خود برمی گزینند. پُر واضح است که به دلیل مبانی فلسفی و انسان شناسی و درک های مختلف از اصلاحات، تنها وجه مشترک طیف و حتی طیف های گسترده دوم خرداد، استفاده از لفظ اصلاحات بوده است و همین امر باعث عدم شفافیت مواضع گروه های مختلف دوم خرداد در مورد تعریف و ایدئولوژی (اصلاحات) بوده است و همواره یکی از سؤال های جناح یا جناح های رقیب، درخواست ارائه تعریفی شفاف و واضح از این مفهوم، روشن کردن فلسفه و تئوری سیاسی، فرهنگی و اقتصادی اصلاح طلبان بوده است. این امر مادامی که گروه ها و جریانات مختلف سیاسی وابسته به دوم خرداد منافع خود را در ائتلافات کاذب و صوری و (سربزنگاه قدرت) می بینند و عملاً وفادار به توسعه سیاسی نیستند، امری دور از انتظار و ناممکن است. به هر حال فضای روانی حاکم باعث می شود که مفهوم اصلاحات نیز همانند مفهوم توسعه اقتصادی و جامعه مدنی، شعاری فراگیر شود که در فراگیر شدن آن باید به فضا و عوامل داخلی و نیز عوامل خارجی توجه داشت. به دنبال فراگیر شدن این شعار همه تلاش نمودند تا دیدگاه خود را نسبت به این مفهوم شفاف نمایند. از مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری گرفته تا گروه های شناخته شده سیاسی، به ارائه تعریف از اصلاحات پرداختند. مقام معظم رهبری ضمن تأیید شعار اصلاحات و تفکیک اصلاحات آمریکایی از اصلاحات انقلابی و هشدار نسبت به تجربه شوروی سابق، اهداف اصلی آن را رفع فقر، تبعیض و فساد اعلام فرمودند. جناب آقای خاتمی اصلاحات را (توسعه همه جانبه) در بستر توجه به آزادی، دینداری، معنویت و هویت تعریف نمودند. گروه های دیگر نیز به تدریج تعریف خود را مرزبندی شده و شفاف تر ارائه می کنند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که از سایر گروه های وابسته به دوم خرداد موضع روشن تر و شفاف تری دارد، ضمن تفکیک (اصلاحات) از (انقلاب) و (استحاله)، مدّعی است که قانون اساسی و شعارهای انقلاب اسلامی را قبول داشته و بر آن پای می فشرد. همه گروه ها خواه ناخواه مجبور خواهند شد تا از فضای ائتلافی کاذب و صوری و سنگر گرفتن پشت سر افراد وجیه، فاصله گرفته و تعریف خود را با روشنی و شفافیت ارائه نمایند. هم اکنون فضای سیاسی کشور به گونه ای است که دیگر، گروه ها نمی توانند حیات خود را در تار و مبهم بودن مواضع و ممت خود را در روشن شدن مواضع جستجو کنند. به نظر می رسد زمینه برای تحقق فرآیند تفکیک در جامعه که مهم ترین شاخص توسعه سیاسی است، مهیّا تر از گذشته است. شاید بتوان قطع نظر از عدم توجه گروه های سیاسی مختلف به فرآیند انسجام در جامعه و مؤلفه های عمده آن یعنی ثبات سیاسی، هماهنگی ساختاری و وحدت نمادین، مهم ترین دستاورد دولت آقای خاتمی پس از فراز و فرودهای بسیار را همین اجبار گروه های مختلف در ارائه تعریفی شفاف و روشن از مفاهیم مورد نظر خود، اعم از اصلاحات و غیره دانست. با دعوت گروه ها به ارائه موضع روشن در مورد مفاهیم سیاسی است که به تدریج گروه های بدون پشتوانه فرهنگی و تاریخی، ایزوله گردیده و از صحنه رقابت، خارج می شوند و زمینه برای رقابت سیاسی سالم و جهت دار فراهم می شود. نتیجه اینکه همان گونه که در ادبیات سیاسی رایج است باید (اصلاحات) جدا از براندازی و (انقلاب)، مطرح باشد. نمی توان با مفهوم اصلاحات به دنبال براندازی بود. نه اهداف اصلاحات، باید معطوف به براندازی باشد و نه ابزارها و وسایل دستیابی به اهداف، خشونت آمیز باشد. متعلقات (اصلاحات) باید در وهله اول، ناظر به اشکالات ساختاری نظام اجتماعی باشد. ایران از دیرباز، از یک ساخت رانتی و نتایج آن در قالب رانت های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی رنج می برد. ساخت رانتی مذکور، معلول رابطه (قدرت - ثروت) و ساخت سیال طبقاتی، ساخت سیاسی متصلّب، برنامه ریزی متمرکز و وجود استراتژی مرکز - پیرامونی، اقتصاد نفتی و فرهنگ سیاسی توسعه نیافته گروه ها و نخبگان سیاسی است. علاوه بر آن، هدف اصلی اصلاحات باید معطوف به معضل

اساسی کشور، یعنی بی برنامه‌گی و روزمرگی در اداره کشور است. در وهله اول، هدف اصلاحات باید معطوف به تعیین استراتژی بلند مدت نظام در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و نظام سازی در ابعاد فوق باشد. تعیین این مهم نیز جز با ارجح دانستن منافع ملی بر منافع گروهی و یاری جستن از کارشناسان زبده دانشگاهی و عالمان برجسته حوزوی امکان پذیر نیست. (اصلاحات از آن واژه‌هایی است که همیشه پرجاذبه بوده است... همه انسانهایی که از هر فساد ریج می‌برند، دلشان با این شعار می‌تپد و طرفدار اصلاحاتند). (مقام معظم رهبری) موضوع اصلاحات در گفتمان سیاسی، بحث دامنه داری را شکل می‌دهد که اندیشه گران به فراخور حال و دیدگاه خود بدان پرداخته‌اند. تجربه تاریخی انسان در عرصه حیات سیاسی - اجتماعی به ما می‌آموزد که نظام‌ها و جامعه‌هائی که اصلاحات دائمی را ترک کنند، پس از گذشت دوره‌ای دچار تصلب و تحجر می‌گردند که به زوال آنها خواهد انجامید. اصلاحات، به معنای رفع موانع و ترمیم رفتارهای نادرست، حقیقتی است که انکار صحت آن به معنای پذیرش زوال و انحراف است. اصلاح و اصلاح‌گری همچون بسیاری دیگر از واژه‌ها (مانند آزادی، مردمی بودن و...) واژه‌ای مأنوس و مقدس در متون دینی است و پیش از آن که صبغه بشری داشته باشد، صبغه و سابقه دینی و اسلامی دارد. از نظر پیشینه، اصلاحات از صدر اسلام و حتی پیش از آن وجود داشته و طبق رهنمود قرآن، یکی از کارهای اساسی پیامبران در صحنه اجتماع، رفع مفسد و نارساییها و برداشتن موانع رشد و صلاح بوده است. از این رو، اصلاحات، شعار جدیدی نیست تا دچار اضطراب و دستپاچگی شویم. اما تساهل خودیها در بازکاو این مقوله و استخراج و تعیین حدود مرز آن از متون دینی، باعث شده افراد و گروههایی با انگیزه‌های خاص از اصلاحات دم بزنند و معنای مورد نظر خود را از آن ارائه دهند و افکار عمومی را به سویی که مایلند سوق دهند. تأمل در حقیقت اصلاحات و چیستی اصلاح طلبی شدیداً مورد نیاز جامعه و نظام ما و رسالتی بس سنگین و بیش از همه بر عهده نخبگان علمی و فرهنگی جامعه است.

مفهوم اصلاح

اصلاح به معنای سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی در آوردن است و نیز (رُفم یعنی اقداماتی که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه‌های حیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی صورت می‌گیرد، بدون آنکه بنیاد جامعه را دگرگون سازد؛ مانند رفرمهای آموزشی، اداری و بازرگانی). اصلاح در مقابل فساد است. فساد یعنی نابسامانی ایجاد کردن و از حالت تعادل بیرون بردن؛ المیزان این دو را دو صفت متقابل و متضاد قرار داده است. به گفته شهید مطهری: (افساد و اصلاح از زوجهای متضاد قرآن است، زوجهای متضاد یعنی واژه‌های اعتقادی و اجتماعی که دو به دو در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند و به کمک یکدیگر بهتر شناخته می‌شوند؛ از قبیل توحید و شرک، ایمان و کفر، هدایت و ضلالت، عدل و ظلم، خیر و شر، اطاعت و معصیت... تقوا و فسق، استکبار و استضعاف و غیره. برخی از این زوجهای متضاد از آن جهت در کنار یکدیگر مطرح می‌شوند که یکی باید نفی و طرد شود تا دیگری جامه تحقق بپوشد، اصلاح و فساد از این قبیل است). (مانند (الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ) (شعراء / ۱۵۲)، (وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ) (بقره / ۲۲۰ / ۲۲۰). چنان که مصلحان را در مقابل مفسدان قرار داده و می‌فرماید: (أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ) (ص / ۲۷) از این رو، مرحوم علامه طباطبائی می‌گوید: (فساد عبارت است از تغییر دادن هر چیزی از آنچه طبع اصلی آن اقتضا دارد و اصلاح، باقی ماندن هر چیزی است به مقتضای طبع اصیلش تا آنچه خیر و فایده در خور آن است بر آن مترتب گردد، بدون آنکه به خاطر فسادش چیزی از آثار نیک آن تباه گردد). و به فرموده رهبر معظم انقلاب: (اصلاح این است که هر نقطه خرابی، هر نقطه نارسایی، هر نقطه فاسدی به یک نقطه صحیح تبدیل شود). از همین جا معنای (عمل صالح) روشن می‌شود. هر چند قرآن

دقیقا مشخص نفرموده و نام نبرده که عمل صالح چیست؟ اما از آثار آن، می توان عمل صالح را شناخت. قرآن یکی از آثار آن را (شایستگی برای درگاه خدا) می شمارد، و دیگر آن که در مقابلش ثواب قرار دارد و اثر دیگرش آن که (عمل صالح، کلمه طیب را بالا می برد). پس عمل صالح یعنی عمل بی عیب و نقص، خوب، اصلاح شده، پاک، بر اساس تقوا، پسندیده و شایسته، کار پرسود و فایده برای مؤمنان و جامعه و خود فرد، در تمام زمینه ها، و لایق و درخور پیشگاه الهی.

اصلاحات، هدف بعثت انبیاء

قرآن کریم علل مختلفی برای بعثت انبیاء ذکر می کند. از جمله مهمترین آنها برپایی عدل و داد و مبارزه با مفسد اجتماعی و استقرار قسط و عدل بوده است. پیامبران نیامدند تا مردم را تنها به توحید در اعتقاد و معاد فرا خوانند و صرفا با کتاب و حکمت آشنا سازند و درس تقوا و تزکیه بدهند و به لوازم عملی آن کاری نداشته باشند، چرا که در یک جامعه فاسد و سرشار از جرائم، دعوت مردم به توحید و معاد و تزکیه و تقوا چندان کارساز نیست. تا در جامعه ای اصلاحات صورت نگیرد و عدالت تحقق نپذیرد، عموم مردم توحیدی نخواهند شد و مبارزه نامعلوم خواهد بود. چگونه می توان در جامعه آکنده از مفسد فردی و اجتماعی (مانند جامعه های جاهلی گذشته و قرن حاضر) مردم را تزکیه کرد؟ لذا موسی به همراه برادرش هارون در مسیر اصلاح افراد و جامعه گام بر می داشت: (وَقَالَ مُوسَىٰ لِلْأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (اعراف / ۱۴۲) حضرت شعیب نیز هدف خود را اصلاح جامعه می دانست: (ان أريد الا الاصلاح ما استطعت) (هود / ۸۸). مفسران گفته اند دایره این اصلاح عام و شامل اصلاح امور دنیایی و آخرتی می شود و راه و وسیله اصلاح را امر به معروف و نهی از منکر و موعظه و نصیحت بر شمرده اند؛ زیرا حضرت کار آنها را معروف و صالح نمی دانست و گرنه از آن نهی نمی کرد. هر چند حضرت شعیب این سخن را فرموده اند، امّا (این همان هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند؛ اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی). به گفته المیزان: (حقیقت دعوت انبیاء همانا اصلاح حیات زمینی انسانیت است که خدای تعالی از شعیب حکایت کرده است). [اینابراین] انبیا آمدند زمین را اصلاح و زمینه رشد و تکامل جامعه را فراهم کردند، چیزی که باعث صلاح زمین است قسط و عدل است و شما با نقض پیمان، نقص پیمان این نظام را فاسد نکنید (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا) البته اگر سرزمینی فاسد شد خدا باز آن را احیا می کند: (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (حدید / ۱۷) همه پیامبران با مهمترین مفسد جامعه خود به مبارزه برخاستند؛ مثلا در زمان حضرت صالح (ع) با اسراف و تبذیر که رواج داشت به مبارزه برخاست: (ولا تطيعوا امر المفسدين الذين يفسدون في الارض ولا يصلحون) (شعراء / ۱۵۲ - ۱۵۱). در زمان حضرت لوط مفسد جنسی (مانند همجنس بازی) رواج داشت آن حضرت قویاً با این انحراف مبارزه می کرد: (اتأتون الذکران من العالمین و تذرّون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم بل انتم قوم عادون) (شعراء / ۱۶۵) موسی (ع) با سحر، ابراهیم (ع) با بت پرستی و ستاره پرستی، که در زمان ایشان شایع بود در افتادند، و در زمان شعیب (ع) کم فروشی و استثمار اقتصادی از مفسد اجتماعی رایج آن عصر بود، که آن حضرت با آن مبارزه می کرد: (اوفوا الکیل و لا- تکونوا من المفسرین و زونا بالقسط المستقیم و لا- تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین) (شعراء / ۱۸۲ - ۱۸۱). در عصر ظهور اسلام همه این مفسد (به اضافه گناهان و مفسد دیگر) یکجا در جامعه جاهلی رواج داشت و رسول اکرم (ص) با زحمات طاقت فرسا به کمک آیات قرآن به مبارزه با آنها برخاست و فرمود: (و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن) (انعام / ۱۵۱) کار پیامبر این بود که: (یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحلّ لهم الطّیبات و یحرّم علیهم الخبائث و یرفع عنهم اصرهم و الاغلال التي کانت علیهم) (اعراف / ۱۵۷) آیات یاد شده نشان

می دهد که پیامبران برای برپایی قسط و عدل، با همه انحرافات و مفسد جامعه خود مبارزه می کردند و می خواستند همه مفسد را از میان بردارند. به عبارت دیگر نابودی کلیه مفسد اجتماعی را نشانه گرفته بودند و گرنه در برنامه خود موفق نمی شدند.

اصلاحات از دیدگاه قرآن کریم

واژه اصلاح و مشتقات آن ۱۸۰ مرتبه در قرآن به کار رفته است. قرآن گاه اصلاح را به عمل نسبت می دهد: (فلیعمل عملا- صالحا) (کهف / ۱۱۰) و گاه به خود انسان: (والصالحین من عبادکم و اماءکم) (نور / ۳۲). همچنین قرآن کریم گاه اصلاح میان دو فرد را مطرح می کند (اصلاح ذات البین) گاه در محیط خانوادگی، و گاه در مورد اصلاح فرد (خود سازی). اصلاح فردی در تعالیم انبیاء، مقدم بر دیگر موارد اصلاح است؛ یعنی در مرحله اول افراد باید خود را بسازند و صالح شوند تا بتوانند اصلاح کنند. آیات دلالت کننده بر تقوا، مبارزه با نفس، رعایت عدل و انصاف و اجتناب از گناهان در این راستا قرار دارد، چه اگر فرد خود ساخته نباشد، ولی به دیگران توصیه کند یا درصدد اصلاح دیگران باشد، مشمول این آیه است: (اتأمرون الناس بالبرّ و تنسون انفسکم) (بقره / ۴۴) و نیز: (لَمَ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (صف / ۲). از امام علی (ع) نقل شده است: (من اصلاح ما بینه و بین الله اصلاح الله ما بینه و بین الناس و من اصلاح امر آخرته اصلاح الله امر دنیاه) و نیز: (من اصلاح سریره اصلاح الله علانیته و من عمّل لدینه کفاه الله أمر دنیاه و من احسن فیما بینه و بین الله احسن الله ما بینه و بین الناس). و گاه اصلاح مربوط به محیط بزرگ اجتماعی است که اکنون مورد بحث ما است.

مفهوم وسیع فساد

اشاره

به قرینه مقابله، هر گونه تخریب و ویرانگری، افراط و تفریط در کل مسائل فردی و اجتماعی، برهم زدن اعتدال و اتحاد میان افراد، مصداق فساد است. در بسیاری از آیات (در بیست مورد) (فساد) با کلمه (فی الارض) همراه است که ناظر به جنبه های اجتماعی مسأله است. از سوی دیگر فساد و افساد در آیات مختلف با گناهان دیگری که شاید غالبا جنبه مصداق دارد ذکر شده، که بعضی از این گناهان فوق العاده بزرگ و بعضی از آن کوچکتر است؛ مثلا گاه همدریف جنگ با خدا و پیامبر آمده: (انما جزؤ المدین یحاربون الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا) (مائده / ۳۳)، گاهی همدریف نابودی حرث و نسل: (و اذا تولّی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل) (بقره / ۲۰۵) و زمانی در کنار قطع پیوندهایی که خدا به آن فرمان داده: (الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض) (بقره / ۲۷). و گاه در کنار برتری جویی و سرکشی قرار گرفته: (تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لافسادا) (قصص / ۸۳)، گاه فرعون را با آن اعمال ضد انسانی مفسد می شمارد، و زمانی سرقت را فساد قلمداد می نماید، و گاه فساد را هم ردیف کم فروشی قرار می دهد و بالاخره گاه به معنای به هم ریختن نظام عالم هستی و جهان آفرینش می آورد: (لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا) (انبیاء / ۲۲). از مجموع این آیات که در سوره های مختلف قرآن آمده بخوبی استفاده می شود که فساد به طور کلی یا فساد فی الارض، یک معنای بسیار وسیع دارد که بزرگترین جنایات، همچون جنایات فرعون و سایر جباران و کارهای کمتر از آن و حتی گناهیانی مانند کم فروشی و تقلب در معامله را در بر می گیرد. البته با توجه به مفهوم وسیع (فساد) که هرگونه (خروج از حد اعتدال) را شامل می شود، این وسعت کاملا قابل درک است. و این

معنای وسیع قابل تقسیم به حوزه‌های مختلف است؛ مثلاً- هرگونه سوء استفاده از موقعیت یا قدرت اجتماعی از سوی کارگزاران حکومتی فساد سیاسی است، و هرگونه ارتشاء و اختلاس و احتکار و تقلب در اموال عمومی، فساد اقتصادی است. در بیشتر جوامع، زمینه فساد از نظر اقتصادی فقر است و از نظر سیاسی حکومت استبدادی است و از نظر اجتماعی و فرهنگی، تقلید از دیگران و نادیده گرفتن ارزشهای اصیل آن جامعه است، و قرآن کریم آمده تا زمینه‌ها، بسترها و خاستگاه‌های بروز و تکثیر فساد را در همه ابعاد از بین ببرد. هر قدر دامنه فساد وسیع باشد، اصلاحات نیز باید دامن گستر و فراگیر باشد، مفسد پدید آمده گاه جزئی است و با تذکری رفع می‌شود و گاه عمیق و با اثر تخریبی زیاد.

ارکان اصلاحات

اشاره

بدین سان اصلاحات اجتماعی و مقابله با مفسد بزرگ، به دو چیز نیازمند است:

وجود طرح و نقشه

افساد، برهم زدن نظم و خراب کردن وضع است و نیازی به طرح ندارد (گرچه مفسدان برای تخریب هم نقشه‌های دقیق طرح می‌کنند)، اما اصلاحات، بازسازی خرابیها و مهندسی اعمال و رفتارها و هنجارهاست و پی ریزی آن بدون برنامه و داشتن هدف معین و سنجیدن نیروها و امکانات و زمان و مکان و نحوه ورود و اجرای طرح بهینه‌سازی، امکان پذیر نیست. شیوه‌ها و روشهای اصلاحات قرآنیقرآن کریم به ما می‌آموزد که راه و رسم مصلحان و روشهای اصلاحات اجتماعی آنان دارای مراتب و مراحل متعدد است: الف- نصیحت و روشنگری مرحله نخست، نصیحت و ارشاد و موعظه است. قرآن پیامبران را انداز دهنده و ناصح معرفی می‌کند. (و ان من امیه الا خلا فیها نذیر) (فاطر / ۲۴)؛ (بعث الله النبیین مبشّرين و منذرین) (بقره / ۲۱۳)؛ (و ما نرسل المرسلین الا مبشّرين و منذرین) (کهف / ۵۶)؛ (لتنذر امّ القری و من حولها) (انعام / ۹۲) ویژگی موعظه و نصیحت و انداز آن است که باید همراه با نرمش و ملایمت باشد. حضرت موسی چنین دستور یافت: (اذهبا الی فرعون انه طغی. فقولا له قولا لئنا لعلّه یتذکر او یخشی) (طه / ۴۳ - ۴۴). در مورد رسول اکرم آمده که به سبب رحمت الهی با مردم خوشخوی و مهربان باشد: (ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک) (آل عمران / ۱۵۹). البته دیگران نیز باید به قدر توان به این سیره و اسوه حسنه اقتدا کنند و گرنه کسی به پایه آن رحمت الهی نمی‌رسد، و او کسی است که خداوند فرموده: (لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم) (توبه / ۱۲۸). امام علی (ع) می‌فرماید: (فبالغ فی النصیحه و مضی علی الطریقه و دعا الی الحکمه و الموعظه الحسنه). ب- مجادله مرحله دوم، مجادله و مناظرات علمی و ارائه عقیدتی و جوابهای قاطعانه و عقل پسند است. بنابراین طرح و روش اصلاحات عمومی باید ارشادی، توصیه‌ای و توأم با سهل‌گیری و اغماض باشد؛ زیرا در امور مربوط به شخصیت و فرهنگ با مواد و مصالحی برخورد می‌کنیم که معماری و مهندسی آن جز از طریق نرمش و ملایمت، موعظه و تدرّج و به تعبیر خواجه انصاری (حوصله) و مرحله بندی امکان پذیر نیست. ج- برخورد عملیمرحله سوم و آخرین مرحله، استفاده از قهر و غلظت و شدت است. چنین روشی بیشتر در اصلاح امور سیاسی و اقتصادی به کار گرفته می‌شود. هنگامی که گروهی از خواص و نخبگان و برجستگان جامعه، حقوق و مصالح ملی را پایمال می‌کنند و با فساد انگیزی و همدستی با دشمن صلاح عمومی را به خطر می‌اندازند دیگر جای موعظه، ارشاد و نرمش نیست، بلکه جای ایستادگی و شدت و سرسختی و تغییر دفعی رفتار مذکور است. همان‌خدایی که می‌فرماید: (واخفض جناحک للمؤمنین) برای سرکوبی

مفسدان فرمان می دهد: (یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم) (توبه / ۷۳ و تحریم / ۹). یا درباره بغاوت و اشرار می فرماید: (انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف) (مائده / ۳۳) و در مورد تنبیه و اجرای حد بر زناکاران می فرماید: (ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله) (نور / ۲) در این طرح سه مرحله ای، برخی بین اصلاح و انقلاب فرق گذارده، می گویند اصلاح، سامان دادن های آرام و تدریجی و غیر بنیادی است و انقلاب، تغییرات بنیادی، در حالی که در اصطلاح اسلامی و قرآنی، اصلاح نقطه مقابل فساد است؛ چه تدریجی و ظاهری و به اصطلاح عَرَضی باشد، یا بنیادی و جوهری. از این رو، اصلاحات و سامان بخشی های انبیاء چه با نصیحت و موعظه، و چه با جدال احسن، یا غلظت و شدت در مقابل فسادها و مفسدان اصلاح ناپذیر، در عرف قرآن اصلاح نامیده می شود. تفاوت درجات اصلاح گری به خاطر تفاوت افراد، زمینه ها و مفاصل است.

وجود مصلح آگاه

رکن دیگر اصلاحات، وجود مصلح یا متصدیان اصلاحات است. آیا هر کس می تواند مدعی اصلاح جامعه و رفع مفاصل باشد؟ بدون این که خود صالح باشد یا موارد صلاح و فساد را بشناسد، در پی سامان دادن امور باشد؟ اگر صرف ادعا کافی بود، قرآن کریم منافقان را تکذیب نمی کرد و آنها را مفسد نمی خواند. در مرحله سخن، فرعون هم خود را مصلح می داند: (و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد) (مؤمن / ۲۹) و موسی را مفسد می خواند که در پی گمراهی است! (اننی اخاف ان یبدل دینکم او ان یظهر فی الارض الفساد) (مؤمن / ۲۶)، با این که قرآن تصریح می کند فرعون مفسد است: (انه کان من المفسدین) (قصص / ۴)؛ (الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین) (یونس / ۹۱) مصلح کسی است که طیب گونه مواضع درد، خرابی و فساد را تشخیص دهد و راه درمان عملی را ارائه نماید. این اقدام عملی در عرف قرآن امر به معروف و نهی از منکر نامیده شده که پیامبر اکرم (ص) آن را برعهده دارد. پس اصلاح کاری پیامبرانه است: (اصلاح طلبی، هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است. البته هر امر به معروف و نهی از منکر لزوماً مصداق اصلاح اجتماعی نیست، ولی هر اصلاح اجتماعی مصداق امر به معروف و نهی از منکر هست.) منکر، گناه و فساد است که در وضع جامعه و از طریق آن در وضع افراد اثر می گذارد و موجب نوعی اخلاص و نابسامانی در سازمان اجتماعی می شود و مانند غذای مسموم خواه ناخواه تأثیر نامطلوب می گذارد. مصلح باید گناه را از صواب و صلاح را از فساد تشخیص دهد، آن گاه به (معروف) امر کند. اما این تشخیص و مبارزه با گناه به قصد اصلاح اختصاص به گروه خاصی ندارد. از دید قرآن، علاوه بر پیامبران و اولیای الهی (که در رأس مصلحان هستند) همه کسانی که واجد شرایط باشند (مصلح) اند. این شرایط تمسک به قوانین الهی و کتاب آسمانی و اقامه نماز و عبادت است: (والذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین) (اعراف / ۱۷۰). معلوم می شود اصلاح واقعی در روی زمین بدون تمسک به کتاب آسمانی و فرمانهای الهی امکان پذیر نیست. علاوه بر این، به فرموده علامه طباطبائی آیه شریفه این حقیقت را تأکید می کند که دین تنها مربوط به جهان آخرت نیست، بلکه در متن زندگی انسانها و اجرای اصول عدالت و صلح و اصلاح جریان دارد. مؤلف المیزان معتقد است براساس این آیه تنها با تمسک به کتاب خدا و قوانین فطری اسلام می توان در زمین به اصلاح رسید و از فساد جلوگیری نمود. با این استدلال که قوانین اسلام منطبق با فطرت و نیازهای اصیل فطری انسان می باشد و اصلاح بشر هم باید منطبق با فطرت باشد پس انسان تنها با این قوانین الهی به اصلاح رسیده و راه رستگاری را می یابد و از این مسأله نتیجه می گیرند که قوانین اسلام نه تنها (دست و پاگیر و مانع پیشرفت) نیست، که یگانه راه سعادت مادی و معنوی است. سخن علامه طباطبائی پاسخ صریح به کسانی است که دین و قوانین آن را برای اداره جامعه و اصلاح امور

ناکافی تلقی می‌کنند و حتی آن را (افیون حکومتها) نیز می‌شمارند و دین را از سیاست جدا پنداشته، مخالف تشکیل نظام حکومتی مبتنی بر قوانین اسلامند، و بلکه اصلاحات را در حذف دین از صحنه اجتماع و کنار نهادن ارزشهای دینی می‌دانند؛ یعنی همان اصلاحات آمریکایی. خطای این به اصطلاح روشنفکران در این است که به افراط گراییده، هر خدمتی را اصلاح می‌دانند و گمان می‌کنند پیشرفتهای صنعتی جهان غرب همان اصلاحی است که جامعه دینی در پی آن است؛ اما این طرز تفکر ناصواب است: (هر چند اصلاح اجتماعی جامعه خدمت است، اما هر خدمتی لزوماً اصلاح اجتماع نیست. اختراع داروی سل یا سرطان خدمت است، اما اصلاح نیست. پیش بردن علوم خدمت است، اما اصلاح نیست. هر پزشک که از بامداد تا شامگاه بیمار می‌بیند و معالجه می‌کند، خدمت اجتماعی می‌کند، اما اصلاح اجتماعی نمی‌کند؛ زیرا اصلاح اجتماعی یعنی دگرگون ساختن جامعه در جهت مطلوب و کار پزشک این چنین نیست... البته خدمتگزاران بزرگ... ارزشمندند و خدمت کرده‌اند، گو این که مصلح شمرده نشوند.) دانش و صنعت امروز تنها به بشر توانسته خدمت کند، اما اصلاح گری از آن بر نمی‌آید و مخترعان، مصلح نیستند: (دوتا اصطلاح هست که غالباً اینها مترادف استعمال می‌شود، در صورتی که مترادف نیستند: یکی (خدمت) به انسان است و یکی (اصلاح) انسان. این دوتا، دو معنی است، دوتا مقوله است. گاهی ما به یک فرد یا یک اجتماع خدمت می‌کنیم؛ مثلاً این که یک شهر را آسفالت می‌کنیم، به یک انسانی هزار تومان پول می‌دهیم، یک خانه برایش می‌خریم و در اختیارش می‌گذاریم. این کار، خدمت کردن به جامعه و فرد است، اما این اصلاح نیست. گاه خدمت بدون اصلاح ممکن است منجر به یک خیانت بشود. اگر من قبل از این که یک انسان را اصلاحش بکنم، به او خدمت بکنم، در این خدمت، به انحراف بیشتری کمک کرده‌ام. بنابراین قبل از خدمت به انسان باید درصدد اصلاح انسان باشیم، و علم تنها به انسان خدمت می‌کند و هیچ گونه رسالتی را برای رهبری و خوبتر شدن و اصلاح انسان تعهد نمی‌کند. کدام علم، امروز در دنیا هست که اصلاح اخلاقی انسان را تعهد بکند؟ کدام رشته علمی است که تعقیب آن رشته علمی انسان متعالی بسازد؟ هیچ رشته‌ای. همه رشته‌ها انسان خودآگاه و آگاه بر طبیعت می‌سازد برای مقتدرتر شدن، بنابراین علم تنها خدمت به انسان می‌کند، در صورتی که رسالت مقدستر و فوریت و مقدمتر علم، اصلاح انسان است.) از علم محض این کار بر نمی‌آید. این کار تنها از عهده دین ساخته است که در اصل به همین منظور آمده است: (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم) (اسراء / ۹)

ابعاد و قلمرو اصلاحات

در گفتمان سیاسی اسلام، از آنجا که اصلاحات در چارچوب ارزشهای دینی صورت می‌پذیرد تحدید آن به حوزه ای خاص وجهی ندارد. هر یک از نهادهای دولتی ممکن است دچار کم کاری یا فساد گردند، بنابراین اصلاحات در تمامی سازمانها و نهادها ضرورت دارد؛ به فرموده مقام معظم رهبری: (ما اصلاح اقتصادی لازم داریم، اصلاح قضایی لازم داریم، اصلاح امنیتی لازم داریم، اصلاح در قوانین و مقررات لازم داریم. ما احتیاج داریم که دستگاه اداری مان مقرراتی داشته باشد که برای همه یکسان باشد و در آن تبعیض نباشد... باید رشوه و ارتشاء وجود نداشته باشد. راههای کسب ثروت باید مشروع باشد.) بحث از مفاهیم و تعیین حدود آنها از اصول مهمی است که در کلیه پژوهش های علمی و سیاستگزاریهای اجرایی باید به آن توجه شود. اساساً با تغییر تعریف هاست که مواضع و ارزش یابی ها تغییر می‌کند. مثلاً تقابلی که امروزه میان دو واژه (انقلاب) و (اصلاح) در گفتمان سیاسی غرب وجود دارد، عده ای را بر آن داشته تا اساساً انقلابی گری را با (اصلاح طلبی) متضاد بپندارد و مدعی شوند که ورود به جرگه اصلاحات مستلزم به کنار گذاشتن اصول انقلابی است. حال آن که نسبت فوق فقط در چارچوب ارزشی غرب قابل تعریف و قبول است. تأکید رهبری به ضرورت باز تعریف این مفاهیم باید از سوی پژوهشگران به جد گرفته شود. اگر چه در اصطلاحات سیاسی دنیا انقلاب در مقابل اصلاح قرار می‌دهند، اما

من با آن اصلاح نمی‌خواهم حرف بزنم. من اصلاح با اصطلاح اسلامی را مطرح می‌کنم. (اصلاح از منظر اسلامی نه تنها از در تعارض با انقلاب در نمی‌آید بلکه ارتباطی وثیق با آن دارد که آن دو را از یکدیگر غیر قابل انفکاک می‌سازد. انقلابیون واقعی، مصلحان واقعی هستند و مصلحان متعهد، وفادارترین به ارزش‌های انقلابی می‌باشند. از این منظر، اصلاح به فرایند رفع مفاسد و جبران کاستی‌های موجود اطلاق می‌گردد: (اصلاح، این است که هر نقطه خرابی، نقطه نارسایی و فاسدی، به نقطه صحیح تبدیل شود.) اصلاح، پدیده‌ای اعم از انقلاب بوده و از آن حیث که به آرمان‌های متعالی دین نظر دارد، شامل و جامع است و حتی (انقلاب) به عنوان یک روش اصلاحی قابل تعریف است. خود انقلاب، حرکت و تحول و رفتن به جلوست. بر پایه این ارزش‌ها جامعه باید حرکت کند، و به جلو برود. باید روز به روز روش‌های غلط را اصلاح کند و یک قدم جدید بردارد تا به نتیجه برسد. در این رویکرد (خود انقلاب، بزرگترین اصلاح) به شمار می‌آید به گونه‌ای که ذاتاً از اصلاح نمی‌تواند منفک باشد. (اصلاح) اهداف عالی انقلاب را تعیین می‌کند و از طرف دیگر، مرحله‌ای از انقلاب است که پس از پیروزی و تحکیم ساختارهای آن؛ به تدریج کاستی‌ها را برطرف می‌سازد: (انقلاب یک امر دفعی نیست. یک امر تدریجی است. یک مرحله‌ی انقلاب که تغییر نظام سیاسی است، دفعی است. اما در طول زمان، انقلاب باید تحقق پیدا کند. این تحقق چگونه است؟ این تحقق به آن است که آن بخش‌هایی که عقب مانده و تحول پیدا نکرده است، تحول پیدا کند... برگشت غلط است، عقبگرد خسارت است، اما ایستادن هم غلط است. باید حرکت کنند و به جلو بروند.) با پذیرش تعریف فوق اقدام به اصلاحات، اصل بنیادین گفتمان اسلامی را شکل می‌دهد: (تلاش‌هایی می‌شود که مسایل غیر اصلی، مسایل اصلی وانمود شود. خواسته‌های غیرحقیقی به عنوان گفتمان ملی وانمود بشود. لیکن گفتمان اصلی این ملت اینها نیست. گفتمان اصلی این ملت این است که همه، در پی این باشند که راه‌هایی برای تقویت نظام و اصلاح کارها و روش‌ها پیدا کنند.) اصلاحات برای تحقق کامل آرمان‌های انقلابی، امروزه عین انقلابی‌گری است. (اصلاحات یک حقیقت ضروری و لازم است و باید در کشور ما انجام بگیرد. اصلاحات در کشور ما از سر اضطرار نیست، جزء ذات هویت انقلابی و دینی ما است... اصلاحات یک فریضه است.)

لزوم مرزبندی میان اصلاحات اسلامی و انقلابی و اصلاحات آمریکایی

پس از روشن شدن معنای اصلاحات، رهبر انقلاب آن را به دو بخش (اسلامی) و (آمریکایی) تقسیم می‌کنند. علائم و مشخصاتی که برای هر یک بیان نموده اند، معیاری است که می‌توان موضعگیری‌ها را در زمینه اصلاحات با آن سنجید و تشخیص داد که در کدام بخش قرار دارد. (اصلاحات اسلامی) چنان که از نامش پیداست، اصلاحاتی است که منطبق با موازین و معیارهای اسلامی و دینی باشد. اسلام خود انقلابی است علیه همه مفاسد و ضد ارزش‌ها، و از آن جا که قوانین آن به دلیل انطباق با نیازهای تکوینی و فطری راهگشای انسان به سوی سعادت در همه شئون مادی و معنوی است، تنها با این قوانین الهی جامعه به اصلاح می‌رسد. به همین جهت قرآن کریم رسالت بزرگ همه پیامبران الهی را اصلاح در زندگی مادی و معنوی مردم دانسته، رسولان را (مصلح) معرفی می‌کند، زیرا آنان اصلاحی انجام می‌دهند که خداوند از آن راضی است، نه هر تغییر و دگرگونی. مؤمنان در زمان ما نیز این گونه اصلاحات را می‌خواهند و انقلاب اسلامی در عصر حاضر به دنبال ایجاد اصلاحات اسلامی، یعنی احیای مجدد ارزش‌ها و تحکیم مبانی دینی است. در مقابل، قرآن کریم از مصلحان دروغین و کارهای منافقانه سخن می‌گوید؛ یعنی کسانی که به ظاهر ادعای اصلاح طلبی داشتند، اما در واقع هدفشان نابودی نظام اسلامی نبوی بود. به شهادت قرآن این ادعا کذب و کار آنها افساد بود نه اصلاح. اگر بخواهیم نمونه امروزی اصلاحات منافقان صدر اسلام را بیابیم، بی‌شک اصلاحات آمریکایی است؛ اصلاحاتی که در واقع محور اصلی آن، مقابله با نظام اسلامی است با تمسک به اموری

مانند شبهه افکنی در مورد فلسفه سیاسی اسلام، تبلیغ جدایی دین از سیاست، و اثبات ناکارآمدی جمهوری اسلامی و نظام دینی در پاسخگویی به نیازهای معیشتی مردم، به باد انتقاد گرفتن محتوا، احکام و قوانین حرکت آفرین اسلام؛ مانند: ایمان، جهاد، شهادت، عفاف، حق، عدل و آزادی معقول و نیز گسترش جلوه‌های فرهنگی غرب در میان جوانان مسلمان و شکستن همه هنجارهای دینی و اخلاقی. رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: اصلاحات چیست؟... حرف قاطع در این زمینه یک کلمه است: اصلاحات، یا اصلاحات انقلابی و اسلامی و ایمانی است و همه مسئولان کشور، همه مردم مؤمن و همه صاحب‌نظران با این اصلاحات موافقت می‌کنند. یا اصلاحات، اصلاحات آمریکایی است و همه مسئولان کشور، همه مردم مؤمن و آحاد هوشیار ملت با آن مخالفت می‌کنند. آن‌گاه ایشان به فرمایشی از امام حسین (ع) استشهد می‌کنند تا نشان دهند اصلاحات اسلامی مورد نظر و تأیید نظام، همان راهی است که امام حسین (ع) رفتند. امام حسین (ع) تنها اصلاح طلب جاودانه تاریخ بود؛ زیرا تنها شعار اصلاحات نداد، بلکه در عمل از جان و مال خود در این راه گذشت و راه و رسم اصلاحات اصلی و اسلامی را به جامعه بشری آموخت: (در زمینه اصلاح، دو جمله از امام حسین (ع) نقل شده است. امام حسین (ع) می‌فرماید: (خرجت لطلب الاصلاح فی اُمَّةٍ جَدِّی)، او دنبال اصلاحات است و می‌خواهد اصلاحات به وجود بیاورد، یک جای دیگر هم می‌فرماید: (لنری العالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک)؛ می‌خواهیم اصلاح در میان ملت اسلام و کشورهای اسلامی به وجود بیاید، این شعار امام حسین (ع) است.

مصادیق اصلاحات انقلابی و اسلامی

یکی از نارسایی‌های شعار اصلاحات در جامعه ما، عدم ارائه مصادیق و قلمروهای روشن آن است. رهبر معظم انقلاب برای این که اصلاحات اسلامی مورد نیاز جامعه از این نقیصه برکنار باشد، فهرستی از مباحث و مصادیقی که در قلمرو اصلاحات می‌گنجد مطرح فرموده‌اند. این فهرست از گستره و جامعیت لازم برخوردار و دربرگیرنده اصلاحات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و... است. رفع نواقص و ایجاد اصلاحات در همین زمینه‌ها، درصد زیادی از مشکلات کنونی جامعه ما را حل می‌کند و می‌تواند الگویی موفق برای اصلاحات اسلامی در دیگر نقاط نیز باشد. به این بیان رهبری توجه فرماید: (بدیهی است که در میان جامعه مواردی وجود دارد که باید اصلاح بشود. ما اصلاح اداری لازم داریم، اصلاح اقتصادی لازم داریم، اصلاح امنیتی لازم داریم، اصلاح در قوانین و مقررات لازم داریم. اصلاح قضایی لازم داریم، ما احتیاج داریم که دستگاه اداریمان مقرراتی داشته باشند که برای همه یکسان باشد و در آن تبعیض نباشد، اگر بود، نقطه فاسدی است و باید اصلاح بشود. باید رشوه و ارتشاء وجود نداشته باشد، اگر بود، فساد است و باید اصلاح بشود. راه‌های کسب ثروت باید مشروع باشد. اگر کسانی از راه‌های نامشروع کسب ثروت کرده‌اند، این فساد است و باید اصلاح بشود. اگر کسانی از امتیازات بیجا استفاده کردند، ثروت‌های بادآورده پیدا کردند و دیگران را به قیمت این که خودشان ثروتمند بشوند فقیر کردند، این فساد است و باید اصلاح بشود. اگر در جامعه امتیازات انحصاری به وجود آوردند و همه نتوانستند از فرصت‌های برابر استفاده کنند، این فساد است و باید اصلاح بشود.) اگر امنیت شغلی و ثبات مقررات نبود، اگر انسانی که می‌خواهد در جامعه کار کند، دست و پایش را بستند و برای تلاش کردن به او فرصت ندادند، اینها فساد است و باید اصلاح بشود. اگر در جامعه گرایش مصرفی رو به رشد است، این فساد است. اگر در تلاش‌های اقتصادی، دلالی بر تولید ترجیح دارد، این فساد است، اینها را باید اصلاح کرد، اصلاحات اینهاست. اگر مردم دچار حالت بی‌انضباطی اند، بخصوص مسئولان بخش‌های اداره کشور بی‌انضباطند - و انضباط اجتماعی نیست، این فساد است. اگر احساس مسئولیت نیست، این فساد است. اگر در جوانان، ملکات انسانی - یعنی شجاعت، صفا، صدق، نشاط، فعالیت، کار - رشد پیدا نمی‌کند، این فساد است. اگر روابط جنسی ناسالم در جامعه هست، اینها فساد است. اگر

اعتیاد در جامعه هست، این فساد است. اگر سطح معرفت و شعور عمومی در حد مطلوب نیست، این فساد است. اگر وظیفه شناسی در مسئولان نیست، این فساد است. اگر کسانی هستند که خانواده‌ها را ناامن می‌کنند، اگر کسانی هستند که شهرها و خیابان‌ها جاده‌ها و روستاها را ناامن می‌کنند، این برای کشور فساد است. اگر جرم و جنایت هست، اگر دسترسی به قضاوت عادلانه نیست، اگر رسیدگی‌های قضایی طولانی می‌شود و پرونده‌ها مدت‌ها می‌ماند، اینها فساد است، باید اصلاح کرد. باید از جرم و جنایت پیشگیری کرد. انقلاب ما را به ایجاد اصلاحات امر می‌کند و فرمان می‌دهد. همه خوشحالند و دوست می‌دارند که این گونه اصلاحات در جامعه انجام بگیرد. البته این اصلاحات هم با تعارف انجام نمی‌گیرد. این اصلاحات، با قاطعیت و با اقدام انجام می‌گیرد. ما دیدیم که مسئولان کنونی - چه مسئولان قوه مجریه، چه مسئولان قضایی - در همین جهت‌هایی که گفته شد، تلاش‌هایی کردند و برنامه‌هایی ریختند. آری با اهمال و تساهل، کارهای اصولی و اصلاحات در این سطح وسیع، توفیقی نمی‌یابد. صلابت، قاطعیت، نهراسیدن از جوسازی و غوغاسالاری، لازمه برنامه اصلاحات صحیح و همه‌جانبه است.

اصول و مبانی حرکت اصلاحی

اصول و مبانی اصلاحات به مثابه یک فرایند گذشته از تجلی بیرونی اصلاحات در سطح جامعه، این پدیده در درون خود اقتضائاتی دارد که پای بندی به آنها از لوازم ذاتی آن می‌باشد. ۱- (در) نظام و نه (بر) نظام: محتوای اصلاحات دلالت دارد که حاکمیت نظام پذیرفته شده، لیکن به واسطه پاره‌ای نارسایی‌ها تغییراتی برای بهبود کارآمدی لازم می‌آید. در این معنا اصلاحات در درون نظام طراحی می‌شود و مقبول نیست که تغییر نظام را هدف قرار دهد: (اگر کسانی بیایند با عدم اعتقاد به اساس ارزش‌ها، دم از تحول بزنند؛ معلوم است که تحول مورد نظر آنها چیست؟ تحول مورد نظر آنها، یعنی تحول نظام اسلامی به نظام غیر اسلامی. تحول مورد نظر آنها یعنی حذف نام اسلام، حذف حقیقت اسلام و حذف فقه اسلامی.... این اصلاحات، یعنی همان اصلاحات امریکایی). ۲- رعایت وفاق ملی: همان گونه که انقلاب بر پایه اصل عزم ملی شکل می‌گیرد، برنامه‌های اصلاحی باید وفاق اجتماعی را افزایش دهند و از ورود به عرصه درگیری‌های جناحی و تشدید آنها پرهیز کند. (مرزی که بین آنها [نیروهای خودی] وجود دارد یک مرز واقعی و یک مرز تعیین کننده نیست. می‌توانند با هم یک وحدت عمومی را تشکیل بدهند. هویت کلی جامعه‌ی اسلامی را انقلابی را تشکیل بدهند... جامعه از هر دو سود خواهد برد و هر دو جناح به نفع جامعه عمل خواهند کرد و در واقع انقلاب را تکمیل می‌کنند). دامن زدن به گرایش‌های واگرایانه - به خصوص در خصوص قومیت‌ها - به خاطر جذابیت‌های سیاسی، نه تنها به پیشبرد فرآیندهای اصلاحی کمکی نمی‌کند بلکه در نهایت آن را در بحران قرار داده و کشور را دچار زوال و فروپاشی می‌نماید: (کشور ایران یکپارچه است. حتی قسمت‌هایی که در قرن‌های گذشته جدا شدند، اگر ته دلشان را بگردید، آنها هم دلشان می‌خواهد که به این مادر بپیوندند... سعی بر این است که مسأله قومیت‌ها در ایران عمده بشود... عامل وحدت کشور ما اسلام است). ۳- سامان‌مندی: فرایندی که می‌خواهد به اصلاح امور پردازد خود باید (هدفمند) و (نظام‌مند) باشد و از بروز رفتارهایی که متضاد، ناقص و یا موجب فساد است پرهیز کند. برای این منظور وجود یک مرکز قوی که بتواند در حکم مغز متفکر اصلاحات باشد، ضروری و حیاتی است. (اصلاحات باید از یک مرکز مقتدر و خویشتندار هدایت بشود تا دچار بی‌رویگی نشود.... باید مرکزی هوشیار، مقتدر و خویشتندار وجود داشته باشد که نگذارد به آن حرکتی که می‌خواهد انجام بگیرد، شتاب بیش از حد مفید داده بشود. کار با میزان و به طور صحیح انجام بگیرد). ۴- قانونمندی: اصلاحات به عنوان یک فرآیند باید در چارچوب اصول قانونی عمل نماید و از بروز رفتارهایی که منجر به نقض قانون گردد، بپرهیزد این واقعیت که برترین اصلاح، اجرای قانون است فرآیند اصلاحات را به آنجا رهنمون می‌گردد که در دفاع از قانون اساسی تمام تلاش خود را

بنماید و ضمن سنجیدن رفتارهای خود با قانون اساسی گامی ولو کوچک از آن تخطی نکند. (ساختار قانون اساسی بایستی به طور دقیق حفظ بشود... قانون اساسی میثاق بزرگ ملی و دینی و انقلابی ما است. اسلام - که همه چیز ما اسلام است - در قانون اساسی تجسم و تبلور پیدا کرده است... ساختار قانون اساسی بایستی به طور کامل در اصلاحات حفظ بشود.) ۵ - خود ترمیمی: احتمال نفوذ افراد و یا تفکر بیگانه در کلیه جنبش‌ها می‌رود و حرکت اصلاح طلبی مستثنی نمی‌باشد. برای این منظور انجام دو اقدام مهم توسط پیروان راستین اصلاحات ضروری است تا بتوانند جذابیت این فرآیند را همچنان پاس دارند. گام اول: دشمن شناسی. به این معنا که سرمنشاء ایجاد تفکرات انحرافی دو زمینه اصلاحات را شناسایی کنند و اجازه ندهند که ایشان با تشویه تصویر اصلاحات و یا نسبت دادن اصولی غیر واقعی به آن، در میزان اقبال مردم، جناح‌ها و مسئولان به آن کاستی ایجاد کنند. (یک ملت زنده اهل پیشرفت از جمله کارهایی که در کنار سازندگی، در کنار پیشرفت علمی و در کنار کارهای بزرگ، حتماً باید از آن غفلت نکند، شناخت هدف‌های دشمن است... نمی‌شود ملتی را فرض کرد که آرمان‌های بزرگی داشته باشد و بخواهد کارهای بزرگی بکند اما دشمن نداشته باشد.) اگر بپذیریم که اصلاحات، پروژه بزرگ و حساسی است که ملت ما در حال حاضر در مقام اجرای آن است و دولت محترم اجرای آن را رسالت خود می‌شمارد؛ بدیهی است که دشمنانی هم خواهد داشت که مایل به شکست این روند می‌باشند. بهترین روش در این موارد، استفاده از اسم اصلاحات و انجام فعالیت‌های برانداز در ذیل آن است تا از این طریق چهره اصلاح طلبان واقعی را مخدوش سازد: (پس سه تخریب مورد نظر دشمن است تخریب وحدت ملی، تخریب باورهای کارساز و مقاومت بخش و تخریب روح امید. اسم این تخریب‌ها را هم [دشمن] اصلاح می‌گذارد.) گام دوم: اصلاح خود. پس از شناخت دشمن و نیروهای نفوذی (فرآیند اصلاح طلبی) باید به پیرایش این عناصر نامطلوب همت گمارد. بدیهی است که (اصلاح طلبانی) که در فکر (اصلاح خود) نباشند، نمی‌توانند مصلحان واقعی جامعه باقی بمانند: (مطلب ششم مقابله جدی با دخالت خارجی‌ها و غربی‌ها و بی‌اعتنایی به انگشت اشاره غربی‌ها و سوء ظن به آنهاست.) ۶ - جامعیت: اگر چه برخی از رفتارها و ساختارها محتاج اصلاح بیشتری هستند، اما نباید اصلاحات را یکسویه کرده به بهانه اصلاح بخشی، سایر اجزاء جامعه را نادیده بگیریم. چنین نگرشی منجر به بروز فساد در سایر بخش‌ها می‌شود که با فرآیند اصلاح طلبی متعارض است. (هماهنگی اصلاحات در بخش‌های مختلف، مهم است. در بعضی بخش‌ها اصلاحات پیچیده و دشوار و کند است. مثلاً در بخش اقتصادی بسیار کند انجام می‌گیرد... اصلاح ساختار اداری، کار دشوار و سنگینی است. اینها دیر پیش می‌رود... [اما در بعضی بخش‌ها چنین نیست] در یک روز هم می‌شود به بیست روزنامه مجوز داد تا منتشر بشود؛ این می‌شود ناهماهنگی. این طوری نمی‌شود، باید هماهنگی حرکت کنیم. باید پای به پای بخش‌های دشوار حرکت کنیم.) مقام معظم رهبری اصلاحات را فرآیندی جامع می‌داند که (در همه مناطق مربوط به زندگی جامعه) باید محقق شود و جزئی‌نگری را به خاطر منطق واحد حاکم بر این فرآیند تجویز نمی‌نمایند. ۷ - استمرار: بر عکس انقلاب که پدیده‌ای ناگهانی و بنیان‌برافکنانه است و در مقطع زمانی مشخص و کوتاه تعریف می‌شود، اصلاحات تدریجی و از حیث زمانی، طولانی است. بنابراین توقع اعمال تمامی اصلاحات در زمانی کوتاه سپس رها کردن آن اساساً با ذات اصلاحات همخوانی ندارد. اصلاحات باید همچون سیاستی مستمر طراحی شود که در تمامی ادوار و مراحل حضور داشته باشد. (یک مرحله‌ی انقلاب که تغییر نظام سیاسی است، دفعی است. اما در طول زمان انقلاب باید تحقق پیدا کند. این تحقق به آن است که بخش‌های عقب مانده و تحول پیدا نکرده است تحول پیدا کند و روز به روز راه‌های جدید، کارهای جدید، فکرهای جدید، روش‌های جدید بیاید.) ۸ - تحمل و پرهیز از خشونت: گروه‌ها و جناح‌های خودی نباید اجرای اصلاحات را منوط به کاربرد روش‌هایی بدانند که حذف آنها جزو اهداف فرآیند اصلاح طلبی است. بر این اساس برای اعمال اصلاحات در درون یک ساختار کلی نمی‌توان دست به رفتارهای خشونت آمیزی زد که اعتبار نظام را

مخدوش کرده و آن را متزلزل می‌سازد. (البته اختلاف به وجود می‌آید، اما این اختلاف مهم نیست. ممکن است آن کسانی که به ارزش‌ها بیشتر توجه دارند، به آن کسانی که به تحول بیشتر توجه دارند، بتازند که شما به ارزش‌ها بی‌اعتنایی و بی‌احترامی می‌کنید. یا کسانی که به تحول اهمیت بیشتری می‌دهند، به آن کسانی که به تحول کمتر توجه می‌کنند، بگویند شما به پیشرفت و ترقی و به جلو رفتن اعتنایی ندارید [و] ایستایی را ترویج می‌کنید... باید همدیگر را تحمل و قبول کنند... دعوا نباید بشود.)

اصلاحات در نهضت عاشورا

واژه اصلاح در روایات به پیروی از قرآن در سه زمینه نفسانی، روابط میان مردم و اوضاع اجتماعی به کار رفته است. پیامبر (ص) می‌فرماید: (اسلام با غربت آغاز شد و به زودی دوباره غریب می‌شود، پس خوشا غریبانی که مصلحتند و آنچه را از سنت من پس از من فاسد شد، دوباره اصلاح نمایند.) امام علی (ع) یکی از دلایل قبول زعامت و تصدی حکومت را انجام اصلاحات در قلمرو اسلامی ذکر می‌کنند و این هدف را در کنار اهداف مهم دیگری مانند بازگرداندن و اعاده شعائر دینی، ایجاد امنیت برای مظلومان جامعه و اجرای مجدد حدود تعطیل شده ذکر می‌نمایند که می‌توان این مقاصد را نیز از اهداف اصلاحات از منظر امام (ع) به حساب آورد. پیام‌های حرکت بخش نهضت عاشورا، بسیار است و در اینجا به ذکر چند پیام بسنده می‌شود: اول - نهضت عاشورا، نهضتی عمیق براساس باور و ایمان و آگاهی بود، نه سطحی، چنانکه روایت شده: غروب تاسوعا امام حسین (ع) با یاران به گفتگو پرداخت، در آغاز سخن بعد از حمد و ثنای الهی، متوجه خدا شد و عرض کرد: (اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا اسماعا و ابصارا و افئدة، و لم تجعلنا من المشرکین؛ خدایا سپاس گویم تو را از این که ما را به نبوت گرامی داشتی، قرآن را به ما آموختی و در دین ما را آگاه ساختی و گوش‌های شنوا، دیده‌های بینا و دل‌های آگاه به ما دادی و ما را از مشرکان قرار ندادی.) از این پیام که به صورت مناجات با خدا بیان شده، امام حسین (ع) خود و یارانش را دارای پنج امتیاز معرفی می‌کند و خدا را به خاطر آن، حمد و سپاس می‌گوید: الف: ما در خط نبوت گام برمی‌داریم و به آن افتخار می‌کنیم. ب: خداوند حقیقت قرآن را به ما آموخته و روش و منش و اندیشه ما براساس برنامه‌های قرآنی است. ج: ما دین اسلام را آن گونه که هست شناخته ایم. د: خداوند به ما گوش شنوا و چشم بینا و دل آگاه داده، قیام و حرکت و نهضت ما براساس آگاهی و درایت کامل است. ه: ما در فکر و زبان و عمل، سپاسگزار خدا هستیم و خدا را شکر می‌گوییم که ما را در خط شرک و باطل قرار نداد. دوم - چنانکه قبلاً ذکر شد؛ نهی از منکر و نفی طاغوت، در تمام عرصه‌ها و مبارزه پیگیر و عمیق با حکومت‌های طاغوتی از پیام‌های اصلی نهضت عاشورا بود و اساس این نهضت را تشکیل می‌داد، مبارزه‌ای که با بیعت نکردن با طاغوت شروع شد و با نهضت و انقلاب خونین و شهادت برای واژگونی کاخ استبداد طاغوت و برقراری عدل الهی پایان یافت. در این راستا امام حسین (ع) سخن بسیار فرمود، از جمله در ضمن نامه‌ای که برای مردم کوفه فرستاد، چنین نوشت: فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین الحق، الحابس نفسه علی ذات الله؛ سوگند به جانم! قطعاً امام و پیشوای مردم کسی است که از روی قرآن، حکومت و داوری کند، عدالت پرور و دادگستر باشد و از آیین حق پیروی نماید و در راه خدا خویشتن دار باشد. امام (ع) با این پیام بر رهبری طاغوت‌هایی که برخلاف قرآن و عدالت اجتماعی و برخلاف دین حق رفتار می‌کنند و اسیر هوس‌های نفسانی خود هستند، قلم قرمز کشید و به جهانیان اعلام کرد که چنین افراد را امام و رهبر خود قرار ندهند، شاخص‌های امام حق؛ و امام باطل را بشناسند و با روشن بینی و آگاهی برای انتخاب امام راستین حرکت کنند. از مجموع این پیام‌ها چنین به دست می‌آید که عامل امر به معروف و نهی از منکر، و اصلاح امت اسلامی از تباهی‌ها و برپا داشتن سیره و روش پیامبر (ص) و علی (ع)، و حاکمیت

امام راستین، ارکان اصلی نهضت عاشورا را تشکیل می‌داد، بنابراین رهروان راه حسین (ع) هرگاه جامعه را در پرتگاه انحراف و تباهی‌ها دیدند، باید برای اصلاح آن پناهنده و با امر به معروف و نهی از منکر که دو فریضه بزرگ اسلامی است، جهان و محیط خود را از لوثر آلودگی‌ها، بی‌عدالتی‌ها، تباهی‌ها و انحرافات پاک سازند.

نقش رهبری در هدایت حرکت اصلاحات

یکی از سؤالاتی که در خصوص اصلاحات مطرح می‌باشد این است که اساساً هدایت و رهبری اصلاحات به عهده کیست؟ آیا مردم عهده دار این مهم باشند یا حکومت و یا هر دو در این مهم دارای نقش می‌باشند؟ در پاسخ به این سؤال آنچه به نظر می‌رسد این است که تنها نخبگان برخاسته از مردم اند که شایستگی رهبری اصلاحات را دارا می‌باشند چرا که آنها با توجه به توانایی‌های درونی خویش و امکانات بیرونی موجود به شناسایی نقص‌ها و چالش‌های جامعه پرداخته و در جهت رفع و برطرف کردن آنها و نیل جامعه به سوی جامعه آرمانی اسلامی تلاش می‌نمایند، و لذا عدم هدایت اصلاحات از سوی نخبگان، و به تعبیر مقام معظم رهبری (مدظله)؛ مرکز هوشمند و هدایت‌گرا باعث چند دستگی، پیچیدگی و چه بسا انحراف در امر اصلاحات می‌گردد که این آفتی بزرگ در مسیر اصلاحات است. رهبر معظم انقلاب پس از بیان ضرورت، تعریف و تقسیم اصلاحات به اسلامی و آمریکایی و هشدار نسبت به وجود اراده بیگانه، اکنون وظایف اصلاح طلبان حقیقی را بیان می‌کنند که کوتاهی در انجام هر یک از آنها باعث انحراف یا تعطیلی روند اصلاحات می‌شود:

لزوم مرکز مقتدر هدایت اصلاحات

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: (اصلاحات باید از یک مرکز مقتدر و خویشتندار هدایت بشود تا دچار بی‌رویگی نشود. ای بسا کاری که می‌تواند در ظرف ده سال به خوبی و سلامت انجام بگیرد، اگر در ظرف دو سال بخواهید آن را انجام دهید، به ضایعات غیر قابل جبرانی منتهی خواهد شد، مثل اتومبیلی که در جاده دشوار و خطرناکی با سرعت بیش از حد معقول حرکت کند، اگر تصادف نکند، تعجب است، اگر آسیب نبیند تعجب است، باید مرکزی هشیار، مقتدر و خویشتندار وجود داشته باشد که نگذارد به آن حرکتی که می‌خواهد انجام بگیرد، شتاب بیش از حد مفید داده بشود، کار با میزان و به طور صحیح انجام بگیرد.) در جامعه کنونی ما اصلاحات مطرح شده دچار افراط و تفریط و ندانم‌کاری، برداشت‌های غیر منطقی و دشمن‌شادکن است، و علت اصلی آن، نبود مرکز هدایت صحیح است، زیرا اگر چنین مدیریتی با سه خصوصیتی که رهبری فرموده اند وجود می‌داشت، از این آفت‌ها مصون بودیم. اولاً هشیار بود و تحرکات منافقانه و مودیانه‌ای را که به منظور به بیراهه کشاندن اصلاحات و انحراف آن از تعالیم دین انجام می‌گیرد، می‌شناخت. ثانیاً مقتدر بود، یعنی قدرت جلوگیری از انحرافات و تلاش‌های مخرب را داشت. ثالثاً خویشتندار بود و گرفتار شتاب و حرکت‌های تند و نامعقول احساسی نمی‌شد. ایشان در ادامه به یکی از عوامل مهمی که موجب به بیراهه افتادن اصلاحات شوروی شد، اشاره می‌کنند و آن نبود مرکز مقتدر و کنترل‌کننده اصلاحات بود: (در شوروی سابق وقتی که این کار را شروع کردند، در دروازه فیلم‌ها و کتاب‌ها و روزنامه‌ها و لباس‌ها و الگوهای غربی باز شد؛ یعنی آن ادعاها در واقعیت‌ها مصداق‌های مشخص غربی را مجسم می‌کرد. این حالت، حالت بسیار خطرناکی بود.) جایگاه ولایت فقیه: جنبش اصلاح طلبی، با اعتقاد به قانون اساسی و اصول مسلم آن، نسبت به نقش و اهمیت ولایت فقیه آن گونه که حضرت امام (ره) تبیین، اجراء و حاکم ساختند؛ باید وفادار بماند. حضرت امام (ره) صیانت از این اصل را برای صیانت از انقلاب و کشور ضروری دانسته‌اند و برنامه‌های اصلاحی باید با عنایت به این وجه صورت پذیرد. (... رهبری هم یک شخص نیست - یک آدم، یک طلبه یک علی خامنه‌ای یا علی فراوان دیگری

که هستند، نیست. - رهبری یک عنوان است، یک شخصیت است و یک حقیقت برگرفته از ایمان و محبت و عشق و عاطفه مردم و یک آبروست... این در شوروی نبود. اگر بود آن طور نمی شد. اگر بود، آن وقتی که احساس می کرد یلتسینی وارد میدان شده تا به کاری که بناست انجام بگیرد، حرکت شتابنده غیر معقول و بی رویه ای بدهد، گوش او را می گرفت و از صحنه خارجش می کرد و مورد حمایت مردم هم قرار می گرفت.

اصلاحات در روند حرکت انقلاب اسلامی

امام خمینی (ره): (تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده اند... جامعه باید اصلاح بشود. (لیقوم الناس بالقسط) باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند. جان ها را دادند، مال ها را دادند، زحمت ها کشیدند، نمی شود گفت پیغمبر یک شب و روز راحت خوابیده باشد. تمام زمان عمرش صرف این شد که با هر ترتیبی که می شود، با قرآن، با احادیث خودش، با کلمات خودش، با موعظه های خودش [جامعه را اصلاح کند]. [۱۳۵].

ضرورت محوریت قانون اساسی

یکی از مسائل مهمی که در اصلاحات باید بدان توجه شود این است که اصلاحات باید در مدار قانون اساسی بوده و ساختار این قانون در مسیر اصلاحات محفوظ بماند، و رهبر انقلاب در این خصوص در دیدار با مسئولان با صراحت فرمودند: (ساختار قانون اساسی به طور کامل بایستی در اصلاحات حفظ بشود) و در جای دیگر بر این نکته تأکید کردند که: (در قانون اساسی بیشتر از همه چیز نقش اسلام و منبعیت اسلام برای قوانین و ساختارها و گزینش ها مطرح است) و یا می فرمایند: (اسلام - که همه چیز ما از اسلام است - در قانون اساسی تجسم و تبلور پیدا کرده است). در اصل چهارم قانون اساسی آمده است که (کلیه قوانین و مقررات مدنی و جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، نظامی، سیاسی و غیر آنها باید براساس موازین اسلامی باشد و این اصل بر اطلاق و عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر به عهده فقهای شورای نگهبان است. بنابر آنچه گذشت درمی یابیم که وقتی محور اصلاحات را قانون اساسی قرار دهیم و بر حفظ ساختار آن تأکید ورزیم اولاً توطئه دشمنان که سعی در سوء استفاده از قانون اساسی داشته و در مقام نفی و اثبات برخی از اصول آن هستند خنثی می شود و ثانیاً اصل حاکمیت اسلام بر تمام اصول قانون اساسی و عموم قوانین در همه ابعاد اعم از مدنی، جزایی، اداری، اقتصادی، فرهنگی... محقق می شود و اصلاحات حقیقی زمانی محقق می شود که در همه شئون و ابعاد قانون اجرا شود و با تعالیم و موازین اسلامی انطباق داشته باشد.

شاخص های رفتاری و عملکردی حزب اموی

اشاره

ابراهیم علی برزی

تلاش در جهت خروج رهبری از نظام ولایی

اشاره

تلاش برای به دست گرفتن قدرت و خروج از ولایت و قرار گرفتن در مسیر خلافت از زمان حیات پیامبر آغاز شد و پیش از

رحلت ایشان، امویان و همفکرانشان، سعی در خارج ساختن رهبری دینی از نظام ولایی داشتند، نظامی که توسط خود رسول خدا(ص) ترسیم شده و در غدیر خم، بسیار آشکار اعلام شده بود. در آخرین روزهای حیات رسول گرامی اسلام، وقتی ایشان در بستر بیماری بود، تصمیم گرفت بزرگان مهاجر و انصار را تحت فرمان جوانی ۱۸ ساله، به سوی دورترین نقاط، یعنی شامات بفرستد. پیامبر خواست تا با دور کردن آنان، به راحتی بتواند ولایت امام را بر امت تثبیت کند. اما آنها از رفتن خودداری کردند. پیامبر وقتی این موضع آنان را دید، تصمیم گرفت تا ضمن نوشته ای امت را از گمراهی نجات دهد، و فرمود: کاغذ و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از من گمراه نشوید اما آن‌ها پیامبر را متهم به هذیان گویی کردند و اعلام کردند که (حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ) بدین معنی که ما احتیاج به نوشته ای نداریم جالب است پیامبر در شدیدترین شرایط به درستی می دید که چگونه اصحاب نزدیک او، نسبت هذیان به او می دهند!! دو نفر از زنان پیامبر(ص) که یکی دختر ابوبکر و دیگری دختر عمر بود از داخل مواظب حرکات او بودند، وقتی پیامبر(ص) علی(ع) را طلب می کرد آنها ابوبکر و عمر را حاضر می کردند!! وقتی پیامبر(ص) می گفت تا مردم بروند و نمازشان را بخوانند پیامبر(ص) نمی تواند به مسجد بیاید، عائشه خبر می داد که پیامبر گویا ابوبکر را برای این کار فرستاده است کما اینکه احتمال دارد مخبر از طرف خود، ابوبکر و یا عمر را خبر می داد که پیامبر(ص) بدانها دستور داده تا امامت جماعت را برعهده گیرند. نتیجه طبیعی این بود که بهر حال اذهان آماده پذیرش خلافت آنها گردد. [۱۳۷]. تلاش برای تبدیل ولایت به خلافت از همین جا آغاز شد و همان گونه که در کتب تاریخی به خوبی بیان شده، ابوبکر به خلافت رسید. البته تغییر مسیری که پیامبر جامعه را در آن قرار داده بود، به یکباره و آسانی ممکن نبود. برای همین ابوبکر در خلافت خود، غیر از این که در اصل به دست گرفتن خلافت و پس زدن ولایت جامعه را دچار انحراف کرد، اقدام مهم دیگری در جهت منحرف ساختن مسیر جامعه توانست انجام دهد و البته فرصت چندانی هم نیافت. زیرا او درگیر جنگ با افرادی شد که ارتداد از دین پیشه کرده بودند و خیلی زود از دنیا رفت. اما به هنگام مرگ، کاری کرد که خلافت همچنان در مسیری که می خواستند قرار گیرد. او عمر را به جانشینی خود انتخاب کرد. البته باید دانست عمر کسی بود که با ابوبکر عقد برادری بسته بودند و او بود که بیشترین نقش را در شکل دهی سیاسی و فقهی مذهب اهل سنت (در برابر خط ولایت) برعهده داشت. [۱۳۸] عمر برخلاف ابوبکر، اختیارات خود را بسیار گسترده می دانست. او نه تنها در محدوده امور سیاسی و اجرایی بلکه در حد تشریح در این امور حقی برای خود قائل بود و با اتکا به همین اختیارات، به ابداع و ابتکار پرداخت و به هیچ روی خود را به چیزی جز شناخت کلی و محدود خود از قرآن مقید نمی کرد که نمونه آن حرام کردن عمره در ماه های حج و حرام کردن متعه زنان بود. [۱۳۹] او همچنان نقل حدیث رسول خدا را نیز منع نمود. عمر در عین آن که سعی می کرد روحیه اسلامی جامعه را حفظ کند، اما چون فهم نادرستی از آیات و دستورات داشت، مشکلاتی را به همراه می آورد. [۱۴۰] ضمن آن که در برخورد با امویان شیوه ای در پیش گرفت که باعث تقویت آنان شد. او معاویه را به حکومت شام منصوب کرد و با آن که اجازه نمی داد وایانش بیش از یک سال حکومت کنند، معاویه را آزاد گذاشت و خود از حکومت شاهانه وی اطلاع داشت. [۱۴۱]. عمر به هنگام مرگ، برای انتخاب خلیفه، شورایی تشکیل داد که در نهایت به انتخاب عثمان منجر شود و بدین سان، او سعی خود را در ادامه مسیر منحرف خلافت و کوتاه بودن دست جامعه از ولایت به کار بست و عثمان را به حکومت رسانید.

حذف و تخریب چهره های متعدد و جایگزینی چهره های سکولار و لائالی

از جمله اقداماتی که امویان انجام دادند و از زمان عثمان آغاز شد، مخدوش نمودن و بی اعتبار کردن و تخریب چهره های متعهد و همفکر با اندیشه نبوی و ولایی بود. عثمان در مقابل اعتراضات ابوذر، وی را به شام تبعید کرد و پس از آن که معاویه نتوانست وی را در شام تحمل کند، عثمان ابوذر را به مدینه فراخواند و سپس به ریزه تبعید کرد. وی ابوذر را از دادن فتوا منع می کرد و او نیز می گفت: اگر تیغ را بر گلویش بگذارند، نقل چیزی را که از رسول خدا(ص) شنیده ترک نخواهد کرد. بسیاری از صحابه دیگر و یا تابعین معترض عراق، به شام تبعید شدند، مخالفت آنان با سخن سعید بن عاص اموی (حاکم کوفه) بود که گفته بود: سواد عراق، بستان بنی امیه است. عمار بن یاسر نیز که برای رساندن اعتراضات مکتوب صحابه به خانه عثمان رفته بود کتک مفصلی خورد. عثمان او را متهم به دروغگویی کرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند که دو دنده او شکست و بعدها نمی توانست بول خود را نگه دارد. عثمان بر آن بود تا پس از مرگ ابوذر، عمار را نیز تبعید کند که علی (ع) نگذاشت. [۱۴۲]. عثمان زمانی نیز مالک اشتر را که ندای حق طلبی سر می داد، از کوفه به شام تبعید نمود و از طرفی عثمان سعی در به کارگیری و بها دادن به افرادی بود که اهتمام چندانی به امور دین نداشتند و بیشتر به حزب خویش می اندیشیدند. بدین طریق، عثمان روش حکومت سلطنتی را اجرا می کرد و تنها به افراد اموی میدان می داد و آنان را یاری می کرد. در این باره می خوانیم: عثمان، حکم بن ابی العاص را که تبعیدی رسول خدا(ص) بود بازگرداند و او را به جمع آوری صدقات بنی خزاعه گماشت. عمرو بن عاص از مصر، معزول شد و عبدالله بن سعد بن ابی سرح که او نیز تبعیدی رسول خدا(ص) بود جایگزین وی شد. عبدالله بن عامر نیز به جای ابوموسی اشعری به بصره رفت. ولید بن عقبه نیز به حکومت کوفه رسید. این سفیهان بنی امیه - به تعبیر علی علیه السلام - بر مردم مسلط شدند و بساط ظلم را میان آنان گسترانیدند. چنین شیوه ای در حکومت، علاوه بر آنکه نفی ارزش های اسلامی و تثبیت خصلت های قبیله ای بود، از نشانه های موروثی شدن خلافت نیز به شمار می آمد. پس از عثمان، دیگر امویان همانند معاویه و مروان بن حکم نیز به تخریب چهره های متعهد ادامه دادند و سعی داشتند با دشنام گویی، چهره پاک اهل بیت و دوستانشان را در نظر مردمان، تخریب نمایند. از جمله اقداماتی که معاویه در این زمینه انجام داد می توان به موارد زیر اشاره کرد.

ایجاد بیزاری از امیرالمؤمنین

از جمله روش هایی که معاویه و بعدها بنی امیه در طول خلافت خود، به طور منظم عمل می کردند حذف چهره علی از جامعه و معرفی او به عنوان عنصری جنگ طلب، خون ریز و مشابه اینها بود. زندگی علی (ع) در عهد پیامبر(ص)، بعدها در دوران خلفا و به خصوص در دوره خلافت خود، عظمتی خاص در جهات علمی و عملی از او به اثبات رسانده بود. خطبه های او را مردم سینه به سینه منتقل می کردند، اخبار مربوط به تفوق علمی او، احادیث فراوان نقل شده از پیامبر در فضایل او، و قضاوت های شگفت و تحسین برانگیز را برای یکدیگر و نیز در محافل حدیثی نقل می کردند. اینها باعث حضور آن فرهنگ در میان مردم بود، فرهنگی که سبب می شد اصحاب علی (ع) حتی تا مرز شهادت نیز این محبت را نسبت به او در خود حفظ کنند، به خصوص تداوم این فرهنگ به طور طبیعی در نسل علی (ع) که خاندان پیامبر(ص) تلقی می شد بر جای می ماند. بنی امیه این مطلب را به خوبی درک می کردند از این رو تصمیم گرفتند تا چهره علی (ع) را مخدوش کرده و در هر محفل و مجلسی از او اظهار تنفر و بیزاری کنند و بر او لعنت بفرستند ابن ابی الحدید بابتی تحت عنوان احادیثی که معاویه با تحریک عده ای از صحابه و تابعین در ذم علی جعل کرد در کتابش آورده است. وقتی از مروان حکم سؤال شد که چرا چنین می کنند گفت (لا- یَسْتَقِیْمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِکَ) اصلاً حاکمیت بنی امیه با این سیاست (سب علی) مستقیم و بی اشکال باقی می ماند. این کار با لعنت کردن، مطرح کردن دیگر خلفا و برتری دادن آنها بر

علی (ع) ادامه می‌یافت، لذا به تعبیر برخی، بیشترین احادیثی که در فضائل (صحابه) ساخته شد، در عهد بنی امیه بود چون به وسیله آنها به بنی امیه تقرب می‌جستند. افرادی همچون عائشه به عنوان مرجع حدیثی علم می‌شدند و افرادی چون (زید بن ثابت) که موضعی کاملاً (عثمانی) داشت مورد استفتاء برای معاویه قرار می‌گرفت. یکی از کارهای معاویه نسبت دادن سخنان امیرالمؤمنین (ع) به خود یا دیگران و گاهی دیگران هم جملات علی (ع) را به معاویه نسبت داده‌اند. جاحظ که متوجه این مسئله شده با اشاره به اینکه معاویه سر و کاری با زهاد ندارد نسبت این کلمات را به او تکذیب می‌کند. دیده شده که این گفتار را که از علی نقل شده (ما رَأَيْتُ سُرِفًا إِلَّا إِلَى جَانِبِهَا حَقُّ مُضَيِّعٌ) به معاویه نسبت داده شده است. او از نامه امام به محمد بن ابی بکر اقتباس می‌کرد اما نمی‌گفت که از چه کسی گرفته است. همچنین دیده شده پیشگویی علی (ع) در مورد سلطه غلام ثقفی را به عمر نسبت داده‌اند، در حالیکه اصل آن از علی (ع) است. در جای دیگری خبر روی کار آمدن چهار نفر از فرزندان مروان را که از پیشگویی‌های علی (ع) است به سعید بن مسیب نسبت داده‌اند. در مورد دیگری، یکی از سخنان علی (ع) به یک اعرابی نسبت داده شده است. خود معاویه گفته بود ما نامه علی (ع) را به محمد بن ابی بکر، به ابوبکر نسبت می‌دهیم. سب و لعن بر علی به صورت یک نسبت متداول ادامه داشت تا در زمان عمر بن عبدالعزیز خاتمه یافت. خود معاویه می‌گفت این امر باید آنقدر گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ شده و جوانان با آن پیر شوند و هیچکس از او فضیلتی نقل نکند. افرادی از میان صحابه نیز به کمک معاویه می‌آمدند، ابوهریره حدیثی در مورد حادثه آفرینی در میان امت نقل کرده و می‌گفت علی مصداق آن است و پیامبر (ص) نیز بر کسی که چنین کند لعنت فرستاده است. معاویه ضمن نامه‌ای به تمام عمال خود در شهرها نوشت: احادیث فضائل عثمان در شهرها رو به فرونی نهاده است، وقتی نامه من بدست شما رسید مردم را به نقل فضائل صحابه و خلفا دعوت کنید و هر خبری که در فضائل ابوتراب نقل شده، متناقض آن را در باره او نقل کنید. ابن ابی الحدید می‌نویسد: بسیاری از آنها احادیثی در فضائل صحابه برای تقرب به بنی امیه می‌ساختند. در مقابل حدیث اخوت علی (ع) با پیامبر (ص) حدیث جدیدی ساختند که پیامبر فرمود اگر خلیلی برای خود انتخاب می‌کردم همانا ابوبکر می‌بود چنانچه در برابر حدیث سدالابواب حدیث خوچه را ساختند. معاویه خود مقید بود که در آخر خطبه‌های خود به علی لعنت بفرستد. و حتی از اصحاب علی نیز می‌خواست تا به زور منبر رفته و بر او لعنت کنند. او وحشتی ایجاد کرده بود تا مردم اسم فرزندانشان را علی نگذارند و بر عکس به معاویه موسوم کنند. او گفته بود هر کس فضیلتی از علی (ع) نقل کند من ذمه خود را از او برمی‌دارم لذا تمام خطباء از علی بیزاری جسته او را لعن می‌نمودند. در مقابل گفته کارگزاران حکومت از هر کس که فضیلتی برای عثمان نقل کند، باید حمایت کنند. بعدها خواهیم دید که سختگیری‌ها در حق اهل بیت (ع) نیز برای جلوگیری از زنده شدن یاد علی (ع) است. ابن جوزی می‌نویسد یکی از دلایل مسموم کردن حسن بن علی (ع) رفتن به شام نزد معاویه بود که طبعاً برای او بسیار گران تمام می‌شده است. این سختگیری‌ها برای از بین بردن چهره علی (ع) باعث شد تا کسی جرأت نکند فضائل علی (ع) را نقل کند. (اوزاعی) محدث مشهور جز یک حدیث (نزول آیه تطهیر در مورد اهل البیت (ع)) از فضائل اهل البیت نقل نکرد همچنانکه (زهري) نیز جز یک فضیلت چیزی روایت نکرده است. طبیعی بود که لعن‌های مکرر و همگانی در دل مردم به خصوص مناطق حجاز و شام اثر بگذارد و به تدریج چهره امیرالمؤمنین علی (ع) در ذهن و ذهنیت جامعه دگرگون گردد. معاویه همین را می‌خواست چون رهبری تشیع و اسلام اصیل برعهده علی (ع) بود و اگر از بین می‌رفت خط او نیز در جامعه محو می‌شد. معاویه برای تأکید بیشتر، با شرط بیزاری از علی (ع) از مردم بیعت می‌گرفت کما اینکه برای اولین بار آنها را وادار کرد تا برای بیعت قسم بخورند.

کینه معاویه نسبت به علی و شیعیان، از برخوردهای خشونت بار او آشکار است به شهادت رساندن امام مجتبی علیه السلام با توطئه ای که معاویه مقدمات و مؤخراتش را تهیه کرده بود در راستای همین سیاست بود. چیزی که تمامی کتب تاریخی (مگر ابن خلدون از شدت حب به معاویه) آن را نقل کردند و می بایست روی معاویه را تا ابد نزد مسلمین سیاه گرداند اما... ممانعت برخی از امهات مؤمنین در مورد دفن امام در نزد پیامبر (ص) بود که مظلومیت امام و شیعه را پیش از همه نشان داد. معاویه احساس می کرد که نمی تواند شیعیان عراق را همچون شامیان احمق فریب دهد، لذا راه قتل و شکنجه را برگزید. علاوه بر این مردم عراق اعم از شیعه و غیر شیعه، انسان های حساسی بودند که با کمترین رنجش، شعارهای تندى علیه بنی امیه می دادند هر چند در زیر سایه شمشیر زیاد یا حجاج تسلیم بودند. اصطلاحی که برای شیعه در زمان بنی امیه شایع کرده بودند (تُرابیه) بود. این کلمه به مناسبت ابوتراب یکی از لقب های علی (ع) بود که بنی امیه برای تحقیر از آن استفاده می کردند، هر چند بعدها بعضی از غلات از آن برای اثبات الوهیت علی (ع) بهره گرفتند! کشتار از همان زمان علی (ع) آغاز شد. هنگامی که نیروهای علی پراکنده شدند و جز عراق جای دیگر چندان امنیت نداشت، معاویه چند نفر را با سپاهیان عازم مناطق مختلف کرد از جمله آنها (بسر بن ارطاة)، (سفیان بن عوف عامدی) و (ضحاک بن قیس) بودند. معاویه بدانها گفته بود تا (أَنْ يَسِيرُوا فِي الْبِلَادِ فَيَقْتُلُوا كُلَّ مَنْ وَجَدَهُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ) و حتی به آنها سفارش کرده بود که (وَلَا يَكْفُؤْا أَيْدِيَهُمْ فِي النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ) (بسر) به مدینه رفت و در آنجا تعدادی از اصحاب و دوستان علی را به شهادت رسانده و خانه های آنها را ویران کرد سپس به مکه و از آنجا به (سراة) رفت و هر کس از اصحاب علی را یافت به شهادت رساند. آنگاه به نجران رفت در آنجا نیز (عبدالله بن عبدالمدان) و فرزندش را شهید کرد و پایان سفرش به (یمن) بود که در آنجا نیز تنها یک نمونه از جنایاتش کشتن دو فرزند عبیدالله بن عباس در پیش چشم مادرشان بود. عوف بن سفیان به انبار رفت و ابن حسان البکری و مردان شیعه و زنان را به شهادت رساند. یکی از مناطقی که سر راه بسر مورد غارت قرار گرفت، منطقه ای بود که گروهی از قبیله همدان که از شیعیان علی بودند، در آنجا سکونت داشتند، بسر در یک اقدام غافلگیرانه به آن ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت و زنان و فرزندان آنها را به اسارت برد. این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می شدند. [۱۴۳]. یکی از کسانی که دشمنی دیرینه ای با اهل بیت و خاندان رسول خدا (ص) داشت، مروان بن حکم بود. پدر او حکم بن عاص کسی بود که در ابتدای رسالت رسول خدا (ص) در مکه پشت سر ایشان راه می رفت و به ایشان اهانت می کرد. مشهور است که عاص بن وائل، پدر حکم، کسی بود که پس از فوت پسر پیامبر، ایشان را ابتر نامید و آیه (إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) اشاره به همین فرد است. [۱۴۴]. وقتی رسول خدا (ص) در سال هشتم هجری مکه را فتح نمود، حکم بن عاص را تبعید کرد. او تا زمان عثمان تبعید بود. عثمان پس از رسیدن به خلافت، نه تنها وی را بازگرداند، بلکه مروان را کارگزار و مشاور خویش قرار داد. مروان که رانده شده رسول خدا بود، به گونه ای در زمان عثمان عزت یافت که در تصمیمات او دخالت می کرد و بعدها به حکومت مدینه و حتی حکومت شام و پادشاهی بر کل جامعه اسلامی را به دست آورد. ماجرای مروان یکی از عبرت آموزترین موارد تاریخ است که می تواند در جامعه امروز نیز مشابه آن را یافت. در فاصله زیادی از سال هایی که امام حسین (ع) و برادرشان در مدینه بودند، مروان حکومت این شهر را داشت. او که فردی کثیف و فحاش بود، به اندک مناسبتی می کوشید تا به بدگویی از امام علی (ع) پرداخته و به او دشنام دهد. ابو یحیی می گوید: من نشسته بودم که مروان و امام حسین (ع) به یکدیگر پرخاش می کردند امام حسن (ع) مانع برادر می شد. مروان به قدری تندى کرد که گفت: شما اهل بیت ملعون هستید. این سخن نشان دهنده عمق خباثت ذاتی مروان است. همان لحظه امام حسن (ع) به مروان فرمودند: (وَاللَّهِ لَقَدْ لعنَ اللهُ أَبَاكَ عَلِيَّ لِسَانِ نَبِيٍّ وَ أَنْتَ فِي صُيُوبِهِ). خداوند بر زبان رسولش پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت پدرت بودی. و مروان این گونه از پیامبر (ص) انتقام می گرفت.

به کارگیری سیستم تبلیغات علیه مبانی دینی و ارزشی و اهل بیت

از اقدامات مهمی که امویان برای منزوی کردن اهل بیت و کم‌رنگ کردن ارزش‌های دینی و معنوی انجام می‌دادند، تبلیغات دروغین و مسموم بود. از جمله تبلیغات امویان این بود که می‌گفتند نباید علیه آن چه جماعت مسلمین می‌گویند سخنی گفت یا اقدامی انجام داد. آنان برای مشروع جلوه دادن این شعار که خواسته امویان را برآورده می‌کرد و هر اعتراضی را علیه آنان نامشروع جلوه می‌داد، به جعل احادیث پرداختند. ابوهیریره از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود: کسی که از (جماعت) جدا شود و از (طاعت) خارج گردد و بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است؛ کسی که با شمشیر بر امت من خروج کرده خوب و بد را بزند... از امت من نیست. ابن عباس می‌گوید: کسی که یک وجب از (طاعت) بیرون رود به مرگ جاهلی مرده است. و از رسول خدا (ص) نقل شده که به پنج چیز امر فرمودند: فرمان بردن، اطاعت، جماعت، هجرت و جهاد در راه خدا، کسی که یک وجب از جماعت فاصله بگیرد، از اسلام بیرون رفته است. و عمر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده: اگر کسی بهشت می‌خواهد بر او باد حفظ جماعت. و از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: کسی که بر امت من، در حالی که متحدند خروج کند و بر آن باشد که میان آنان تفرقه اندازد، به هر صورتی که ممکن است او را به قتل آورید. از حدیثی نیز نقل شده که قومی که برای ذلت (سُلْطَانُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ) اقدام کند، خداوند ذلیلش خواهد کرد. [۱۴۵]. شاید بتوان نخستین جعل و تحریف را، در تاریخ بشری به (یهود) نسبت داد. آنان کلمات وحی و کتاب‌های آسمانی را تحریف نموده و حقایق را کتمان می‌کردند. تحریف کتاب‌های آسمانی تورات و انجیل نیز، نتیجه کار زشت آنان می‌باشد. قرآن کریم، در مواردی زشتی این عمل را گوشزد نموده و در همه موارد این شیوه را به یهودیان نسبت می‌دهد و خصیصه بارز این جمعیت را، (يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) (نساء / ۴۶) ذکر می‌نماید. آنان سعی داشتند این خصیصه زشت را در مورد قرآن، معجزه جاوید، نیز اعمال کنند که نتوانستند، ولی با لطایف الحیلی در حوزه تأویل و تفسیر آیات، احادیثی جعل کردند که در کتب روایی ما به اسرائیلیات مشهور است. ابن خلدون در این باره می‌نویسد: (اعراب اهل علم نبودند و درباره اسرار آفرینش و قصص ماضین از اهل کتاب می‌پرسیدند و همین دسته وقتی اسلام آوردند، معلومات قبلی خود را نیز به همراه آوردند. و مسلمانان نیز درباره این امور که به تکالیف عملی آنان ربطی نداشت و باورهای ذهنی صّرف بود، سهل‌گیری کردند و کاری به کار آنها نداشتند، بلکه آنها را نقل نیز کردند.) کعب الاحبار، وَهْب بن مُتَبَّه و عبدالله بن سلّام مشهورترین مفسران اسرائیلی هستند. ولی عمده تحریفات و جعلیاتی که در حوزه مسائل مربوط به حکومت و سیاست و اشخاص یا موضوعاتی که به نحوی می‌توانست مرتبط با این امور واقع شود را، امویان در زمان تسلط خود بر مسلمانان انجام دادند. جریان نفاق که هیچ اصالت و سابقه درخشانی در دین توحیدی و میان مسلمانان نداشت، از همان ابتدا دریافت که برای مشروع جلوه دادن خود، نیازمند پشتوانه معنوی!! جعل حدیث است و در این کار به قدری افراط کرد، که به قول بعضی از مورخین، معاویه موقعیتی ممتاز و برتر از پیامبر (ص) پیدا کرد. و در این راه از یهودیان و مسیحیان تازه مسلمان شده‌ای مانند تمیم داری و ابو اسحاق کعب بن مانع و دین به دنیا فروشانی مثل عمرو بن عاص، سمره بن جندب و ابوهیریره مشهور، استفاده زیادی شد. ابن ابی الحدید می‌نویسد: (معاویه چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا شأن نزول (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) (بقره / ۲۰۴ و ۲۰۵) [که در شأن منافقین نازل شده است] را در شأن علی و (مِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) (بقره / ۲۰۷) [که در شأن علی (ع) در مورد واقعه لیلۃ المبیت نازل شده است] را در شأن ابن ملجم مرادی روایت کند، که همین کار را هم کرد و مردم صرفاً به دلیل آنکه او در زمان حیات خویش، پیامبر را رؤیت کرده است، به عنوان صحابی به حرف او اطمینان داشتند. [۱۴۶]. یکی دیگر از مسائلی که بنی امیه پس از به دست گرفتن قدرت، درباره آن به جعل حدیث روی آوردند،

لزوم اطاعت از سلطان بود تا بدین گونه، مردم را به اطاعت از خویش وادار سازند. نمونه‌ای از احادیث مزبور چنین است: به سلطان دشنام ندهید که او سایه خدا در روی زمین است ابوالدرداء می گوید که نباید ولات را لعن کنید و اگر خلافی کردند باید صبر پیشه کنید (۴۷۴)؛ کسی که سلطان خدا را اهانت کند خدا را اهانت کرده است (۴۷۵)؛ سلطان، سایه خدا در زمین است کسی که او را اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسی که او را اهانت کند خدا را اهانت کرده است (۴۷۸)؛ حتی اگر مال تو را خوردند و تو را کتک زدند اطاعت کن (۴۷۸)؛ به هر روی اطاعت کن و با صاحبان امر (حکومت) نزاع مکن (۴۷۹)؛ کسی که به عمد یک وجب از طاعت بیرون رود، از اسلام بیرون رفته است (۴۸۶)؛ در این کتاب بابتی نیز برای نصیحت ولات آمده که در کیفیت آن توصیه شده که نباید آشکار باشد و تنها باید دست او را گرفت و به گوشه‌ای برد و او را نصیحت کرد (۵۰۷-۵۰۸)؛ فصلی نیز در باب نهی از خروج آمده است. [۱۴۷] از دیگر اقدامات امویان، نفی فضیلت اهل بیت (ع) و نسبت دادن آن فضایل به عثمان و دیگر امویان بود. پیش از این نقل شد که چگونه معاویه به کارگزاران خویش دستور می داد هر خبری که در فضایل امام علی (ع) نقل شده، متناقضش را نقل کنند. همچنین نقل کردیم که معاویه در یک مورد چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا آیه‌ای را که مضمون آن درباره فضایل امام (ع) بود را تغییر دهد. بنابراین، تعجب نکنید؛ اگر در تاریخ ذکر می شود، هنگام شهادت علی (ع) در محراب مسجد، عده‌ای از شامیان، با استبعاد از یکدیگر می پرسیدند: مگر علی نماز هم می خواند؟! نظام سلطه اموی برای تضعیف ارزش‌ها و ارزشمندان، از هیچ چیزی مضایقه نکرد و از هر وسیله‌ای برای این مقصد شوم استفاده کرد و در این راه توفیقات زیادی نیز بدست آورد، تا جایی که توانست هر حقیقتی را کتمان کرده و برای مدت زمانی چهره حق را از مردم بپوشاند و مردم را در یک سرگردانی عجیبی قرار داده و رها سازد. این جو مسموم و هوای مه آلود و برنامه‌های شیطانی را، اباعبدالله (ع) در فرازی از نامه خود به اهل کوفه، به روشنی، اینگونه به تصویر می کشد: (نابودگی و آوارگی باد! مر سرکشان و رانده شدگان احزاب و دورافکنان قرآن و عاملان شیطان را، آنان که سخن حق را دیگرگونه جلوه دهند و چراغ سنت اسلام را خاموش کنند و نازادگان را هم نژاد سازند. آنها که دین را مسخره کنند و قرآن را پاره پاره نمایند.) آری؛ وضع اسلام و مسلمانان در زیر سایه شوم نفاق اموی، همان شد که علی (ع) فرمودند: (من پیش بینی می کنم، اسلام در میان مردم به حالت پوستینی درآید که آن را وارونه پوشیده اند.) [۱۴۸]. ۴- جایگزینی شاخص‌های قومی، قبیله‌ای و فردی به جای معیارهای ارزشی برای آن که یک جریان اجتماعی پایدار بماند باید توجه درستی به لحاظ منطقی داشته باشد و آن جریان اجتماعی، برای پدید آمدن و پایدار ماندن، دلایل کافی برای خودش داشته باشد. امویان اگر می خواستند به شیوه رسول خدا (ص) عمل کنند، نمی توانستند در قدرت بمانند. برای همین سعی کردند معیارها و شاخص را عوض کنند. آن چه را که رسول خدا (ص) سعی در گستراندن آن در جامعه داشت، پدیده‌هایی چون عدالت، برادری و برابری، برتری براساس تقوا و فضیلت و... بود. اما این شاخص‌ها، می بایست از سوی امویان تغییر می یافت تا آنان بتوانند حکومتی مشروع داشته باشند. برای همین، شاخص‌هایی که در زمان جاهلیت اهمیت داشت و اعراب در عمق وجودشان در آن زمان هنوز به آن‌ها اهمیت می دادند را جایگزین معیارهای دینی و ارزشی نمودند و پیش از این نقل کردیم که این نکته را ابوسفیان، در ابتدای خلافت عثمان به وی گوشزد نمود. در جامعه ابتدایی عربستان قبل از بعثت، کفر در قلمرو حمیت جاهلی بر محور عصیّت قومی سازمان یافته بود و این عامل، تار و پود این اجتماع را تشکیل می داد. کفر منزوی شده بعد از بعثت پس از حیات پیامبر اکرم، با اتکاء بر همین حمیت جاهلی و روابط ایلی و قبیله‌ای ضعیف شده و کم رنگ، توانست منافقانه اقتدار پیشین خود را بدست آورد. جریان نفاق اموی سعی کرد از هر موقعیتی برای تثبیت اعتبار سیاست عشیره‌ای خود، استفاده نماید و در این جهت آنچه که اهمیت نداشت و به آن اعتنایی نمی شد، دین و جریانات اعتقادی بود. و باید گفت: گرچه اسلام بیشترین ضربه را بر پیکر عصیّت جاهلی که بنی امیه در رأس آن بود، زد

ولی چندی بعد، این عصبیت نیز توانست بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام و اقتدار سیاسی و اعتقادی توحید وارد آورد. در هر حال؛ جریان نفاق با اصالت دادن به قومیت و قبیله‌گرایی، بالضروره در مقابل دین عرض اندام کرد، و کسانی که در رأس این جریان قرار داشتند، جز به عصبیت قومی و نژاد و عشیره، به امر دیگری نه آشنا بودند و نه متوجه. مثلاً دیده می‌شود بعد از جریان سقیفه بنی ساعده، ابوسفیان، علی (ع) را به جنگ ترغیب نموده و به او پیشنهاد عدم سازش با خلیفه وقت می‌دهد و به حضرت می‌گوید: (آیا در این قضیه (حاکمیت)، کسی که از پست‌ترین خانواده قریش و کمترین آنهاست، بر شما غلبه کرد؟)، که به خوبی نشان‌دهنده نگاه سیاسی وی، آن هم سیاست عشیره‌ای، به جریانات و حوادث اسلام است. و در ادامه این جریان که به یک تراژدی بزرگ و اندوهناکی انجامید، به نقطه اوجی می‌رسیم که می‌بینیم، یزید هنگامی که مست از باده پیروزی است، ضمن عصا زدن به دندان‌های مبارک حسین پیامبر، حجت خدا روی زمین، ابیاتی می‌خواند که بیش از همه یادآور تجدید خاطره جنگ‌ها و خونریزی‌های ایام جاهلیت است، و در اندیشه تلافی کردن‌های قومی و قبیله‌ای، یاوه‌سرایی می‌کند. اندیشه ابتدایی عصبیت. عصبیتی که توانست در چند سال حاکمیت خود، جامعه را به همین روش ساخته و با این فرهنگ تربیت نماید، تا جایی که تمامی افکار، اندیشه‌ها و موضع‌گیری‌های خواص و عوام، رنگ و صبغه قومیت به خود گرفته؛ و دوباره هر کس از همراهی با عشیره و قبیله خود سخن می‌گفت، نه همراهی با دین و آیین. البته ناگفته نماند که اصولاً رژیم‌های توتالیتر و استبدادی که نوعاً بر جوامع ابتدایی، رشد نیافته و دور از فرهنگ و تمدن، حکومت می‌کنند، برای حیات و بقای خود، به چنین چیزی سخت نیازمندند و حیات سیاسی آنان در گرو این توحّد و تفرق است. [۱۴۹].

جلوگیری از تفسیر قرآن و نقل حدیث

یکی از دردناک‌ترین وقایعی که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) روی داد، و خلیفه دوم سرآغاز چنین روشی بود، ممانعت از تفسیر آیات قرآن، به همان روش پیامبر و همچنین نقل حدیث پیامبر بود. ممنوع بودن نقل حدیث پیامبر را خلیفه دوم در زمان خلیفه اول پیشنهاد کرد که خلیفه اول نیز پذیرفت و در یک شب پانصد حدیث که خود از پیامبر یادداشت کرده بود سوزاند. خلیفه دوم در عهد خویش، هر که را حدیث نقل می‌کرد تازیانه می‌زد و ابوسفیان می‌گفت نه وحی آمده و نه خبری وارد شده. اما این ممنوع بودن برای چه بود؟ تنها برای این که فضایل اهل بیت رسول خدا (ص) نقل نشود. زیرا همین خلیفه دوم و بعد از او عثمان، به کسانی چون ابوهریره و کعب الاحبار اجازه می‌دادند حدیث نقل کنند. در واقع ممنوع بودن نقل حدیث سیاستی بود که از جانب حزب اموی برای مخفی ماندن حقیقت به کار گرفته بودند و تا زمان عمر بن عبدالعزیز که در سال ۹۹ به حکومت رسید، این ممنوع بودن سیاسی حدیث ادامه داشت. در حالی که در همین دوران، معاویه با صرف هزینه‌های گزاف دستور می‌داد حدیث جعل کنند. با نگاهی به تاریخ درمی‌یابیم که ممنوع بودن نقل حدیث چه نتیجه‌ای در برداشته است. اهل سنت از ابوهریره ۵۳۷۴ حدیث نقل می‌کنند که بیش از هشتصد نفر از او نقل کرده‌اند. از کسی چون عبدالله بن عمر ۲۶۳۰ حدیث نقل شده. در حالی که از عبدالله بن عباس که مفسر قرآن، پسر عموی پیامبر و دانشمند و فقیه امت بوده، تنها ۱۶۶۰ حدیث نقل شده و از امام علی (ع) کمتر از این تعداد نقل شده است. مسأله تفسیر قرآن نیز حکایتی این‌گونه داشته است. در آن زمان، تفسیر قرآن به شکل امروزی وجود نداشته و بیشتر نقل احادیث نبوی بوده که آن هم اگر در حیطة فضایل اهل بیت و بیان حقایق بوده منع یا تحریف شده است. [۱۵۰].

چهره سازی و قهرمان پروری

حزب اموی برای آن که بتواند قدرت را از آن خود کند، در کنار نفی فضایل امام علی (ع)، به دروغ سعی در بزرگ نمودن چهره‌هایی چون عثمان و معاویه داشت که پیش از این به آن پرداختیم. معاویه که خود نمونه‌ای از امویانی است که به چهره پردازی و قهرمان سازی با جعل حدیث و صرف دینارهای فراوان اقدام می‌کرد، محصول یک چهره سازی است. معاویه با آن که به زور و به طور ظاهری اسلام آورده بود، توسط خلیفه دوم به چهره‌ای قابل قبول تبدیل شد. او هرگز به معاویه سخت نمی‌گرفت و او را آزاد می‌گذاشت. یکی از سیاست‌های خلیفه دوم این بود که معمولاً اجازه نمی‌داد که والیانش در شهرها بیش از یکسال حکومت کنند، اما بر عکس معاویه را همچنان نگاهداشت و در حالی که اکثریت والیانش را در شهرها، به مشاطره اموال کشانده، و اموال آنان نصف می‌کرد و نصف آن را برای بیت المال برمی‌داشت، در مورد معاویه هیچ عکس‌العملی نشان نداد، این در حالی بود که خود به اطرافیانش می‌گفت: شما از کسری و قیصر می‌گویید در حالیکه معاویه در بین شماست. یک بار خلیفه، معاویه را با شکوه تمام در مدینه دید، به او گفت: معاویه، شنیده‌ام در شام مردم را پشت درب خانه ات نگه می‌داری؟ معاویه پاسخ داد: در شام جاسوسان دشمن زیادند و هیبت ما باید زیاد باشد، هر چه که شما دستور دهی همان را عمل می‌کنم؛ عمر به او گفت که: من تو را امر و نهی نمی‌کنم. چنین موضعی، سبب تقویت موضع معاویه گردید و بعدها خود معاویه این مطلب را گوشزد می‌کرد. چنانچه عثمان نیز می‌گفت چگونه او را عزل کنم در حالیکه عمر او را نصب کرده است. و شاید او به پشتوانه همین تأییدات بود که از زمان خلیفه دوم در طمع خلافت بوده است، فرستادن قریش به شام توسط عمر گامی دیگر برای روی کار آمدن بنی امیه می‌توانست به حساب آید. با شروع خلافت عثمان، بنی امیه حکومت را به دست آورده بودند. قریش از این حکومت کمال رضایت را داشتند و در این میان، بنی امیه بیشترین سهم را از الطاف عثمان برخوردار بودند. معاویه نیز در پرتو این حاکمیت جدید، حکومت شامات را به طور کامل قبضه کرد. موروثی کردن خلافت در خاندان بنی امیه درسی بود که عثمان از استادش ابوسفیان فرا گرفت. معاویه نیز در سایه حمایت خلیفه دوم و سوم به قدرتی تبدیل شد که هر چه می‌خواست می‌توانست انجام دهد. اولین اقدامی که معاویه به آن پرداخت، جمع کردن مشروع یا نامشروع اموال اعراب شام و افزودن آنها به اموال امویان بود، اموالی که در نتیجه زبده‌گی شان در تجارت به دست آورده بودند. معاویه با اموال به دست آمده شروع به خریدن وجدان افراد باقیمانده ارتش اموی، یعنی همان عناصر دوره جاهلیت کرد. و به تعبیر جدید به نصب مزدوران و جنگ طلبان پیشین به منظور تشکیل ارتشی عظیم در سوریه (شام قدیم) اقدام کرد، این ارتش از عرب‌هایی تشکیل می‌شد که در آغاز همراه اسلام یا بر ضد اسلام می‌جنگیدند و جنگ در واقع شغل و حرفه ایشان شده بود، عده دیگری که این ارتش را تشکیل می‌دادند، انتقام گیران و کینه توزان اسلام بودند. [۱۵۱]. معاویه واقعاً در صدد انتقال پایگاه دینی اسلام از مدینه به شام بود تا جایی که تصمیم گرفته بود منبر پیامبر (ص) را به شام منتقل کند، از این رو به طور طبیعی شام در اختیار کامل معاویه قرار گرفت چنانکه هر فرمانی می‌داد اطاعت می‌کردند، او به پسرش نیز سفارش کرده بود که اهل شام را به مدت طولانی دور از شام نگه ندارد چرا که ممکن است تحت تأثیر دیگران قرار گیرند، این ترتیب به گونه‌ای بود که مردم شام با دیدن پیراهن خونین عثمان بدون هر نوع تحقیقی قسم می‌خوردند که با زنان خود نزدیکی نخواهند کرد تا اینکه علی را بکشند و یا بمیرند. هنگامی که یکی از یارانش از مصر بر او وارد گردید خطاب به او گفت: (اَلْسَلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ). و وقتی در حضور احنف بن قیس (رئیس قبیله بنی تمیم عراق) یکی از شامیان به علی دشنام داد احنف به معاویه گفت: (اگر او بداند رضایت تو در لعنت انبیاء است، آنها را لعنت خواهد کرد). عمرو بن العاص می‌گفت: (تا به حال مردمی را ندیده‌ام که مثل مردم شام از معاویه اطاعت کنند). بعدها اطاعت شامی‌ها از امیرانشان به صورت ضرب المثل درآمد. برگزاری نماز جمعه در چهارشنبه که مسعودی روایت آن را آورده شاهدهی بر حمایت آنها در تبعیت از معاویه است. به پشتوانه چنین مردمی، معاویه مطمئن بود که باید جانشین عثمان باشد،

موضعگیری های او در جریان قتل عثمان برای آن بود که اگر افرادی چون علی (ع)، طلحه و یا زبیر خلیفه شدند، بتوانند قتل عثمان را بهانه قرار دهد، او کوشید تا نائله همسر عثمان را نیز به عقد خود درآورد اما او با کندن دو دندان خویش با اینکار مخالفت کرد و معاویه منصرف شد، روی کار آمدن علی (ع)، معاویه را دچار مشکل کرد زیرا علی (ع) سختگیرتر از همه بود و با اینکه معاویه حاضر بود تنها شام به او واگذار شود، علی (ع) این را نپذیرفت چرا که از خطر او برای آینده اسلام به خوبی آگاه بود. [۱۵۲].

بحران سازی

از جمله اقدامات معاویه ایجاد بحران در حکومت امام علی (ع) بود. او که خزانه خود را از بیت المال پر کرده بود، سعی در فریب دوستان امام علی (ع) و پس از ایشان امام حسن (ع) داشت و موفق شد افراد سست عنصر را بدین وسیله از مسیر ولایت جدا نماید. به طور کلی تطمیع و پرداخت های پنهانی، یکی از شیوه های مرسوم امویان برای ساکت کردن دشمنانشان بود. یکی دیگر از بحران آفرینی های معاویه، بر هم زدن امنیت و آسایش شهرهای مختلف و ایجاد بی ثباتی در جامعه تحت حاکمیت ولایت امام علی (ع) بود. نخستین منطقه ای که مورد تهاجم قرار گرفت، مصر بود. زمانی که امام به خلافت رسید، قیس بن سعد بن عباده را به حکومت مصر منصوب کرد. آنگاه که برای سرکوبی ناکشین عازم عراق شد، از قیس خواست تا از مصر بازگردد. قیس عازم مدینه شد و از آنجا به عراق آمد و در صفین شرکت کرد. پس از صفین که اوضاع مصر در هم ریخته و اخبار شورش بر محمد بن ابی بکر بالا گرفت، امام مصمم شد تا مالک را به مصر اعزام کند. مالک که پس از بازگشت از صفین، مجدداً به حکومت جزیره گماشته شده بود، نامه ای دریافت کرد تا به سمت مصر برود. معاویه که از این امر آگاهی یافت، به مسئول خراج در ناحیه قلمز نوشت تا به نحوی مالک را از بین ببرد، در برابر او نیز باقی مانده خراج را از وی نخواهد گرفت. او نیز با مسموم کردن مالک از طریق عسل، وی را به شهادت رساند. منطقه ای که مالک در آن به شهادت رسید عین شمس نام داشت. معاویه پس از شنیدن خبر قتل مالک، گفت: علی دو دست داشت که یکی را در صفین قطع کردیم که عمار بود و دیگری مالک که اینک قطع شد. معاویه پس از آن، بعضی از فرماندهان سپاه خویش را برای ایجاد بی ثباتی و بر هم زدن امنیت در حجاز و یمن و بصره فرستاد. اقدامات تخریبی معاویه در زمان خلافت امام حسن (ع) نیز ادامه یافت. معاویه کوشید تا با فرستادن جاسوسانی از اوضاع کوفه و بصره خبری بگیرد. جاسوسان مزبور شناسایی شدند و همگی به قتل رسیدند. در این باره امام و نیز عبدالله بن عباس نامه هایی به معاویه نوشته و بغی او را به وی گوشزد کردند. تهدید آخرین امام آن بود که اگر معاویه تسلیم نشود همراه سپاه مسلمانان به سوی او خواهند رفت: (فَحاكَمْتِكَ اِلَى اللّهِ حَتّى يُحاكِمَ اللّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَمْ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ). پس از آن که نامه نگاری میان امام و معاویه نتیجه ای نبخشید امام به معاویه نوشت: بین او و معاویه چیزی جز شمشیر حاکم نخواهد بود. پس از شهادت امام علی (ع) معاویه ضمن نامه ای به عمال خویش در نواحی مختلف با ابراز خوشحالی از شهادت امام علی (ع) و این که دشمن آنان بدون زحمت از میان رفته است خبر داد که اوضاع کوفه در هم ریخته و میان یاران او اختلاف شده است. او (به دروغ یا راست) افزود: اشراف و رهبران مردم کوفه به من نامه نوشته برای خود و خاندان خود درخواست امان کرده اند. وقتی نامه من به شما رسید همراه سپاهتان به سوی من حرکت کنید که وقت انتقام فرا رسیده است. پس از آن که امام حسن (ع) سپاه خویش را برای مقابله با معاویه فرستاد، معاویه با نیرنگ و تطمیع، حتی عبیدالله بن عباس فرمانده سپاه امام را نیز فریفت و سرانجام، بین امام (ع) و معاویه پیمان صلح انجام شد که امام (ع) چاره ای جز آن نداشت. [۱۵۳].

تحلیلی بر رویدادهای پس از رحلت پیامبر و فعالیت منافقان

اشاره

عبدالحسین بینش

شاخصه های عصر علوی

شکل گیری نفاق

جریان نفاق چگونه در جامعه اسلامی آغاز گردید؟ و آیا این جریان در جایی از تاریخ زندگی مسلمانان پایان پذیرفته است؟ یک نظریه مشهور می گوید: (جریان نفاق با مهاجرت پیامبر(ص) به مدینه و تشکیل دولت اسلامی در این شهر آغاز شد.)؛ و این جریان تا واپسین روزهای زندگی پیامبر(ص) ادامه یافت. این نظریه که بر پایه عامل (ترس) از اقتدار و شوکت اسلام و مسلمانان مبتنی است بر این باور است که زیر تأثیر این عامل، کسانی که در حقیقت کافر بودند، پس از ورود به اسلام، به نفاق روی آوردند؛ به این ترتیب که با مؤمن وانمود کردن خود در ظاهر، کفرشان را پوشیده می داشتند. منحصر دانستن [شکل گیری پدیده] نفاق به عامل ترس، ضرورتاً به این جا می انجامد که گفته شود: جریان نفاق هنگامی در جامعه اسلامی پدید آمد که این دین مبین از قدرت و شوکت و نیروی قهر و غلبه برخوردار گردید. اما یک تأمل ساده نشان می دهد که نفاق انگیزه نیرومندتری جز ترس داشته و آن (طمع) بوده است. برای مثال طمع به آینده اسلام چیزی نیست که در مدینه منوره پدید آمده باشد، بلکه از همان روزهای آغازین ظهور اسلام در مکه مکرمه شکل گرفته است؛ زیرا در میان اعراب کسانی بودند که نسبت به واقعیت سنت های اجتماعی و قانون منازعه و آینده آگاهی و شناخت داشتند؛ و می دانستند که دعوت بی روتق پیامبر(ص) در مکه، به زودی پیروز خواهد شد و آوازه اش در همه جا خواهد پیچید. پژوهنده در تاریخ دعوت اسلامی و سیره نبوی به آسانی [و با اندکی تحقیق] به مصادیق این حقیقت می رسد. چنان که یکی از مردان بنی عامر بن صعصعه پرده از این حقیقت برداشته می گوید: (به خدا سوگند، اگر من این جوان قریشی را در اختیار می داشتم، همه عرب را به وسیله او می خوردم.) وی به رسول خدا(ص) چنین پیشنهاد کرد: (اگر ما با تو بیعت کنیم و آن گاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز سازد، آیا می پذیری که پس از تو قدرت و جانشینی از آن ما باشد؟) حضرت در پاسخ فرمود: (جانشینی من امری الهی است و او در هر جا که خود بخواهد قرارش می دهد.) مرد عامری گفت: آیا می خواهی که پس ما در مقابل عرب جان نثار تو باشیم و پس از آن که خداوند تو را پیروز کرد قدرت از آن دیگران باشد؟ ما را به قدرت تو نیازی نیست؛ و [با این استدلال] دعوت آن حضرت را نپذیرفتند. [۱۵۴]. همچنین در میان اعراب افراد با نبوغی بودند که از همان آغاز ظهور اسلام دریافتند که این دین در آینده موقعیتی ممتاز خواهد داشت. نیز کسانی از آنها با یهودیان و مسیحیانی که اخبار جنگ ها و حوادث آینده را از پیشینیان خود به ارث برده بودند، ارتباط نزدیک داشتند. آن گونه که در قرآن کریم آمده است، اهل کتاب حتی به ویژگی های جسمی و روحی پیامبر(ص) آگاهی کامل داشتند: (الَّذِينَ آمَنُوا بِهِمْ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) [۱۵۵] و در گفت و گو با مردم، او را پیامبر خاتم و پیروز معرفی کردند. هنگامی که پیامبر اکرم(ص) به رسالت مبعوث شد، اهل کتاب این موضوع را با برخی اعراب در میان گذاشتند و تأکید ورزیدند که آینده از آن پیامبر اسلام و دعوت تازه اش خواهد بود. چشم داشت به آینده، از انگیزه های قوی پیوستن به اسلام و درآمدن زیر پرچمش بود؛ و اعراب در موضوع های اعتقادی و حوادث مربوط به آینده بر آرای اهل کتاب اعتماد می کردند. برای مثال،

برخی از افراد قبیله کنده با این سخن اهل کتاب که (به زودی پیامبری از مکه ظهور خواهد کرد که روزگارش نزدیک است) به حقانیت دعوت پیامبر(ص) پی بردند. [۱۵۶]. پس از آن که رسول خدا(ص) دعوتش را به قبیله بنی عیس عرضه کرد، گروهی از آنان نزد یهودیان فدک رفتند و نظرشان را در این باره جویا شدند. [۱۵۷]. در روایتی آمده است که در یکی از سفرهای تجاری ابوبکر به شام، یکی از راهبان، هنگام ظهور پیامبر(ص) را در مکه به او خبر داد؛ و به او دستور داد که در شمار پیروان آن حضرت درآید. وی چون از سفر بازگشت، مطلع شد که پیامبر(ص) مردم را به سوی خداوند دعوت می کند و بی درنگ نزد آن حضرت رفت و اسلام آورد. [۱۵۸]. عثمان بن عفان گوید که او در یکی از دروازه های شام از زنی کاهن شنید که احمد(ص) ظهور کرده است، آن گاه به مکه بازگشت، دید که پیامبر(ص) مبعوث گشته و مردم را به سوی خداوند عزوجل دعوت می کند. [۱۵۹]. درباره اسلام طلحه بن عبیدالله گویند: در بصری بود که از راهبی شنید پیامبری به نام احمد ظهور کرده است. چون به مکه رفت، شنید که مردم می گویند: محمد پسر عبدالله ادعای پیامبری کرده است. آن گاه نزد ابوبکر رفت و موضوع را از او جویا شد. او نیز وی را از موضوع آگاه ساخت و نزد پیامبر(ص) برد؛ و طلحه اسلام آورد. [۱۶۰]. برخی از صحابه، بر حفظ پیوند محکم با یهود و کمک گرفتن از اندیشه آنان چنان اصرار و پافشاری داشتند که جرأت کردند با کمال جسارت، صفحاتی از تورات را بیاورند و بر پیامبر(ص) بخوانند و بدین وسیله آن حضرت را به شدت بیازارند! در خبر آمده است: عمر بن خطاب [به نزد حضرت] آمد و گفت: من نزد یکی از برادران یهودیم (از قریظه) رفتم و او سخنان پرمعنایی را از تورات برایم نوشت، آیا اجازه می دهید که آن را برای شما بخوانم؟ (راوی گوید) چهره رسول خدا(ص) دگرگون شد؛ و عبدالله گفت: خدا عقل تو را مسخ کند آیا رنگ رخسار پیامبر(ص) را نمی بینی؟ در این هنگام عمر گفت: رضایت دادم به این که الله، پروردگارم و اسلام دینم و محمد(ص) پیامبرم باشد. گویند: در این هنگام چهره پیامبر(ص) باز شد و فرمود: به آن که جانم به دست اوست سوگند، چنانچه موسی در میان شما پیدا شود و شما مرا رها و از او پیروی کنید، گمراه شده اید! شما سهم من از امت ها و من سهم شما از پیامبرانم. [۱۶۱]. این ارتباط با اهل کتاب و تأثیر پذیری از آنان، حتی در درون خانه نیز موجبات آزار و اذیت پیامبر(ص) را فراهم می آورد؛ چنان که نقل شده است: روزی حفصه، همسر پیامبر(ص)، نوشته ای از داستان یوسف را که بر استخوانی نوشته شده بود نزد آن حضرت آورد و آغاز به خواندن آن کرد رسول خدا(ص) فرمود: (به آن که جانم در دست اوست سوگند، در حالی که من در میان شما هستم، اگر یوسف هم بیاید و شما از او پیروی کنید، گمراه شده اید!) [۱۶۲]. برخی از صحابه نیز به این دلیل بر حفظ ارتباط نزدیک و محکم با یهود و نصاری پای می فشردند که اگر روزی مسلمانان به سختی شکست بخورند، یا نشانی از ناتوانی و افول قدرت و زوال اقتدارشان دیده شود، از آن استفاده کنند. سدی گوید: هنگامی که رسول خدا(ص) در جنگ احد زخمی شد، عثمان گفت: من باید به شام بروم و از دوست یهودیم در آن جا امان بگیرم، زیرا بیم آن دارم که روزگار به نفع یهود ورق بخورد. طلحه بن عبیدالله نیز گفت: من باید به شام بروم و از دوست نصرانی خود در آن جا امان بگیرم زیرا بیم آن دارم که روزگار به نفع مسیحیان ورق بخورد. سدی گوید: یکی از آن دو قصد داشت که یهودی شود و دیگری مسیحی. [۱۶۳].

تصاحب قدرت سیاسی

۲/۱- رسیدن به رهبری و حکومت و سلطه بر جامعه، به منظور اشباع غریزه سلطه جویی. علامه طباطبائی در این باره می گوید: در میان جوامع مردان بسیاری دیده می شوند که به دنبال هر دعوتگری راه می افتند و بر گرد هر فریادی تجمع می کنند. بدون آن که از نیروهای مخالف هر چند توانا باشند پروا کنند. اینان با اصرار تمام زندگی خود را به خطر می اندازند، به این امید که روزی هدفشان را به اجرا درآورند و بر مردم حکومت کنند و اداره امور را به تنهایی در دست گیرند و در زمین از دیگران

برتر باشند...) [۱۶۴] این دسته از منافقان نیز برای مصالح اسلام تا جایی که در راستای هدف های مطلوب خودشان باشد تلاش می کنند. علامه طباطبائی می گوید: (پی آمد چنین نفاقی جز دگرگون کردن اوضاع و کمین کردن علیه اسلام و مسلمانان و فاسد کردن جامعه دینی نیست. حتی چنین منافقانی، تا آن جا که بتوانند جامعه را تقویت می کنند و مال و مقامشان را در راه آن فدا می سازند، به این منظور که اوضاع جامعه به سامان آید و برای بهره برداری خودشان آماده شود و آسیاب امور مسلمانان در راستای منافع شخصی آنان به گردش درآید. آری این گونه منافقان هرگاه متوجه شوند که چیزی امنیت و اقتدار آنان را به خطر می اندازد، با آن به مخالفت بر می خیزند و کارشکنی می کنند تا این که امور را به مجرای هدف های فاسد خودشان باز گردانند.) [۱۶۵]. تدبیر کافی در تاریخ صدر اسلام، به ویژه سیره شریف نبوی بر پیشانی بسیاری از صحابه مهر این اتهام را می زند که اسلامی طمع ورزانه داشته اند نه ایمانی خالصانه! زیرا تحلیل وقایع و رویدادهای این دوره به روشنی نشان می دهد که رفتار و موضع گیری های این دسته از صحابه، مصداق بارز رفتار منافقان است. ۲/۲ - دست یافتن به جایگاه معنوی در دل حکمرانان یا مسلمانان به منظور (تخریب از داخل)؛ و مصداق آن کسانی هستند که اهل کتاب در صفوف جامعه اسلامی وارد کردند. مثل (کعب الاحبار) یهودی و (تمیم داری) مسیحی. ۲/۳ - رسیدن به اهدافی کم اهمیت تر، مثل غنایم، رشد و توسعه منافع شخصی در پرتو مصالح اسلامی یا حمایت از قومیت و امثال آن. مصادیق این نوع طمع ورزان، سودپرستانی هستند که شمار آنان نیز فراوان است. علاوه بر این ها کسانی بودند که در آغاز به اسلام ایمان آوردند، اما در ادامه راه پس از روبه رو شدن با دشواری های فراوان و دیدن صدمه های بزرگ و یا امثال شبهه های گمراه کننده ای که در نبوت رسول خدا (ص) ایجاد تردید می کرد، از دین برگشتند، اما بی دینی شان را از روی ترس یا از سر طمع پنهان کردند. اینان تا هنگامی که کفر و ارتدادشان را پنهان می داشتند منافق به شمار می آمدند. وقوع چنین حالتی هم در مکه مکرمه و پیش از هجرت به مدینه و هم پس از هجرت و برپایی دولت اسلامی در مدینه متوجه و پیرامون آن امکان داشته است. از آنچه گذشت به روشنی درمی یابیم که جریان نفاق با ورود پیامبر اکرم (ص) به مدینه متوجه آغاز نشد، بلکه از همان آغاز ظهور اسلام در مکه مکرمه در صف جامعه اسلامی نفوذ کرد؛ و پس از ورود پیامبر اکرم (ص) به مدینه و تشکیل دولت اسلامی به صورت یک پدیده خطرناک اجتماعی ظاهر شد. تا این جا درباره آغاز پیدایش جریان نفاق سخن گفتیم؛ و درباره زمان تداوم آن، یک نظریه مشهور مدعی است که جریان نفاق تنها تا نزدیکی وفات پیامبر (ص) ادامه یافت. اما این دیدگاه به طور کامل خطا است و واقعیت های تاریخی آن را مردود می شمارد. در این زمینه شایسته است دو موضع را از هم تفکیک کرد: ۱- از تلاش های منافقان در مقابله با مؤمنان خبری نمی رسید و آنها توطئه ها و رفتارهای مخالف آمیزشان را به طور پنهانی انجام می دادند. ۲- جریان نفاق در عمل به پایان رسید و حضورش در صحنه های سیاسی و اجتماعی زوال یافت. آری بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) و تشکیل سقیفه و انتشار نتایج آن، دیگر آن رفتاری که منافقان در دوران پیامبر (ص) داشتند، به چشم نمی خورد؛ و این جریان بزرگ و خطرناک اجتماعی، یکباره پنهان گردید. به راستی چه شد، جریانانی که روزی از چنان نیرویی برخوردار بود که پیش از جنگ احد سیصد تن از سپاه نهصد یا هزار نفری اسلام را از ورود به میدان نبرد باز داشت؛ و در دیگر رویدادها نیز مواضع زشت و ذلت بارش را اعلام می کرد و تا واپسین روزهای زندگانی پیامبر (ص) مکرورزی و دسیسه چینی می کرد، یکباره پنهان گردید؟ دلیل این که پنهان شدند چه بود؟ و چرا دیگر از آنها خبری نمی رسید؟ در این جا سه احتمال وجود دارد: نخست این که بگوییم همه افراد یا رهبران و اعضای فعال آن پیش از رحلت پیامبر (ص) نابود یا یکجا کشته شدند. مفهوم چنین احتمالی این است که بگوییم این جریان به طور کامل از میان رفت یا این که رحلت پیامبر (ص) موجب فلج شدن کامل آن گردید. ولی تاریخ سیره نبوی چنین احتمالی را تأیید نمی کند و به طور کامل آن را مردود می شمارد. دوم این که بگوییم بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) و بر اثر این مصیبت

جانکاه، منافقان به شدت تکان خوردند و به خود آمدند و چنان متأثر شدند که یکباره به خدا روی آوردند و توبه کردند و همگی خالصانه ایمان آوردند؛ و به این ترتیب اسلامشان نیکو گردید. ولی تاریخ حوادث پس از درگذشت پیامبر(ص)، این احتمال را نیز به طور کامل مردود می‌شمارد. احتمال سوم این است که بگوییم پس از رحلت پیامبر(ص)، جریان نفاق، زمام امور را خود به دست گرفت، یا این که دست کم با اولیای حکومت، به طور پنهانی به این تفاهم رسید که مخالفت نوزد و آشوب و ناامنی ایجاد نکند، با این شرط که آنچه موجب تأمین امنیت آنان می‌شود نیز پذیرفته شود. یا این که پس از درگذشت پیامبر خدا(ص) و پس از تشکیل سقیفه جریان اسلام و جریان نفاق در یک مجرا و راستا قرار گرفتند و بدون عهد و پیمان و به صورت خودجوش به صلح رسیدند و به این ترتیب برخورد و تعارض و مخالفت از میانشان رخت برست؛ بی تردید اندیشه ورزی و ژرف نگری لازم در رویدادهای پایان دوران پیامبر(ص) و آشوب‌هایی که بلافاصله پس از رحلت ایشان برپا شد، ما را به این مطلب رهنمون می‌گردد که آنچه روی داد از چارچوب احتمال سوم بیرون نیست. البته به شرط آن که بررسی کننده این حوادث و کسی که آنها را مورد ژرف اندیشی قرار می‌دهد، از سلطه قداست دروغینی که تبلیغات گمراه کننده امویان، پیش از مرگ صحابه مشهور، برایشان، ابداع کرده است بیرون باشد.

انحراف قدرت از مسیر تعیین شده

برای اثبات این موضوع که گروهی از صحابه در دایره نفاق قرار می‌گیرند، همین بس که بدانیم اینان در کاری که رسول خدا(ص) مقرر داشته بود، ایجاد مانع می‌کردند، چنان که خدای متعال می‌فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصِيحُونَ عَنكَ صُيُودًا) [۱۶۶]. و چون به ایشان گفته شود: (به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [او] بیایید؛ منافقان را می‌بینی که از تو سخت روی برمی‌تابند. واژه (صَدَّ) در آیه شریفه به معنای روی گردانیدن، خودداری ورزیدن و باز داشتن است؛ [۱۶۷] و انتساب آن به منافقان تا هنگامی که اصرار بر منع داشته از آن خودداری نوزند، استمرار دارد. زیرا ایمان تنها به فرمانبرداری مطلق از پیامبر(ص) در همه آنچه آورده است و احساس حرج نکردن از آنچه مقرر داشته است و تسلیم کامل نسبت به فرمان آن حضرت است؛ و این از حقایق بزرگ و روشن قرآنی است که نیاز به توضیح ندارد. حال چگونه خواهد بود اگر گروهی از صحابه نه تنها فرمان نازل شده خداوند بر پیامبر(ص) را نپذیرند، بلکه بکوشند که آن حضرت را از تحقق آن نیز باز دارند و مانع اجرایش بشوند؛ به ویژه آن که این فرمان درباره یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسائل اسلامی یعنی قضیه ولایت و خلافت باشد. رهبران این حزب در دوران پیش از اسلام میان قریش گمنام بودند و در پیش آمدهای مهم و خطرهای بزرگ، مورد توجه نبودند. رهبری گروه قریش قبل از اسلام با توافق و به طور مسالمت آمیز گزینش می‌شد، به طوری که مردان برجسته‌ای از تیره‌های معینی از قریش، زعامت را در اختیار می‌گرفتند و رهبران حزب سلطه هیچ جایگاهی در رهبری قریش نداشتند، درست خلاف آنچه تبلیغات مسموم مدعی بودند که آنان بزرگوار بودند و خداوند دین خود را با مسلمان شدن ایشان عزت بخشید. حتی دو تن از بزرگ‌ترین رهبران این حزب؛ به تعبیر ابی سفیان بن حرب، که در دوره‌های بعد با آنان هم پیمان شد، از دو قبیله بسیار کم ارزش قریش بودند. بنابراین یقین داشتند که بیرون از اسلام هیچ جایگاهی در رهبری و ریاست نخواهند یافت، از این رو با توجه به آینده درخشانی که از سوی اهل کتاب و آگاهان به حوادث آینده برای اسلام پیش بینی شده بود، به امید آن که پس از رسول خدا(ص) در مسند رهبری قرار گیرند، به این دین پیوستند. در چنین شرایطی مصلحت رهبران حزب در این بود که همه آنچه را اسلام تشریح کرده است، بجز مواردی که به موضوع خلافت و شخص خلیفه پس از پیامبر(ص) مربوط می‌شد، بپذیرند. وجود آیه‌های شریفه قرآنی درباره ولایت و خلافت و شخص خلیفه پس از پیامبر(ص) و این که خلافت نیز مانند نبوت امری الهی است و مردم در انتخاب

خلیفه نقشی ندارند، از دشواری های عمده ای بود که خود را با آن رودررو می دیدند. اما مشکل بزرگ تر آنان وجود احادیث نبوی در این باره بود. زیرا که سخنان آن حضرت در این زمینه، از سویی بیان قرآن را روشن می ساخت و از سوی دیگر، از همان آغاز بر این موضع متمرکز بود که جانشینان خود را تا برپایی قیامت معرفی کند. آن حضرت از جانشینان خود به نام یاد می کرد؛ و تأکید ایشان بر شخص خلیفه اول یعنی امیرالمؤمنین علی (ع) جای هیچ گونه تأویل و انکاری را باقی نگذاشته است. رسول خدا(ص) همزمان با اعلام نبوت خویش موضوع خلافت و ولایت را نیز مطرح کردند و شخص ولی و خلیفه پس از خود را تعیین فرمودند. این موضوع در حدیث مشهور به (حدیث الدار) در (یوم الانذار) آمده است، همان حدیث متواتری که هم شیعه و هم سنی آن را نقل کرده اند. پیامبر(ص) پس از دعوت خویشاوندانش به اسلام با اشاره به امیرمؤمنان، علی (ع)، فرمود: (این برادر من و وصی و جانشین من در میان شماست، پس، از او بشنوید و از او فرمان بپذیرید)؛ و پس از آن نه تنها هیچ سخنی از ایشان مبنی بر لغو این نصب الهی نقل نشده است، بلکه با سخنان و بیانات پی در پی، بر این موضوع که امامان اهل بیت و در آغازشان علی (ع) جانشینان وی هستند، تأکید می ورزید. از مهم ترین این حدیث های مقدس و شریف موارد زیر را می توان نام برد: حدیث ثقلین، حدیث سفینه، حدیث باب حطه، حدیث نجوم، حدیث منزلت، خطبه غدیر و بیعت در این روز و سرانجام وصیت نامه ای که آن حضرت اندکی پیش از رحلتشان قصد داشتند که برای جلوگیری از گمراهی امت بنویسند. این بزرگ ترین مشکلی بود که رهبری حزب سلطه گر را رنج می داد، از این رو ناچار بود که رویاروی رسول خدا(ص) قرار گیرد. اما این رویارویی در چه زمینه ای می توانست باشد؟ بدون تردید تنها راهی که در دوران رسول خدا(ص) پیش روی آنان قرار داشت، این بود که در هر فرصتی عصمت پیامبر(ص) را به طور پنهان و آشکارا مورد تردید قرار دهند و از انتشار سخنان آن حضرت به ویژه آنچه به موضوع ولایت و خلافت مربوط می شد جلوگیری کنند. این حزب این مسأله را مطرح کرد که (پیامبر انسانی است که در خشنودی و خشم سخن می گوید)، این سخنی بود که رهبران این حزب بر سر زبان ها انداختند؛ و بر خواننده آگاه و دانا روشن است که مفهومش این است که رسول خدا(ص) در حال خشنودی کسانی را پیش از آنچه شایسته اند می ستاید و به آنان منزلتی بزرگ تر از استحقاقشان می بخشد! همان طور که کسانی را در حالت خشم بیش از اندازه نکوهش می کند. بنابراین در حالت خشنودی و خشم، از سر هوای نفس سخن می گوید نه بر اساس آنچه بر او وحی شده است! - پناه بر خدا - از جمله اسناد کاشف از این تبلیغ تردیدبرانگیز روایتی است که از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل شده است، وی می گوید: (من به قصد نگهداری، هر چه را که از پیامبر(ص) می شنیدم می نوشتم، ولی قریش مرا از این کار باز داشتند!) و گفتند: آیا هر چه را که از پیامبر(ص) می شنوی می نویسی؟ حال آن که پیامبر انسانی است که در حالت خشنودی و خشم سخن می گوید. من از نوشتن خودداری ورزیدم و موضوع را به رسول خدا(ص) یادآور شدم. آن حضرت با اشاره به دهان مبارکشان فرمودند: (بنویس، زیرا به خدایی که جانم در دست اوست سوگند، جز حق چیزی از آن بیرون نمی آید). [۱۶۸]. مقصود رهبری این حزب از این تبلیغ های تردیدبرانگیز، ایجاد مانع بر سر راه پیامبر(ص) بود. رهبری یاد شده با جعل شعار (نبوت و خلافت در بنی هاشم جمع نمی شود) با بسیاری از دشمنان اسلام و نیز آن دسته از تیره های قریش که با اکراه و علی رغم میل شان به اسلام درآمده بودند و هنوز هم غرور جاهلیت را در سر داشتند، هم پیمان گردید. دلیل این که مانع تراشی ها و تبلیغات شک برانگیز، پرداخته رهبری این حزب است، این بود که پس از رحلت رسول خدا(ص) این رهبری طی سه دوره خلافت خود توانست بر گرد سخنان آن حضرت، حصار آهین بکشد و به هیچ کس اجازه دست یافتن به آنها را ندهند، عایشه گفته است: خلیفه اول در نخستین گام همه احادیثی را که خودش نوشته بود جمع کرد و آتش زد آن گاه مردم را گرد آورد و گفت: شما احادیثی را از رسول خدا(ص) نقل می کنید که درباره آنها اختلاف دارید؛ و اختلاف میان مردم پس از شما بسیار شدیدتر خواهد بود. بنابراین از رسول خدا(ص) چیزی نقل نکنید، و هر

کس از شما [از سخنان ایشان] پرسید بگویید: میان ما و شما کتاب خداوند است. [۱۶۹]. از دیگر مقررات خلیفه دوم این بود که از مردم خواست همه احادیثی را که پیش خود دارند نزد او بیاورند؛ و چون آوردند، دستور داد همه را آتش زدند. [۱۷۰] او همچنین دستور داد که تا او زنده است همه راویان حدیث باید در مدینه سکونت داشته باشند. [۱۷۱] به سربازانش نیز فرمان داد که از پیامبر(ص) چیزی نقل نکنند. [۱۷۲]. خلیفه سوم نیز با صدور فرمانی نقل هر حدیثی را که در روزگار ابوبکر و عمر شنیده نشده بود ممنوع ساخت. [۱۷۳]. هدف نهایی از همه این سنگ اندازی و بازدارندگی ها این بود که سخنان پیامبر(ص) درباره ولایت و جانشینی و شخص خلیفه پس از ایشان و موقعیت ممتاز اهل بیت در دوران زندگی و پس از رحلت وی در عمل باطل و بی اثر گردد. رهبران این حزب ناچار بودند که بر هدف اصلی و واقعی خود با ابزار و روش های گوناگون سرپوش بنهند. مانند دستاویز قرار دادن ترس از اختلاف میان مردم و امثال آن که اگر با دلیل و برهان محک زده شود از خانه عنکبوت هم سست تر است. پس از گذشت روزگاری پراشتهای معاویه بن ابی سفیان - وارث و امتداد طبیعی رهبری این حزب - بر مسند خلافت تکیه زد. او با کمال جرأت و جسارت از هدف واقعی منع و بازدارندگی های گستاخانه خود پرده برداشت و در سال عجماء (لاغر) موسوم به (عام الجماعه) با صدور بخشنامه ای با صراحت اعلام کرد: (هر کس چیزی در فضایل ابوتراب و اهل بیت او نقل کند، از پناه حکومت بیرون است). [۱۷۴]. رهبری حزب سلطه گر در ممانعت مردم از سخنان پیامبر(ص) جرأت و جسارت را به اوج رساند و هنگامی که آن حضرت قصد داشت در واپسین لحظه های زندگی وصیتی بنویسد که مردم را از گمراهی و اختلاف برهانند، [۱۷۵] جلوگیری کردند. در جسارت دیگری که بالاتر از آن تصور نمی توان کرد، حضرت را به هذیان گویی متهم ساختند و آشکارا شعار (حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ) (کتاب خداوند ما را بس است) را در برابر ایشان علم کردند. به طوری که حاضران غیر حزبی غافلگیر و سخت حیرت زده شدند و با آن جریان به منازعه و مخالفت برخاستند. اما اعوان و انصار این حزب در ظاهر بیش تر بودند و با کمال قدرت همان سخن عمر را تکرار کردند! تا آن جا که اجازه ندادند پیامبر(ص) آخرین وصایایشان را بنویسند؛ و به تعبیر ابن عباس، این مصیبتی بود که بالاتر از آن قابل تصور نیست! خلیفه دوم در گفت و گویی با عبدالله بن عباس اعتراف می کند که از نظر او گفتار پیامبر حجیت ندارد و هیچ عذری را پذیرفتنی نمی سازد و این که پیامبر(ص) در آخرین لحظات تصمیم داشت تا علی را صریحا معرفی کند. همچنین خلیفه دوم خود را سخن گوی رسمی قریش و بیان کننده احساسات ایشان و نیز نماینده آنان در مخالفت با پیامبر(ص) می دانست همه این موارد در آغاز خلافتش و در گفت و گویی با ابن عباس که سؤال هایی درباره علی (ع) می کند، مطرح شد. عمر گفت: ای عبدالله، کفار بر تو باشد اگر از من پنهان کنی [بگو] آیا در دل او [علی] میلی به خلافت باقی ماند؟ گفتم: بلی. گفت: آیا می پندارد که او تعیین شده از سوی پیامبر خدا(ص) است؟ گفتم آری؛ بالاتر این، که من از پدرم درباره ادعای علی (ع) پرسیدم و او تأییدش کرد. عمر گفت: رسول خدا(ص) گفته هایی داشت که هیچ دلیلی را ثابت نمی کند و هیچ عذری را پذیرفتنی نمی سازد. او گاهی در کارهایش توقف می کرد و منتظر می ماند... در وقت بیماری قصد داشت که صریحا به نام او [علی] اشاره کند ولی من از روی دلسوزی و حفظ اسلام از آن جلوگیری کردم. نه، به خدای این قرآن سوگند که قریش بر آن توافق نمی کنند؛ و اگر او زمام امور را به دست گیرد، همه عرب شورش خواهد کرد. رسول خدا(ص) نیز دانست که من از قصدش آگاهم و از [نوشتن] خودداری کرد؛ و خداوند از انجام کاری جز آنچه مقدر کرده است ابا دارد. [۱۷۶]. برای بسیاری از مورخان و اندیشمندان اسلامی که از بند قداست خیالی و ساخته تبلیغات سوء اموی برای برخی صحابه رهیده اند، دشوار است که این حقیقت را بپذیرند که اسلام رهبران این حزب به طمع آینده اسلام و امید رسیدن به منصب های حکومتی در دوران پیامبر(ص) و پس از ایشان بوده و نه از سر اعتقاد کامل به حقایق دین. آنان بر این باورند که رهبری این حزب با ایمان کامل به اسلام در آمد ولی نتوانست که از روحیه حب شهرت، جاه طلبی و مقام پرستی،

که در کردار و رفتارش فراوان دیده می شود خود را برهاند. این روحیه ناشی از بیماری دل است که گرچه بر بسیاری از مؤمنان عارض می شود ولی آنان را از دایره ایمان بیرون نمی برد. این اندیشمند برای تأیید نظریه اش عنوان می کند که در بسیاری از خطابه های قرآنی منافقان و افراد بیماردل در یک ردیف آمده اند. ولی تمایز میان این دو گروه در مقام تعریف کاملاً روشن است، به این معنا که هر منافقی بیماردل هست، اما هر بیماردلی منافق نیست. [۱۷۷]. این نظریه هنگامی درست است که صحابی ای با ایمان کامل به اسلام درآمده و بیماری دل او نیز ناشی از چند شهوت نفسانی مثل مقام پرستی زن بارگی یا مال دوستی باشد؛ و هر گاه که فرصتی برای ارضاء و اشباع این شهوت ها پیش آید آن را مغتنم بشمرد و به لذت خود برسد. اما پس از آن زیر تأثیر ایمانش، دوباره به اسلام روی آورد و به انجام فرایض الهی پردازد، یا دست کم از قرار گرفتن اسلام در راه روشنی، که خدا و پیامبرش خواسته اند جلوگیری نکند. اما همین صحابی که با وجود اعتراف های مکرر به خطا، جهالت و ناآشنایی خود با فقه اسلامی، تا واپسین لحظه های زندگی، در قضیه جانشینی بر همان شیوه ای که خود پیش گرفته و نه آنچه خدا و پیامبر خواسته اند، اصرار ورزد، نه تنها در شمار افراد بیماردل قرار می گیرد [که منافق نیز هست]. علت اصلی چیز دیگری است و از نوع شهوت های نفسانی که با رسیدن به کام دل، فرو می نشیند نیست؛ بلکه اعتقادی است پنهانی و نقشه ای از پیش طرح شده که بر نافرمانی عمومی خدا و رسول او سرشته شده است. همان چیزی که این صحابی تا دم مرگ بر اجرای آن اصرار داشت. ابن اثیر گوید: ابوبکر، عثمان بن عفان را احضار و با او خلوت کرد تا فرمان عمر را بنویسد، آن گاه گفت: (بنویس بسم الله الرحمن الرحیم، این عهد نامه ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمانان است، اما بعد)، در این هنگام از هوش رفت؛ و عثمان نوشت: (اما بعد، من عمر بن خطاب را به خلافت بر شما گماردم و از خیرخواهی برای شما دریغ نکردم). آن گاه ابوبکر به هوش آمد و گفت: برایم بخوان؛ عثمان خواند. در این حال ابوبکر تکبیر سرداد و گفت: گمان می کنم، از این که من در این بیهوشی بمیرم و مردم دچار اختلاف شوند ترسیده ای، گفت: آری. گفت: خداوند از سوی اسلام و اهل اسلام به تو پاداش خیر بدهد. [۱۷۸]. سبحان الله! روزی که پیامبر (ص) قصد داشت آخرین وصیتش را به امت بنویسد تا از گمراهی و اختلافشان جلوگیری کند، این احتیاط و بیم از اختلاف کجا بود؟ آیا عقل می پذیرد که رهبران این حزب برای وضع امت اسلامی از پیامبر (ص) هم دلسوزتر بوده اند؟! عمر بن خطاب آرزو می کرد که ای کاش ابو عبیده بن جراح - شخص سوم رهبری حزب - زنده می بود تا او را خلیفه می گردانید. [۱۷۹] او همچنین آرزو می کرد، ای کاش خالد بن ولید، که در دوران سختی آنان را یاری داده زنده می بود تا او را به خلافت برمی گزید؛ [۱۸۰] و نیز آرزو می کرد که ای کاش سالم، غلام ابو حذیفه - چهارمین شخصیت رهبری حزب - زنده بود تا او را خلیفه می گردانید. [۱۸۱] ناگفته نماند که خلافت (سالم) با مبنای این حزب که (خلافت تنها از آن قریش است) سازگاری ندارد؛ و این اصلی بود که رهبری این حزب در روز سقیفه علیه انصار علم کرد. عمر همچنین آرزو می کرد که ای کاش معاذ بن جبل زنده بود تا او را خلیفه می ساخت؛ در حالی که معاذ از انصار است! گذشته از این، توجه به ماهیت شورای ابتکاری عمر - که به زودی درباره اش سخن خواهیم گفت - ما را به این نکته رهنمون می شود که تعیین عثمان از سوی خلیفه دوم، برپایه یک سناریوی ویژه بود. علاوه بر آن، وی زمینه های حکومت پادشاهی امویان را فراهم ساخت. به این ترتیب که دست معاویه را در شام باز گذاشت تا هر طور که دوست داشت و می خواست رفتار کند؛ و آن خلیفه قاطع در مدینه به خاطر جوان قریش و کسرای عرب [معاویه] به عمد از شام چشم پوشید! بر طبق آنچه گذشت، جای هیچ شکمی باقی نمی ماند که شماری از صحابه بسیار اصرار داشتند در راه اجرای فرمان های الهی مربوط به تعیین جانشین به وسیله پیامبر (ص) و شخص خلیفه پس از وی، تا آن جا که می توانند مانع تراشی کنند و این رویه را تا دم مرگ ادامه دادند. حزب سلطه در میان شاخه های گوناگون جریان نفاق، بیش ترین تأثیر را بر اسلام و مسلمانان داشته است؛ زیرا شاهراه انحراف را که راه های فرعی از آن منشعب می شود گشود، و

هنوز هم اسلام و مسلمانان گرفتار بدبختی و بیچارگی ناشی از عملکرد این حزب هستند. رهبری این حزب بار گناه این بدبختی‌ها و همه جنایاتی را که از روز سقیفه تا قیامت به بار آمده و خواهد آمد بر دوش دارد. [۱۸۲].

تشابه جامعه ما با زمان امام حسین

امروز هم اگر کسی بخواهد جامعه اسلامی را از مسیر خود منحرف کند، ابزاری غیر از سه عامل تطمیع، تهدید و تبلیغات ندارد. شما خیال نکنید اگر کسی بخواهد حکومت انقلاب اسلامی ایران را نابود کند، حتماً باید از ینگه دنیا بیاید. بلکه در درون همین کشور منافقانی هستند و همان کاری را می‌کنند که منافقان صدر اسلام با حسین (ع) کردند. آن روز هم احتیاجی نبود از روم و ایران یا از چین و ماچین بیایند، پسر عموهای خود حسین (ع) بودند. منظورم پسر عموی نزدیک و بدون واسطه نیست، بلکه عشیره‌هایی که مربوط به قریش است. بنی امیه و بنی هاشم، عموزاده بودند. در جامعه امروزی علاوه بر مصیبت خیانت خودی‌ها، کمک‌های خارجی هم اضافه شده است. اما نقش مستقیم را عوامل داخلی ایفا می‌کنند. فکر نکنید اگر بخواهند مسیر انقلاب اسلامی ایران منحرف بشود حتماً آمریکا باید مستقیماً عمل کند. آمریکا عوامل داخلی را شناسایی می‌کند، آن‌ها را به وسیله حمایت تبلیغاتی، کمک‌های مالی و احیاناً قضایای دیگری، مانند ایجاد فتنه‌ها، آشوب‌ها و ترورها تقویت می‌کند. درست است که بسیاری از این ترورها به دست منافقان انجام گرفته است، اما منافقان که آمریکایی نیستند؛ از کجا آمده‌اند؟ از همین جامعه ایرانی آمده‌اند و بسیاری از این‌ها به نام طرفداری از اسلام به وجود آمدند.... [فردی] که امروز علیه اسلام و علیه امام (ره) سخن می‌گوید و در خارج مصاحبه می‌کند، او از درون جامعه اسلامی سر برآورده و شاید روزگاری هم به عنوان محافظ امام (ره) در این جامعه زندگی می‌کرده است ولی امروز اسلام را انکار می‌کند! و می‌گوید امام (ره) را باید به موزه تاریخ سپرد! [۱۸۳] چنین فردی حتماً نباید از آمریکا بیاید. لکن این که چنین افرادی روزگاری به عنوان محافظ امام (ره) در این جامعه زندگی می‌کرده‌اند، به این معنا نیست که آمریکا آن‌ها را تأیید نمی‌کند. چطور است که وزیر خارجه آمریکا یا سایر شخصیت‌های بیگانه، از این که - به اصطلاح خودشان - دموکراسی در ایران رواج پیدا کرده و مطبوعات آزاد شده‌اند که هر غلطی بخواهند بکنند، اظهار خوشحالی می‌کنند؟ اگر دشمنان امید دارند روزی بتوانند به ایران برگردند و سلطه شیطانی خود را دوباره از سر بگیرند، به دلیل همین انحرافات است که گوشه و کنار در میان همین افراد پیدا شده است. متأسفانه برخی از این افراد در دستگاه حکومتی هم نفوذ کرده‌اند. اگر حسین (ع) چراغ هدایت است، و به دل‌های مردم نور می‌تاباند، و راه را برای مردم روشن می‌کند، در این زمان هم باید از نور حسین (ع) استفاده کرد. از همان راهی که دشمنان اسلام توانستند اسلام را مسخ و منحرف کنند و عاقبت، حسین (ع) را کشتند؛ امروز هم دشمنان اسلام می‌خواهند از همان راه، حسین زمان را از مسیر خود برگردانند. امروز هم می‌خواهند از همان عوامل و ابزار استفاده کنند؛ راه‌های کلی همان، تبلیغ، تهدید و تطمیع است. بنده هر چه فکر کردم عامل چهارمی پیدا نکردم، البته زمینه‌ها متفاوت است. ممکن است این‌ها از زمینه‌های دیگری استفاده کنند. اما عواملی که از آن استفاده می‌کنند همان سه عامل است. ببینید امروز دشمنان اسلام در دنیا نسبت به اسلام چه کار می‌کنند. آیا از تبلیغات کم می‌گذارند؟ کدام افترا و تهمتی است که نمی‌زنند؟ و در همین روزنامه‌ها که بسیاری از آنها با بودجه بیت المال تأمین می‌شود با تیراژهای فراوان این تهمت‌ها و افتراها چاپ و پخش می‌گردد. بسیاری از جوانهای ناآگاه ما هم تحت تأثیر واقع می‌شوند. فکر می‌کنید گناه این افراد از گناه کسانی که سیدالشهداء (ع) را به قتل رساندند کم تر است؟ این افراد، از آنها چه کم دارند؟ آیا گناه اینها از گناه معاویه و یاران و طرفداران او کم تر است؟ آیا کسانی که به نام دین از این افراد حمایت می‌کنند، گناهشان از ابوبهریره و امثال وی کم تر است؟ حتی به همان اندازه‌ای که امروز اسلام در دنیا گسترش یافته است و بیش تر مطرح می‌باشد، گناه این افراد هم

بزرگ تر است. کسانی که خدمت بکنند، اجرشان بیش تر است، و کسانی که خیانت بکنند، گناهشان بزرگ تر است. چون محدوده این خدمت و خیانت وسیع تر است. زمانی که معاویه تسلط یافت، بر عده ای از مردم مسلط شد که شتر نر و ماده را از هم تشخیص نمی دادند؛ به طوری که نماز جمعه را روز چهارشنبه خواند و کسی هم اعتراض نکرد، حتی یکی از خلفای اموی، در حال مستی نماز خواند و نماز صبح را چهار رکعت خواند، بعد گفتند نماز صبح دو رکعت است، گفت: امروز حال خوشی داشتم، اگر می خواهید بیش تر برایتان بخوانم! آن روز دشمنان اسلام بر چنین مردمی حکومت می کردند. امروز فریب دادن جوانانی که در انقلاب رشد کرده اند، به این آسانی ها ممکن نیست، اما حيله های دشمنان نیز بسیار پیچیده تر شده است. نکته ای دیگر؛ شما تاریخ جاهلیت را پیش از بعثت پیغمبر اکرم (ص) نگاه کنید، آیا در عرب کسی که به بی رحمی حرمه باشد پیدا می شود؟ کسی که طفل شش ماهه ای که در حال جان دادن است، آخرین لحظات حیاتش است، تیر سه شعبه زهر آلود به گلوی این طفل بزند؟ آیا جانوری از این پست تر پیدا می کنید؟ آیا پیش از اسلام چنین کسانی بودند؟ من فکر نمی کنم در میان همه وحشی هایی که در زمان قبل از اسلام زندگی می کردند کسی به این قساوت وجود داشته باشد. بعد از ظهور و رشد اسلام بود که شیاطینی چون یزید، شمر و حرمه با این همه قساوت، برای مبارزه با اسلام پیدا شدند. عجیب است، قرآن وقتی نازل می شود، مؤمنان را هدایت می کند، اما بر فساد، انحراف و کفر ظالمین می افزاید، (وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)؛ [۱۸۴] نتیجه آب باران این است که در جایی که گل می روید، گل های با طراوت و خوشبو بیش تر می شود، اما محلی که گیاه سمی می روید، همان سم بیش تر خواهد شد. در جامعه اسلامی، سلمان ها، ابوذر ها، عمارها، میثم تمآرها و سعید بن جبیرها رشد می کنند. کسانی پیدا می شوند که در شب عاشورا می گویند اگر هفتاد بار کشته شویم، باز هم آرزو داریم در رکاب تو به شهادت برسیم؛ این از یک طرف، اما از سوی دیگر آن قساوتها و بی رحمیها رشد می کند. کسانی که هدایت الهی را زیر پا می گذارند و از رحمت خدا روی برمی گردانند، بر شقاوت و قساوتشان افزوده می شود. انقلاب اسلامی ایران از یک طرف گلهایی پروراند که در طول تاریخ اسلام کم نظیر هستند، اگر نگوییم بی نظیرند. بنده زمانی که طلبه شدم، تا حدودی با تاریخ اسلام، آشنا شدم یکی از بخش های تاریخ که بسیار بر من اثر می گذاشت و مرا به اعجاب وامی داشت، داستان حنظله غسیل الملائکه است. در صدر اسلام جوانی بود به نام حنظله، این جوان عروسی کرد، صبح روز بعد از عروسی در جنگ احد شرکت کرد، در حالی که هنوز فرصت نکرده بود از جنابت شب گذشته غسل کند در جنگ شرکت کرد و به شهادت رسید. پیغمبر اکرم (ص) فرمود ملائکه را می بینم که آب از آسمان آورده اند و حنظله را غسل می دهند، به همین مناسبت وی حنظله غسیل الملائکه نامیده شد، یعنی حنظله ای که ملائکه او را غسل داده اند. [۱۸۵] این داستان برایم بسیار عجیب بود، که جوانی شب اول عروسی اش، از بستر عروسی برخیزد و در جبهه شرکت کند و به شهادت برسد. اما در داستان انقلاب ما، صدها و هزارها حنظله غسیل الملائکه داشتیم. گلهایی رویدند که حنظله غسیل الملائکه باید پای آن ها را بیوسد. چقدر شهدایی داشتیم که از خدا خواسته بودند جنازه شان پیدا نشود. یکی از طلاب که از دوستان نزدیک خود ما بود، چند سال در جبهه شرکت داشت، تا به فرماندهی لشکر رسید، هنوز ازدواج نکرده بود، گفت فقط آرزو دارم با یک دختر سید ازدواج کنم، تا با فاطمه زهراء محرم شوم، آمد ده هزار تومان قرض کرد و با یک دختر سید ازدواج کرد. بعد از چندین سال جنگ، روز سوم عروسی به جبهه برگشت و به شهادت رسید. از خدا خواسته بود که جنازه اش پیدا نشود و پیدا هم نشد. در این انقلاب از یک طرف این گلهای رویدند، نوجوان ها و جوان هایی که ره صد ساله را یک شبه پیمودند. اما در مقابل، منافقان ملحدی تربیت شدند که نظیر آنها در شیطنت و نفاق در طول تاریخ کم تر دیده می شود. متأسفانه امروز این منافقان با احترام در همین جامعه زندگی می کنند. چرا؟ برای این که یک دستگاه تبلیغاتی از اول راه انداختند، و به

وسیله آن خشونت را محکوم و تساهل و تسامح را ترویج کردند؛ غیرت را از مردم گرفتند تا در مقابل این حملات ناجوانمردانه به اساس اسلام کسی اعتراض نکند و نفس نکشد؛ و اگر کسی به خود جرأت اعتراض بدهد او را طرفدار خشونت و تئوریسین خشونت معرفی می‌کنند و او باید به اعدام محکوم شود! این نقش اول تبلیغات بود و هنوز به نحو اتم و اکمل ادامه دارد. این همان نقشی است که معاویه و همه شیاطین عالم، هنگامی که در مقام سیاست بازی قرار می‌گیرند، بازی کرده‌اند. همچنین تطمیع، و پول و هدایا فرستادن، به جاهایی که گفتنی نیست. به کسانی که هم حزب و هم جبهه آن‌ها بودند، پست و مقامهایی بخشیدند. و بعد تهدید، علی‌رغم این که همه انواع خشونت را محکوم می‌کنند، اما در تهدید مخالفان خود، از تهدیدهای تلفنی، روزنامه‌ای و یا هر شکلی از آن فروگذاری نمی‌کنند. عین همان سیاستهایی که معاویه عمل می‌کرد.

راه مقابله با سیاست‌های شیطانی

حال اگر کسی بخواهد با این نوع سیاست بازی‌ها مقابله کند راه آن چیست؟ همان راهی است که حسین (ع) نشان داد. شرط اول مقابله با این نوع سیاست بازیها این است که دل به دنیا نبندیم. حسین (ع) فرزندان، دوستان و یاران خود را به گونه‌ای تربیت کرده بود که وقتی نوجوان سیزده ساله می‌خواست ببیند که آیا او به شهادت می‌رسد یا نه، حضرت فرمودند که مرگ در کام تو چگونه است؟ گفت: (الْمَوْتُ أَحْلَىٰ عِنْدِي مِنَ الْعَسَلِ)، [۱۸۶] این شعار نبود، قاسم بن حسن در محضر عموی خود شعار نمی‌دهد. آنچه را در عمق قلبش بود گفت. یعنی مرگ از عسل برای من شیرین‌تر است. آیا تصور آن را می‌کنید که مرگ در کام یک نوجوان سیزده سال شیرین‌تر از عسل باشد؟ البته نه هر مرگی، مرگی که در راه خدا، در راه انجام وظیفه، در راه خدمت به اسلام باشد، و الا مرگ که شیرینی ندارد، چون صحبت از شهادت بود، حضرت فرمودند مرگ در نظر تو چطور است؟ اگر ما بخواهیم راه حسین (ع) را ادامه دهیم، باید با این توطئه‌های شیطانی پیچیده مقابله کنیم، اول باید آن روحیه را پیدا کنیم. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) [۱۸۷]، و یا (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ) [۱۸۸] اگر دوست خدا هستید، آرزوی مرگ داشته باشید. مگر دوست ملاقات محبوبش را دوست ندارد؟ ما باید این را یاد بگیریم. باید به خودمان تلقین کنیم، باید عملاً در همین مسیر حرکت کنیم؛ به آرزوهای دنیا دل نبندیم؛ فریب این زرد و سرخ‌ها را نخوریم و مرگ در راه خدا و شهادت در راه خدا را بزرگ‌ترین افتخار بدانیم. در این صورت می‌توانیم راه خدا را حفظ کنیم. این درسی بود که ابی‌عبدالله به ما داد. چگونه ما می‌خواهیم حسینی باشیم، و به او عشق بورزیم با وجود این که این درس را از او یاد نگرفته‌ایم؟ در بین نوجوانان عزیز ما فراوانند کسانی که از قاسم بن الحسن الگو بگیرند. در یکی از شهرها سخنرانی می‌کردم، شب که به منزل صاحبخانه برگشتم، پسر دوازده ساله صاحبخانه گفت من صحبت خصوصی با شما دارم - شاید جلوی چشم پدر و مادرش خجالت می‌کشید و می‌خواست به صورت خصوصی با من صحبت کند - زمانی که می‌خواستم از آن شهر برگردم، آن نوجوان گفت صحبت خصوصی ام را نتوانستم بگویم. کناری رفتم و گفتم فرمایشتان را بفرمایید، گفت دعا کنید خدا شهادت را نصیب من کند! این بچه‌ها در مکتب امام حسین (ع) پرورش پیدا می‌کنند. اینها همراه و همسوی قاسم بن الحسن می‌شوند. مردان کهنسال ما نیز رفیق حبیب ابن مظاهر می‌شوند. ما باید از این قافله دور نمایم، رمز پیروزی ما این است که برای ما، مرگ در راه خدا شرف به حساب آید و افتخار باشد. اگر جنگی پیش آمد، حاضر باشیم به شهادت برسیم، همان‌طور که شهدای ما افتخار کردند. چقدر جوانها نزد امام می‌رفتند و التماس می‌کردند که آقا دعا کنید ما به شهادت برسیم. متأسفانه طی چند سالی که از جنگ گذشته، این فرهنگها و این ارزشها تدریجاً به دست فراموشی سپرده می‌شود. ولی این روزها باید به برکت نام حسین (ع) این ارزشها از نوزنده

شود. [۱۸۹].

عاشورا و جریان شناسی نفاق

اشاره

نوریان

بیماری نفاق و علائم آن

نفاق بیماری جان و دل است و آیات قرآن این نکته را تأکید کرده است. دل سالم از آن رو که عرش خدا و حرم الهی است، [۱۹۰] غیر خدا در او راه ندارد؛ ولی دل بیمار جایگاه غیر اوست. پر از هوی و هوس و عرش شیطان است. قرآن کریم صریحاً منافقان را بیمار دل می‌داند: (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) [۱۹۱]. بیماری پرخطر نفاق مبتلایان به آن را دچار بزرگ‌ترین زیان‌ها می‌کند؛ چرا که در آخرت تنها عامل نجات بخش قلب سلیم است، نه قلب پر از هوی و هوس و محبت و علاقه به غیر خدا؛ **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** (شعراء / ۸۸ و ۸۹) در آن روز مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد؛ مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید

نفاق خطرناک‌ترین عامل انحراف

پس از پیروزی هر انقلابی خطر اصلی، نفوذ عناصر تحول‌ناپذیرفته در درون جبهه انقلابیون و خودی‌ها به منظور حفظ نفرت و دستیابی به پست‌ها و مشاغل حساس و ایجاد زمینه مناسب برای استحاله نظام و دستیابی به قدرت است. مشکل اصلی نفاق مخفی و پنهان بودن انگیزه‌ها و شیوه‌ها و عملکردهاست که مردم، دشمن آشکار را می‌شناسند، با او می‌جنگند؛ اما وقتی دشمن در لباس دوست درآمد تاکتیک و شیوه‌ها را عوض کرد و شعار همراهی را سر داد در این صورت شناسایی و مقابله با او مشکل است. چه بسا ملتی مدت زمان طولانی با دشمن جنگیده و با سربلندی به موفقیت دست یافته است لکن با چهره و تاکتیک دیگری زمینگیر شده و در دام دشمن قرار گرفته است. بیش از ۳۰۰ آیه قرآن پیرامون نفاق و شناسایی شیوه‌های منافقان نشان‌دهنده پیچیدگی جریان نفاق است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: (أَكْبَرُ الْأَعْدَاءِ أَخْفَاهُمْ مَكِيدَةٌ) [۱۹۲] (بزرگ‌ترین دشمنان کسانی هستند که نقشه‌ها و توطئه‌های آنان پنهانی و مخفی است). فلسفه شکل‌گیری جریان نفاق و اهداف آن تابع شرایط شکل‌گیری نهضت و اقتدار و توان حکومت انقلاب است. همیشه منشاء نفاق، ترس و حفظ جان نیست زیرا افرادی که برای حفظ جانشان در کسوت خودی‌ها در می‌آیند و به زندگی خود ادامه می‌دهند خطر عمده‌ای ندارند. خطر عمده از آن دشمنان و جریان‌های اصلی مخالف حرکت انقلاب است که تا آخرین لحظه مقاومت می‌کنند و در شرایط ناخواسته قدرت را از دست می‌دهند. در این شرایط جریان ضد انقلاب با یک تغییر تاکتیک و به امید زمینه‌سازی و دست‌یابی مجدد به قدرت به صورت مقطعی دست از مبارزه آشکار بر می‌دارد و با تجدید قوا با شیوه‌های غیر محسوسی در مسیر تضعیف بنیاد و بیان نظام برنامه‌ریزی می‌کنند.

پدیده نفاق در عصر نبوی

با تجزیه و تحلیل و کالبد شکافی حادثه عاشورا و توجه به کلمات رهبری و چهره‌های هدایتگر نهضت روشن می‌شود که حادثه

خونین کربلا و صدها حادثه و ضایعه دیگر در تاریخ اسلام معلول و نتیجه یک جریان پیچیده نفاقی است که در عصر پیامبر (ص) و حاکمیت اسلام، در دوران جامعه انقلابی شکل گرفت. کلام امام حسین (ع) که خطاب به لشکریان حاضر در کربلا می فرماید: (یا شیعه آل ابی سفیان) و خطبه زینب کبری (س) خطاب به یزید که فرمود: (یا بن الطلقاء) رمز و اشاره به ریشه و مبداء این جریان انحرافی و بستر شکل گیری آن است. آن روز که مکه به دست سربازان اسلام فتح شد و انقلاب اسلامی به رهبری پیامبر (ص) به پیروزی رسید، همه مردم به جمع مسلمانان پیوستند و مدیریت دینی جایگزین حکومت جاهلی شد، آرام آرام عناصر ضد حاکمیت دینی که به ظاهر مسلمان شده بودند به رهبری ابوسفیان اولین هسته جریان انحرافی را شکل دادند و بنای حزب اموی را در درون جامعه اسلامی پایه گذاری کردند. جمله زینب کبری (س) اشاره به همان عناصر ارتجاعی جاهلی بود که تا آخرین لحظه در برابر حرکت انقلاب مقاومت کردند و پس از فتح مکه در حالی که استحقاق شدیدترین مجازات ها را داشتند در جهت اتمام حجت مورد لطف پیامبر (ص) قرار گرفته و خطاب به آنها فرمود: (اَذْهَبُوا اَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ) [۱۹۳] (بروید که شما آزاد شدگان هستید). حزب اموی که دنبال براندازی نظام اسلامی و دست یابی به قدرت بود پس از رحلت پیامبر (ص) و پیدایش زاویه انحرافی در مدیریت جامعه و انتقال مدیریت دینی از جایگاه اصلی خود که توسط پیامبر (ص) تعیین شده بود، با سوء استفاده از این زاویه انحرافی و اختلاف ایجاد شده در شاکله نظام و دامن زدن به اختلافات و جذب عناصر بریده و زخم خورده و مطرود توانست در حاکمیت خلیفه سوم با دستیابی به پست های حساس اولین گام ها را در تحقق و اجرای طرح های براندازی برداشته و جاپایی در حاکمیت به دست آوردند و بدین وسیله عناصر نااهل و غیر معتقد به مبانی دینی به بخش هایی از قدرت اجرایی دست یافتند. در حقیقت جریان سقیفه و حرکت سیاست بازان که فرمان صریح و روشن پیامبر (ص) را پیرامون رهبری امت پس از او، کنار گذاشتند زمینه ساز و واسطه انتقال قدرت به بنی امیه شدند و مسئولیت اصلی انحراف در حرکت اسلامی و حوادث دردناک آن به ویژه حادثه عاشورا در درجه اول متوجه آنان است. مروج الذهب نقل می کند: (لَمَّا بُويعَ عُثْمَانُ) (هنگامی که عثمان به خلافت رسید ابوسفیان بر سر قبر حمزه آمد) (وَ صَرَبَ بِرِجْلِهِ) (با پایش روی قبر حمزه کوبید) و گفت: (يا ابا عماره ان الامر الذي اجتلدنا عليه بالسيف، اليوم في يد غلماتنا يتلعبون) [۱۹۴] (ای ابا عماره امری که به خاطر آن روی یکدیگر شمشیر می کشیدیم امروز در دست جوان های ماست. و با آن بازی می کنند و هر طور بخواهند عمل خواهند کرد). در حقیقت جریان نفاق دو لایه داشت لایه رویی همان جریانی بود که افرادی پس از پیامبر (ص) رهبری امت اسلامی را از خاندان وحی جدا کردند و در جای دیگری قرار دادند و زمینه ساز حاکمیت لایه زیرین شدند که جریان اصلی براندازی همان لایه زیرین یعنی حزب اموی بود که در دوران خلیفه سوم به مراکز قدرت از جمله شام دست یافته و بعدها بر کل قلمرو اسلامی مسلط شدند. جریان نفاق در درون قلمرو حکومت امیرالمؤمنین (ع) با طراحی پیچیده ترین توطئه ها و با سوء استفاده از مرگ عثمان سه جنگ جمل، صفین و نهروان را بر حکومت دینی تحمیل کرد که خسارت های غیر قابل جبرانی را برای عالم اسلام از خود به جای گذاشت و سرانجام امت اسلامی قربانی این توطئه ها شد و با شهادت امیرالمؤمنین به دست متحجرترین عناصر ابزار دست نفاق، زمینه حاکمیت معاویه در سال ۴۰ هجری فراهم شد و در نتیجه پس از سه دهه از رحلت پیامبر اسلام، حکومت دینی تبدیل شد به حکومت سلطنتی و مدیریت الهی مبدل شد به حکومت طاغوتی - موروثی. از سال ۴۰ هجری تا سال ۶۱ که حادثه خونبار کربلا پیش آمد در طول دو دهه، حکومت معاویه بزرگ ترین ضربات را بر پیکر اسلام و امت اسلامی وارد کرد که ایجاد انسداد فرهنگی و جلوگیری از تفسیر قرآن و نقل حدیث و زیر پا گذاشتن اصول و محکومات مورد تأکید قرآن و پیامبر اسلام (ص)، گسترش فرهنگ تساهل و تسامح و اباحه گری، ترویج و تحکیم جدایی دین از سیاست، تغییر ذایقه مردم در جهت عدول از ارزش های دینی و جایگزین کردن ارزش های جاهلی و تصنعی، تخریب باورها و معتقدات

مردم، حذف نیروهای ارزشی و متدین و انقلابی از صحنه سیاسی، تشویق و گسترش فرهنگ بی بند و باری و لابی‌گری و بالاخره تبدیل کردن سیستم نظام اسلامی و مدیریت الهی به حکومت استبدادی - سلطنتی - موروثی بخشی از دستاوردهای شوم این جریان نفاق بود. در اینجا پیامبر اسلام (ص) از ناحیه نفاق و منافق اعلام خطر می‌کند، زیرا عامه مردم بی‌خبر و ناآگاه‌اند و از ظاهرها فریب می‌خورند، و لذا در طول تاریخ اسلام می‌بینیم هروقت مصلحی به خاطر مردم و اصلاح وضع اجتماعی و دینی آنان قیام کرده است و منافع سودجویان و بیدادگران به مخاطره افتاده است، آنها بلافاصله لباس قدس پوشیده‌اند و به تقوی و دین تظاهر کرده‌اند. [۱۹۵].

اهداف منافقانه در ساخت مسجد ضرار

در قضیه بنای مسجد ضرار نیز نقل می‌کنند: گروهی از منافقین نزد پیامبر آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند و همچنین در شب‌های بارانی، که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد قبا را ندارند، فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند. پس از کسب اجازه از پیامبر گفتند: آیا ممکن است شخصاً بیاید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر فرمود: من فعلاً - عازم سفرم و هنگام بازگشت به خواست خدا به آن مسجد می‌آیم و در آن نماز می‌گذارم. هنگام بازگشت پیامبر از تبوک، نزد او آمدند و گفتند: اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و آن را افتتاح کنی. این درخواست در حالی طرح می‌شد که هنوز پیامبر وارد مدینه نشده بود. در این هنگام آیات ۱۰۷ به بعد سوره توبه نازل شد و پرده از اسرار آنها برداشت. به دنبال آن، پیامبر دستور داد سقف مسجد مزبور را، که از شاخه‌های خرما بود، آتش بزنند و بقایای آن را ویران کنند و جای آن را محل ریختن زباله‌های شهر سازند. اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری دچار حیرت خواهیم شد. اما با بررسی باطن مسئله، حقیقت روشن می‌شود. این مسجد - که بعد از تخریب به مسجد ضرار مشهور شد - با توصیه (ابوعامر) و برای ایجاد پایگاهی در مدینه برای جاسوسی و تبلیغ علیه آنها نوید داد که بالمشکری از روم به کمکشان خواهد آمد. مخصوصاً توصیه و تأکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیت‌های آینده‌اش باشد. ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی برای او در مدینه به نام دشمنان اسلام عملاً امکان‌پذیر نبود، منافقان صلاح را در آن دیدند که در زیر نقاب مسجد و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند. سرانجام مسجد ساخته شد و با نصب جوان صالحی به نام (مجمع بن حارثه) توانستند توجه گروهی از مردم، از جمله عده‌ای از نمازگزاران مسجد قبا را به خود جلب کنند. بعد از نزول آیات مورد اشاره، پیامبر دستور تخریب این پایگاه نفاق را صادر کرد. [۱۹۶].

نقش پدیده نفاق در ایجاد انحراف پس از رحلت پیامبر

تکذیب رحلت پیامبر پس از رحلت پیامبر گرامی (ص) نخستین واقعه‌ای که مسلمانان با آن روبه‌رو شدند موضوع تکذیب رحلت آن حضرت توسط عمر بود. که در برابر خانه رسول خدا (ص) فریاد زد: هر کس بگوید پیامبر (ص) رحلت کرده است، با این شمشیر گردنش را می‌زنم. و سخنان ابن عباس و دیگران، و قرائت آیه‌ای که حاکی از این بود که پیامبر (ص) مانند همه می‌میرد، [۱۹۷] در وی اثر نکرد، تا لحظه‌ای که ابوبکر - که در بیرون مدینه بود - سر رسید. وی بدون اعتنا به فریادهای عمر وارد خانه پیامبر (ص) شد، و پس از این که روی آن حضرت را باز کرد و بوسید، به مسجد بازگشت و اعلام کرد که رسول خدا (ص) رحلت کرده است، سپس همان آیه را تلاوت نمود. عمر گفت: مثل این که من تاکنون این آیه را شنیده بودم. [۱۹۸].

حادثه غیر منتظره

لحظاتی که علی (ع) مشغول غسل پیامبر(ص) بود و مسلمانان در انتظار پایان یافتن مراسم غسل و کفن بودند و خود را برای خواندن نماز بر پیکر مطهر وی آماده می کردند، خبر آوردند که جمعیتی در (سقیفه بنی ساعده) [۱۹۹] جمع شده و درباره انتخاب خلیفه بحث می کنند و نام سعد بن عباده (رئیس خزرجیان) برای خلافت برده می شود. عمر و ابوبکر توسط دو نفر از اوسى ها به نام های (معن بن عدی) و (عویم بن ساعده) که با سعد بن عباده خزرجی کدورتی داشتند از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده خبردار شدند، سپس با عجله، در حالی که نگران بودند به همراه ابوعبیده وارد سقیفه شدند. عمر خواست سخن آغاز کند و زمینه را برای خلافت ابوبکر آماده سازد ولی ابوبکر مانع شد و گفت: اگر من چیزی را فرو گذاشتم تو جبران کن. آنگاه خود شروع به سخن کرد و بعد از شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر(ص) گفت: (ما مهاجرین، اولین کسانی بودیم که اسلام آوردیم و سایر مردم در این قسمت پیرو ما می باشند. ما طایفه رسول خدا(ص)، مرکز قبایل عرب، و نقطه ارتباط آنان هستیم. شما انصار نیز یاران خدا و رسول او هستید، پشتیبان پیامبر(ص) و سرداران ما هستید و در دین و منافع آن با ما شریک می باشید. شما سزاوارترین مردم به راضی بودن، در مقابل خواسته خدا و تسلیم در برابر آنچه که خداوند برای برادران مهاجر شما خواسته، می باشید و نباید درباره آنها حسادت ورزید. شما در سختی ها نیروهای خود را جهت پیشبرد اسلام به کار گرفتید، پس نباید به دست خود این دین را از بین ببرید. من شما را به سوی ابوعبیده و عمر می خوانم، و هر دو را شایسته می دانم...) [۲۰۰]. در این هنگام آن دو گفتند: (سزاوار نیست احدی از مردم بر تو تقدّم جوید، تو یار غار پیامبر(ص) هستی...)

نقش امیرالمؤمنین در افشای پدیده نفاق

اجتماع سقیفه با بیعت عده ای از انصار و مهاجران با ابوبکر، به پایان رسید و برای گرفتن بیعت عمومی رهسپار مسجد شدند. در بین راه عمر در پیشاپیش جمعیت حرکت می کرد و به هر کس می رسید او را وادار به بیعت با ابوبکر می نمود. [۲۰۱]. حضرت علی (ع) که هنوز مشغول مراسم کفن و دفن پیغمبر(ص) بود، از سر و صدای جمعیت از جریان مطلع شد، و پس از آنکه استدلال و حجت مهاجران برای شایستگی خلافت، به او گفته شد (که آنها به خویشاوندی پیامبر(ص) و اینکه خلیفه باید از قریش و از شاخه های درخت نبوت باشد، احتجاج کرده اند) فرمود: (اینها به درخت استناد کردند، ولی میوه و ثمره آن را نابود ساختند.) [۲۰۲]. دومین عکس العمل امام (ع) پس از دفن پیامبر(ص) بود. حضرت علی (ع) و تعداد زیادی از بنی هاشم و دیگران در مسجد نشسته بودند. برخی از کسانی که با ابوبکر بیعت کرده بودند به دور آن حضرت و بنی هاشم جمع شدند و گفتند: (طایفه انصار و کسان دیگر با ابوبکر بیعت کرده اند، شما نیز با او بیعت کنید و گرنه درباره شما با شمشیر حکم می کنیم.) حضرت علی (ع) در جواب آنان فرمود: (من برای این بیعت سزاوارترم، شما باید با من بیعت کنید، شما به موجب قرابت با رسول خدا(ص) خلافت را از انصار گرفتید، آنها هم این حق را به شما تسلیم کردند. من نیز با شما چنین استدلال می کنم. من در زمان حیات رسول خدا و نیز هنگام رحلت او نزدیک ترین فرد به او بودم، من وصی و وزیر و حامل علم او هستم... من به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) از همه آشناترم، و عواقب امور را بهتر از همه شما می دانم و ثبات قدمم از شما بیشتر است. پس بر سر چه چیز نزاع دارید؟! [۲۰۳]. عمر گفت: (تو را رها نمی کنیم مگر این که خواه و ناخواه بیعت کنی.) امیرمؤمنان (ع) با لحنی قاطع پاسخ وی را داد و فرمود: (شیری بدوش که قسمتی از آن برای توست. امروز کمر بند خلافت را محکم بر او ببند، که فردا به تو برگرداند.) [۲۰۴]. در این هنگام، ابوعبیده خطاب به امام (ع) گفت: (ای پسرعمو! خویشاوندی تو با رسول خدا(ص) و سابقه

ات در اسلام و یاری تو آن را وهمچنین علم تو مورد انکار ما نیست، و لکن تو هنوز جوانی و ابوبکر از پیرمردان قبیله تو می باشد. او برای برداشتن این بار بهتر است. اگر خدا عمرت دهد پس از او خلافت را به تو تسلیم خواهند کرد... لذا در این موقع فتنه و آشوب برپا مکن. تو خود می دانی دل های عرب با تو چگونه کینه و دشمنی دارد. [۲۰۵]. سومین عکس العمل آن حضرت، خطابه ای است که در برابر مهاجر و انصار ایراد فرموده است. در قسمتی از این خطابه می فرماید: (ای گروه مهاجر و انصار خدا را در نظر بیاورید و عهد و پیمان پیامبر(ص) را درباره من فراموش نکنید. و حکومت محمد(ص) را از خانه او به خانه های خود مبرید...)(... شما می دانید که ما اهل بیت به این امر از شما سزاوارتریم. مگر شما کسی را نمی خواهید. که به مفاهیم قرآن، و اصول و فروع دین و به سنت های پیامبر(ص) احاطه کامل داشته باشد، و جامعه اسلامی را به خوبی بتواند اداره کند...؟ به خدا سوگند چنین فردی در بین ماست نه در میان شما، پیروی از هوای نفس نکنید، و از حق دور نشوید، و اعمال گذشته خود را با اعمال بد فاسد نکنید) بشیر بن سعد با جماعتی از انصار گفتند: (ای ابوالحسن! اگر انصار این سخنان را قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند، حتی دو نفر درباره تو اختلاف نمی کرد.) [۲۰۶]

نقش فاطمه در افشای پدیده نفاق

دخت گرامی پیامبر مکرم اسلام، با دیدن آن همه ظلم و ستم و اجحاف نسبت به خاندان ولایت بارها لب به سخن گشود و چهره کریه نفاق و منافقان را افشا و رسوا نمود. در بخشی از خطبه خویش خطاب به زنان مدینه فرمودند: من صبح کردم در حالی که نسبت به دنیای شما کاره و به مردانتان خشمگینم. آنان را از دهان خویش به دور انداخته و در اثر تعمق در افکار و حرکتشان به شدت بغضشان را در دل گرفتیم... آنان در عذاب الهی پیوسته در آتش خواهند بود. وای بر آنان، چگونه خلافت رسول خدا را از مواضع اصلی دور ساختند؟! و از خانه ای که جبرئیل امین در آنجا فرود می آمد به خانه دیگری بردند؟! این کار زیان بزرگی را متوجه آنان خواهد ساخت. می دانید چرا به شوهرم امیرالمؤمنین توجه نکردند؟ و چرا وی را رها نموده، به دیگری رو آوردند؟ از شمشیر او دل پری داشتند، زیرا علی قهرمانان و شجاعان اینان را به خاک هلاکت افکند و از مرگ نهراسید و در راه خدا با دشمنان او سازش نکرد... اگر مردان شما به او جفا نمی کردند و اجازه می دادند که او به کرسی خلافت بر حق خود بنشیند، به سود شما حرکت می نمود و با آرامش تمام مرکب خلافت را سالم به مقصد نهایی می رسانید و هیچ رنج و زحمتی به کسی متوجه نمی شد... و خود نیز از آن سوء استفاده نمی کرد و جز به اندازه نیاز از آن بهره مند نمی شد. در حکومت او منافق و مؤمن، درستکار و خائن، زاهد و حریص... روشن و مشخص می گردید و زمین و آسمان برکات خویش را بر شما ظاهر می ساخت ولی مردان شما، ره به بیراهه رفته و بزودی به سزای اعمالشان خواهند رسید... نمی دانم آنان چرا دوست بدی انتخاب کردند و سرپرست نامناسبی برای خویش گماردند؟! بدانید که آنان فاسدانند ولی نمی دانند. وای بر آنان. کسی که به راه حق حرکت می کند سزاوار پیروی است یا آنکس که راه نیافته باید از دیگری راهنمایی بگیرد؟! شما در این انتخاب بد، به جای شیر از پستان شتر خلافت، باید خون بدوشید و با زهر زندگی مسموم گردید و گرفتار استبداد و ستمگری باشید... سوید بن غفله که راوی این خطبه است می گوید: زنان مدینه به خانه هایشان مراجعت نموده و شوهران خویش را از سخنان آن حضرت باخبر ساختند و لذا گروه زیادی از مردم مدینه به حضور فاطمه زهرا(س) آمده و اعتذار نمودند... ولی حضرت آنان را نبخشید و فرمود: از نزد من دور شوید پس از آنکه مرتکب این گناه بزرگ شدید به دروغ عذرخواهی می کنید؟ شما که عذر ندارید. [۲۰۷].

نقش حادثه عاشورا در افشای پدیده نفاق

حادثه عاشورا در افشای چهره نفاق نقش به‌سزایی را ایفا کرد، امام حسین (ع) با آگاهی کامل از وجود نفاق در بدنه نظام و خطر انحراف اسلام توسط منافقان و مدعیان دروغین حمایت از اسلام و سیره جدش، قیام خویش را آغاز کرد. رخداد تاریخی عاشورا بزرگ‌ترین افشاکننده ماهیت اصلی جریان نفاق بود که گستره و عمق و کیفیت وقوع آن توانست اساس حکومت نفاق را متزلزل کند و بنیاد آن را نابود سازد. گاهی جامعه‌ای و نظامی آن قدر از مبداء اصلی خود منحرف می‌شود و ماهیت آن با خرافات و بدعت‌ها آمیخته می‌گردد که با سخنرانی و خطابه و فریاد نمی‌توان آن جامعه خفته را بیدار کرد. تنها با یک قیام خونین می‌توان افکار خفته مردم را بیدار نمود. امام حسین (ع) راهی برای بیعت با یزید نداشت و لذا در صدد برآمد تا افکار عمومی را روشن کند یا مردم متوجه شده با او همراهی می‌کنند و حکومت طاغوت از بین می‌رود یا به تکلیف خود یعنی جهاد و مبارزه با حکومت فاسد بنی‌امیه بر می‌خیزد و تکلیفش را انجام می‌دهد. لذا در مسیر حرکت خود در هر مقطعی به افشای ماهیت حکومت پرداخت و به نقاط ضعف مردم اشاره کرد. از حساس‌ترین فرازهای کلام امام حسین (ع) در آخرین لحظات زندگی به مردمی که اکثراً از منطقه جغرافیایی عراق بودند خطاب می‌کند (یا شیعه آل ابی‌سفیان) یعنی مردمی که دهها سال بعد از ابوسفیان زندگی می‌کنند و محدوده زندگی آنها با محدوده زندگی ابوسفیان فاصله دارد؛ با توجه به این که بر محوریت جریانی که ابوسفیان پایه‌گذار آن بوده حرکت می‌کنند. نه جزء مؤمنان هستند و نه جزء امت پیامبر (ص) به شمار می‌آیند و نه از پیروان علی (ع) هستند بلکه شیعه و پیرو ابوسفیان می‌باشند و زینب کبری (س) هم یکی از افشاگران جریان نفاق در حساس‌ترین شرایط در برابر نسل سوم شجره خبیثه اموی برای روشن شدن اذهان جامعه با خطاب به یزید با بیان شجره نامه او جمله (یا بنی‌الطلاق) را به کار می‌برد و با یک جمله تبار جریان فاسد نفاق را معرفی می‌کند.

امام حسین و جریان نفاق

در زمان اباعبدالله الحسین (ع) نیز بیشتر کسانی که در روز عاشورا جمع شدند و پسر پیامبر را به شهادت رساندند، افراد نادانی بودند که بازیچه دست عده‌ای منافق سودجو و ریاست طلب قرار گرفتند. (عمر سعد) در روز تاسوعا سپاهیان را با عنوان (جیش الله) - لشکر خدا - مخاطب ساخته و آنان را با بشارت به بهشت برای جنگ با امام (ع) تحریک و تشویق می‌کند و به تعبیر علامه شهید استاد مطهری: (وقتی مقدس احمق می‌شود، این جور از آب درمی‌آید. یک عده قلیلی منافق توانستند از توده های مسلمان جاهل و احمق، لشگری انبوه علیه پسر پیامبر (ص) به وجود بیاورند... خود امام حسین (ع) متوجه نفاق و دورویی مردم عراق و کوفه بود و در روز عاشورا خطاب به لشگریان (عبیدالله بن زیاد) می‌فرماید: شما ما را دعوت کردید و ما آمدیم... و حَسَّشْتُمْ عَلَيْنَا نَاراً اِقْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ وَعَدُّوْنَا وَعَدُّوْكُمْ؛ آتشی که برای نابودی دشمن شما و خود برافروختیم، شما این آتش را علیه خود ما به کار می‌برید. سَيَلَّمْتُمْ عَلَيْنَا سَيِّئاً لَنَا فِي اِيْمَانِكُمْ؛ [۲۰۸] و شمشیری که ما به دست شما دادیم - که شمشیر ایمان و اسلام است - با همان شمشیر می‌خواهید ما را بکشید. [۲۰۹].

نفاق در نهضت ملی ایران

بعد از شهریور ۱۳۲۰ - با خروج اجباری رضاخان از کشور - و با توجه به خلاء پیش آمده در دوره انتقالی حکومت به پهلوی دوم، شاهد رشد، ظهور و شکل‌گیری احزاب، جمعیت‌ها، گروه‌ها و انجمن‌های زیادی هستیم که در سال‌های بعد نقش مهمی در جریانات سیاسی و اجتماعی کشور ایفا کردند. با پیدایش گروه‌های مختلف، رجال سیاسی نیز سر برآوردند که این امر به همراه جابجایی استعمار خارجی موجب شکل‌گیری جدیدی در سیاست و از جمله تقسیم‌بندی جریان‌ها به مذهبی و غیر مذهبی گردید. در این میان، برخی افراد و گروه‌ها با توجه به پایبندی و اعتقاد مردم به دین و آموزه‌های دینی، با

تظاهر و نفاق در لباس دین ظاهر شده و گاهاً توانستند پشتیبانی و حمایت مردمی را کسب کنند. البته جریان نفاق در حکومت پهلوی مربوط به این دوره خاص نیست. کما این که رضاخان، قبل از رسیدن به حکومت با تظاهر و نفاق در مراسمات مذهبی شرکت می کرد و از خود چهره مذهبی نشان می داد و چه بسا همین امر باعث اعتماد مردم به ایشان شد. شناخت جریان نفاق در نهضت ملی شدن نفت ایران مستلزم و درخور تحقیقی گسترده و عمیق است که از حوصله این مقال خارج است. این نوشتار به طور اجمال به معرفی جریان ها و گروه های دخیل در نهضت ملی شدن صنعت نفت می پردازد که هر کدام به نوعی به نفاق و تظاهر پناه برده بودند: ۱- جبهه ملی ایران: که ماهیت ناسیونالیستی، ملی گرایی، غربگرایی، دفاع از جدایی دیانت از سیاست، کناره گیری روحانیت از سیاست و بالاخره معتقد بودن به چهره ملی و دموکراسی خواه دکتر محمد مصدق. اصول فکری این جریان ناسیونالیستی، دموکراسی طلبی و جدایی دین از سیاست می باشد. این گروه مصدق و آیه الله کاشانی را متضاد هم و وجود هر کدام را نافی دیگری می دانستند. به همین علت به دور از عدالت و انصاف و وجدان، همه نوع اتهام را به شخصیت والای این روحانی زده و می زنند. حتی نویسندگان نسل چهارم و پنجم این طایفه بنا به سنت دیرینه اسلاف خود کمین می کنند. نوشته های بعد از انقلاب این جریان چه در داخل و چه در خارج مملو از اتهامات و بی انصافی است. وجه منافقانه این جریان، تظاهر به ملی گرایی است و در پشت نقاب ملت و ملیت به دنبال اهداف خود هستند. ۲- درباریان و طیف سلطنت طلب: این دسته به نوعی از چپگراها و ملی گراها بیشتر ضد مذهب و ضد روحانیت بودند، اما به خاطر حفظ منافع و قدرت شیطانی خود، سعی داشتند چهره ضد اسلامی و ضد دینی خود را پنهان نمایند. این طایفه به دلیل ماهیت ضد اسلامی و ضد انسانی شاه و دربار، وجود و حضور روحانیت و تعالیم والای اسلامی را منافی و مخالف حضور خود می دانستند. بدیهی است که مصادیق عینی و واقعی جریان نفاق در نهضت ملی شدن ایران این گروه می باشند. ۳- جریان چپ: که علی رغم مخالفت با اسلام و دین و اعتقاد به اندیشه های مارکسیستی، کمونیستی و سوسیالیستی بعضاً برای مشروعیت بخشی به دیدگاه های خود به اندیشه های التقاطی روی آورده و مسایل و احکام اسلامی را تفسیر مارکسیستی می نمودند. [۲۱۰]

زمینه های شکل گیری نفاق در انقلاب اسلامی

جریان پیش گفته نفاق هم چنان از شرایط سیاسی، اجتماعی جامعه استفاده کرد و راه خود را پیش می برد و این بار تحت عنوان (مجاهدین خلق ایران) در آستانه انقلاب و بعد از آن ظهور نمود. تاکتیک طرفداری از انقلاب و پیروی بی چون و چرای از امام (ره) از اصلی ترین راهبردهای منافقین قبل از انقلاب بوده است. با توجه به مشروعیت حضرت امام (ره)، این گروه ها در جهت سوق دادن انقلاب به سمت امیال و آرزوهای خود، ظاهری اسلامی و طرفدار امام به خود گرفته بودند. برای بازشناسی این جریان قدری به بررسی مواضع آنها می پردازیم: شکی نیست که (سازمان مجاهدین) تجسم عینی منافقین در جامعه ما بوده و می باشد. این سازمان که با هدف مبارزه با امپریالیزم و نوکر داخلی آن رژیم شاه تأسیس شد، همواره به علت ضعف و التقاط ایدئولوژیک دچار فراز و نشیب هایی در اصلی و فرعی کردن مسائل خود گردیده است و حتی در عمل دچار تغییر هدف شده درحالی که یک حزب یا سازمانی که بر مبنای اصول محکم اسلام و احکام شریعت حق بنا شده باشد هیچگاه و در هیچ شرایطی، هدف خود را تغییر نمی دهد زیرا فقط تاکتیک ها هستند که آن هم بر اساس اصول اسلامی قابل تغییر و تعویضند و هدف برای هر گروه و یا فرد مسلمان، همیشه یکی است و آن (بندگی خدا) برای رسیدن به (خداگونگی) است و کوشش در راه ایجاد یک جامعه عدل اسلامی می باشد. در حالی که (سازمان مجاهدین) هیچگاه چنین هدفی نداشته و پیوسته (مبارزه) برایش هدف و استراتژی بوده و می دانیم که از نظر ما مسلمان ها، (مبارزه) خود وسیله ای است برای رسیدن به هدف نهایی و وسایل نیز دست خوش تغییر و تحول، رشد و تکاملند و بالتیجه (وسیله) نمی تواند بعنوان (هدف) و (استراتژی) بکار

گرفته شود. در بررسی (سازمان مجاهدین) یا به تعبیر ملموس وعینی تر، (سازمان منافقین) باید به برخی صفات منافقین که در قرآن بدانها اشاره شده است توجه کنیم. اولین صفتی که قرآن برای منافقین ذکر می کند (دروغگویی) است. و دروغگو کسی است که نقطه ضعفی داشته باشد و یا از چیزی بترسد. در آیه اول سوره (منافقون) چنین آمده است که (هرگاه منافقین و دورویان بنزد تو آیند، گویند گواهی می دهیم که تو رسول و فرستاده خدایی و خدا شهادت می دهد که تو فرستاده اویی و خدا گواهی می دهد که منافقین همانا دروغگویانند). (سازمان مجاهدین) بنا به ماهیت منافقانه خود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی خون رنگمان به رهبری قائد عظیم الشان امام خمینی، در قبال حضرتشان مواضع مختلف و گوناگونی اتخاذ کردند. این منافقین کوردل کوشیدند ابتدا با خدعه و نیرنگ و دورویی خود را حامی اسلام و تحت فرمان امام خمینی معرفی کنند، در حالی که امام خمینی و همه آنان که به خدعه و نیرنگ منافقین آگاه بودند، می دانستند که (منافقین دروغگویانند) صفت بارز و مشخص دیگری که درباره منافقین صدق می کند، (توجه به خود) و (خودبزرگ بینی) است. قرآن این صفت منافقین را با لفظ (مستکبرین) بیان داشته می فرماید: (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُسِهِمْ وَرَأَيْتُهُمْ يُصِیْدُونَ وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُونَ) (منافقون، آیه ۵) (و هنگامی که بدانان گفته می شود بیایید آمرزش خواهد برای شما رسول خدا، سرهای خویش را بر می گردانند و می بینشان که دوری می گزینند (و دیگران را از راه خدا باز می دارند) و آنانند کبر ورزندگان) این صفت (خود محوری) و (کبر ورزی) صفت بارز (سازمان مجاهدین) را تشکیل می دهد. چه، سازمان بیش از هر چیز به موجودیت خویش توجه دارد نه به موجودیت اسلام. افتخارش این است که توانسته طی ۱۶ سال سازمان را هرچه بهتر و بیشتر متشکل بکند اما این تشکل برای چه هدفی است، این دیگر جدا از مسائل اصلی (سازمان) است و به صورت فرعی مطرح می شود. پس آن مبارزه ای را هم که به عنوان استراتژی و هدف خود انجام می دهد در واقع برای (حفظ سازمان) است و نه پیشبرد مکتب. [۲۱۱].

بنی صدر و نفاق او

از دیگر عناصر منافق در اوایل انقلاب بنی صدر بود - او منافقانه و با شعار مبارزه با منافقین به ریاست جمهوری ایران برگزیده شده بود؛ چرا که وی در تبلیغات انتخاباتی اش بارها تبلیغ نموده بود که او اولین کسی است که در خارج از کشور بر علیه منافقین بپا خاسته است. بنابراین در واقع مخالفت آشکار و علنی بنی صدر با اندیشه التقاطی منافقین علت رأی آوردن او بود ولیکن ایشان بعد از انتخابش توسط مردم به منافقین پیوست و علناً حمایت و نیاز خود به آنها را بیان داشت تا جایی که دقیقاً خط سیاسی مقابله با امام (ره) را از مجاهدین خلق می گرفت. چهره منافقانه بنی صدر و منافقین وقتی آشکار شد که امام (ره) در جواب نامه آنها که در پی تبرئه خویش و مظلوم نمایی بودند، پرده از چهره منافقانه آنها برداشته و ماهیت آنها را در معرض افکار عمومی امت بیدار قرار داد.

پدیده نفاق در درون حاکمیت نظام پس از شکل گیری دوم خرداد

بعد از شکل گیری دوم خرداد جریان نفاق - که با زیرکی حضرت امام (ره) و بیداری ملت آگاه و مسلمان به انزوا کشیده شده بود - جانی تازه گرفت و فرصتی دوباره یافت تا در چهره های گوناگون خود را برای رویارویی مجدد و جدی با نظام و انقلاب آماده کند تا جایی که در نهایت تحت عنوان (براندازی) چهره منافقانه شان برملا شد و البته هنوز در درون جریان اصلاح طلبی نفوذ دارد. به طور اجمال جریان نفاق بعد از دوم خرداد به طرق زیر نمایان شده است: الف) روشنفکری دینی: این جریان نوظهور که هنوز ماهیت و باورهای جدید خود را برای جامعه آشکار نکرده و در واقع ادامه جریان به انزوا کشیده شده

نهضت آزادی در دهه چهل و پنجاه است دارای این شاخصه‌ها است. ۱- به لحاظ معرفت‌شناسی به شدت نئوپوزیتیویست و آشکارا مروج آراء (کارل پوپر) است. ۲- به لحاظ سیاسی مخالف آرمان‌گرایی، انقلابی‌گرایی و به اصطلاح رادیکالیسم است و آشکار و پنهان ایده‌های نئولیبرالیسم را ترویج می‌کند. ۳- شبکه‌های اجرایی و سیاسی تر این جریان در قالب تکنوکرات‌ها و مدیران حکومتی مدافع آشکار بازسازی سرمایه‌داری در ایران بر اساس نظریات صندوق جهانی پول، بانک جهانی بوده و عمیقاً معتقد به سازش و برقراری رابطه و مذاکره با آمریکا و هضم در نظام جهانی سلطه هستند. ۴- بسیار صریح‌تر از (نهضت آزادی) به عنوان سلف فکری خود، سکولاریست و مخالف آرمان‌گرایی انقلابی-دینی و نقاد آشکار و پنهان تئوری سیاسی امام خمینی (ره) بوده و هستند. ۵- این جریان در تلاش است تا به هر صورت که شده مرزبندی روشن میان (خودی) و (غیر خودی) را خدشه دار سازد. ۶- به طرح مباحث کلامی لیبرال-پروتستانی همچون (پولرایسم دینی) (صامت بودن و نسبییت معرفت دینی)، (ذاتی و عرضی در دین) و تئوریزه کردن و ارائه آنها در جامعه می‌پردازد. این جریان در سال‌های آغازین دهه هفتاد پس از آن به صورت وجه غالب و هژمونیک روشنفکری دینی ایران در آمد و تلاش کرد تا فضا را برای فعالیت گسترده و رسمی (نهضت آزادی) و روشنفکران لائیک فراهم آورد و تا حدود بسیار زیادی هم در این امر موفق بود. جریان روشن فکری نئولیبرال به اصطلاح دینی، امروز به اصلی‌ترین امید و آلترناتیو مطلوب امپریالیسم و سرمایه‌سالاری جهانی در مسیر استحاله حاکمیت اسلامی-انقلابی در ایران تبدیل شده و با تکیه بر بهره‌گیری از تاکتیک‌های پیچیده تبلیغاتی و جنگ روانی برای خود پایگاه حمایتی گسترده‌ای بویژه در میان دانشجویان فراهم کرده است. این جریان کانون اصلی سازمان‌دهی و حمایت و هدایت تئوریک، تبلیغاتی و اجرایی تهاجم فرهنگی، در ایران دهه هفتاد بوده است. [۲۱۲]. ب) جریان منتظری: علی‌رغم توصیه حضرت امام (ره) به آقای منتظری مبنی بر عدم دخالت در مسایل سیاسی، هنوز به اشتباهات خود ادامه داده است. منافقین نیز از سادگی آقای منتظری حداکثر استفاده کرده و برای رسیدگی به اهداف پیدا و پنهان خویش ایشان را گزینه مناسبی یافته‌اند. مهم‌ترین اهداف منافقین و به طور کلی دشمنان انقلاب در طرح مجدد منتظری در عرصه سیاسی کشور- که خود پشت نقاب او سنگر گرفته‌اند- را می‌توان به طور اجمال چنین بیان کرد: الف) استقبال از جریانات ملی- مذهبی از آقای منتظری بیشتر از این منظر است که دیدگاه‌های جدید وی ابزار مناسبی را برای سست کردن مبانی استدلالی نظام دینی در اختیار آن جریان قرار داده است به نحوی که در یک تعامل هماهنگ از بیرون و درون نظام را هدف گرفته‌اند. در این رابطه یکی از متهمان جریان ملی- مذهبی، ارزیابی خود را از دیدگاه‌های یکی از نظریه‌پردازان این تشکل نسبت به آقای منتظری، این گونه بیان می‌کند: (با توجه به این که سمت‌گیری تدریجی دیدگاه‌های ایشان را از یک مدل ولایت فقیه صرف به یک مدل حکومتی ولایت فقیه‌ی مشروطه‌ای و متکی بر انتخاب مردم و تلاش از رأی و خواست مردم، با مطالبات دموکراتیک مردم در نزدیکی و همسویی بیشتر و تدریجی می‌دانند و نیز با توجه به این که نظرات فقهی ایشان را نو و دارای توان اقبال اجتماعی بیشتری نسبت به مراجع و مجتهدان موجود می‌دانند) (مجموعه نظرات آقای پیمان) لذا در مورد نقش ایشان در تکوین جنبش اجتماعی چه با توجه به نیروی مردمی و طیف هوادار و علاقمند بالفعل و چه با توجه به این که امکان آزاد کردن نیروهای تازه با توجه به روح دینداری در جامعه و تأسی به احکام یک مجتهد، می‌تواند تأثیرات مضاعفی داشته باشد، طبیعتاً نقش ایشان را مؤثر و مهم دانسته و به نوعی ایشان همپای دیگر احزاب و گروه‌های فکری- سیاسی می‌تواند ایفای نقش کنند. وی سپس نقش آقای منتظری را در این میان نقش واسطه‌ای با تاریخ مصرف محدود دانسته، معتقد است چون او به هر حال به حکومت ولایت فقیه (ولو به گونه مشروطه و انتخابی) معتقد است نقش مرحله‌ای دارد: البته به نظر می‌رسد با توجه به این که سمت و سوی تکوین یک جنبش اجتماعی شکل‌گیری یک حاکمیت دموکراتیک و ملی است، نقش آیت‌... منتظری در تکوین جنبش اجتماعی و خواست عمومی برای تغییر مدل

حکومتی نقش مرحله ای ارزیابی شود چرا که به هر حال ایشان به نظریه ولایت فقیه (ولو به گونه مشروط و انتخابی) معتقد هستند و دقیقاً برای بنده نظر آقای... در مورد تبیین نقش مشخص آیت... منتظری در فرآیند نهایی جنبش اجتماعی، مشخص نیست و باید ایشان تنها به نقش مرحله ای این مجتهد قایل باشند. با توجه به این که اعتقاد مردم مسلمان ایران به مرجعیت خلل ناپذیر است، جریان هایی در کشور تلاش دارند تا با طرح و تقویت و تبلیغ او به عنوان مرجع تقلید، مقلدان سنتی گذشته وی را حفظ و نسل جدید را نیز به وی جذب نماید و محملی برای جذب و سازماندهی هواداران معتقد به مبانی دینی داشته باشند. در این زمینه استفتاء مکرر افرادی نظیر کدیور و یا رادیوهای بیگانه و... از آقای منتظری و انعکاس آن در اینترنت و دیگر رسانه های بین المللی قابل توجه است. ج) به دلیل مسئولیت آقای منتظری در سمت قائم مقامی رهبری در سال های اولیه پیروزی و آگاهی او از فرآیند تصمیم گیری نظام اسلامی و مسائل داخلی نظام، سخنان و مطالب وی می تواند به عنوان مستندات قانونی علیه نظام اسلامی در مراجع حقوقی جهانی مورد بهره برداری قرار گیرد. به همین دلیل است که پس از انتشار خاطرات، مطالب کذب این کتاب بیش از همه از سوی منافقین و دیگر جریان ضد انقلاب مورد بهره برداری قرار گرفت. در بخشی از اطلاعات منافقین در مورد مطالب این کتاب آمده است: (کتاب خاطرات منتظری جانشین سابق (امام) خمینی، در فصل دهم خود تحت عنوان (غوغای برکناری) حاوی برخی اطلاعات و اسناد تازه درباره جنایات هولناک قتل عام ۳۰ هزار زندانی سیاسی به دستور مستقیم (امام) خمینی است که گوشه ای از این فاجعه را البته با تأخیری ۱۲ ساله در معرض اطلاع عموم قرار می دهد...د) نظرات جدید آقای منتظری در مورد اختیارات ولایت فقیه و قائل شدن نقش نظارتی برای رهبر نظام اسلامی، از سوی طیف خاصی از عناصر سیاسی کشور مورد استقبال قرار گرفته است. این گروه که دیدگاه اخیر منتظری را مطلوب و هماهنگ با دیدگاه های خود نسبت به اختیارات رهبری می بیند، در فرصت های مناسب نسبت به تبلیغ او پرداخته و حتی توسط عناصر دست دوم خود از او به عنوان آلت رناتیو رهبری یاد می کنند. نگاه به متحجرین (کسانی که به طور سنتی با نظریه حکومت اسلامی مخالفند) نیز یکی از انگیزه های بزرگنمایی تحرکات منتظری است. مبلغین دیدگاه منتظری تلاش دارند تا از دگردیسی فکری آقای منتظری نسبت به مبانی حکومت اسلامی در جهت (ثبات قدم متحجرین) در مقابله با نظام حکومتی اسلامی استفاده کنند. رادیو دولتی انگلیس در تاریخ ۳ / ۱۰ / ۷۹ در تحلیلی درباره موقعیت منتظری در جامعه سیاسی کنونی ایران و ساختار روحانیت می گوید: (نقش مهم آقای منتظری، بسیج کردن نیروهای خفته و بیکار سنتگرایان برای فاصله گرفتن از حکومت دینی به نیت حفظ دین است.) و دشمنان خارجی نظام اسلامی از ماجرای منتظری بیش از همه بهره می برند، از دید آنها منتظری یک آلت رناتیو برای نفی داشته های نظام حکومت اسلامی است. تبلیغات فراگیر آنها روی کتاب خاطرات منتظری، تلاش هماهنگ در بزرگنمایی منتظری و... و بهره گیری از امکانات او در مقابله با رهبری نظام همگی بیانگر آن است که عملکرد چند ساله منتظری بهترین خوراک تبلیغاتی را برای رسانه های بیگانه علیه نظام حکومتی اسلام فراهم کرده است. [۲۱۳].

شاخص های نفاق معاصر

نفاق معاصر در چهره های مختلفی نمایان می شود که از جمله آن می توان به نفاق در چهره روشنفکری، نفاق در چهره دینداری و نفاق در چهره ملی گرایی نام برد. امام خمینی (ره) در تبیین نفاق در چهره دینداری می فرماید: (... در ظاهر فریاد می کنند و اسلام را ترویج می کنند و رژیم سابق را طاغوت می گویند و رژیم فعلی را جمهوری اسلامی می گویند. لکن در زیر پرده، مخالفت می کنند با اسلام، مخالفت می کنند با جمهوری اسلامی. اگر امروز کارتر پیش بیاید، اینها سینه زن برای کارترند، حالا هم در زیر دارند سینه می زنند برایش. الان هم روابط با آمریکا، هم مستقیم هست و هم مع الواسطه، هرکس

پیش بیاید آن طوری است. منافقین این طورند، اصلاً این صفت منافقین است.) [۲۱۴]. فرصت طلبان منافق: امام خمینی (ره) در مورد این گونه افراد می فرماید: (آنهایی که به فرصت طلبی امروز در میدان آمده [اند]، آن هایی که با این نهضت موافقت نداشتند، آنهایی که مسیرشان بر خلاف این نهضت بود، برای فرصت طلبی به میدان آمده اند... در صدر مشروطیت هم با ایجاد گروه های مختلف نگذاشتند که مشروطه به ثمر خودش برسد. آن را بر خلاف مسیر خودش راندند. امروز هم همان شیاطین، همانها که مخالف با این نهضت بودند، می خواهند نگذارند.) [۲۱۵]. برخی از نمودها و شاخص های نفاق معاصر عبارت است از: ۱- تظاهر اعتقاد به قانون اساسی ولی تلاش در جهت تفکیک دین از سیاست. ۲- مخالفت با اصل ولایت فقیه و تلاش در جهت محدود ساختن حیطه اختیارات ولی فقیه. ۳- ارتباط و همبستگی با محافل بیگانه لیکن تلاش در جهت تشدید اختلاف در درون مجموعه نظام. ۴- ترویج تساهل و تسامح و اباحی گری به جای تکیه بر اصول و ارزش های نظام. ۵- ترویج نگرش قرائت گرایی از دین و تلاش در جهت حذف نگرش اجتهاد گرایی.

جریان نفاق خارجی

این جریان تحت عنوان حمایت از مراجع، تحریک ساده لوحان، ایجاد اختلاف میان کاندیداها و جناح ها در صدد دستیابی به اهداف خویش است.

آفت شناسی حزب

اشاره

صادق سلیمی بنی

مقدمه

اشاره

احزاب سیاسی مدرن و متعارف امروزی طی دو قرن اخیر در کشورهای اروپایی راه اندازی و به تدریج از سوی کشورهای شرقی الگوبرداری و تأسیس گردیدند. نظریه پردازان سیاسی در تعریف حزب اتفاق نظر ندارند. برخی کارشناسان احزاب سیاسی را به گروه های سازمان یافته ای اطلاق می کنند که خواهان مشارکت در قدرت و به چنگ آوردن آن هستند تا از آن طریق به اهداف خویش دست یابند. (آستین رنی) ویژگی های زیر را در فرآیند تعریف احزاب سیاسی در نظر می گیرد: گروه های عنوان دار، سازمان یافتگی، پذیرش حق فعالیت و پیشبرد اهداف حزبی از سوی مردم، فعالیت از طریق مکانیسم های حکومت دارای نمایندگی و بالاخره معرفی و گزینش نامزدهای انتخاباتی) [۲۱۶]. (لاپالومبارا) و (مایرون واینر) در تعریف حزب سیاسی چهار رکن را در نظر می گیرند: ۱- برخورداری حزب از سازمان های پایدار، مرکزی و رهبری کننده؛ ۲- وجود سازمان های محلی پایدار و پیوند آنها با سازمان مرکزی؛ ۳- تصمیم رهبران مرکزی و محلی حزب به کسب یا مشارکت در قدرت سیاسی؛ ۴- برخورداری از پشتیبانی توده مردم. [۲۱۷]. احزاب سیاسی در کشورهای غیر غربی بازتاب و تقلیدی از کشورهای غربی بودند و رواج این پدیده مدرن پیامدهای متعددی را در آن جوامع بر جای گذاشت، از این رو بحث هایی درباره لزوم یا عدم آن، تعدد یا تمرکز، آزاد بودن یا کنترل فعالیت احزاب مطرح گردید. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران و استقرار نظام مبتنی بر ولایت فقیه، بازار این مباحث بیش از پیش داغ گشت اما کاوش پیرامون واژه حزب سیاسی از نقطه نظر علمی تحت فضای

توسعه سیاسی پیش آمده پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ ه. ش بیش از پیش ضرورت و اهمیت یافت. در نوشته حاضر ابتدا تحزب و مسائل کلی پیرامون آن از منظر آموزه های دینی اسلام تبیین، سپس نقاط مثبت و منفی تحزب، پس از آن علل و عوامل ناکارآمدی احزاب در تاریخ سیاسی ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

تحزب در اسلام

رهیافت های فقهی در تحزب

طرح بحث حزب در نظام دینی با پرسش ها و مسایل خاص همراه است؛ آیا در درون نظام حکومتی دینی می توان صحبت از فعالیت های حزبی زد؟ آیا می توان برای حزب مبانی فقهی تدوین نمود؟ در مورد پرسش های مذکور دو دیدگاه عمده قابل شناسایی است: الف - دیدگاه قائل به انسداد؛ در این دیدگاه در جامعه دینی و حکومت اسلامی به دلیل آنکه دموکراسی به مفهوم غربی آن وجود ندارد؛ بحث از تحزب بی معنا خواهد بود. همچنین استناد به تجربیات تاریخی اسلام و ارائه شواهد تاریخی دال بر فقدان حزب سیاسی و زمینه های نظری آن در تاریخ اسلام نیز بیانگر امتناع مبانی فقهی تحزب در اندیشه دینی است. این گروه می گویند: در عصر پیامبر (ص) در جامعه حجاز، نه نظام سیاسی و اجتماعی وجود داشته و نه سیستم چند حزبی، مشروعیت این نظام نه از سوی مردم که با شخص پیامبر (ص) به عنوان فرستاده خداوند، بوده است؛ بنابراین نمی توان انتظار داشت که در کتاب و سنت مبنایی برای تحزب یافت شود و تأسیس مبانی فقهی یا کلامی برای مسأله تحزب یا هر مکانیزم سیاسی جدید دیگری که با نظام دمکراتیک سر و کار داشته باشد، ممتنع است؛ اما چون مسلمانان از تأسیس نظام دمکراتیک سیاسی و اجتهادهای جدید که لازمه آن است، منع نشده اند؛ می توانند در عصر حاضر به تأسیس نظام دمکراتیک سیاسی اقدام کرده و سیستم چند حزبی را که لازمه بقاء و فعال بودن چنین نظامی است را به وجود آورند. [۲۱۸]. ب - رویکرد مثبت: در این رویکرد تلاش می شود تا مبانی تحزب در متن قرآن و سنت، ردیابی و تدوین شود. طرفداران دیدگاه دوم (رویکرد مثبت) معمولاً با استفاده از دو شیوه متفاوت برای تدوین مبانی فقهی حزب همت گمارده اند؛ در رویکرد اول تلاش می شود تا ضمن مطالعه و بررسی مبانی نظری و پیش نیازهای فرهنگی حزب، دیدگاه اسلام در این مورد به بحث گذاشته شود؛ این رویکرد از مبدا مقتضیات نظری حزب و مبانی تئوریک حزب آغاز می گردد و با مطالعه موضع دین و تعالیم دینی نسبت به پیش زمینه های نظری حزب به انجام می رسد. این مسیر زمانی به اثبات مبانی فقهی حزب می انجامد که بتوانیم مقتضیات نظری و پیش نیازهای فرهنگی حزب را در درون فرهنگ اسلامی نشان دهیم در غیر این صورت تدوین مبانی فقهی حزب غیر ممکن خواهد بود. در نگاه و رویکرد دوم، یعنی کارکردی، دو نقطه اصلی برای بحث مطرح می گردد. از یک سو بحث از این زاویه مطرح می شود که آیا انجام عملکردهایی مانند: نظارت نهادینه شده بر قدرت سیاسی، انتخاب اصلح، آموزش سیاسی و تعمیق بینش جامعه، شناسایی نیروها و قابلیت های افرادی برای تصدی امور مدیریتی جامعه اگر از طریق یک سازمان و تشکیلات منضبط موسوم به حزب سیاسی انجام گیرد. چنان تشکیلاتی مجوز شرعی خواهد داشت؟ از طرف دیگر این استدلال مطرح می گردد که در متون اسلامی انجام برخی از امور که امروزه عمدتاً به عنوان عملکردهای احزاب سیاسی شناخته می شود مورد تأکید و توجه قرار گرفته است؛ به عنوان نمونه نقد و نظارت بر قدرت سیاسی، ارشاد و نصیحت افراد نسبت به یکدیگر و نسبت به حاکمیت (امر به معروف و نهی از منکر)، آموزش و تربیت نیروهای سیاسی برای دستیابی به قدرت و... در متون دینی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است و هم اکنون تحقق امور مذکور به صورت فردی در اکثر موارد ناممکن و یا حداقل دشوار به نظر می رسد از این رو برای اجرای چنین برنامه هایی می توان از روش جمعی و منظم که از طریق تشکیل احزاب حاصل می گردد، اقدام کرد. [۲۱۹].

نقد و ارزیابی

اشاره

براساس دیدگاه نخست حزب به عنوان یک پدیده جدید در درون فرهنگ خاص و با لوازم نظری خاصی همراه است که تنها در درون نظام دمکراتیک امروزی قابل ردیابی است و از آنجایی که نظام دمکراتیک با نظام دینی مغایرت دارد، تبیین مبانی فقهی حزب با مشکل روبرو است؛ سه نکته به عنوان نقد در این ارزیابی مطرح می‌شود؛ نکته اول و اساسی در شکل‌گیری احزاب سیاسی مشارکت سیاسی است که زمینه‌های رقابت را فراهم می‌آورد، اما آیا مشارکت سیاسی دارای یک الگوی مطلق و مورد اجماع نظر است؟ طبیعی است که مشارکت به عنوان یک مقوله دارای مراتب از گستره متفاوتی برخوردار می‌باشد که حتی نمونه‌هایی از آن را می‌توان در نظام‌هایی جز نظام دمکراتیک غربی معرفی نمود. [۲۲۰]. از نظر تئوریک، خاستگاه نظری احزاب سیاسی صرفاً در نظام‌های دمکراتیک محدود نمی‌شود بلکه رویه‌نخبه‌گرایانه وجود احزاب سیاسی را با رژیم‌های نخبه‌پیوند می‌زند. از نظر جامعه‌شناختی نیز برخی از پژوهشگران وجود احزاب دولتی و انحصاری در نظام‌های تک‌حزبی را به عنوان نمونه‌هایی از نقض ضرورت نظام دمکراتیک برای شکل‌گیری حزب مطرح می‌نمایند. [۲۲۱]. در نهایت می‌توان گفت که طرفداران این نظریه نمی‌توانند یک قرائت مورد اجماع از نظام دموکراسی ارائه دهند، اما تعریف این نظام از طریق مسائلی چون مشارکت، اراده مردم و فرصت برابر در نظام‌های غیر دمکراتیک غربی نیز با گستره محدودتری قابل ردیابی است. نکته بعد، رابطه اسلام و دموکراسی است؛ برخی، نظام دینی را با نظام دمکراتیک مغایر و احیاناً متضاد بیان می‌نمایند، در حالی که این پرسش به صورت جدی مطرح است که مقصود از نظام دمکراتیک چیست؟ اگر مقصود نظامی است که مشروعیت خود را صرفاً از مردم می‌گیرد، استدلال‌نگارنده تمام است؛ اما اگر این تنها یکی از شاخص‌های دموکراسی است و در کنار آن جایگاه و نقش مردم در سرنوشت سیاسی جامعه، مساوات و برابری شهروندان در فرصت‌ها و امکانات و نقش نظارتی مردم را از شاخص‌های این نظام بدانیم در این صورت ادعای نگارنده با تأملات جدی همراه است، زیرا در درون فرهنگ دینی به خوبی این شاخص‌ها و نکته‌ها قابل شناسایی است؛ مفاهیمی چون شورا، بیعت، نظارت بر صاحبان قدرت و نصیحت‌نامه مسلمین بیانگر این مسئله است. نکته پایانی این که تقریر مستدل از فقدان مبانی فقهی حزب تنها با رویکرد اصالت نص به انجام می‌رسد؛ در این رویکرد فرض آن است که اگر در مورد یک پدیده‌ای نص و روایت خاصی در متون دینی نداشته باشیم، نمی‌توان برای آن مبنای فقهی تدوین کرد؛ در حالیکه براساس رویکرد اصالت اباحه و حلیت که در مورد پدیده‌های جدید، نص خاصی را نمی‌طلبد، اصل جواز و براءت می‌تواند پایه استدلال قرار گیرد؛ براساس اصل اباحه و جواز در مورد پدیده‌های جدید، ما نیازمند نصوص شرعی بر جواز نیستیم بلکه نبود نص، بر حرمت (منع شرعی) کفایت می‌کند. اما دیدگاه دوم که دارای نوعی نگرش مثبت در مورد مبانی فقهی حزب می‌باشد، در مقام اثبات از دو شیوه متفاوت استفاده می‌نماید؛ اصل ادعای این دسته در مورد اینکه می‌توان با استناد به متون دینی مبنای فقهی حزب را تدوین نمود، تمام به نظر می‌رسد؛ اما اینکه چگونه و با استفاده از کدام روش می‌توان این بحث را انجام داد، بحث و مناظره است. اگر عناصر چهارگانه مذکور که از عناصر مقاوم و سازنده حزب سیاسی محسوب می‌گردد، در درون فرهنگ دینی به بحث گذاشته شود و مؤیدات دینی از متون اسلامی برای آن ارائه گردد، در این حالت مبنای فقهی حزب به سامان خواهد رسید. در این روند می‌توان از عناوین فقهی نظیر: شورا، بیعت، اصل مسئولیت و مشارکت در مسائل سیاسی و نصیحت و نظارت بر متصدیان قدرت سیاسی برای این منظور بهره‌گرفت و از طرفی دیگر با استفاده از عناوین کلامی نظیر اصل آزادی و اختیار. عدل و

عدالت اجتماعی که در حوزه سیاسی به ضرورت وجود فرصت‌های برابر برای همگان می‌انجامد، این بحث را سامان بخشد.

شاخص‌ها و ویژگی‌های حزب الله و تشکل الهی از منظر قرآن

فسوف یأتی الله بقوم: خداوند گروهی را خواهد آورد. یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ: خدا آنها را دوست دارد و آنان خدا را دوست دارند. (یعنی روابط این تشکل و اعضاء آن با خداوند متعال، بگونه دوستان محبوب و عاشق و معشوق یکدیگر است. و هر دو طرف همواره در صدد کسب رضایت یکدیگر و خشنود کردن همدیگرند - رضی الله عنهم و رضوا عنه) اذله علی المؤمنین: در برابر مؤمنین هموار و فروتن و متواضعند. (قدرت تشکیلاتی، آنان را به خود برتری نمی‌رساند بلکه فروتنی آنها را افزایش می‌دهد) اعزّه علی الکافرین: سخت‌گیران بزرگوار در مقابله با کافران هستند. یُجاهِدُونَ فی سبیل الله: جهاد کنندگان دائمی در راه خداوند. و لا یخافون لؤمیه لایم: مقاوم و بی‌هراس در برابر سرزنش‌ها و ملامت ملامت‌گرانند. انما وئیکم الله و رسوله والذین آمنوا: قبول دارندگان ولایت خدا و رسول و مؤمنین اند. الذین یتقون الصلوة: برپا دارندگان نماز. و یؤتون الزکوة: پرداخت کنندگان زکوة. و هم راکعون: دارندگان حالت رکوع و پذیرش دائمی در مقابل خداوند. و من یتوّل الله و رسوله والذین آمنوا: و هر آنکس که ولایت پذیر از خدا و رسولش و مؤمنین باشد، حزب الله است. فانّ حزب الله هم الغالبون. و در آیات سوره مجادله چنین آمده است. لا تجد قوماً یؤمنون بالله: نمی‌یابی مردمی را که ایمان به خداوند داشته باشند. و بالیوم الاخر: و به روز قیامت مؤمن باشند. یوادون من حادّ الله و رسوله: که دوستی و مودت با کسی داشته باشند که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند. و لو كانوا ابائهم أو ابناءهم أو اخوانهم او عشیرتهم: گرچه این دشمنان، پدران و فرزندان آنها باشند یا برادران و عشیره آنها، (روابط سببی و نسبی و خانوادگی و قبیله‌ای مانع حقخواهی آنها نمی‌شود). اولئک کتب فی قلوبهم الایمان: ایمان در قلب و جان آنها جا گرفته است. و آیدهم بروح منه: آنها مورد تأییدات ویژه خداوند هستند. و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار: خالدین فیها: بهشتی‌های جاودانه اند. رضی الله عنهم و رضوا عنه: خداوند از آنها راضی و خشنود است و آنها از خداوند. اولئک حزب الله، الا ان حزب الله هم المفلحون. در این ویژگی‌ها سه ویژگی عمده و سرنوشت‌ساز وجود دارند که بهترین مشخصه تشکل‌خدایی می‌باشند. ۱- روابط تشکل و اعضاء آن با خداوند متعال یعنی حزب الله و حزب الهی، خدا دوستند و محبوب خداوند. خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا راضی هستند. و خداوند آنها را با تأییدات خاصی (روح منه) مورد عنایت و لطف قرار می‌دهد. بنابراین برای انتخاب تشکل مطلوب، اولین معیار این است که آیا تشکل مورد نظر دارای ویژگی فوق می‌باشد یا نه؟ ۲- اخلاق اسلامی و مجاهدت مستمر بدون هرگونه محافظه‌کاری و ملاحظه از ملامت‌ها و جوسازی‌ها و دشمن‌ستیزی و سازش‌ناپذیری لذا اگر حزبی و تشکلی از اخلاق عالی اسلامی بهره‌مند نبود و یا انزوا و عبادت بدون مجاهدت داشت تشکل حزب الهی نخواهد بود. ۳- مهمترین مشخصه حزب الله امر مهم ولایت است. و اگر تشکلی در ارتباط با ولایت و امامت نباشد حزب الله نخواهد بود. همچنانکه سایر ارکان اسلامی مانند نماز و حج و جهاد بدون ولایت پذیر، پذیرفته در گاه حق نمی‌باشد. در این آیات، خداوند متعال سه ولایت‌پذیری را شرط حزب الهی شدن دانسته است و فرموده: و من یتوّل الله و رسوله والذین آمنوا، فانّ حزب الله هم الغالبون. اول ولایت خداوند متعال که ولی مردم مؤمن است و آنها را از ظلمات و تیرگی‌ها به سوی نور می‌برد. دوم ولایت رسول الله (ص) که به فرموده خداوند ولایت او بر جان و مال مسلمانان، اولی است. النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم. سوم ولایت (الذین آمنوا) که در اساس، امامان معصوم (ع) می‌باشند و در غیبت امام عصر (ع)، ولی فقیه عادل زمان و در مراحل عادی (مؤمنین) می‌باشند که به فرموده خداوند المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض. برخی از مؤمنین و مؤمنات ولی برخی دیگر هستند. بنابراین اصل مهم ولایت، در زمان غیبت امام معصوم (ع)، تشکلی که در خط ولایت و فقاقت نباشد و رضایت ولی فقیه عادل را در تأسیس و فعالیت خود نداشته باشد مسلماً تشکل حزب الله نیست و نخواهد

بود. و تشکل های ملی گرا و التقاطی و تشکل های قومیت گرا و تشکل هایی که دارای جهان بینی مکتبی و اصول عقیده اسلامی نمی باشند از خط مشی کلی تعیین شده از طرف ولی فقیه عادل زمان تبعیت و اطاعت نداشته باشند تشکلی نیستند که بتوان به عنوان وظیفه الهی در آنها عضو شد. زیرا مؤمنین و مؤمنات در اعمال خویش، بایستی حجت شرعی داشته باشند. و حجت شرعی در حوادث واقعه، که مسائل سیاسی و اجتماعی و مربوط به جهان اسلام و همه مسلمین می باشد نظر ولی فقیه عادل است. و اوست که می تواند و موظف است که در مورد مواضع اساسی و اصولی مسلمین و امت اسلام، و کشورهای اسلامی، وظیفه خدایی مسلمانان را از فقه غنی اسلام، و مصالح جامعه اسلامی و ضرورت های هر زمان استنباط نماید و تکلیف شرعی آنان را معین کند. تشکل ها و گروه هایی که ولایت فهم و ولی شناس و ولایت پذیر نیستند ولو مدعی اسلام و ارزشخواهی باشند حزب الله نمی باشند. و تشخیص این امر به راحتی امکان پذیر برای توده های مردم مسلمان می باشد. در واقعه سرنوشت ساز و اسوه ائی عاشورا، گروه های مختلفی بودند که با یزید مخالفت داشتند و با خلافت ناحق او به مبارزه برخاستند و مثل عبدالله بن زبیر کشته شدند اما فقط گروه ها و افرادی رستگار و اهل فلاح شدند که از راه و روش و نظر ولی الله زمان پیروی نمودند مانند اصحاب اباعبدالله (ع) و امام سجاد (ع).

شاخص ها و ویژگی های حزب الشیطان از منظر قرآن

در مقابل حزب الله، حزب الشیطان است که خداوند متعال ویژگی های آن و اعضای آن را اینگونه تبیین فرموده است: یا ایها الناس، إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ. ای مردم همانا وعده خدا حق است. و لَا تَغْرُبْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا. زندگانی دنیا شما را مغرور نکند. و لَا يَغْرُبْكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ. غرور شما را به خدا مغرور نکند. إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا. همانا شیطان دشمن شماست او را دشمن بدانید. إِنَّكُمْ إِذْ أَنْتُمْ بِاللَّهِ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ. او حزبش را می خواند تا آنها از اصحاب دوزخ شوند. [۲۲۲]. و در آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره مجادله آمده است: اتَّخِذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً. سوگندهایشان را پوشش حفظ خود نموده اند. فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ. بازدارندگان از راه خدایند. فَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. برای آنها عذابی دردناک است. لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً. هرگز اموال و فرزندان آنها، آنان را در چیزی، بی نیاز از خدا نمی کنند. اولئك اصحاب النار، هم فيها خالدون. آنها جاودانه دوزخی هستند. فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ. سوگند برای او می خورند همانطور که برای شما (به دروغ) سوگند می خورند. وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ. می پندارند چیزی (و دارای اهمیتی) هستند. اَسِيتَّخَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانَ. شیطان بر آنها چیرگی یافته است. فَأَنْسِيَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ. یاد خدا را در آنها به فراموشی برده است. اولئك حزب الشیطان. آنها حزب شیطان هستند. أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. آگاه باشید، که حزب شیطان زیانکارند. بنابراین ویژگی های حزب شیطان عبارتند از: غرور - دلبستگی به دنیا - دشمن خدا و بندگان خدا - راهروان راه جهنم - فریبکاران دروغگو - سدکنندگان راه خدا - بکارگیرندگان نیروهای خود اعم از اموال و اولاد علیه خدا - دوزخیان - سوگند گویان به دروغ - خود بزرگ بین - دروغگویان - تأثیرپذیران از شیطان - غافلان از یاد خدا - زیانکاران. با مشخص شدن ویژگی های حزب الله، و حزب الشیطان کسانی که بخواهند تشکل خدایی و اسلام پسند را در هر عصر و روزگار بشناسند می توانند به آسانی بشناسند. و سره را از ناسره و خبیث را از طیب تشخیص بدهند و گرفتار تشکل های غیر حزب اللهی نشوند. و اگر در تشکلی عضویت یافتند مواظب باشند که آن تشکل همواره در ولایت خدا و رسول و اولوالامر باقی بماند و هر یک در عاشورای زمان در جبهه حسین استوار و محکم جهاد نماید و مجاهدتی حسین گونه و زینب وار داشته باشد و در کاروان کربلائی تاریخ، (مهاجر الی الله)، همه کار را با نام خدا، و برای خدا، و در مسیر خدا شروع و استمرار بخشد تا پایان کارش به (لقاء الله) برسد. و خداوند نعمت بزرگ شهادت را به او انعام دهد. مانند شهید مظلوم آیت الله بهشتی، که می فرمود: (اگر فرجام کار ما در این تشکیلات به جز شهادت باشد، عمر ما تباه است و بر باد، از خدا بخواهیم

که ما را به سوئی به جز این سو نیافکند).

ضرورت شکل از نظر احادیث و سیره ائمه اطهار

غیر از آیاتی که ما را به ضرورت تشکیلات رهنمون می سازند، احادیث و سیره ائمه اطهار (ع) نیز راهنمای دیگر ما می باشند. در بحث روایی تشکیلات، متأسفانه هنوز کار کاملی انجام نشده است، و امید است که در آینده آنان که توان اینکار را دارند با بررسی و تحقیق در احادیثی که مستقیم و غیر مستقیم، شکل و تشکیلات اسلامی را بیان می دارند، بتوانند ترسیمی کامل و تصویری روشن از تحرّب و تشکّل اسلامی ارائه دهند. لکن در مجموع از کارهایی که تاکنون شده مبرهن است که امامان بزرگوار (ع) علاوه بر وظیفه الهی امامت در مقابل همه انسان ها و کلیه مسلمانان، دارای پیروان و معتقدانی بوده اند که ارتباطشان با آنها دارای خصوصیات بوده است، و از جمع این پیروان که در اقطار جهان پراکنده بوده اند با گروهی از آنان باز روابط ویژه ای داشته اند و آنها را اصحاب السیر می دانسته اند و در بیانات گهربار خویش اشاراتی دارند که کاملاً وجود یک تشکیلات قوی و مرتبط با آنان را معلوم می سازد. و گاهی هم به رغم جوّ موجود و فشاری که بر آنها و شیعیانشان بوده به طور صریح صفات و ویژگی های اینگونه عناصر را برشمرده و فرموده اند: **أَوْلَئِكَ حِزْبُنَا - أَوْلَئِكَ شِيعَتُنَا**. و یا در تقسیم بندی پیروان خویش به اینگونه افراد اشاره داشته اند. (ابی حاتم سجستانی (سیستانی) از امام باقر (ع) روایت می کند که فرموده اند: **الشَّيْعَةُ ثَلَاثَةٌ اصْنَافٍ، صِنْفٌ، يَتَرَيُّونَ بِنَا، وَ صِنْفٌ يَسْتَأْذِنُونَ بِنَا، وَ صِنْفٌ مِنَّا وَ الْيَنَاءِ، يَأْمَنُونَ بِأَمْنِنَا وَ يَخَافُونَ بِخَوْفِنَا، لَيْسُوا بِالْبَذْرِ الْمُدْيَعِينَ وَ لَا بِالْجَفَاءِ الْمَرَائِينَ، إِنْ غَابُوا لَمْ يَقْدُوا، وَ إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُؤْبَهُ بِهِمْ، أَوْلَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى**. شیعه ما سه دسته اند، عده ای هستند که به وسیله ما (در جامعه) زینت یافته (و موفقیت و احترام به دست می آورند)، و عده ای هستند که ما را وسیله ارتزاق و خورد و خوراک خویش قرار می دهند. و عده ای هستند که از ما هستند و در جهت ما می باشند. اینان به آرامش و آسایش ما، آرامش می یابند، و در هنگام خوف و وحشتی که (ظلمه) برای ما پدید می آورند آنها نیز دچار همین جوّ خوف و خفقان می گردند. آنها پرحرف و فاش کنندگان اسرار و صحبت های پنهانی نیستند. و نیز بد اخلاق و تیزخوی و اهل مجادله نمی باشند. اگر غیبت کنند، گم نشده اند (یعنی ارتباط خود را حفظ می کنند). و اگر حاضر باشند به نظر نمی آیند (اهمیتی به آنها نمی دهند). (اینان چراغ های هدایتند). اشاراتی که در این حدیث وجود دارد مشخص می کند که گروهی از شیعیان ارتباط ویژه ای با امام داشته، در مشکلات و سختی ها و بهره مندی هایی که برای امام پیش می آمده سهم بوده اند. و اگر دور از امام می شدند و یا در شهرهای دیگر زندگی می کرده اند باز ارتباط خود را حفظ کرده اند. و همچنین اشاره به اینکه اینان چراغ های هدایتند، اشاره روشنی به موقعیت آنها در بین سایر پیروان امام است. و عبارت (منا و الینا) نیز مفهومی عمیق از ارتباط آنها و راه و روششان بدست می دهد. در حدیثی دیگر ابو عبدالله بن بکیر از امام هفتم روایت می کند که فرموده: **إِنِّي لَأَقُولُ لَكَ قَوْلًا قَدْ كَانَتْ آبَائِي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تَقُولُهُ: لَوْ كَانَ فِيكُمْ عِدَّةٌ أَهْلٍ يَدْرِي لِقَامَ قَائِمِنَا. يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّا نُدَاوِي النَّاسَ وَ نَعْلَمُ مَا هُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ يَصَدُقْنَا الْمَوَدَّةَ وَ يَبْدُلُ مُهْجَتَهُ لَنَا، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَيْسَ فِي قَلْبِهِ حَقِيقَةٌ مَا يَظْهَرُ بِلِسَانِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ هُوَ عَيْنٌ لِعَدُوِّنَا، يَسْمَعُ حَدِيثَنَا، وَ أَطْمَعُ فِي شَيْءٍ قَلِيلٍ مِنَ الدُّنْيَا كَانَ أَشَدَّ عَلَيْنَا مِنْ عَدُوِّنَا.... إِنَّ لِلْحَقِّ أَهْلًا وَ لِلْبَاطِلِ أَهْلًا، فَأَهْلُ الْحَقِّ فِي شُغْلٍ عَنِ أَهْلِ الْبَاطِلِ، يَنْتَظِرُونَ أَمْرَنَا، وَ يَرْغَبُونَ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَرَوْا دَوْلَتَنَا، لَيْسُوا بِالْبَذْرِ الْمُدْيَعِينَ، وَ لَا بِالْجَفَاءِ الْمَرَائِينَ، وَ لَا بِنَا مُسْتَأْذِنِينَ، وَ لَا بِالْأَطْمَعِينَ. خِيَارُ الْأُمَّةِ، نَوْرٌ فِي ظُلْمِ اتِ الْأَرْضِ، وَ نَوْرٌ فِي ظُلْمَاتِ الْفَتَنِ، وَ نَوْرٌ هَدَى يَسِّرُ تَضَاءَ بِهِمْ. لَا - يَمْنَعُونَ الْخَيْرَ أَوْلِيَانَهُمْ، وَ لَا - يَطْمَعُ فِيهِمْ أَعْدَاءُهُمْ.... وَ عَمَلُوا بِأَمْرِنَا. يَجَاءُونَ إِلَى اللَّهِ فِي إِضْلَاحِ الْأُمَّةِ بِنَا.... أَوْلَئِكَ شِيعَتُنَا وَ أَوْلَئِكَ مِنَّا وَ أَوْلَئِكَ حِزْبُنَا وَ أَوْلَئِكَ أَهْلُ وَ لَائِنَا. [۲۲۳].** همانا من همان سخنی را که پدرانم می گفتند برای می گویم: که اگر در شما (شیعیان) به تعداد اهل غزوه بدر (۳۱۳ تن) (از یاران واجد شرایط) بودند قائم ما قیام می کرد. ای پسر عبدالله، ما مداوا کننده مردمیم و آگاهیم که چه و چگونه هستند. از ایشان کسانی هستند

که در مودت ما صداقت دارند، و تا آخرین قطره خونشان را برای ما می دهند، و کسانی هستند که آنچه بر زبان می آورند برخلاف آن چیزی است که در دل هایشان هست (یعنی اظهار علاقه آنها زبانی است و نه از قلب) و از ایشان کسی است که برای دشمن ما مانند چشم است، به مطلب ما گوش می دهد و اگر در چیز اندکی از متاع دنیا طمع کند بدتر از دشمن ما بر ما سخت می گیرد.... همانا حق و باطل هر دو گروهی دارند. اهل حق در کار اهل باطلند منتظر امر ما هستند، و از خدا آرزو می کنند که دولت و حاکمیت ما را ببینند، اهل سر و صدا و افشاء اسرار و بداخلاقی و تندخویی و مجادله نیستند. و از ما ارتزاق نمی کنند و طمعی هم ندارند. اینان برگزیدگان امت اند، در تاریکی های زمین نورند، و در تاریکی های فتنه ها نورند، و نور هدایتی هستند که دیگران از آن ها روشنایی می یابند. هر نوع خیر را از دوستانشان (اولیائهم) دریغ نمی دارند. و دشمنانشان در آنها امید طمع ندارند (امید ندارند که بتوانند آنها را فریب دهند و یا خریداری کنند)... آنها به امر ما کار می کنند. و برای اصلاح امت به وسیله ما خدا را می خوانند و بدرگاهش تضرع می برند اینان شیعیان ما و از ما هستند، و اینان حزب ما و اهل ولایت ما می باشند). در این حدیث امام به صراحت نام از (حزب ما) می برد و آنها را برگزیدگان امت می خواند و اهل حق و نور هدایت به خصوص در ظلمت های روزگار و فتنه ها می داند، و به طور خلاصه باید گفت که با توجه به زندگی ائمه، این حدیث، وجود تشکلی خاص را برای امام ثابت می کند. ضمن اینکه از احادیث دیگری هم که در باره شیعیان و یا افشاء اسرار ائمه و یا سخنانی که به اصحاب عالیقدر و بزرگوار خویش می فرمایند وجود تشکیلات مخفی امامان را می توان درک کرد. به طور مثال: حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می فرماید: إِنَّ اللَّهَ إِطَّلَعَ فَأَخْتَارَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا شِيعَتَنَا، يَنْصُرُنَا وَ يَفْرَحُونَ بِفَرْحِنَا وَ يَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا وَ يَبْذُلُونَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فِينَا، وَ اَوْلِيكَ مِنَّا وَ اِلَيْنَا... مَنْ اَذَاعَ سِرَّنَا اَذَاقَهُ اللَّهُ بِأَسِّ الْحَدِيدِ (تحف العقول، ص ۱۱۹). خداوند باخبر بود، پس ما را برگزید، و شیعیان ما را برای ما برگزید، آنها کسانی هستند که ما را یاری می کنند و با شادی ما شاد شده، و با حزن ما محزون می شوند، و اموال و جان هایشان را در راه ما بذل می نمایند، آنها از ما ایند و در جهت ما هستند. (باید اسراری از ما را که می دانند حفظ کنند) کسی که سِرّ ما را آشکار کند. خداوند سختی آهن (شمشیر و دیگر سلاح ها و یا زنجیر و غل و بند زندان) را به او می چساند... این حدیث کاملاً روشن است که مربوط به همه پیروان و دوستان امامان نیست، زیرا آنها درجات مختلف دارند و معمولاً اسرار به آنها گفته نمی شده است، و ائمه بیشتر از آنها به عنوان (دوستان ما - مُحَبِّينَا) یاد می کنند. بلکه مربوط به شیعیانی است با همان مفهوم واقعی شیعه، و کسانی از اصحاب ائمه که روابط خاص و ویژه ای داشته از جریانات و اسرار با اطلاع بوده اند، و آنچنان با ائمه می جوشیده اند که از شادی آنها شاد و از غمشان غمگین می شده اند. و جان و مالشان را نیز بذل و بخشش در راه ائمه می نموده اند. و بدیهی است که چنین افرادی نمی توانند به طور پراکنده و بدون تشکلی (هرگونه که باشد) منسجم و فعال در این زمینه ها کار کنند. و نیاز به روابط و ارتباطاتی خاص با یکدیگر و با امام داشته اند. و یا دقت خاصی که در این حدیث امام مجتبی (ع) در مورد (برادریابی که تقریباً همان عضوگیری باید باشد) به یکی از فرزندان ایشان توصیه کرده اند. یا بَنِي، لَا تُوَاخِ أَحَدًا حَتَّى تَعْرِفَ مَوَادَّةَ وَ مَصَادِرَةَ. فَإِذَا اسْتَبْطَأْتَ الْخُبْرَةَ وَ رَضِيَتِ الْعِشْرَةَ، فَأَخِهِ عَلَى إِقَالِهِ الْعِشْرَةَ وَ الْمُوَاسَاةِ فِي الْعُسْرَةِ (تحف العقول، ص ۲۳۶). پسر جانم - با احدی برادری (با توجه به برادری اسلامی) مکن تا مکان های رفت و آمدش را بشناسی (یعنی بدانی با چه گروه و افراد و افکاری سر و کار دارد). و بدانی که ریشه و محل آمدنش از کجاست. و چون او را آزمایش و تجربه و شناسایی کردی، و رضایت به معاشرت و رفت و آمد و نشست و برخاست با او دادی، با او برگذشت از لغزش ها و بر مواسات در عسرت ها و سختی ها قرارداد ببند. یعنی در این حدیث اگر دقت شود معلوم می گردد که این برادری از نوع بی خطر آن نیست زیرا به این همه دقت و مواظبت احتیاج ندارد. بلکه این برادری در جهت برنامه های امام می باشد و افراد در ادامه آن به مشکلات و سختی ها و عسرت موجود در این گونه مبارزات می رسند که باید از آنها نهراسیده و به قرارداد پایداری و مقاومت وفادار بمانند و مشاهده لغزش های برادران آنها

را از مبارزه و استواری و مقاومت باز ندارد، بلکه با گذشت از این لغزش‌ها بکوشند که آنها را جبران نموده بر تلاش خویش بیافزایند. و شاید بتوان این حدیث را به منزله بخشی از شرایط گزینش عضو در تشکیلات ائمه دانست، به خصوص اگر به حدیث دیگری توجه نماییم که امام صادق (ع) به محمد بن نعمان (مومن الطاق) که از صحابه عظیم الشان و از اصحاب سر بوده است سفارش می‌فرمایند، و او را به سرنگهداری و شناخت کامل کسانی که از طرفداران امام می‌باشند دعوت می‌فرمایند و در حقیقت ضمن اظهار نگرانی و ناراحتی از آنها که اسرار را حفظ نمی‌کنند، تندترین عبارات را در این مورد به کار می‌برند که مشخص است این گونه تعبیرها در یک تشکیلات مخفی و زیرزمینی و با ارتباطات مخفی به کار می‌آید. و الا این حرف‌ها و سفارش‌ها را نیازی نبوده که به چند هزار نفر که در مجلس درس امام حاضر می‌شده‌اند بفرمایند، و یا به شیعیانی تذکر دهند که کاری به امور اجتماعی نداشته‌اند، و طبعاً اسراری را متوجه نمی‌شده‌اند تا رژیم حاکم زمان به سراغ آنها بیاید، و اصولاً توجه به لحن امام آنها با این صحابه وفادار و پیرمرد سابقه دار، خیلی از مطالب را آشکار می‌سازد. امام می‌فرماید: کسی که سر ما را فاش می‌کند مانند کسی است که با شمشیر آخته بر ما حمله کرده است. و خداوند رحمت کند بنده ای را که دانسته‌های پنهانی ما را بشنود و آن را در جلوی دو پایش دفن کند (کنایه از اینکه آن را از محل شنیدن بیرون نبرد). قسم به خدا که من به شرار شما از دامپزشک به حیوانات (مریض) بیشتر دانایم؛ شرار شما کسانی هستند که قرآن را جز با دوری و ترک تعهدات نسبت به آن، قرائت نمی‌کنند، و نماز را جز با پشت کردن به آن (یا پس از پایان نماز جماعت یا در آخر وقت یا در آخر صف) به جا نمی‌آورند (کنایه از کسانی که به نماز بی‌اعتنا هستند). و زبانشان را حفظ نمی‌کنند. ای پسر نعمان من مطلبی و حدیثی به یکی از شما می‌گویم، و او آن را از من به دیگری نقل می‌کند و به همین سبب من لعنت به او و برائت از وی را حلال شمارم. همانا پدرم بارها می‌گفت که کدام چیز، (چشم روشن کن تر) از تقیه می‌باشد؟ به راستی که تقیه سپر و پناه مؤمن است، و اگر تقیه نبود خدا پرستش نمی‌شد... سپس امام صادق (ع) فرمود:... همانا کسانی که قبل از شما بودند لب فرو بستن می‌آموختند و شما صحبت کردن را می‌آموزید، هر یک از آنان هنگامیکه تعبد را می‌خواست. ده سال تمرین لب فرو بستن می‌کرد. پس اگر آن را خوب و نیکو انجام می‌داد و بر آن صبر می‌کرد. تعبد می‌یافت. و الا می‌گفت من اهل این موقعیت و مقام نیستم. بر راستی نجات می‌یابد کسی که لب فرو بستن از زشتی‌های آشکار (دشمنان را) طول بدهد، و در دولت باطل بر آزار و اذیت‌ها صبر نماید. حقاً اینگونه افراد، نجیبان برگزیده و از اولیاء (الله) و از مؤمنان هستند. همانا مبعوض ترین شما نزد من شایعه سازان و کسانی هستند که خبرپراکنی می‌کنند آنها که سخن چینی می‌کنند و به برادرانشان حسادت می‌ورزند. آنان نه از منند و نه من از آنهایم. دوستان واقعی (اولیاء) من کسانی هستند که سر به فرمان ما دارند، و تسلیم امر ما می‌باشند و در کلیه امور ما، به ما اقتداء می‌کنند. ای پسر نعمان - فاش کننده اسرار ما (حتی) مانند کشنده ما به شمشیر نیست. بلکه وزر و گنااهش بزرگتر است، و بزرگتر است و بزرگتر است (تکرار، دلیل اهمیت موضوع و تأکید بر آن است). ای پسر نعمان: همانا هر کس بر علیه ما احادیثی (از ما را) روایت کند، او از کسانی به شمار می‌آید که ما را به عمد کشته باشد نه اینکه از روی خطا و اشتباه. (کنایه از اینکه اگر از روی اشتباه و بی‌دقتی نیز حدیث را فاش کند مانند کسی است که به طور عمد و با اراده قبلی (مثل ابن ملجم) امام را شهید کرده است). ای پسر نعمان همانا عالم (مقصود خود امام است) نمی‌تواند تو را به آنچه که می‌داند باخبر سازد، زیرا این سر الهی است، که خدا آن را به جبرئیل به طور پنهانی سپرده، و جبرئیل آن را به پیامبر (ص)، و پیامبر به حضرت علی (ع)، و علی (ع) به امام حسن (ع)، و ایشان به امام حسین (ع)، و ابا عبدالله به امام سجاد (ع)، و امام سجاد (ع) به امام باقر (ع)، و امام محمد باقر آن را به آن کس که به او سپرده، سپرده است. (کنایه از خود امام صادق (ع)) پس عجله نکنید (شتابزدگی ننمائید). قسم به خدای که سه بار این امر (امر حکومت ائمه (ع)) نزدیک شد، اما شما آن را فاش ساختید و لذا خدا آن را به عقب انداخت. قسم به خدا که شماها (در اثر عدم رعایت سرنگهداری) هیچ سزی ندارید مگر

اینکه دشمن شما به آن از خود شما داناتر است. ای پسر نعمان خودت را نگهدار، که به تحقیق تو مرا نافرمانی کرده ای. سر ما را آشکار مکن.... و هر کس امر ما را نهان داشت، خداوند به سبب اینکار او را در دنیا و آخرت آراسته دارد، و بهره اش را به او بدهد و او را از سوز آهن و تنگی و سختی زندان ها حفظ نماید. ای ابا جعفر (کنیه مؤمن الطاق) شما به مردم چکار دارید؟ دست از مردم بدارید و احدی را به این امر دعوت نکنید.... دست از مردم بدارید و کسی از شما (به علت علاقه به وارد کردن مردم در امر ائمه) نگوید فلانی برادرم یا عمویم یا همسایه من است، (یعنی به اینکه کسی به این نزدیکی است و علاقه به امامان دارد، بسنده نشود بلکه دقت شود و مسائل امر را فقط به آنان که آن ویژگی های گفته شده را دارند بگویند). کلمه (امر) مربوط به برنامه های امامان علیهم السّلام در جهت برقراری نظام الله بر جامعه می باشد، و اسراری که فاش کننده یک حدیث را در ردیف قاتلان ائمه قرار می دهد، اسرار حرکت های پنهانی و مخفی آنهاست، که لو رفتن و فاش شدن هر یک از آنها، ائمه را در معرض شهادت بدست دشمنانشان قرار می دهد. و جالب تر اینکه می فرماید کسی که تعبد را می خواست ده سال تمرین لب فرو بستن می کرد، و بالاخره اگر می دید نمی تواند آن را نیکو اجرا نماید وارد این مرحله نمی شد. شاید کلمه (تعبد) رمز همان تشکیلات باشد همچنانکه امام از خود بنام مستعار (عالم) نام می برد و الا تعبد به معنای عبادت کردن که ده سال تمرین لب فرو بستن نمی خواهد. و شاید که این مدت دوره آمادگی برای عضویت در همان تشکیلات باشد. و اگر امام دارای تشکیلات می باشد شیعه ایشان نیز باید در تشکیلاتی که مشابه همان تشکیلات ائمه هست وارد شود و پیروی از سیره و سنت آنها بنماید. با این احادیث، و با توجه به اینکه امامان ما موظف به تلاش برای برقراری حاکمیت الله، و از بین بردن سلطه بی خدایان و یا دنیاپرستان هستند، معلوم می شود که آنان دارای ارتباطات ویژه ای با بعضی از شیعیانشان بوده اند و این ارتباطات حکایت از تشکّل و تشکیلات می نماید. و لذا بر پیروان این امامان، فرض است که برای احیاء امر آنها و اهتمام و کوشش در جهت حکومت عدل اسلامی، و ایجاد جامعه نمونه الهی، به پیروی از سنت و سیره امامان بزرگوار به امر تشکّل و تشکیلات پردازند. و از این رو در بحث احادیث نیز به همین می رسیم، که اصل تشکیلات و تشکّل امری ضروری است، و هیچ مسلمانی نباید از جمع مسلمین کناره بگیرد، و یا در کار تشکّل الهی با سایر برادران و خواهرانش به تلاش پردازد. در خاتمه این قسمت از بحث یادآور می شود که اگر این آیات و احادیث هم نبود، از آنجا که تشکّل و اتحاد بین هر تعداد از مسلمین به نفع اسلام و گسترش آن، و بر ضرر دشمنان خدا و دشمنان مسلمین می باشد، ضرورت دارد که پیگیری گردد تا آنان بترسند: و از باب (وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ... تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ). (آماده سازید برای دشمنان خدا، آنچه می توانید از نیرو و قدرت را و... تا بدان حدّ که دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید).

نتیجه

اسلام نه تنها منعی از تشکّل ندارد بلکه دستورهایی اکید نسبت به تشکّل مؤمنین می دهد. آیات قرآن از تشکّل های مختلف نام برده، و از آن تشکّل ها که برای خدا تشکیل شده اند تعریف کرده، آنها را مدح می نماید. در موعظه خداوند تبارک و تعالی، قیام لله را در حرکت به صورت مؤثی (دستجمعی و هماهنگ) به حرکت فردی مقدم می دارد، و گرچه هر دو را توصیه می نماید، اما معلوم است که حرکت متشکّل قابل مقایسه با حرکت فردی نیست. آیاتی که مسلمانها را از تفرقه برحذر می دارد دلالت می کنند بر اینکه برای پرهیز از پراکندگی باید متحد شد، و اتحاد در تشکیلات پدید می آید، و یا بهترین اتحاد در تشکّل یافت می شود. خود دین اسلام پدید آورنده تشکلی است به نام مسلمین و جامعه اسلامی. دین اسلام دین تشکیلاتی است. نظام امت و امامت خود تشکّل خاصی را می رساند که بر مدار امامت پدید آمده است. تکیه حتی در عبادات که باید دستجمعی انجام شود، شدت توجه اسلام را به اصل تشکّل می رساند. برای ایجاد حکومت عدل اسلامی نیاز به سازماندهی

هست. برای امر به معروف و نهی از منکر نیز نیاز به تشکیلات و کار دستجمعی می باشد. برای اداره جامعه اسلامی نیاز به تشکلی است که افراد را شناسایی کرده، پرورش داده، و معرفی نماید. احادیث رسیده از ائمه نیز دلالت بر ضرورت تشکل از دیدگاه آنان می نماید. از سیره ائمه که اسوه ما هستند نیز برمی آید که برای حفظ و پاسداری از امر جامعه، باید دارای تشکیلات با ارتباطات ویژه و مناسب هر مرحله و زمان بود. از آنجا که تشکیلات الهی مفید به اسلام است، و بی تشکیلاتی و پراکندگی به ضرر اسلام، و به نفع دشمنان خداست، لذا ضرورت تشکل اسلامی کاملاً مبرهن است. از باب ضرورت فراهم آوردن هر نوع نیرو برای مقابله با دشمنان خدا، آنهم نیرویی که آنها را بترساند، ایجاد تشکل، که خود جامع نیروی عظیمی است، ضرورت دارد.

علل پیدایش احزاب

اشاره

شکل گیری احزاب مدرن در کشورها دلایل مختلفی می تواند داشته باشد. عمده ترین آنها عبارتند از: ۱- مبارزات انتخاباتی: نمایندگان مجلس سعی می کردند تا با نمایندگانی که به لحاظ فکری نزدیک به هم هستند، همکاری های بیشتری بنمایند. گاهی، دامنه این همکاری ها به نزدیک شدن کمیته های انتخاباتی آنان به یکدیگر منجر می شد و در نتیجه حزب پیدا می شد. [۲۲۴] این مطلب بیشتر در کشورهای غربی مصداق داشت. ۲- دخالت ابرقدرت ها: یکی از علل اصلی پیدایش بسیاری از احزاب در کشورهای محروم جهان، دخالت ابرقدرت ها بوده است. قدرت های بزرگ برای آنکه افراد وابسته به خود را متشکل نموده و در قدرت سیاسی تأثیر بگذارند، احزاب مختلفی را در این کشورها به وجود می آورند. احزابی که اینگونه به وجود می آیند، ممکن است در ظاهر، خود را مخالف قدرت های خارجی نشان دهند تا در میان مردم بی آبرو نشوند. ۳- صفات ناپسند انسان: برخی از صفات ناپسند انسان مثل ریاست طلبی، شهرت طلبی، ثروت طلبی و... ممکن است سبب تشکیل حزب شود. ۴- اختلاف مکاتب: وجود مکاتبی چون اسلام، زرتشتی، مسیحیت، یهودیت، مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم، و... که هر کدام دارای شاخه های فرعی متعددی می باشند، از جمله عواملی است که منجر به دسته بندی صفوف مردم و تشکیل حزب می گردید. ۵- اختلاف منافع: هر سیاستی که در کشور اجرا گردد، به عده ای زیان می رساند و به عده ای دیگر سود می بخشد. طبیعی است افرادی که دارای منافع مشابهی هستند، تشکیلاتی سیاسی ایجاد کنند تا سیاست های کشور را در جهت منافع خود سوق دهند و یا دست کم با موضعگیری های سیاسی، از ضررهای احتمالی بکاهند. ۶- انگیزه های دفاعی: گاهی دفاع از خاک وطن در برابر اشغال آشکار یا مخفی بیگانگان، یا دفاع از دین و آرمان در برابر هجوم فرهنگی، تبلیغاتی، و... دشمن، سبب تشکیل حزب می گردد.

محاسن و معایب حزب

اشاره

همچنانکه پیش از این گذشت احزاب مدرن یکی از پدیده های سیاسی دنیای معاصر است که با مقوله مردمی شدن نظام های حکومتی ارتباط مستقیم دارد. در آستانه سومین دهه انقلاب اسلامی با طرح (جامعه مدنی) و (توسعه سیاسی) واژه حزب بیش از پیش در ادبیات اصحاب جراید، نخبگان سیاسی و توده مردم متداول گردید و پس از آن مباحث تئوریک پیرامون آن نظیر مثبت و منفی بودن وجود یا عدم وجود احزاب، نقش احزاب در گسترش یا کاهش مشارکت سیاسی و... از سوی نویسندگان مختلف و صاحبان گرایش ها و سلیقه های مختلف تدوین، انتشار و توزیع یافته و می یابد. از آنجایی که در فضای

پیش آمده، احتمال شبهه افکنی دشمنان انقلاب اسلامی قریب به یقین است در این قسمت از بحث محاسن و معایب احزاب به صورت مختصر مورد اشاره قرار می‌گیرد.

محاسن احزاب

شکل گیری احزاب در جوامع مختلف پیامدهای مثبت زیر را در پی دارد: ۱- تشکل و سازماندهی احزاب، نیروهای پراکنده و متفرق را که در ایده‌ها، خط مشی‌ها و اهداف ایدئولوژیک دارای تفکرات مشترک هستند را به گرد هم جمع و متشکل نموده و آنها را در قالب یک تشکل سازماندهی می‌نماید. این امر توانایی نیروهای متفرق دیروز و مجتمع شده امروز را بالا برده و بازدهی و بهره‌وری آنها را به چندین برابر می‌رساند. ۲- توجیه و آموزش احزاب و فرآیند توجیه و آموزش اعضا و هواداران را سرعت بخشیده و گسترش می‌دهند. در واقع در هر حزب و تشکل سیاسی، یک دفتر سیاسی وجود دارد که مطالب تحلیلی پیرامون رخدادها و بحران‌های عارض به جامعه را از طریق شبکه به همه اعضا و هواداران منتقل می‌کند. ۳- سرعت بخشیدن به روند اجرای اهداف و آرمان‌ها از آنجایی که حزب روحیه انضباطی را در میان اعضا براساس سلسله مراتب رواج می‌دهد، انجام مأموریت‌ها و تحقق اهداف و ایده‌ها را با سرعت و جامعیت بیشتری عملی می‌سازد. ۴- کسب، حفظ و اعمال قدرت را میسر می‌سازد. به دلیل سازماندهی و ارتباط ارگانیک بین اعضا و هواداران، پیروزی در میدان رقابت آمیز نظیر صحنه‌های انتخاباتی امکان پذیر و در نتیجه دستیابی به قدرت، تثبیت موقعیت به دست آمده و اعمال قدرت به آسانی امکان پذیر می‌گردد. ۵- خطر وضع مستقیم و یکسویه قانون را کاهش می‌دهد. از آنجایی که احزاب مختلف در درون پارلمان‌های کشورها، دارای فراکسیون‌هایی می‌باشند، خطر یکسویه نگری در تنظیم و تصویب قوانین کاهش می‌یابد گرچه در صورت سهل انگاری این امر مطلق نبوده و همین امر عاملی در جهت شکل‌گیری استبداد حزبی در قوه مقننه نیز می‌گردد. ۶- انتخابات آسان‌تر دیگر محاسن احزاب، شکل‌گیری رقابت میان سلیقه‌های مختلف اجتماع و حضور فعالانه آنها در صحنه‌های مختلف سیاسی اجتماعی و انتخابات‌ها و آسان شدن انتخابات می‌شود.

معایب احزاب

بررسی نقادانه نظام حزبی و کارکرد عملی احزاب در جوامع مختلف حکایت از آن دارد که به رغم وجود محاسن زیاد در تحزب معایب زیادی از ناحیه احزاب بر نظام سیاسی عارض می‌گردد که مهم‌ترین آنها به اختصار در موارد زیر خلاصه می‌شود. ۱- محدود کردن آزادی‌ها از آنجایی که اعضای حزب خود را ملزم به رعایت اساسنامه و مرام‌نامه‌های حزب می‌کنند، همواره افکار و اندیشه‌های خود را تابعی از تفکرات سیاسی و مواضع حزب می‌دانند در نتیجه این امر به طور قهری انتخاب خود را در چارچوب انتخاب حزبی قرار می‌دهند. بر این اساس فردیت افراد، آزادی تفکر و استقلال رأی و به تبع آن رشد فکری افراد جامعه محدود می‌گردد. ۲- آسیب‌پذیری همگرایی ملی وحدت‌مذهبی‌گر جامعه‌پذیری سیاسی در افراد جامع شکل‌نگرفته باشد، افراد و شهروندان سیاسی کشوری که در آن فعالیت احزاب آزاد است چون به طور قهری در مقابل هم صف آرایی و جبهه‌بندی می‌نمایند، رقابت بر سر منافع حزبی، نزدیکی و یکدلی افراد جامعه را تحت الشعاع قرار داده و در گذر زمان وحدت ملی و حتی در مواردی به دلیل سیاسی شدن امور، همگرایی مذهبی را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. وقوع قتل‌های پی‌در پی در کشوری نظیر پاکستان از سوی احزاب فرقه‌گرا شاهد عینی بر این مدعا است. ۳- سیاست زدگی و مقدم داشتن منافع حزبی بر منافع ملی و جمعیه‌ر یک از احزاب جامعه برای دست‌یابی به اهداف خود در گذر زمان تبلیغات منفی علیه احزاب مخالف را در دستور کار خود قرار می‌دهند، در نتیجه این امر به تدریج همه امور اجتماعی نظیر قوانین، مصالح اجتماعی

و... از سوی اعضا و هواداران احزاب با عینک سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نتیجه در بلند مدت منافع حزبی بر منافع ملی مقدم می‌گردد. ۴- حفظ تشکیلات حزب مقدم بر تحقق اهداف آن می‌گردد. ۵- انحصارطلبی از آنجایی که احزاب آزادی و فردیت افراد را محدود می‌کنند، اعضا و هواداران حزب حفظ تشکیلات حزبی و تحقق آرمان‌های سازمانی و حزبی خود را بر آموزه‌ها و تعالیم الهی، ایدئولوژیک و حتی در اغلب موارد بر منافع ملی مقدم می‌دارند. این امر چشم و عقل اعضا و هواداران حزب را کور کرده و خشونت طلبی و برخوردهای فیزیکی با رقبا را در پی خواهد داشت. در واقع یکی از آثار مخرب احزاب، رواج باندبازی و تفکر باندی در جامعه و تربیت افراد انحصار طلب است که احزاب نوع لیبرال دمکراسی غربی، تحمل‌پذیری شهروندان را زایل می‌گرداند.

علل ناپایداری و شکست احزاب در ایران

۱- احزاب، هویت اجتماعی مبتنی بر ساختار جامعه ایران را نداشتند و نتوانستند پایگاه اجتماعی مستحکم و مستمری مبتنی بر نظرات یکی از اقشار و طبقات جامعه برای خود به دست آورند. ۲- اغلب احزاب ایران، ایدئولوژی منظم که بازگو کننده خواسته‌های مادی و معنوی اقشار جامعه باشد، را دارا نبودند. در نتیجه با شکست مواجه گردیدند. ۳- تأثیرپذیری احزاب از اندیشه‌های سیاسی غرب از دیگر عوامل ناپایداری و شکست احزاب سیاسی در ایران می‌باشد. عده‌ای از تحصیل کرده‌های خارج از کشور به فکر تأسیس احزابی همانند احزاب غرب در ایران افتادند اما چون این حزب‌ها با فرهنگ، دین و روحیات مردم ایران هماهنگی نداشت، موفق نشدند. ۴- وابسته بودن بعضی از این احزاب به قدرت‌های استعماری و خارجی از دیگر دلایل ناپایداری احزاب در ایران می‌باشد. ۵- محدود بودن گستره فعالیت احزاب نیز دیگر دلیل ناپایداری احزاب در ایران است. بیشتر این حزب‌ها فقط در محدوده شهرهای بزرگ یا حتی فقط در پایتخت متمرکز بودند و فعالیت می‌کردند و لذا نتوانستند در جامعه موفق شوند. ۶- منسجم نبودن تشکیلات، کمبود امکانات، رشد سازمان‌ها و احزاب در شرایط بحرانی و مقطعی بودن، جاه طلبی و طمع افراد برای دست‌یابی به قدرت، فقدان اندیشه و نظریه سیاسی و اجتماعی مطابق با مقتضیات جامعه ایرانی، اختلاف و نفاق میان سران احزاب و ایجاد انشعابات از دیگر دلایل ناپایداری و شکست احزاب در ایران است. ۱۲- سرکوب هر نوع مخالفت توسط رژیم حاکم نیز دیگر دلیل شکست احزاب ایران است. شاه حاضر نبود هیچ گروه و دسته‌ای به هر اسم و عنوانی جدا از منافعش به فعالیت پردازد و ساواک هرگونه صدایی را در نطفه خفه می‌کرد. ۱۳- بها دادن بیش از حد به مبارزه بدون پشتوانه عقیدتی هم سبب شکست احزاب است. گروه‌هایی که به عملیات مسلحانه می‌پرداختند، این حرکت را تنها راه مقبول بر علیه رژیم می‌دانستند و به جای پرداختن به ایدئولوژی و مرامنامه بیشتر به تحریک احساسات و عواطف برای مبارزه با رژیم می‌پرداختند. ۱۴- حاکمیت استعمار نیز دیگر دلیل شکست احزاب است. استعمار عملاً مانع از رشد ریشه‌ای و پاگرفتن احزاب واقعی در ایران گردید و سعی نمود گروه‌های سیاسی را بیشتر به خود وابسته سازد. ۱۵- نداشتن رهبری آگاه و بصیر نیز مهم‌ترین دلیل شکست احزاب در ایران بوده است. [۲۲۵].

شاخص‌های اعتقادی شعاری رفتاری تولی و تبری (خودی و غیرخودی)

اشاره

شاخص های اعتقادی

این مطالب از کتاب (سیمای خودی و غیر خودی در کتاب و سنت) صادق فرازی پژوهشگرده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۱، استفاده شده است. مکتب اسلام مجموعه ای از اعتقادات و دستورهای عملی و اخلاقی در شئون مختلف زندگی است. (اعتقادات) از نقش مهم و اساسی برخوردارند و از همین رو کسانی که به اصول مکتب، اعتقاد داشته و به اصطلاح (مؤمن) به مکتب باشند (خودی) و در غیر این صورت (غیر خودی) تلقی شده اند. نگاه اجمالی به آیات و روایات بیانگر این واقعیت است که معتقدان به مکتب جملگی به منزله یک خانواده بوده و از پیوندی خاص با یکدیگر برخوردارند؛ از جمله: (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض) (توبه: ۷۱)، (ان الذین آمنوا... اولئک بعضهم اولیاء بعض) (انفال: ۷۲)، (والذین آمنوا... فاولئک منکم) (انفال: ۷۵) (انما المؤمنون اخوة) (حجرات: ۱۱)، این آیات، جملگی درصدد بیان (خودی) بودن مؤمنان و معتقدان به مکتب است. این آیات، جملگی در صدد بیان (خودی) بودن مؤمنان و معتقدان به مکتب است. در یکی از آیات، خطاب به مؤمنان و معتقدان به مکتب آمده است: (ولا تلمزوا انفسکم) (حجرات: ۱۰)، یعنی از هم عیبجویی نکنید. تعبیر (انفسکم) در این آیه اشاره به وحدت و یکپارچگی و از هم بودن مؤمنان و خودی بودن آنان دارد و در واقع اعلام می دارد که همه مؤمنان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجویی کنند، گویا از خودشان عیب جویی کرده اند؛ لذا در حدیثی معروف از پیامبر (ص) می خوانیم: (المؤمنون کالنفوس الواحد). در مقابل، به آیاتی چون (والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض) (انفال: ۷۳) برمی خوریم که بیانگر وجود نوعی پیوند خاص در بین غیر معتقدان به مکتب یعنی (کفار) است. و یا در برخی دیگر از آیات که در مباحث بعدی خواهد آمد، با استفاده از عباراتی چون (من دونکم) و (من دون المؤمنین)، معتقدان به مکتب از نزدیکی و داشتن پیوند با غیر معتقدان به مکتب یعنی کفار نهی شده اند. و این در واقع بیان روشنی از (خودی) بودن مؤمنان و (غیر خودی) بودن غیر مؤمنان است. برخی از ملاک ها و معیارهای کلی در این بخش عبارت اند از:

اقرار به وجود خداوند و توحید او

اعتقاد به وجود خداوند اولین و مهم ترین رکن اعتقادی است. این اصل اعتقادی ریشه در عقل و فطرت آدمی دارد. بعد از ایمان به وجود خداوند، مسئله شناخت او مطرح است و در این میان از همه مهم تر بحث اعتقاد به توحید و یگانگی او است. در بحث توحید بیش تر اعتقاد به دو چیز مهم و اساسی است: الف - ذات خداوند هیچ گونه اجزایی اعم از اجزای خارجی و عقلی ندارد. در حدیثی از امام هادی (ع) آمده است: (لیس منّا من زعم ان الله جسم و نحن منه براءة فی الدنیا و الاخرة)، [۲۲۶] کسی که خدا را جسم پندارد از ما نیست و ما در دنیا و آخرت اعلام بیزاری از او داریم. ب - برای ذات او هیچ شبیه و مثل و مانندی نیست و بدین ترتیب از هر نظر، یگانه است.

عدل خداوند

در میان صفات خداوند، صفت (عدالت) دارای خصوصیتی است که سبب شده در مقام برشماری عقاید مکتب، شکل مستقلی به خود بگیرد و گرنه با بقیه صفات تفاوتی ندارد. آیات فراوانی از قرآن کریم به صفت عدالت و پیراسته بودن خداوند از هر گونه ظلم و ستمی اشاره دارد از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که ظلم و ستم به هر شکل و هر مقدار، در دنیا یا آخرت و نسبت به تمام افراد، از ساحت مقدس خدا دور است. در روایات اسلامی نیز اهمیت زیادی به شناخت عدل الهی و مسائل بسیاری که از آن سرچشمه می گیرد، داده شده است.

نبوت و خاتمیت پیامبر اسلام و جامعیت دین او

اعتقاد به نبوت از دیگر معیارهای تمیز بین خودی و غیر خودی عقیدتی است؛ اعتقاد به این که خداوند سبحان و حکیم انسان‌هایی را برمی‌گزیند و آنها را با دلایل و معجزات روشن به عنوان فرستادگان خود به سوی مردم گسیل می‌دارد، که همان پیامبران باشند. تعداد این پیامبران افزون بر هزاران نفر بوده و آخرین آنها پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد بن عبدالله (ص) می‌باشد. خاتمیت پیامبر اسلام (ص) از مسائلی است که همه مسلمانان از هر گروه و مذهب به آن معتقدند. سرچشمه این اعتقاد، به قرآن و روایات اسلامی باز می‌گردد. آیه عمده‌ای که به وضوح گواه بر این معناست آیه ۴۰ سوره احزاب است. [۲۲۷] در این آیه می‌فرماید (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست). خاتمیت بدین معناست که دیگر پیامبر و شریعتی از سوی خداوند نخواهد آمد و دین اسلام از چنان جامعیتی برخوردار است که پاسخگوی نیازهای تمامی افراد بشر در تمامی اعصار می‌باشد.

ولایت و امامت

یکی دیگر از معیارهای مطرح در شناخت خودی از غیر خودی عقیدتی، عقیده به ولایت و امامت است. مراد از امامت این است که بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) همیشه و در هر عصر و زمان باید امام و پیشوایی در میان مردم از سوی خدا حضور داشته باشد. این امامان به حق و جانشینان پیامبر (ص) به گواهی اخبار متواتر، حضرت علی (ع) و یازده فرزند آن حضرت می‌باشند. در این رابطه چند بحث مهم مطرح است که به اختصار بیان می‌گردد: ۱- ۴- اعتقاد به قیام مهدی (عج) اعتقاد به قیام مهدی و حکومت جهانی او مخصوص شیعه و پیروان مکتب اهل بیت (ع) نیست، بلکه بیش تر فریق اسلامی ظهور مردی از دودمان پیامبر (ص) را در آخرالزمان به نام (مهدی) که دنیا را پر از عدل و داد می‌کند، پذیرفته‌اند و انتظار آمدنش را دارند. ۲- ۴- پیوستگی امامت و حکومت (دین و سیاست) پیوستگی امامت و حکومت یا دین و سیاست در اسلام یکی از ویژگی‌های عقیدتی یک مؤمن (خودی) است. این بحث از اساسی‌ترین بحث‌های سیاسی اجتماعی است که با توجه به شبهات مطرح شده، هر روز بیش تر جای خود را در بین مباحث باز می‌کند. ۳- ۴- اعتقاد به ولایت فقیه و نظام اسلامی مبتنی بر آنبا توجه به جدا نبودن سیاست از دیانت، ضروری است دین اسلام از تشکیلات حکومتی و سیاسی برخوردار باشد. زعامت و ریاست این تشکیلات در زمان رسول خدا (ص) به دست خود آن حضرت بود و خود آن حضرت هم اولین کسی بود که در زمان خودش در شهر مدینه طیبه تشکیل حکومت داد. بعد از پیامبر هم قطعاً حکومت به دست کسی است که رسول خدا (ص) به امر الهی او را به خلافت و جانشینی خود تعیین و منصوب نموده است و آن، شخص علی بن ابی طالب (ع) و امامان معصوم بعد از ایشان است و کسی در این ریاست حق منازعه با آنان را ندارد و گرنه حکومتش غاصبانه است. اما زمان غیبت امام زمان (ع) باز هم تشکیل حکومت اسلامی ثابت و واجب است؛ چرا که سیاست اسلام همواره قرین دیانت او است. و از آنجا که حکومت منصبی است که از جانب خدای تبارک و تعالی به امام (ع) داده شده است، کسی حق تصدی آن را ندارد، مگر آن که از طرف خود امام به صورت تعیین خاص، همانند دوران غیبت صغری و یا تعیین عام، همانند دوران غیبت کبری معین شده باشد. بنابراین حکومت در زمان غیبت کبری به دست نایب عام امام (ع) یعنی فقیه عادل، با تقوا و جامع شرایط و منتخب مردم است و تمامی اموری که برای امام (ع) به عنوان حاکم اسلامی ثابت بوده، برای او نیز ثابت است. ۴- ۴- اعتقاد به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یکی از لوازم اعتقاد به نظام اسلامی و ولایت فقیه، اعتقاد به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که به عنوان منشور محکم و استوار نظام، در پی پیروزی انقلاب اسلامی به دستور امام خمینی (ره) توسط مجلس خبرگان تدوین شد و به تأیید

آرای عمومی مردم نیز رسید.

معاد

یکی از ارکان اعتقادی یک مؤمن و خودی، ایمان به معاد؛ یعنی اعتقاد به حیات بعد از مرگ و حسابرسی اعمال بندگان و پاداش و کیفر و اجرای عدالت در آن است. در حدیثی از معصوم (ع) وارد شده است که: لیس منا من لم یؤمن بهذه الاربعة: سؤال القبر و المعراج و خلق الجنّة و النار و الشفاعة هر کس به این چهار چیز ایمان نداشته باشد از ما نیست: سؤال قبر، معراج، آفرینش بهشت و جهنم و شفاعت. [۲۲۸].

شاخص‌های رفتاری اجتماعی و حزبی

مطالعه آیات و روایات بیانگر این است که مرحله دیگری در تفکیک مجدد افراد و گروه‌ها وجود دارد که از آن تعبیر به (خودی و غیر خودی سیاسی) می‌شود. در این مرحله، افراد و گروه‌ها با توجه به موضع‌گیری‌های سیاسی‌شان به (خودی و غیر خودی) تقسیم می‌شوند. کسانی که ملاک‌ها و معیارهای سیاسی بیان شده از سوی مکتب را رعایت نمایند، (خودی) و در غیر این صورت غیر خودی محسوب می‌گردند. در این مرحله، غیر خودی‌ها برخلاف مرحله نخست که غیر مسلمانان اعم از مشرکان و اهل کتاب بودند، نوعاً مسلمانانی هستند که برخلاف مکتب، گام‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های غیر مکتبی دارند؛ و این در حالی است که آنان مصرّ بر مکتبی جلوه دادن خود نیز هستند. از این رو، آنان به دلیل تناقض ظاهر و باطن‌شان در اصطلاح، (منافق) خوانده می‌شوند. و یحلفون باللّه أنّهم لمنکم و ما هم منکم (توبه / ۵۶) سوگند یاد می‌کنند که از شما نیستند (خودی اند) در حالی که از شما نیستند (غیر خودی اند). در اینجا دو بحث تبری و تولی بسیار مهم اند که به تبیین آنها می‌پردازیم:

تبری و مرزبندی با غیر خودی‌های عقیدتی

در میان مجموعه اعمال یک مسلمان، عمل سیاسی او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به حدّی که رعایت و عدم رعایت موازین آن، ملاک و معیار خودی و غیر خودی بودن سیاسی فرد می‌گردد. یکی از آن موازین و شاید مهم‌ترین آن، مسئله تبری و عدم همگرایی با غیر خودی‌های عقیدتی اعم از مشرکان و اهل کتاب به ویژه یهود است. بنابراین یک خودی همواره در مواجهه با آنان، باید بداند که با اعضای یک پیکر بیگانه مواجه است و نباید روابط او با آنان در حدّ روابط یک خودی با خودی باشد و در واقع عملاً عضو پیکر آنان قرار گیرد و یا به این شکل در آید که عضویتش در پیکر خودی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود. در اینجا از نگاه کتاب و سنت، ویژگی یاد شده از جنبه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱ - اهمیت رعایت تبری از غیر خودی عقیدتی قرآن کریم می‌فرماید: لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ (مجادله / آیه ۲۲) هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند هر چند پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشان آنها باشند. در روایات اسلامی این ویژگی و نیز ویژگی دیگر (تولی) در سیمای عمل سیاسی یک مؤمن و خودی، به عنوان تمام حقیقت وجودی دین و ایمان شمرده شده است؛ چنان که در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که از حضرتش سؤال کردند، آیا حبّ و بغض از ایمان است؟ در جواب فرمود: (و هل الايمان الا الحبّ و البغض؟) سپس حضرت آیه ۷ از سوره حجرات را تلاوت فرمود. ۲ - لزوم رعایت مرزبندی با غیر خودیدسته‌ای از آیات قرآن افراد مؤمن و خودی را از داشتن روابط صمیمانه با افراد غیر خودی عقیدتی اعم از کفار و مشرکان منع می‌کند.

رعایت مرزبندی با کفار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ (توبه / آیه ۲۳) ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادران خویش را دوست انتخاب نکنید اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده اند. وقتی برقراری ارتباط دوستانه با پدر و مادر کافر و غیر خودی بر فرزند مؤمن و خودی جایز نباشد، حساب دیگران کاملاً روشن است. لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ [۲۲۹]. افراد با ایمان (و خودی) نباید کافران را به جای مؤمنان (و خودی ها) دوست و سرپرست خود انتخاب کنند.

رعایت مرزبندی با مشرکان

آیات سوره کافرون و نیز اوایل سوره توبه اختصاص به این موضوع دارد. اما آیاتی دیگر: إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَتُوكَهُمْ [۲۳۰]. خدا شما را (تنها) از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه و دیارتان آواره نمودند، یا کمک به بیرون راندن شما کردند. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ [۲۳۱]... ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید.

رعایت مرزبندی با اهل کتاب (به ویژه یهود)

در این زمینه، تأکید آیات بر رعایت مرزبندی با یهود بیش از نصاری است. چنان که می خوانیم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ [۲۳۲]. ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را دوست و هم پیمان انتخاب نکنید. (بطانۀ) در آیه یاد شده در لغت به معنی لباس زیرین است و در اینجا کنایه از محرم اسرار است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ [۲۳۳]. ای کسانی که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید. ۳ - ۱ - علل رعایت مرزبندی با غیر خودی عقیدتیه دلیل اهمیت زیاد این وصف و شاخص سیاسی در سیمای خودی و به منظور این که تبعیت از این دستور بر اساس تعقل و آگاهی شکل گیرد، برخی از آیات به بیان علل آن پرداخته اند که به تعدادی از آنها اشاره می گردد.

مواضع کینه توزانه و غیر دوستانه غیر خودی

برخی از آیات اشاره به ماهیت حقیقی افراد غیر خودی دارد؛ زیرا آنان مواضع کینه توزانه و غیردوستانه ای دارند، بنابراین عقل سلیم از برقراری ارتباط دوستانه و محبت آمیز با چنین افرادی نهی می کند و آنان را شایسته دوستی نمی داند؛ از جمله این آیات: إِن يَتَقَفُّوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوْءِ [۲۳۴]. شما برای چه طرح دوستی با اینان می ریزید؟ با این که اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمن شما خواهند بود و دست و زبان خود را به هر گونه بدی بر شما خواهند گشود.... لَا يَأْلُوكُمْ خَبَالًا وَدُوًّا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ [۲۳۵]. اینان در رساندن شرّ و فساد نسبت به شما کوتاهی نمی کنند پیوسته علاقه آنها این است که شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه های) دشمنی از دهان آنها آشکار است و آنچه در دل پنهان دارند از آن هم مهم تر است. إِن تَمَسَسَ بِكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا [۲۳۶]. اگر خیر و نیکی به شما برسد ناراحت می شوند و اگر شرّ و بدی به شما برسد خوشحال می گردند. [۲۳۷].

پیوند دوستانه غیر خودی‌ها با خودشان

برخی از آیات اشاره به هم‌پیمانی و هم‌مسلمی جبهه غیر خودی با یکدیگر دارد و اینکه پیوند دوستی آنها تنها با خودشان است و این امر موجب می‌شود تا زمانی که منافع خودشان و دیگر دوستانشان ایجاب می‌کند با جبهه خودی باشند. بنابراین چنین افرادی شایسته دوستی و ارتباط نیستند؛ از جمله این آیات: وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ [۲۳۸]. و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند. لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض (مائده ۵۱) المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض (توبه ۶۷)

بی‌فایده بودن برقراری ارتباط با غیر خودی

ارتباط دوستانه با غیر خودی اگر با هدف، دلسوزی معنوی نسبت به آنها باشد بعد از آن که باطل بودن آنان نمایان شده، کاری بی‌فایده است و اگر هدف، بهره‌مندی از توانمندی‌های مادی آنان باشد، باز کاری بیهوده است چون آنان هیچ کمکی به مسلمانان نمی‌کنند. مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بُيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ [۲۳۹]. برای پیامبر (ص) و مؤمنان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، پس از آن که بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخ‌اند. (این کاری بیهوده و آرزویی نابجاست؛ چرا که مشرک به هیچ وجه قابل آمرزش نیست).

خطرناک و غیر قابل اعتماد بودن غیر خودی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ [۲۴۰]. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید، آنها از آخرت مأیوس‌اند، همان‌گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می‌باشند.

قلب واحد، محبت واحد

خداوند برای هر انسانی بیش از یک قلب نیافریده است. قلب جای محبت است و در هر قلبی، محبت بیش از یک چیز نمی‌گنجد، یا محبت خدا و دوستان او و یا محبت دشمنان خدا. بنابراین اگر کسی قلب خود را محل محبت غیر خودی کرد، دیگر جایی برای محبت خودی ندارد. در یکی از آیات بعد از نهی از اطاعت کافران و منافقان و تأکید بر لزوم تبعیت از فرامین الهی می‌فرماید: مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ [۲۴۱]. خداوند برای هیچ کس در درون وجودش دو قلب نیافریده است. در حدیثی در تفسیر این آیه آمده است: دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی‌گنجد؛ چرا که خداوند برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن، دوستان ما در دوستی ما خالص‌اند، همان‌گونه که طلا در کوره خالص می‌شود. هر کس می‌خواهد این حقیقت را بداند، قلب خود را آزمایش کند؛ اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است، از ما نیست و ما هم از او نیستیم. [۲۴۲]. ۴ - ۱ - پیامدهای ناگوار شکسته شدن مرزبندی با غیر خودی برخی از آیات اشاره به پیامدهای ناگوار و شوم شکسته شدن مرزبندی بین خودی از غیر خودی و رعایت نکردن لزوم بیگانگی و عدم همگرایی افراد خودی نسبت به غیر خودی دارد تا شاید برخی افراد ساده لوح خودی با توجه به این پیامدها از رعایت این دستور سرباز نزنند. برخی از این پیامدها عبارتند از:

سیر فقهرایی و ارتجاعی به سوی کفر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعِيدَ إِيْمَانِكُمْ كَافِرِينَ [۲۴۳]. ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از جمعی از اهل کتاب (یهود) اطاعت کنید شما را پس از ایمان، به سوی کفر باز می گردانند.

از دست دادن ولایت و نصرت الهی

... وَلَئِن أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ [۲۴۴]. اگر تو پس از این آگاهی (و روشن شدن حقایق در پرتو وحی الهی) متابعت هوس های آنها (یهود و نصاری) بکنی، هیچ سرپرست و یاورى از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود.

از دست دادن هدایت الهی

... و من يتولهم منكم فانه منهم ان الله لا يهدي القوم الظالمين [۲۴۵]. هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آنها (یهود و نصاری) بریزد از آنهاست (و همانا محروم از هدایت الهی خواهد بود؛ زیرا) خداوند گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.

ابتلا به مجازات و عذاب الهی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا [۲۴۶]. ای کسانی که ایمان آورده اید! کافران را به جای مؤمنان سرپرست و تکیه گاه خود قرار ندهید.

ورود به جرگه ستمکاران

... و من يتولهم منكم فاولئک هم الظالمون (توبه / ۲۳) هر کس از شما با آنها طرح دوستی ریزد ظالم و ستمگر است... و لئن اتبعت اهوائهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمين (بقره / ۱۴۵) اگر تو پس از این آگاهی (و روشن شدن حقایق در پرتو وحی الهی) متابعت هوس های آنها (اهل کتاب) را بکنی، در این صورت مسلماً از ستمگران خواهی بود. [۲۴۷].

گرفتار شدن به تسویلات و تزیینات شیطانی

... الشیطان سؤل لهم و املی لهم ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل اللہ سنطیعکم فی بعض الامر (محمد / ۲۵ - ۲۶) شیطان اعمال زشت ایشان (منافقان) را در نظرشان زینت داده و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است. این به خاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر (ص) ناراحت بودند، گفتند: ما در بعضی از امور شما را پیروی می کنیم.

آسیب رسانی به خود و جبهه خودی

اشاره

... و من يتول فان الله هو الغنی الحمید (ممتحنه / ۶) آنهایی (که از شما) هنوز هم کفار را دوست می دارند، خدای تعالی بی نیاز و ستوده است. علامه طباطبایی در تفسیر این جمله می نویسد: بیزاری جستن از کفار به نفع خود شما است و خدا از آن بهره مند

نمی‌شود، چون خدای تعالی از مردم و از اطاعتشان غنای ذاتی دارد، و او در اوامری که به ایشان می‌کند و در نواهی اش، حمید و دارای منت است. اگر امر و نهی می‌کند برای اصلاح حال خود مردم و برای سعادت زندگیشان است، نه برای خودش. [۲۴۸] ۵- ۱- ابراهیم (ع) الگوی خودی مرزشناساز آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد، برای تکمیل تعلیمات خود از الگوهای مهمی که در جهان انسانی وجود داشته شاهد می‌آورد، در آیت چهارم تا ششم سوره ممتحنه به دنبال نهی شدید از دوستی با دشمنان خدا، از ابراهیم (ع) به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام به خصوص قوم عرب بوده سخن به میان می‌آورد و می‌فرماید: قد کانت لکم اسوه حسنه فی ابراهیم و الذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منکم و ممّا تعبدون من دون الله، کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوه و البغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده... (ممتحنه / ۴) برای شما در زندگی ابراهیم (ع) و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت. آن روز که به قوم مشرک و بت پرستان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، بیزاریم. ما نسبت به شما کافر و بیزاریم. در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید. ۶- ۱- حزب اللهی، همان خودی مرزشناسدر آیه ۲۲ سوره مجادله، بعد از بیان اینکه مؤمنان به خدا و روز واپسین هرگز با دشمن خدا و رسول دوستی نمی‌کنند، می‌فرماید: اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون آنها (که از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند) کسانی هستند که خدا خط ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده است و آنها را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است و جاودانه در آن می‌مانند. آنها (حزب الله) اند، بدانید که حزب الله پیروز است. شایان ذکر است که در نقطه مقابل تعبیر (حزب الله)، تنها در یک مورد (آیه ۱۹ سوره مجادله) تعبیر (حزب شیطان) به کار رفته است و مهم ترین وصف آنان را در آیه ۱۴ همان سوره، داشتن ارتباط با دشمنان خدا و رعایت نکردن مرزبندی لازم با آنان برشمرده است.

تولی و ولایت پذیری (صاحبان ولایت)

اشاره

این وصف نقطه مقابل و جنبه اثباتی وصف و به معنی این است که یک مؤمن و خودی باید با محبت، دوستی و نزدیکی با عده ای و صاحب اختیار دانستن آنان، التزام عملی خود را به مکتب نشان دهد. این عده و افراد با توجه به آیات و روایات به ترتیب عبارتند از:

خداوند سبحان

اولین و در واقع تنها کسی که باید هر مؤمن و خودی محبت و ولایت او را رعایت کند، خداوند است، و رعایت محبت و ولایت سایرین، در حقیقت، تجلی این مورد است؛ در این رابطه می‌خوانیم:.... والذین آمنوا اشد حبا لله [۲۴۹]. آنها که ایمان دارند محبتشان به خدا شدیدتر است. الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور (بقره / ۲۵۷) خداوند ولی و صاحب اختیار کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.... و الله ولی المؤمنین (آل عمران / ۶۸) خداوند ولی و سرپرست مؤمنان است. محبت و ولایت خداوند سبحان به معنی اطاعت از دستورهای او و سرپیچی نکردن از آنها است.

محبت و ولایت پیامبر اکرم (ص) به معنی اطاعت و پیروی از آن حضرت (ص) در شئون مختلف است که در واقع جلوه ای از محبت و ولایت خداوند است؛ چنانکه می فرماید: قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله (آل عمران / ۳۱) بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا (هم) شما را دوست بدارد. قل اطیعوا الله و الرسول... (آل عمران / ۳۲) بگو: خدا و رسول را اطاعت کنید. ذکر نام پیامبر (ص) بعد از نام خداوند بدون تکرار فعل (اطیعوا) برای اشاره به این است که هر دو اطاعت یکی است. و من یطع الرسول فقد اطاع الله (نساء / ۸۰) هر کس از پیامبر (ص) اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است. از آن حضرت (ص) روایت شده که فرمود: لا- یؤمن أحدکم حتی اکون أحبّ إلیه من ولده و والدیه و الناس أجمعین [۲۵۰]. هیچکس از شما ایمان ندارد مگر اینکه من از فرزند، پدر و مادر و تمامی مردم در نظر او دوست داشتنی تر باشم. اطاعت و پیروی از رسول اکرم (ص) باید در تمامی شئون باشد که آن حضرت داراست و آن شئون عبارتند از:

مرجعیت دینی

پیامبر اسلام (ص) مبلّغ احکام الهی است. یک مؤمن باید مطیع همه احکامی باشد که آن حضرت از سوی خداوند ابلاغ می فرماید؛ چنانچه می خوانیم: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا (حشر / ۷) آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید و از آنچه نهی کرده، خود داری کنید.

زعامت سیاسی و اجتماعی

پیامبر اکرم (ص) اولی الامر و رهبر سیاسی اجتماعی جامعه اسلامی است. هر فرد مؤمن باید در مقام عمل، به فرمان ها و دستورهای آن حضرت ملتزم باشد. چنانکه می خوانیم: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم (احزاب / ۶) پیامبر از خود مؤمنین نسبت به آنان اختیاردارتر است. معنای اولی بودن رسول خدا (ص) به مؤمنین از خود آنان، این است که فرد مسلمان حفظ منافع رسول خدا (ص) را بر حفظ منافع خودش مقدم بدارد. [۲۵۱].

ولایت داوری و قضا

پیامبر اکرم (ص) علاوه بر شئون یاد شده، شأن قضاوت و داوری در اختلافات و منازعات پیش آمده برای مسلمانان را دارا بود، از این رو هر مؤمنی موظف بود در این قبیل مسائل به او مراجعه کند و از رجوع به غیر جدا پرهیز نماید؛ در این رابطه می خوانیم: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول... فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تأویلاً (نساء / ۵۹) ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا را... و هر گاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. ۳- ۲- ائمه معصومین (ع) محبت و ولایت ائمه معصومین (ع) در حقیقت شعبه ای از محبت و ولایت پیامبر (ص) است. یک مؤمن خودی باید همان گونه که به پیامبر (ص) عشق می ورزد به ائمه معصومین (ع) هم عشق بورزد و نیز همانند اطاعت و فرمانبری از پیامبر اکرم (ص) از آنان نیز اطاعت و فرمانبری کند. محبت و عشق به ائمه معصومین (ع) بدین معناست که هر مؤمن وظیفه دارد نسبت به ایشان که ذوی القربای پیامبرانند، محبت و علاقه ویژه ای داشته باشد؛ خداوند متعال می فرماید:... قل لا أسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی (شوری / ۲۳)... بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم. مفسران در تفسیر این جمله بحث ها و تفسیرهای مختلفی

دارند. لیکن جمعی از مفسران نخستین و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده اند که منظور از ذوی القربی، اهل بیت پیامبر(ص) است. در رابطه با ولایت محبت اهل بیت در روایتی از پیامبر(ص) می خوانیم: لا یؤمن احدکم حتّٰی اکون احبّ الیه من نفسه و اهلی احبّ الیه من اهله و عترتی احبّ الیه من عترته و ذرّیتی احبّ الیه من ذرّيته. [۲۵۲]. هیچ کس از شما ایمان ندارد، مگر این که من در نظر او از خودش محبوب تر باشم و اهل من از اهل خودش و عترت من از عترت خودش و ذریه من از ذریه خودش در نظر او دوست داشتنی تر باشد. یک مؤمن و خودی باید در تمامی شئون که برای پیامبر(ص) برشمریم از ائمه معصومین (ع) نیز اطاعت و فرمانبری داشته باشد؛ در این رابطه می خوانیم: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء / ۵۹) ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر خود را. همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر امامان معصوم می باشند. و بدین ترتیب اطاعت از فرمان امام همانند فرمان پیامبر(ص) بدون هیچ گونه قید و شرطی واجب است. ۴ - ۲ - ولی فقیه عادلدر زمان غیبت ولی عصر(عج) آنگاه که فقیه عادل به استظهار رأی مردم، زمام حکومت را در دست گرفت، قبول ولایت او یعنی التزام عملی به دستورات و فرامین حکومتی او که با رعایت مصالح عمومی به منظور سامان دهی به جامعه اسلامی صادر می گردد، امری لازم از سوی هر مؤمن و خودی است. در همین رابطه امام خمینی (ره) در کتاب ولایت فقیه می فرماید: اکنون که دوران غیبت امام پیش آمده... اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (فقاہت و عدالت) باشد، بپاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیش تر از حضرت امیر(ع) بوده یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیش تر است؛ لکن زیادی فضائل معنوی، اختیارات حکومتی را افزایش نمی دهد. ۵ - ۲ - سایر مؤمنانیک فرد مؤمن باید با سایر افراد خودی تولّی و همگرایی داشته باشد؛ یعنی آنان را دوست بدارد و حامی و کمک کار آنان باشد. لازمه داشتن چنین تولّی نسبت به دیگر هم کیشان و خودی ها، رعایت برخی آداب و تعهدات در قبال ایشان است؛ آدابی از قبیل: مهرورزی، رعایت حقوق، امر به معروف و نهی از منکر، حفظ وحدت و پرهیز از تفرقه.

شاخص های رفتاری فردی و اجتماعی

در مطالعه سنّت معصومین (ع) و روایات اسلامی به مواردی برمی خوریم که معصومین (ع) انتساب گروهی از مردم را از خود نفی کرده و در مقابل، انتساب دسته ای دیگر را مورد تأیید و تأکید قرار داده اند. از بررسی مخاطبان این روایات به دست می آید که افراد و گروه های مورد اشاره ائمه معصومین (ع) افراد غیر مسلمان، منافق و یا معاند و مخالف ایشان نبوده اند؛ بلکه نوعاً افرادی معتقد به ایشان و در واقع از شیعیان بوده اند. ائمه معصومین (ع) با برشمردن پاره ای از صفات و ویژگی های رفتاری برای ایشان، پایندان به آن را منتسب به خویش، یعنی (خودی) و غیر ایشان را (غیر خودی) دانسته و انتساب آنان به خودشان را در آن مورد خاص نفی نموده اند. ویژگی های رفتاری یادشده دارای دامنه وسیعی است و پرداختن به آن مجال مستقلی را طلب می کند ولیکن به تناسب مقام به مواردی از آن در زمینه های رفتاری مختلف اشاره می گردد.

بعد عبادی

۱- اهمیت دادن به نماز علی (ع): علیکم بالمحافظة علی اوقات الصلاة، فلیس منی من ضیع الصلاة. [۲۵۳]. بر شما باد محافظت از اوقات نماز (به جا آوردن نماز اول وقت)، چرا که هر کس نماز را ضایع کند، از من نیست. ۲- توجه ویژه به نماز

شیدر توفیق امام حسن عسکری (ع) خطاب به علی بن بابویه آمده است: وعلیک بصلاة اللیل فانّ النبی (ص) اوصی علیاً فقال یا علی علیک بصلاة اللیل و من استخفّ بصلاة اللیل فلیس منّا فاعمل بوصیتی و أمر جمیع شیعتی حتّی یعملوا علیه. [۲۵۴]. بر تو باد خواندن نماز شب. همانا پیامبر (ص) به علی (ع) وصیت فرمود ای علی! بر تو باد نماز شب خواندن، که هر کس نماز شب را سبک بشمارد، از ما نیست. به وصیت من عمل نما و همه رهروان مرا به خواندن نماز شب امر کن. ۳- پرهیز از زُهَباتین علی (ع): انّ جماعه من الصحابه کانوا حرّموا علی انفسهم النساء و الافطار بالنهار و النوم باللیل فاخبرت امّ سلمه رسول الله (ص) فخرج الی اصحابه فقال: أترغبون عن النساء؟ إنّی آتی النساء و اکل بالنهار و أنام باللیل فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی و انزل الله لا- تحرّموا طیبات ما احلّ الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحبّ المعتدین و کلوا ممّا رزقکم الله حلّالا طیبیا و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون. [۲۵۵]. گروهی از اصحاب، زن و غذا و خواب را به خاطر عبادت خداوند بر خود حرام کردند. خبر آن توسط امّسلمه به گوش پیامبر (ص) رسید. حضرت اصحاب را جمع کرد و فرمود: آیا از زنان رویگردان می شوید، در حالی که من خودم همسر دارم و غذا می خورم و شب ها می خوابم (و عبادتم را نیز به جا می آورم) پس هر کس از سنّت من روی بگرداند از من نیست و خداوند فرموده است که حلال پاکیزه را بر خود حرام نکنید و از حد تجاوز نکنید که خدا متجاوزان را دوست ندارد و از روزی حلال پاکیزه بخورید و از خدایی که به او مؤمن اید تقوی پیشه کنید.

بعد اخلاقی

۱- مراقبه و محاسبه روزانه نفسن الکاظم (ع): لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فإنّ عمل حُسن استزاد الله و انّ عمِل سیئاً استغفر الله منه و تاب الیه. [۲۵۶]. کسی که هر روز از نفس خود حساب نکشد، از ما نیست تا ببیند که اگر عمل نیکی را انجام داده است، از خداوند طلب توفیق بیشتر انجام چنین اعمالی را نماید و اگر عمل زشتی را مرتکب شده است از خداوند طلب بخشش کند و به سوی او توبه نماید. ۲- رعایت تقوی و ورع در حدیثی از امام رضا (ع) خطاب به برادرش جناب زید بن موسی آمده است: یا زید اتق الله فانّنا بلغنا ما بلغنا بالتقوی فمن لم یّتق و لم یراقبه فلیس منّا و لسنا منه. ای زید! تقوا پیشه کن که همانا سبب رسیدن ما به آنچه از مقامات رسیده ایم تقوی بوده است. پس اگر کسی تقوی پیشه نکند و مراقبت از اعمال خویش ننماید از ما نیست و ما نیز از او نیستیم. ۳- بردباری بر مصائب و مشکلات زندگی (ص): لیس منّا من سلق ولا خرق ولا حلق. هر کس به هنگام پیش آمدن مصائب خویشنداری نکند و زبان به ناله و فریاد و شکوه زند و یا لباس اش را چاک زند و یا دست به خراش صورت برد، از ما نیست. ۴- از ابرار و نیکان بودن (ع): والذی بعث محمداً بالحقّ بشیرا و نذیرا انّ الابرار منّا اهل البیت. [۲۵۷]. قسم به خدایی که محمد را به حقّ، بشیر و نذیر فرستاد؛ همانا ابرار و نیکان از ما اهل بیت اند. ۵- پاکدامنی از فحشا و گناهان (ع): عن الصادق (ع) عن آبائه (ع) عن علی (ع): نحن اهل البیت عصمنا الله من ان نکون فتّانین او کذّابین او ساحرین او زّنّانین فمن کان فیه شیء من هذه الخصال فلیس منّا ولا نحن منه. [۲۵۸]. خداوند، ما اهل بیت را از این که گول زندگان یا دروغ گویان یا سحرکنندگان و یا زناکنندگان باشیم، باز داشته است، پس در هر کس که چیزی از این خصیلت های زشت یافت شود، از ما نیست و ما نیز از او نیستیم. پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس نسبت به همسر مردی خیانت کند، از ما نیست و لعنت خدا بر او باد. و هر کس بازن شوهردار عمل نامشروعی را مرتکب شود از فروج آن دو، درّه ای از چرک و خون به طول پانصد سال به راه می افتد. [۲۵۹]. ۶- پرهیز از حسادت و سخن چینی (ع): قال رسول الله (ص): قال الله عزوجل لموسی بن عمران (ع) یابن عمران! لا- تحسدنّ الناس علی ما آتیهم من فضلی و لا- تمدنّ عینیک الی ذلک ولا تُقبِعهُ نفسک فانّ الحاسد ساخط لنعمی ضادّ لقسمی الذی قَسَمْتُ بین عبادی و من یکُ کذلک فلست منه و لیس منّی. [۲۶۰]. پیامبر فرمود: خداوند خطاب به موسی بن عمران فرمود: ای پسر عمران! به مردم نسبت به آنچه از فضل خودم

به آنها داده ام حسادت نکن و چشم بدان ندوز و دنبال آن مباش. چرا که حسود در واقع دشمنی با نعمت های من و مخالفت با تقسیم می کند که من در بین بندگانم کرده ام و هر کس چنین باشد، من از او نیستم و او نیز از من نیست.

بعد خانوادگی

۱- ازدواج کردن عن النبی (ص): من کان له ما یتزوج به فلم یتزوج فلیس منّا. [۲۶۱]. هر کس که بتواند ازدواج کند، اما نکند از ما نیست. ۲- پرهیز از سختگیری بر خانواده‌ها (ع): لیس منا من وُسع علیه ثمّ قتر علی عیاله. [۲۶۲]. هر کس در حالی که از نظر مالی در گشایش و وسعت است، بر خانواده اش سخت گیرد و خرج نکند از ما نیست. ۳- پرهیز از همسر آزاری پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر کس به همسرش زیان زند تا برای رهایی خویش از دست شوهر به او فدیة و باج دهد، خداوند به کیفری جز آتش برای او راضی نگردد، چرا که خداوند همانند غضب اش به خاطر ظلم به یتیم، به خاطر ظلم به زن نیز غضبناک می گردد. بدانید هر کس به خادمش یا کنیزش یا سایر مردم به هنگام نیازشان لبیک نگوید، خداوند نیز در روز قیامت او را ردّ و خطاب خواهد کرد ای بدبخت! در جهنّم برو. و هر کس به مسلمانی ضرر رساند، از ما نیست و ما نیز از او نیستیم؛ نه در دنیا و نه در آخرت. و هر زنی که بدون دلیل از شوهرش جدا شود پیوسته مورد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم خواهد بود، تا آنگاه که ملک الموت جان او را بگیرد و وعده جهنّم بدو دهد و آنگاه که روز قیامت شود بدو گفته شود که به همراه سایر واردشدگان به جهنّم وارد شو. بدانید که همانا خداوند و رسول او از چنین زنانی بیزارند. و بدانید که همانا خداوند و رسول او از مردی که به همسرش آسیب زند تا با دادن فدیة از او جدا شود، بیزارند. [۲۶۳].

بعد اجتماعی

۱- رعایت حق همسایه‌ها عن النبی (ص): من آذی جاره حرّم الله علیه ریح الجنّة و مأواه جهنّم و بسّ المصیر و من ضیع حَقّ جاره فلیس منّا و مازال جبرئیل یوصینی بالجار حتّی ظننتُ أنّه سیورّته. هر کس همسایه اش را بیازارد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام و جایگاهش را جهنّم سازد و چه بد بازگشتی است. و هر کس حق همسایه اش را ضایع کند، از ما نیست. و جبرئیل پیوسته مرا توصیه به رعایت حق همسایه می کرد تا جایی که گمان بردم که همسایه از همسایه ارث خواهد برد. ۲- احترام گذاردن به دیگران عن الصادق (ع): لیس منّا من لم یوقّر کبیرنا و یرحم صغیرنا. هر کس بزرگ ترها را محترم نشمارد و بر کوچک ترها ترحم نکند، از ما نیست. ۳- داشتن حسن معاشرت با دیگران عن الصادق (ع): یا شیعة آل محمد انّه لیس منا من لم یملک نفسه عند غضبه و من لم یحسن صیحة من صیحة و مخالفة من خالفة و مُرافقة من رافقه. ای رهروان آل محمد! هر کس از شما به هنگام غضب، خود نگهدار نباشد و با همراهان به نیکی همراهی نکند و خوش خلقی و نرم خوئی نسبت به دیگران نداشته باشد، از ما نیست. ۴- پرهیز از اهانت و اضرار به دیگران عن المعصوم (ع): من اهان مسلما فلیس منا و لسنا منه فی الدنیا و الاخرة. [۲۶۴]. هر کس به مسلمانی اهانت نماید از ما نیست و ما نیز از او نیستیم؛ نه در دنیا و نه در آخرت. ۵- اهتمام به حلّ مشکلات دیگران عن النبی (ص): من أصبح من امتی و همته غیر الله فلیس من الله و من لم یهتمّ بامور المؤمنین فلیس منهم. [۲۶۵]. هر کس از امت من صبح کند، در حالی که هم و غم او غیر خدا باشد از خدا نیست. و هر کس اهتمام به رسیدگی به امور مؤمنان نوزد از ایشان نیست. ۶- پرهیز از محترم بودن نزد دیگران به خاطر ترساندن آنان عن الصادق (ع): عن ابیه عن آباءه عن علی (ع) عن النبی (ص): ألا ان شرار امتی الذین یکرمون مخافة شرهم، ألا و من اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی. [۲۶۶]. بدانید که شرورترین افراد امت من کسانی اند که به خاطر ترس از شرارتشان مورد احترام دیگران اند. بدانید هر کس به خاطر ایمنی از شرارتش مورد تکریم مردم باشد، از من نیست.

بعد اقتصادی

۱- امانت داریدر این باره می خوانیم: عن الصادق (ع): قال رسول الله (ص) ليس منا من اخلف بالامانة، الامانة تجلب الرزق و الخيانة تجلب الفقر. کسی که تخلف در امانتداری نماید از ما نیست. امانتداری روزی را و خیانت فقر را به دنبال دارد. [۲۶۷]

۲- پرهیز از نیرنگ و خیانت در معامله عن الصادق (ع) عن آبائه (ع) فی حدیث المناهی عن رسول الله (ص): و من غش مسلما فی شراء او بیع فلیس منا و یحشر یوم القیامة مع الیهود لانهم اغش الخلق. [۲۶۸]. هر کس در خرید یا فروش به مسلمانی حقه بزند، از ما نیست و روز قیامت با یهود محشور می شود؛ چرا که یهود نیرنگ زنده ترین جماعت اند. عن الرضا (ع) عن ابیه عن آبائه عن النبی (ص): من کان مسلما فلا یمکر و لا یخدع فانئ سمعت جبرئیل یقول ان المکر و الخدیعة فی النار ثم قال لیس منا من غش مسلما و لیس منا من خان مسلما. [۲۶۹]. هر کس مسلمان باشد باید حيله و خدعه ننماید، همانا از جبرئیل شنیدم که می گفت: مکرکنندگان و حيله گران در جهنم اند. سپس فرمود: هر کس مسلمانی را فریب دهد و به او خیانت کند، از ما نیست. ۳- ساده زیستی و بی رغبتی به تجملات دنیوی عن النبی (ص): انی البس الغلیظ و اجلس علی الارض و العق اصابعی و اركب الحمار بغیر سرج و اردف خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی. [۲۷۰]. همانا من، خودم لباس خشن می پوشم و بر زمین می نشینم و انگشتانم را می لیسیم و بر مرکب بدون زین سوار می شوم و دیگری را بر ترک می نشانم؛ پس هر کس از سنت من روی بگرداند از من نیست. ۴- پرهیز از افراط و تفریط در زندگین المعصوم (ع): لیس منا من ترک دنیا لآخرته و لا آخرته لدنیه. [۲۷۱]. هر کس دنیایش را به خاطر آخرتش و آخرتش را به خاطر دنیایش ترک کند، از ما نیست.

دلایل پیوستگی دین با سیاست (نقد تئوری سکولاریستی)

اشاره

حمید نگارش

دسته بندی محتوای مکتب اسلام به اعتقادات، اخلاقیات، احکام

اشاره

دین از دو رکن اساسی تشکیل می گردد: رکن اول: اعتقاد به وجود خداوند یکتا، نظاره و سلطه مطلقه او بر جهان هستی و دادگری مطلق او، موجودی که هیچ گونه هوی و تمایلی به آن راه ندارد، و جامع همه صفات کمالیه است، که جهان را بر مبنای حکمت برین خویش آفریده است و انسان را به وسیله دو راهنمای بزرگ (عقل به عنوان حجت درونی و انبیا و اوصیا به عنوان حجت برونی) در مجرای حرکت تکاملی تا ورود به لقاء الله قرار داده است؛ و اعتقاد به ابدیت که بدون آن، حیات و کل جهان هستی، معمایی لاینحل است. همه این اعتقادات مستند به عقل سلیم و دریافت فطری بدون تقلید می باشد. رکن دوم: برنامه حرکت به سوی هدف است که احکام و تکالیف نامیده می شود. مبنای این دو رکن بر دو امر استوار است: ۱. اخلاقیات: احکامی که برای تحصیل شایستگی ها و تهذیب نفس و تصفیه درون مقرر شده است. اکثر این احکام به جهت فطری بودن و عمومیت شایستگی ها و ارزش ها برای همه مردم، امضایی است و نه تأسیسی. ۲. احکام فقهی که به دو قسم تقسیم می شود. الف) احکام اولیه: که مستند به نیازهای ثابت انسانهاست و این احکام جز در موارد اضطرار و تبدل موضوع، هرگز قابل تغییر و دگرگونی نمی باشد؛ مانند وجوب عبادات معین و تنظیم حیات فردی و اجتماعی از دیدگاه اقتصادی، فرهنگی، حقوقی و

حرمت قتل نفس، زنا، میگساری، نقض عهد و خیانت. در حقیقت این احکام بیان کننده چگونگی ارتباطهای چهارگانه و ثابت انسانی می باشد: ۱. ارتباط انسان با خویشتن ۲. ارتباط انسان با خدا ۳. ارتباط انسان با جهان هستی ۴. ارتباط انسان با هم‌نوع خود. ب) احکام ثانویه: این احکام در هنگام بروز ضرورت های زندگی فردی یا اجتماعی مقرر می شوند و مبتنی بر علل و انگیزه های ثانوی می باشند. حاکم در این موارد، احکامی را برای پاسخگویی به آن ضرورت ها مقرر می دارد که پس از منتفی شدن آن ضرورت ها، آن احکام نیز منتفی می گردد و احکام اولیه بر مبنای نیازهای ثابت به جریان می افتد. از آنجایی که صدور این احکام نیز بر مبنای نیازها و دلایل قانونی مستند است، لذا از این جهت، این احکام نیز با نظر به مشروط بودن آنها ثابت تلقی می شوند و تغییرات آنها مربوط به مورد و مصداق است. برای تکمیل برنامه حرکت، جهت وصول به هدف حیات، توجه به این نکته ضرورت دارد: بدان جهت که خداوند متعال تشخیص موضوعات و بایستگی ها و نبایستگی ها و شایستگی ها و ناشایستگی های انسانی را در ارتباط با حیات انسان ها، به اختیار خود آنان قرار داده است، لذا احکام اسلامی بر مبنای همان موضوعات تشخیص داده شده، مقرر می گردد؛ مانند اهمیت کشاورزی برای جامعه که موجب، و خوب فعالیت مزبور می باشد. لازم به یادآوری است که البته در مواردی هویت موضوعات نیز از طرف خود منابع اولیه اسلامی مشخص شده است؛ مانند نماز که اعمال و اذکار آن از طرف خود منابع اسلامی تعیین شده است، و رضاع که موجب تحریم ازدواج در میان برادر و خواهر شیری می گردد و کمال دین در پاسخگویی به مسایلی است که آدمی در مجرای ارتباطات چهارگانه با آنها مواجه می شود، و کمال آدمی در گرو به فعلیت رساندن همه استعدادهای انسانی است. [۲۷۲].

رسالت دین، تنظیم مجموعه روابط چهارگانه انسان

اشاره

انواع ارتباطات انسانانسان در نظام هستی، چهار نوع ارتباط دارد: ۱- ارتباط با خویشتن. ۲- ارتباط با خدا. ۳- ارتباط با طبیعت. ۴- ارتباط با دیگران (هم‌نوع خود). آدمی در رابطه با خویشتن، باید خود را بشناسد و نیز خود را بسازد و در رابطه با خدا اولاً به او معرفت پیدا کند و با معرفت به او، به وجود او و صفات علیا و اسمای حسناش باور پیدا کند و ثانياً فقط او را اطاعت و عبادت کند. در رابطه با جهان هستی و طبیعت نیز باید چگونگی رابطه جهان هستی را با خداوند دریابد و نیز بفهمد که خود او باید چگونه با جهان هستی و طبیعت برخورد کند تا برخورداری متقابل حاصل شود. در رابطه با هم‌نوع نیز باید بداند که انسان موجودی اجتماعی است و زندگی اجتماعی، منشاء حقوق و تکالیف معینی است که انسان در زندگی اجتماعی با توجه به کرامت و مسئولیت خویش باید آنها را رعایت کند تا زمینه ساز تحقق عدالت اجتماعی باشد. [۲۷۳].

ارتباط انسان با خود

ارتباط انسان با خود، باید بر اساس شناخت جایگاه واقعی خویش تنظیم شود؛ او باید بداند که از سوی خلیفه خدا در زمین و دارای ظرفیت علمی گسترده و امانت دار خدا و برخوردار از فطرت خدا آشنا است و از سوی دیگر، موجودی ظلوم و جهول، قنور، عجول، هلوغ، جزوع، منوع و شخ و... است. قرآن در آیاتی انسان را ستایش کرده است؛ مانند: و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطّیبات و فضّلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً [۲۷۴]. به راستی، ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب ها نشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری دادیم. [۲۷۵]. لزوم شناسایی خویشتنداده اصلی دین - اعم از آیات، روایات، دلیل های عقلانی و

اجماع - درباره لزوم شناسایی خویشتن، به قدری فراوان است که نیازی به تفصیل ندارد. نمونه ای از آیات قرآنی برای اثبات لزوم شناسایی خویشتن: سَتَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ [۲۷۶]. حتمی است که ما آیات خود را در جهان برونی و درونی آنان نشان خواهیم داد. وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ [۲۷۷]. و نباشید از آنان که خدا را فراموش کردند و خداوند آنان را به فراموشی خود گرفتار ساخت. نمونه ای از منابع حدیثی برای لزوم شناخت خویشتن: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. [۲۷۸] هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخت. این حدیث و مضمون آن، فراوان نقل شده است. همه می دانیم که هیچ معرفتی با عظمت تر و ضروری تر از معرفت خداوندی نیست. بنابراین، شناخت خویشتن که مقدمه لازم برای به دست آوردن چنین معرفت ضروری و با عظمت است، واجب تر از همه چیز است. (العارف من عَرَفَ قَدْرَهُ). [۲۷۹]. عارف حقیقی کسی است که هویت و ارزش خود را بشناسد. (و كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا اَنْ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهُ). [۲۸۰]. برای جهل یک انسان کافی است که هویت و ارزش خود را نشناسد. (من جَهْلٌ قَدْرَهُ عَدَا طَوْرَهُ). [۲۸۱]. کسی که هویت و ارزش خود را نشناسد، از حدود شایسته خود تعدی می کند.

رابطه انسان با طبیعت

ذات اقدس خدا رابطه انسان را با جهان آفرینش، رابطه تسخیری می داند و می گوید که هر یک از موجودات، خاصیت و اثر ویژه خود را دارند؛ اگر انسان، آن خاصیت را شناخت و آن را درست تنظیم و رهبری کرد، در حقیقت، آن موجود را تسخیر کرده است؛ البته تسخیر کننده بالذات و اصیل، خداست که جهان طبیعت را برای جامعه بشری نرم و ذلول قرار داده و مُسَيِّخُ انسان کرده است: اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ [۲۸۲]. آیا ندیدی که خدا آنچه را که در آسمان ها و زمین است، مسخّر شما ساخته است. موجودات نظام آفرینش، همان طور که تحت تسخیر خدای سبحان هستند، در برابر او تسلیم و ساجد و مستبخدمند: و له اَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ [۲۸۳]. آنچه در نظام هستی است، در برابر خدا تسلیم است. یَسْبِخُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ [۲۸۴]. آنچه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی حق است. لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ [۲۸۵]. آنچه در نظام کیهانی است، در پیشگاه خدا ساجد است. فَقَالَ لَهَا وَ لِلْاَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا قَالَتَا اٰتَيْنَا طَائِعِينَ [۲۸۶]. آسمان و زمین مطیع پروردگارند. پروردگاری که انسان را آفرید، آسمان و زمین را نیز خلق فرمود و به مجموعه نظام کیهانی دستور داد تا از امام و انسان کامل پیروی کنند؛ یعنی انسانی که سالک سبیل الهی و عبد صالح خدا و امین باشد و بار امانت را فهمیده و حمل کند و در آن خیانت نکند، نظام آفرینش تحت تسخیر اوست؛ اما اگر این انسان در امانت الهی خیانت کند، مجموعه نظام کیهانی، نه تنها از او اطاعت نمی کنند، بلکه از او ارزشمندتر خواهند بود. از این رو، اگر انسان بیراهه رفت، همین نظام کیهانی دشمن او بوده و او را به کام مرگ فرو می برد؛ همین آب، گاهی انسان تبه کار را فرو می برد؛ چنان که خدای سبحان در جریان فرعون فرمود: (فَغَشِيَهُمْ مِنْ اَلْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ) [۲۸۷] از دریا آنچه آنان را فروپوشانید، فروپوشانید؛ (فَبَدَّلْنَا اَلْيَمَّ)؛ [۲۸۸] ما آنها را به دریا ریختیم؛ گاهی نیز این آب، تحت تسخیر انسان خردمند، وسیله پرورش جانداران می شود: (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) و گاهی باد بر آنها چیره شده، آنان را از بین می برد؛ چنان که خدای سبحان فرمود: (سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ حَسُوًّا) [۲۸۹] خدا، باد را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت، و گاهی به صورت های دیگر به حیات آنان خاتمه می دهد. بنابراین، رابطه انسان با طبیعت در صورتی که او ارزش وجودی خود را تحصیل و حفظ کرده و امین خدا باشد، رابطه تسخیری است؛ یعنی او می تواند چرخ نیلوفری را به زیر آورد و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا انسان نانی به کف آورده، آن را بیراهه مصرف نکند؛ ولی اگر این انسان خیانت کند، همه پدیده های نظام هستی با او برخورد می کند و از خود عکس العمل نشان می دهد؛ زیرا همه آنها فقط در برابر اراده الهی خاضعند و به دستور او کار می کنند و به فرمان او از پرهیزکار، حریم می گیرند و از تبه کار، انتقام

خواهند گرفت. [۲۹۰].

رابطه انسان با دیگر انسان ها

چون انسان ها گوناگونند، چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر نیز مختلف خواهد بود؛ مسلمانان باید در حوزه اسلامی با مسلمانان دیگر رابطه برادری دینی برقرار کند؛ زیرا مسلمانان همگی فرزندان یک مکتبند و پیامبر و علی (ع) پدران این اُمتند: انا و علیُّ أبوا هذه الأُمَّة. [۲۹۱]. من و علی، دو پدر این اُمت مسلمانیم. و چون همه مسلمانان فرزندان مکتب واحد یعنی قرآن و سنت معصومین (ع) هستند، با یکدیگر برادرند؛ چنان که قرآن می فرماید: (اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) [۲۹۲] انسانی که فرزند قرآن و عترت باشد، برنامه اش را بر اساس ایثار و احسان تنظیم می کند: (و یُثْرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ و لَوْ كَانْ بِهٖمْ خِصَاصَةٌ) [۲۹۳]. انسان مسلمان در حوزه غیر اسلامی و نسبت به انسان هایی که مسلمان و مؤمن نیستند ولی به اصول انسانی پای بندند، باید بر اساس قسط و عدل رفتار کند: لا ینھیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم اَنْ تَبْرُوْهُمْ و تُقْسِطُوا لَیْهِمْ اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ [۲۹۴]. خدای سبحان شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که به آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست دارد. امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب (ع) در عهدنامه مالک اشتر، در سخنی نورانی که از همین آیه استفاده شده، فرمود: و أشعر قلبک الرّحمة للزّعیة و المحبّة لهم و اللطف بهم و لا تكوننّ علیهم سبعا ضاریا تغتتم أکلهم فإِنَّهم صنفان إِمَّا أخی لک فی الدین أو نظیر لک فی الخلق. [۲۹۵] قلبت را پوشش رحمت برای مردم و دوستی با آنان و مهربانی با همگان قرار ده و همچون جانوری شکاری مباش که خوردن آنها را غنیمت شماری؛ زیرا مردم بر دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته ای نیز در آفرینش با تو هموعند. حضرت علی (ع) در این عهدنامه به مالک دستور می دهد که با کافران سرزمین مصر، عدالت را رعایت کند. اما در حوزه غیر اسلامی، انسان مسلمان نسبت به کافرانی که عدالت را رعایت نکرده، حقوق انسانی را پایمال می کنند و به مؤمنان و مسلمانان تعدی می نمایند، می تواند به همان مقدار که با مسلمانان بد کردند، برای تأدیب آنها با قهر عمل کند و با آنان مقابله به مثل نماید: (فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم) [۲۹۶] اما اگر همین ها عذرخواهی کردند، عذر آنها را بپذیرد و درصدد انتقام گیری مجدد از آنان نباشد. بنا بر آنچه گذشت، انسان مسلمان در برخورد با مسلمان و مؤمن، باید بر محور عدالت و رعایت حقوق اسلامی رفتار کند؛ البته رعایت عدالت، حداقل وظیفه است و اگر همین انسان بخواهد به کمال و لقای الهی بار یابد، باید اساس برخورد را فوق عدالت یعنی بر ایثار و احسان قرار دهد و اگر با کافری روبه روست که پای بند به اصول انسانی است، باید رابطه خود را بر اساس قسط و عدل تنظیم کند؛ زیرا برای پیمودن مراحل کمال انسانی باید از شیوه احسان و ایثار استفاده نمود؛ چنان که خداوند فرمود: (و لئن صبرتم لهو خیرٌ للصّابِرین) [۲۹۷] همچنین باید با کافر مهاجم نیز با عدالت رفتار کرد. این حقایق، نشان می دهد که رابطه مسلمانان با کفار، باید به گونه ای تنظیم شود که دشمنی ها از بین برود؛ یعنی در دشمنی افراط نشود؛ زیرا شاید روزی صلح ظهور کند و خداوند، عداوت را به محبت تبدیل نماید.

رابطه انسان با خدا

رابطه انسان با خدا، بهتر از رابطه مقهور با قاهر یا محکوم با حاکم عادل است؛ بلکه رابطه عارف و معروف و محبّ و محبوب است که فوق رابطه قاهر و مقهور یا حاکم عادل و محکوم است. خدا به انسان فرمود: من معروف و محبوب تو هستم و متوجه باش تا این محبوب را مبعوض و معروف را مجهول نکنی. امام صادق (ع) در وصف خدای متعال فرمود:

(معروف عند کل جاهل)؛ [۲۹۸] ذات اقدس خدا، معروف هر جاهلی است و هیچ موجودی در جهان نیست که خدا را نشناسد؛ گرچه در تطبیق معروف فطری خود بر مصداق، اشتباه رخ می دهد. خدای سبحان، هیچ موجودی را بدون معرفت و محبت خلق نکرده است و بالاتر، روح انسان با معرفت و محبت آمیختگی خاص دارد. خداوند درباره معرفت فرمود: (و نفس و ما سؤیها فآلهمها فجورها و تقویها) [۲۹۹] به انسان الهام کرد که چه چیز خوب و چه چیزی بد است. درباره محبت نیز فرمود: (حبب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کزه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان) [۳۰۰] خدا دین را در نهان خانه وجود انسان، محبوب قرار داده و در دل های او زینت داده است. اگر دین، محبوب و زیور انسان است، مبداء انشای دین و نیز پیک دین و مقررات و قوانین دین، همگی محبوب انسان است و به بیان دیگر، خدا و دین برای انسان، آشنا و دل پذیر است؛ آشنایی را معرفت و دل پذیری را محبت تأمین می کند. چون رابطه انسان با خدا، رابطه عارف و معروف و رابطه محب و محبوب است، اگر کسی در برابر او بدرفتاری و عصیان کرد، خداوند در آغاز او را مهلت می دهد و راه توبه را به روی او باز می کند تا وی با استفاده از استمهال الهی و توبه و انابه به درگاه او به سوی خدا برگردد؛ که اگر برنگردد، با او اعلام جنگ داده است؛ چنان که درباره رباخوار فرمود: (فأذنوا بحرب من الله) [۳۰۱] البته کسی که با خدا اعلام جنگ کند، خدا او را می گیرد و کيفر تلخ اعمال او را به وی می چشاند؛ و لا- یحسب الذین کفروا أنما نملی لهم خیر لا- نفسهم أنما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین [۳۰۲]. نباید کسانی که کافر شدند، تصور کنند که مهلت برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و آنگاه عذابی خفت بار خواهند داشت. خداوند با این که زمین را ذلول و نرم آفرید تا انسان بر روی آن زندگی و معیشت خود را تأمین کند، اما اگر کسی بیراهه رفت، همین زمین او را می گیرد؛ برای نمونه، وقتی قارون خود را از معارف الهی موسی کلیم (ع) محروم کرد و طغیان نمود، خداوند او را با خانه اش در زمین فرو برد؛ فحسفننا به و بداره الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله و ما کان من المنتصرین [۳۰۳] آن گاه قارون را با خانه اش در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در برابر عذاب خدا او را یاری کند و خودش نیز نتوانست از خود دفاع کند.

پیوند حقیقی بین زندگی دنیا و آخرت

اشاره

دین، سعادت همه جانبه انسان را و وجه همت خویش قرار داده و برای رساندن بشر به سعادت و رستگاری و بارور شدن همه استعدادها و ظرفیت های وجودی او، احکام و قوانین لازم را تشریح و فراراه بشر نهاده است. گرچه پرداختن به مسائل معنوی و امور اخروی، جزو مهم ترین و اصلی ترین هدف دین است، اما رسیدن به این هدف و تحقق آن در جامعه انسانی، هرگز بدون توجه به مسائل دنیوی و حل مشکلات مادی و جسمی بشر میسر نیست. اساساً همان طور که تفکیک جسم از روح و توجه یکسویه به یکی و غفلت از دیگری، به مثابه نادیده گرفتن بخشی از حقیقت وجودی انسان است، در برنامه ریزی جهت پاسخگویی به نیازهای انسان نیز اگر تمام توجه به یک بعد انسان باشد و از بعد دیگرش غفلت شود به طور حتم، آن برنامه به سرانجام نخواهد رسید. بر این اساس، قرآن کریم، توجه به دنیا و آخرت و تأمین خواسته ها و نیازهای دنیوی و اخروی را توأم از مؤمنان خواستار شده و دستور داده است: وَابْتَغِ فِیْمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَفْسَکَ مِنَ الدُّنْیَا [۳۰۴]. در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را طلب کن؛ (ولی) بهره ات را از دنیا فراموش مکن! یعنی گرچه تلاش در راه تحصیل زندگی جاوید آن جهانی باید هدف برتر و مهم تر در زندگی باشد ولی این اهم نباید به قیمت نادیده گرفتن زندگی دنیوی به عنوان هدف ابتدایی و مهم به دست آید. حضرت امام حسن مجتبی (ع) نیز به زیبایی، آمیختگی دنیا و آخرت را تبیین کرده و فرمود: وَاعْمَلْ لِالدُّنْیَاکَ

كَأَنَّكَ تَعِيشُ آيِدَا وَ أَعْمَلُ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.... [۳۰۵]. برای دنیایت چنان کار کن که گویا همیشه در آن زندگی خواهی کرد و برای آخرت به گونه ای رفتار کن که گویا فردا خواهی مُرد! بنا براین، به رغم نظر کسانی که قائل به جدایی دین از دنیا و یا دنیا از آخرت می باشند و هدف بعثت انبیاء را صرفاً آخرت و خداپرستی می دانند، دین و دنیا در تفکر اسلام ناب محمدی (ص) آن چنان به هم آمیخته بوده و در هم تنیده است که به هیچ وجه تفکیک این دو از یکدیگر، میسر نیست؛ زیرا در آیات و روایات اسلامی رویکرد یک جانبه به دین یعنی توجه تام به عبادت و معنویت و ترک دنیا، به عنوان (زهدگرایی محض و رهبانیت) مطرح و از آن به شدت نهی و نکوهش شده است. سیره رسول اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) و نیز برخورد رسول خدا (ص) با عثمان بن مظعون (و جمعی دیگر) و نهی او از افراط در عبادت و ترک دنیا، گواه روشنی بر صدق این ادعا است. [۳۰۶]. از سوی توجه کامل و غایی به دنیا و غفلت از خدا و آخرت نیز، نکوهیده شمرده شده و از آن نهی گردیده است؛ زیرا موجب نگون بختی انسان می شود. اما در پاسخ این سؤال که اسلام چگونه توانسته به نیازهای دنیوی و اخروی پاسخ گوید: می گوئیم: این از امتیازات منحصر به فرد دین خاتم و جاوید و جهانی است و هیچ مکتبی توان انجام چنین کاری را ندارد. انسان در عین این که بر مدار ثابتی به نام (فطرت) آفریده شد که انسانیت انسان وهسته مرکزی وجود آدمی - صرف نظر از نوع نژاد، رنگ پوست، زبان و سایر شرایط اقلیمی و آب و هوایی که متغیر است - بر آن استوار است، موجود متغیری می باشد و در گذر زمان و در شرایط جوی متفاوت و سایر عوامل تأثیر گذار، دچار تغییرات و تحولات جسمی و روحی می شود. به موازات این دو جنبه ثابت و متغیر وجود آدمی، قهراً به دو نوع قوانین ثابت و متغیر نیازمند است، یعنی هم باید قوانین ثابتی در زندگی داشته باشد و آنها را به کار بندد و هم قوانین متغیری. اسلام با ملاحظه فطرت و نیازهای فطری و ثابت انسان، قوانین ثابتی تشریح کرده است و نیز برای جنبه های متغیر نیاز آدمی، قوانین متغیری آورده است. از این رو، قوانین اسلام به دو قسم ثابت و متغیر تقسیم می شود. به عنوان مثال، اصل لزوم آمادگی و دفاع در اسلام طبق آیه (وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) [۳۰۷] یک اصل و قانون ثابت فرازمانی و مکانی است. به موازات این قانون ثابت، قوانین متغیری بر حسب نیاز زمان و مکان خاص در نظر گرفته شده است که در فقه به نام (سبق و رمایه) معروف است. از جمله دستورات در سبق و رمایه، آموختن فنون تیراندازی، اسب سواری و... تا رسیدن به مهارت کامل است که در هر زمان و بر اساس نیاز هر دوره ضرورت پیدا می کند و لذا پیوسته دستخوش تغییر است. جالب اینجاست همان طور که امام راحل و شاگرد متفکرش شهید مطهری فرمودند، متون دینی (قرآن و روایات) از چنان جامعیت، قابلیت و استعداد پایان ناپذیری برخوردار است که گذشت زمان نه تنها آن را کهنه و از دور خارج نمی کند بلکه ابعاد علمی آن شکفته تر و شناخته تر می شود. لذا با استفاده از این خصلت انعطاف پذیر متون دینی می توان با آگاهی از روش اجتهاد و فهم روشمند، مسائل مورد نیاز هر زمان را از طریق ارجاع فروع به اصول ثابت به دست آورد. [۳۰۸]. بنا براین، عنصر اجتهاد و استنباط احکام، راهی است برای پاسخگویی اسلام به نیازهای دنیوی و اخروی انسان در هر زمان. [۳۰۹].

جدا ناپذیری دین و دنیا در اسلام

آیا به راستی در اسلام دین از دنیا جداست و میان این دو تضادی وجود دارد؟ پاسخ صریح و قاطع اسلام به عنوان کامل ترین و آخرین دین جاودانه الهی به این پرسش منفی است. دین چنین تعریف شده است: (دین، روش ویژه ای در زندگی دنیوی است که سعادت و صلاح دنیوی انسان را هماهنگ و همراه با کمال اخروی و حیات حقیقی جاودانی او تأمین می کند. از این رو، لازم است شریعت در برگیرنده قوانینی باشد که به نیازهای دنیوی انسان نیز پاسخ گوید). [۳۱۰]. در تعریف تصریح شده که دین تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، و سعادت و صلاح دنیوی توأم با سعادت و کمال اخروی به یک

اندازه مد نظر قرار گرفته است. در تعریف دوم هم علاوه بر آن با استناد به آیه فطرت تأکید شده که دین راستین دینی است که با فطرت انسان و نیازهای اصیل روحی و جسمی او سازگار و هماهنگ باشد و آنها را برآورده سازد. سعادت حقیقی انسان در صورتی تأمین می شود که انسان در زندگی دنیا با برنامه و قوانین مترقی حرکت و عمل کند و خواسته های دنیوی و نیازهای جسمی و نفسانی او در حد معقول و منطقی برآورده شود. یعنی این که اهداف اخروی آن از اهداف دنیوی اش از هم تفکیک نشود. این همان چیزی است که عقل و فطرت بشر آن را اقتضا می کند، و اسلام هم در صدد تحقق آن است. به عنوان نمونه یک آیه که در آنها تأکید شده از دنیا و نعمت های آن بی بهره نمانید ذکر می شود: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ... [۳۱۱]**. بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است؟!

نبوت و حکومت

نبوت و داوری در اختلافات

در آیه ۲۱۳ سوره بقره، فلسفه نبوت حکم و داوری در اختلافات، به شمار آمده است: **(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ... [۳۱۲])**. انسان ها به صورت یک امت زندگی می کردند؛ آن گاه، خداوند پیامبران نوید دهنده و بیم دهنده را برانگیخت؛ و کتاب را - به حق - با آنان فرو فرستاد، تا در آنچه، که در آن اختلاف کرده بودند داوری کند.... توضیحات: ۱- از جمله (كان الناس امة واحدة..) برمی آید که در نخستین مرحله از تاریخ بشر، زندگی انسان دستخوش اختلافات عمیق و ریشه داری - که حل آنها به شریعت آسمانی نیاز داشته باشد - نبوده است، چرا که، با وجود بینش و دانش محدود بشری، بوده و ادوات و ابزارهای ساده ابتدایی - که در دسترس همگان، نیز، قرار داشته است - زمینه های فرهنگی و اقتصادی بروز اختلافات محدود بوده، و اختلاف اندکی که بروز می کرده، از طریق شریعت عقل و در پرتو پند و اندرز پیامبران الهی حل می شده است؛ این مرحله را، مرحله (نبوت بدون شریعت) می نامند.

نبوت و عدالت

از دیدگاه قرآن کریم، اقامه قسط و عدل در جامعه بشری، یکی از اهداف نبوت است؛ چنان که می فرماید: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ... [۳۱۳]**. به راستی که رسولان خود را با دلایلی روشن فرستادیم، و کتاب و میزان را - نیز - با آنان فرو فرستادیم، تا مردم به قسط قیام کنند؛ و آهن را - هم - که در آن نیرویی شدید و منافع برای مردم است، فرو فرستادیم... توضیحات: هدف از ارسال پیامبران، در این آیه، قیام مردم به قسط بیان شده است. تحقق این هدف، به یکی از دو صورت زیر، امکان پذیر است: الف - انسان ها پس از آگاهی از معیارهای قسط در زمینه های مختلف زندگی، و در سایه پند و اندرز و بشارت و انداز، خود به قسط عمل می کنند. ب - حکومت، با استفاده از اهرم های قدرت که در اختیار دارد، عدل را تحقق می بخشد. راه نخست، از جنبه ارزشی، راهیست آرمانی و عالی؛ و با اصل تربیت و رشد معنوی انسان، که هدف نهایی نبوت را تشکیل می دهد، کاملاً هماهنگ است. ولی - متأسفانه - فراگیر و شامل نیست؛ زیرا وجود عوامل درونی و بیرونی گمراهی، مانع فراگیری این راه است، و اکتفا نمودن به آن با عمومیت قیام به قسط که عبارت (لیقوم الناس بالقسط) بر آن دلالت دارد، سازگار نیست. بنابراین، قیام ناس به قسط، در گرو بهره گیری از هر دو راه است. این مطلب از عبارت (و انزلنا الحديد فيه بأس شديد) نیز به روشنی

استفاده می شود. زیرا، اگر این عبارت با بخش نخست آیه، مناسبتی نداشته باشد، مستلزم لغوگویی قرآن است که فرضی نادرست است: (أَنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ، وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ).

پیامبر اکرم و منصب حکومت

آیات متعدّد قرآنی، بیانگر این مطلب است که مقام و منصب حکومت، یکی از شؤون پیامبر گرامی اسلام (ص) بوده است؛ که به برخی از آنها، اشاره می کنیم: ۱- إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً [۳۱۴] ما کتاب را - به حق - بر تو فرو فرستادیم؛ تا بین مردم بر اساس آنچه خداوند به تو آموخته است حکم برانی؛ پس مدافع خیانتکاران مباش! ۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا [۳۱۵]. هان، ای مؤمنان! از خدا، پیامبر و اولی الامر خود پیروی کنید؛ و چون در چیزی نزاع کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این کاری پسندیده است، و فرجام بهتری - هم - دارد. ۳- فَلَا وَرَبِّكَ لَا- يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [۳۱۶]. نه، سوگند به پروردگارت که آنان ایمان نمی آورند مگر این که در مشاجره هایی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند؛ و در درون خود، نسبت به قضاوت تو در تنگنا نباشند، و تسلیم محض حکم تو شوند. ۴- أَلَيْسَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ [۳۱۷]. پیامبر، نسبت به مؤمنان (در امور مربوط به زندگی شان) از خود آنها، سزاوارتر است. نتیجه گیری: از آیات یاد شده - و نظایر آن - به دست می آید، که مسئله حکومت و تصدی امور جامعه، یکی از شؤون نبوت و وظایف پیامبران الهی است. همان گونه که ابلاغ پیام های الهی، تعلیم و تزکیه، دعوت به توحید، پند و اندرز، هدایت و ارشاد نیز از شؤون و اهداف دیگر نبوت است. با این تفاوت که رسالت پیام رسانی و وعظ و اندرز، و امر به معروف و نهی از منکر بدون حمایت و پشتیبانی مردم نیز انجام پذیر است، و به همین جهت است که این اهداف توسط همه پیامبران، و در هر شرایطی، تحقق می یابد. اما، وظیفه حکومت، بدون حمایت و پشتیبانی مردمی انجام شدنی نیست. از این روی، چه بسا برخی یا بسیاری از پیامبران، موفق به تشکیل حکومت دینی نشده اند؛ ولی، این امر به تفکیک نبوت از حکومت و دین از سیاست، دلالت نمی کند. همان طور که دلیلی بر این که این گروه از پیامبران، در جهت تأسیس حکومت، تلاشی نکرده اند - نیز - نیست.

امامت و حکومت

در جهان بینی اسلامی، روح و جوهر امامت را، عنصر هدایت تشکیل می دهد؛ و از این نظر، در امتداد خط نبوت قرار دارد؛ و امام - جز در آوردن و ابلاغ شریعت - در همه شؤون، و وظایف نبوت، همانند پیامبر است. امام، مبین شریعت؛ مفسر قرآن؛ پاسخگوی مسائل اعتقادی و دینی؛ بیانگر احکام الهی، اسوه اخلاق و تربیت، حافظ دین و شریعت، مجری احکام خداوند، مدافع حقوق افراد جامعه، تأمین کننده عدل و امنیت و در یک کلام مسئول تحقق بخشیدن به آرمان های الهی در مورد زندگی بشر است. متکلمان اسلامی - اعم از شیعه و سنی - امام را، خلیفه و جانشین پیامبر؛ و امامت را، رهبری عمومی - در امور دنیوی و دینی مسلمین - تعریف کرده اند. بنابراین امامت، ابعاد گسترده و برجسته ای دارد که رهبری سیاسی و مدیریت جامعه یکی از ابعاد آن است.

چگونگی تعیین حاکم اسلامی در عصر غیبت

پس از تبیین (ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت) اکنون به بررسی چگونگی تعیین حاکم اسلامی و تحقق امامت و رهبری او می پردازیم که آیا مقام ولایت امر مسلمانان همانند مقام نبوت و امامت معصوم (ع) در اختیار خدا و با نصب اوست؟ یا این که مسلمانان می توانند هر کسی را که واجد شرایط یافتند به زعامت و رهبری انتخاب کنند؟ به تعبیر دیگر آیا مقام امامت و رهبری در عصر غیبت، انتصابی است یا انتخابی؟ در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد که به بررسی و تحلیل هر یک با بیان دلایل آنها می پردازیم.

نظریه انتخابی

اشاره

بنابر این دیدگاه، (امامت، به مفهوم کلی و معنای اعمّ که شامل ولایت فقیه نیز می گردد، یا به وسیله نصب از مقام بالا منعقد می گردد و یا به وسیله انتخاب مردم. البته راه دوم در طول راه اول و مقید و محدود به دو شرط می باشد یکی در صورت نبودن (نصّ) بر (نصب امام) و دوم این که انتخاب رهبر، با رعایت شرایط تعیین شده باشد. پس با وجود امام منصوب - چنانکه در مورد امیرالمؤمنین (ع) و ائمه معصومین (ع) از فرزندان وی طبق اعتقاد ما این گونه است - نوبت به انتخاب نمی رسد. و دیگران بر فرض انتخاب، امامی که اطاعتشان بر مردم واجب باشد، نمی گردند. و در زمان غیبت، از آن جهت که امامت به مفهوم عام آن تعطیل نمی شود و اقامه دولت بر حق اسلامی در هر عصر و زمان واجب است، اگر گفته شود که فقهای عادل واجد شرایط رهبری، از سوی معصومین برای این منصب به صورت بالفعل منصوب هستند و این معنا با دلایل کافی ثابت شود، دیگر نوبت به انتخاب نمی رسد و اگر نصب فقها، ثابت نشود، ولایت و حاکمیت فقیه واجد شرایط، با انتخاب امت ثابت می گردد. و بر مردم واجب است برای شناختن و شناساندن وی تلاش کنند و با رأی مستقیم مردم و یا توسط خبرگان وی را برگزینند. در هر صورت، در عصر غیبت، فقیه واجد شرایط برای تصدّی رهبری متعین است، چه با نصب و چه با انتخاب از سوی مردم و از آنجا که بنابراین نظر روایات، بر نصب فقیه به عنوان والی و حاکم دلالت ندارد. و فقط تقدّم (فقیه) بر غیر فقیه و صلاحیت و بلکه اصلحیت او را نسبت به دیگران، برای اداره جامعه بیان نموده، پس نوبت به انتخاب می رسد و اگر مردم از عمل به این وظیفه مهم سرباز زدند، بر فقیه است که شؤون ولایت را از (باب حسبه) در حد امکان بر عهده بگیرد). [۳۱۸]. نقد نظریه انتخابی یکی از دلایلی که برای صحّت انعقاد امامت با انتخاب مردم، مورد استناد قرار گرفته، عبارت است از: سیره عقلا در واگذاری امور به افراد توانمند امین: در هر زمان و هر جا سیره عقلا بر این استمرار یافته که در برخی اعمال، برای خویش نایب می گیرند و کارهایی را که خود شخصا نمی توانند انجام دهند به کسی که توان انجام آن را دارد واگذار می کنند. از جمله این موارد، اموری است که مورد نیاز جامعه است و روی سخن در آن، متوجه کلّ جامعه می باشد. پس والی جامعه گویا سمبل و نماینده آنان در اجرای امور عمومی است. و نایب و وکیل گرفتن نیز یک امر عقلایی است که در همه اعصار وجود داشته و شرع مقدّس نیز آن را امضا فرموده است). [۳۱۹]. نقد دلایلی ولایت و حکومت بر انسان ها، در اصل، از آن خداوند سبحان است و تنها اوست که بر همه چیز از جمله انسان ها ولایت دارد و فقط کسانی می توانند در طول ولایت خداوند بر بندگانش ولایت داشته باشند که از ناحیه خدا این مقام برای آنان قرار داده شده باشد که آنها پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) هستند. و طبق ادلّه نصب (که در درس های آینده بررسی می شود) این ولایت، در زمان غیبت، برای فقهای جامع شرایط قرار داده شده است. بنابراین، جایی برای طرح نظریه انتخاب باقی نمی ماند. زیرا انتخاب (وکیل یا نایب) و واگذار کردن کار به او در مواردی جایز است که شخص موکّل بتواند خودش به طور مستقیم آن کار را انجام دهد، چرا که اگر

کسی کاری را خود نتواند انجام دهد، نمی تواند برای انجام آن وکیل یا نایب بگیرد. همین طور کسی می تواند دیگری را (ولّی) خود قرار دهد که دارای حق ولایت باشد. و اموری که (ولّی فقیه) حق دخالت در آنها را دارد، در زمره امور اجتماعی است که آحاد مردم، خود حق دخالت و تصرف در آنها را نداشته و از اختیار مردم خارج است و تصمیم گیری درباره آنها اختصاص به مقام ولایت دارد. از این رو، کسی می تواند متصدی آن شؤن باشد که از سوی ائمه معصومین (ع) که صاحب ولایت از سوی خداوند هستند، منصوب شده باشد. پس مردم نمی توانند این کارها را به او واگذار کنند.

نظریه انتصابی

بر اساس این نظریه، در زمان غیبت امام معصوم (ع) فقهای واجد شرایط، به نصب عام، بر ولایت منصوب شده اند. و هر فقیه واجد شرایط می تواند تصدی شؤن حکومت اسلامی را بر عهده بگیرد و بر مردم هم واجب است که از وی اطاعت کنند، حتی آنها که مقلد وی نیستند. طبق این دیدگاه، همان گونه که ائمه معصومین (ع) از جانب خداوند یا پیامبر اکرم (ص) منصوب هستند، و همان گونه که پیامبر اکرم (ص) از جانب خداوند منصوب است، فقها نیز به نصب عام، به صورت بالفعل به ولایت منصوب هستند، زیرا همه ولایت ها باید به خدا منتهی گردد و برای کسی که ولایت وی به خدا منتهی نگردد، ولایتی نیست. بنابراین، هرگاه یکی از فقها پیش قدم شد و متصدی امر حکومت گردید و دستورات حکومتی صادر نمود، و یا مردم به او روی آورده و وی را به عنوان حاکم خود پذیرفتند، دلایل نصب فقیه نسبت به چنین فقیهی تنجز یافته و او برای ولایت بر مردم متعین خواهد شد، و هیچ کس حق مزاحمت با او و تخلف از حکم او را ندارد. این نظریه به ویژه در زمان مرحوم کاشف الغطاء بزرگ و شاگردان وی رایج شده و علمائی همچون ملا احمد نراقی، سید بحر العلوم، صاحب جواهر و شیخ انصاری، آن را در کتب خود ذکر کرده اند. [۳۲۰]. امام خمینی قدس سرّه، مسئله انتصاب فقها از جانب امام معصوم (ع) را چنین بیان می کند: (امام صادق (ع) می فرماید: کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین، تعیین شده و مسلمانان حق ندارند به غیر او رجوع کنند... این فرمان که امام (ع) صادر فرموده، کلی و عمومی است). [۳۲۱]. با توجه به تعبیراتی که در روایات آمده، از قبیل: (فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ) [۳۲۲] بر عوام مردم است که از او پیروی و تقلید کنند، (فَأَنَّى قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا) [۳۲۳] پس من او را بر شما حاکم قرار دادم و (فَأِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ) [۳۲۴] آنان حجّت من بر شما هستند، استفاده می گردد که امامان معصوم (ع) از جانب خود، فقها را در منصب های سه گانه فتوا، قضاوت و رهبری مسلمانان به طور عام، منصوب کرده اند نه این که به مردم واگذارده باشند.

سیمای حکومت جهانی

اشاره

امام مهدی (ع)، آخرین ذخیره الهی و حاکم آرمانی همه موخّدان تاریخ و وارث یکایک انبیا و اولیای خداست. چنان که یگانه رهایی بخش جهان از فساد و تباهی و پیام آور نهایی آرامش، انسانیت و معنویت است. حکومت چنین شخصیتی باید یک حکومت آرمانی و کامل باشد که شایسته انسان ها و برآورنده همه آرزوهای خردمندان و نابودکننده هرگونه فساد و ستم باشد. اینک شمه ای از آن خوبی های بی شمار را در آیات قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع) بررسی می کنیم:

پیروزی حق بر باطل

نظر به این که امام (ع) از سوی خداوند به امامت منصوب شده و خلیفه و جانشین معصوم خداوند در روی زمین است، حکومتش نیز مشروع و برحق است و هیچ حکومت دیگری نیز در زمین باقی نمی ماند. حکومت های مشروع تابع و هضم در حکومت جهانی می شوند و حکومت های نامشروع و ناحق نیز نابود می گردند. از سوی دیگر چون امام (ع) معصوم است، همه اندیشه ها، برنامه ها، روابط قوانین امر و نهی و اخلاق و رفتار صواب و برحق است و خود ایشان محور و معیار حق است چنان که احیا کننده حق و حقیقت و نابود کننده باطل و ناصواب است. برای دست یابی به چنین هدف مقدسی، کلیه قوانین و مقررات، بخش نامه ها و دستورالعمل ها و به طور کلی، جهت گیری و رویکرد حکومت جهانی اسلام بر مدار حق تنظیم می شود و امام به طور دقیق بر اجرای آنها نظارت می کند، چنانکه همه کارگزاران ایشان نیز انسان هایی صالح و حق پو خواهند بود و قرآن درباره آنان فرموده است: [۳۲۵]. *وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ* [۳۲۶]. و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

ریشه کنی ستم و ستمگر

حکومت جهانی مهدی (ع) با تمام توان با ستم و ستمگران پیکار خواهد کرد تا ریشه آنها را از بن بسوزاند و درخت پرثمر عدالت را بارور سازد. امام باقر (ع) می فرماید: *(.. أما والله ليدخلنَّ عليهم عِدْلُهُمْ حَيْثُ يَخُوفُ يَوْمَهُمْ كَمَا يَدْخُلُ الْمَرْءُ وَالْقَرَى)* [۳۲۷]. به خدا سوگند، دادگری، مهدی (عج) تا میان خانه های مردم نفوذ خواهد کرد چنان که گرما و سرما بدان ها نفوذ می کند. همچنین جمله *(يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعِدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا)* که در روایات بسیاری از رسول خدا و ائمه (ع) نقل شده، نشانگر یک شعار راهبردی حکومت جهانی حضرت مهدی (ع) است. حکومت نهایی، عدالت را به بهترین شیوه و تا دورترین نقاط عالم خواهد گسترده و در این راه از هیچ کوششی دریغ نخواهد کرد، این در حالی است که رهبر آن، به لباس و غذایی بسیار ساده، بسنده خواهد کرد. [۳۲۸]. دادگری امام (ع) به گونه ای گسترده و فراگیر است که رسول خدا (ص) فرمود: *(... يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا يَرْضَى بِخِلَافَتِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَأَهْلُ السَّمَاءِ وَالطَّيْرِ فِي الْجَوْءِ)*. [۳۲۹]. زمین را پس از آنکه پر از ستم است، چنان پر از داد کند که ساکنان زمین و آسمان، حتی پرندگان هوا از حکومتش خشنود گردند!

جنگ مسلحانه

با توجه به مأموریت سترگ (دادگستری و ستم زدایی) آن امام همام و حضور انبوه ستمگران در سراسر جهان، نبرد مسلحانه، امری اجتناب ناپذیر است و به طور طبیعی آن حضرت باید جبهه گسترده ای علیه زورمداران بگشاید و با تمام توان به قلع و قمع آنان اقدام کند. روایات متعددی از پیامبر و امامان (ع)، این موضوع را پیش بینی کرده اند که در اینجا به دو دسته از آنها اشاره می کنیم: ۱- کشتن دجال: دجال به معنای کسی است که بسیار حيله گر و به اصطلاح امروز سیاست باز و سیاسی از نوع شیطانی آن است، [۳۳۰] مفضل از امام صادق از پدرانش از امیرمؤمنان از رسول خدا (ص) روایتی نقل کرده که به شرح اعمال نابخردانه و باطل دجال می پردازد از جمله آن که: او ادعای خدایی می کند و هفتاد هزار نفر یهودی، زنازاده و دائم الخمر و رامشگر و بازیگر و برخی از عرب ها و زن ها به او می گروند. از جمله کارهای او آزاد کردن زنا و هم جنس بازی به طور علنی است. همین طور یارانش انواع و اقسام زشتی ها را انجام می دهند. او بسیاری از مناطق زمین را تسخیر می کند گرچه به مکه و مدینه و حرم امامان دسترسی نخواهد یافت و پس از آن که در طغیان و سرکشی افراط کرد و زمین از ستم او و یارانش لبریز شد، کسی که حضرت عیسی (ع) پشت سرش نماز می خواند (مهدی (ع)) او را خواهد کشت. [۳۳۱]. همچنین از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: *(يَوْمَ النَّيْرُوزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَظْهَرُ فِيهِ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَوَلَاةُ الْأَمْرِ وَيُظْفَرُهُ اللَّهُ تَعَالَى بِاللِّدْجَالِ)*

فَيْضِيُّهُ عَلَى كُنَاسَةِ الْكُوفَةِ). [۳۳۲]. (نوروز) روزی است که قائم ما اهل بیت و والیان امر ظهور می‌کند و خداوند، او را بر دجال پیروز می‌گرداند و [حضرت مهدی (عج)] دجال را در مزبله شهر کوفه به دار می‌آویزد. ۲- قتل سفیانی: روایات فراوانی نیز در کتاب‌های اهل سنت و شیعه پیرامون سفیانی، صفات و حالات او و خروج بر حضرت مهدی (ع) آمده و هیچ تردیدی نیست که شخصی به نام سفیانی به جنگ حضرت قائم (ع) مبادرت می‌ورزد و رسوا و کشته می‌شود. در درس‌های گذشته درباره او به تفصیل سخن به میان آمد. اشاره به این نکته ضروری است که توانایی‌های رزمی امام و یارانش طبیعی و مطابق با دانش و تکنیک‌های روز است، اما از امدادهای غیبی و فتح و ظفر خدایی نیز بهره‌مند می‌شوند.

احیای اسلام

در حکومت جهانی امام مهدی (عج)، اسلام تنها دین حاکم و رسمی خواهد بود و آن حضرت، با بینش و دانش خدادادی خویش، با تمام توان به اجرا و احیای واقعی اسلام می‌پردازد و فطرت همگان را با این آیین فطری الهی سیراب می‌سازد. در قرآن مجید می‌خوانیم: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ [۳۳۳]. او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. از امام صادق (ع) روایت شده که این جهان شمولی پس از ظهور حضرت قائم (ع) رخ می‌دهد [۳۳۴] و حضرت باقر (ع) فرمود: در آن زمان کسی پیدا نمی‌شود که به رسالت حضرت محمد (ص) اعتراف نکرده باشد. [۳۳۵]. بدین سان با همت آن جناب، عقاید خرافی، مذاهب باطل، مطالب یاوه، دین‌فروشی، قوانین ناصواب، اخلاق رذیله، شرک و بت پرستی، جاهلیت مدرن، دانش‌های ضدارزش و فرقه‌گرایی‌های کورکورانه از بین خواهد رفت و جامعه انسانی با آرا و نظرات علمی و دانش خدادادی آن رهبر فرزانه سیراب خواهد شد و اندیشه‌های صحیح و معارف روشن، کردار و گفتار زیبا و اخلاق حسنه در اوج شکوفایی قرار خواهد گرفت. در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که: مجموع دانش ۲۷ حرف (جزء) است و پیامبران دو جزء آن را آورده‌اند و مردم تاکنون بیش از آن دو جزء نمی‌دانند ولی آن گاه که قائم ماقیام کند، ۲۵ جزء دیگر را نیز برملا می‌سازد و همراه آن دو جزء در میان مردم گسترش می‌دهد. [۳۳۶].... و در آن زمان آن قدر دانش و حکمت به دستشان می‌آید که حتی زنی که در خانه‌اش نشسته می‌تواند طبق کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر (ص) قضاوت کند. [۳۳۷]. امیرمؤمنان (ع) نیز پیرامون روش حضرت مهدی (ع) می‌فرماید: در زمانی که مردم، قرآن را طبق رأی خویش تفسیر می‌کنند، او همه نظرات را به قرآن عرضه می‌کند و روش دادگری را به مردم می‌آموزد و آنچه را از کتاب و سنت که فراموش شده، دوباره احیا می‌کند. [۳۳۸].

امنیت و رفاه

آن گاه که قائم اهل بیت قیام کند، ثروت را بالسویه تقسیم می‌کند و میان مردم، عدالت می‌ورزد... و ثروت‌های درونی و بیرونی را گرد می‌آورد و به مردم آن قدر می‌بخشد که کسی پیش از او نبخشیده باشد. [۳۳۹]. ابوسعید خدری از رسول خدا (ص) نقل می‌کند: افرادی نزد مهدی (عج) می‌آیند و از او درخواست کمک می‌کنند، او آن قدر در دامانشان پول می‌ریزد که نتوانند حمل کنند. [۳۴۰]. و نیز گفته‌اند: در آن زمان، گنج‌ها و برکت‌های زمین، عیان خواهد شد و مؤمنان چنان توانگر خواهند شد که اگر کسی بخواهد صدقه و خیرات بدهد، کسی را نمی‌یابد که به او بپردازد. [۳۴۱]. امنیت و آسایش نیز چنان گسترده خواهد شد که کسی متعزّض جان و مال و ناموس دیگران نمی‌شود. امام باقر (ع) فرمود: در حکومت مهدی (عج) پیرزن ناتوانی از مشرق تا مغرب هم اگر برود کسی مزاحم او نخواهد شد. [۳۴۲].

رحمت و برکت الهی

با توجه به این که در حکومت جهانی حضرت مهدی (عج) علم و عدالت، حق و ایمان و تقوا در میان مردم گسترش می یابد، رحمت و برکات الهی نیز فزونی می یابد. ۱- بارندگی فراوان می شود؛ رسول اکرم (ص) فرمود: (تَنْعَمُ أُمَّتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ نِعْمَةً لَمْ يَنْعَمُوا مِثْلَهَا قَطُّ؛ تُرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا). [۳۴۳]. امت من در دوران حضرت مهدی (عج) از چنان نعمتی برخوردار می شوند که تا آن روز مانندش را ندیده اند، آسمان برایشان بسیار می بارد. ۲- زمین، ذخایر خویش را ظاهر می کند؛ این کار به دو شکل انجام می پذیرد؛ الف - محصولات باغی و کشاورزی به حد وفور می رسد. رسول خدا (ص) در پی سخن پیشین فرمود: (وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنَ النَّبَاتِ إِلَّا أَخْرَجَتْهُ) و زمین نیز همه گیاهان خویش را می رویند. ب - معادن و گنج ها استخراج می شود؛ در این باره نیز رسول اکرم (ص) می فرماید: (يُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفْلَاحَ كِبِدْهَا وَيَحْتَوِ الْمَالَ حَثْوًا وَلَا يَعِدُّهُ عَدًّا) [۳۴۴]. زمین، جگر گوشه های خود را برای آن حضرت، ظاهر می سازد و ثروت چنان فزونی یابد که قابل شمارش نباشد. جگر گوشه های زمین کنایه از گنج های نهفته و معادن ناسفته است و امام علی (ع) نیز در خطبه ای به آن اشاره می کند: (... وَ تُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفَالِيدَ كِبِدْهَا وَ تَلْقَى إِلَيْهِ سَلْمًا مَقَالِيدَهَا فَيَرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَةِ وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ). [۳۴۵] زمین، پاره جگر خود را برایش بیرون می ریزد و تمام رمز و کلیدهایش را به وی می سپارد. او بر شما نشان خواهد داد که روش دادگری چیست و کتاب و سنت مرده را احیا خواهد کرد. آبادانی جهان نیز نتیجه دو موضوع یاد شده است و پدیده مبارکی است که در آن دوران رخ خواهد داد؛ به بیان امام باقر (ع): (فَلَا يَبْغِي فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا عُمَرَ) [۳۴۶]. در زمین، ویرانه ای یافت نشود جز این که آباد گردد.

درس ها و پیامهای عاشورا

اشاره

مصطفی آخوندی

نظام خلافت یا امامت؟

اشاره

شاید بزرگ ترین مشکل جامعه و مردم پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام (ص)، عدم توجه جدی بود به آنچه در صحنه سیاسی و رهبری جامعه اتفاق می افتاد، و غفلت از اینکه شاکیه نظام سیاسی، استانداردها و معیارهای اصلی پیش بینی شده توسط ذات برای تعالی و پیامبر (ص) را از دست داد و سیستم به وجود آمده ساخته و پرداخته جریانهای سیاسی آشکار و پنهان بدون شاخصه های اساسی است که بنیه ذاتی استقرار و پایداری ندارد و سرانجام به یک نظام سلطنتی موروثی تبدیل خواهد شد و این همان چیزی بود که جریان اموی در پشت صحنه برای دستیابی به آن برنامه ریزی کردند و در نهایت از سال ۴۰ هجری به بعد عملاً به آن دست یافتند. ریشه و اساس این پدیده که مسیر انقلاب اسلامی را منحرف کرد و منجر به حادثه کربلا شد عدم درک صحیح جامعه در زمینه تمایز بین نظام دینی مبتنی بر خلافت با حکومت اسلامی مبتنی بر امامت بود. نظام خلافتی اگر چه شباهتهایی با نظام دینی بر مبنای امامت دارد اما از نظر شاخصها و ارکان، تفاوت های اساسی و زیربنایی بین حکومت ولایی و امامت با نظام خلافتی و دیگر نظامها همچون سلطنتی و جمهوری دموکراتیک وجود

دارد. نظام دینی به معنای ایفای نقش دین به عنوان مجموعه‌ای از قوانین و مقررات در جهت تنظیم روابط چهارگانه انسان یعنی رابطه انسان با خویش، جامعه، طبیعت و خدا، و حاکمیت دین مداران در اجرای صحیح قوانین و مقررات به منظور تأمین سعادت انسان است و تنها متدین بودن مدیران عالی کافی نیست. در حقیقت نظام ولایی و حکومت دینی تضمین کننده سعادت دنیا و تکامل نهایی انسان است. اما حکومت خلافتی و دیگر نظامهای متکی به اندیشه‌های بشری به علت فقدان استانداردهای لازم امکان برقراری این ارتباط و تضمین سعادت آدمی را دارا نیستند. بررسی تاریخ عاشورا نشان می‌دهد که تکیه گاه اصلی رهبری نهضت روی تفاوتها بین این دو نظام در اهداف، مأموریتها، آثار و عملکردهاست.

شاخصهای نظام امامت

اشاره

امام حسین (ع) در موسم حج با ایراد خطابه‌ای در حضور جمعی از بزرگان و خواص مهمترین شاخصهای نظام دینی را مطرح می‌کند:

معرفی نشانه‌ها و پایه‌های دین

لِئْرِی الْمَعَالِمِ مِنْ دِیْتِکَ. نشانه‌های دین تو را بنمایانیم. امام حسین (ع) اولین هدف خود را از قیام، شناسایی نشانه‌ها و پایه‌های دین مدارای معرفی می‌کند. این مطلب در جامعه‌ای مطرح می‌شود که در غفلت به سر می‌برد. ۱ - ۱ - تداوم نبوت با شیوه امامتاز مهم ترین نشانه‌های نظام اسلامی و جامعه دین مدار این است که رهبری آن پس از پیامبر (ص) در چارچوب مبانی و اصولی که تداوم مکتب اقتضای آن را داشت استمرار و استقرار یابد؛ این امر تحقق نمی‌یابد مگر حرکت جامعه در مسیر اصل امامت، یعنی مکتب اسلام و نظام الهی باشد. ایها الناس انا ابن بنت رسول الله (ص) و نحن اولی بولایه هذا الامر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالظلم و العدوان. [۳۴۷]. ای مردم من فرزند دخت پیامبرم، ما به امامت و رهبری جهان اسلام از این مدعیان دروغین که در میان شما با دشمنی و تجاوز رفتار می‌کنند سزاوارتریم. اما آنچه اتفاق افتاد چیز دیگری بود و مدیریت و رهبری جامعه در دست کسانی افتاد که فاقد استانداردهای تعیین شده بودند. علی (ع) در بیانی می‌فرماید: حَتَّى إِذَا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ... وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ اسَاسِهِ فَبَنَوْهُ فِی غَیْرِ مَوْضِعِهِ. [۳۴۸]. وقتی پیامبر (ص) از دنیا رفت گروهی به قهقرا برگشتند و بنا و اساس (ولایت و رهبری) را از محل خویش برداشته و در غیر جایگاه آن نصب کردند. امام حسین (ع) پس از بیان ویژگیهای خود برای تصدی امامت و رهبری جامعه به خصلت منفی یزید اشاره می‌کند و می‌فرماید: و یزید رجلٌ فاسق، شاربٌ خمر، قاتل النفس المحرمة، مُعلنٌ بالفسق. [۳۴۹]. یزید مردی فاسد، میگسار و کشنده انسانهای بی گناه و متجاهر به فسق است. ۲ - ۱ - وضع قوانین و مقررات در چارچوب مبانی دیننشانه دوم جامعه دین مدار آن است که قوانین و مقررات حاکم در آن جامعه بر اساس مبانی دینی و مبتنی بر قرآن و وحی الهی باشد که در این صورت مصالح عالیه انسان مد نظر خواهد بود و این امر محقق نمی‌شود مگر اینکه نظام رهبری و قانونگذاری از جامعیت لازم برای این منظور برخوردار باشد. بر همین اساس پیامبر و امام که رسالت قانونگذاری و تبیین و تفسیر آن را بر عهده دارند باید هم قدرت ارتباط و دریافت اطلاعات از سایت مرکزی اطلاعات هستی را داشته باشند و هم در ایجاد ارتباط و برداشت صحیح، مصون از خطا و اشتباه باشند. ۳ - ۱ - تبعیت از قوانین و مقررات دیننشانه جامعه دین مدار تبعیت ارکان، مدیران از قوانین و مقررات دینی است. اگر در نوشتار، گفتار، رفتار و در سیستم اجرایی، اصول و مقررات اسلام حاکم نباشد، در این صورت دین، به

عنوان یک مجموعه شفافبخش نمی تواند ایفای نقش کند. ۴ - ۱ - تعهد مدیران عالی، ارکان نظام نسبت به اجرای احکام و مقررات دینرسالت رهبری دینی و ارکان نظام ایجاد سیستم و روشی مناسب و اتخاذ تدابیر و سیاستها برای اجرا و تحقق مجموعه احکام اسلام در همه ابعاد است. ولی پس از پیامبر(ص) شاکله مدیریت دینی تجزیه و دین از سیاست تفکیک شد و نظام به شکل سکولاریستی تداوم یافت. ۵ - ۱ - انتصاب و انتخاب مدیران بر مبنای معیارهای ارزشی نظام اسلامی کارگزاران بر مبنای معیارهای ارزشی انتصاب می شوند و انتخاب افراد هم توسط مردم باید در چارچوب همان معیارها باشد نه بر اساس انتخاب و انتصاب حزبی، قومی، قبیله ای، فامیلی. بازگشت ناهلان و عناصر مطرود بویژه عناصر وابسته به حزب اموی به صحنه سیاست و انتصاب عناصری همچون ولیدبن عتبه، زیادبن ابیه، تسلط آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان بر ارکان نظام، نشان قطعی از انحراف و تبدیل حکومت دینی به حکومت سلطنتی بود.

ایجاد و انجام اصلاحات در جامعه

و نُظَهَرَ الْأَصْلَاحُ فِي بِلَادِك. در شهرها و بلاد تو کجرویها را زدوده و فساد را اصلاح نمایم. این فراز از سخن رهبری نهضت مبین این واقعیت است که کجرویهای اساسی و فساد عمومی حاکم بر جامعه پس از نیم قرن از رحلت پیامبر(ص) ریشه در سلسله بنی امیه دارد. آنجا که می فرماید: سمعت رسول الله (ص) يقول: الخِلاَفَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلٰی آلِ ابی سفیان. خلافت بر آل ابی سفیان حرام است. امام صالحان تنها راه اصلاح جامعه را بازگشت به مبانی و معیارهای اصلی یعنی حاکمیت مدیریت ولایی منطبق با معیارهای تعیین شده می داند.

برقراری امنیت برای مردم ستمدیده

و يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِك. بندگان ستمدیده تو به امنیت دست یابند.

حاکمیت و اجرای احکام الهی در جامعه

و يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكِ وَ شَيْئِكَ وَ أَحْكَامِك. تا واجبات مستحبات و احکام تو اجرا شود. امام حسین (ع) در این فراز به اهداف مدیریت دینی اشاره می کند. در حقیقت همه انبیاء (ع) برای اجرا و گسترش احکام الهی در جامعه بشری مبعوث شدند و شجره طیبه امامت، و در تداوم آن ولایت فقیه در راستای تحقق همین هدف متعالی است؛ [۳۵۰].

توجه دادن جامعه به نقش رهبری دینی و ویژگیهای آن

اشاره

(قال الحسين ع): اَنَا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ [۳۵۱]. ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه رحمت الهی هستیم، خدا به ما آغاز و به ما ختم نمود. درس دیگری که از حماسه حسینی قابل دریافت و استفاده است، توجه دادن جامعه به جایگاه و نقش و رسالت رهبری در نظام دین مدار و تأثیر آن در تکامل انسان است.

مراحل تکامل انسان

تأکید امام حسین (ع) روی موضوع رهبری و پیوند دادن بین امامت و نبوت و بیان ویژگیهای رهبری دینی و اشاره به مسئله غدیر و حدیث ثقلین در حضور جمعی، قریب به هزار نفر، از صحابه و تابعین و بزرگان در سرزمین منی [۳۵۲] مبتنی بر اهمیت و جایگاه رهبری در نگرش مکتب اسلام است. برای روشن شدن موضوع ذکر چند نکته ضروری است: ۱- از منظر مکتب وحی، انسان یکی از مهم ترین اهداف آفرینش است ۲- انسان در نگرش الهی موجودی ابدی و جاودانه است. علی (ع) می فرماید: (وَقَدْ خَلَقْتُمْ لَلْآبِدِ) (همانا برای ابدیت آفریده شده اید). ۳- هدف از خلقت انسان تکامل و دستیابی آدمی به قرب الهی یعنی وصول به زیبایی، علم، اختیار و قدرت نامحدود و جاودانه است. در روایتی از پیامبر (ص) آمده: نامه ای از ذات باری تعالی به دست بهشتیان می رسد که متن آن این گونه است: من الحی الذی لا یموت الی القوم الذی لا یموت اما بعد فانی اقول للشیء کن فیکون و قد جعلتک الیوم تقول للشیء کن فیکون [۳۵۳]. از سوی خدای زنده و برپا دارنده ای که نمی میرد به زنده و برپا دارنده ای که نخواهد مرد. اما بعد، اگر من به چیزی بگویم باش بدون تأمل موجود خواهد شد و از امروز تو به هر چیز بگویی (باش) بدون تأمل موجود می شود. ۴- راه و شیوه رسیدن به کمال و سعادت، عبادت و اطاعت از خداست. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا [۳۵۴]. پس کسی که امید به لقاء پروردگارش را دارد باید به عمل صالح بپردازد.

نقش رهبری در تکامل انسان

انسان برای رسیدن به تکامل نیاز به عوامل و لوازم دارد عوامل و لوازم مورد نیاز برای تکامل آدمی دو دسته است: ۱- مادی و جنبه پشتیبانی و نقش سخت افزاری دارد. این عوامل در سه گروه جمادات و نباتات و حیوانات از طرف ذات باری تعالی برای شکل گیری و تداوم حیات انسان پیش بینی شده است. ۲- غیر مادی و جنبه تشریحی دارد، یعنی حفظ و بقای زندگی اجتماعی و تأمین سعادت و خوشبختی او مستلزم وجود دو رکن اساسی است، یکی قانون و مقررات و دیگری مدیریت و رهبری. نقش قانون، تعریف و تبیین مجموعه بایدها و نبایدهای گفتار و رفتاری در روابط انسان با خویشستن، طبیعت، جامعه و با مبداء آفرینش است که در بر گیرنده مصالح آدمی باشد. رسالت رهبری اجرای صحیح قانون و هدایتهای راهبردی جامعه است. در دیدگاه نگرش دین، رهبری و مدیریت نقش فوق العاده و جایگاه ویژه ای دارند؛ زیرا اولاً- حاکمیت و رهبری بر انسان از آن خداست و افرادی با ویژگی های الهی و به نیابت از ذات باری تعالی به حاکمیت می رسند. این افراد هم رسالت قانونگذاری را در چارچوب مصالح واقعی انسان عهده دار هستند و هم مسئولیت اجرای صحیح قانون و اداره جامعه و هدایت راهبردی مردم را بر عهده دارند. ثانیاً از منظر دین، رهبری و مدیریت دینی، تنها اداره کننده جامعه بشری نیست بلکه نقش اصلی آن تضمین تکامل انسان است. در این دیدگاه نبوت و امامت و در تداوم این خط نورانی، ولایت فقیه ضمانت اصلی سعادت و تکامل انسان را بر عهده دارد. با این توصیف برای تکامل انسان نقش و اهمیت عوامل و لوازم تشریحی بمراتب مهمتر و سرنوشت سازتر خواهد بود تا عوامل و لوازم تکوینی. به عبارت دیگر اگر حیات مادی انسان به امتداد و استمرار نور خورشید و وجود هوا و اکسیژن و آب و... بستگی دارد احیای معنوی و تداوم و استمرار این حیات بستگی به استمرار و حضور فعال رهبری و مدیریت دینی در ابعاد زندگی انسان دارد. بر همین اساس قرآن تبعیت از خدا و رسول را زمینه ساز احیای انسان می داند: (یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم) عوامل تکوینی تضمین کننده حیات مادی انسان است در حالی که رهبری دینی تضمین کننده حیات جاودانه و ابدی آدمی است.

ویژگیهای رهبری دینی

تمایز مهم دیگری که در نظام اسلامی با دیگر نظامها وجود دارد تفاوت در ویژگیها و معیارهای لازم برای رهبری است. با توجه به رسالت‌های رهبری دینی ۱- او باید شناخت و تسلط کامل بر هویت انسان داشته ۲- بتواند مصالح مجموعه بی نهایت حیات انسان را در نظر بگیرد ۳- برخوردار از علم غیب و یا اجتهاد و از طرف دیگر میزان سلامت در درک و رفتار و هدایت جامعه متناسب با مسئولیتها باید تضمین شده باشد یعنی برخوردار از عصمت یا عدالت واقعی. از این رو ارتباط با مخزن علم الهی و عصمت در پیامبر (ص) و امام (ع) و اجتهاد و عدالت در ولی فقیه شرط لازم و اساسی برای تحقق رهبری دینی است.

شیوه انتخاب رهبری

با توجه به جایگاه انسان در نظام خلقت و هدف تکاملی آن و نقش رهبری در تعیین و تبیین مجموعه بایدها و نبایدها و هدایت راهبری آدمی به سمت تکامل و سعادت ابدی و با عنایت به ویژگیها و خصوصیات رهبری در نگرش دینی، به طور طبیعی دست یابی انسان به چنین افراد جامعی که واجد همه شرایط باشند مشکل و با روش انتخابات غیر مقدور و واگذاری انتخاب رهبری به افراد جامعه به شکل مستقیم خلاف مصلحت خود انسانها خواهد بود؛ لذا مصالح عالیة اقتضا دارد پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) توسط ذات باری تعالی که عالم به اسرار و نهران انسان هاست انتخاب شود و در دوران غیبت با توجه به کفایت اجتهاد و عدالت در رهبری انتخاب توسط خبرگان تحقق بخش مصالح مورد نظر خواهد بود.

تبیین نقش و رسالت مردم در نظام دینی

اشاره

قال الحسین (ع): (نحن حزب الله الغالبون و عتره رسول الله الاقربون و اهل بيته الطيبون و احد الثقلين الذين جعلنا رسول الله (ص) ثاني كتاب الله تبارك و تعالی... فاطيعونا فان طاعتنا مفروضة، ان كانت بطاعة الله و رسوله مقرونه) [۳۵۵]. قال الله تبارك و تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا [۳۵۶]. ما حزب پیروز خداییم و نزدیک ترین عترت رسول خدا و خاندان پاک او هستیم. ما یکی از دو گوهر گرانبهاییم که رسول خدا ما را همسان و عدل کتاب خدا قرار داد... از ما پیروی کنید که پیروی ما واجب است، زیرا پیروی ما به پیروی خدا و رسول او پیوسته است. خدای متعال فرموده است خدا را و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید.

ماهیت حکومت دینی

۱- هدفمندی و فراگیریهدف مکتبهای الهی و حکومت دینی تأمین نیازهای جامعه و ایجاد زمینه مناسب برای انسان است که بتواند با بهره گیری از مواهب طبیعی و خدادادی، استعداد دریافت حداکثر فیض الهی را که همان قدرت بی نهایت و لذت ابدی است، پیدا نماید. ۲- انسان، آزادی و اختیارتکیه گاه اصلی دین در موضوع تکامل، آزادی و اختیار انسان در حرکت تکاملی است. یعنی تدبیر الهی این گونه است که انسان با آگاهی و شناخت در سایه عمل اختیاری و عبادت به مدارج کمال دست یابد. ۳- مردمی بودن نظام دینیبا توجه به دو نکته فوق مشخص می شود که حکومت دینی ماهیت مردمی داشته و پایگاه اصلی و اولی آن دل و قلب مردم است، و حاکمیت دینی و فلسفه بعثت انبیا و تعیین امامان و تداوم آن با ولایت فقیه در راستای تحقق اهداف خلقت است. ۴- هدفمندی آزادی انساناگرچه تکیه گاه اصلی حرکت تکاملی انسان و پذیرش حکومت و رهبری دینی بر مبنای

اختیار و آزادی انسان استوار است. اما مردمی بودن نظام و اعتبار رأی اکثریت بدین معنا نیست که به هر قانونی که اکثریت رأی می دهد، قانون اسلامی و یا هر فردی که از رأی اکثریت برخوردار شد مصداق امامت نور و رهبری دینی را دارد؛ بلکه رأی اکثریت زمینه تحقق حاکمیت دینی و دلیل مقبولیت است. اگر قانون و یا رهبری مشروعیت الهی داشت با رأی مردم حاکمیت مدیریت دینی و قانون الهی محقق می گردد. قرآن در مورد مدیریت و رهبری می گوید: (اطيعُوا اللَّهَ و اطيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) [۳۵۷] از خدا و رسول و او الوالامر (کسانی که در تداوم راه رسالت عهده دار اداره جامعه هستند) تبعیت نمایید و در مورد مکتب می گوید: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ) [۳۵۸] همانا دین در نزد خدا اسلام است.

رابطه و رسالت مردم در قبال حکومت دینی

اشاره

رسالت و نقش مردم در قبال مدیریت دین‌شناسایی جایگاه مدیریت دینی و باور این جایگاه و شناخت مصداق رهبری دینی در هر دوره ای از زمان که در روایات متعددی بیان شده که (مَنْ مَاتَ و لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً الْجَاهِلِيَّةِ) (یعنی هر کس بمیرد و پیشوا و رهبر زمانش را نشناسد مرده است، نوع مردن زمان جاهلیت. پذیرش مدیریت رهبری دینی در راستای وضع یا تبیین و استنباط قوانین الهی و اجرای آن در ابعاد گوناگون تبعیت و اطاعت از رهبری در مجموعه بایدها و نبایدها در تمام شئون جامعه. قرآن می گوید: (مَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَاٰ نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) [۳۵۹] (آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیریید و اجرا کنید و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمایید). حمایت از رهبری و تمامیت اسلام در برابر توطئه های دشمنان.

احیاءگری

اشاره

در بسیاری از نهضتها، پس از مدتی که از دوران آغازین آن می گذرد و کسانی به ناروا بر مسند قدرت و ریاست تکیه می زنند، هدفهای نخستین و ارزشهای متعالی که در شعارهای نهضت مطرح می شده، کمرنگ می شود، یا فراموش می گردد. آنچه از دین نیست (بدعت) وارد دین می شود و آنچه از پایه های اصلی و اولیه انقلاب دینی و مکتبی است، از یاد می رود و رویه هایی مغایر با سنتهای نخستین رایج می شود و قانون و حکم الهی نقض می شود. مردم نیز بتدریج، به این انحرافها و بدعتها خو می گیرند و عکس العمل چندانی از خود نشان نمی دهند. گاهی از شعائر و برنامه ها و سنتها، اسکلتی بی روح و تشریفاتی ظاهری بر جای می ماند که چندان اثر گذار هم نیست. در چنین موقعیتهایی، دلسوزان آن نهضت یا وارثان آن مکتب و دین، برای احیای مجدد پیامها و محتواها و دعوتها و هدفهای آغازین، دست به کار می شوند، تا جامعه خفته را بیدار کنند و به اصول مکتب و بایدهای دین توجه دهند. این کار، گاهی با فدا شدن و بذل مال و جان همراه است و احیاگران سنتهای دینی باید خود را فدا کنند تا جامعه بیدار و دین احیاء شود. نهضت کربلا هم یک حرکت احیاگرانه نسبت به اساس دین و احکام الله بود. در مطالعه سخنان امام حسین (ع)، تکیه فراوانی روی احیای دین و اجرای حدود الهی و احیای سنت و مبارزه با بدعت و فساد و دعوت به حکم خدا و قرآن دیده می شود.

احیای کتاب و سنت

در قیام کربلا هدف آن است که با مجاهدات عاشوراییان، دین اسلام عزت خویش را بازیابد و حرمتهای الهی دیگر بار

محترم شمرده شوند و دین خدا یاری شود. در سخنان سیدالشهداء(ع)، هم نمونه هایی از مرگ سنتها و حیات بدعتها و جاهلیتها مطرح است، هم نکته هایی از باز آفرینی ارزشهای فراموش شده و احیاگری نسبت به اصول از رمق افتاده. امام حسین (ع) در نامه ای که خطاب به مردم بصره می نویسد، می فرماید: وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِهِ (ص) فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَ أَنْتُمْ تَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ. [۳۶۰]. من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر فرا می خوانم. سنت مرده و بدعت زنده شده است. اگر سختم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید، شما را به راه رشاد، هدایت می کنم. در جایی هم حضرت، از انگیزه نامه نگاری و دعوت کوفیان، این گونه یاد می کند: إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أُقَدِّمَ عَلَيْهِمْ، لِمَا أَرْجُوا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَ إِمَاتَةِ الْبِدْعِ (ع) [۳۶۱]. کوفیان به من نامه نوشته و از من خواسته اند که نزد آنان روم، چرا که امیدوارم معالم و نشانه های حق زنده گردد و بدعتها بمیرد. در مسیر راه، وقتی به فرزددق برمی خورد، اوضاع را چنین ترسیم می کند: ای فرزددق! این جماعت، اطاعت خدا را وا گذاشته، پیرو شیطان شده اند، در زمین به فساد می پردازند، حدود الهی را تعطیل کرده، به میگساری پرداخته و اموال فقیران و تهیدستان را از آن خویش ساخته اند. من سزاوارترم که برای یاری دین خدا برخیزم، برای عزت بخشیدن به دین او و جهاد در راه او، تا آنکه (کلمه الله) برتر باشد. [۳۶۲]. این هدف و فلسفه قیام را از زبان فرستاده امام، حضرت مسلم بن عقیل هم در کوفه می شنویم. وقتی مسلم بن عقیل را دستگیر کرده و به دار الاماره آوردند، ابن زیاد او را به شورشگری و تفرقه افکنی متهم ساخت. مسلم با شهامت او را چنین پاسخ داد: چنان نیست که می گویی! مردم این شهر بر این باورند که پدرت نیکمردانشان را کشته و خونهایشان را ریخته و همچون شاهان ایران و روم رفتار کرده است. ما آمدیم تا به عدالت دعوت کنیم و به کتاب خدا فرا خوانیم. [۳۶۳]. این تهمت و دفع آن، در مورد خود امام حسین (ع) هم گفته شده است. عمرو بن سعید، پس از بیرون آمدن امام حسین (ع) از مکه و عزیمت به سوی کوفه، نامه ای به او نوشت و از او خواست که از این مسیر برگردد و تفرقه افکنی نکند که هلاک شود. حضرت در پاسخ او نوشت: کسی که دعوت به سوی خدا کند و عمل صالح انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم، هرگز دشمنی و مخالفتی با خدا و رسول نکرده است. [۳۶۴]. و بدینگونه حرکت خویش را، حرکتی خداجویانه و اصلاحگرانه خواند، نه شورشی تفرقه انگیز، تا بهانه کشتن او به حساب آید.

حمایت از دین

در دوره و شرایط سلطه امویان بر مقدرات مسلمین، آنچه در آستانه نابودی قرار داشت، دین خدا بود. خاندان پیامبر نیز مدافعان و حامیان راستین دین خدا بودند. حمایت از اهل بیت (ع)، حمایت از دین بود و حمایت از دین در آن مقطع زمانی، شرکت در جهاد ضد ستم و افشاگری علیه کفر پنهان در نقاب اسلام بود. حسین بن علی (ع) در بحبوحه جنگ شدید، به نماز ایستاد، تا دین خدا را در صحنه جهاد، حیات بخشد. ابوثمامه صائدی یادآور وقت نماز شد و امام دعایش کرد و به نماز پرداخت. در آن شرایط، خطاب به اصحابش فرمود: اینک این درهای گشوده بهشت و نهرهای جاری و پیوسته آن و میوه ها و قصرهای بهشتی است و این هم پیامبر خدا و شهیدان که در رکاب او به خون غلتیدند. و اینک پدر و مادرم نیز چشم به راه شمایند و مشتاق دیدارتان، پس از دین خدا حمایت کنید و از حرم رسول خدا دفاع کنید. (... فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ دَبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ). آنگاه خاندان خود را صدا زد همه فریادزنان بیرون ریختند و فریاد برآوردند: ای مؤمنان، از دین خدا و حرم پیامبر و از امام خودتان و از پسر دختر پیامبرتان حمایت کنید، این امتحان الهی برای شما است [۳۶۵]!

ولایت و رهبری

از مهمترین اصول اسلام، (ولایت) است، به معنای تن سپردن به رهبری پیشوای الهی و اعتقاد به اینکه امامان معصوم، پس از پیامبر اسلام، از سوی خداوند بر مردم ولایت دارند. نظام سیاسی اسلام و شیوه حکومتی دین بر پایه ولایت است. (ولی خدا) حاکم الهی بر مردم است و اطاعت او به عنوان (اولی الامر) واجب است. ولایت، هم یک مسأله عاطفی و درونی نسبت به (اهل بیت) است، هم یک مسأله اعتقادی است؛ یعنی پیشوایی ائمه معصوم را از جانب خدا دانستن و به جانشینی آنان برای رسول خدا عقیده داشتن، هم یک موضوع سیاسی است، یعنی شیوه و نظام حکومتی در اسلام، که در عصر حضور، ولایت امر بر عهده امامان است و در عصر غیبت، متعلق به فقهای عادل شیعه است. ولایت بر مسلمین را امامان، حق خودشان می دانستند و به غاصب بودن دیگران عقیده داشتند، چرا که این منصب الهی از سوی خدا برای ائمه تعیین شده است و پیامبر اکرم (ص) نیز بارها آن را اعلام داشته است. آنان که به ناروا بر مسند زعامت مسلمین و خلافت و جانشینی پیامبر تکیه زدند، وصیت و فرمان پیامبر را زیر پا گذاشتند. ولایت در اسلام بر پایه لیاقت و صلاحیت است و صالحترین فرد برای زمامداری مسلمانان امامان معصوم بودند. از این رو امام حسین (ع) فرمود: وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْمَدْعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ. [۳۶۶]. ما خاندان پیامبر بر تصدی این ارم از این مدعیان ناحق سزاوارتریم. عقیده به این ولایت، انسان موالی را در خط رهبری (ولی خدا) قرار می دهد، اگر عشق می ورزد، به ولی صالح است، اگر اطاعت و تسلیم دارد، نسبت به اوست، اگر نصرت و یاری هم دارد، هدیه به پیشوای الهی است و اگر می جنگد، در رکاب و به فرمان حجت خداست و این موهبتی است که برخی یا اساساً چنین باوری ندارند، یا اگر عقیده به ولایت ائمه هم داشته باشند، گاهی در عمل از انجام تکلیف برخاسته از این ولایت پذیری سرباز می زنند؛ یا در عمل، ولایت ظالمان را گردن می نهند.

عزت

عزت چه به عنوان خصلت فردی یا روحیه جمعی به معنای مقهور عوامل بیرونی نشدن، شکست ناپذیری، صلابت نفس، کرامت و والایی روح انسانی و حفظ شخصیت است. به زمین سفت و سخت و نفوذناپذیر، (عزاز) گفته می شود. آنان که از عزت برخوردارند، تن به پستی و دنائت نمی دهند، کارهای زشت و حقیر نمی کنند، و برای حفظ کرامت خود و دودمان خویش، گاهی جان می بازند. ستم پذیری و تحمیل سلطه باطل و سکوت در برابر تعدی و زیر بار منت دونان رفتن و تسلیم فرومایگان شدن و اطاعت از کافران و فاجران، همه و همه از ذلت نفس و زبونی و حقارت روح سرچشمه می گیرد. امام حسین (ع)، مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می دانست. این سخن اوست که: (مَوْتُ فِي عَزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ) و همین مفهوم را در رجز خوانی خود روز عاشورا در میدان جنگ بر زبان می آورد که، (مرگ، بهتر از ننگ است) (الْمَوْتُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ) [۳۶۷]. در مورد دیگر، پس از برخورد با سپاه حر، در شعری که با مطلع (سَأْمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ غَارٌ عَلَى الْفَتَى) خواند، در آخر آن فرمود: (كَفَىٰ بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ مُرْغَمًا) [۳۶۸] که زندگی تحت فشار دیگران را ذلت بار خواند

ملت زنده و مرده

چه یک فرد، چه یک اجتماع، وقتی زنده است که (حیات طیبه) داشته باشد و زندگی را تنها نفس کشیدن نداند. حیات طیبه جایی است که ایمان، عزت، آزادگی، شرافت، وفا و پاکی بر زندگی سایه افکند. به تعبیر امیرالمؤمنین: (الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ) [۳۶۹]. زندگی ذلیلانه و مقهورانه، مرگ است و حیات، در مرگ با عزت و قدرت است. امام حسین (ع) نیز مرگ در مبارزه با ستم و عدوان را سعادت می داند و زیستن در کنار ستمگران و نفس کشیدن ذلیلانه و با خواری را مایه ننگ و دلتنگی می شمارد: لا- أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا- سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا. [۳۷۰]. آنان که در زندگی،

آزادی را بها می دهند و در راه اهداف خویش مبارزه می کنند و سلطه بیداد را نمی پذیرند، ملت زنده اند، اگر چه در این راه، همه کشته شوند. به همین دلیل، شهید، زنده جاوید است و با همین فلسفه، شهدای کربلا حیات جاودانه یافته اند، چون حیات را در مرگ و زندگی را در شهادت دیدند. این سخن ماندگار امام حسین (ع) تفسیر روشنتری از مفهوم زندگی ارائه می دهد: لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ إِلَّا حَيَاةٌ خَالِدَةٌ. [۳۷۱]. مرگ در راه عزت جز حیات جاوید نیست. بی تفاوتی یک ملت نسبت به مفساد و ستمها، نشان مرگ آن جامعه است. همچنانکه عصبهای یک عضو اگر قطع شود، نه درد را می فهمد و نه از ضربه ای که وارد می شود، حساسیتی از خود نشان می دهد و به دلیل بی حسی، حالتی شبیه بی روحی و مردگی پیدا می کند، جامعه ای هم که غیرت دینی و حمیت انسانی را از دست داده باشد و نسبت به خوب و بد اوضاع، بی تفاوت باشد، مرده است. عاشورائیان با جهاد و شهادت خویش نشان دادند که زنده اند. جامعه آن روز که مردمش با دیدن آن همه ستم و فساد، عکس العملی از خود نشان نمی دادند، جامعه مرده بود. [۳۷۲].

حفظ حریمها و قداستها

اشاره

(وَاللّٰهُ لَئِنْ أُقْتِلَ خَارِجًا مِّنْهَا بِشَيْبٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ دَاخِلًا مِّنْهَا بِشَيْبٍ) [۳۷۳]. به خدا قسم کشته شدن خارج از حرم، حتی یک وجب، برای من دوست داشتنی تر است تا اینکه داخل حرم به قتل برسم.

ارزشها و قداستها در نگرش دینی

در نگرش دینی و بینش الهی یکی از معیارهای ارزشگذاری عمل به حسب زمان یا مکان و یا اشخاص است یعنی پدیده زمان و مکان و عامل انسانی در کیفیت و کمیت عمل و میزان ارزش آن عمل تأثیر داده شده است. ۱- ارزش زمانی عمل: در آیات شریفه قرآن و روایات معصومان (ع) و متون فقهی نشان از تأثیر زمان و قطعات آن در ضریب ارزشی عمل است؛ مثل نماز در اول وقت یک نوع ارزشگذاری شده و در آخر وقت ارزش دیگری برای آن در نظر گرفته شده و یا اینکه عبادت و دعا در شب جمعه تأثیر و ارزش آن با دیگر اوقات متفاوت شده است. توصیه به روزه ایام البیض، عمره در ماه رجب، عبادت و قرآن در ماه رمضان تفاوت آن با دیگر ماهها و دهها و... شاخص ترین مورد در این موضوع برتری شب قدر بر هزار ماه است که قرآن دارد: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنَ الْفِ شَهْرٍ) [۳۷۴]. ۲- ارزش مکانی عمل: در نگرش دینی و متون فقهی مکان یکی از عوامل مؤثر در ضریب کیفی و کمی عمل است؛ مثل ارزش نماز در مسجد بسیار بیشتر است تا در غیر مسجد. همین طور نماز در مسجد جامع نسبت به دیگر مساجد از ارزش بیشتری برخوردار است؛ و در مسجد النبی ناگهان ارزش به هزار برابر می رسد و در مسجد الحرام به صد هزار برابر افزایش پیدا می کند و یا مثلاً نماز در مسجد قبا معادل یک عمره مقبوله ارزش دارد. ۳- ارزشگذاری انسانی عمل: از دیگر عوامل مؤثر در تفاوت و ضریب ارزش عمل. خصوصیات عامل انسانی است، که ارزش عمل مؤمن با غیر مؤمن، مؤمن عارف با غیر عارف، عالم با غیر عالم تفاوت دارد تا می رسد به مرتبه ای از موقعیت که فد سمت و جایگاه نیابت از امام را دارد و مرتبه بالاتر از آن امام معصوم در جایگاه پیامبر (ص) و شخص پیامبر (ص) به عنوان واسطه بین مبداء هستی و انسان می باشد. نوع دیگر از تأثیر عامل انسانی، تأثیر پذیری و رشد عمل انسان در ارتباط با افراد خاصی است؛ همانند تفاوت نماز انفرادی با نماز جماعت و یا تفاوت در مرتبه امامت جماعت و جمعه در میزان ارزش عمل، تا می رسد به عالی ترین مرتبه که پیامبر (ص) یا امام (ع) و یا

ولی فقیه باشد که از بالاترین ارزش برخوردار است. بیان قرآن می فرماید:.... **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا [۳۷۵]**. و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند (مرتکب خلافتی شدند)، نزد تو آیند و از خداوند طلب عفو کنند و پیامبر هم برای آنها استغفار کند البته خداوند را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

رابطه ارزشها و قداستها و حرمتها

در قرآن و روایات معصومان (ع) روی ارکان و عوامل تأثیر گذار در رفتار و اعمال انسان عنایت ویژه ای شده و قداست خاصی به حسب مراتب آنان برای ارکان و عوامل در نظر گرفته شده است. از نظر قرآن، ماه رمضان و شب قدر مقطع زمانی بسیار مبارک و مقدس است و به همین جهت برنامه ویژه ای در آن تعبیه شده است. برای مسجدالحرام قداست و اعتبار ویژه ای در نظر گرفته شده و به همین جهت برای آن، حریم و حرمتی پیش بینی گردیده است. برای خانه کعبه دو نوع حریم پیش بینی شده یکی محدوده مسجدالحرام و دیگر محدوده حرم که شعاع خاصی به عنوان حرم تعیین شده است. برای مؤمن اعتبار و ارزش خاصی در نظر گرفته شده؛ در روایت دارد: **نَظَرَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ مَرَجَبًا بَكَ مِنْ بَيْتِ مَا اعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حَرَمَتِكَ وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمَ حُرْمَةً مِنْكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَمِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةٌ: دَمُهُ وَمَالُهُ وَأَنْ يُطُنَّ بِهِ ظَنُّ السُّوءِ. [۳۷۶]**. پیامبر (ص) به کعبه نگاه کرد و فرمود چه قدر خدا به تو عظمت و حرمت داده، به خدا قسم حرمت مؤمن از تو بزرگتر است؛ زیرا خداوند از تو یک چیز را محترم شمرده و اما خون، مال و سؤظن به مؤمن را حرام دانسته است. در این روایت حرمت مؤمن از حرمت کعبه بالاتر شمرده شده است. با همین قیاس می توان گفت حریمی که برای مؤمن در نظر گرفته شده سخت تر و حساستر است یعنی اگر در مورد مسجدالحرام ورود کافر به محدوده حرم ممنوع است، ورود افراد با عذر شرعی به مسجدالحرام ممنوع می باشد. برای طواف خانه کعبه هم لباس و هم بدن باید پاکیزه باشد، و هم وضو لازم است. با همین نسبت مؤمن حریم سنگین تر و آداب و بایدها و نبایدهای بیشتری دارد. بر همین اساس پیامبر (ص) در ذیل کلام می فرماید: خداوند تجاوز به مال و خون و عرض مؤمن را حرام دانسته است؛ لذا در مورد انسانهای مؤمن و مسلمان چند اصل باید مدنظر باشد از جمله حرمت سوء ظن، و بدگمانی، تجسس، غیبت و ورود در محدوده شخصی آنها و... در نگرش دینی، رهبری امت از جایگاه و قداست ویژه ای برخوردار است و مسلماً به لحاظ اهمیت و نقش آن، حرمت و قداست رهبری از قداست و حرمت مؤمن و کعبه بالاتر است و به همین نسبت باید گفت حریمی که برای رهبری در نظر گرفته شده دقیق و حساس تر است. اینکه قرآن به مسلمانان دستور می دهد: **(لَا تَزْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ)**. [۳۷۷]. صدای خود را فراتر از (صدای پیامبر (ص) نکنید) نشان از ضرورت رعایت احترام و ادب و حریم پیرامون عالی ترین مقام جامعه است.

منشاء قداستها و ارزشها

در نگرش الهی بویژه مکتب حیات بخش اسلام منشاء اعتبار زمان و مکان و یا دیگر ارکان از ناحیه ذات باری تعالی و انتساب به مبداء فیض هستی است. آنچه در مورد انبیا(ع) و اولیا و مؤمنان اعم از ارزشی که در خود دارند و یا تأثیر مثبتی که در دیگران می گذارند، اگرچه حقیقی است اما ذاتی نیست و در سایه ارتباط با خداوند متعال به دست می آورند. عظمت پیامبر این است که عبد و بنده خداست و آن تأثیری که عمل در زمان و یا مکان خاص در انسان می گذارد در اثر رنگ و صبغه الهی است که به آن زمان یا مکان زده شده است و اما قطعات زمان و مکان ذاتاً با هم تفاوتی ندارند. ارزش رمضان به این است که ماه الله است و ارزش کعبه این است که بیت الله می باشد و ارزش قرآن به این است که کلام الله و اعتبار مسجد به این است که خانه خداست، و بنابراین ارزشها نشأت گرفته از اراده و عنایت و توجه باری تعالی است. [۳۷۸].

دستاوردهای حماسه عاشورا

اشاره

سید مصطفی حسینی

افشای جریان نفاق

اشاره

از آثار مهم حماسه عاشورا، برملا-ساختن ماهیت نفاق بنی امیه بود. زاده علی با فداکاری اش برای همگان روشن ساخت که اینان دشمنان حقیقی اسلامند. کار منفوریت بنی امیه در اجتماع بحدی بالا-گرفت که پس از چند سال نه تنها هیچ یک از آل امیه جرأت نداشت نسبت خود را آشکار سازد بلکه بدن های مردگان آنها را هم از قبر بیرون کشیده و می سوزاندند. [۳۷۹].

شناساندن جایگاه ولایت و امامت

اشاره

تبلیغات دروغین امویان بر ضد اهل بیت (ع)، آنان را در انزوا قرار داده بود به گونه ای که افکار و عواطف امت اسلامی می رفت که یکباره از خاندان علی (ع) فاصله گیرد اما حماسه عاشورا صفحه تاریخ را به نفع اهل بیت تغییر داده و نفوذ معنوی آنها را بیشتر می نمود. در این رابطه توجه به سه نکته لازم است:

تمرکز تشیع، محوریت امامت

حماسه عاشورا سبب تمرکز هر چه بیشتر تشیع بر محور امامت راستین بود. یاران حسین (ع) از کسانی بودند که امامت را تنها حق علی (ع) و فرزندان او دانسته و در رجزهای خویش به هنگام نبرد خود را با این هویت - که بیانگر تشیع راستین آنان بود - معرفی می کردند؛ در برابر کسانی که نام تشیع را یدک کشیده اما تفکر عثمانی داشتند. [۳۸۰].

مرجعیت ائمه در امور دینی

قیام خونین طف در واقع به منزله تجدید حیات و قدرت معنوی برای اسلام و پیامبر بزرگ آن بوده است زیرا جاذبیت خاصی که بعد از این فاجعه، برای اهل بیت (ع) پدید آمد، مردم را به سمت آنان گرایش داد و مرجعیت دینی آنان بیش از پیش تثبیت شد. [۳۸۱].

پیدایش پایگاه تبلیغات

در این زمینه امام خمینی (ره) در کتاب کشف الاسرار [۳۸۲] چنین می فرماید: (... خدای عالم چون دید بنای دین را ماجراجویان صدر اول، متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی بجا نماند، حسین بن علی (ع) را برانگیخت و با جانفشانی و

فداکاری، ملت را بیدار کرد و ثواب بسیار برای عزاداران او مقرر فرمود، تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه اش بر بنیان کندن پایه های ظلم و جور و سوق مردم به توحید و معدلت بود کهنه شود، با این حال لازم است که برای عزاداری که شالوده اش بر این اساس ریخته شده، چنین ثواب هایی مقرر شود، که مردم با هر فشار و سختی که هست، از آن دست بردارند و گرنه با سرعت برق، زحمت های حسین بن علی (ع) را هم پایمال می کردند، که با پایمال کردن آن زحمت های پیغمبر اسلام (ص) و کوشش هایی که برای تأسیس اساس تشیع کرده نیز به هدر می رفت و در مقابل سودی که از این عمل به دست آمده و می آید بقاء دین حق و اساس تشیع است... و با توجه به وضع شیعه در آن زمان و فشارهای گوناگون از مخالفان علی بن ابیطالب (ع) و پیروان او قیمت این عمل بیش از آن است که به تصور ما آید و خدای جهان برای آنها ثوابها و مزدهایی تهیه فرموده که هیچ چشمی ندیده و گوشه نشینده و این کمال عدالت است. [۳۸۳]

امام خمینی (ره) در ۲۰ تیر ۱۳۵۸ شمسی چنین فرمود: (سیدالشهداء (ع) به داد اسلام رسید، سیدالشهداء اسلام را نجات داد، روضه امام حسین (ع) برای حفظ مکتب امام حسین (ع) است، آن کسانی که می گویند: روضه سیدالشهداء چه بوده است؟ نمی دانند یعنی چه؟ این گریه ها حفظ کرده است، الان ۱۴۰۰ سال است که با این منبرها و با این روضه ها و با این مصیبتها، ما را حفظ کرده اند. حرف سیدالشهداء، حرف روز است و حرف روز را سیدالشهداء آورده است، به ماها داده است، هر مکتبی هياهو می خواهد، باید پایش سینه بزنند. [۳۸۴]. فرازی از گفتار امام خمینی پیرامون بزرگداشت عزاداری: ملت ما قدر این مجالس را بدانند، مجالسی است که زنده نگه می دارد ملت ها را در ایام عاشورا زیاد و زیادترو در سایر ایام هم غیر این ایام متبرکه، هفته هاست و جنبش های این طوری هست. اگر بُعد سیاسی اینها را اینها بفهمند، همان غر بزده ها هم مجلس بپا می کنند و عزاداری می کنند، اگر چنانچه ملت را بخواهند و کشور خودشان را بخواهند. من امیدوارم که هر چه بیشتر و هر چه بهتر این مجالس بر پا باشد و از خطبای بزرگ تا آن نوحه خوان در این تأثیر دارد. آن که ایستاده پای منبر چند شعر می گوید و چند شعر می خواند با آن که در منبر است و خطیب است، اینها هر دو در این مسئله تأثیر دارند تأثیر طبیعی دارند، گرچه خود بعضی اشخاص هم ندانند دارند چه می کنند، من حیث لا یَشْعُر. تقریباً ما به این مرتبه رسیده ایم که ملت ما یکدفعه یک انقلابی کرد و یک انفجاری درش حاصل شد که نظیر آن در هیچ جا نبود. یک ملتی که همه چیزش وابسته بود و این رژیم سابق همه چیز این را از دست داده بود و همه شرافت انسانی این کشور را از دست داده بود و همه چیز ما را وابسته کرده بود، یکدفعه یک انفجاری حاصل شد که این انفجار در برکت همین مجالسی که همه کشور را، همه مردم را دور هم جمع می کرد و همه به یک نقطه نظر می کردند بود. این مسأله را باید آقایان خطبا و ائمه جماعت و ائمه جمعه، درست بیشتر از آنقدری که من می دانم، برای مردم تشریح کنند، تا اینکه گمان نکنند که ما یک ملت گریه هستیم. ما یک ملتی هستیم که با همین گریه ها یک قدرت دو هزار و پانصد ساله را از بین بردیم. [۳۸۵]. حماسه عاشورا پایگاه جدیدی برای معرفی تشیع و رهبران فکری آن گردید چنانکه تا این تاریخ قرن هاست که داغ ترین و شورانگیزترین حماسه های اسلامی و نیز آشنایی مردم با تعالیم و معتقدات اسلامی در پرتو قیام عاشورا و مجالس حسینی، پایه گذاری شده است. در اینجا بخشی از سخنان امام خمینی (ره) بسیار آموزنده خواهد بود.

زمینه سازی انقلاب فرهنگی امام باقر و امام صادق

چون قیام عاشورا زمینه سقوط امویان را فراهم نمود از این رو در مدتی که بین امویان و عباسیان بر سر حاکمیت ممالک اسلامی نزاع جریان داشت، امام صادق و امام باقر (ع) توانستند از این فضای پیش آمده برترین استفاده ها را در ایجاد یک انقلاب عظیم فرهنگی بنمایند. [۳۸۶].

ایجاد تحول در مردم

ریختن ترس و وحشت مردم

قیام عاشورا، ترس و وحشت از رژیم استبدادی بنی امیه را در دامن مردم زدود و مبداء اعتراضات گسترده مردمی گردید. نمونه بارز این روحیه را در مخالفت شجاعانه عبدالله عقیف ازدی با ابن زیاد می توان مشاهده کرد.

احساس شرمندگی

اثر مهم دیگر انقلاب حسین بن علی (ع) و مخصوصاً نقطه پایان آن، احساس گناه و بیداری وجدان در کلیه افرادی بود که می توانستند به یاری آن حضرت بشتابند و نشتافتند. احساس گنهکاری و نهیب وجدان و عقل، عامل نیرومندی در دل افرادی که وعده یاری به حسین (ع) دادند؛ آنگاه دست از یاری او کشیدند. [۳۸۷].

تقویت روحیه شهادت طلبی

پیامبر اسلام با آوردن آیینی نو که براساس ایمان به خدا استوار بود، سنت شهادت را پی ریزی کرد و به گواهی تاریخ، عامل بسیاری از پیروزی های بزرگ مسلمانان، استقبال آنان از شهادت در راه خدا به خاطر پیروزی حق بود. اما پس از درگذشت پیامبر، در اثر انحراف حکومت اسلامی از مسیر اصلی خود، گسترش فتوحات و سرازیر شدن غنائم به مرکز خلافت و عوامل دیگر، کم کم مسلمانان روحیه سلحشوری را از دست دادند و به رفاه و آسایش خو گرفتند، به طوری که هر کس به هر نحوی قدرت را در دست می گرفت، مردم از ترس از دست دادن زندگی آرام و گرفتار شدن در کشمکش های اجتماعی به راحتی از او اطاعت می کردند، و ستمگرانی که به نام اسلام بر آن مردم حکومت می کردند، از این روحیه آنان استفاده می کردند و هر چه از عمر حکومت بنی امیه می گذشت، این وضع بدتر می شد تا آنکه در اواخر عمر معاویه و آغاز حکومت یزید به اوج خود رسید. قیام امام حسین (ع) این وضع را دگرگون ساخت و سنت شهادت را در جامعه اسلامی زنده کرد. حسین (ع) با قیام خود، پرده از روی زندگی آلوده و پست مسلمانان برداشت و راه نوینی پیش پای آنان گذاشت که در آن سختی هست، حرمان هست، اما ذلت نیست.

پیدایش روح پرخاشگری در میان مردم

پس از شهادت حسین بن علی (ع) روح مبارزه و پرخاشگری در میان امت اسلامی بیدار شد. پیش از انقلاب یک سلسله بیماری های فردی و اجتماعی مانع انقلاب مسلمانان در راه حفظ اسلام و موجودیت آن بود ولی انقلاب امام حسین (ع) تمام موانع فردی و اجتماعی انقلاب را از میان برداشت و روح تازه ای در کالبد امت اسلامی دمید. [۳۸۸].

شکل گیری نهضت ها و جنبش های اجتماعی

قیام عاشورا، مبداء شکل گیری نهضت های متعددی بر علیه امویان و طرفداری از اهل بیت (ع) گردید که مهم ترین آنان عبارتند از: نهضت تواین، نهضت مختار، نهضت زید بن علی (ع). در اینجا به بررسی اجمالی این سه قیام می پردازیم: الف - نهضت تواینی قیام که نخستین عکس العمل مستقیم شهادت امام حسین (ع) بود به رهبری سلیمان بن سرد خزاعی و

همراهی عده زیادی از شیعیان و غیر آنان در کوفه آغاز شد. سال ۶۱ هجری - بعد از تهیه سلاح و تجهیز نیرو - تواین در پنجم ربیع الثانی سال ۶۵ هجری به سوی تربت امام شتافته و با آن حضرت عهد بستند که جانشان را فدای او کنند. آنان فقط درصدد انتقام و جبران لغزش و گناه خویش بودند. آنان وقتی خانه های خویش را ترک می کردند اطمینان داشتند که دیگر به خانه هاشان بر نمی گردند. آنان تشنه مرگ بودند به طوری که اگر دشمن به آنان امان می داد از قبولش سر باز می زدند. [۳۸۹]. این انقلاب هر چند بظاهر شکست خورد اما اثرات زیادی در کوفه برجای گذاشت. [۳۹۰]. ب - نهضت مختار در سال ۶۶ هجری مختار بن ابی عیبه ثقفی در عراق قیام نموده و انتقام خون حسین (ع) را گرفت. مردم به دلیل آنکه عبدالله بن زبیر را فرد مناسبی جهت اهداف خویش نمی دیدند از اطراف او پراکنده شده و به سوی مختار که دعوت خود را وابسته به محمد حنفیه می دانست روی آوردند. این امر باعث اطمینان مردم به مختار گردیده و او نیز شعار خود را جمله یا لثارات الحسین (ع) قرار داد. مختار پس از رسیدن به حکومت، به موالی که در آن زمان بیش از همه در فشار بنی امیه قرار داشتند خدمت نمود. این اقدام با روحیه برخی از مسلمانان و طرفداران عرب مختار که براساس افکار جاهلان، نژاد عرب را برتر از عجم می دانستند، سازگاری نداشته از این رو توطئه های زیادی علیه او نمودند. این مخالفت ها باعث شد که مختار در تعقیب و قتل قاتلان حسین تعجیل کند که ظرف یک روز ۲۸۰ نفر آنها را به قتل رسانید. [۳۹۱]. ج - قیام زید [۳۹۲]. در سال ۱۲۱ هجری زید بن علی بن الحسین (ع) در شهر کوفه خود را برای انقلاب آماده ساخت و در سال ۱۲۲ هجری قیام کرد ولی انقلاب زید با مداخله سپاه شام که در عراق اردو زده بود در نطفه خفه شد. شعار انقلابیون طرفدار زید این بود: ای اهل کوفه از زیر بار ذلت بدر آئید و در زیر پرچم عزت و پیروزی دین و دنیا گرد آئید. گرچه نهضت زید با شکست روبرو شد ولی در پرتو انقلاب او شالوده یک سازمان انقلابی دائمی پی ریزی شد که پیوسته آماده همکاری با هر اقدام انقلابی بر ضد حکومت های فاسد وقت بود و آن عبارت از فرقه (زیدیه) بود که معتقدند امام و پیشوای مفترض الطاعه کسی است که با شمشیر قیام کرده در برابر تجاوز ستمگران از حریم دین دفاع کند. ولهاوزن می گوید: گرچه نهضت زید به نحو دلخراشی خاتمه یافت ولی در هر حال حادثه مهمی بود زیرا کلیه انقلاب های ملی که بعد از آن رخ داد و منجر به سقوط نهایی حکومت شام شد همگی با انقلاب زید ارتباط داشت زیرا چندان طول نکشید که پس از وفات یحیی، ابومسلم قیام کرد تا انتقام خون او را گرفته قاتلان او را به کیفر اعمالشان برساند. [۳۹۳].

احیای مجدد جریان دینی

اشاره

قیام امام حسین، بار دیگر چهره واقعی اسلام را به جوامع اسلامی نمودار ساخت و لذا قیام ها و نهضت هایی که بعد از آن به وقوع پیوست غالباً رنگ دینی و دفاع از اسلام را دارد. اوضاع عمومی اسلام و مسلمین بسیار ناراحت کننده بود. فعالیت ها و تبلیغات مسموم بنی امیه علیه حضرت علی (ع) و خاندانش، و نیز تحریفات و بدعت هایی که زیرکانه در اسلام داخل کرده بودند، شرایط جهت نابودی اسلام و محو نام حضرت محمد (ص) آماده کرده بود. خلافت الهی به حکومت سلطنتی و دیکتاتوری تبدیل شده بود. روح شریعت اسلام یعنی پرهیزگاری و عدالت، در اجتماع دیده نمی شد و از احکام اجتماعی دین فقط جمعه و جماعت، آن هم به صورت تشریفات وجود داشت؛ و گاهی همین صورت تشریفات نیز به بدعت و بلکه فسق و فجور می گرایید. اکثر قریب به اتفاق نسل مسلمان که آن روزها در شبه جزیره عربستان زندگی می کرد، در پایان خلافت عمر متولد و در عصر عثمان پرورش یافته و در آغاز حکومت معاویه وارد اجتماع شده بودند، لذا پیامبر اکرم (ص) را

زیارت نکرده و شاید بتوان گفت مقام و منزلت خاندان وحی را درک نکرده بودند. در رأس جامعه ای که دچار بی ارادگی و ضعف نفس شده بود، حاکمی فاسق و فاجر چون یزید لقب شریف امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین را به ناحق با خود یدک می کشید. یک جوان قمارباز و شرابخوار، بی بند و بار و صددرصد اهل دنیا و خوشگذرانی های آن بر مردم حکومت می کرد. یک مغز الکی که از نظر افکار، نسبت به اسلام و مقدسات اسلامی کمترین عقیده ای نداشت، و میمون بازی و هوسبازی از کارها و تفریحات روزانه اش بود. انسان های خطرناک و دنیا طلب به فرمان او در تمام استان ها و شهرستان ها بر اوضاع مسلط و بر دوش مسلمانان سوار بودند. در چنین وضع خطرناک و دردناکی، امام حسین (ع) پای فشرد و عزم جهاد راسخ کرد و با تعداد معدودی از یاران، همراه با زنان و کودکان به استقامت برخاست، و چنین فریاد کرد: (آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ در این هنگام باید شخص مؤمن حقاً و واقعاً طالب لقای پروردگارش باشد). [۳۹۴]. اگر دیدی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه استباری، مقاومت و پایداری سیدالشهدا (ع) بود که شریعت اسلام را بعد از اینکه در اثر طغیان معاویه و جور و بیداد او رو به اضمحلال گذارده بود، و تغییر و تبدیلی که او و پسر ناخلفش یزید در این دین بنا گذاشته و اساس دیانت را متزلزل بلکه مشرف به انهدام نموده بودند نجات بخشید. نهضت این بزرگوار و قیام نیرومندان اش، بقای دین را باعث گردیده، و با خون خود و اصحاب و یارانش، گلستان دین را آبیاری و نهال گلستان شریعت را سرسبز و شاداب نمودند. اگر نهضت مقدس حسین نبود از اسلام به غیر از اسلام اُموی و از دین جز دین یزیدی و دین تشریفاتی چیزی باقی نمانده بود. (مقرّم) در کتاب مقتل خود می نویسد: نهضت حسین (ع) جزء اخیر از علت تأمه جهت استحکام مبانی دین بوده، به طوری که این نهضت، بین دعوت حق و حملات باطل، تفرقه و جدایی انداخته، حق و باطل را از یکدیگر جدا نمود. لذا گفته شده است: دین را وجود مقدس محمدی شروع نموده و بقای آن به واسطه وجود مبارک امام حسین (ع) شد. (الإسلام تَبَوُّهُ الْحُدُوثِ وَ حَسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ). [۳۹۵]. این برکت بزرگ که به خاطر وجود شریف حضرت سیدالشهدا (ع) است، از تفسیر بعضی احادیث تَبَوُّهُ نَبَوُّهُ نیز به دست می آید، از جمله این حدیث معروف شریف که فرمود: حَسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حَسَيْنٍ. [۳۹۶]. حسین از من است و من نیز از حسینم. بفرمود احمد شه عالمین حسین از منست و منم از حسیندر زمینه احیای مجدد جریان دینی و تفسیر واقعی اسلام که در اثر قیام امام حسین (ع) تحقق یافت. فراهم کردن زمینه لغو ممنوعیت نقل حدیث حائز اهمیت بیشتر است: بعد از رحلت پیامبر و به حاکمیت رسیدن عناصر ارتجاع، حاکمان جدید - ابوبکر و عمر - دستور منع بیان حدیث از پیامبر (ص) را دادند، این جریان که به شدت اعمال می گشت بعد از به حاکمیت رسیدن امویان بیش از گذشته اعمال گردید از طرفی امویان با جعل احادیث دروغین توانستند انحرافات فکری زیادی را در مردم نسبت به اهل بیت واقعی پیامبر (ص) ایجاد کنند. به عنوان نمونه می توان از احادیثی نام برد که بنی امیه را در نگاه پیامبر (ص) مورد تکریم و تجلیل قرار داده است. ادامه قیام امام حسین (ع) که به انقراض بنی امیه منجر شد سبب لغو این سیرت ضد اسلامی امویان گردید. معاویه می خواست با جعل احادیثی، بر پیکر خود جامه قداست و ایمان پوشد و اعتماد مردم را به خود جلب کند و از راه عقیده بر مردم حکومت کند، لکن همه کوشش هایش به باد می رفت زیرا مردم به او و به مسلمانش با نگاه شک و تردید می نگرستند، زیرا او از شاخه های همان درخت ناپاکی بود که قرآن از آن یاد می کرد و در تمام روزگار رسالت با پیامبر مخالفت می ورزید و سپاهها بر سر پیغمبر بسیج می کرد. به علاوه خود معاویه جرائمی بزرگ مرتکب می شد، چنانکه بر ضد وصی رسول خدا و باب علم پیامبر به جنگ برخاست و مردان نیکوکار را بیرحمانه کشت و مسلمانان نامی شایسته را طرد کرد و در شریعت اسلام بدعت ها گذاشت و دیگر تبهکاریهایی را مرتکب شد که چهره تاریخ را سیاه کرد و طبیعی است که این همه سیه کاری و جنایت و جرم بوسیله احادیثی ساختگی و دروغین هرگز محو نمی شود. معاویه در ادامه کار خود، دستور به جعل احادیثی درباره عثمان داد. وقتی حدیث درباره عثمان

فراوان شد و در همه شهرها پخش گردید، معاویه گفت: (اکنون که نامه من به شما می‌رسد، به راویان بگویید روایاتی درباره ابوبکر و عمر بسازند زیرا من فضائل و سوابق آنها را بیشتر دوست می‌دارم و چنین روایاتی چشم مرا روشن می‌کند و برهان آن خاندان (خاندان پیامبر) را بهتر باطل می‌سازد و از ستایش عثمان برای آنها سخت تر و گرانتر است). حدیث سازان، دست به کار جعل روایت در ستایش ابوبکر و عمر شدند و معاویه فرمان داد که آن احادیث را جمع آوری و نسخه برداری کنند و رونوشت هایی برای همه کارگزارانش در شهرها فرستاد و دستور داد آنها را روی منبرها بخوانند و در مجامع عمومی نشر دهند و به معلمین بدهند تا جزء برنامه دروس محصلین قرار دهند و کودکان را وادار به حفظ آنها کنند. حکومت های دست نشانده محلی هم در اجرای این دستور، کوششی فراوان بکار بردند و همه طبقات مردم به حفظ این روایات ساختگی پرداختند، حتی کودکان و زنان و خدمتکاران و سپاهیان، چنین احادیث دروغین را از بر کردند. [۳۹۷]. برخی از این احادیث را بر حضرت باقر(ع)، عرضه داشتند و مورد تکذیب آن حضرت قرار گرفت، چنانکه ابان می‌گوید درباره این روایات به امام باقر(ع) گفتم: (أَصْلِحَكَ اللَّهُ، درباره این روایات اظهار نظر فرما). روایت ها به این شرح در حضور امام خوانده شد: (پیشوای پیر مردان اهل بهشت ابوبکر و عمرند) [۳۹۸]. (فرشتگان به عمر الهام می‌کنند و عمر ملائکه را ملاقات می‌کند). (وقار و آرامش گویای زبان عمر است). (فرشتگان از عثمان شرم دارند). و این روایات را تا صد حدیث به امام عرضه داشتند که مردم آنها را درست می‌پنداشتند [۳۹۹] و امام فرمود به خدا قسم همه اینها دروغ و بهتان است. [۴۰۰]. محدث معروف، ابن عرفه که به نطقه [۴۰۱] مشهور است می‌گوید: بیشتر احادیث مجعول که در فضیلت صحابه روایت شده در روزگار بنی امیه ساخته شده است تا حدیث سازان به آنها تقرب جویند و بنی امیه گمان می‌کردند با وضع چنین روایتی بینی بنی هاشم را به خاک می‌مالند. [۴۰۲]. معاویه به جعل چنین احادیثی که در مناقب شیخین ساخته می‌شد قناعت نکرد بلکه دروغ پردازان را وادار کرد تا روایاتی از قول پیغمبر بر ضد اهل بیت جعل کنند و پول های فراوانی در این راه خرج می‌کرد.

همبستگی بین شیعیان و جریان وابسته به اهل بیت

قیام حسین (ع) نوعی همبستگی بین شیعیان و جریانات وابسته به اهل بیت (ع) ایجاد کرد، چنان که می‌بینیم نهضت های خونینی که بعد از حماسه عاشورا به وقوع پیوست به طرفداری از اهل بیت صورت می‌گرفت. حتی عباسیان نیز با اینکه فرزندان و نوادگان عموی پیامبر(ص) بودند با علویان هماهنگ شده و بر علیه امویان متحد گردیدند. هر چند عباسیان هدف اصلی شان، نیل به منافع شخصی خودشان بود اما آنان به ظاهر با تمامی کسانی که علیه امویان مبارزه می‌کردند و ادعای طرفداری از علویان را داشتند هماهنگی می‌کردند.

حماسه عاشورا و معیارهای عزت و ذلت امتها

اشاره

نعمت الله یوسفیان

مفهوم عزت و ذلت

عزت چه به عنوان خصلت فردی یا روحیه جمعی به معنای مقهور عوامل بیرونی نشدن، شکست ناپذیری، صلابت نفس، کرامت و والایی روح انسانی و حفظ شخصیت است. به زمین سفت و سخت و نفوذ ناپذیر، (عزاز) گفته می‌شود. آنان که

از عزت برخوردارند، تن به پستی و دنائت نمی دهند، کارهای زشت و حقیر نمی کنند و برای حفظ کرامت خود و دودمان خویش گاهی جان می بازند. ذلت نیز به معنای زبونی، خواری و مقهور عوامل بیرونی شدن است. ستم پذیری و تحمل سلطه باطل و سکوت در برابر تعدی و زیر بار منت دونان رفتن و تسلیم فرومایگان شدن و اطاعت از کافران و فاجران، همه و همه از ذلت نفس و زبونی و حقارت روح سرچشمه می گیرد. [۴۰۳]. خداوند عزیز است و عزت را برای خود و پیامبر و صاحبان ایمان قرار داده است. در احادیث متعدّد، از ذلت و خواری نکوهش شده و به یک مسلمان و مؤمن حق نداده اند که خود را به پستی و فرومایگی و ذلت بیفکند. به فرموده امام صادق (علیه السلام): (إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلَّهُ وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا). [۴۰۴]. خداوند همه کارهای مؤمن را به خودش وا گذاشته ولی اینکه ذلیل باشد را به او واگذار نکرده.

عزت و ذلت در قرآن

قرآن مجید (عزت بالاصاله) را از آن خدای بزرگ و ربّ العزه می داند و نوید می دهد که هر کس طالب عزت است باید آن را از ذات مقدس او طلب کند، از این رو فرمود: (... ان العزّة لله جميعا...) [۴۰۵]. راه منحصر به فرد کسب عزت نیز راه یابی به درگاه آن عزیز یگانه است؛ (من كان يريد العزّة فلله العزّة جميعا) [۴۰۶]. علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد: (آیه درصدد این نیست که بیان کند عزت، اختصاص به خدا دارد به گونه ای که جز او کسی بدان دست نمی یابد و هر کسی در پی عزتمندی برآید چیز محالی را درخواست کرده است بلکه معنای آیه این است که هر کس عزت می جوید باید از خدا بخواهد؛ چرا که عزت، در واقع نزد دیگران یافت نمی شود. [۴۰۷]. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در این باره می فرماید: (إِنَّ رَبَّكُمْ يَقُولُ كُلُّ يَوْمٍ: أَنَا الْعَزِيزُ، فَمَنْ أَرَادَ عِزًّا لِدَارَيْنِ، فَلْيَطِيعِ الْعَزِيزَ) [۴۰۸]. بدرستی که پروردگار شما هر روز می گوید: من عزیزم و هر که عزت دو سرا را می خواهد باید از عزیز اطاعت کند. خداوند عزیز پیامبر و مؤمنان را نیز در طول عزت خویش، (عزت بالافاضه) بخشیده است: (...و لله العزّة و لرسوله و للمؤمنين...) [۴۰۹]. این آیه از سویی دلیل محکمی بر ضرورت و اصالت عزت مؤمنان است که ارزش والای آنها را با قرار دادن در ردیف خدا و پیامبر آشکار می سازد و از سوی دیگر بر پیوند (عزت) و (ایمان) تأکید کرده است و الهام دهنده آن است که چنین پیوندی ناگسستنی است و انسان مادامی که ایمان در دل دارد عزتمند است. چنان که در جای دیگر فرمود: (و لا تهنئوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلى ان كنتم مؤمنين) [۴۱۰] (آل عمران / ۱۳۹) و سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. امام باقر علیه السلام، عزت مؤمن را هدیه ای الهی می داند و می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ؛ الْعِزَّ فِي الدُّنْيَا وَ الدِّينِ وَ الْفُلْجَ فِي الْآخِرَةِ وَ الْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ) (بحار الانوار / ج ۶۸، ص ۱۶) خداوند بزرگ سه چیز را به مؤمن عطا کرده است: عزت در دنیا و دین، رستگاری در آخرت و هیبت در دل جهانیان. همه انسانها در صدد یافت عزت هستند، ولی در تشخیص منبع عزت و ارتباط با آن به اشتباه افتاده و با روی آوردن به خدایان دروغین از آنان طلب عزت می کنند؛ (و اتخذوا من دون الله الهة لیکونوا لهم عزا) [۴۱۱] (مریم / ۸۱) و آنان غیر از خدا معبودانی را برای خود برگزیدند تا مایه عزتشان باشد! گروههای سست ایمان نیز مفتون شوکت ظاهری کافران شده و عزت را در پیوند دوستی، همراهی و همرنگی با آنان می بینند: الذین يتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزّة... [۴۱۲] (نساء / ۱۳۹) آن جا که کافران را به جای مؤمنان دوست خود انتخاب می کنند آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ خداوند سبحان در این آیه منافقان را به دوستی با کافران و بریدن از مؤمنان توصیف کرده است و این وصف هم شامل منافقهای اصطلاحی می شود - که در باطن ایمان ندارند ولی در ظاهر ابراز اسلام می کنند و هم شامل مسلمانانی که همواره مبتلا به دوستی با کافرانند و از جماعت مؤمنان فاصله می گیرند گر چه در باطن ایمان دارند و به افراد مؤمن مرتبط هستند. [۴۱۳] علی علیه السلام می فرماید: (مَنْ اعْتَرَى بَعْدَ اللَّهِ أَهْلَكَهُ الْعِزُّ) [۴۱۴]. هر کس به جز از خدا عزت جوید آن عزت او را به هلاکت

افکند. همچنین می‌فرماید: (كُلَّ عِزٍّ لَا يُؤَيِّدُهُ دِينَ مَدَلَّةً) [۴۱۵]. هر عزتی که پشتوانه اش دینی نباشد خواری است.

معیار عزت و ذلت در کلام امام حسین

اشاره

در این بخش به برخی از سخنان گهربار امام حسین (ع) درباره عزت پی می‌گیریم. تدبیر و اندیشه در این سخنان ما را به معیار عزت و ذلت رهنمون می‌شود: ۱- امام حسین (ع) در دعای عرفه به درگاه خداوند سبحان عرض می‌کند: (يَا مَنْ خَصَّ نَفْسَهُ بِالْأَسْمَاءِ وَالرَّفْعَةِ وَأَوْلِيَاؤُهُ بِعِزِّهِ يَعْتَرُونَ يَا مَنْ جَعَلَتْ لَهُ الْمُلُوكُ نَيْرَ الْمِدْلَةِ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَهُمْ مِنْ سَيِّطَوَاتِهِ خَائِفُونَ) [۴۱۶]. ای کسی که بلند مرتبگی و رفعت را ویژه خود گردانیده و دوستانش به عزت او عزتمندند؛ ای کسی که شهریاران یوغ مذلت در برابر او را به گردن خویش نهاده‌اند و از حملات او ترسانند. ۲- (مَيِّتٌ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ وَ أَنْشَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَوْمَ قَيْلٍ: الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ وَاللَّهُ مَا هَذَا وَ هَذَا جَارِي [۴۱۷]. مرگ با عزت بهتر زندگی با ذلت است. آن حضرت در روز شهادت خود این ابیات را می‌خواند: مرگ بهتر است از ننگ و ننگ سزاوارتر از آتش (دوزخ) است. به خدا سوگند که نه ننگ را به خود راه دهم نه آتش را ۳- در روز عاشورا خطاب به لشکر یزید فرمود: (أَلَا إِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ الْقِلَّةِ (السِّيْلَةِ) وَالذَّلَّةِ وَهِيَ هَاتِ مَا أَخَذَ الدَّيْتِيَّةَ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَحُجُورٌ طَاهِرَةٌ وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ، وَنَفُوسٌ أَبِيَّةٌ لَا- تُؤَثِّرُ مَصَارِعَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ [۴۱۸]. هلا! این زنزاده پسر زنزاده مرا میان دو امر مخیر کرده است: میان شمشیر و ذلت اما هیبات که من تن به ذلت و پستی دهم. خدا و رسول او و نیاکان پاکیزه و دامنه‌های پاک (که مرا پرورده) و دل‌های غیرتمند و جان‌های والا و بزرگ منش، خواری را نپذیرند و هلاکت زبونانه را بر کشته شدن شرافتمندانه ترجیح ندهند. شهید مطهری در توضیح این سخن امام حسین (ع) می‌فرماید: (در روز عاشورا امام حسین) گاهی سوار اسب می‌شد و با مردم صحبت می‌کرد. یک نوبت که می‌خواست صدایش را همه بشنوند و او را ببینند، سوار شتر شد. آنگاه جملات فوق را فرمود: هیبات مآ الذلّه ما کجا و تن به خواری دادن کجا؟! تفاوت از زمین تا آسمان است. خدای ما برای ما ذلت را نمی‌پسندد، پیامبر نمی‌پسندد آن دامنه‌هایی که ما در آن دامنه پرورش یافته ایم به ما اجازه نمی‌دهد. (کأنه می‌گوید) اگر از مؤمنین جهان تا دامنه قیامت، بپرسند رفراندم کنند که شما برای حسین ذلت را می‌پسندید یا شمشیر را، تمام مؤمنین عالم خواهند گفت ما شمشیر را می‌پسندیم نه ذلت را. من آن نُؤَثِّرُ طَاعِيَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ آنها نمی‌پسندند که ما اطاعت لثیمان و پست فطرتان را ترجیح بدهیم بر خوابگاه مردمان بزرگوار یعنی بر مقاتل و کشتنکگاهها. [۴۱۹]. ۴- از جمله سخنان امام (ع) در روز عاشورا این است که فرمود: (لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ) [۴۲۰]. نه به خدا قسم مانند یک انسان ذلیل با آنها بیعت نمی‌کنم و نیز مانند یک برده فرار نمی‌کنم. ۵- نوشته‌اند در وقتی که حضرت سید الشهداء می‌آمدند به طرف کربلا، مکرر افراد به ایشان برخورد می‌کردند و هر کس هم برخورد می‌کرد می‌گفت آقا، نرو خطر جانی دارد! حضرت هم به هر یک از اینها جوابی می‌داد و البته جوابها همه در همین حدود بود که نه من باید بروم یکی از آنها وقتی که با حضرت ملاقات کرد گفت: مصلحت نیست نروید. فرمود: من به تو همان جوابی را می‌دهم که یکی از صحابه رسول خدا به شخصی که می‌خواست او را از شرکت در جهاد اسلامی منع کند داد. آنوقت حضرت سیدالشهداء این شعرها را برای او خواندند: سَأَمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا وَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا خَوَاهِمَ رَفْت. مرگ برای انسان جوانمرد ننگ نیست اگر در راه حق جهاد کند و در حالی که مسلم است کوشش به خرج بدهد (نیتش حق باشد و در حالی که مسلم است مجاهده و جهاد کند) و با مردان صالح، مواسات و همگامی و

همدردی نماید، و بر عکس راه خودش را از مردم بدبخت هلاک شده و مجرم و گناهکار جدا کند. فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْعَمَا [۴۲۱]. من یا زنده می مانم یا می میرم. از این دو خارج نیست این راهی که من می روم هر دو طرفش برای من خیر و سعادت است اگر زنده بمانم مورد مذمت نیستم چون من از مرگ فرار نکردم و از این آزمایش موفق بیرون آمدم از مرگ نترسیدم و زنده ماندم چنین زندگی برای من ننگ و مذموم نیست اگر هم بمیرم مورد ملامت نیستم. کَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْعَمَا (همه این سه شعر برای این مصراع آخر است) برای تو این ذلت و بدبختی بس که زنده بمانی و دماغت به خاک مالیده باشد. دیگر بدبختی و ذلتی بالاتر از این زندگی نیست. اشعار دیگری هست که یا از خود ایشان است و یا از پدر بزرگوارشان علی علیه السلام و در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین هست ولی به هر حال نقل شده که ایشان این شعرها را با خودشان زمزمه می کردند. می فرماید: فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَهُ فِدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلًا كَرَّ جَهَنَّمَ خَيْلِي زَيْبًا وَ دَوْسْت دَاشْتَنِي شَمْرَدَه مِي شُود كِه انسان نَمِي خَواهد از آن دل بكنند اما خانه آخرت هزاران درجه بالاتر و عظيمتر است. كسي اسير دنيا مِي شُود كِه با عوالم ديگر آشنائي نداشته باشد. وَ ان تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرِكِ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَيْتْرُوكِ بِه الْمَرْءِ يَبْحَثُ كَرَّ مَالِ وَ ثَرَوْتِ دُنْيَا آخِرَش بَرَايِ گِذاشْتَن وَ رَفْتَن است چِرا انسان تا زنده است بخل و امساک داشته باشد؟! چِرا تا زنده است جود و بخشش نكند كَمَكِ وَ دَسْتِگِري نكند؟! وَ ان تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَأَتْ فَقَتْلُ امْرَأَةٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ [۴۲۲]. آری اگر این بدن برای مردن است پس چه از این زیباتر که این بدن در راه خدای متعال قطعه قطعه بشود. حالا شما حالت روحی این کسی را که این شعرها را با خودش زمزمه می کند مجسم بکنید آن وقتی که عملاً دارد در کربلا بدنش قطعه قطعه می شود. درست حالت انسانی است که خودش را در اختیار یک آرایشگر قرار داده است و آرایشگر دارد او را زیبا می کند. او وقتی که می بیند این خون که عاقبت روی زمین می ریزد اکنون دارد در راه خدا می ریزد این پیشانی در راه خدا شکاف می خورد این سینه در راه خدا تیر زهرآلود در آن فرو می رود (احساس زیبایی می کند) در قسمت مقدم بدنش شمرند صدها اثر زخم از تیر و نیزه و غیر اینها بود یعنی صدها افتخار صدها زینت صدها مدال بر سینه حسین چسبیده بود. برای او زینت است افتخار و مدال است. از نظر آن دیگری جنایت است او جنایت می کند جنایت او برای این که برادری می کند افتخار و مدال است. آن لحظات آخر را اباعبدالله دارد طی می کند. آنجا که حضرت افتاده بودند چون زمین پایینی بود اسمش را گذاشته اند (گودال قتلگاه) که وقتی حضرت اندکی از آن دور می شدند (اهل بیت) ایشان را نمی دیدند و از حالشان آگاه نبودند. لحظات آخر است. آنچنان زخمهای زیاد، رفتن خون و تشنگی بر حضرت غلبه کرده است که دیگر قدرت بپا خاستن ندارد آسمان در نظرش تاریک و تیره است. دشمن می خواهد بریزد به خیام حرمش جرأت نمیکند می گوید نکند حسین حيله جنگی به کار برده چون می دانستند که اگر نیرو در بدن او باشد احدی نمی تواند در مقابل او مقاومت بکند. یک کسی می خواهد برود سر مقدسش را از بدنش جدا بکند جرأت نمی کند نزدیک بشود. نقشه چنین کشیدند که گفتند: حسین مردی است غیور غیره الله است محال است که جان در بدنش باشد و بتواند تحمل کند که در زندگی او ریخته اند به خیام حرمش آزمایش زنده بودن با نبودن حسین این بود که ناگاه لشکر هجوم آورد به طرف خیام حرم اباعبدالله. حضرت احساس کرد با زحمت روی کنده های زانو به پا ایستاد ظاهراً با تکیه دادن به شمشیر خودش فریاد مردانه اش در آن وادی بلند شد (آنجا هم دم از غیرت و حریت می زند): وَيَلِكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفْيَانَ أَنَا أَقَاتِلُكُمْ وَ أَنْتُمْ تُقَاتِلُونَنِي وَ النِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ. مقتل خوارزمی ج ۲، ص ۳۳؛ لهوف (با ترجمه) با اندک اختلافی، ص ۱۲۰. ای خود فروختگان به آل ابی سفیان! با من می جنگید و من با شما می جنگم زن و بچه چه تقصیری دارند؟! کُونُوا أَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ [۴۲۳] اگر خدا را نمی شناسید اگر به معاد ایمان ندارید آن شرفی که یک انسان باید داشته باشد کجا رفت؟! حریت و آزادیان کجا رفت؟! [۴۲۴].

اشاره

بدیهی است که ایمان شرط لازم برای کسب عزت هست ولی شرط کافی نیست بدین معنا که بی ایمان هرگز عزیز نخواهد شد ولی مؤمن باید اسباب دیگری نیز فراهم سازد تا عزتی کامل بیابد و عزیز حقیقی گردد با جستجو در روایات خاندان وحی به تبیین آن اسباب می پردازیم:

اطاعت خدا

بهترین ره یافت صلابت و عزت، اطاعت و فرمان برداری از خداوند عزیز است. چنانکه به حضرت داوود علیه السلام وحی کرد: (وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي) [۴۲۵]. و امیرمؤمنان صلوات الله علیه عزت و قوت را در اطاعت خدا می داند: (مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ عَزَّ وَ قَوَّى) [۴۲۶]. هر کس جز راه حق را بیاماید قطعاً خوار خواهد شد؛ همان حضرت فرمود: (... مَنْ يَطْلُبُ الْعِزَّ بِغَيْرِ حَقٍّ يَدُلُّ) [۴۲۷]. هر کس به جز از راه حق عزت جوید ذلیل خواهد شد.

حق مداری

حق مداری از دیگر عوامل عزتمندی است و قرآن کریم کسانی را که حامی حَقِّند و تمام مشکلات را در این راه به جان می خرند و با آغوش باز به استقبال پیامدهای دفاع از حق می روند، (رَبِّي) می نامد. رَبِّي یعنی کسی که پیوندش با خداوند محکم باشد و ارتباط ناگسستنی با او داشته باشد؛ و کَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لَمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا ضَعَفُوا وَ مَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يَحِبُّ الصَّابِرِينَ؛ (احقاف / ۱۳ - ۱۴) و چه بسا بودند پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آن ها جنگیدند. آنها هیچ گاه در برابر آن چه در راه خدا به آنها می رسید سست نشدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد. حق مداری ایستادگی در موضع حق و چرخش بر محور حق است و حق مداران چون بر موضع حق خویش مستقیمند و خداوند نیز باران لطف و رحمتش را بر آنان فرو می فرستد، دلگرم، محکم با صلابت به راه خویش ادامه می دهند نه نگرانی دارند نه اضطراب و در قاموس زندگی آن ها دلهره نیست که قرآن می فرماید: ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون - اولئك اصحاب الجنة خالدین فیها جزاء بما كانوا یعملون [۴۲۸] (ال عمران / ۱۴۶) همانا کسانی که گفتند رب ما الله است سپس استقامت کردند پس نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهی آنان اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند این پادشاه اعمالی است که انجام می دادند. جالب این جاست که در روایتی این استقامت به استقامت بر ولایت امام علی علیه السلام تفسیر شده است [۴۲۹] که سمبل حق است؛ یعنی استقامت بر توحید و ولایت که ارزش است. در حدیثی آمده است: شخصی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: (أَخْبِرْنِي بِأَمْرٍ أَعْتَصِمُ بِهِ؛ دستوری به من ده که به آن چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ [۴۳۰]؛ بگو پروردگار من الله است و بر این گفته پایدار باش). مقاومت بر موضع حق نه تنها مایه عمران آخرت که مایه آبادی این جهان نیز هست ریزش الطاف حق در این جهان نیز مدیون مقاومت بر ایمان است: وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا [۴۳۱]؛ و اگر آن ها (جن وانس) بر طریقه ایمان استقامت ورزند ما آن ها را با آب فراوان سیراب می کنیم. آن جا که آب فراوان باشد همه چیز فراوان است بنابراین معنای این کلام حق آن است که آن ها را مشمول انواع نعمتها قرار می دهیم. (خواص) باید مقاومت را از پیامبر عالی قدر اسلام بیاموزند در سنگر حق بایستند و در برابر کوه مشکلات خم به ابرو نیاورند که مقاومت در صراط مستقیم ارزش تحمل این همه را دارد. فاستقم كما أمرت و من تاب معك... [۴۳۲]. پس

همان گونه که فرمان یافته ای باید تو و آنان که به همراهت بازگشت به سوی خداوند کرده اند استقامت ورزی.

ولایت محوری

یکی دیگر از عوامل عزت ولایت محوری و ولایت پذیری است. ولایت محوری ابعادی دارد که عبارتند از: الف) اطاعت و التزام عملی اولین بعد ولایت پذیری اطاعت از ولی و تسلیم دستور او بودن است توضیح آن که: تا وقتی که ولی حکم و دستوری را صادر نکرده نه تنها همه مجازند بلکه از باب (النصیحة لأئمة المسلمین) نظریات خود را محضر ولی بیان کنند ولی آن گاه که ولی به تصمیم رسید همه موظف به اطاعتند حتی آنان که در مرحله مشورتی با این تصمیم مخالف بودند. آنان نیز باید اطاعت کنند و حق ندارند با این بهانه که ما با این نظر مخالف بودیم، مخالفت کنند. قرآن کریم می گوید مؤمنان واقعی آنانند که عملاً ولایت پیامبر را بپذیرند: فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً [۴۳۳]. به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر این که تو را در اختلافات به داوری طلبند سپس در دل خود از داوری ات احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند. در روایتی که در ذیل آیه آمده است امام صادق علیه السلام فرمود: لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَخِدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ. ثُمَّ قَالُوا الشَّيْءَ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ؟ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: (فَلَا وَرَبِّكَ) الْآيَةَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ؛ [۴۳۴]. اگر مردمی خدای یگانه و بی شریک را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند و حج خانه خدا را به جا آورند ولی نسبت به کارهایی که خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده اعتراض کنند و بگویند چرا برخلاف آن رفتار نشده یا در دل خود چنین اعتراض کنند (اگر چه بر زبان نیاورند) به همین اعتراض مشرک می شوند سپس آیه فوق را تلاوت فرمود: آنگاه فرمود: بر شماست که تسلیم باشید. از آیه فوق به ضمیمه روایت امام صادق علیه السلام استفاده می شود (ولایت پذیری) در زمان امام معصوم حتی حوزه آن فراتر از التزام عملی است چرا که (التزام قلبی) نیز لازمه ایمان شمرده شده است. ب) همراهی با ولی در همه صحنه ها از ابعاد ولایت پذیری همراهی با ولی در همه صحنه های سیاسی و اجتماعی است: انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله و اذا كانوا مع علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوه ان الذین یستأذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله [۴۳۵]. مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار همگانی با او باشند و تا از او رخصت نطلبیده اند نباید بروند کسانی که از تو رخصت می طلبند آنها به راستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند. این آیه مدال افتخار (حنظله غسیل الملائکة) است که در حساس ترین و شیرین ترین لحظات زندگی همراهی با پیامبر را بر لذت دنیا ترجیح داد و از حجله عروسی به بستر شهادت رفت و از آنجا به سوی ملکوتیان پر کشید. از این آیه استفاده می شود که مؤمنان هیچ گاه در (امر جامع) پیامبر را بدون اجازه رها نمی کنند. (امر جامع) هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاری شان ضرورت دارد خواه مسأله مهم مشورتی باشد خواه مطلبی درباره جهاد و مبارزه با دشمن و خواه نماز جمعه و... در همه این صحنه ها مؤمنان راستین به همراه ولی هستند. ج) جلو نیفتادن از ولت‌یاز ابعاد (ولایت پذیری) همراهی با ولی است نه جلو افتادن و نه عقب قرار گرفتن. قرآن کریم در این زمینه می فرماید: یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله ورسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم؛ (حجرات / ۱) ای کسانی که ایمان آورده اید بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید و تقوا پیشه سازید که خداوند شنوا و داناست. (پیشی گرفتن بر خدا و رسول) یعنی در برابر تصمیم های خدا و پیامبر نظر دیگری دادن و اعمال سلیقه کردن. حضرت امام علی علیه السلام فرمود: (انظروا اهل بیت نبیکم فالزموا سیمتهم واتبعوا اثرهم فلن یرجوکم من هدی و لنیعیدوکم فی ردی فان لبدوا فالبدوا و ان نهضوا فانهمضوا و لا تسبقوهم فتضلوا و لا تتأخروا عنهم فتهلکوا؛ [۴۳۶]. به اهل بیت پیامبرتان بنگرید و بدان سو که می روند

بروید و پی آنان بگیرید که هرگز شما را از هدایت بیرون نبرده و به هلاکتان باز نخواهند آورد. اگر ایستادند بایستید و اگر برخاستند (قیام کردند) برخیزید، بر آنان پیشی بگیرید که گمراه می شوید از آنان پس نمایند که تباه می گردید. در این سخن عمیق و زیبا امام علی علیه السلام دقیقاً (ولایت پذیری) را معنا فرموده اند: همراهی کامل! اگر روزی امامی مصلحت را در قعود دید باید قعود کرد آنچنان که امام حسن (ع) چنین مصلحت دید که نرمش قهرمانانه داشته باشد تا اساس مکتب اهل بیت بماند. (د) تطبیق خود بر ولیعهد دیگر ولایت پذیری آن است که خودمان را با ولی تطبیق کنیم نه آن که دوست داشته باشیم ولی خود را با ما تطبیق کند و لازمه این امر پذیرفتن مجموعه فرامین رهبری است نه گزینشی عمل کردن! آنان که برخی از دستورهای ولی را می پذیرند و به بعض دیگر تن نمی دهند در حقیقت (ولایت ناپذیرند) اینان خود پرستند و برای آنها محور آرا و اندیشه های خود است نه ولی! برخی از افراد تا آن جا که رهنمودهای ولی بر وفق مراد و نظرشان باشد از آن دم می زنند، اما آن جا که رهنمودی موافق سلیقه نیافتند آن را نپذیرفته مخالفت می کنند. این یعنی (ولایت ناپذیری) گاه برخی از اینان رندانه سخنان ولی را به نفع خود توجیه می کنند در حالی که آن چنان نیست. امام صادق علیه السلام توجیه گران این چنینی را مورد لعنت قرار داده است: قَوْمٌ يَزْعُمُونَ إِنِّي إِمَامُهُمْ وَاللَّهِ مَا أَنَا لَهُمْ بِإِمَامٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ كُلَّمَا سَتَرَتْ سَتْرًا هَتَكُوهُ أَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فَيَقُولُونَ إِنَّمَا يَعْنِي كَذَا وَ كَذَا إِنَّمَا أَنَا إِمَامٌ مِّنْ أَطَاعَنِي. [۴۳۷]. گروهی می پندارند که من امام آنها هستم به خدا قسم من امامشان نیستم خدای آنها را لعنت کند هر چه که من مخفی می دارم آنان افشا می کنند. من سخنی می گویم آنها می گویند مقصود امام چنین و چنان است (توجیه می کنند) من فقط امام کسانی هستم که مطیع من باشند.

جهاد و مبارزه با باطل

پیکار در راه خدا عزت نسل موجود و نسل آینده را در پی دارد و مجاهد هم خود به قله سرافرازی و عظمت صعود می کند و هم راه مجد و عظمت را برای آیندگان هموار می سازد. امام علی علیه السلام فرمود: (إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ قِوَامُ الدِّينِ وَ الْأَجْرُ فِيهِ عَظِيمٌ مَعَ الْعِزَّةِ وَ الْمَنَعَةِ) [۴۳۸]. همانا جهاد پس از (پذیرش) اسلام شریفترین عمل است؛ استواری دین است و پاداشی بزرگ همراه با عزت و شوکت دارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود: (أَغْرُوا تَوْرَثُوا أَبْنَاءَكُمْ مَجْدًا) [۴۳۹]. پیکار کنید تا برای فرزندانان مجد و عظمت به ارث بگذارید. کربلای حسینی یکی از مظاهر عمل به این تکلیف دینی بود. جهاد گاهی بر ضد متجاوزان و دشمنان خارجی است گاهی علیه شورشیان و اهل بغی و فساد در داخل. گاهی هم مبارزه با حکومت ظالم است که کمر به هدم اسلام بسته است حتی در روایات گفتن سخن حق در برابر پیشوای ستمگر نیز (جهاد) به حساب آمده است. وجوب جهاد علیه کفار و دشمنان اسلام نیز دستور دین برای همه و در همه دوران ها به همه دشمنان است. علمای دین نیز در طول قرون پیوسته پیشگام جهاد با دشمنان اسلام و سلطه جویان بر مسلمین بوده اند انقلاب اسلامی ایران یکی از بارزترین حلقه های جهادی عاشورائیان بر ضد طاغوت و طغیان و ستم بود در سالهای دفاع مقدس نیز رزمندگان اسلام با الهام از عاشورا به دفع تجاوز دشمن و حماسه آفرینی های ستودنی پرداختند. عاشورا الهام بخش رزمندگان بود و کربلا مکتب جهاد و شهادت بود. به تعبیر امام خمینی قدس سره: انقلاب اسلامی ایران پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی آن است. [۴۴۰]. امام امت درسهای جهاد و شهادت عاشورا را برای همه و همیشه می داند و می فرماید: عاشورا، قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد. روزهایی که بر ما گذشت عاشورای مکرر بود و میدان ها و خیابانها و کوی و برزن هایی که خون فرزندان اسلام در آن ریخت کربلای مکرر. [۴۴۱] دامنه این جهاد مکتبی که ضامن تعالی امت اسلام است بسیار گسترده است و مسلمانان جز در سایه جهاد به عزت نمی رسند.

حضرت علی علیه السلام جهاد را مایه عزت دانسته است (وَ الْجِهَادُ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ) [۴۴۲] امام امت در گسترش این فرهنگ عزت آفرین می فرماید: (جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی شناسد و ما باید در جنگ اعتقادیمان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. [۴۴۳].

ایثار

ایثار مقدم داشتن دیگری بر خود است چه در مسائل مالی و چه در موضوع جان. این صفت نیک یکی از خصلتهای ارزشمند اخلاقی است که در قرآن کریم و روایات مورد ستایش فراوان است و از وارستگی انسان از (خودخواهی) سرچشمه می گیرد. قرآن از مؤمنانی یاد می کند که با آنکه خودشان نیازمندند دیگران را بر خویشان مقدم می دارند: و یثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة (حشر / ۹) گذشتن از خواسته های خود و نیز چشم پوشیدن از آنچه مورد علاقه انسان است به خاطر دیگری و در راه دیگری (ایثار) است اوج ایثار، ایثار خون و جان است. ایثارگر کسی است که حاضر باشد هستی و جان خود را برای دین خدا فدا کند یا در راه رضای او از تمنیات خویش بگذرد. در صحنه عاشورا، نخستین ایثارگر، سید الشهداء علیه السلام بود که حاضر شد فدای دین خدا گردد و رضای او را بر همه چیز برگزید و از مردم نیز خواست کسانی که حاضرند خون خود را در این راه نثار کنند با او همسفر کربلا شوند. [۴۴۴] اصحاب آن حضرت نیز هر کدام ایثارگرانه جان فدای امام خویش کردند. در طول حوادث عاشورا نیز صحنه های زیبایی از ایثارگری دیده می شود: به عنوان نمونه وقتی امام حسین علیه السلام به فرزندان عقیل و مسلم بن عقیل فرمود که شهادت مسلم برایتان کافی است شما صحنه را ترک کنید یکصدا گفتند: به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد. جان و مال و خانواده و هستی خود را فدای تو می کنیم و در رکابت می جنگیم تا شهادت. [۴۴۵] یا وقتی امام حسین (ع) شب عاشورا سخنرانی کرد و بیعت خود را از آنان برداشت یک به یک برخاستند و آمادگی خود را برای جانبازی و ایثار خون در راه امام اظهار کردند. از آن همه سخن این نمونه از کلام مسلم بن عوسجه کافی است که به امام عرض کرد: (هرگز از تو جدا نخواهم شد اگر سلاحی برای جنگ با آنان هم نداشته باشم با سنگ با آنان خواهم جنگید تا همراه تو به شهادت برسم). [۴۴۶]. سخنان سعید بن عبدالله حنفی، زهیر بن قین و دیگران جلوه های روشن و ماندگاری از این روحیه ایثارگری است طبق نقلی سخن گروهی از آنان چنین بود: (به خدا قسم از تو جدا نخواهیم شد! جانهایمان فدای توست تو را با ایثار خون، چهره و اعضای بدن حمایت می کنیم). [۴۴۷].

استقامت

(مَنْ صَبَرَ عَلَى مُصِيبَةٍ زَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا عَلَى عِزِّهِ) [۴۴۸] آنچه حماسه کربلا را به اوج ماندگاری و تأثیر گذاری و فتح معنوی رساند روحیه مقاومت امام حسین علیه السلام و یاران و همراهان او بود. امام از آغاز نیروهایی را به همراهی طلبید که مقاوم باشند در یکی از منزلگاه های میان راه فرمود: (أَيُّهَا النَّاسُ! فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدِّ السَّيْفِ وَ طَعْنِ الْأَسِنَّةِ فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ إِلَّا فَلْيَنْصِرْ عَنَّا) [۴۴۹]. ای مردم! هر کدام از شما که تحمل تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه ها را دارد همراه ما بماند والا باز گردد!

آراستگی به کمالات اخلاقی

امام سجاد علیه السلام همه عزت را از آن مؤمن متقی می داند و می فرماید: (الْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقِي) [۴۵۰]. و امیرمؤمنان (ع) نیز می فرماید: (فَبِإِنَّ التَّقْوَى أَفْضَلُ كَنْزٍ وَ أَحْرَزُ حِرْزٍ وَ أَعَزُّ عِزًّا) [۴۵۱]. همانا تقوا برترین گنج، محفوظترین پناهگاه و محکم ترین شیء

نفوذناپذیر است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، عزت دنیا و آخرت را پاداش عفو و گذشت می داند: (مَنْ عَفَى عَنْ مَظْلَمَةٍ أَبَدَلَهُ اللَّهُ بِهَا عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) [۴۵۲]. حضرت امیر صلوات الله علیه چند عامل را به عنوان سبب عزت یاد می کند: (أَلَا إِنَّهُ مَنْ يَنْصِفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا) [۴۵۳]. (انصاف) آگاه باشید! هر کس با مردم به انصاف رفتار کند خداوند جز بر عزتش نمی افزاید. قناعت: (ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الْعِزُّ) [۴۵۴]. شجاعت: (الشَّجَاعَةُ عِزٌّ حَاضِرٌ).

عوامل عزت امتها

اشاره

امت ها و ملت ها نیز همانند آحاد مردم از عزت و ذلت بر خوردار می شوند. برخی از عوامل عزت امت ها و جوامع بشری عبارتند از:

دولت کریمه

بر خوررداری از حاکمیت دینی و زمامداری رهبر عادل و الهی یکی از عوامل عزت جوامع بشری شمرده می شود، چنان که حاکمیت ستمگران و لثیمان در جوامع مایه ذلت و خواری امت هاست. علی (ع) فرمود: (دَوْلَةُ الْأَكَابِرِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَغَانِمِ، دَوْلَةُ اللَّئَامِ مَذَلَّةُ الْكِرَامِ) [۴۵۵]. دولت بزرگان از بهترین غنیمت ها و دولت لثیمان مایه خواری کریمان است. همچنین فرمود: (دَوْلُ الْفُجَّارِ مَذَلَّةُ الْأَبْرَارِ) [۴۵۶] دولت نابکاران مایه خواری نیکوکاران است.

مدیریت الهی و امامت نور

عامل دوم عزتمندی امت ها این است که تحت ولایت و رهبری امام عادل و الهی باشند؛ چرا که والیان عادل، خود از جانب خداوند کسب عزت کرده اند و پذیرش رهبری و مدیریت آنان و کسب عزت از ناحیه آنها همانجا دستیابی به عزت الهی است. امام کاظم علیه السلام فرمود: (الْإِمَامَةُ هِيَ النُّورُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: (آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا)، قَالَ النُّورُ هِيَ الْإِمَامَةُ). [۴۵۷] امامت نور و روشنایی است: همان که خدای بزرگ فرموده: به خدا و پیامبر او و نوری که فرو فرستادیم ایمان آورید). فرمود: نور همان امام است. اما رضا علیه السلام فرمود: (إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ) [۴۵۸]. امامت زمام دین است و رشته کار مسلمانان و اصلاح و آبادانی دنیا و سرافرازی مؤمنان.

بر خوررداری از نیروی نظامی متعهد

از دیگر عوامل عزتمندی امت ها و جوامع انسانی نیروهای مسلح متعهد آنهاست. نیروهای مسلح نه فقط در جنگ و دفاع کارسازند که دفاع از آرمان صلح نیز از جامعه ای پذیرفته است که قدرت عرض اندام نظامی داشته و از موضع قدرت سخن بگوید: (فَالجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَ زِينُ الْوَالِيَةِ وَ عِزُّ الدِّينِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ) [۴۵۹]. پس لشکریان به اذن خدا دژهای ملت، آرایش زمامداران، عزت دین و راههای تحقق امنیت اند و ملت جز با توجه به اهمیت فوق العاده نیروهای مسلح رعایت معیارهایی در گزینش آنان توصیه شده است که عمده آن عبارتست از: الف: اعتماد فرماندهان حتی الامکان باید مورد شناسائی مستقیم ولی امر باشند و دلسوزی و خیرخواهی شان برای خدا، رسول و امام مسلمین محرز و احتمال خیانت در مورد آنان منتفی باشد تا بتوان با اطمینان و اعتماد امر مهم اداره بخشی از نیروهای مسلح را به آنان سپرد. ب:

عفت دامندر اختیار داشتن سلاح و سلاح دار و شرایطی که در طریق مسافرت‌های نظامی (بخصوص با توجه به شرایط جنگ‌های قدیم) و به هنگام پیروزی بر دشمن و غیر آن پیش می‌آید مجموعاً برای فرماندهان زمینه‌هایی را پیش می‌آورد که در رابطه با آن، پاکدامنی از اهمیت و ارزش خاصی برخوردار است. ج: ظرفیت روحی و متانتکسی که با آتش سروکار دارد و فرمان آتش در اختیار اوست لازم است ظرفیت کامل و مناسب و شرح صدر لازم را داشته باشد و خدای نخواستگرفته استفاده از این امکانات با انگیزه‌های شخصی ناشی از خشم و عصبانیت، صورت نگیرد. د: تعادل اخلاقیک فرمانده لایق باید بهره‌مند از تعادل اخلاقی باشد، آنجا که برخورد و حدت لازم است، لزوماً باید برخورد صورت گیرد هر گندی به هر بهانه، فاجعه‌آمیز است. و آنجا که جای نرمش و مداراست تندی و حدت به هیچ وجه نباید صورت گیرد و هیچ عذر و بهانه‌ای موجه نیست. البته تعادل اخلاقی چون دیگر شرایط و معیارها همه جا ارزشمند و مفید است ولی برای فرمانده نظامی یک ضرورت است. قول من جنودك: الف: انصية حهم في نفسك لله و لرسوله و لاممك: و انقاهم جياج: و افضلهم حلما، ممن يبطين عن الغضب و يستريح الى العذر و يراف بالضعفاء و يثبو على الاقوياء: د: و ممن لا يثيرة العنف و لا يقعد به الضعفس فرماندهی نیروهای مسلح خود را به کسی بسپارد (که این معیارها در او جمع باشد). الف: از همه برای خدا، رسول خدا و امام تو خیرخواه تر و دلسوزتر باشد. ب: پاکدامن‌ترین فرد باشد. ج: در متانت و حلم در سطحی برتر از دیگران باشد چنانکه دیر به خشم آید و زود با شنیدن پوزش آرام گیرد؛ با ضعفاء مهربان و بر توانمندان درشت‌خو باشد. د: خشونت بیجا او را برنینگیزد و احساس ناتوانی از برخورد لازم باز نشاند. علاوه بر معیارهای بالا که لزوماً تا آنجا که ممکن است باید در گزینش فرماندهان رعایت شود، خصوصیات در این خصوص به عنوان امتیاز مطرح است که معیار نزدیکی و تقرب بیشتر به والی است. این خصوصیات عبارتند از: اصالت خانوادگی، سوابق درخشان، روحیه سلحشوری و رزمی، سخاوت و بلندی نظر. سپس تماسهای خصوصی و نزدیکت را بیشتر با فرماندهانی قرار داده: که از خانواده‌های اصیل و شایسته و دارای سوابق درخشانند و نیز آنها که سلحشورند و شجاع و سخاوتمند و بلند نظر که چنین کسان مجموعه‌ای هستند از بزرگواری‌ها و شاخه‌هایی از ریشه ارزشها و نیکی‌ها.

دین‌مداری و اسلام‌محوری

آحاد امت اسلامی با تدین و دیانت خود عزیز و شکست‌ناپذیر خواهند شد و در برابر دشمنان سرفراز خواهند گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ خانه و خیمه‌ای در روی زمین نمی‌ماند مگر این که خداوند کلمه اسلام را با عزت بخشیدن به عزیز و خوار کردن ذلیل وارد آنها می‌کند یا خداوند صاحبان آن خانه‌ها و خیمه‌ها را عزت می‌بخشد و آنان را از اهل کلمه اسلام قرار می‌دهد و یا با خفت و خواری در برابر آن گردن می‌نهد. [۴۶۰]. علی علیه السلام فرمود: (ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه و اضبطه على عينه و اصفاه خيرة خلقه و اقام دعائه على محبته اذ الاديان بعزته و وضع الملل برفعه) [۴۶۱]. همانا این اسلام دین خداست که برای خود برگزید و آن را زیر نظر خود پرورد و بهترین آفریدگانش را مأمور تبلیغ آن کرد و ستونهایش را بر پایه محبت خویش قرار دارد و با عزت آن، ادیان دیگر را خوار کرد و با بلند کردن آن، آیینهای دیگر را فرود آورد. همچنین فرمود: دین را حصار دولت خود گردان و شکرگزاری را حفاظ نعمت خود؛ زیرا هر دولتی که در حصار دین باشد شکست‌ناپذیر است و هر نعمتی که در حفاظ شکرگزاری باشد ربوده نشود. [۴۶۲].

عوامل ذلت ملت‌ها

دو عامل مهم در ذلت و انحطاط امت‌ها عبارتند از:

زاممداران فاسد

همان‌طور که امامت و رهبران الهی مایه عزتمندی امت‌ها و ملت‌هاست در نقطه مقابل زمامداری، زمامداران فاسد مایه ذلت و زبونی آنان است. علی‌علیه السلام فرمود: (دَوْلُ الْفَجَّارِ مِثْلُ الْإِبْرَارِ) [۴۶۳] دولت بدکاران مایه خواری نیکوکاران است. امام صادق (ع) فرمود: (لا- يقبل الله من العباد الاعمال الصالحة التي يعملونها اذا تولوا الامام الجائر الذي ليس من الله تعالى) [۴۶۴]. اگر بندگان پیشوای ستمگر را که از جانب خدا نیست به زمامداری می‌گیرند خداوند کارهای شایسته‌ای را که انجام می‌دهند نخواهد پذیرفت. پیامبر نیز فرمود: (من ارضى سلطانا بما يسخط الله خرج من دين الله عزوجل) [۴۶۵]. کسی که برای خشنود کردن سلطانی کار می‌کند که خداوند به خشم آید از دین خدای بزرگ خارج شده است.

مردم بی تفاوت

عامل مهم دوم در ذلت امت‌ها، خود مردم بی تفاوتی هستند که حاکمیت ستمگران را پذیرفته و در برابر خلافکاریهای آنان لب فرو می‌بندند از آنان و منکراتی که انجام می‌دهند بیزار نمی‌جویند و ابراز تنفر نمی‌کنند بی تفاوتی در برابر منکرات ابعادی دارد از جمله آنهاست: ۱- بی تفاوتی قلبی: که انسان در قلب خود از گناه بیزار نباشد و به گناه رضایت بدهد. ۲- ابراز تنفر نکردن از منکر، اگر نمی‌تواند جلو منکر را بگیرد حداقل باید در برابر آن ابراز ناراحتی کند چهره اش را عبوس کند و با اهل معصیت خشمگین برخورد کند. ۳- توجیه گناه، یعنی گناه را برای خود و دیگران به گونه‌ای جلوه دهد که گویا جرمی صورت نگرفته است. ۴- هجمه به غیرتمندان، هتک حرمت آنان خشک سر خواندن آنها و فضول نامیدن آنان را در برابر بی‌دینی‌ها و منکرات می‌فروشند و بالاخره عیب گرفتن بر آمران به معروف و ناهیان منکر. ۵- معروف را منکر دیدن و منکر را معروف دیدن که این بالاترین بی تفاوتی در برابر دین است. قرآن کریم بی تفاوتی‌های بنی اسرائیل - آنان که اظهار ناراحتی در برابر گناه نکردند - را مورد لعن و طرد خداوند می‌داند: (لعن الذين كفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و كانوا یعتدون - كانوا لا- یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما كانوا یفعلون) (مائده / ۷۸ - ۷۹) آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند این به خاطر آن بود که گناه می‌کردند و تجاوز می‌نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند. چه بدکاری انجام می‌دادند! در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: (اما انهم لم یكونوا یدخلون مداخلهم و لا یجلسون مجالسهم ولكن كانوا اذا القوهم ضحكوا فی وجوههم و انسوا بهم) [۴۶۶]. آگاه باشید اینان (که مورد لعن قرار گرفتند) هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نمی‌کردند بلکه جرمشان این بود هنگامی که آنها را ملاقات می‌کردند به صورت آنها می‌خندیدند و با آنان انس می‌گرفتند). در آیه مورد بحث بر این مطلب تأکید شده که اظهار ناراحتی نکردن در برابر منکر جرمی است که دو پیامبر بزرگ (داود و عیسی) مرتکبان آن را مستحق لعن می‌دانند. هنگامی که پیامبر گرامی اسلام مسلمانان را آماده جنگ تبوک می‌ساخت یکی از رؤسای طایفه (بنی سلمه) به نام (جد بن قیس)، که از منافقان بود، خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر شوم؛ زیرا علاقه شدیدی به زنان دارم مخصوصاً اگر چشمم به دختران رومی بیفتد ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم و دست از جنگ بکشم. در این هنگام این آیه نازل شد: (و منهم من یقول ائذن لی و لا- تفتننی الا- فی الفتنه سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین) (توبه / آیه ۴۹) بعضی از آنها می‌گویند به ما رخصت ده تا در جهاد شرکت نکنیم و ما را به گناه گرفتار مساز.

آنها هم اکنون در گناه سقوط کرده اند و جهنم کافران را احاطه کرده است! این آیه شریفه یک نمونه از بهانه تراشی و توجیه گناه را ذکر کرده است عدم حضور در جبهه دفاع به بهانه به گناه افتادن در آینده! در حالی که وظیفه آن است که هم در جهاد مقدس شرکت کنند که تخلف از آن و زیر پا گذاشتن فرمان صریح خداوند هم اکنون گناهی است بزرگ و پس از حضور در جبهه نیز باید چشم از گناه پوشند و به دختران زیبا روی رومی نگاه نکنند تا به گناه آلوده نشوند! این گونه توجیها نشان بی تفاوتی در برابر دین است. در روایتی آمده است: علقمه به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم تهمت‌های بزرگی به ما می زنند به حدی که دیگر طاقت ما تمام شده است؟ حضرت فرمود: رضایت مردم تحصیل کردنی و زبانشان کنترل شدنی نیست! شما چگونه توقع دارید که از تیر زبان مردم سالم بمانید در حالی که انبیا و حجج خدا سالم نماندند: آیا یوسف را متهم به زنا نکردند؟ آیا درباره ایوب نگفتند که گناهانش او را به این روز (بیماری سخت) انداخته است؟ آیا داود را متهم نکردند که عاشق همسر یکی از رزمندگان شد او را به جبهه فرستاد تا کشته شد و همسرش را به تزویج درآورد؟ آیا همه انبیا را متهم به ساحر بودن و دنیا طلب نکردند؟ آیا مریم دختر عمران را متهم به زنا نکردند؟ آیا پیامبر ما را متهم به این نکردند که شاعر (خیال‌باف) و مجنون است؟ آیا حضرتش را متهم نکردند که عاشق همسر زید بن حارثه شد و سرانجام با طلاق زید او را به تزویج درآورد؟ [۴۶۷]. این همه تهمت‌های بزرگ به این مردان خدا زدند ولی آنان از راه خود عقب نشینی نکردند. آن که در راه طلب خسته نگردد هرگز پای پر آبله و وادیه پیمای من است در روایتی آمده است: حضرت موسی به خداوند عرض کرد: خدایا زبانهای مردم را در مورد من محبوس ساز (تا این قدر علیه من سخن نگویند). خداوند در پاسخ او فرمود: این چیزی است که برای خودم انجام ندادم توقع داری برای تو انجام دهم (یعنی مگر در مورد من خداوند کم بد می گویند؟! حضرت فرمود: راضی شدم که به حضرتت اقتدا کنم) [۴۶۸]. امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارش نبی اکرم (ص) چنین نقل می کند: (کیف بکم اذا افسد نسأؤکم و فسق شبابکم و لم تامروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر؟ چه حالی خواهید داشت وقتی زنانتان فاسد و جوانانتان فاسق شدند و امر به معروف و نهی از منکر نکردید؟! گفتند: آیا چنین زمانی پیش می آید که امت اسلام به این فاجعه مبتلا شود؟ حضرت فرمود: (نعم و شر من ذلک کیف بکم اذا امرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف) بله و بدتر از آن هم اتفاق خواهد افتاد چه حالی خواهید داشت آن گاه که امر به منکر و نهی از معروف کنید! اصحاب گفتند: آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ حضرت فرمود: (نعم و شر من ذلک کیف بکم اذا رأیتم المعروف منکرا و المنکر معروفا) بله و بدتر از آن هم می شود چه حالی خواهید داشت آن گاه که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید. [۴۶۹]. در پایان لازم به ذکر است که افزون بر دو عامل مهم یاد شده برخی دیگر از عوامل نیز در زبونی امتهای و ملت‌ها نقش دارند که فهرست وار عبارتند از: پذیرش سلطه اهریمنی زورمداران، سرباز زدن از رهبری صالحان، بی تقوایی در گزینش راه، انحراف به راست و چپ و خروج از اعتدال، تشنج و بحران سیاسی، فساد اداری، اختلاف و پراکندگی دیکتاتوری و اختناق، هوس زدگی، وابستگی‌های مادی، قانون‌گریزی و حق ستیزی، ظلم‌پذیری، رفاه زدگی، جهاد‌گریزی و جهل و بی سوادی.

عدالت خواهی در نهضت عاشورا

اشاره

جعفر وفا

رسالت انبیا در تحقق عدالت

پیامبران مبعوث شدند تا حدود و مرزهای رابطه انسان‌ها را با یکدیگر مشخص کنند و به او بیاموزند که چگونه در جامعه زندگی کند؟ با افراد دیگر اجتماع چه رابطه‌ای داشته باشد؟ و... بدون شک تربیت افراد انسان نیز در پرتو تحقق چنین جامعه‌ای امکان پذیر است. اگر محیطی سالم و آرام جهت رشد و ترقی انسان‌ها و بارور شدن استعدادهای آنان نباشد، پیمودن مسیر تکامل ممکن نیست. اگر آدمی از بند اسارت‌های اجتماعی رها نشود، از اطاعت طاغوت‌ها و موجودات فاقد صلاحیت دست بردارد، رشد و تعالی او امکان ندارد. اگر با جهاد اصغر از بند طاغوت‌ها رها نشود، زمینه برای جهاد اکبر فراهم نمی‌شود. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ [۴۷۰]. ما در میان هر امتی پیامبری فرستادیم که (به مردم ابلاغ کنند) خدا را عبادت و از پرستش طاغوت اجتناب کنید. مطالعه تاریخ گذشته، نقش مهم انبیاء را در تربیت انسان‌ها و جامعه‌ها و سازندگی تاریخ روشن می‌سازد. هر یک از پیامبران در محیطی که مأموریت یافتند، قوم خویش را از پستی ذلت به اوج عزت رساندند و به آنان شرف و استقلال بخشیدند. موسی (ع) بنی اسرائیل را از اسارت فرعون نجات داد، پیامبر اسلام (ص) مردم را از توحش و بربریت رهانید و آنان را به جایی رساند که فرهنگ و تمدنشان در جهان درخشد و قرن‌ها الگوی جهانیان قرار گرفت. قرآن کریم مردم را به وضع زمان آنها متوجه می‌سازد: وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا [۴۷۱]. شما (مردم) در لب گودالی از آتش بودید که (خدا) از آن نجاتتان داد. هر امتی که توسط پیامبری هدایت شد، تأثیر عمیقی در جامعه‌های دیگر و نسل‌های بعدی گذاشت. فرهنگ و تمدن مسلمان‌ها بود که بسیاری از ملت‌های دیگر را که با عادات و رسوم جاهلی خویش زندگی می‌کردند، متحول ساخت. ۲- سیره حکومتی پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین در تحقق عدالت در جامعه حضرت پیامبر اسلام (ص) و نیز امیرمؤمنان (ع) نه تنها در قول و گفتار که در عمل عدالت را می‌جستند و حتی با دشمنان خود برخوردی عادلانه داشتند ما از هر یک نمونه‌هایی می‌آوریم تا آنها را الگوی عملی خود قرار دهیم و عدالت را زیربنای زندگی قرار دهیم:

سیره عملی رسول اکرم

معمول این بود که وقتی که پیامبر از جنگ‌ها بر می‌گشت به علت علاقه زیاد به حضرت زهرا (س) به دیدن ایشان می‌رفت. یک بار وقتی به دیدن حضرت زهرا رفت، (بعد از هفته‌ها غیبت که همدیگر را ندیده بودند) زهرا (س) احساس کرد این بار پیغمبر سرسنگین برخورد کرد و به جای این که به صورت زهرا نگاه کند، نشست روی زمین و کمی محزون به زمین نگاه کرد و بلند شد رفت و چیزی نگفت. زهرا (س) متأثر شد. فکر کرد خدایا! من چه کرده‌ام که پدرم با من این طور برخورد کرد؛ سابقه‌ای ندارد، لابد تغییری در زندگی ما پیدا شده. خوب، زهرا (س) باهوش بود. تغییرهای زندگی‌اش را در این دو سه هفته فهمید. یک دستبند نقره به دستش بسته بود. یک پرده به در اتاق کوچکش زده بود. قدری چیزهای زینتی در اطراف اتاقک درست کرده بود. احساس کرد قضیه به اینها برمی‌گردد. در روایت دارد وقتی پیغمبر از خانه زهرا بلند شد آن قدر بی‌حوصله بود که به خانه دیگران هم نرفت. رفت به مسجد. در مسجد دید یک عده از اصحاب صفه نشسته‌اند و از گرسنگی رنگشان پریده است. (در آخر سوره بقره آیه‌ای هست که اصحاب صفه را توصیف می‌کند). اوایل اسلام در مدینه این طور بود که مهاجرین از اطراف می‌آمدند و مثل جنگ زده‌های فعلی ما با فقر و محرومیت در جایی با کمترین امکان به سر می‌بردند. یک عده را مردم در خانه‌ها جای داده بودند. یک عده هم جا نمی‌شدند، در مسجد می‌ماندند و به اینها اصحاب صفه می‌گفتند. پیغمبر متأثر شد که خدایا! در شرایطی که اصحاب صفه و مسلمانان مهاجر این طور زندگی می‌کنند، دختر من برای چه پرده می‌خواهد؟ متأثر و غمگین نشست. یک وقت دید سلمان آمد و بچه‌ای را جلوی پیغمبر گذاشت و باز کرد. همان پرده، همان دستبند و چیزهای اضافی خانه زهرا (س) بود. پیغمبر خوشحال شد و فرمود: (فداها ابوها). پدر به قربان این دختر باشعور. بعد آمد

به زهرا(س) فرمود: (زهراجان این نعمت های خدا مباح است و نیکو، اما در موقعی که مسلمانان پاک در مسجد غذا ندارند، دختر من در خانه اش پرده نمی خواهد. اینها را بگذار برای بچه های کسرها و امپراتوران و دیگران. اینها برای ما نیست.) این در زندگی پیغمبر(ص) و زهرا(س) یک حادثه کوچکی است. آیا اسلام باید این طور باشد؟ در موقعی که دیگران نیازمندند، کسانی به نام اسلام جشن بگیرند و در یک شب هزاران هزار تومان خرج کنند و بنوازند و برای بچه هاشان مبارک باد بخوانند؟! این درست است؟! خوب، مباح است. اگر مال از آن خودمان باشد مشروع است و حرفی نیست، می شود مصرف کرد؛ امّا اخلاق اسلامی این را اجازه نمی دهد. به یک معنا اسراف نیست. ممکن است و اصولاً برای یک مسلمان گوارا نیست که بخواد زندگی خودش را با اسراف و اتراف اداره بکند و هموطنانش در وضعیت آشفته و نابسامان زندگی کنند. [۴۷۲].

سیره حکومتی امیرمؤمنان در تحقق عدالت در جامعه

اشاره

پس از رحلت پیامبر(ص) کم و بیش عدالت رعایت می شد، اما با روی کار آمدن مجسمه تقوی و عدالت، مولی الموحدین، علی بن ابی طالب (ع)، دوران طلایی امت اسلامی آغاز شد، او جز به عدالت نمی اندیشید و جز به عدالت عمل نمی کرد. و می فرمود: (العدل أوسع الاشیاء فی التواصف و أضحیها فی التناصف). [۴۷۳]. عدالت در گفتن بسیار آسان است ولی در اجرا و پذیرش و زیر بار آن رفتن بسیار مشکل است. او زندگی و روش و حکومت خود را بر اساس عدل پی ریزی کرد و همواره در این راه تلاش و کوشش می نمود. با این که دشمنان علی (ع) تلاش کردند، فضایلش پنهان بماند، داستان های بسیاری از عدالت او در دوران خلافت کوتاهش نقل شده که انسان را به شگفتی وامی دارد و هر کدام می تواند درسی برای انسان های جویای سعادت و حکومت های عدالت طلب باشد. و اینک نمونه هایی از آن: الف - عاصم بن کلب از پدر خود روایت می کند که مالیات اصفهان را نزد علی (ع) آوردند، او اموال را به هفت سهم میان مردم تقسیم کرد و هر قسمت را به یک فرمانده و امیر داد. که او بین مردم خود تقسیم کند، میان آن اموال یک قرص نان پیدا شد، امام قرص نان را به هفت قسمت نمود و هفت امیر را احضار کرد و در تقسیم آن بین آنها قرعه زد. قرعه برای این بود که اگر تکه های نان بزرگ و کوچک است، عدالت رعایت شده باشد. [۴۷۴]. ب - شعبی گوید: علی زره خود را که سرقت شده بود نزد مردی نصرانی دید، او را نزد شریح قاضی که خود منصوب کرده بود برد و کنار او نشست، دعوی طرح شد شریح به علی (ع) گفت: آیا بینه داری: او به خنده فرمود: خیر. مرد نصرانی زره را برداشت و بُرد، چون کمی دور شد، برگشت و گفت: من گواهی می دهم که این گونه محاکمات به انبیاء اختصاص دارد. زره را بازگرداند و مسلمان شد، و داستان زره را نقل کرد که کجا به دست او افتاده، علی (ع) زره و اسبی به او بخشید، او در جنگ نهروان با علی (ع) بود. [۴۷۵].

ابعاد و قلمرو عدالت

اشاره

عدالت مقوله گسترده ای است و ابعاد زیادی دارد ولی ما تنها به دو بُعد آن اشاره می کنیم: الف - بُعد فرهنگی و تربیتی: در جامعه قرآن پسند، زمینه و شرایط آموزش و پرورش برای همگان مساوی است و تبعیضات آموزشی و تربیتی و مدارس رفاهی و اختصاصی، ناشی از تفاوت طبقاتی، به چشم نمی خورد؛ امکانات فرهنگی، علمی و تحقیقاتی برای اقشار مختلف جامعه

یکسان است؛ تشکیل مدارس جدا و ممتاز برای صاحب ثروتان و مترفان و رفاه طلبان، جایگاهی ندارد. هر دانش طلب مستعد باید به مقدار استعدادش از مراکز و اساتید علمی سود جوید. [۴۷۶]. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ. [۴۷۷]. او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد. به مقتضای این آیه، جامعه عادل آن است که حکومت برای همه افراد بشر زمینه پیشرفت های علمی و فکری فراهم و امکانات مهارت ها و فنون لازم را آماده نماید و مقدمات، علم و حکمت و تعلیم و تربیت را یکسان در اختیار مردم قرار دهد. (حَسَانَ مَعْلَمٍ)، یکی از متصدیان شغل تعلیم و تربیت، می گوید: از امام صادق (ع) درباره کار آموزش پرسیدم [که آیا در برابر آموزش مُزد بگیرم یا نه؟] حضرت فرمود: برای آموزش و تعلیم مُزد مگیر. گفتم: درباره شعر و ادبیات و آداب نگارش و امثال آنها طبق قرارداد آموزش می دهم و مُزد می گیرم؟ [آیا اینها هم جایز نیست؟] فرمود: نَعَمْ بَعْدَ أَنْ يَكُونَ الصَّبِيَانُ عِنْدَكَ سِرْوَاءً فِي التَّعْلِيمِ لَا تَفْضَلُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ. [۴۷۸]. آری جایز است [چون آنها از واجبات و ضروریات دینی نیست] ولی به شرطی که با همه شاگردان مساوی رفتار کنی و میان هیچ کدام فرق نگذاری. در چنین جامعه ای، چتر دانش در همه جا و به همه کس می گسترده و بدون ایجاد فاصله طبقاتی، همه مسلمانان را زیر بال معرفت و تربیت قرار می دهد. عدالت اجتماعی را باید از درون خانه و اعضای خانواده آغاز کرد چرا که آن سنگ بنای آغازین جامعه ای بزرگ است. رفتار براساس عدالت در خانواده موجب رفتار عادلانه افراد خانواده در اجتماع می گردد و بدینسان عدالت در جامعه گسترش می یابد. به همین انگیزش و هدف، رسول خدا (ص) به شخصی که [هدیه ای هر چند کم و ناچیز] به یکی از فرزندانش داده بود فرمود: (آیا به همه فرزندان چنین هدیه ای داده ای؟) گفت: نه. فرمود: (از عذاب خدا بپرهیزید و در بین فرزندان خود، به عدالت رفتار کنید!). [۴۷۹]. ب - بَعْدَ اِقْتِصَادِي: در جامعه نمونه قرآنی، اقتصاد هم در تولید و هم در توزیع بر مدار عدالت می چرخد، و در انحصار طبقه خاصی قرار نمی گیرد تا عده ای به ثروت اندوزی سرگرم شوند، عده ای در آتش استضعاف و محرومیت بسوزند... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ. [۴۸۰]. (آنچه را خداوند از اهل این آبادی ها به رسولش بازگرداند از آن خدا و رسول است) تا این (اموال عظیم) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد. وانگهی، آن عده که بر ثروت دست می یازند از راه صحیح و مشروع است نه از راه باطل و نادرست. وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ. [۴۸۱]. و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید. در این فضای آکنده از صلح و صفای قرآنی، از کسب های کاذب، رباخواری، قماربازی، و... خبری نیست و پول وسیله استثمار نمی گردد. خدا پروایی ملاک تولید و مصرف مال و ثروت است و قرض الحسنه انفاق و ایثار و صدقات و خیرات، ربا و نظام فاسد اقتصادی را تحت الشعاع قرار می دهد و از مدار و میدان اقتصاد خارج می سازد؛ بانک ها بدون بهره های کلان در عرصه های اقتصادی حضور فعال می یابند؛ اقتدار و شوکت مُتکاثران و زراندوزان را در هم می ریزد. در سایه این عدالت اقتصادی، تولید هم در سطح عالی قرار می گیرد. منابع عظیم آبی و خاکی تسخیر می شود و منافع آن در سامان دهی و تأمین نیازهای عمومی هزینه می شود. جویبارهای جاری، باغ و بوستان پرثمر و حُرْم و آباد و همچنین نیروی انسانی به عنوان امدادهای الهی در بستر طبیعت به شکل مطلوب در خدمت تولید قرار می گیرد. و وعده مشروط خدا در یاری بر مؤمنان، تحقق می یابد: فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ، وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا. [۴۸۲]. [حضرت نوح]: به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که بسیار آمرزنده است تا باران های پربرکت آسمان پی در پی بر شما فرو فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد. افزون بر آنها، راه های مواصلاتی در نهایت امن و آسایش قرار می گیرد: وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا لَتَسِيلُوكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا. [۴۸۳]. خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد، تا از راه های وسیع و دره های آن بگذرید. پس

هر جا که عدالت اقتصادی در عرصه های تولید و توزیع، جریان یابد، بی شک تبعیض و تکاثر عزلت می گزینند، و در هر افقی که عدالت طلوع کند فقر و بدبختی غروب می کند. شهر کوفه، در پرتو حکومت کوتاه مدت ولی پربرکت حضرت علی (ع) نمونه گویای این واقعیت است، شهری که هنوز به طور کامل از نفوذ عوامل گوناگون مصونیت کاملی نداشت؛ شهری جنگ زده و دیر آشنای آشوب های داخلی. با این وصف همه ساکنان این شهر بزرگ، در امن و آرامش و رفاه و آسایش می زیستند چنان که خود امیرمؤمنان آن را بدین گونه وصف می کند: مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدًا إِلَّا نَاعِمًا، إِنَّ أَذْنَاهُمْ مَنْزِلَةٌ لِيَأْكُلَ الْبُرِّ وَيَجْلِسَ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ. [۴۸۴]. هیچ کس در کوفه نیست که زندگی او سامانی نیافته باشد، پایین ترین افراد نان گندم می خورند - در حالی که مردمان بیشتر مناطق به نان جوین حسرت می خورند - و خانه دارند و از بهترین آب آشامیدنی استفاده می کنند.

عدالت اقتصادی

اصل (اقامه قسط) در جامعه اسلامی، بر همه اصول و قوانین و قواعد دیگر حاکم است. و باید در همه جا و هر حکم و فتوایی همان اصل ملاک باشد و لا غیر؛ و باید جهتگیری هر فتوا ایجاد عدل و قسط باشد. از سوی دیگر ابقا بر آن دسته از مال ها و داشتن ها موجب نابودی جامعه اسلامی و مسلمانان است، زیرا بقای جامعه اسلامی و بقای اسلام و مسلمانی در میان همه قشرها و دسته ها به ویژه جوانان، متوقف است بر سیر صحیح مال و امکانات در جامعه، چنان که حضرت امام جعفر صادق (ع) می فرماید: إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ، أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ الْمَعْرُوفَ. وَ أَنْ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ، أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ. [۴۸۵]. مایه بقای مسلمانان و بقای اسلام، این است که اموال و ثروت ها در نزد کسانی باشد که می دانند حق (و میزان درست) در کار مال و مالداري چیست، و همواره با آن اموال کار خیر می کنند (و برای خود نگاه نمی دارند). و مایه فنای اسلام و از بین رفتن مسلمانان این است که اموال در دست کسانی قرار گیرد که حق (تملک) آن را نمی دانند، و با آن کار خیر نمی کنند (و مال را احتکار می کنند و بدان بخل می ورزند، و برای خود و نزدیکان خود نگاه می دارند، و زندگی های اشرافی و پرتجمل و غرق در اتراف و اسراف و اتلاف ترتیب می دهند). و معلوم است که اگر توانگران حق را در کار توانگری بشناسند، و ثروت را در جهت خیر اجتماع قرار دهند، آنهمه اموال در نزد آنان متراکم نمی ماند، و به آن همه زندگی های سراسر تجمل و اسراف، آن خانه ها و کاخ ها و آن گذران ها و بیخبری ها نمی توانند پرداخت، به ویژه در روزگاری که فقر و محرومیت و تورم بیداد می کند؛ این است که بقای این گونه اموال در نزد افرادی محدود و دسته ای معدود به معنای فنای اسلام و مسلمین است. یک گواه صادق وضع عقیدتی بسیاری از جوانان - هم اکنون - در بسیاری از دانشگاه هاست، که مطلعان می دانند، و چه زبانی از این بالاتر؟ و این سخن نیازمند شرح بیشتر و ذکر نمونه هایی تکان دهنده است، در جهت زیان های وارد شده به اسلام و مسلمانانی، از این ناحیه و عوامل این امر، که در این فرصت و در این مقاله از ذکر آنها می گذرم... اکنون می نگرید که نمی توان درباره این امر مهم دینی و اسلامی، که سرنوشت اسلام و مسلمانی به آن بستگی دارد، بی تفاوت بود. و نمی توان نشست و دید که قدرت جامعه سازی اسلامی - که مقصد اصلی دین است - این گونه ناتوان جلوه کند و کم کم نفی شود. هنگامی که نگریم که حضور (غنای وافر) در جامعه، موجب از بین رفتن (عدل) است - که به طور حتم هست - باید آن را از میان برد، و گرنه دین از دست می رود. دین خدا با عدل باقی می ماند نه با ظلم. و این تعلیمی است که آن امام معصوم، از آن پرده برداشته است: (العدل حياة الأحكام) [۴۸۶]. این سخن واقعگرایانه، به صراحت می گوید که بقا و زنده ماندن احکام دین و عمل به آن احکام در میان مردم، تنها و تنها، در گرو وجود عدالت اقتصادی و

اجتماعی است. دین با عدالت زنده است نه با ظلم و تبعیض و بی عدالتی، و سست‌گیری مبارزه با فقر فقیران و محرومیت محرومان، و با سکوت در برابر مستکبران اقتصادی، و زالوصفتان جبّار و تحمّل آنان در کنار مسجد و الله اکبر، و تسامح و ضعف و ملاحظه‌گرایی دستگاه‌های قضایی درباره این امر بسیار مهم، بلکه حیاتی. آری، معنای (العدل حیاة الاحکام) این است که (عدم العدل موت الاحکام). و چنین است و واقعیت زندگی و نیازهای بشری گویای همین اصل است. و این واقعیتی است تجربه شده، دینداری و تربیت یافتن دینی و آگاهی از احکام دین و عمل به آنها، همه و همه، وقت و هزینه می‌خواهد، و اینها با فقر و محرومیت و فشار کار و تنگدستی سازگار نیست. پس باید فقر نباشد تا دینداری باشد، و فقر را جز عدل چیزی از میان نمی‌برد (لو عدل فی الناس لاشتغوا). [۴۸۷].

عدالت قضایی

در نظام اجتماعی اسلام به داوری و داور (قضاوت و قاضی) و نقش آن در سلامت جامعه، اهمیت بسیار داده شده است. اسلام ارجاع اختلاف به داور باصلاحیت را از لوازم ایمان می‌شمرد. کسی که با دیگران اختلاف حقوقی دارد باید نخست بکوشد تا با روشنگری و گفتگو اختلاف را حل کند و اگر از این راه نتیجه نگرفت، اختلاف را پیش داور برد، داور و قاضی که بر طبق معیارهای اسلام برای داوری صلاحیت داشته باشد. و به آنچه داور عادل حکم کرد تن در دهد و عدالت قضایی عمدتاً در گرو قضاوت عادل و داوران واجد شرایط است از جمله: ۱- کسی که بر کار خود مسلط باشد و در برابر سنگینی کار و شغلی که بر عهده دارد خود را در تنگنا حس نکند. ۲- در برابر بگومگوی طرفین دعوی پرحوصله باشد و بی حوصلگی، او را به شتابزدگی در رأی دادن نکشاند. ۳- اگر دچار اشتباه شود، در اشتباه خود پافشاری نکند، و همین که حق را شناخت و فهمید اشتباه کرده، با روی گشاده به سوی حق باز گردد. ۴- آن قدر بلند همت باشد که اصولاً قابل تطمیع نباشد. ۵- به تشخیص سطحی اکتفا نکند و برای فهم حقیقت تا آخرین حد امکان بکوشد. ۶- آن کس که در برابر اموری که بر او مشتبّه است از همه پُردرنگ تر باشد و در برابر دلایل کافی و قطعی از همه پذیراتر. ۷- در پذیرش شکایت مردم از همه گشاده روتر و خردمندتر. ۸- پس از آن که حقیقت کشف شد در دادن رأی از همه قاطع تر آن کس که، الف- مدّاحی و چاپلوسی در او اثر نکند. ب- فریبکاری‌ها به انحرافش نکشاند. [۴۸۸].

عدالت اداری

اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی مرهون عدالت اداری و ضوابط صحیح مدیریت است و گرنه جامعه عدل و قرآنی تشکیل نخواهد شد. پس با توجه به اصول و مبانی یاد شده، علاج قطعی این سرطان مهلک اقتصادی (و تکاثر) چیزی جز نفی آن و جزّاحی کامل آن نیست، یعنی مصادره. و این که می‌گوییم مصادره، نه از آن سودی می‌بریم و نه از ذکر این کلمه التذادی، بلکه به واقعیت انقلابی و اسلامی آن می‌اندیشیم، همان واقعیتی که امیرالمؤمنین علی (ع) در روز دوم خلافت خویش آن را در مرکز حرکت‌های انقلابی اسلام در آن عهد - یعنی مدینه منوره - مطرح کرد. البته باید دانست که تحقق این واقعیت انقلابی و اسلامی، دو طرف دارد که بدون آن دو وجود خارجی نخواهد یافت: ۱- گرفتن از غاصبان و حرام‌اندوزان (مستکبران اقتصادی و طاغوتان مالی). ۲- رسانیدن به دست محرومان و مستضعفان، به دست خود آنان و خانواده‌هایشان (نه بنیادها و نهادها، مگر آنان خود این کار را بکنند، و نه ساختن بناها و تأسیسات مذهبی و فرهنگی، که در دوران شکل‌گیری عدالت انقلابی اقداماتی است ضد انقلابی. و همچنین باید به شدت پرهیز شود از این که کار این اموال به دست توانگران افتد، زیرا که اینان - بنابر تصریح احادیث معتبر - نمی‌توانند مورد اعتماد باشند. و هرگز و کلاهی امینی برای محرومان نیستند. اگر بودند جامعه محرومانی

نداشت). آری، این است و همین؛ زیرا که این اموال و خانه‌ها و اثاث و امکانات - در واقع متعلق به خود محرومان و مستضعفان و بیچارگان و کمبوداران و فراموش شدگان و ناتوانان و از کارافتادگان و بینوایان و مسکینان و له گشتگان جامعه است، که با دست توانا و رشوه ده و نفوذ گستر و فریبکار توانگران غصب شده است، و از دست حق داران درآمده است، و به فرموده حضرت امام حسن عسکری (ع): (أَغْنِيَاؤُهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءَ) این اغنیا و توانگران جامعه اند که ثروت و ارزاق و خانه و وسائل و امکانات را از محرومان و ضعیفان می ربایند، و دست آنان را از همه چیز تهی می سازند و فقر و کمبود را بر آنان تحمیل می کنند. و تا هنگامی که جامعه غرق در چنین غصب و سرقتی، و ظلم و تفاوتی باشد، و توانگران غاصب بتوانند با کمال آزادی مردمان محروم و توده های مظلوم را بچاپند - گرچه به اسم های ظاهر الصِّلاح - و مؤسسه‌های دینی به آنان روی آورند و از آنان هزینه بخواهند و به اسم دین تأسیسات برپا کنند، کجا جامعه اسلامی است؟ کجا چنین جامعه ای نزدیک است به معیارهایی که علی (ع) در نامه های حکومتی، برای مسئولان حکومت اسلام می نوشت؟ و کجا این جامعه، آن جامعه اسلامی نمونه (أسوه) ای است که قانون اسای به مردم وعده داده است.

عدالت خواهی در نهضت عاشورا

ابعاد و گستره ظلم در حکومت اموی

از بارزترین مفساد حکومت اموی، ظلم به مردم و نادیده گرفتن حقوق آنان بود و از بارزترین محورهای قیام عاشورا نیز عدالتخواهی و ستم ستیزی بود. عدالت، فرمان خدا و رسول است و دامنه آن همه امور زندگی را دربر می گیرد، حتی رفتار عادلانه میان فرزندان را. ولی جهت بارز و عمده آن. عدالت اجتماعی و مراعات حقوق افراد از سوی حکومت هاست و (حکومت جائز) و (سلطه ستم) از زشت ترین منکراتی است که باید با آن مبارزه کرد. امویان هم به اهل بیت پیامبر ستم کردند، هم میان بندگان خدا رفتاری ظالمانه و روشی بر اساس طغیان و عدوان پیش گرفتند. تکلیف اسلامی هر مسلمان ایجاب می کرد که با ستم مبارزه کند، بویژه کسی همچون اباعبدالله (ع) که در موضع (امام حق)، تکلیف سنگین تر و بیشتری داشت. آن حضرت در یکی از سخنرانی های خویش، با استناد به سخن حضرت رسول (ص) که قیام علیه سلطه جائزانه را لازم می شمارد، خود را شایسته ترین فرد برای قیام جهت تغییر حکومت و ساختار سیاسی قلمداد فرمود، [۴۸۹] در سخن دیگری بنی امیه را اهل ستم به عترت پیامبر دانست: (و تَعَدَّتْ بَنُو أُمَيَّةَ عَلَيْنَا) [۴۹۰] و در نامه ای که به بزرگان کوفه نوشت، تکلیف و مشخصه امام راستین را حکومت طبق قرآن و قیام به قسط و حق برشمرد: (فَلْعَمْرَى مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ). [۴۹۱]. در سخن دیگر، حرکت خویش را برای اقامه عدل و رفع ظلم از مظلومین و ایمنی یافتن بندگان خدا یاد کرد: (و يَأْمَنُ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكِ). [۴۹۲]. این هدف، در سخن دیگر یاران امام نیز دیده می شود. مسلم بن عقیل پس از دستگیری، خطاب به ابن زیاد فرمود: ما آمده ایم تا به عدالت فرمان دهیم و به حکم قرآن فرا بخوانیم. [۴۹۳]. در زیارت اباعبدالله الحسین (ع) نیز می خوانیم: (أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَالْعَدْلِ وَ دَعَوْتَ إِلَيْهِمَا) [۴۹۴]. شهادت می دهم که تو به قسط و عدالت دستور دادی و به این دعوت کردی. ماهیت عدالتخواهی در قیام عاشورا و ظلم ستیزی امام حسین (ع) سرمایه الهام ملت ما در قیام بر ضد طاغوت بود. امام خمینی (ره) بر این ماهیت در نهضت سیدالشهداء (ع) تصریح کرده می فرماید: (سیدالشهداء سلام الله علیه از همان روز اول که قیام کردند، برای این امر، انگیزه شان اقامه عدل بود). [۴۹۵] (سیدالشهداء سلام الله علیه، که همه عمرش را و همه زندگیش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفساد که حکومت ها در دنیا ایجاد کردند، تمام عمرش را صرف این کرد و تمام زندگیش را صرف این کرد که این حکومت، حکومت جور بسته بشود و از

بین برود). [۴۹۶]. عدالت به معنای برخورداری همه از حقوق اسلامی و انسانی و رعایت یکسان حق میان همه و همه را به یک چشم دین نیز در نهضت عاشورا متجلی است. امام حسین (ع) روز عاشورا بر بالین همه شهیدان حاضر شد چه جوان خودش و چه غلامش، چه مولی و چه نوکر، همه از عنایت آن حضرت برخوردار شدند. یکجا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت در دین ما سیه نکند فرق با سفیداز سوی دیگر، حضرت زینب (س) به یزید اعتراض کرد که آیا این عادلانه است که خانواده خودت در حجاب و حرم، مستور باشند ولی خاندان پیامبر را با این وضع، به دشت و بیابان کشانده ای که همه به چهره های آنان بنگرند: (أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنِي الطَّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَ سَوْفُوكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟...) [۴۹۷]. پیام عاشورا، دعوت از انسان ها برای تلاش در راه اقامه عدل و قسط است که بدون حیات اجتماعی مبتنی بر عدل، همه ارزش ها تباه می شود و زمینه مرگ دستورهای دینی و آیین الهی فراهم می آید. به تعبیر حضرت امیر(ع): (الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ) [۴۹۸]. عدالت، مایه حیات احکام اسلام است. ظلم بر محو عدالت سخت می کوشد هنوز ظالم از خون دل مظلوم، می نوشد هنوز تا عدالت را کند جاوید در عالم، حسین خون پاکش بر بساط ظلم می جوشد هنوز

محورهای اصلی سخنان امام حسین در اجرای عدالت

حضرت سیدالشهدا(ع) در سال های آخر عمر معاویه از تمام کسانی که رسول خدا را دیده بودند و افتخار صحابگی آن حضرت را داشتند و نیز اولاد آنها در هر بلدی از بلاد اسلامی بودند دعوت کرد و برای همه نامه نوشت و همگی از صحابه و تابعین تا حدود هزار نفر در منی حاضر شدند و برای آنها سخنرانی نموده گفت شما می بینید این مرد قلدر با ما و شیعیان ما چه می کند. شما آنچه در این مجلس گفتگو می شود در شهر خود برای هموطنان خود شرح دهید و شروع کرد مناقب و فضائل پدرش امیرالمؤمنین را یکی یکی گوشزد نمود و در امر به معروف و نهی از منکر ترغیب و تحریص کرد. خطبه ای که در تحف العقول است چنان که از فقرات و خطابات آن پیداست در مجمع آنها خوانده شده و زمینه انقلاب را امام از همانجا پی ریزی کرده. اکنون برای نمونه بعضی از فقرات آن خطبه ذکر می شود تا مطلب روشن شود. امام بعد از این که آیات الهی را درباره وجوب امر به معروف و نهی از منکر گوشزد نمود فرمود: ای مردمان نیرومند شما جمعیتی هستید معروف به دانش و خوبی و خیرخواهی و به واسطه خدا در دل دیگران مهابتی پیدا نموده اید، شرافتمند از شما حساب می برد، و ناتوان شما را گرامی می دارد، و آنان که با شما هم درجه و همپایه اند، و بر آنها حق نعمتی ندارید شما را بر خود مقدم می دارند - تا آنجا که فرمود - من بر شما می ترسم که مبادا نعمتی و گرفتاری بر شما فرود آید. زیرا شما به یک مقامی از بزرگی رسیده اید که دیگران دارا نیستند و بر دیگر مردم برتری دارید افراد خوب را احترام نمی کنند، و شما به خاطر خدا در میان مردم ارجمند هستید. و به چشم خود می بینید که پیمان های الهی را می شکنند و با قوانینش مخالفت می کنند و هراس نمی نمایند، با آنکه از نقض عهد پدرتان ناراحت می شوید و به هراس می افتید پیمان های رسول خدا شکسته یا خوار و بی مقدار گشته و شما اهمیت نمی دهید. کورها و لال ها و زمین گیرها در همه بلاد بدون سرپرست هستند بر آنها ترحم نمی شود و شما درخور مسئولیت خویش و در حد توانایی خود کار نمی کنید و نسبت به کسی هم که وظیفه خود را در این مورد انجام می دهد اعتنا ندارید و خضوع نمی نمایید و به مسامحه و سازش با ظالمان و همکاری با آنان خود را آسوده می دارید، همه اینها از جهت آن است که خداوند فرمان جلوگیری از منکرات و بازداشتن مردم را از آنها داده و شما از آن غافلید زیرا در حفظ مقام بلند دانشمندان خود مغلوب شدید و نتوانستید مقام و موقعیت آنها را حفظ کنید و دیگران را بر آن مقام چیره نمودید و ای کاش می دانستید یا کوشش داشتید. زمام امور باید به دست آنها باشد که عالم به احکام خدا و حلال و حرامند و شما باید که دارای این مقام بودید و از دستتان گرفتند، و نگرفتند مگر برای تفرق شما از حق و اختلاف شما در سنت پیغمبر(ص) با وجود دلیل روشن

و اگر چنانچه شکیبا بودید و پافشاری و استواری داشتید و در راه خدا تحمل می نمودید زمام امور به شما برمی گردد و در دست شما امور اجراء می شد ولی شما خودتان ظلمه را در مقام خود جای دادید و امر حکومت خدا را به آنها واگذاشتید تا با شبهه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود پیشروند، آنان را بر این مقام مسلط نکرد مگر گریز شما از مرگ و دلخوش بودن شما بدین زندگی چند روز دنیا. ناتوانان را زیر دست آنها کردید تا برخی را برده و مقهور کنند و برخی را برای لقمه نانی بیچاره نمایند مملکت اسلامی را برای خود زیر و رو کنند و رسوائی و هوسرانی را برای خود هموار و صاف سازند، از اشرار پیروی می کنند و بر خداوند جبار دلیری می نمایند، در هر شهری از شهرها گوینده ای از جانب خود بر منبر کنند و همه کشور اسلامی زیر پای آنهاست، و دستشان در همه جا باز است و مردم برده آنها و در اختیار آنهاست، و هر دستی بر سر آنها فرو کوبند دفاع نتوانند. دسته ای زورگو و معاند بر هر ناتوان و ضعیف فشار آورند و برخی فرمانروا که به خدا و روز قیامت عقیده ندارند، شگفتا از این وضع و چرا در شگفت نباشم که زمین در تصرف مرد دغل و ستمکاری است و یا باج گیری نابکار و یا حاکمی که بر مؤمنان مهربان نیست و ترحمی ندارد. و خدا حاکم باشد در آنچه ما در کشمکش آنیم و او به حکم خود در بین ما قضاوت نماید. تا آخر حدیث. از آنچه ذکر شد فهمیده می شود که قبل از قضایای پیشنهاد بیعت با یزید آن حضرت خیال انقلاب داشته منتظر مرگ معاویه بوده و فرصت می جسته است. لذا باید ابتدا قیام را از همان دعوت عمومی صحابه و تابعین در منا دانست و با توجه به وضع آن روز مسلمین بیدار کردن مردم و توجه دادن آنان بحق کار آسانی نبود و با نوشتن و سخنرانی کردن و پیغام فرستادن محال بود بتوان کاری از پیش برد. امام (ع) خواست انقلابی ایجاد کند که در تمام بلاد اسلامی مردم متوجه شوند که با سر کار بودن یزید اسلام از بین خواهد رفت و اثری از آن باقی نخواهد ماند، مردمی که قبل از بیست سال پدرانشان معاویه را صحابی بزرگوار رسول خدا می پنداشتند و یا لااقل در بطلان و نفاق او شک و تردید داشتند با حرف و پیغام و خطبه نمی توان بیدار کرد و حکومت صحیح اسلامی را به آنها فهماند، بعلاوه که مبلغین معاویه در هر شهر و دیار مشغول تبلیغات و منحرف نمودن مردم از صراط حق اند و امثال حجر بن عدی و رشید هجری و یارانش و عمرو بن حمق خزاعی کشته می شوند و کسی جرأت سخن گفتن ندارد بلکه عموماً آنها را مجرم می شناسند ناچار باید حرکتی دفاعی و ناگهانی به تمام کشورهای اسلامی داده شود و انقلاب شود که اثرش همه بلاد را فرو گیرد و دنباله آن برای سالیان دراز خاموش نشود و از بین نرود تا بلکه کار اصلاح شود و نیت بنی امیه عموماً و آل ابی سفیان خصوصاً که همواره می خواستند اسم پیغمبر اسلام از دهان ها بیفتد و کسی دیگر اسلام حقیقی را نشناسد آشکار شود و مردم آنها را بشناسند و به مخالفین آنها پیوندند و مبارزه شروع شود تا ناچار از کار برکنار شوند. این بود که امام (ع) بعنوان امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و خود در همان وصیتنامه که موقع خروج از مدینه نوشت و به دست محمد بن حنفیه داد پس از اقرار به وحدانیت خدا و رسالت جدش محمد بن عبدالله و قیامت و بهشت و جهنم نوشت (انی لم أخرج أشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً و إنما خرجت لطلب الإصلاح فی امة جدی (ص) آرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیره جدی و أپی) یعنی من از روی ستیز و سرکشی و طغیان یا پیروی هوای نفس و شیطان بیرون نیامدم و منظورم این نیست که در زمین فساد کنم یا به کسی ستم نمایم فقط من ظورم اصلاح امر امت اسلامی و جلوگیری از فساد است و آن که بسیره جد و پدرم رفتار نمایم و در اوقاتی که خیال حرکت داشت شبها سر قبر جدش (ص) می رفت و این جمله را می گفت (اللهم انی احبّ المعروف و أنکر المنکر) خدایا من کار نیک را دوست دارم و کار زشت را دشمن دارم. امام (ع) قیام کرد با علم به این که کشته می شود و زن و فرزندش اسیر می شوند اما اسلام و احکامش باقی می ماند و قدرت های مخالف کوبیده می شود و همین یزید که پدرش برخلاف خلفای پیشین او را در حال حیات خویش ولیعهد قرار داده و برگردن مسلمین سوار کرده نمی تواند این کار را تکرار کند و معاویه بن یزید دیگر روی کار نخواهد آمد و نقشه معاویه نقش بر آب می شود و مردم با کمک خود دستگاه، همه از خواب بیدار می شوند و اسلام حقیقی را

با اسلام ساختگی فرق می‌نهند و بنی‌امیه رسوا می‌شوند. [۴۹۹].

شاخص‌های حکومت عادلانه

۱- تعلیم و تربیت سالم و یکنواخت و آزاداندیش و علم‌آموزی ۲- تعامل برادرانه در مظاهر مهم حیات اجتماعی (انما المؤمنون اخوة) ۳- اجرای اصل مساوات (برای توضیح بیشتر مراجعه کنید الحیة جلد پنجم، ص ۱۲۳- ۱۶۶ و ترجمه آن، ص ۱۷۵- ۲۳۰) ۴- تثبیت ارزش‌ها بدون تغییر و تبدیل آنها به تغییر زمان و... ۵- مبارزه با جهل ۶- اهتمام به امور مسلمانان ۷- سلامت روانی جامعه ۸- رعایت سلامت نسل‌های آینده ۹- تأمین امنیت اجتماعی، سیاسی اقتصادی قضایی علمی و... ۱۰- خودسازی و مبارزه با فساد در حوزه فردی و اجتماعی.

آسیب‌شناسی عدالت در نظام اسلامی

۱- ثروت‌اندوزی و بی‌تفاوتی مردم و دولت نسبت به فقراء محرومان. و این از آفات مهم و آسیب‌های ویرانگر یک جامعه دینی است و در حدی مهم است که حضرت ولی عصر (عج) خطاب به علی بن مهزیار محدث بزرگ شیعه آن را بزرگ‌ترین مانع ملاقات شیعه و خودش می‌داند این عالم بزرگ شیعی در تشریفی که به حضور امام عصر (ع) می‌رسد، اظهار دلتنگی می‌کند و ابراز می‌دارد که کسی نیافتم که مرا به حضور شما رهنمون گردد، حضرت می‌فرماید: (... لا- وَلَكِنَّكُمْ كَثَرْتُمْ الْأَمْوَالَ، وَ تَحَيَّرْتُمْ عَلَى ضُعْفَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَطَعْتُمْ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ، فَأَيُّ عَذْرٍ لَكُمْ؟) [۵۰۰]. نه (موضوع نبودن رهنمون نیست) بلکه شما ثروت‌های کلان اندوختید و مؤمنان (و خانواده‌های) ضعیف (و کم‌درآمد، مستمند) را بی‌پناه و سرگردان گذاشتید و قطع رحم (دینی و اجتماعی) کردید در این صورت چه عذری می‌توانید داشته باشد؟ ۲- سکوت عالمان دینی در برابر ستم‌های اقتصادی و اجتماعی و هماهنگ شدن در فکر و عمل با سرمایه‌داران و ثروت‌اندوزان و ملاحظه کارهای سیاسی و... ۳- پیدایش جناح‌بندی‌ها و اختلاف‌ها و حرکت‌های نامعقول و صباوت‌پیشه وقت، انرژی و تفکر مسئولان و حاکمان را به هدر می‌دهد و گرد و غبار برخاسته این اختلاف‌ها به چشم و سر و صورت مردمان می‌نشیند و هیچ تفکر و طرح‌سازنده‌ای برای اجرای عدالت پدید نمی‌آید و پیاده نمی‌شود و سیر حرکت عوض می‌شود و عدالت اجتماعی و اقتصادی به بوت‌فراموشی سپرده می‌شود. ۴- پرداختن دولت و ملت به امور غیر مهم و غیر ضروری. و پیروی از سلیقه‌های حاکم بر شرق و غرب و شرکت همگان در مسابقه ثروت‌اندوزی ۵- نداشتن الگوی دولتی و حکومتی ۶- بی‌تفاوتی و سستی در عمران و سازندگی و امر تولید و به جریان انداختن نیروی کارآمد ۷- راه‌های حاکمیت عدالت و رفع تبعیض ۱- تکاثرزدایی و نفی عملی ثروت‌اندوزی و مبارزه پیگیر با آن ۲- فقرزدایی ۳- اصلاح اجتماعی ۴- همت در عمران و سازندگی و احیای تولید ۵- تعدیل ثروت ۶- پای‌بندی قاطع به قانون حق.

قانون‌مداری در حادثه عاشورا

اشاره

محمد رضا پیوندی

تکلیف

تکلیف در لغت به معنای تحمیل مشقت است بر دیگری، و در اصطلاح مأموریتی است الزامی که از طرف آمر مُطاع خواسته شده باشد. [۵۰۱]. انسان خلیفه الهی در روی زمین و مکلف است و تفاوت او با دیگر موجودات همین تکلیف داشتن و مکلف بودن اوست و دقیقاً عمل به این تکلیف است که موجبات ترقی و تکامل انسان است. نظر به اینکه دین برنامه زندگی است ناگزیر نسبت به آنچه که با زندگی ارتباط دارد وظیفه ای برای انسان تشخیص داده و انجامش را از وی می خواهد. به طور کلی زندگی ما با سه امر ارتباط دارد: ۱- خدای متعال که ما آفریده او هستیم و حق نعمت او از هر حقی بزرگتر و وظیفه شناسی نسبت به ساحت مقدس او از هر واجبی واجب تر است. ۲- خودمان ۳- همنوعان خودمان که ناگزیریم با آنان زندگی کنیم و کار و کوشش خود را با همکاری و دستیاری ایشان انجام دهیم بنابراین برحسب دستور ما سه وظیفه کلی داریم: وظیفه نسبت به خدا؛ نسبت به خود؛ نسبت به دیگران.

وظیفه انسان نسبت به خدا

اشاره

وظیفه ما نسبت به خدای متعال مهم ترین همه وظائف می باشد که باید با دلی پاک و نیتی خالص در انجام آن کوشیده و برای نخستین بار وظیفه انسانی است که آفریدگار خود را بشناسد. زیرا چنانکه وجود خدای متعال سرچشمه هستی هر آفریده و موجد هر پدیده و واقعی است شناسایی و علم به وجود پاکش نیز روشنائی بخش هر دیده واقع بینی است، و بی اعتنائی به این حقیقت وجدانی منشاء هر گونه جهالت و بی بصیرتی و وظیفه شناسی می باشد و کسی که به معرفت حق بی اعتنا بماند و در نتیجه چراغ روشن وجدان خود را بکشد هیچگونه راهی برای به دست آوردن سعادت واقعی انسانی ندارد. چنانکه می بینیم مردمی که از خداشناسی رو گردان می باشند در زندگی خود اهمیتی به این حقیقت نمی دهند از معنویات انسانی به کلی دور و منطقی جز منطق حیوانات چرنده و درنده ندارند. خدای متعال در کلام خود می فرماید: (فأعرض عن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاء الدنیا ذلک مبلغهم من العلم) (سوره نجم، آیه ۲۸) خلاصه ترجمه: از کسانی که از یاد خدا رو گردانند و غیر از زندگی دنیا و خوردن و خوابیدن مقصود دیگری ندارند رو گردان باش چون این مردم از دنیا چیزی غیر از خوردن و خوابیدن نمی دانند. البته باید یادآور شد که خداشناسی برای انسان که یک موجود واقع بین و دارای غریزه استدلال است اضطراری و قهری می باشد زیرا با شعور خدادادی خود به هر گوشه و کنار آفرینش که نگاه کند آثار وجود خدای جهان و علم قدرت وی را مشاهده می نماید. بنابراین معنی خداشناسی این نیست که انسان خداشناسی را برای خود به وجود آورد بلکه مقصود این است که انسان به این حقیقت روشن که با هیچ پرده ای نمی شود آن را پوشاند با دیده بی اعتنائی ننگرد و به وجدان خود که هر لحظه به سوی خدا دعوتش می کند پاسخ مثبت دهد و با پی گیری این معرفت هر گونه شک و تردید را از دل خود بزدايد.

وظیفه انسان نسبت به خود

اشاره

انسان در زندگی خود هر روشی را که دنبال کند و هر راهی را که بپیماید در حقیقت جز سعادت و کامیابی خود چیزی نمی خواهد و چون شناختن سعادت چیزی، فرع شناختن خود آن چیز است؛ یعنی تا خود را نشناسیم نیازمندی های واقعی خود را که سعادت ما در رفع آنها است نخواهیم شناخت: بنابراین لازم ترین وظیفه انسان این است که خود را بشناسد تا بدین وسیله سعادت و خوشبختی خود را درک نموده و با وسائلی که در دست دارد در رفع نیازمندی های خود بکوشد و عمر گرانبه را

که تنها سرمایه او است به رایگان از دست ندهد. پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: (هر که خود را بشناسد خدا را شناخته است). و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (کسی که خود را بشناسد به بالاترین مرحله معرفت رسیده است). بعد از آنکه انسان خود را شناخت متوجه می شود که بزرگ ترین وظیفه اش این است که گوهر انسانیت خود را گرامی دارد. چنین گوهر تابناکی را پایمال هوی و هوس نماید و در بهداشت ظاهری و باطنی خود بکوشد تا به یک زندگی شیرین و لذت بخش جاودانی نائل شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: (کسی که خود را گرامی دارد شهوت های نفسانی پیش وی پست و ناچیز خواهد شد).

خودشناسی

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ، وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ. (الذاریات / ۲۰ - ۲۱) هم از رسول اکرم روایت شده و هم به تعبیرات مختلف در کلمات امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که: (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ) [۵۰۲]؛ امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: إِنَّكَ قَدْ جَعَلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ [وَعَرَفْتَ آيَةَ الصَّحَّةِ] وَ يُبَيِّنُ لِمَكَ الدَّاءَ وَ دَلَّلَتْ عَلَيَّ الدَّوَاءَ [۵۰۳]. ای انسان! تو طیب خویشتن قرار داده شده ای [و نشانه سلامت به تو شناسانده شده است] و دردها برای تو بیان شده است، و به دواهای آن دردها هم رهنمایی شده ای. مسئله خودشناسی برای دو منظور توصیه شده است. یک منظور همان است که خودت را بشناس تا بتوانی خدا را بشناسی. قبلاً از گاندی معاصر خودمان جمله ای نقل کردم که گفت: (من از مطالعه (آپانیشادها) یعنی قدیمی ترین کتاب های مذهبی و عرفانی هند، سه دستور فرا گرفتم و آن ها دستور العمل من در زندگی شد. یکی اینکه در جهان فقط یک شناسایی وجود دارد و آن شناسایی (خود) است. دوم اینکه هر کس خود را شناخت خدا را شناخته است و جهان را. سوم اینکه خود را بشناس تا بدانی در زندگی و در جهان چه باید بکنی و چگونه باید رفتار کنی، یعنی اخلاق و عمل. اگر خود را شناسی نخواهی دانست که رفتار و اخلاق در جهان چگونه باید باشد، یعنی خودت چگونه باید باشی؛ چون اخلاق، از آن نظر که یک سلسله ملکات است برمی گردد به چگونه بودن و این که خودت چگونه باشی و چگونه رفتار کنی. قرآن هم برای (خودشناسی) حساب جداگانه ای باز کرده است، به این معنی که در قرآن - و فقط در قرآن - سراسر عالم خلقت، آیت و درس است برای خداشناسی، یعنی اختصاص به انسان ندارد که انسان فقط خودش را باید بشناسد تا خدا را بشناسد. از نظر قرآن، تمام جریان های خلقت، تمام واحدهای آفرینش اعم از آسمانی و زمینی، هر چه که در عالم هست، آیاتند، یعنی علامت ها و نشانه های وجود مقدس پروردگارند: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (آل عمران / ۱۹۰) همانا در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه هایی است برای صاحبان عقل. که این جور آیات در قرآن زیاد است. ولی در عین حال که قرآن سراسر عالم را کتاب حق تعالی می داند که هر سطری از سطرهای این کتاب دلالت می کند بر علم و حکمت و دانایی مؤلف آن، قرآن هم برای نفس انسان حساب جداگانه ای باز کرده، یعنی از نظر قرآن این فصل از فصول کتاب آفرینش که نامش انسان است، برای انسان آموزندگی هایی دارد بالاتر و بیشتر از آنچه که مثلاً درختان دارند. درست است که برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار ولی نفس یا خود انسان که از هر چیزی به انسان نزدیک تر است آموزش هایی دارد که غیر او ندارد. این آموزش ها که از مختصات نفس انسان، و برای انسان است چیست؟ البته انسان هم دارای تشکیلاتی است که در هر طبیعتی هست، و از جنبه وظائف الاعضایی، فیزیولوژی و تشریحی، همین طور که برگ درختان دلالت می کنند [بر معرفت کردگار]، انگشت یا ناخن انسان هم دلالت می کند، بلکه در هر مویی از موی های بدن انسان، یا در هر رگ از رگ های بدن انسان یک دلالتی هست. از این جهت انسان شبیه اشیاء دیگر است؛ اما آموزش هایی هست که از مختصات نفس انسان است که گفتیم قرآن هم [برای نفس انسان از نظر

پی بردن به خدا] حساب جداگانه باز کرده. این که می گویم (حساب جداگانه) برای این است که مثلاً می گوید: (وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ) در زمین، نشانه هاست برای اهل یقین، کسانی که بخواهند به مقام یقین برسند. بدیهی است انسان هم در زمین است و بیرون از زمین نیست، ولی راجع به انسان می فرماید: (وَفِي أَنْفُسِكُمْ) [۵۰۴] و در خود شما. اختصاص می دهد. یا در آیه دیگر می فرماید: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ). [۵۰۵] حساب آفاق (عالم بیرون) را یک حساب جداگانه ذکر می کند. می توانست انسان را هم جزء آفاق ذکر بکند، ولی برای (خود) انسان جدا حساب باز کرده: وَ فِي أَنْفُسِهِمْ. [۵۰۶]. روایات خودشناسی پیامبر اکرم (ص) فرمود: مَرِنَ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدَ عَرَفَ رَبَّهُ. [۵۰۷]. کسی که خود را شناخت، خدای خود را شناخته است. و حضرت علی (ع) فرمود: أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ. [۵۰۸]. در انجیل آمده است که خدای متعال فرمود: إِعْرِفْ نَفْسَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ تَعْرِفْ رَبَّكَ. [۵۰۹]. ای انسان! خود را بشناس تا خدای خویش را بشناسی. تو که از نفس خود زبون باشی عارف کردگار چون باشیای شده در نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را، هرگز در مورد این شناخت، هر کس راهی را برگزیده است: فیلسوفان با عصای استدلال و برهان فلسفی و عقلی به میدان شناخت گام نهاده و به مراحل از معرفت راه یافته اند، روان شناسان از طریق تجربه با ابعادی از آن آشنا شده اند، عارفان از طریق ریاضت و مکاشفه حقایق را کشف نموده اند، زاهدان و عابدان از طریق زهد و عبادت مدارجی را طی کرده اند، مجاهدان و جانبازان از طریق جهاد و ایثار و فداکاری به مراتبی والا رسیده اند، نیکوکاران از طریق خدمت به بندگان خدا در وادی تقرب و معرفت گام نهاده اند و خلاصه هر کس از هر راهی به دنبال گمشده اش می گردد که فرمود: ... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.... [۵۱۰].... به هر کس که حکمت و معرفت دادند از خیر فراوانی برخوردار شده است.... حضرت علی (ع) فرمود: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ.... [۵۱۱]. حکمت و معرفت گمشده مؤمن است.... از رسول خدا (ص) روایت شده است: أَعْرِفُكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْرِفُكُمْ بِرَبِّهِ. [۵۱۲] در حدیث دیگری از آن بزرگوار می خوانیم: أَعْلَمُكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ. [۵۱۳]. از این رو، امیرالمؤمنین (ع) سرانجام کسانی را که در این وادی گام نهند و به خودشناسی نپردازند هلاکت قطعی دانسته و می فرماید: هَلَكَكَ امْرُؤٌ لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ. [۵۱۴]. آن کس که قدر خود را شناخت هلاک خواهد شد. و در جای دیگر، ثمره عدم توجه به خودشناسی را کشیده شدن به وادی ضلالت و گمراهی می داند: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعِيدٌ عَنِ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ حَبْطٌ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ. [۵۱۵] بنابراین، کسی که برای رسیدن به خودشناسی گامی برندارد و توجهی به آن نداشته باشد برای خویش ارزشی قائل نشده و به گفته ملای رومی (مثنوی / ۳) خود را ارزان فروخته است، آنجا که می گوید: خویشتن شناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمیخویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش بر دلفی بدو ختدر جای دیگر امیرمؤمنان علی (ع) برترین شناخت ها را شناخت نفس می داند که فرمود: أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ. [۵۱۶]. عَجِبْتُ لِمَنْ يُشِدُّ ضَالَّتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا. [۵۱۷] در شگفتم از کسی که گمشده اش را می جوید، در حالی که نفس خود را گم کرده و در جستجوی آن نیست! و نیز می فرماید: عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ، كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ. [۵۱۸]. شگفتا کسی که خود را نمی شناسد، چگونه پروردگار خویش را می شناسد!! [۵۱۹].

پرورش استعدادها و استفاده از سرمایه های خود

پس از اینکه انسان خداجو و خدامحور نفس خود را به خوبی شناخت آنگاه نوبت این فرا می رسد که استعدادها و نهفته در وجود خویش را کشف کند و در راه استفاده بهینه از استعدادها و فطری خویش بکوشد و آنها را در مسیر الهی به کار گیرد. (تعلیمات اسلامی نشان می دهد که این مکتب مقدس الهی به همه ابعاد انسان اعم از جسمی و روحی، مادی و معنوی، فکری و عاطفی، فردی و اجتماعی توجه داشته است و نه تنها جانب هیچ کدام را مهمل نگذاشته است بلکه عنایت خاص به

پرورش همه اینها داشته است. پرورش روح و پرورش جسم توأمأ مورد توجه اسلام است. همچنین پرورش اراده، حس حقیقت جویی، حس پرستش، حس جمال و زیبایی طلبی هر یک به نوبه خود مورد توجه عمیق اسلام می باشد. [۵۲۰].

وظیفه انسان نسبت به جامعه

انسان موجودی اجتماعی است و در اثر همیاری و همکاری با دیگر همنوعان خود از کار و کوشش آنان نیز استفاده کرده نیازمندی های زندگی خود را رفع می نماید. جامعه هایی که از این افراد به وجود می آید به منزله یک انسان بزرگ است و هر یک از افراد مانند عضوی از اعضای این انسان بزرگ می باشد. هر یک از اعضاء بدن انسان کاری را که مخصوص به خود او است انجام می دهد و از منفعت کار خود به علاوه منافع اعضاء دیگر بهره مند می شود. وظیفه افراد اجتماع نیز نسبت به جامعه همان وظیفه اعضای یک انسان است یعنی آدمی باید منافع خود را در ضمن منافع جامعه بخواهد. این حقیقتی است که ما با فطرت خدادادی خود می فهمیم و دین مقدس اسلام نیز که براساس فطرت و آفرینش استوار است حکم و نظری جز این نخواهد داشت.

عمل به تکلیف

اشاره

مکتبی بودن یک مسلمان را از اینجا می توان شناخت که در همه ابعاد زندگی و کارهای فردی و اجتماعی، نسبت به آن چه (وظیفه دینی) است، متعبّد و عامل باشد. تکلیف در شرایط مختلف فرق می کند. ممکن است مطابق خواسته قلبی انسان باشد یا مخالف، مورد پسند مردم باشد یا نه. مسلمان چون در برابر خداوند تعهد سپرده است، عملکرد او نیز باید طبق خواسته او باشد و هیچ چیز را فدای (عمل به تکلیف) نکند. در این صورت، هر چند بظاهر شکست هم بخورد، ولی پیروز است، چون در انجام وظیفه کوتاهی نکرده است. فرهنگ (عمل به تکلیف) وقتی در جامعه و میان افرادی حاکم باشد، همواره احساس پیروزی می کنند. به تعبیر قرآن کریم به (اِخْدَى الْحُسَّيْنِ) [۵۲۱] دست می یابند و در مبارزات هم چه کشته شوند چه به پیروزی نظامی و سیاسی برسند، هر دو صورت برای آنان خوب است. امامان شیعه، در شرایط مختلف اجتماعی طبق تکلیف عمل می کردند. حادثه عاشورا نیز یکی از جلوه های عمل به وظیفه بود و تکلیف را هم اقتضای شرایط و شناخت زمینه ها تعیین می کرد، البته در چهارچوب کلی دین و معیارهای قرآنی، فریاد یا سکوت، قیام یا قعود امامان نیز تابع همین تکلیف بود. امام حسین (ع)، با آنکه امام بر حق بود و خلافت و رهبری را حق خود می دانست، ولی در نامه ای که به اهل بصره نوشت، فرمود: قوم ما حکومت را برای خود برگزیدند و ما به خاطر آنکه تفرقه امت را خوش نداشتیم به آن رضایت دادیم، در حالی که ما خاندان پیامبر می دانیم که ما به خلافت و رهبری، شایسته تر از کسانی هستیم که آن را برعهده گرفته اند. [۵۲۲] همان حسین بن علی (ع) که یک لحظه هم حکومت یزید را تحمیل نکرد، ده سال در حکومت معاویه زیست و دست به قیام نزد، چرا که تکلیف امام در این دو دوره، متفاوت بود. تعبد یک مسلمان به (حکم دین) بسیار مقدّس و ستودنی است. ایامی که مسلم بن عقیل در کوفه و در خانه هانی پنهان بود، روزی (ابن زیاد) به عنوان عیادت هانی به خانه او آمد. نقشه ترور ابن زیاد را کشیده بودند، ولی مسلم برای اجرای برنامه از نهانگاه بیرون نیامد و ابن زیاد از خانه بیرون رفت. وقتی پرسیدند چرا او را نکشتی؟ گفت: دو چیز سبب شد، یکی اینکه هانی خوش نداشت که قتل در خانه او انجام گیرد، دیگر آنکه به یاد حدیث پیامبر افتادم که (ایمان بازدارنده ترور است). [۵۲۳]. امام حسین (ع) وقتی می خواست

از مکه به سوی کوفه بیرون آید، بعضی از اصحاب، از جمله ابن عباس او را نصیحت می کردند که رفتن به سمت عراق، صلاح نیست. ولی امام حسین (ع) به او فرمود: با آنکه می دانم تو از روی خیرخواهی و شفقت چنین می گویی، اما من تصمیم خود را گرفته ام. [۵۲۴] در منزل (صفاح) نیز پس از ملاقات با فرزدق و گزارش او به امام از اوضاع نامطمئن کوفه، حضرت فرمود: اگر قضای الهی بر همان چه که دوست می داریم نازل شود، خدا را بر نعمت هایش سپاس می گویم و از او برای ادای شکر، کمک می خواهیم و اگر تقدیر الهی میان ما و آنچه امید داریم مانع شد، پس کسی که نیتش حق و درونش تقوا باشد، از حق تجاوز نکرده است، و سپس به راه افتاد. [۵۲۵]. اینها همه نشان دهنده آن است که امام، خود را بر انجام تکلیف مهیا کرده بود، نتیجه هر چه که باشد، راضی بود. وقتی دو نفر از سوی والی مکه برای او امان نامه آوردند تا از ادامه این سفر بازدارند، حضرت فرمود: در خواب، پیامبر خدا را دیدم، به چیزی فرمان یافتم که در پی آن خواهم رفت، به زیانم باشد یا به سودم... (أَمَرْتُ فِيهَا بِأَمْرِ أَنَا مَاضٍ لَهُ، عَلَيَّ كَأَنَّ أَوْلَى). این همان تبعیت از تکلیف است و احساس پیروزی در هر دو صورت، امام حسین (ع) فرموده است: أَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا، قَتَلْنَا أَمْ ظَفَرْنَا [۵۲۶]. امیدوارم آنچه خدا برای ما اراده فرموده است، خیر باشد، چه کشته شویم، چه پیروز گردیم. امام امت بر اساس همین فرهنگ می فرمود: (ملتی که شهادت برای او سعادت است، پیروز است... ما در کشته شدن و کشتن پیروزیم). [۵۲۷]. وقتی نامه های پیاپی مردم کوفه به امام حسین (ع) رسید و از او دعوت برای آمدن به کوفه کردند و وعده نصرت و حمایت دادند، امام احساس تکلیف کرد که برود. هر چند می دانست مردم کوفه چگونه اند، ولی آن دعوتنامه ها و اعلام حمایت ها تکلیف آور بود. پس از برخورد با سپاه حَرّ که راه را بر او بستند، حضرت در ضمن خطبه ای به آنان فرمود: (آمدنم برای عذر آوردن به درگاه خدا و نزد شما بود. من پیش شما نیامدم مگر پس از آنکه نامه ها و فرستاده هایتان رسید که: نزد ما بیا که ما پیشوایی نداریم... اگر بر سر پیمان و سخن خویشید، که آمده ام، و اگر خوش ندارید و نمی خواهید، برمی گردم). [۵۲۸]. این تعبیر، نشان دهنده عمل به تکلیف از سوی امام است. یاران او نیز همین گونه بودند و به خاطر انجام تکلیف الهی در راه نصرت او شهید شدند. وقتی امام از آنان خواست که هر که می خواهد برود، سخن یاران او چنین بود: (به خدا سوگند هرگز از تو جدا نخواهیم شد و جانمان را فدای تو می کنیم و با خون گلو و رگ هایمان و دستانمان از تو حمایت می کنیم، اگر کشته هم شویم وفای به عهد کرده و تکلیفی را که بر عهده ما بوده است انجام داده ایم: (فَإِذَا نَحْنُ قَتَلْنَا وَفَيْتَنَا وَفَضَيْتَنَا مَا عَلَيْنَا) [۵۲۹]. در تاریخ معاصر نیز، بنیانگذار انقلاب اسلامی، امام خمینی (قدس سره) قیام ضد طاغوتی خود را بر اساس تکلیف الهی آغاز کرد و در همه مراحل، جز به آنچه وظیفه بود، نیندیشید، چه فریاد و چه سکوت، چه زندان و تبعید و چه درس و تألیف، چه جنگ و چه پذیرش قطعنامه صلح، همه و همه بر اساس (عمل به تکلیف) بود و از این جهت در همه مراحل، سست و مأیوس نشد و از هدف خویش دست نکشید و یک لحظه هم از آنچه پیش آمد، پشیمان نشد. تحلیل امام خمینی از نهضت عاشورا، حرکت بر مبنای (عمل به تکلیف) بود، حرکت مبارزاتی خود وی نیز بر چنین پایه ای استوار بود. نمونه هایی از جملات حضرت امام چنین است: اینک که حضرت ابی عبدالله (ع) نهضت کرد و قیام کرد، با عدد کم و در مقابل این برای اینکه گفتند تکلیف من این است که استنکار کنم، نهی از منکر کنم. حضرت سیدالشهدا تکلیف برای خودشان دانستند که بروند و کشته هم بشوند و محو کنند آثار معاویه و پسرش را. لکن تکلیف بود آنجا که باید قیام بکند و خونش را بدهد، تا اینکه این ملت را اصلاح کند، تا اینکه این علم یزید را بخواباند. آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه خدایی را بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ بکنیم. [۵۳۰]. ما که از سیدالشهدا (ع) بالاتر نیستیم، آن وظیفه اش را عمل کرد، کشته هم شد. [۵۳۱]. آن روزی که وجهه اسلام بخواد درش خدشه وارد شود... اینجا بود که تکلیف اقتضا می کرد برای بزرگان اسلام که مبارزه کنند. [۵۳۲]. پیام عاشورا، (شناخت تکلیف) و (عمل به تکلیف) است، از سوی همه مردم، به ویژه آنان که موقعیت ویژه و خط دهنده و الگویی برای دیگران دارند. اگر همه

پیروان حق در زمان سیدالشهدا(ع) وظیفه خویش را می دانستند و مثل شهدای کربلا- با جانبازی و حمایت از امام خویش به وظیفه عمل می کردند، مسیر تاریخ به گونه ای دیگر ترسیم می شد و سرنوشت اسلام و مسلمانان به نحو دیگری بود. امروز نیز باید شکل های مختلف تکلیف را شناخت و نسبت به انجام آن متعبد بود و پیروزی را در انجام وظیفه دانست. امام امت بارها می فرمود: (همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه ایم، نه مأمور نتیجه) [۵۳۳]. این همان درس آموخته از عاشورا است. امام امت، حتی پذیرش تلخ قطعنامه ۵۹۸ را تکلیف الهی خود خواند و فرمود: (شما را می شناسم، شما هم مرا می شناسید. در شرایط کنونی آنچه موجب امر شد، تکلیف الهی ام بود. شما می دانید که من با شما پیمان بسته بودم که تا آخرین قطره خون و آخرین نفس بجنگم، اما تصمیم امروز فقط برای تشخیص مصلحت بود و تنها به امید رحمت و رضای او از هر آنچه گفتم گذشتم و اگر آبرویی داشتم، با خدا معامله کرده ام) [۵۳۴] [۵۳۵].

نمودهای قانونمداری در حادثه عاشورا

اشاره

حادثه عاشورا یک (فرهنگ) است. فرهنگی که می تواند برای خوب زیستن همه نسلها در همه زمانها الگویی نمونه باشد. این فرهنگ، جامع تمامی کمالات و فضایل انسانی است و امام حسین (ع) به عنوان پرچمدار این فرهنگ، مصداق اتم و اکمل تمامی واژه های این فرهنگ ناب و انسان ساز است. امام حسین امام همه عصرها و همه نسل هاست و فرهنگ او نیز جهانی و همگانی است مهم اینجاست که با گذشت هر روز از حادثه جانسوز کربلا و عاشورا، می توان پیامها، درسها و حرفهایی تازه از آن تعلیم گرفت و گذشت زمان غبار کهنگی و فراموشی بر آن نمی نشاند بلکه دمام با تبیین و تشریح اهداف و نتایج آن، تازه تر و نورانی تر رخ می نماید. یکی از نکات مهم و کلیدی که در حادثه عاشورا مطرح است موضوع قانون مداری نهضت حسینی است. امام حسین (ع) خود در آغاز حرکت خویش این امر مهم را متذکر شده و می فرمایند: ... اِنِّی لَمْ اَخْرُجْ اَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْاِصْلَاحِ فِی اُمَّةٍ جَدَّی اُرِیدُ اَنْ اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَی عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَسِی رُ بِسِیرَةِ جَدَّی وَ اَبِی. [۵۳۶]. یعنی: من از روی ستیز و سرکشی و طغیان یا پیروی هوای نفس و فساد و ظلم قیام نکرده ام. بلکه تنها برای اصلاح امور امت جدم قیام کرده ام. من قصد دارم که امر به معروف و نهی از منکر کنم و آنکه به سیره و روش جد و پدرم عمل نمایم. در واقع همه نگرانی امام از اجرا نشدن قانون و شرع مبین اسلام در جامعه اسلامی بوده و دلیل عمده قیام ایشان برای اجرای کامل قوانین الهی در مملکت و حکومتی است که خلفای آن به نام اسلام بر مردم حکومت می کنند. گرچه نهضت امام حسین یک انقلاب به تمام معنا بود و لازمه انقلاب به هم ریختگی کامل شرایط قلبی و بی توجهی به قوانین موجود است اما امام از آغاز حرکت و نهضت خویش چنان دقت و توجهی به حدود و قوانین الهی از یکسو و به حقوق مردم از سوی دیگر مبذول داشته اند که نمونه آن را در هیچ یک از انقلابات و مبارزات سیاسی جهان نمی توان یافت. با نگرشی به زندگی امام درمی یابیم که قانونمداری و رعایت حقوق خدا و خلق خدا در سراسر زندگی نمودهای جالبی داشته است که می توان در دو محور عمده قبل از نهضت عاشورا و در نهضت عاشورا به آن پرداخت:

امام حسین قبل از نهضت عاشورا

طرز برخورد مردم با دین اسلام پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام به سه صورت بوده است: الف: یکی برخورد مصلحت جویانه و دست کم از سر ناآگاهی و تأویل گرایانه که در دوره پیش از عثمان مطرح بود. یعنی خط میانی قریش که

ملاحظات مختلفی داشت و از نظر دین شناسی هم نگرش مصلحت جویانه و بدعت گرایانه را دنبال می کرد. دقیقاً همین مصلحت اندیشی بود که خط ولایت را به خط خلافت تبدیل کرد. ب: برخورد سودجویانه با دین و ارائه تعبیری اشرافی از آن. همان چیزی که در سوره عبس و تولى قرآن از آن نهی کرده؛ یا در آیه کثر با آن مقابله نموده و یا در قصص انبیاء آن را مذمت کرده است. از اواخر دوره عثمان، تعبیر اشرافی از دین برای امویان و حتی بسیاری از اصحاب به نظر طبیعی و قابل توجیه درآمد. ادعای این که بیت المال ملک خلیفه است (چون مال، مال الله است و خلیفه هم، خلیفه الله!) [۵۳۷] یا ادعای این که (واو) آیه کثر جزو آیه نیست؛ و نزاع ابوذر و عثمان یا کاخ سبز معاویه در شام که به بهانه عظمت اسلام و امثال اینها ساخته شد و همه نموداری از رشد تعبیر اشرافی از اسلام در این دوره بود. تعبیر امام (ع) بر این که دین اسیر دست اشرار بوده و آن را وسیله سودجویی قرار داده بودند، (فإن هذا الدین کان أسیراً فی أیدی الا شرار، یعمل فیہ بالهوی و تطلب به الدنیا) [۵۳۸] صراحت در همین نگرش دارد. فراموش کردن سیره عملی پیغمبر (ص) در عرصه سیاست و زندگی، نتیجه غلبه همین نگرش است. ج: برخورد ارادتمندانه امام علی (ع) با کتاب و سنت که می توان از آن با عنوان خط اهل بیت (ع) یاد کرد؛ حرکتی که اسلام را از دریچه خود اسلام و منابع اصلی آن یعنی کتاب و سنت می نگرد. آن هم به دور از مصلحت اندیشی ها و بدعت گرایی ها. چنان که وفاداری امام علی (ع) به قرآن و سنت نبوی، به خوبی در نهج البلاغه منعکس است. روبرو شدن ایشان با بدعت ها و تصورات مصلحت اندیشانه کسانی که معتقد بودند اسلام ناقص است و آنان باید تکمیلش کنند، نشانگر همین نگرش در امام است. وفاداری شخصی به سیره نبوی، زندگی ساده، حفظ و حراست از قرآن و حدیث همه نشان از وجود این نگرش در امام علی (ع) و اهل بیت (ع) دارد. برای توجیه این برخوردهای متفاوت - و همچنین به عنوان محصول این قبیل برخوردها با دین - می توان به مسأله ایجاد شبهات در دین اشاره کرد. حتی کم مانده بود که قرآن را هم ضایع کنند. وجود شبهه در شناخت دین و این که کدام نگرش درست است، زمینه اختلاف و فتنه را در جامعه فراهم می کند که کرد. از آثار این شبهات، یکی آن بود که مرز مسلمان، مؤمن، کافر، فاسق و منافق در هم آمیخته شد. از یک سو گفتن شهادتین برای اسلام آوردن کافی دانسته می شد و از سوی دیگر، بسیاری از مسلمانان سودجویی و نفاق و فسق و فجور را پیشه می کردند و حتی به بغی می گرویدند؛ بدتر آن که گاه به نام دین، با دین به مبارزه برمی خاستند. [۵۳۹] امام (ع) در تمامی این سه دوره در متن جامعه اسلامی حضوری فعال داشت و نظاره گر اعمال نیک و بد گروه ها و افراد سودجو و فرصت طلب و قانون گریز از یک سو و خون دل خوردن پدر و برادرش امام حسن (ع) بود.

امام حسین در کنار پدر و برادر

(ولایت پذیری امام حسین) امام حسین از سال ۴۰ تا ۵۰ هجرت نبوی به مدت ۱۰ سال در کنار برادرش امام مجتبی بود. در تمام این مدت، مطیع ایشان بود. امام حسین نسبت به برادرش امام حسن احترام خاصی قائل بود، و در زمان او، وی را امام خود می خواند و به دیگران معرفی می کرد، و در مجالس مشورتی نظرات خود را بازگو می نمود، و سرانجام تسلیم نظر امام حسن می شد؛ امام حسین (ع) در صلح امام حسن امور اجرایی و حکومتی در زمان امام حسن، برادرش امام حسین کوچکترین دخالتی نکرد! و چون زمام امور به امام حسین رسید، برادرش محمّد حنفیه نیز دخالتی نمود! [۵۴۰]. در تاریخ و حدیث آمده است که امام حسن با امام حسین در امور مهم مشورت می کرد، و سید الشهداء نظرات خویش را می گفت، و لیکن سرانجام همچون دیگران از وی متابعت می کرد. در صلح با معاویه امام مجتبی با امام حسین و شوهر خواهرش (عبدالله جعفر) مشورت کرد، عبدالله نظر صلح امیر امام حسن را تأیید کرد، ولی امام حسین با صلح معاویه موافق نبود. [۵۴۱] و چون برادرش امام حسن خواهان صلح بود، حسین به او گفت: **أَنْتَ أَكْبَرُ وُلْدِ عَلِيٍّ وَأَنْتَ خَلِيفَتُهُ، وَأَمْرُنَا لِأَمْرِكَ تَبِعْ فَأَفْعَلْ مَا يَدَالِكُ** [۵۴۲]. تو

فرزند بزرگ علی و خلیفه او هستی و ما وظیفه داریم از تو پیروی نماییم، تصمیم با شما است. در همین رویداد تاریخی آمده است که امام حسین (ع) با معاویه بیعت نکرد، و چون معاویه اصرار نمود امام حسن گفت: معاویه! حسین را مجبور نکن، او هرگز بیعت نخواهد کرد! [۵۴۳]. چون نوبت بیعت (قیس بن سعد) فرمانده ارشد سپاه امام حسن رسید، او متوجه امام حسین شد، و از او کسب تکلیف کرد (زیرا از صلح امام حسن خوشحال نبود) امام حسین با اشاره به امام حسن فرمود: یا قَیْسُ إِنَّهُ اِمَامِی [۵۴۴]. ای قیس! برادرم امام حسن امام من است! امام حسین در دل خود از صلح با معاویه ناخرسند بود، روزی با چشم اشکبار در این زمینه با امام مجتبی سخن گفت، امام حسن فرمود: برادرم حسین! آنچه پدرت امیرالمؤمنین علی (ع) را وادار به مدارا و سازش با خلفا کرد، همان عامل مصلحتی مرا نیز با معاویه به مصالحه کشانید. چون حسین این فراز را بشنید، با خوشحالی حضور برادر را ترک گفت. [۵۴۵].

امام حسین در زمان معاویه

حضرت امام حسن (ع) در سال پنجاه هجری به شهادت رسید، و مسئولیت رهبری و امامت شیعیان به حضرت امام حسین منتقل گردید، که در این ایام زمام سلطنت و حکومت در دست معاویه بود. خامس آل عبا به مدت ده سال (از سال ۵۰ تا ۶۰ هجرت) با معاویه بن ابی سفیان دست و پنجه نرم کرد، و هر از گاهی به وسیله نامه، خطابه، پیک و... به او هشدار داد، ولی هرگز بر ضد او قیام تند نمود، و صلح امام حسن را محترم داشت. مردم کوفه بعد از شهادت امام حسن، به امام حسین نامه نوشتند، و در آن نامه ضمن عرض تسلیت شهادت امام مجتبی، از او خواستند به کوفه بیاید، و بر ضد معاویه قیام کند، و اضافه کردند که مردم عراق با تمام توان از او حمایت خواهند کرد! ولی امام حسین پذیرفت و افزود: مصالحه برادرم امام حسن در راه رشد و رستگاری مردم، انجام گرفته، و تا معاویه زنده هست من آن را نقض نخواهم کرد! [۵۴۶]. رفت و آمد مردم عراق به مدینه بیشتر شد، و حاکم آن شهر (مروان) را نگران ساخت، از این جهت او برای معاویه نامه نوشت که: شیعیان علی با حسین رفت و آمد می کنند، و من از آینده نگران هستم نظر خود را برای من بنویس. معاویه برای مروان نوشت: بَلَّغْنِي كِتَابُكَ وَ فَهْمْتُ مَا ذَكَرْتَ فِيهِ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّا كَأَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْحُسَيْنِ فِي شَيْءٍ، فَأَتْرُكُ حُسَيْنًا مَا تَرَكَكَ... [۵۴۷]. نامه ات در مورد حسین به دستم رسید و از مضمون آن آگاه شدم، مواظب باش که متعرض او نباشی، و تا حسین با ما کاری ندارد، ما با او مشکلی نخواهیم داشت. [۵۴۸].

عمل انقلابی اما با رعایت حقوق مردم

ضبط اموال دولتی در ایام حکومت معاویه کاروان بزرگی از کشور (یمن) از طریق (مدینه) عازم (شام) بودند. آنان انواع متاع های خوراکی، آرایشی، پوشاک، و عطریات و... را به همراه داشته، و در واقع اموال دولتی یمن بود که به خزانه دمشق حمل می شد، تا معاویه به دلخواه خود از آنها استفاده کند و... امام حسین افراد کاروان را وادار کرد که متاع های خویش را در مدینه تخلیه نمایند، و سپس کرایه آنها را داد و نامه ای بدین مضمون به معاویه نوشت: از حسین بن علی به معاویه فرزند ابوسفیان، بعد از سپاس به درگاه الهی، این را بدان که از یمن کاروانی حامل متاعهای مختلف از انواع پارچه ها، عطریات، مشک و عنبر، و اموال دیگر بودند که آنها را به خزانه تو در دمشق بیاورند، تا از طریق تو بین فامیلهایت تقسیم گردد، من به آنها نیازمند بودم، لذا همه را ضبط کردم والسلام. [۵۴۹]. چون معاویه از این واقعه باخبر شد، شدیداً خشمگین گشت، و این کار را دخالت در امور اجرایی حکومت دانست، و به امام حسین نامه نوشته و اعتراض کرد و....

امام حسین پس از قیام

اشاره

سیاست صبر و سکوت که سالیان درازی با خون دل خوردن خاندان نبوت و امامت همراه بود بالاخره به نتیجه نمی رسد و حزب سخیف اموی در مقابله با اسلام ناب آخرین سنگرها را نیز فتح و یزید شرابخوار و میمون باز را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می گرداند. در این مقطع امام علیه السلام برای بقای قانون اسلام و سنت پیامبر، علیه دستگاه ظلم و ستم قیام کرده و محتوای قیام خود را نیز اصلاح گری و امر و به معروف و نهی از منکر اعلام فرمودند. لکن - چنانچه گذشت - ضمن رعایت کامل حقوق الهی، حقوق انسانی و بشری را نیز مدنظر داشته و ذره ای از آن عدول نکرد.

اصول انسانی و جنگ

در حادثه کربلا، از سوی جبهه امام حسین (ع) به اصول انسانی کاملاً پایبندی و مراعات دیده می شود، هر چند که سپاه کوفه و فرماندهی دشمن، همه اصول انسانی را در جنگ، زیر پا می گذارند. مثلاً: حمله عمومی به یک نفر، تعرض مسلحانه به زنان و کودکان، اسیر گرفتن زن مسلمان، غارت خیمه ها، بستن آب به روی اصحاب امام حسین (ع)، بریدن سرهای کشتگان و مثله کردن و... همه از جلوه های رفتار غیرانسانی و نقض مقررات جنگی بود که از سوی دشمن انجام گرفت. اما امام حسین (ع) در طول حرکت خویش، به اصول انسانی و اخلاقی کاملاً پایبند بود. هنگام حرکت به سوی کوفه، وقتی اموال کاروانی وابسته به یزید را مصادره کردند، حضرت به افراد آن کاروان فرمود: هر کس می خواهد همراه ما به عراق بیاید، کرایه اش را می پردازیم و هم صحبتی و همسفری خوبی با او خواهیم داشت و هر کس هم بخواهد جدا شود، منعی نیست، می تواند برود. [۵۵۰]. در مسیر راه، بارها وضعیت و سرنوشت کاروان خود را به همراهان گفت، تا بدانند کجا می روند و از چه سرنوشتی استقبال می کنند. وقتی در میان راه، به سپاه تشنه و از راه رسیده حرّین یزید برخورد، همه آنان را سیراب کرد و فرمود حتی به اسبان آنان نیز آب دهند. [۵۵۱]. روز عاشورا، وقتی شمر متعرض خیمه گاه امام شده بود، مسلم بن عوسجه از امام اجازه می خواست که شمر را که از سرکشان جبار بود، با تیر هدف قرار دهد. اما امام نهی کرد و فرمود: دوست ندارم که آغازگر جنگ باشم (لا تَرْمِه، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ). امام حسین (ع) بر بالین همه یاران شهیدش، حتی غلام خود و غلام ابوذر هم آمد و دعایشان کرد. وقتی (جون)، غلام ابوذر که سیاهپوست بود بر خون خویش غلطید، امام به بالین او آمد و دعا کرد که: خدایا چهره اش را سفید و بویش را خوش گردان و او را با نیکان محشور کن و میان او و محمد و آل محمد، شناسایی برقرار ساز. [۵۵۲] این احترامی بود که به بردگان و سیاهپوستان نیز، به خاطر (انسان) بودنشان می گذاشت. همین برخورد را با غلام ترکی که به میدان رفت و بر زمین افتاد انجام داد، به بالین او آمد و گریست و چهره بر چهره اش نهاد. غلام، چشمانش را گشود و لبخندی زد. آنگاه مرغ جانش به سوی خدا پرکشید. [۵۵۳]. برخلاف رفتار جبهه باطل که برای انسانها هیچ حقی قائل نبودند، نهضت عاشورا مظهر ارزشگذاری به حقوق انسانی و حرّیت و آزادگی آنان در انتخاب راه و برخورد شایسته از سوی پیشوا با مجموعه زیردستان و یارانش بود. امام حسین (ع)، حتی کسانی همچون (حرّ) را نیز که کاروان حضرت را در محاصره نگه داشت و او را در سرزمین خشک و دور از آب، فرود آورد، پذیرفت و هنگامی که حرّ، پشیمان شد و توبه کرد و روز عاشورا با ناامیدی به سوی امام روی آورد، امام حسین (ع) بزرگوارانه او را هم پذیرفت و عذرخواهی او را قبول کرد و پس از شهادتش نیز خود را به بالین او رساند. [۵۵۴].

تکریم انسان

برخلاف جبهه باطل که به انسانها به عنوان ابزاری برای تأمین خواسته‌ها و منافع خویش می‌نگرند، در جبهه حق، مؤمن ارزش و کرامت دارد. کرامتش هم نشأت گرفته از ارزش حق است. انسانها احترام دارند و به لحاظ ایمانشان مورد تکریم اند، معیار هم تقوا و ایمان و تعهد، است نه رنگ و زبان و قبیله و نژاد و منطقه جغرافیایی. امام حسین (ع) در عاشورا، به یاران خویش عزت بخشید، آنان را با وفاترین یاوران حق دانست. خود را به بالین یکایک یاران شهیدش می‌رساند و سر آنان را بر دامن می‌گرفت. بین آنان تفاوت قائل نمی‌شد. هم بر بالین علی اکبر (ع) حاضر شد، هم بر بالین غلام خویش. یکجا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت در دین ما سیه نکند فرق با سفید. وقتی حُرّ، بیدار شد و توبه کرد و به اردوی امام پیوست، تردید داشت که امام حسین او را می‌پذیرد یا نه؟ سؤال حُرّ (هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟) آیا برای من توبه ای هست، نشان دهنده نقطه امید او به بزرگواری امام حسین (ع) بود. حضرت هم توبه و بازگشت و حق‌گرایی او را ارج نهاد و با سخن (نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ كَ)، او را به بخشایش و رستگاری امید داد. [۵۵۵]. این ارج نهادن به مقام یک انسان تائب است که خود را از ظلمت رهانده و به نور رسانده است. هر چند سابقه ای تیره و گناه آلود دارد، ولی اینک به نور، ایمان آورده است. (جون)، غلام ابوذر بود. روز عاشورا از امام حسین (ع) اذن میدان خواست. امام به او رخصت داد که از صحنه برود و کشته نشود چرا که در روزهای سخت و دشوار، همراه این خاندان بوده ولی الآن مجاز است که جان خویش را برگردد و برود. ولی جون به پای امام افتاد و بوسید و گریست و درخواست کرد که اجازه یابد خونس با خون اهل بیت در این میدان آمیخته شود. امام هم اجازه داد. به میدان رفت و پس از جنگی دلاورانه به شهادت رسید و امام به بالین او آمد و دعایش کرد: خدایا چهره اش را نورانی و بدنش را خوشبو ساز و او را با محمد و آل محمد محشور کن. [۵۵۶]. این نیز نمونه ای از تکریم انسان بود، در آن میدان کرامت و شرافت. ارج نهادن امام به فداکاری یارانش، تکریم انسان و انسانیت بود. سیدالشهدا (ع) کنار پیکر خونین اصحاب شهید خویش می‌آمد، آنان را آغشته به خون می‌دید و عطر شهادت را از آن اجساد مطهر استشمام می‌فرمود. و در ستایش از آنان و ملامت قاتلانشان می‌فرمود: (فَتَلَمَّاهُ كَقَتْلِهِ النَّبِيِّينَ وَ آلِ النَّبِيِّينَ) قاتلانی، همچون قاتلان پیامبران و دودمان رسولان! یعنی یاران شهیدش را همسنگ و هم تراز با پیامبران الهی می‌دانست و قاتلان آنان را همچون کشندگان پیامبران الهی. شخصیت دادن به افراد باایمان و فداکار در راه خدا و دین، پیام عاشورا است که از رفتار حسین بن علی (ع) آموخته می‌شود. جامعه ای که وارث فرهنگ جهاد و شهادت است، باید به چنین انسانهای از جان گذشته، به جانبازان و آزادگان، به خانواده‌های شهدا و ایثارگران، حرمتی عظیم قائل شود، تا این خط خدایی، همواره پرجاذبه و دوست داشتنی بماند و مشتاق، داشته باشد.

آب رسانی به لشکر حر

نمونه دیگری از رعایت حقوق و اخلاق اسلامی است

خرید زمین کربلا

هنگامی که آن حضرت وارد کربلا شدند، آن سرزمین را برای شیعیان و موالیان خود خریدند. روایت شده که امام حسین (ع) آن نواحی که قبر آن جناب در آنجاست از اهل نینوی و غاضریه به شصت هزار درهم خریدند. سپس آن زمین را به ایشان تصدق نموده و شرط کردند که زوار را به آن قبر شریف راهنمایی کنند، و تا سه روز آنان را مهمان نمایند. [۵۵۷] امام صادق (ع) فرمودند: حرم امام حسین (ع) که چهار میل در چهار میل است آن بزرگوار آن را خرید، برای

فرزندان و موالیانش حلال است (که از آن استفاده کنند و ساکن شوند) و بر غیر ایشان از مخالفان آن جناب حرام است، و برکت خداوند در حرم حسین (ع) می باشد. [۵۵۸]. امام صادق (ع) فرمودند: کربلا حرم امام حسین (ع) است و برکت خداوند در آن است، بر فرزندان و موالیان حلال است، و بر غیر اینها (یعنی مخالفان و دشمنان آن جناب) حرام است. [۵۵۹].

ترخیص و کمک به کسانی که حقی بر گردن آنها مانده بود

سید بن طاوس نقل نموده است که شب عاشورا یا همان شبی که مرگ دور و بر خیمه ها را می گردید، به محمد بشر خضرمی گفتند: پسر در سرحد ری اسیر شد. جواب داد من نمی خواهم که پسر اسیر باشد و من بعد از وی زنده بمانم. حضرت حسین (ع) سخن محمد را شنید، به او فرمود خدا به تو رحم کند من بیعتم را از تو برداشتم و تو حالا آزادی هر طور می توانی در آزادی پسرت بکوش.

حادثه عاشورا و نقش مثبت و منفی خواص

اشاره

حسین شیداییان

شاخص های خواص متعهد

اشاره

مؤمنانی که دارای معرفت دینی و سیاسی هستند و تعهد آمیخته با غیرت دینی، آنان را به پاسداری از ارزش های متعالی اسلام و امی دارد. ناهنجاری ها و بدعت های سیاسی اجتماعی را در جامعه دینی بر نمی تابند و همواره برای نفی ظلم و حاکمیت اسلام ناب احساس مسؤولیت می کنند و استمرار رسالت انبیا در افکار و اندیشه های کفر ستیزانه و تحوّل آفرین آنان تبلور یافته است. آنان با تشخیص (صحیح) از (سقیم) و (سره) از (ناسره) در معادلات پیچیده سیاسی و بین المللی، دسیسه های گوناگون دشمن و عوامل نفوذی آنان را خنثی می کنند. [۵۶۰]. این گونه افراد دارای خصوصیات و ویژگی هایی هستند:

بصیرت

اولین ویژگی خواص آن است که اهل بصیرتند. موضع گیری های آنان براساس بینش است. چنین نیست که تعیین کننده در حرکت آنها این و آن، موج و جوّ موجود و... و امثال آن باشد، بلکه اگر موضعی می گیرند و سخنی می گویند، بر اساس تحلیل و بررسی و بصیرت شخصی است. به تعبیر مقام معظم رهبری: خواصّ، یعنی کسانی که وقتی عملی انجام می دهند، موضع گیری می کنند، راهی را انتخاب می کنند، از روی فکر و تحلیل است. می فهمند و تصمیم می گیرند و عمل می کنند؛ این ها خواصّند، نقطه مقابلش هم عوام است... [۵۶۱]. قطب نمای حرکت خواصّ را (بصیرت) تشکیل می دهد؛ (بصیرت) یک ضرورت مهم در زندگی فردی و اجتماعی جامعه ای است که بخواهند از (خواصّ) باشند نه عوام. (بی بصیرتی) مرادف است با (عوام بودن) و همراه است با پوک و بی وزن شدن! و با هر بادی به هر طرف غلتیدن (بصیرت) هم چون چراغی است که در تاریکی ها روشنگر راه است و نجات بخش از گمراهی! (بصیرت) آدمی را ثابت قدم نگاه داشته و از سقوط در لغزشگاه ها حفظ می کند. این (بصیرت) است که آدمی را قادر می سازد که حتی در تنهایی و غربت از صراط مستقیم سر

برنتابد و از کثرت طرفداران باطل وحشتی به خود راه ندهد. [۵۶۲]. از ویژگی های خواص، بصیرت است، آنان در پی حق اند و حق شناس و تنظیم کننده و موضع گیری های آنان نیز جز این نیست. بدین جهت است که پیامبر اکرم (ص) ابتدا (خواص) را با (بصیرت) می سازد، آن گاه آنان را به میدان جهاد می فرستد. حضرت در تمام مدت اقامت در مکه به رغم سختی ها و فشارها و اصرار دوستان بر صدور فرمان جهاد، این فرمان را صادر نکرد و تنها به سازندگی فکری و عقیدتی یارانش پرداخت و این یعنی تزریق (بصیرت) و به تعبیر استاد شهید آیه الله مطهری (قدس سره): در دوره مکه، مسلمانان تعلیمات دیدند، با روح اسلام آشنا شدند، فرهنگ اسلامی در اعماق روحشان نفوذ یافت. نتیجه این شد که پس از ورود در مدینه هر کدام یک مبلغ واقعی اسلام بودند و رسول اکرم (ص) که آنها را به اطراف و اکناف می فرستاد، خوب از عهده بر می آمدند هنگامی که به جهاد می رفتند می دانستند برای چه هدف و ایده ای می جنگند و به تعبیر امیرمؤمنان علی (ع): (... حَمَلُوا بِصَائِرِهِمْ عَلَى أَشْيَافِهِمْ...؛ [۵۶۳]. آنان بصیرت ها و اندیشه های روشن و حساب شده خود را بر شمشیرهای خود حمل می کردند.) چنین شمشیرهای آب دیده و انسان های تعلیمات یافته بودند که توانستند رسالت خود را در زمینه اهداف اسلام انجام دهند. [۵۶۴].

اقدام به موقع

تحولات عظیم تاریخی، پس از تصمیم گیری های به موقع اندیشمندان و صاحب نظران در حساس ترین لحظات سرنوشت ساز صورت می گیرد. تجدید حیات اسلام ناب و رهایی مسلمین از چنگال استعمار و استثمار، ثمره احساس تکلیف و تصمیم گیری به موقع خواص حق است. چه بسیار توطئه هایی مرموز و نقشه های گوناگون که دشمن در محو آثار، ارزش ها و مجد و عظمت اسلام و مسلمین تدارک دیده، اما در پرتو هوشیاری و اقدام به موقع احیاگران دین ناکام مانده است. هنگامی که اعطای امتیاز انحصار تنباکوی ایران در ۱۵ ماده تنظیم شده بود، به مرور نشانه هایی از به یغما رفتن بنیه مالی ایران و هجوم فرنگیان به این کشور آغاز شد و این همان شیوه ای بود که انگلیسیان در تصرف هند به کار برده بودند. از این رو مبارزه پراکنده علما با این اقدام شروع شد اما نتیجه چندانی نداشت. میرزای شیرازی پس از نوشتن چند تلگراف به ناصرالدین شاه برای بازداشتن حکومت ایران از انجام این قرارداد که در دربار ایران تأثیری نگذاشته بود؛ حکم تحریم تنباکو را در عبارتی کوتاه و به شیوه ای مؤثر و محرک و حساب شده صادر فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم استعمال تنباکو و توتون بأی نحو کان، در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است. [۵۶۵]. امام خمینی تصمیم به موقع میرزای شیرازی را در صدور فتوای تحریم تنباکو، از اقدامات تاریخ ساز مرجعیت شیعه دانسته و می فرماید: میرزای شیرازی با یک کلمه ایران را نجات داد از دست انگلیسی ها؛ [۵۶۶] آن نصف سطر میرزای شیرازی رضوان الله علیه، مملکت ما را از تو [ی] حلقوم خارجی ها بیرون کشید... [۵۶۷]. فتوای یک آقای که در یک (ده) عراق سکونت دارد، یک امپراتوری را شکست داد. [۵۶۸]. در حیات اجتماعی امت ها فراز و نشیب ها و مراحل حساسی وجود دارد که تصمیم گیری در آنها نیازمند آگاهی به مسایلی است که علم آن در نزد خواص است. بر خواص واجب است در مراحل حساس علم خود را آشکار سازند و برای مردم بیان کنند تا آنان هشیار و هدایت شوند. کتمان دانش در چنین مواقعی، بزرگ ترین ضربه را به اجتماع وارد می سازد و بیشترین سهم را در انحراف جامعه دارد: وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لُبِّيْنَهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ؛ [۵۶۹]. خداوند از جاهلان پیمان نگرفت که دنبال علم بروند، مگر بعد از آن که از اهل علم پیمان بر بیان آن برای جاهلان گرفت. در گذر زمان تنگناهایی پیش می آید که تصمیم گیری به موقع در آنها، آثار بسیار مثبت و گسترده ای دارد. اگر تصمیم گیری قبل و بعد از آن باشد، اثر گذار نخواهد بود. برای مثال وقتی ساحران در میدان مبارزه با حضرت موسی (ع) سحر عجیب خود را پیش آوردند و با چشم خود دیدند که عصای موسی ازدهایی عظیم و چابک شد و همه آنها را بلعید، باور کردند که این معجزه خدایی است. در این جا بود که با شجاعت و در

بهترین زمان ایمان خود را آشکار کردند: فَالْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُوْنَ و مُوسٰى؛ [۵۷۰]. پس (در همان میدان مبارزه) ساحران به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. این اعلام به هنگام ایمان در حساس ترین مکان و زمان مانند پتکی کوبنده بر سر فرعون فرود آمد و زمینه را به سود حضرت موسی (ع) تغییر داد. فرعون که برای جلوگیری از تداوم اثر پیام چاره ای جز برخورد شدید نداشت، به ساحران گفت: قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ قَبِيْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ اِنَّهٗ لَكَبِيْرُكُمْ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السَّحْرَ فَلَا قَطْعَنَ اَيُّدِيْكُمْ وَاَرْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَّلَا صِيْلَبِيْنِكُمْ فِى حُجُوْعِ النَّخْلِ وَّلَتَعْلَمُنَّ اٰنَا اَشَدُّ عِزَابًا وَّ اَبْقٰى؛ [۵۷۱]. فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ مسلماً او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است. پس به یقین دست‌ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می‌کنم و شما را از تنه‌های نخل به دار می‌آویزم و خواهید دانست مجازات کدام یک از ما دردناک‌تر و پایدارتر است.

شجاعت

ارزش کارآیی شناخت صحیح و بصیرت کامل خواص حق در پرتو اقدام شجاعانه آنان پدیدار می‌گردد. از دیدگاه امام عنصر شجاعت انسانی در شخصیت روحی نخبگان سرمنشاء تحولات عظیم و تاریخ ساز است. نهراسیدن از تهدیدات نظامی و حبس و شکنجه و دمیدن روح شجاعت و حماسه در ملت از ویژگی مؤمنان جان بر کف نهاده است تا بنیان مرصوص جامعه حق طلبان و ظلم ستیزان در برابر هجوم دشمنان آسیب نبیند. امام خمینی عنصر شجاعت را یکی از خصوصیات بزرگ روحانیت اصیل و متعهد بر می‌شمارد و آن را عامل زنده بودن و پایدار ساختن این قشر مؤثر در جامعه می‌داند که نقش مهمی در محبوبیت مردمی روحانیت دارد. [۵۷۲] همچنین موضع‌گیری‌های مستحکم و سازش ناپذیر مسؤولان نظام اسلامی و ملت قهرمان را در برابر تهدیدات سیاسی نظام استکبار جهانی می‌ستاید. [۵۷۳]. یکی از مهمترین حادثه‌هایی که شجاعت خواص حق در آن کاملاً مشهود است، قضیه اولتیماتوم دولت روسیه شوروی و مخالفت شهید مدرس با این اولتیماتوم است. مدرس یکی از برجسته‌ترین خواص حق در تاریخ معاصر ایران است که زندگی سراسر مبارزه و استقامت و شجاعت او همواره مورد تکریم و تعظیم امام قرار داشته است. در سال ۱۳۳۳ قمری روس‌ها قسمت‌هایی از ایران را تصرف کردند و دولت ایران را تحت فشار قرار دادند که باید هزینه نگهداری مناطق اشغالی را قبول کند و به دولت روسیه بپردازد؛ اگر دولت نپذیرد پایتخت را اشغال نظامی خواهند کرد و دولت ایران فقط ۴۸ ساعت مهلت دارد. در این زمان مجلس شورای ملی تشکیل می‌شود. نمایندگان آماده ولی بلا تکلیف مانده‌اند در این موقع مدرس در میان بهت و حیرت حاضران از جای بر می‌خیزد و در نطقی مختصر، با آرامش کامل و کلمات شمرده می‌گوید: آقایان اگر مشیت امور بر این قرار گرفته باشد که آزادی و استقلال ما به زور از ما سلب شود، سزاوار نیست ما خودمان به دست خودمان آن را امضاء کنیم آن‌گاه با فریاد می‌گوید: نه! ما هرگز تسلیم نمی‌شویم و از این تهدیدها نمی‌هراسیم. [۵۷۴]. امام درباره اثر فوق العاده شجاعانه این مجتهد متعهد و زمان شناس که باعث شد نمایندگان مرعوب مجلس روحیه بگیرند می‌فرماید: یک روحانی با دست لرزان آمد پشت تریبون ایستاد و گفت: حالا- که بناست از بین برویم، چرا خودمان از بین ببریم خودمان را؟ رأی مخالف داد. بقیه جرئت پیدا کردند و رأی مخالف [دادند] رد کردند اولتیماتوم را. آن‌ها هم هیچ غلطی نکردند. [۵۷۵]. اصولاً بیداری مسلمانان و حضور آنان در صحنه سیاسی اجتماعی برای دفاع از ارزش‌های اسلامی و کرامت‌های انسانی مرهون اقدامات شجاعانه عالمان روشن ضمیر و دین مدار است.

سحره فرعون وقتی ایمان آوردند؛ با تهدید سهمگین و بی رحمانه فرعون مواجه شدند ولی جان برکف نهاده، شجاعانه اعلام کردند: قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمِمَّا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السُّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَابْقَى [۵۷۶]. سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، مقدم نخواهیم داشت. هر حکمی می خواهی بکن، تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی. ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی، ببخشاید و خدا بهتر و پایدارتر است. هر جا خواص جان نثاری کرده و خطر را به جان پذیرفته اند، توانسته اند منشاء اثر شوند و تحول ایجاد کنند. به عنوان مثال، وقتی دو نفر از حواریین حضرت عیسی (ع) برای دعوت اهل انطاکیه وارد شدند و بعد نفر سوم به پشتیبانی آنان وارد شد، در جو تکذیب و خفقان که اهل شهر پیامبران را به سنگسار شدن و شکنجه کردن تهدید می نمودند، فردی جان برکف برخاست و فریاد برآورد: که مرا آفریده و همگی به سوی او باز می گردید؟ آیا غیر از او خدایانی را اتخاذ کنم که اگر خدای رحمان بخواهد مرا زبانی برساند، شفاعت آن خدایان مرا سودی نرساند و نجات ندهد؟ در چنین صورتی در گمراهی آشکار خواهم بود. به راستی که من به پروردگار شما ایمان آوردم پس شهادت مرا بشنوید. این مرد جان نثار در آن جو خفقان و تهدید با قبول خطر، ایمان خود را اعلام کرد و با این که به شهادت رسید و او را قطعه قطعه کردند ولی ایمان آوردن و اعلام ایمان او تأییدی مهم از رسولان و ضربه ای سخت بر پیکر کفر و شرک حاکم بود. مؤمنان متعهد، در حساس ترین شرایط تاریخی که کیان اسلام را در خطر می بینند برای حفظ و صیانت از مکتب حیاتبخش اسلام، پای در میدان نبرد می نهند و با جان فشانی و نثار خون خویش ارزش های اسلامی و الهی را در جامعه شکوفا می سازند و خود به حیات ابدی می پیوندند. امام خمینی معتقد است که حیات مجدد اسلام در قرن حاضر، مرهون شهادت طلبی و فداکاری دلاور مردان مبارز می باشد و یکی از ویژگی های مهم خواص حق را جان نثاری و شوق به شهادت در راه اعلامی کلمه حق بر می شمارد و درباره شهادت طلبی ملت سرافراز ایران در مبارزه با طاغوت می فرماید: ... زن و مرد، صغیر و کبیر، در هر وقت که اقتضا می کرد در خیابان ها می ریختند و هیچ در مقابل مسلسل ها ابا نداشتند؛ سینه ها را باز می کردند و می گفتند: بز، باید بگویم که گوشت و خون غلبه کرد بر تانک و مسلسل. [۵۷۷]. و در پیام چهلم شهدای هفدهم شهریور تهران، در وصف شهادت طلبان مبارز می فرماید: نونها لان هفت هشت ساله دبستان های ما فدائی می دهند و در راه اسلام عزیز و کشور، خون نثار می کنند. شما در چه تاریخی چنین دیده اید؟ امروز زن های شیردل، طفل خود را در آغوش کشیده و به میدان مسلسل و تانک دژخیمان رژیم می روند. [۵۷۸]. از عوامل پیروزی دوران دفاع مقدس شوق به شهادت و به پیشواز مرگ رفتن شجاعان عرصه نبرد بود؛ عنصر شهادت طلبی از بارزترین خصوصیات بود که رزمندگان اسلام به آن افتخار می جستند. حضرت امام خاطره های فراوانی از شوق به شهادت در جوانان و پیران بیان داشته و چنین روحیه عظیمی را بارها ستوده است که در این قسمت به چند خاطره ایشان اشاره می شود: یک جوانی آمده بود، گفت دو تا برادرم کشته شده، خودم می خواهم بروم. گفتم جوان، تو کافی است، آنها رفتند دیگر بس است، شروع کرد گریه کردن. [۵۷۹]. همچنین درباره جوان جانبازی که به ملاقات ایشان آمده بود می فرماید: ... هر دو پایش را از دست داده و او را خواباندند و آوردند پیش من، مع ذلک، می گوید که دعا کنید که من شهید بشوم. [۵۸۰]. استواری و شکست ناپذیری راه حق در طول تاریخ رهین روحیه رادمردانی است که شهادت را در آغوش گرفته و با خون خود درخت تنومند اسلام را آبیاری کرده اند.

استقامت و پایداری

خواصی که حق را شناخته و پیروی کرده باشند، در ابتدا زیادند ولی از آنجا که پیمودن راه حق و مقابله با انحرافات و

کجروی‌ها با سختی‌های فراوان همراه است، صبر و استقامت بسیار لازم دارد. پیامبران و اصحاب با وفای آنان خواصی بودند که صبر و تحمل بسیار ورزیدند و منشاء تحولات بسیار گشتند: (وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ) [۵۸۱]. چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی بسیاری به همراه آنان جنگیدند و در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند) و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد. پیامبران، بخصوص پیامبران اولوالعزم بیشترین تحمل را در راه خدا داشتند: وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا [۵۸۲]. پیامبران پیش از تو نیز تکذیب شدند اما در برابر تکذیب‌ها و آزارها صبر و استقامت ورزیدند تا اینکه یاری ما به آنان رسید. (فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ) مانند پیامبران با عزم و اراده در مقابل سختی‌ها صبر و استقامت داشته باش. پایدارِ فرهیختگان جامعه اسلامی، در راه تحقق آرمان‌های متعالی و ایده‌های اصیل اسلامی و عدم چرخش از مواضع اصولی، بزرگترین و مهم‌ترین شاخصه و رمز موفقیت خواص است. ثمره شیرین پیروزی بر باطل و شکوفایی ارزش‌های اسلامی مرهون استقامت رادمردانی است که خستگی‌ناپذیری‌شان دشمن را به زانو درآورده است. خواص حق، آیه (فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرَتْ) را سرلوحه زندگی خویش قرار می‌دهند و در برابر هر گونه تهدیدی که در راه احیای دین و تحقق اهداف الهی آنان پدید آید، مقاوم می‌ایستند، و هیچ‌گاه تسلیم حوادث ناگوار و موانع پیش‌آمده نمی‌گردند. امام درباره استقامت پیش‌تازان قیام می‌فرماید: دسته‌ای که از اول خودشان را مهیا کردند برای مقابله، مقابله با ظلم؛ این دسته از اول توجه به این معنا داشتند که این مقابله زحمت دارد، این مقابله شهادت دارد، این مقابله حبس دارد، این‌ها در حبس هم بعضی‌شان می‌رفتند و آن زجرها را می‌کشیدند، قدمشان که از حبس بیرون می‌آمد می‌رفتند باز سراغ مقابله با رژیم ستم‌شاهی. [۵۸۳]. استقامت و پایمردی مبارزان دوران مشروطیت و تلاش خستگی‌ناپذیری آنان تا پای جان برای برچیدن نظام استبدادی و تحقق مشروطه اسلامی و منطبق با موازین شرع از بارزترین ویژگی رهبران مشروطیت مشروعه است که امام به آن اشاره می‌نماید: مرحوم شیخ فضل‌الله ایستاد که مشروطه باید مشروعه باشد باید قوانین موافق اسلام باشد. [۵۸۴]. تضمین استمرار راه حق، تحمل ناگواری‌ها و پایمردی در برخورد با مشکلات و رخدادهای پیش‌آمده از سوی دشمنان است که از نظر امام مهمترین عامل پیشبرد نهضت اسلامی است: ملت راه خودش را یافته است و آن راه را دارد با کمال جدیت و قدرت تعقیب می‌کند البته راه حق دشواری‌ها دارد، راه حق ناگواری‌ها دارد، لکن آن‌ها که اهل حق است و راه حق را می‌خواهد برود، آن نباید هیچ‌تصور این را بکند که کوچکترین سستی را به خودش راه بدهد و باید با کمال قدرت به پیش برود. [۵۸۵]. یکی از مشکلاتی که برای خواص حق و افراد مؤثر و سرنوشت‌ساز در صحنه سیاست و اجتماع پدید می‌آید، رواج شایعات و تهمت از سوی دشمن است تا آنان را از عرصه سیاست و امور اجتماعی خارج سازند. امام بر پایداری خواص در تحمل تهمت و شایعه تأکید می‌نماید: نباید از دروغ و بدنامی و حرف زشتی که به ما نسبت می‌دهند از میدان به در برویم. [۵۸۶]. خستگی‌ناپذیری خواص حق در برابر ناملایمات برای ادای تکلیف شرعی و سیاسی دارای مراتب گوناگونی است که سخت‌ترین آنها سرمایه‌گذاری از آبروی خویش برای حضور در صحنه سیاست در جهت حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی است. مقام معظم رهبری در این باره می‌فرماید: آدم‌های اهل معنی، اهل حکمت و دقت خوب درک می‌کنند، گاهی زنده ماندن و زندگی کردن و در یک محیط تلاش کردن به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقاء خدا پیوستن است. [۵۸۷].

تحلیل نگری

بررسی دقیق و اندیشمندانه حوادث و مسائل سیاسی روز و تجزیه و تحلیل هر گونه واقعه و حادثه، رهایی از شبهه

زدگی را در پی دارد و کسانی که به حوادث با دقت و از روی بصیرت و بینش بنگرند، هیچ گاه به دام شبهات نمی افتند. امام صادق (ع) می فرماید: الْعَالَمُ بزمانه لا- تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِس [۵۸۸]. بر عالم به زمان خود، افکار آلوده و شبهات هجوم نخواهد آورد. کسانی که آشنایی کامل به موقعیت ها و وضعیت های سیاسی داشته باشند و شرایط پیچیده جامعه را از نظر تحولات سیاسی کاملاً درک کنند دچار گمراهی نمی گردند. امام خمینی درباره قدرت تحلیل و بینش صحیح مادران شهید در دوران انقلاب می فرماید: یکی از این مادرها در بهشت زهرا ایستاده و صحبت کرده که درخت آزادی محتاج به آبیاری است و خون پسر من یکی از چیزهایی است که آبیاری می کند، ما یک چنین شیرزنانی داریم. [۵۸۹]. مادرهایی که چهار تا بچه داشتند، سه تا بچه هایشان رفته بود، باز می گفتند که این هم اگر برود برای خداست. [۵۹۰]. فهم صحیح از مشکلات و سختی های انقلاب و پیامدهای آن، مهم ترین ویژگی خواص حق است تا هیچ گاه برای دستیابی به هدف های متعالی انقلاب اسلامی دچار تردید نگردند. یکی از مسؤولان در خاطرات خود می گوید: یکی دو ماه قبل از پیروزی انقلاب، یکی از دوستان به قم رفته بود. ایشان می گفت: آن روزها، مردم پس از یک اعتصاب طولانی، داشتند مغازه ها را کم کم باز می کردند. دیدم پیرمردی مغازه خود را باز کرده و آنجا پر از هندوانه پوسیده است، چون مدتی در مغازه اش را مثل همه بسته بود. من به قیافه، چهره و حالت کاملاً فقیرانه او نگاه کردم، در حالی که او با خراب شدن هندوانه ها، تمام سرمایه خود را از دست داده بود. به ذهنم رسیده بود که به او کمک کنم و بعد ترسیدم که پیشنهاد کمک توهین آمیز باشد و تصمیم گرفتم به بهانه خرید این کمک را بکنم، لذا به مغازه رفتم و گفتم: قیمت هندوانه ها چند؟ یکی، دو هندوانه برای ما وزن کن! پیرمرد نگاهی به من کرد و لبخندی زد و گفت: ما خمینی را نمی فروشیم! نگاه کنید، عزت نفس، اخلاق و خودآگاهی را ببینید. [۵۹۱].

جانبداری از حق

خواص هیچ گاه بی طرف نبوده و نیستند. ویژگی برجسته آنها جانبداری پیوسته از حق و باطل گریزی است. مقتضای ایمان، جانبداری صریح از حق و ستیز با باطل است. امام صادق (ع) می فرماید: إِنَّ مِنْ حَقِيقَةِ الْإِيْمَانِ أَنْ تُؤَثِّرَ الْحَقُّ وَ أَنْ ضَرَّكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ أَنْ نَفَعَكَ؛ از حقیقت ایمان آن است که حق را بر باطل ترجیح دهی، هر چند حق، به زیان باشد و گرایش به باطل تو را سود رساند. حضرت علی (ع) نیز یکی از ویژگی های خواص را وارد نشدن در باطل و خارج نشدن از مدار حق می دانند. وَ لَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَ لَا يُخْرَجُ مِنَ الْحَقِّ [۵۹۲]. خواص آنجا که حق را ببینند می ایستند، حمایت می کنند و از هیچ مشکلی نمی هراسند. در قاموس خواص بی طرفی معنا ندارد، بی طرفی در برابر حق، همسنگ ستیز با حق است.

عبرت آموزی

نکته سنجان و تحلیل گران در بررسی رویدادهای تاریخی درس های عبرت آموزی را مشاهده می کنند. حضرت امام تاریخ را معلم انسان می داند. و نخبگان و فرهیختگان را به مطالعه دقیق تاریخ انبیا و صدر اسلام و چند قرن اخیر و تاریخ معاصر فرا می خواند تا به نقاط ضعف و قوت قیام ها و برنامه های اصلاحی و هدایت گرانه انقلاب ها پی ببرند. این مطالعه به آنان کمک می کند تا علت زوال حکومت های شایسته، و حاکمیت ناصالحان؛ علت شکست و ناکامی ها را بشناسند و عبرت گیرند و راه کارهایی را که باید برای بیداری و هوشیاری ملت ها به کار برند، به طور صحیح به کار بندند تا دچار اشتباهات گذشته نگردند. حضرت علی (ع) در باره عبرت آموزی از حوادث تاریخی می فرماید: إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ حَجَزَتْهُ التَّقْوَى عَنْ تَقَعُّمِ الشُّبُهَاتِ [۵۹۳]. بی شک اگر ژرف نگری برای کسی فاجعه های تاریخ را که فرا روی اوست عریان سازد، حاصلش تقوایی باشد که او را از ناسنجیده به آب زدن و در امواج فتنه ها فرو افتادن باز می دارد. امام علت

نفرت شدید مردم ایران را از رژیم ستم شاهی در دوران اوج گیری انقلاب تجربه تلخ مردم از تاریخ دودمان پهلوی می داند و در پاسخ به خبرنگارانی که علت جوشش میلیونی مردم را از ایشان جویا می شدند می فرماید: ملت در طول سالیان گذشته، ماهیت شاه را به خوبی شناخته است و بیش از این فریب اعمال و اقوال او را نمی خورد. [۵۹۴]. از دیدگاه امام عبرت آموزی ملت قهرمان ایران از تاریخ گذشتگان هنگام موضع گیری های قاطع و محکم آنان در برابر تهدیدات استکبار جهانی آشکار می گردد.... گمان می کردند که با یک تشر ایران را می توانند چه بکنند، گمان می کردند که حالا هم زمان قاجار است! حالا هم زمان پهلوی است!... امام صادق (ع) می فرماید: لَا يُلْسَعُ الْعَاقِلُ مِنْجُرِّ مَرَّتَيْنِ [۵۹۵]. انسان عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی شود. حوادث تاریخی عبرت آموز در یکی دو قرن اخیر از جمله مسائلی است که همواره امام بیشترین توجه و اشاره را به آنها داشته اند. نهضت مشروطیت و انحراف در آن توسط سیاستبازان حرفه ای و غریزه و خارج ساختن روحانیت از صحنه سیاست؛ نهضت ملی شدن نفت و حوادث پس از آن و دیگر رویدادهای این دوره تاریخ دارای نکته های فراوانی است که عقلای جامعه به آن با نظر عبرت و پند آموزی نگریسته اند. حضرت امام همواره به خواص جامعه هشدار داده اند تا به حوادث تاریخی بیشتر توجه داشته باشند و از تکرار حوادث تلخ تاریخی پیشگیری نمایند. اگر روحانیون، ملت، خطباء، علماء، نویسندگان و روشنفکران متعهد سستی بکنند و از قضایای صدر مشروطیت عبرت نگیرند به سر این انقلاب آن خواهد آمد که به سر انقلاب مشروطه آمد. [۵۹۶]. پس از گذشت ده سال از پیروزی انقلاب، حضرت امام با بررسی و تجزیه و تحلیل موضع گیری و عملکرد و اندیشه برخی از مسؤولان و کارگزاران نظام، مانند برخی از اعضای هیأت دولت موقت و لیبرال ها که گرایش به مذاکره با آمریکا داشتند و راه را برای نفوذ عوامل دشمن هموار می کردند و همواره با اصول کلی انقلاب سر ستیز داشتند، به عنوان یک نکته مهم عبرت آموز به کارگزاران نظام اسلامی هشدار می دهد: از تجربه تلخ روی کار آمدن انقلابی نماها و به ظاهر عقلای قوم، که هرگز با اصول و اهداف روحانیت آشتی نکرده اند عبرت بگیرند که مبدا گذشته تفکر و خیانت آنان فراموش، و دل سوزی های بی مورد و ساده اندیشی ها سبب مراجعت آنان به پست های کلیدی و سرنوشت ساز نظام شود. [۵۹۷].

آسیب شناسی خواص حق

اشاره

بدیهی است خواص حق با توجه به ویژگی ها و مسؤولیت ها و موقعیت سیاسی اجتماعی که دارند بیشتر از دیگران در معرض آفات و خطرات گوناگون قرار می گیرند. در این صورت لغزش آنها تنها سقوط یا انحراف یک فرد محسوب نمی گردد، بلکه یک جامعه را به انحراف می کشاند. پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صِلِحَا صِلِحَتْ أُمَّتِي، وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْهُمَا؟ قَالَ: الْفُقَهَاءُ وَالْأُمَرَاءُ [۵۹۸]. دو دسته از پیروان من هستند که هرگاه درست شوند مردم نیز درست شوند و اگر تباه گردند مردم نیز تباه گردند، سؤال شد چه کسانی هستند؟ فرمود: فقیهان و امیران.

تعلقات و دل بستگی های مادی

شکوفایی ها و جلوه های زندگی دنیا سبب تعلق خاطر شده، انسان دل بسته، دست و پا بسته هم می گردد. رسول خدا فرمود: أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي زَهْرَةُ الدُّنْيَا وَ كَثْرَتُهَا [۵۹۹]. بیشترین چیزی که از آن بر اتمم می ترسم، جلوه های دنیا و زیادی آن است. خواص تا زمانی که در لذات مادی غوطه ور نشده باشند در محیط اجتماعی پیرامون خود تحول آفرین هستند.

اما همین که متاع دنیا آنها را احاطه کرد، از اقدام های مؤثر و انقلابی باز می ماند. خداوند در سوره انفال درباره مؤمنان اول هجرت و تشکیل حکومت اسلامی می فرماید که ده نفر از شما توان و وظیفه مقابله و مقاومت در برابر صد نفر را داشتید ولی الان (مدتی از جنگ بدر و هنگام نزول آیات مذکور) به خاطر پیدا شدن ضعف در شما، هر نفر از شما توان مقاومت در برابر دو نفر از دشمن را دارد. [۶۰۰]. پیامبر گرامی اسلامی می فرماید: حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ [۶۰۱]. منشاء همه گناهان، دنیا دوستی است. زیرا حب دنیا آغاز انحطاط اخلاقی و انحراف در سیر مبارزه علیه بی عدالتی و انجام اصلاحات سیاسی اجتماعی است. ثمره این رذیله در عملکرد خواص حق این است که به جای در نظر گرفتن مصلحت جامعه اسلامی و ادای تکلیف قانونی و شرعی به ارضای امیال درونی خویش می اندیشند. امام باقر(ع) می فرماید: مَا ذُبَّانِ ضَارِبَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوَّلِهَا وَ هَذَا فِي آخِرِهَا مَا أَسْرَعَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ [۶۰۲]. نابودی دین مؤمن در اثر حب مال و جاه سریع تر است از نابودی گله بی شبان که دو گرگ درنده از پیش و پس بر آن گله حمله ور شوند. حضرت امام علت اصلی رسوخ این رذیله در اخلاق و رفتار برگزیدگان جامعه و دولتمردان را عدم تزکیه می داند و می فرماید: باید کسانی که می خواهند در این عالم تربیت کنند دیگران را، قبلاً خودشان تزکیه شده باشند... و این تزکیه برای دولتمردان، برای سلاطین، برای رؤسای جمهور، برای دولت ها، و برای سردمداران بیشتر لازم است تا برای مردم عادی... اگر طغیان در کسی شد که مردم او را پذیرفته اند. در سلطانی شد که مردم آن سلطان را پذیرفته اند، در رؤسایی شد که مردم آنها را پذیرفته اند، این گاهی یک کشور را به فساد می کشد و گاهی کشورها را به فساد می کشد! این طغیان ها که موجب این است که کشورهایی به تباهی کشیده بشود برای این است که تزکیه نشده است کسی که زمام امور به دستش است. [۶۰۳].

ساده اندیشی

عدم شناخت صحیح از پیچیدگی های سیاست های دشمنان و فریبکاران و نداشتن تحلیل دقیق و صحیح از رخداد های سیاسی ایران و جهان، از جمله دلایلی است که خواص حق را به دام نقشه های شیطانی دشمن گرفتار می سازد. حضرت امام در خاطره ای ساده اندیشی یکی از این خواص را در دوران اجرای نقشه های استعماری در کشور ایران چنین بیان می کند: آن وقتی که رضاخان عمومه های معممین را برمی داشت، بعد هم یک حوزه امتحانیه گذاشته بود به اصطلاح خودش، یکی از علمای قم خداوند رحمتش کند - به من فرمود: خوب می خواهند بدها را از خوب ها جدا کنند چه اشکال دارد؟ من به ایشان عرض کردم، این ها با خوب هایشان بد هستند، نمی خواهند بدها را بشناسند، می خواهند خوب ها را بشناسند کمر خوبها را بشکنند. [۶۰۴]. در نظام اسلامی، ساده اندیشان به راحتی از سوی سیاستبازان و سوسه گر تحریک می شوند و از اندیشه های دیگران تأثیر می پذیرند و نفوذی هایی که سعی در القای بدبینی نسبت به برنامه های نظام اسلامی در خواص ساده اندیش را دارند، آنان را در برابر سیاست های اجرایی و مسائل حکومتی به صف آراییی وادار می کنند. قرآن کریم این گونه واسطه ها و تحریف کنندگان اخبار که به شکل موزیانه افراد را تحریک می کنند فاسق نامیده و خطاب به اهل ایمان می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُكُمْ عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ [۶۰۵]. ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و بعد از آنچه کرده اید پشیمان شوید. گاهی سوسه کنندگان، اخبار مغرضانه و تحریف شده ای را به برخی از بزرگان ساده اندیش می دادند و آنان را به موضع گیری و اشکال تراشی در برابر برخی از سیاست های کلی نظام اسلامی وادار می ساختند. امام درباره پرهیز از ساده اندیشی خواص در شنیدن اخبار برخی اطرافیان مغرض یا واسطه های خیانت کار فرمود: چه شده است شما را که گول چند تا شیطان را در گوشه و کنار کشور می خورید و نمی دانید چه می کنید؟ نمی دانید تیشه برداشته اید و به ریشه

اسلام می‌زنید؟! نمی‌دانید که تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف اسلام است و تضعیف اسلام را شما نمی‌خواهید؟ لیکن از روی نادانی شما را وادار می‌کنند تا این مسائل را طرح بکنید به خود آید و این قدر ساده دل نباشید. [۶۰۶].

خودپرستی

اولین جلوه دنیا پرستی (خودپرستی) است؛ خود را بت دیدن و در حد معبود پرستیدن! (خود پرستی) یعنی خود و متعلقات خود را حق دیدن و بی‌چون و چرا و بدون منطق از آرا و نظریات خود دفاع کردن و آن را محور حب و بغض قرار دادن! امام صادق (ع) این را آغاز شرک نامیده است؛ فرمود آغاز شرک آن است که: *مَنْ ابْتَدَعَ رَأْيًا فَاحَبَّ عَلَيْهِ* او ابغض علیه. [۶۰۷]. آن کس که رأیی را بنیان گذارد و محور حب و بغضش را همان قرار دهد). اولین پله شرک (خود محوری) است و این آغاز انحرافی بزرگ است، انحرافی که دنیا و آخرت را تباه کرده و قدرت درک حقایق را از انسان سلب می‌کند: *أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ* [۶۰۸]. آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده ای افکنده؟ با این حال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند، آیا متذکر نمی‌شوید؟

انگیزه‌های غیر الهی

اگر اقدام خواص بر اثر انگیزه‌های الهی باشد، یاری و تأیید خداوند نیز شامل حالشان شده، تا پایان راه خواهند ایستاد. ولی اگر انگیزه‌های غیر الهی در اقدام دخیل شد، چون این انگیزه‌ها نابود شدنی و بی‌دوام است، آینده حرکت بدون پشتوانه خواهد بود. نمونه این مطلب را قرآن در جریان بنی اسرائیل و اصحاب طالوت ذکر می‌کند. آنها ابتدا به پیامبرشان گفتند: (فرماندهی برای ما برگزین تا در راه خدا جهاد کنیم) و وقتی با تردید پیامبرشان در مورد جهاد کردن آنها مواجه شدند، جواب دادند: *قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا... [۶۰۹]*. چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از نزد فرزندانمان رانده شده ایم. اما هنگامی که حکم جهاد صادر شد، دوام نیاوردند و جز عده ای قلیل و مخلص بقیه در امتحان شکست خوردند. آیت الله جوادی آملی در ذیل این آیه می‌فرماید: (انگیزه اصلی برای مبارزه در این گروه، همان علاقه به وطن و آب و خاک و فرزندان بوده است. گرچه ممکن است علاقه به وطن یا علاقه به فرزند و مانند آن، زمینه مبارزه را فراهم بکند. ولی این عمل دوام ندارد. زیرا آن که علاقه به وطن یا فرزند دارد، ممکن است با مشاهده شداید، در بین راه از جهاد برگردد. تنها عامل مهم مبارزه، عشق به لقای حق است نه علاقه به آب و خاک و فرزند، لذا اینها گفتند: چرا مبارزه نکنیم....) ولی با مشاهده برخی از دشواری‌های جنگ، از بین راه برگشتند. [۶۱۰].

سستی و غفلت (اشتباهات)

بهره برداری نکردن صحیح از فرصت‌های استثنایی و حساس تاریخ و غفلت و یا سستی خواص حق در حضور فعال و به موقع در صحنه‌های سیاسی و اجرایی، ضرباتی سخت بر پیکره جامعه اسلامی وارد می‌سازد. در فرهنگ روایات ائمه معصومین (ع) بهره‌گیری مناسب از فرصت‌های به دست آمده را غنیمت؛ و از دست دادن فرصت‌های طلایی و استثنایی را خسارت جبران ناپذیری می‌دانند که باعث غصه و اندوه می‌گردد. حضرت علی (ع) می‌فرماید: *بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً [۶۱۱]*. از فرصت‌ها استفاده کن پیش از آن که از دست دادن آنها مایه اندوه شود. سستی‌ها و غفلت‌هایی که از جانب خواص حق و علمای متعهد و عظیم‌الشان در سده‌های اخیر تا آغاز انقلاب اسلامی صورت گرفته است، لطمات و خسارات جبران ناپذیری را به جامعه مسلمین وارد

ساخته است. حضرت امام درباره سستی و غفلت علما و اندیشمندان عصر مشروطیت می فرماید: صدر مشروطه که رفتند کنار، اشخاصی که متعهد بودند، و قبضه کردند مشروطه را آنهایی که متعهد به اسلام نبودند، اسلام را به آن جا کشاندند که همه دیدید. اگر صدر مشروطه علما آمده بودند در میدان، مؤمنین آمده بودند، روشنفکرهای متعهد آمده بودند، و مسلمان های متعهد آمده بودند و قبضه کرده بودند مجلس را و نگذاشته بودند که دیگران بیایند مجلس را بگیرند، ما به این روزگار نمی رسیدیم، ما مملکتمان خراب نمی شد، ما عزتمان از بین نمی رفت. [۶۱۲].

ترس و نگرانی

خوف از شکنجه و از دست رفتن دارایی و اموال و یا ترس از کشته شدن آفتی است که انجام تعهد دینی عالمان راستین را در هدایت مردم به سوی رستگاری به فراموشی می سپارد. تاکنون بسیاری از جنبش های اسلامی به دلیل ترس مردم و برخی از علما از کشته شدن و یا برای حفظ اموال و موقعیت اجتماعی خود به شکست انجامیده است. در دوران مبارزات ملت ایران به رهبری حضرت امام علیه رژیم ستم شاهی نیز تعدادی از مبارزان و خواص حق به این لغزش دچار شدند و بر اثر ترس و وحشتی که سازمان جهمی ساواک برای آنان پدید آورده بود از صحنه مبارزه خود را کنار کشیدند و برای حفظ جان و مال خویش سکوت اختیار کردند. امام می فرماید: در طول این نهضت اشخاصی را، بسیار هم مردم نمازخوان و ملا و معتبر و اینها، لکن در همان یورش اول که سازمان امنیت (ساواک) برد و یک دسته ای را اذیت کرد و زد، راحت طلبی را برداشتند و انتخاب کردند و کنار نشستند. [۶۱۳]. مقام معظم رهبری درباره تأثیر ناگوار ترس خواص حق از انجام مسؤلیت قیام و مبارزه می فرماید: ... خواص طرفدار حق در یک جامعه آن چنان می شوند یا اکثریت قاطعشان آن چنان می شوند که برای شان دنیای خودشان اهمیت پیدا می کند، از ترس جان و از ترس از دست دادن مال، از ترس از دست دادن مقام و پست، از ترس منفور شدن، از ترس تنها ماندن حاضر می شوند حاکمیت باطل را قبول کنند. و در مقابل باطل نمی ایستند و از حق طرفداری نمی کنند و جانشان را به خطر نمی اندازند، وقتی که این طور شد، شهادت حسین بن علی با آن وضع آغاز می شود. [۶۱۴]. حضرت علی (ع) درباره علت و ریشه عنصر ترس در وجود برخی مؤمنان می فرماید: **شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ** [۶۱۵]. ترس شدید، برخاسته از ناتوانی نفس و ضعف یقین به خداوند است.

بروز اختلاف

فاجعه آمیزترین آفت جامعه اسلامی در طول تاریخ اسلام، اختلافات داخلی میان مسلمانان است که تاکنون حوادث ذلت باری را پدید آورده است. به خصوص اگر این تفرقه در بین برجستگان و اندیشمندان متعهد و کارگزاران حکومت دینی و اسلامی به وجود آید. حضرت علی (ع) درباره اثر تخریبی اختلاف می فرماید: **الْخِلَافُ يَهْدِمُ الرَّأْيَ**. [۶۱۶]. اختلاف ویرانگر اندیشه است. [۶۱۷].

پندها و عبرت های عاشورا

اشاره

علی اصغر الهامی نیاواژه های عبرت و عبرت و اعتبار از ریشه (عبر) گرفته شده اند که به معنای عبور از حالی به حالی دیگرند با این تفاوت که (عبرت) به معنای اشک است، زیرا از لابه لای چشم می گذرد و (عبرت) و (اعتبار) به حالی می گویند که از

دیدن چیز یا چیزهایی، به چیز یا چیزهای نامرئی پی ببریم؛ چنان که تعبیر خواب نیز به معنای گذشتن از ظاهر خواب به باطن آن است. [۶۱۸].

تفاوت درس و عبرت

مبدء و منشاء درس، بیشتر، امور پسندیده و نیکوست ولی در عبرت جنبه زیانبار چیزی را نشان می دهند و به عبرت آموز به گونه غیر مستقیم می آموزند که از افتادن به چنین زبانی بر حذر باشد و گرد آن نگردد. امام علی (ع) می فرماید: مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْأَعْتِبَارَ. [۶۱۹]. چقدر عبرتها فراوانند و عبرت آموزی، اندک! در قرآن و روایات، دو واژه (اسوه و عبرت) در حیطه درس آموزی و عبرت آموزی به کار رفته اند؛ چنان که خداوند می فرماید: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ...) [۶۲۰]. برای شما در [وجود] رسول خدا [ص] سرمشقی نیکو است؛ برای هر کس که به خدا و روز رستاخیز امید دارد. این بدان سبب است که پیامبر اسلام (ص) همه کمالات انسانی را به برترین گونه اش داراست و همه انسانها نه تنها می توانند و بلکه باید آن رهبر یگانه و خاندان پاکش را در هر کمالی، سرمشق و اسوه خویش سازند و از آنان درس انسانیت و خدا جویی و حق پویی بیاموزند؛ چنانکه حضرت امام حسین (ع) می فرماید: (... لَكُمْ فِي أُسْوَةٍ) [۶۲۱]. من نمونه آرمانی شما میم. از سویی دیگر، داستان زندگی ننگین فرعون و فرجام نکت بارش در چند جای قرآن مطرح شده و خداوند، آن را (عبرت) خوانده است: (فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرِهِ وَالْأُولَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى) (نازعات / ۲۵ - ۲۶) خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت؛ در این، عبرتی است برای هر کس که بیم دارد. ادبیات فارسی نیز به عبرت از این زاویه نگریسته است؛ چنان که در شعر سعدی آمده است: اینکه در شهنامه ها آورده اند رستم و رویینه تن اسفندیار تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یادگار این همه رفتند و مای شوخ چشم هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار همچنین، اقبال لاهوری زندگی بی معنویت و ماده گرایی غرب را از همین دیدگاه مایه عبرت دانسته و سروده است: غریبان را شیوه های ساحری است تکیه جز بر خویش کردن کافری استگر چه دارد شیوه های رنگ رنگ من به جز عبرت نگیرم از فرنگ

ضرورت عبرت آموزی

درک ناپایداری و فنای سرای دنیا از بدیهیات خرد آدمی است که هیچ خردمندی در آن تردید ندارد و ساکنان عالم خاک، دیر یا زود باید به سرای باقی کوچ کنند. قرآن کریم به صراحت می فرماید: (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ) [۶۲۲]. هر کسی [طعم] مرگ را خواهد چشید. سپس، به سوی ما باز خواهید گشت. امام بیداردلان، امیرمؤمنان می فرماید: (إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عِبْرٍ وَ... مِنْ عِبْرَاهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ؛ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَ لَا مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ) [۶۲۳]. همانا دنیا، سرای نیستی و سختی و دگرگونی ها و عبرتهاست و... از عبرتهای آن این است که اجل آدمی، در آستانه دستیابی به آرزویش به ناگاه فرا می رسد و رشته آرزویش را می گسلد و در نتیجه نه آرزویی به دست می آید و نه آرزومندی، رهایی می یابد. عبرت آموزی با هستی آدمی عجین و جزئی از آن است و آن کس که از عبرت آموزی می گریزد، در واقع، بخشی ارزشمند از زندگی خویش را از کف و گونه ای کمال را از دست می دهد. بنابراین، همان گونه که انسان از تجربه های ارزنده گذشتگان، برای پیشرفت در زندگانی مادی و رفاه اقتصادی خویش بهره می جوید و در حقیقت، بخشی بزرگ از تمدن بشری را به یاری همان تجربه ها سامان می دهد، در زندگانی معنوی و رفتار و کردار خویش نیز باید بدانان نظر کند و از ناکامی ها و شکست ها و مصیبت هایشان عبرت بیاموزد و درس بگیرد.

عبرت آموزی در قرآن

در بیش از ده آیه قرآن ترغیب و تشویق فراوان به (سیر در ارض) [۶۲۴] است، (سیر در ارض) به معنای بررسی حوادث تاریخی و دیدن جغرافیای حوادث، جهت عبرت آموزی است. (أولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبۃ الذین من قبلهم...) [۶۲۵]. آیا اینان سیر در زمین نمی کنند تا بنگرند سرنوشت آنان (طغیانگران پیشین) چگونه شد...؟ (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبۃ المکذبین) [۶۲۶]. بگو سیر در زمین داشته باشید تا بنگرید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه شد؟ در این آیه و امثال آن، (نظر) هدف سیر در ارض معرفی شده است و (نظر) یعنی (عبرت آموزی). مسأله عبرت آموزی در برخی از آیات نیز، صریحاً ذکر شده است. به عنوان نمونه: الف - در سوره آل عمران آیه ۱۳ عنایت حضرت حق به رزمندگان جنگ بدر و القاء رعب در دل دشمنان را مایه عبرت صاحبان بصیرت بیان می کند. (قد کان لکم آیه فی فئتین التقتا فئه تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة یرونهم مثلهم رأی العین والله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبره لاولی الابصار) در دو گروهی که در میان جنگ بدر با هم روبرو شدند، نشانه و درس عبرتی برای شما بود. یک گروه در راه خدا نبرد می کردند و جمع دیگری که کافر بودند (در راه شیطان پست) در حالی که آنها گروه را با خشم خود دوبرابر آنچه بودند می دیدند [و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد و خداوند هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) با یاری خود تأیید می کند]. در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت. عبرتی که حضرت حق در پی گوشزد کردن آن است این است که در جنگ، ایمان حرف اول را می زند نه نیرو و سلاح، اگر ایمان بود عنایت حق هم هست. (ان تنصروا الله ینصرکم و ینتھب اقدامکم) اگر شما خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری کرده ثابت قدم می دارد. امتی که پشتیبانی نیرومند همچون حضرت حق را داشت شکست ناپذیر است، به شرط آن که وفادار به ایمان و اعتقاد خود بمانند. در جنگ بدر جبهه کفر ۱۰۰۰ نفر بودند به همراه تجهیزات فراوان و جبهه ایمان ۳۱۳ نفر بودند با تجهیزاتی فوق العاده اندک (۷ شتر، ۲ اسب، ۶ زره، ۸ شمشیر)، ولی عنصر ایمان که عنایت حضرت حق را در پی آورد، سرنوشت جنگ را به نفع مسلمین رقم زد و کفار با آن همه تجهیزات با دادن ۷۰ کشته و اسیر شکست سختی خوردند و زبونانه به مکه بازگشتند. ب) در آیات اول سوره حشر، قرآن کریم ماجرای غزوه بنی النضیر و توطئه یهودی ها علیه مسلمین و برخورد شدید لشکر اسلام با آنان و شکست سخت آنها در برابر لشکر اسلام را بیان می کند. آنگاه در نتیجه گیری، امر به عبرت آموزی می کند. (... فاعتبروا یا اولی الابصار) [۶۲۷]. پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت فاعتبروا از ماده (عبور) است. به اشک چشم (عبره) می گویند، به خاطر عبور قطرات اشک چشم. به (عبارت) از آن رو عبارت می گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند و (تعبیر خواب) از آن جهت است که انسان را از ظاهر به باطن منتقل می کند. دستور این است که صاحبان بصیرت این حوادث را آینه قرار داده حوادث زندگی را با الهام از آن تحلیل کنند. در این آئینه می بینند که تنها دژ تسخیرناپذیر دژ ایمان است و دژهای دیگر هرچند پولادین باشد، در برابر سلاح ایمان فرو می ریزد. ج) قرآن کریم، پس از آن که داستان پرفراز و نشیب زندگانی حضرت یوسف را بیان می کند، هدف از بیان این قصه انسان ساز را عبرت آموزی بیان می کند: (لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب) [۶۲۸].

عبرت آموزی در روایات

در روایات ما نیز تأکید فراوانی بر عبرت آموزی از حوادث تاریخی شده است. حضرت امام علی (ع) در روایتی کوتاه می فرماید: (الاعتبارُ یُثمِرُ العِصْمَةَ) [۶۲۹]. میوه عبرت آموزی از حوادث مصونیت از خطاها و لغزش هاست. و در روایت دیگر فرمود: (من کثر اعتباره قل عثاره) [۶۳۰]. آن کس که بیشتر عبرت بیاموزد، لغزشش کم خواهد شد. در روایت دیگر از حضرت می

خوانیم: (الاعتبار یقود الی الرشاد) [۶۳۱]. عبرت آموزی آدمی را به راه رشد و صلاح می کشاند. علی (ع) در وصیتی به امام حسن (ع) فرمود: (استدلّ علی ما لم یکن بما قد کان فانّ الأمور أشباه) [۶۳۲]. حوادث آینده را در پرتو حوادث گذشته بررسی کن که حوادث همانند یکدیگر است. و در سخنی خطاب به همه امت می فرماید: (أَنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةٌ) یعنی امت های گذشته باید مایه عبرت شما باشند. [۶۳۳]. در حدیثی حضرت امام صادق (ع) فرمود: (کان أكثر عبادة أبی ذرّ التفکر و الاعتبار) [۶۳۴]. در این روایت حضرت (عبرت آموزی) را عبادتی معرفی کرده است که اکثر عبادت بنده صالح حضرت حق ابوذر را تشکیل می داده است. و جان سخن آن که پیامبر بزرگ اسلام (ص) فرمود: (أغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الی حال) [۶۳۵]. غافل ترین مردم آن کسی است که از دگرگونی حوادث دنیا پند نیاموزد.

عاشورا، صدای قداست زدایی و حریم شکنی

آنچه در کربلا- واقع شد صدای طبعی بود که توسط رهنمان فکری مردم، آنگاه که قفل را از قداست ولایت و احکام الله برداشتند، نواخته شد. آن روز جز قلیلی خداترس و مورد رحمت خدا، کسی نمی دانست که قداست شکنی چه صدایی دارد. عاشورا همان صدای قداست زدایی و حریم شکنی است. منافقان کوردل و حسودان و خناسان دیده بودند که وقتی رسول خدا(ص) وضو می گرفت، آب وضوی حضرت به زمین نمی رسید و مؤمنان به تبرک، قطرات آب بر می گرفتند و به سر و صورت خود می زدند یا می آشامیدند. دیده بودند که (اهل بیت) در دیدگان مردم چه مقام و منزلت و قداستی دارند. بوسه های رسول خدا را بر دستان دخترش زهرا(س) دیده بودند و خطاب (ام ایها) به او را شنیده بودند. حسن و حسین علیهم السلام را بر دوش پیامبر دیده بودند و می دانستند که آنان سرور جوانان بهشتند. شنیده بودند که امین وحی، (اهل بیت) را می ستاید و آیات تطهیر و اطعام صدقه در رکوع را در مدح آنان نازل می فرماید. دیده بودند که هر جا که اسلام در سخنی می افتاد و کفر را شادی پیروزی نزدیک می شد، رسول خدا، علی (ع) را به میدان روانه می کرد و مسأله برمی گشت، کفر به عزا می نشست و اسلام و مسلمین شادمان می گشتند. حال چه باید می کردند؟ نفاق و حسادت و کینه اشان را چگونه باید فرو بنشانند؟ از آنجا آغاز کردند که در هنگام رحلت رسول خدا(ص) گفتند: این مرد هذیان می گوید!! رسول خدا(ص) قلم می خواست تا وصیت خود را در وصی بعد از خود بنگارد. اَتّهام هذیان اولین تیری بود که رسماً و علناً به حریم قداست نبوی رها شد. قبلاً بارها در نافرمانی و وسوسه مؤمنان به اعتراض کوشیده بودند اما جسارت توهین را نیافته بودند. اینک اولین خاکریز را می شکستند و کسی به دهان متجاوز نکوفت. فدک را از دختر پیامبر غصب کردند کسی اعتراضی نکرد. حدیث پیامبر و نقل آن را ممنوع کردند، احکام خدا را تغییر دادند، هزاران حدیث جعلی ساخته و پراکنده شد، کسی برنیاشوید. علی (ع) را برای بیعت اجباری کشان کشان به سوی مسجد بردند، شمشیرها از غلاف بیرون نیامد. درب خانه دختر رسول خدا(ص) را که رضایت او رضایت خدا و خشم او خشم خداست به آتش کشیدند و صورتش را نامردانه به سیلی نیلی کردند، غیرت ها به جوش نیامد. و عجیب آنکه همه این طرح ها و نقشه ها، حریم ولایت را هدف داشتند. سبّ امیرالمؤمنین علی (ع) در منابر و ابستگان معاویه آغاز شد و سبّ کنندگان به زیر کشیده نشدند. به امام حسن مجتبی (ع) اهانت شد و اهانت کنندگان پاداش گرفتند و ارتقاء مقام یافتند. خاکریزها یکی پس از دیگری شکست تا امروز، مرکز ولایت، حسین (ع) در سرزمین کربلا به محاصره دشمنان درآمده است. آنان با مقدس بودن این اسوه ها و الگوهای هدایت الهی از آن جهت مخالف بودند که راه بر خوشگذرانی و چپاول های بادآورده و حرام آنان می بست و لذا بهانه ها آراستند تا به شکستن آن موفق شوند. آنان با (قداست) مخالف نبودند که با (قداست اینان) مخالف بودند و در قداست شکنی، بزرگی خود را طالب بودند. آن که قداست دین و دین مداران را می شکند، خود و راه و فکر خویش را در جایگاهی برتر از آنچه شکسته است

قرار می‌دهد و قداستی به مراتب برتر از آنچه شکسته، پیرامون خود می‌کشد. چنانچه معاویه و یزید چنین کردند و آن غاصبان اول نیز همان کردند. امروز وقتی زن دینداری در اروپا، این مهد به ظاهر آزادی، با حجاب ظاهر می‌شود چگونه فریاد آنان بلند می‌شود که به حریم بی‌دینی تجاوز شد!! بی‌بندوباری در نظر آنان مقدس است و هر تقیید دینی تجاوز به مقدسات آنان شمرده می‌شود!! آنان بر یافته‌های خود چنین غیرتمندانه و با تعصب می‌ایستند و ما خام و غافل، به دست خویش مقدسات الهی خود را پایمال امیال آنان می‌نماییم تا لبخند دروغین آنها را بر صورت‌های کریه‌شان مشاهده کنیم!! چه حماقتی. در طرح (قداست زدایی) جابجایی ارزش‌ها مطرح است نه طرد ارزش‌ها. حسین را (خارجی) می‌خوانند تا یزید را (امام عادل) نمایند. احکام الهی را (منزوی) می‌کنند تا مقررات و کیسه‌های زر کاخ سبز شام را جایگزین کنند. (بندگی) خدا را طرد می‌کنند تا طوق (بردگی) طواغیت را بر گردن‌ها اندازند. و اینست جابجایی ارزش‌ها. قداره بندگان قلم و زبان، سرگردنه عقیده را می‌گیرند تا منافع خود و اربابان را تأمین کنند. اجیرند و مأمور. فریب خورده‌اند و اسیر هوای نفس. جاهلند و شاگرد معلّمان گمراه. و کم نیستند کسانی که حاضرند قلم و زبان خود را به بهای اندک بفروشند. چنانچه کم نبودند آنها که دینشان را با یزید معامله کردند. می‌گویند: حق مطلق در عالم نیست و باطل مطلق هم وجود ندارد!! تا هیچ حمیت و غیرت مقدس و خشم انقلابی باقی نماند. می‌گویند: تقدس خلاف عقل و علم است!! و عقل و علم را آن می‌دانند که خود و امثالشان دارند تا وحی را یکسره خانه نشین کنند. می‌گویند: دین ارتباط شخصی با خدا و برای کسب آخرت است با دنیا چه کار دارد؟ دنیا به دست عقلای قوم باشد و آخرت به دست روحانیان!! نظر دارند که قدرت در اختیار آنان قرار گیرد و آنگاه یکسره آخرت و روحانیون را هم مثل دنیای مردم پایمال هوس‌های خود کنند که در زمان پهلوی کردند. می‌گویند: ولایت، وکالت است، پس هم مدت دار است و هم موکل هرگاه خواست می‌تواند وکیل را عزل کند!! تا ولایت یک منصب زمینی شود و جنبه‌های الهی آن نفی گردد تا با هوی و هوس خویش آن را جابجا کنند، تا یزید و امثال او هم در مسند امیرالمؤمنین توجیه شوند!! و دهها از این قبیل گفته‌ها که هم در خود تناقض خود را همراه دارند و هم در عالم واقع و در حکومت‌هایی که این نوع تفکرات از آنها سرچشمه می‌گیرد، غیر از این مشاهده می‌شود. آنها خدا را نفی کردند ولی انسان را به جای او نشانند و مقدس نمودند، آنها وحی را انکار کردند ولی علم را به جای آن پرستیدند. آنان عقل الهی و مهدب را طرد نمودند ولی شکم و شهوت و ظلم و حرص و ناامنی و فساد و بی‌عدالتی را به نام عقلاء، در عمق جامعه و خانواده‌ها به مرحله نگران‌کننده‌ای رساندند. احکام و مقررات خود ساخته را مقدس نمودند و هر که را بر آنها شورید و حشیانه نابود ساختند! حریم شکنان را حوصله بسیار است. امروز می‌کارند که پنجاه سال دیگر درو کنند. از چیزهای به ظاهر کوچک آغاز می‌کنند و عکس‌العمل‌ها را محک می‌زنند و آنگاه قدم بعدی را بر می‌دارند. اگر با مقاومت و حمیت جدی و دندان شکن مواجه نشوند جلو می‌آیند تا به مقصد برسند. عاشورا، منظری است از حاصل شکستن قداست‌ها و تجاوز به حریم اعتقادات و زیر پا نهادن مرزها. روزگاری آب وضوی پیامبر را حرمتی بود و امروز عمّامه و عبای آن حضرت در تن امام حسین (ع) جاذبه‌ای ندارد! آن روز، حسین (ع) از (اهل بیت) بود و بر دوش پیامبر و مورد احترام امت و امروز تنها ایستاده و ندای (هل من ناصر) او را پاسخ دهنده‌ای نیست! یک روز، حبیب، عباس، قاسم، زهیر، اکبر و دیگر یاران حسین (ع) تاج سر مؤمنان بودند و امروز زیر سم اسبان آنها! یک روز نور دیدگان امت بودند و حاجات آنان را برآورده می‌ساختند و امروز آماج سنگ‌ها، تیرها و نیزه‌ها و شمشیرهای مردمند در کربلا! یزید و پیوستگان به سفره او، حاصل حریم شکنی پیشینیان خود را درو می‌کنند. اگر خرمن هستی حسین (ع) و یاران باوفایش در کربلا به آتش یزید می‌سوزد، جرّقه آن را (قداست زدایان) زده‌اند. اللهم العنهم جمعاً حسین (ع) در پاسخ به ابوهرم در منزل رهیمه فرمود: ابن امیه با فحاشی و ناسزاگویی احترام مرا درهم شکستند من صبر کردم، ثروتم را از دستم ربودند باز هم شکیبایی کردم ولی چون خواستند خون مرا بریزند از شهر خود خارج شدم. اولین

قدم، قداست شکنی است با تهمت زدن و ناسزا گفتن و توهین و بعد تنهایی و ریختن خون. اگر حسین (ع) در برابر ناسزاگویی صبر کرد تا دفاع از شخص خود تلقی نگردد، مؤمنان را چه شده بود که برنیاشفتند تا آن مصیبت بزرگ رخ ندهد؟ اگر حضرت امام (ره) در برابر اهانت مرتدی چون سلمان رشدی غیرت الهی را به نمایش نمی گذاشت و حکم اعدام او را صادر نمی کرد، سیاستگران مستکبر چه چیزی از عقاید اسلامی را از تاراج مصون گذارده بودند؟ و چرا اینقدر اصرار در لغو این حکم دارند؟ قلم ها و قدم های فاسد، امروز دست اندرکار تکرار همان زُخداد عظیمند تا نور خدا را که در ولایت فقیه تجلی یافته است به گمان باطل خود خاموش کنند. کانون نویسندگان در سی امین سالگرد تأسیس خود در آلمان که با حضور روشنفکران معاند مقیم داخل و خارج کشور تشکیل شده است بیانیه ای صادر می کند و در قسمتی از آن چنین می گوید: ... در دنیای اندیشه، هیچ چیز مقدس نیست! قدوسی اگر هست نقد است و شک و همین. فضای این سخن از جمله آن است که کلام و فکر و قلم حاجت به قیم ندارد. اندیشه و سخن، ولایت فقیه را بر نمی تابد. مردم عقل دارند و احتیاجی به فرمانده و رهبر و ولی فقیه ندارند!! در این چند سطر، چه نتیجه شومی جز تکرار عاشورا را می توان دید؟ کاشتن تخم نفاق و شک و عدم پای بندی به اعتقادات در دل مردم، بخصوص جوانان، چه محصولی را بار خواهد آورد؟ قیم، در منطق اینان، یعنی حدود الهی و مرزهای واجب و حرام و مصالح جامعه اسلامی و خط قرمز نظام اسلامی، اگر فکر و قلم و کلام این قیود را نداشت، غیر از آن می شود که بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی با حسین بن علی (ع) کردند؟ کلام و فکر و قلم بنی امیه و یارانشان مگر قیم داشت؟ اگر اندیشه و سخن از ملاک صحت و سقم یعنی ولایت فقیه بگریزد در کجا متوقف می شود و چه تضمینی برای برقراری حق و ازاله باطل در جامعه می ماند؟ اگر هر که هر چه خواست به عنوان (اندیشه و سخن) بگوید و نشر بدهد - گرچه وابسته به نفس و آلوده به گناه و مرتبط با دشمن باشد - از بنای استوار عزت اسلامی چه می ماند؟ اگر مردم به فرمانده و رهبر و ولی فقیه نیاز ندارند شما روشنفکران معاند برای چه تلاش می کنید؟ مگر شما قیم مردم هستید؟ مگر شما در زمان شاه وابسته و مزدور (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) سر نمی دادید؟ کج اندیشان و کوته فکران بریده از مردم و جدا شده از محور حق یعنی خوارچی که در نهروان گرد آمده بودند شعار شما را می دادند. آنان با سراب کلمه حق، لا- حکم الا- لله، رهبری را شکستند و مردم را در آغوش معاویه رها ساختند. سخن شما با آنان چه تفاوتی دارد؟ انسان بین دو قطب خداست - خدا و طاغوت - تا به کدام سو رود و جذب کدامین گردد. آنکه الله و حکومت او را در زمین نفی کند جز دامن طاغوت جایی ندارد، اگر داشت، شما در دامن آمریکا و انگلیس چه می کنید؟ قداست ولایت و ارزش های الهی اسلام، همان خاری است که در چشمان حرامیان است و استخوانی است در گلوی شیطان بزرگ و اذنب او، در داخل و خارج. در مشروطه که ولایت مستقر نبود و تنها بارقه ای از قدرت ولایت و قداست آن را در حکم تحریم تنباکوی میرزای بزرگ شیرازی دیده بودند، صدها روزنامه و شبنامه چنان کردند که مدافع مشروعیت، شیخ فضل الله نوری، جلوی چشمان مردم بر دار شد و انگلیس از درب مشروطه، آزادی غربی را که همان قداست شکنی و حرمت ریختن بود وارد صحنه کرد. پاس حریم و قداست ها داشتن، اگر چه قیمت سنگینی برایش پرداخت شود، جلوگیری از تکرار عاشورا است. که تمام عالم وجود، دل و عشق و محبت و جوانمردی و عدالت و وفا و صفا و فضایل و زیبایی ها و هر آنچه جمیل است و جمال، قیمت آن روز شد. کربلا عبرت است برای همیشه، که راه بستن بر قلم به مردها و بداندیشان و بدکرداران و زبان های هتاک، بر بیداران و خواص طرفدار حق و مؤمنان و بسیجیان امت اسلام واجب است و پاسداری از ارزش ها و جلوگیری از جابجایی آنها مانع تکرار عاشورا است و هیچ بهانه ای در این راه پذیرفته نیست، اگر چه هیاهوی دشمنان گوش فلک را کر کند. چنانچه امام لحظه ای درنگ نکرد و بهانه ای نگرفت، حتی با پیش بینی آینده ای که این حکم زیر سؤال مغزهای ناتوان و بیمار برود درنگ را جایز ندانست. دیر کردن در اقدام، خسارت بار است و موجب خشم خدا، که یک دل اگر از (مقدسات) دور شود، دنیایی عذر و بهانه کفایت آن یک

دل را نکند (من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً) و یک دل اگر با تدبیر و اقدام به موقع خواص به (مقدسات و حریم کبریایی) رو کند و هدایت یابد با دنیایی برابری کند (و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً) [۶۳۶]. (در آن جامعه، کسی هم که برای مردم معارف می گوید (کعب الاحبار) است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است؛ زمان ابی بکر هم مسلمان نشده است، زمان عمر مسلمان شد و زمان عثمان هم از دنیا رفت.... احبار جمع حبر است. حبر یعنی عالم یهود. این کعب، یعنی قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد، بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زدن! او در مجالس جناب عثمان نشست به بود که جناب ابوذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابوذر عصبانی شد و گفت: (تو حالا- داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می گویی؟ ما این احکام را خودمان از پیامبر (ص) شنیده ایم!) وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش ها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیا طلبی و مال دوستی بر انسان هایی حاکم شد که یک عمر با عظمت گذرانده بودند و سال هایی با بی اعتنایی به زخارف دنیا سپری کردند و توانستند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سر رشته دار امور معارف الهی و اسلامی می شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می گوید - نه آنچه که اسلام گفته است - آن وقت بعضی می خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه دار مقدم کنند! [۶۳۷].

عدول جامعه از اصول پیامبر

الف - عبادات: مسلمانان به پیروی از دین خدا و سنت پیامبر (ص) هنگام انجام فریضه حج، به جای نمازهای چهار رکعتی در سرزمین (منی) دو رکعت نماز می گزاردند. ولی عثمان یک سال، تصمیم گرفت نمازهای چهار رکعتی را تمام بخواند و از آن پس بنی امیه، به جای پیروی از رسول خدا (ص) از عثمان پیروی کردند. [۶۳۸]. - ولید بن عقبه، والی عثمان در کوفه، مردی فاسق و عیاش و شرابخوار بود. شبی پس از عیاشی برای گزاردن نماز صبح به مسجد رفت؛ زیرا شخص والی امام جماعت نیز بود. در آن روز، او به جای دو رکعت، چهار رکعت به جای آورد و در نماز به جای قرآن اشعار عاشقانه خواند. پس از نماز رو به مردم کرد و گفت: (اگر می خواهید بیش از این برایتان بخوانم!) آنگاه از مستی شراب، حالت تهوع به او دست داد و محراب مسجد جامع را نیز آلوده کرد. [۶۳۹]. - رسول اکرم (ص) برای اقامه نماز جمعه به مسجد می رفت، بلال اذان می گفت و پس از خطبه ها پیامبر اقامه می گفت و به نماز می ایستاد، ولی عثمان در سال هفتم هجری دستور داد دو بار اذان بگویند و مردم بر این کار او خرده گرفتند و آن را بدعت نامیدند. [۶۴۰]. - از زمان پیامبر (ص) تا زمان حکومت معاویه کسی برای نماز عید اذان و اقامه نمی گفت، ولی معاویه بدعتی آفرید و برای نماز عید اذان گفت. [۶۴۱]. - روزی معاویه پیش از رفتن به جنگ صفین، نماز جمعه را در روز چهارشنبه اقامه کرد. علامه امینی پس از نقل این بدعت می نویسد: (فرزند هند جگرخوار تصمیم داشت هیچ یک از سنت های پیامبر را برجای نگذارد مگر این که به آن آسیبی برساند و آن را به بازی گیرد. از این رو دین خدا را دستخوش تحریف می کرد). [۶۴۲]. - سرکشی بنی امیه پس از در دست گرفتن قدرت به جایی رسید که حتی در خطبه های نماز جمعه و عید به برترین شخصیت عالم امکان، پس از پیامبر (ص) یعنی حضرت علی بن ابی طالب (ع) بد می گفتند. پیش از آن، مردم از پیامبر شنیده بودند که: (هر کس به علی ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است و هر کس مرا ناسزا گوید، خدا را ناسزا گفته است). از این رو، ناسزاگویی بنی امیه را خوش نمی دانستند، ولی مجبور بودند خطبه های نماز جمعه را گوش دهند. امیرا در روز عید که خطبه هایش پس از نماز است، متفرق می شدند تا به ناسزاگویی امویان گوش ندهند. معاویه و به پیروی از او، دیگر امویان برای این که مردم متفرق نشوند و به خطبه های نماز عید گوش فرادهند، دست به بدعتی دیگر زدند و خطبه های نماز عید را نیز مانند نماز جمعه، پیش از نماز جای دادند. [۶۴۳]. - در کتابهای اهل سنت آمده است که معاویه نخستین

کسی بود که برخی از تکبیرهای مستحب نماز را ترک کرد. انس بن مالک می گوید: معاویه در مدینه به نماز ایستاد (بسم الله) را در سوره پس از حمد نخواند و هنگام رفتن به رکوع تکبیر نگفت. پس از نماز، مهاجران فریاد زدند: (ای معاویه! از نماز دزدیدی یا فراموش کردی؟! [۶۴۴]. ب - احکام: تحریف احکام اسلامی یا از روی نادانی بود و یا عمدی و برای تأمین اغراض مادی و دنیوی. بی گمان در هر دو صورت مردم مسلمان بودند که زیان می دیدند و از دین راستین الهی محروم می ماندند. این گونه تحریف ها بی شمار است که در این جا تنها به چند نمونه از آن بسنده می کنیم. - پس از کشته شدن عمر، فرزندش عبیدالله، بی آن که از کسی شکایت کند و قاتل معین شود، دست به شمشیر برد و مسلمانی ایرانی به نام هرمزان و دختر کوچک ابولؤلؤ را کُشت. پس از آن که عثمان به خلافت رسید، بر منبر رفت و گفت: (هرمزان به دست عبیدالله کشته شد، ولی چون ولی ندارد و وارث او مسلمانانند و من نیز امام مسلمانانم از خون او گذشتم.) امیرمؤمنان (ع) فریاد برآورد: (قاتل فاسق را که مرتکب جنایت شده و مسلمان بی گناهی را کشته، قصاص کن.) و به عبیدالله نیز فرمود: (ای فاسق اگر روزی بر تو دست یابم، تو را به جرم کشتن هرمزان قصاص خواهم کرد!) ولی عثمان حکم خدا را به کنار نهاد و عبیدالله را قصاص نکرد. [۶۴۵]

- پس از آن که ابوبکر به خلافت رسید، مزرعه فدک را، که رسول خدا(ص) به دخترش فاطمه (س) بخشیده بود، از آن حضرت گرفت و مدعی شد که این مزرعه جزو بیت المال است. ولی چون عثمان به خلافت رسید. فدک را به مروان حکم - پسر عموی خویش - بخشید و این مزرعه تا زمان عمر بن عبدالعزیز در اختیار بنی مروان بود. [۶۴۶]. - شراب در قرآن مجید، پلید شمرده شده و نوشیدنش حرام است. با این همه، شرابخواری از کارهای همیشگی جانشینان (!) پیامبر بود و قطار شتران برای آنان، شراب حمل می کرد. نقل است که روزی عباده بن صامت، از اصحاب شریف رسول خدا(ص) و رزمندگان بدر، در شام قطار شتری را دید که مشک هایی حمل می کردند. پرسید: (آیا این ها روغن زیتون است؟) گفتند: (نه، بلکه شراب است که برای معاویه خریده اند.) عباده برخاست و با حربه ای همه مشک ها را درید. چون معاویه از کار عباده آگاه شد، ابوهیره را خواست و به او گفت: (برو جلو برادرت - عباده - را بگیر! او برای حکومت ما در دسر ایجاد می کند.) [۶۴۷]. روزی عبدالرحمن بن سهل انصاری مشک هایی پر از شراب دید که برای معاویه می بردند. او بی درنگ همه را با نیزه درید و شراب ها را بر زمین ریخت. وقتی معاویه از داستان آگاه شد، گفت: (عبدالرحمن را رها کنید، او پیرمردی است که عقلش را از دست داده است.) علامه امینی با نقل داستان هایی دیگر در این باره چنین نتیجه گیری می کند: (کاخ معاویه، از روز نخست، دکان شراب و دکه فسق و فجور و خانه فحشا و منکر و شرابخواری شعار اصلی ساکنان آن بود که هیچ اندازی آنان را از چنین کاری باز نداشت و آنان با حکم و سخن پیامبر(ص) بیگانه بودند.) [۶۴۸]. ج - سنت پیامبر: چنان که پیشتر یاد کردیم، بخشی گسترده از دین مقدس اسلام را سنت شریف پیامبر(ص) تشکیل می دهد که بایستی بی کاستی و اضافی انجام پذیرد. اما کسانی در رأس حکومت قرار گرفتند که با انگیزه های گوناگون نفسانی خویش، سنت حیات آفرین پیامبر(ص) را یا نادیده گرفتند و یا دستخوش تحریف و دسیسه ساختند که برخی نمونه ها را در زیر می خوانیم. - طبری از قول عمر نقل کرده است: سه چیز در زمان پیامبر(ص) حلال بود، ولی من آن ها را حرام می کنم و انجام دهنده آن ها را کیفر می دهم: متعه حج، متعه زنان، و حی علی خیر العمل در اذان. [۶۴۹]. - روایاتی بسیار از رسول خدا(ص) درباره فضیلت روزه های مستحبی، مانند روزه ماه رجب، نقل شده است. از آن جمله است روایت زیر که می فرماید: (رَجَبُ شَهْرٍ عَظِيمٌ يُضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ سَنَةً) [۶۵۰]. رجب ماهی بزرگ است که خداوند، حسنات را چندین برابر می کند. هر کس یک روز از رجب را روزه بگیرد، گویا یک سال روزه گرفته است. ولی خلیفه دوم مردم را وامی داشت که روزه رجب را افطار کنند و می گفت: (رجب! چه رجبی؟! ماه رجب را در جاهلیت بزرگ می داشتند، اسلام این سنت را به کنار نهاده است.) [۶۵۱]. - خلیفه دوم با نقل احادیث پیامبر(ص)، که در بردارنده نیمی از معارف و احکام دینی و تفسیر قرآن مجید بود، به

شدت مخالفت می کرد و اصحاب پیامبر(ص) را از آن باز می داشت. حتی ابن مسعود، ابودردا و ابوذر را به دلیل نقل حدیث نبوی به زندان افکند و آنان تا وقتی عمر کشته شد، در زندان بودند. [۶۵۲]. - حکم بن ابی عاص - عموی عثمان - پیش از اسلام، همسایه پیامبر(ص) بود و پس از بعثت به پیامبر(ص) آزار فراوان رساند. او پس از فتح مکه، به ظاهر، اسلام آورد، ولی پشت سر پیامبر(ص) راه می افتاد و با تقلید حرکات پیامبر(ص)، آن حضرت را تمسخر می کرد، و بی ادبی هایی دیگر نیز از او سرزد. رسول خدا(ص) او را لعنت و از مدینه اخراج کرد و فرمود: (او و فرزندان او نباید در مدینه زندگی کنند). چون عثمان به خلافت رسید، دستور پیامبر را زیر پا نهاد و خانواده ملعون حکم را به مدینه بازگرداند و حتی وقتی او از دنیا رفت، سایه بانی بر قبرش نصب کرد. [۶۵۳] عثمان، در برابر صالحان و قاریان قرآن - همچون مالک اشتر، صعصعه بن صوحان و برادرش زید، حرقوص بن زهیر و جندب بن زهیر - را به جرم تفسیر و قرائت قرآن، حق گوئی، امر به معروف و نهی از منکر از کوفه به شام تبعید کرد؛ [۶۵۴] همچنان که ابوذر صحابی ارجمند پیامبر(ص) را به شام و سپس به ربه تبعید کرد. او چنان گستاخ بود که حتی گاه توسط ابن عباس به امیرمؤمنان (ع) توصیه می کرد که از مدینه خارج شود و در مزرعه ینبع، بیرون از مدینه سُکنا گزیند! [۶۵۵].

تخریب چهره ها

اشاره

امام صادق (ع) می فرماید: (لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي بِلَادِهِ خَمْسُ حُرْمٍ؛ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ حُرْمَةُ آلِ الرَّسُولِ وَ حُرْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ حُرْمَةُ كَعْبَةِ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ) [۶۵۶]. مملکت خداوند بزرگ را پنج حریم است: حریم پیامبر(ص) و حریم آل پیامبر و حریم کتاب خدای بزرگ و حریم کعبه الهی و حریم مؤمن. با این حال، در حکومت بنی امیه و واقعه عاشورا حرمت همه این حریم ها شکسته شد، به ویژه حرمت آل رسول و حضرت امام حسین (ع). مزدوران بنی امیه در روز عاشورا، مردانه و محترمانه با حزب الله نجنگیدند، بلکه ناسزا گوئی و بی حرمتی را به اوج رسانیدند و هیچ یک از رفتارشان رنگ و بویی انسانی نداشت. آن گاه که امام حسین (ع) بر اثر شدت جراحات، زمینگیر شد، مالک بن نسر، نزد حضرت آمد با ناسزا گوئی شمشیر بر سر آن حضرت فرود آورد؛ چونان که کلاه خود را درید و به سر مقدس رسید. [۶۵۷]. شمر بن ذی الجوشن در کشاکش نبرد، به خیمه امام حسین (ع) هجوم آورد و با نیزه آن را درید و فریاد زد: (آتش بیاورید تا اهل این خیمه را بسوزانم!) آن نابخردان پس از کشتن امام و اصحابش، پیکرهای پاکشان را مثله کردند، لوازم انفرادی، حتی لباس ها، عمامه و چکمه ها را به غارت بردند و پیراهن کهنه بی قیمتی را نیز که امام در زیر لباس هایش پوشیده بود به یغما بردند. [۶۵۸]. این حرمت شکنی در حالی صورت می گرفت که سپاهیان یزید خود را مسلمان و پیرو آیین محمد(ص) می دانستند. سنان بن انس در کنار پیکر غرقه به خون امام از اسب پایین آمد و با نهادن شمشیر بر گلوی آن حضرت، با گستاخی گفت: (به خدا سوگند می دانم که تو پسر پیامبری و پدر و مادرت بهترین مردم بودند و سرت را از بدنت جدا می کنم!) و چنین نیز کرد. [۶۵۹]. نقل است که یزید ملعون در حضور امام سجاد(ع) و بازماندگان شهیدان، خطیب درباری خویش را فرمان داد تا به منبر برود و امام علی (ع) و فرزند والا مقامش امام حسین (ع) را ناسزا گوید. او نیز بر منبر رفت و چنین کرد و سپس معاویه و یزید را ستود تا این که امام سجاد(ع) بی تاب شد و فریاد برآورد: (ای خطیب! عذاب آفریدگار را به خشنودی آفریده ای خریدی و جای خویش را در دوزخ بر نهادی!) [۶۶۰].

تخریب مبانی

اشاره

حکومت طاغوتی بنی امیه، اختلاف ماهوی با حکومت دینی اسلامی داشت و به همین دلیل درصدد نفی مبانی اسلام ناب محمدی (ص) در همه زمینه‌ها برآمد. مغیره می گوید: روزی به معاویه گفتم دیگر پیر شده‌ای. این قدر نسبت به بنی هاشم سخت گیری نکن. مقداری هم عدل و انصاف داشته باش! معاویه در پاسخ گفت: هیئات که چنین کنم؛ خلفای سه گانه پیش از من آمدند و مدتی حکومت کردند و رفتند و نامشان نیز همراه بدنشان دفن شد ولی این شخص هاشمی (یعنی رسول خدا(ص)) روزی پنج بار نامش در کنار نام خدا (در اذان) برده می شود! با این وصف چه چیزی برای ما باقی می ماند. من دست از این کارها بر نمی دارم تا این نام را دفن کنم! [۶۶۱]. آنچه در پی می آید بخشی از پروژه انهدام مبانی توسط حکومت اموی است:

فکری

تضاد میان انسان‌ها از اندیشه سرچشمه می گیرد و فکر و اندیشه است که گاه جنگها برمی انگیزد در رویداد عاشورا نیز جنگ اندیشه‌ها از سال‌ها پیش آغاز شده بود. ریشه این جنگ، در (تفکر رحمانی) اهل بیت پیامبر(ع) و (تفکر شیطانی) بنی امیه بود؛ چنان که امام صادق (ع) می فرماید: (إِنَّا وَالْأَبِي سَفِيَانَ أَهْلِيَّتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ؛ قُلْنَا: (صَدَقَ اللَّهُ) وَ قَالُوا كَذِبَ اللَّهُ) [۶۶۲]. ما و دودمان ابوسفیان دو خاندانیم که برای خدا با یکدیگر دشمن شده ایم. ما می گوئیم: خدا راست می گوید و آنان می گویند: خدا دروغ می گوید. بنابراین روایت (جهان بینی) حزب اموی بر پایه پندار باطل (دروغ گویی خدا) پی ریزی شده و همه اندیشه‌ها و برنامه‌های حکومتی آنان - که برخی را در زیر می آوریم از این نظریه شیطانی سیراب می گردد: ۱- استکبار فکری: این بیماری زیانبار، که بیماران خویش را به هر جنایتی می آلاید، از دیرباز قربانی‌هایی بسیار گرفته است. همه سران جبهه کفر به جنون فکری خود برترینی دچار بوده اند و نمونه آشکار آن فرعون است که می گفت: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (نازعات / ۲۴) من پروردگار برترین شمایم. سران بنی امیه نیز بدین جنون دچار بوده اند و هرگز به خدای واحد ایمان نیاوردند و تظاهر آنان به برخی آداب اسلامی خدعه‌ای بیش نبوده و از این رهگذر به گمان خود، جبهه اسلام راستین را خلع سلاح کرده و عوام الناس را نیز با خود همراه کرده و دین را ابزار تحکیم حکومت خویش ساخته اند؛ مثلاً یزید خود را نماینده خدا و سلطنت را هدیه‌ای از سوی او می دانسته است؛ چنان که نقل است او برای توجیه جنایات خود، این آیه را بر زبان می رانده است: (قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ) (آل عمران / ۲۶) بگو: (بارخدا! تویی که فرمانروایی! هر آن کس را که خواهی، فرمانروایی بخشی؛ و از هر کس خواهی فرمانروایی را بازستانی.) [۶۶۳]. همچنین با این که حکومت اموی هیچ اعتقادی به خدا نداشت، به ظاهر (جبری مسلک) بود و جنایت‌های خود را به عهده خدا می نهاد. در تاریخ نقل است، پس از آن که اهل بیت امام حسین (ع) را به مجلس عیدالله آوردند، آن نابخرد نگاهی به امام سجّاد(ع) کرد و گفت: (این کیست؟) گفتند: (علی بن الحسین است.) گفت: (مگر علی بن الحسین را خداوند در کربلا نکشت؟! امام سجّاد(ع) پاسخ داد: (من برادری داشتم که نامش علی بن الحسین بود و مزدوران تو او را کشتند.) عیدالله گفت: (خدا او را کشت.) امام فرمود: (آری، خداوند جان‌ها را هنگام جدا شدن از بدن می ستاند.) عیدالله از پاسخ‌های امام برآشفته شد و گفت: (آیا جرأت می کنی که سخنان مرا رد می کنی؟! این را ببرید و گردنش را بزنید!) حضرت زینب (س) با تدبیری که اندیشید او را از چنین جنایتی بازداشت. [۶۶۴]. روحیه استکباری امویان و نوکرانشان سبب می شد که آنان تنها خود را اهل رستگاری و نجات بدانند و دیگران، حتی کسی چون امام حسین (ع) را سیه بخت و دوزخی بشمارند.

نقل است که امام حسین (ع) پیش از آغاز جنگ در کربلا دستور داده بود در نقطه‌های آسیب پذیر خیمه گاه، خندق حفر کنند و صبح عاشورا، در آن خندق آتش افروزند. چون شمر بن ذی الجوشن - از فرماندهان سپاه یزید - به خیمه‌ها نزدیک شد و به خندق آتش برخورد، با گستاخی فریاد زد: (ای حسین، پیش از دوزخ، خود به میان آتش رفته‌ای؟! [۶۶۵]. ۲ - فریب دادن مردم: در زمان وقوع حادثه عاشورا، اذهان بیشتر مردم نسبت به مسائل بنیادین اسلام، مشوش بود و خلفای ناحق، برداشت‌های نادرست خود از اسلام را در ذهن آنان جای داده بودند. مردم، آن گونه می‌اندیشیدند که حاکمان می‌خواستند، نه آن گونه که خداوند می‌خواست. اسلام و عقل، هر دو برآند که حاکم اسلامی لازم است دارای ویژگی‌هایی باشد و خداوند، به صراحت می‌فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) (بقره / ۱۲۴) عهد [امامت] من هرگز به ستمگران نمی‌رسد. امام حسین (ع) نیز در نامه‌ای به مردم کوفه می‌نویسد: (فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكِ لِلَّهِ) [۶۶۶]. به جانم سوگند! کسی شایسته امامت نیست مگر آن کس که به کتاب خدا حکم کند، بر پا دارنده عدالت و به دین حق پایبند باشد و خویشتن را برای خدا وقف آن کند. و با اینکه یزید و معاویه و دیگر امویان دارای این ویژگی‌ها نبودند، هزار ماه بر سرنوشت مردم و دین و مال و ناموس آنان حکم راندند و مردم نیز اطاعت از آنان را بر خود لازم دانستند. نقل است که پیش از رویداد عاشورا، کسی از سوی عیبدالله پیغامی برای حرّ آورد. یزید بن زیاد، از یاران امام (ع)، بر او پرخاش کرد و گفت: (مادرت به عزایت بنشیند چه پیغامی برای حرّ آورده‌ای؟) مرد پاسخ داد: (امام [یزید] را اطاعت کرده و در بیعتم وفادار مانده‌ام). یزید بن زیاد گفت: (چنین نیست که تو می‌پنداری، بلکه خدایت را نافرمانی و پیشوایت را در هلاکت خویش اطاعت کرده و ننگ دوزخ را یکجا گرد آورده‌ای). [۶۶۷]. همچنین نقل است که حضرت فاطمه صغری (س) نیز هنگام ورود به کوفه، اهل شهر را مخاطب ساخت و فرمود: (قَسَتْ وَاللَّهِ قُلُوبُكُمْ وَغَلَطْتُ أَكْبَادُكُمْ وَطَبَعَ عَلَى أَفْتِدَتِكُمْ وَخُتِمَ عَلَى أَسْمَاعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانَ وَأَمْلَى لَكُمْ وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِكُمْ غِشَاوَةً فَانْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ) [۶۶۸]. به خدا سوگند! قلب‌هایتان سنگ و جگرهایتان سخت گشته و بر دل‌ها و گوش‌ها و چشمانتان مهر خورده و شیطان شما را فریفته و به بازی گرفته و بر دیدگانتان پرده (ای از جهل و غفلت) افکنده است. از این رو، دیگر به راه راست در نخواهید آمد. ۳ - سستی عقیده: خلفای ناحق، با عملکرد و تبلیغات نادرست خود، باورهای دینی مردم را سست کرده بودند و از این رو، ایمان به خدا و قیامت - که مهمترین عامل اصلاح فرد و جامعه است - به خاموشی گرایید و مردم به جای ایمان به خدا و تقویت روحیه دینی، به طاغوت دل بستند: (... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ) (بقره / ۲۵۷) کسانی که کافر شدند، سرپرستانشان طاغوتیانند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند. امام حسین (ع) پیش از شهادت، از این حقیقت پرده بر می‌دارد و می‌فرماید: (وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سَفِيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ) [۶۶۹]. وای بر شما، ای پیروان دودمان ابوسفیان! گر چه دین ندارید و از روز بازپسین نمی‌هراسید، دست کم در این دنیا آزاده باشید. و در رجز حماسی خود می‌فرماید: كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدَمًا رَعْبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي لَعْبِيدِ اللَّهِ نَشَلِ الْكَافِرِينَ [۶۷۰]. این گروه کافر شدند و پیشتر نیز از ثواب خدا، پروردگار دو جهان، روی برتافتند. و برای خشنودی عیبدالله کافرزاده در ریختن خون من از خدا نترسیدند. ۴ - بدعت گذاری: خداوند متعال، دین خود را کامل و بی هیچ گونه کاستی به آدمیان هدیه کرده [۶۷۱] و جایی برای افزودن یا کاستن و اظهار نظر دیگران در آن نگذاشته و اعلام فرموده است که دین خالص، تنها از آن خداست و تنها همان را می‌پذیرد: (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) (مائده / ۳) آگاه باشید که دین خالص تنها از آن خداست. با این همه، همواره کسانی بوده‌اند که آگاهانه یا ناآگاهانه، آنچه را در دین نبوده است، به آن نسبت داده‌اند و در دین بدعت گذاشته‌اند. این کار چنان نکوهیده است که پیامبر گرامی اسلام (ص) بدعت‌گذاران را (سگ‌های دوزخ) نامیده است. [۶۷۲]. پس از ارتحال رسول اکرم (ص) بدعت‌گذاری در دین، کم و بیش آغاز شد و شیوع یافت

و تا هنگام وقوع حادثه عاشورا به اوج رسید به گونه ای که حضرت امام حسین از آن به تلخی یاد کرده، می فرماید: (أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ شَيْئِهِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنَّ الشُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ) [۶۷۳]. من شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خوانم؛ چرا که سنت او مرده و بدعت احیا شده است.

سیاسی

اشتباه ها و جنایت های حاکمان اموی و مزدورانشان در صحنه سیاسی نیز پر شمار و عبرت آموز است و در این جا تنها به برخی از آن ها می پردازیم. ۱- گم شدن صراط مستقیم: والاترین هدف پیامبران و حکومت اسلامی، راهنمایی مردم به صراط مستقیم الهی است و اگر حکومتی روی به سویی دیگر کند، ماهیتی غیر خدایی و طاغوتی خواهد داشت. نظام حکومتی بنی امیه که به سلطنت مبدل شده بود، دقیقاً برخلاف صراط مستقیم حرکت می کرد و مردم را به سوی غیر خدا و شقاوت و بدبختی می خواند و آنچه در حکومت بنی امیه یافت نمی شد، هدایت، ارشاد، خداجویی و رستگاری بود. ۲- حق کشی: تاریخ گواهی می دهد که جامعه و حکومت عصر امام حسین (ع)، حق را فدای باطل می کردند. از این رو، امام حسین (ع) مشفقانه و دردمندانه درباره فلسفه قیام خونین خود می فرماید: (أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيُرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا) [۶۷۴]. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی کنند و از باطل دوری نمی گزینند؟! تا مؤمن حق طلبانه به سوی پروردگارش بشتابد و من مرگ را جز رستگاری و زندگی با ستمگران را جز ننگ نمی دانم. حق ستیزی و باطل گرایی چنان بر جامعه اسلامی حاکم گشته بود که هیچ امیدی به تغییر آن نبود و راه چاره همان بود که امام حسین (ع) به سوبش شتافت. ۳- پیمان شکنی: در آن روزگار، خوی زشت و شیطانی پیمان شکنی به جامعه نیز راه یافته بود، چنان که مردم کوفه پس از آن همه نامه و پیام به امام حسین (ع) نه تنها به پیمان خویش وفا نکردند، بلکه با دشمن نیز هم داستان شدند و سرهای مقدس شهیدان را برای امیرشان هدیه بردند. ۴- فروختن خوشنودی خدا به خوشنودی خلق: به دست آوردن خوشنودی ذات مقدس الهی والاترین آرزوی انسان های وارسته است و بندگان راستین خدا و جامعه سالم اسلامی، همواره می کوشند تا به چنین مقام ارجمندی دست یابند؛ چنان که مسلمانان صدر اسلام در رکاب رهبر والامقام خویش همواره در پی خوشنودی خداوند بودند و هیچ چیز را با آن سودا نمی کردند. اما این ویژگی ارزشمند، اندک اندک از میان رفت و مردم، خوشنودی پلیدترین آدمیان روی زمین را به جای خوشنودی خداوند برگزیدند. نقل است که چون کاروان حسینی در کربلا باز ایستاد. عبیدالله نامه ای به امام نوشت و از او خواست که یا بیعت کند و یا کشته شدن را برگزیند. امام (ع) وقتی نامه را خواند، آن را پرتاب کرد و فرمود: (لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ أَشْتَرَوْا مَرْضَاتِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ) [۶۷۵]. مردمی که خوشنودی آفریده را با ناخشنودی آفریدگار معامله کنند، رستگار نخواهند شد. ۵- ترک امر به معروف و نهی از منکر: فریضه ارزشمند (امر به معروف و نهی از منکر) ضامن اجرای احکام اسلام و بقای شریعت آسمانی است. قرآن مجید در این باره می فرماید: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) [۶۷۶]. شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید: به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید. امیرمؤمنان (ع) نیز درباره اهمیت این فریضه می فرماید: (غَايَةُ الدِّينِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ) [۶۷۷]. نهایت دین، امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است. با این حال، امت اسلامی پس از ارتحال پیامبر گرامی اسلام (ص) از این اصل حیاتی روی برتافت و نسبت به منکراتی که در جامعه رخ می داد، بی تفاوتی نشان داد؛ در برابر فساد و فحشا نایستاد، خاندان پاک پیامبر را یاری نکرد و بدین سان، گرفتار سرنوشتی شد که رسول اکرم (ص) پیش بینی کرده بود: (إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ) [۶۷۸]. وقتی مردم امر به معروف و نهی از منکر را به

کنار نهند و از خوبان اهل بیت من فرمان نبرند، خداوند شرورانشان را بر آنان مسلط خواهد کرد. حاکمان بنی امیه بر اثر بی تفاوتی مردم، سرنوشت کشور اسلامی را در کف گرفتند و به دلخواه خود، در دین و ثروت و جان مردم دست بردند، و آن گاه که تصمیم گرفتند با خلیفه راستین پیامبر اسلام (ص) بجنگند، نه تنها مردم با آنان مخالفت نکردند، بلکه به یاری نیز شتافتند و امام حسین (ع) را که برای نهدی از منکر برخاسته بود، با بدترین وضع به قتل رساندند. ۶ - جاه طلبی: اگر بگوییم مهمترین عاملی که در طول تاریخ سبب گمراهی و انحراف و جنایت و خیانت آدمیان گشته، (ریاست طلبی) بوده است، سخن به گراف نگفته ایم. نقل است که پیش از آن که مسلم بن عقیل از سوی امام حسین (ع) به کوفه رود، عبیدالله بن زیاد والی بصره بود. یزید، عبیدالله را به ولایت کوفه نیز منصوب کرد و بدو گفت که شتابان به کوفه رود و با مسلم به مقابله پردازد. عبیدالله به محض دریافت حکم یزید، به سوی کوفه حرکت کرد. [۶۷۹] سپس جنایاتی بسیار مرتکب شد که همه از روحیه ریاست طلبی اش بود. همچنین نقل است عمر بن سعد پیش از رخداد کربلا، حکم ولایت ری را از عبیدالله گرفته بود. وقتی امام حسین (ع) و یارانش به کربلا رسیدند، عبیدالله، عمر را خواست و به او گفت: (نخست به کربلا برو و کار حسین (ع) را یکسر کن و سپس به سر کار خویش برو). عمر گفت: (مرا از رویارویی با حسین (ع) معذور دار). عمر سعد چون پای فشاری عبیدالله را دید، پذیرفت که برای رسیدن به حکومت ری، خون پاک حسین (ع) را بریزد. [۶۸۰] چنین روحیه ای در بیشتر فرماندهان و کارگزاران یزید به چشم می خورد که در منابع تاریخی، از آن سخن رفته است. ۷ - ترک تولی و تبزی: اصل ارزشمند تولی و تبزی، از دهه های دوم و سوم هجری به بعد فراموش شد و بلکه می توان گفت، مردم به عکس آن عمل کردند؛ به دشمنان خدا و اسلام و پیامبر (ص)، دست یاری و دوستی دادند و با دین خدا و عترت پیامبر (ص) و مؤمنان راستین به دشمنی پرداختند و عاشورا نقطه اوج این رفتار نابخردانه است. روزی عمرو عاص در سایه کعبه نشسته بود و در آن میان، امام حسین (ع) را دید که به سوی کعبه می آید. به اطرافیانش گفت: (این مرد، امروز نزد اهل آسمان، محبوب ترین فرد روی زمین است). نقل است که چون اهل بیت امام حسین (ع) را همراه سرهای مقدس شهیدان به شام آوردند، پیرمردی به آنان نزدیک شد و گفت: (خدا را سپاس که مردان شما را کشت و مردم را از شر آنان رهایی بخشید و امیرالمؤمنین، یزید، را بر آنان پیروز ساخت). در این هنگام، امام سجّاد (ع) او را مخاطب ساخت و فرمود: آیا در قرآن آیه [قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى] [۶۸۱] را خوانده ای؟ پیرمرد گفت: (آری، خوانده ام). امام فرمودند: (ای پیرمرد، (قربی) ماییم. آیا آیه های بیست و ششم سوره اسراء و چهل و یکم سوره انفال را خوانده ای؟) پیرمرد گفت: (آری، خوانده ام). امام فرمود: (منظور از قربی در این آیات نیز ماییم. آیا آیه [إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا] [۶۸۲] را خوانده ای؟) پیرمرد گفت: (آری، خوانده ام). امام فرمود: (ای پیرمرد، اهل بیت پیامبر ماییم. به حق جدّم رسول خدا، این آیات درباره ما نازل شده است!) پیرمرد با شنیدن سخنان امام سجّاد (ع) توبه کرد و چون این خبر به یزید رسید دستور داد او را به قتل رسانند. [۶۸۳].

اخلاقی

(ایمان) و (عمل صالح) دو واژه ارزشمند قرآنی اند که تقریباً در شصت و دو آیه در کنار یکدیگر آمده اند. حادثه عاشورا نشان داد که ارزش های اخلاقی جامعه به گونه ای چشمگیر کاهش یافته است و عموم مردم به پیروی از حاکمان فاسد به ضد ارزش ها روی آورده اند. قرآن مجید از این حقیقت تلخ چنین یاد می کند: (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا) [۶۸۴]. آن گاه، پس از آنان جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوسها پیروی کردند، و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید.

نقش مردم در فراز و فرود نهضت های دینی (تبیین قرائت مردم سالاری دینی)

اشاره

نعمت الله حصارکی

جایگاه مردم در حکومت دینی

اشاره

حکومت دینی که اخیراً از آن به (مردم سالاری دینی) تعبیر شده است. مردم از ارزش و جایگاه والایی برخوردارند که در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

اصل شورا

مشارکت دادن مردم در امر حکومت و توجه به آرای آنان، از اصول مهم اسلام و مورد اهتمام خاص خداوند است، به گونه ای که خداوند با وجود عصمت پیامبر اسلام (ص) و اتصال به نیروی وحی و غیب و بهره مندی از اقتدار خاص، آن حضرت را به شور با مردم امر می کند. و شاورهم فی الامر (آل عمران / ۱۵۹) و در آیه دیگر یکی از صفات مؤمنان را انجام امور با عنایت به مشاوره یاد می کند. و امرهم شوری بینهم (شوری / ۳۸) بر این اساس می بایست حکومت و اداره آن با ملاک شورا انجام گیرد مگر این که همانند نصب پیامبر (ص) و ائمه (ع) به منصب حکومت دلیل خاصی وارد شده باشد. در غیر این صورت مانند عصر غیبت، ملجاء و مرجع تعیین حاکم اصل شورا خواهد بود. شهید صدر امر خداوند به شور با مردم را ره آورد خلافت انسان تفسیر می کند و در توضیح دلالت آیه دوم می گوید: آیه فوق بر صلاحیت امت بر تعیین امور خود از مکانیزم شورا دلالت می کند، مادامی که دلیل برخلاف آن وارد نشده است که نتیجه آن رجوع به اصل شورا و رأی اکثریت در مسائل اختلافی است. [۶۸۵]. علامه طباطبایی نیز می گوید: احکامی که از مقام ولایت صادر می شود از راه شورا و با رعایت صلاح اسلام و مسلمین صادر خواهد شد. [۶۸۶]. و آیه الله خامنه ای در پیامی به اجلاس افتتاحیه سازمان مجالس کشورهای اسلامی می نویسد: در اصل اسلام منادی و پیشرو برپایی حکومت مردمی و شورایی، در چهارچوب وحی و قوانین الهی است. پیامبر گرامی اسلام به فرمان الهی (و شاورهم فی الأمر) در مهمات حکومت اسلام مشورت می فرمودند و در صورت غلبه رأی جمع بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. [۶۸۷]. استاد محمد تقی جعفری نیز می گوید: انتخاب شئون حیات و کیفیت آنها در زمینه همه موضوعات زندگی مادامی که به نهی صریح برخورد نکنند، در اختیار خود مردم است و چون اسلام این اختیار انتخاب را پذیرفته و شورا و جماعت - یدالله مع الجماعة - را اصل قرار داده است بنابراین حکومت مردم بر مردم را یک معنای عالی پذیرفته است. [۶۸۸]. گفتنی است که اصل شورا و اعتبار رأی اکثریت در امور غیر منصوص خود به خود معتبر و با ارزش به شمار می آید و نمی توان به صرف احتمال یا قطع به خطا آن را نادیده گرفت. [۶۸۹]. چنان که پیامبر اسلام (ص) در جنگ احد و حضرت علی (ع) در جنگ جمل به اصل شورا و رأی اکثریت ارج نهادند، با وجود این که علم به خطای آن داشتند. اعتبار رأی اکثریت در شورا در حکومت دینی مردمی و به تعبیر امروز جمهوری اسلامی، حق مردم است که در اداره نظام سهیم باشند و آراء آنان محترم شمرده شود، خواه در سطح عموم یا نهادهای برخاسته از متن جامعه و با گزینش مردم، مولا امیرمؤمنان در این باره تأکید فراوان دارد و می فرماید: و الزموا السواد الاعظم، فان یدالله

علی الجماعة [۶۹۰]. با انبوه مردم همگام باشید، زیرا دست عنایت الهی بر سر انبوه ملت استو نیز می فرماید: و الزموا ما عُقِدَ علیه حبل الجماعة [۶۹۱]. به آنچه بافت انبوه امت بر آن است چنگ زنی‌د آیه (واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا) (آل عمران / ۱۰۲) نیز به همین حقیقت اشاره دارد (به ریسمان الهی چنگ زنی‌د و از هم پراکنده نگردید). نهی در (و لا تفرقوا) به عنوان تبیین و تفریح به امر (و اعتصموا بحبل الله جميعاً) آمده و این می رساند که چنگ زدن به ریسمان الهی، همان پیوستن به بافت جماعت امت است. و لذاست که مولا امیرمؤمنان (حبل الجماعة) را به جای (حبل الله) به کار برده و تفسیر آن به شمار می رود. در دستورالعملی که امام علی (ع) برای مالک اشتر نوشته است، آمده (همواره در سیاستگذاری ها راه میانه را برگزین که به حق نزدیک تر و جوانب عدالت را فراگیرتر است و بیشتر و بهتر می توان رضایت همگان را فراهم نمود، زیرا ناخشنودی عامه (انبوه امت) همچون سیلی خروشان، خواسته های خاصه (نزدیکان) را درهم فرو می ریزد ولی نارضایتی نزدیکان قابل چشم پوشی است. [۶۹۲].

ولایت مؤمنان

قرآن کریم مؤمنان را ولی و متولی و سرپرست امور یکدیگر توصیف و به انسان های مؤمن نوعی حق حاکمیت و تولی امور جامعه اعطا می کند: والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر (توبه / ۷۱) و مردان و زنان باایمان، ولی یکدیگرند، که به کارهای پسندیده و امری دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند. شهید صدر در چگونگی دلالت آیه بر مدعا می نویسد: این آیه از ولایت و این که هر مؤمنی ولی و متولی امور مؤمنان دیگر است سخن می راند و مقصود از ولایت، تولی و سرپرستی امر یکدیگر است. شاهد آن تفریح مسئله امر به معروف و نهی از منکر بر ولایت است که در نتیجه آیه در شمول ولایت در بین تمامی مسلمانان به طور یکسان ظهور دارد. [۶۹۳].

اصل رضایت مردم

در اسلام هر نوع حکومت اعم از حکومت معصوم و غیر معصوم متوقف بر پذیرش و مقبولیت آن از سوی مردم است؛ به دیگر سخن، حق انتخاب حاکم و نوع حکومت از حقوق مردم است و حاکم حق تحمیل خود را ندارد. اصل فوق از آیات و روایاتی استنتاج می شود، که حاکمان جور و ظالم را توبیخ و سرزنش کرده اند. ما در این مجال به برخی از این روایات اشاره می کنیم. پیامبر اسلام (ص) با وجود اذعان به مشروعیت الهی حکومت امام علی (ع)، آن را برای اعمال حاکمیت کافی نمی داند، و شرط مکمل آن را رضایت مردم اعلام می کند: یابن ابیطالب لک ولاء امتی فان ولوک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا فقم فی امرهم وان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه [۶۹۴]. یا علی، اصل ولایت حاکمیت الهی از آن تو است. اگر مردم در کمال عافیت و رضایت به تو روا آوردند، زمام حکومت را به دست گیر، اما اگر اتفاق و اجماعی نشد، مردم و حکومتشان را به حال خود واگذار کن. حضرت علی (ع) نیز بیعت مردم به منظور به دست گرفتن زمام حکومت را مشروط به رضایت مردم می داند. فان بیعتی لا تکنون خفیا و لا تکنون الا عن رضی المسلمین [۶۹۵]. پیامبر اسلام نه تنها رهبری اجتماع را منوط به رضایت مردم می داند، بلکه رهبری اجتماع های کوچک مانند امامت در نماز جماعت را نیز از این قاعده استثنا نمی کند: نهی رسول الله ان یؤم الرجل قوما الا باذنهم [۶۹۶]. یکی از موارد نهی پیامبر پیشوایی مردم بدون رضایت آنان است. من ام قوما بغیر رضی منهم... [۶۹۷]. امام صادق (ع) حکم و قضاوت با اکراه و قهر را به شدت نکوهش و توبیخ می کنند [۶۹۸]. شهید مطهری در این زمینه می گوید: اگر امام به حق (معصوم) را مردم از روی جهالت و عدم تشخیص نمی خواهند، او به زور نباید و نمی تواند خود را به امر خدا تحمیل کند. لزوم بیعت هم برای این است. [۶۹۹]. و در جای دیگر می نویسد: هیچ کس نمی

خواهد اسلامی بودن جمهوری اسلامی را بر مردم تحمیل کند، این تقاضای خود مردم است. [۷۰۰]. شهید آیت الله دستغیب نیز می گوید: اگر (فقها) بخواهند با قهر و زور حکومت کنند که این حکومت شیطانی و دیکتاتوری است. [۷۰۱].

عدم سلطه بر دیگری

پیش تر گفته شد که قاعده و اصل اولی برابری انسان ها و نفی سلطه کسی بر دیگری است و افراد جامعه نمی توانند حقوق مسلم افراد حقیقی و حقوقی را تقييد یا سلب کنند. روایت مشهور نبوی - که یکی از مسلمات فقه اسلامی است - بر اصل فوق چنین تأکید می کند: الناس مسلطون علی اموالهم [۷۰۲]. امام صادق (ع) نیز می فرماید: ان لصاحب المال ان يعمل بماله ماشاء [۷۰۳]. مفهوم این دو روایت این است که کسی حق تجاوز و سلطه به اموال دیگران را ندارد و به هیچ وجه نمی تواند حقوق دیگران را مقید یا سلب کند. از سوی دیگر، وجود حکومت و حاکم در جامعه، که اسلام نیز ضرورت آن را پذیرفته است، خواه ناخواه موجب تقييد و یا سلب بعضی حقوق افراد جامعه خواهد شد که با اصل مسلم فقهی فوق هم خوانی ندارد و اشکال های حقوقی متعددی لازم می آید. برخی از اندیشه وران و حقوق دانان برای توجیه این ناهم خوانی، ملتزم شدند که حکومت و حاکمیت می بایست با اذن و خواست خود حکومت شوندگان، تشکیل و اداره شود، و در چنین حکومتی، مردم به نوعی در تقييد و یا سلب حقوق خود، به حاکمان و کالت یا اذن می دهند، و در صورت عدم اذن مردم، اعمال حکومت و حاکم غاصبانه و طاغوتی خواهد بود. که مورد نهی شارع و ناسازگار با اصل مزبور است. آیت الله سبحانی در این موضوع با اشاره به حدیث نبوی می نویسد: تسلط هر فردی یا گروهی بر اموال و نفوس مردم که لازمه تشکیل حکومت است، باید با اذن و خواست آن صورت بگیرد، و هر دولتی که روی کار می آید، باید مورد انتخاب و گزینش و یا لاقول مورد پذیرش آنان باشد تا با قانون عدم تسلط کسی بر مال و جان افراد سازگار باشد، بنابراین سرچشمه قدرت در تشکیل حکومت، خود ملت و اراده و خواست آنان است. [۷۰۴].

جایگاه مردم در تحقق حاکمیت الهی

اشاره

در بینش الهی حاکمیت مطلق از آن خداوند است و مردم به عنوان خلیفه و جانشین خداوند موظف به تحقق حاکمیت الهی هستند. برخی از مبانی تعهد و رسالت مردم در این امر به قرار ذیل است:

مسئولیت مردم در تشکیل حکومت

از منظر قرآن کریم تشکیل حکومت دینی و پاسداری از اصول و ارکان آن از وظایف و شئون مردم به شمار می آید. در صدر اسلام هر چند پیامبر (ص) در هرم حکومت قرار داشت، لکن نقش آن، نقش وساطت بود. چرا که مطلوب خداوند اجرای احکام اسلام و تشکیل حکومت دینی بود که آن را از عموم مسلمانان طلب می نمود: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (آل عمران / ۱۴۴) و محمد، فرستاده ای است از طرف خدا که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] در گذشتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید؟ آیه فوق در حادثه شکست مسلمانان در جنگ احد و شایعه کشته شدن پیامبر (ص) و فرار مسلمانان نازل شد. خداوند در این آیه ضمن توییح مسلمانان، تأکید می کند که نقش پیامبر صرف وساطت و ابلاغ پیام الهی است و باقی قضایا به عهده خود مردم است. علامه

طباطبایی در استدلال به این آیه چنین می نویسد: چنان که معلوم است جماعت در این هزیمت (فرار) به پرستش بت‌ها برنگشته و مثلاً نماز و روزه را رد نکردند، تنها چیزی که گفتند این بود که پس از کشته شدن رسول اکرم (ص) دیگر برای چه جنگ نمایم، یعنی یکی از فرایض دین را که نیازمند به سازمان اداره کننده تشکیل است و در زمان حیات رسول اکرم بوده، می خواستند پس از وی ترک نمایند، خدای تعالی در خصوص همین نکته توبیخ و ملامتشان می نماید و تنها قتل را مورد گفت و گو قرار نمی دهد. بلکه پای موت طبیعی را نیز به میان کشیده تنبیه می فرماید... چنان که روشن است آیه شریفه به دلالت التزام به مسلمین ولایت می دهد که شئون اجتماعی اسلامی را چنان که در زمان رسول اکرم زنده بود، به همان نحو زنده نگاه دارند. [۷۰۵]. علامه طباطبایی در ذیل استدلال خود صریحاً از تفویض مشروعیت الهی حکومت به مردم سخن به میان می آورد.

امانت بودن دین در عهده مردم

قرآن مجید تصریح می کند که خداوند امانتی به آسمان‌ها و زمین عرضه داشت که آنها از پذیرفتن آن سر باز زدند، اما انسان آن را پذیرفت: انا عرضنا الامانه علی السماوات والارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها وحملها الانسان بری من مفسران بر آن اند که مقصود از امانت، همان احکام و تعالیم دینی است که خداوند آن را توسط پیامبران به مردم ابلاغ فرموده است. [۷۰۶]. بر این اساس، خداوند دین و اجرای احکام فردی و اجتماعی - که لازمه اش حکومت است - را به عنوان امانت بر عهده مردم نهاده است این مردم اند که باید برای صیانت امانت الهی به وجه شایسته، دست به تشکیل حکومت و تعیین حاکم بزنند. آیت الله سبحانی در چگونگی دلالت آیه بر حاکمیت مردمی می گوید: این مسئولیت (امانت) اگر درست تفسیر و شکافته شود، تدبیر و تنظیم امور جامعه و اجرای سیاست و حدود اسلامی از اجزای آن می باشد، در این صورت جامعه مخاطب به ادای امانت، مخاطب به تشکیل دولت و حکومتی است که ادای امانت بدون آن امکان پذیر نیست، و اگر مجموع جامعه مسئول این است، در این صورت باید وجود دولت از خواست او سرچشمه بگیرد... اگر همه انسان‌ها مأمور به چنین کاری هستند، دیگر معنا ندارد که فردی حکومت خود را بر مردم تحمیل نماید. [۷۰۷].

لزوم اجرای احکام دین

قرآن کریم حاوی احکام اجتماعی و جزایی است که اجرای آنها را نه از شخص حاکم، بلکه از کل جامعه خواسته است، و جامعه اسلامی از نظر شرعی موظف به اجرای احکامی مانند اجرای حد سارق و زناکار، حفاظت از مرزها، مقابله با طاغیان و شورگران و امر به معروف و نهی از منکر و... است. مسئولیت مردم در قبال احکام اجتماعی اسلام را می توان از آیاتی که عموم مردم را مخاطب قرار داده و اجرای احکام را از آنها خواسته است، به دست آورد. روشن است که مردم بدون تشکیل حکومت و گرفتن زمام قدرت قادر بر انجام خواست الهی نیستند، لذا قرآن کریم با مسلم انگاشتن این اصل به طور غیر مستقیم مردم را به تشکیل حکومت نیز دعوت کرده است. به دیگر سخن، آیین اسلام برخلاف مسیحیت یک آیین دو ساحتی (دنیوی و اخروی) و دارای نظام اجتماعی و حکومتی است که تحقق و اجرای آن را به عهده مردم نهاده است. علامه طباطبایی با اشاره به آیات اجتماعی قرآن که مخاطبان آن مردم اند، می گوید: از مجموع آیات فوق چنین برمی آید که دین دارای یک نظام اجتماعی است که خداوند اجرای آن را بر عهده مردم قرار داده و افراد جامعه باید به صورت جمعی، اقامه دین کنند. روشن است که جامعه به دلیل تشکیل از افراد، اداره آن نیز بر عهده خود آنها است. [۷۰۸]. آیت الله سبحانی از آیات فوق چنین استفاده می کند: از این بیان می توان به دست آورد که سرچشمه قدرت در تأسیس حکومت، افراد جامعه

اسلامی است و آنان موظف هستند که دولت اسلامی را تشکیل دهند و حاکم اسلامی را طبق ضوابط شرعی و دینی انتخاب نمایند. [۷۰۹]. آیت الله محمدی گیلانی نیز می‌گوید: آن چه که از آیات کریمه قرآن ما می‌توانیم استفاده کنیم، این که اقامه دین به همه مسلمین و آحاد مسلمین تکلیف شده. (اقیمو الدین و لا تفرقوا)... زمان غیبت آن چه که قرآن تکلیف معین می‌کند این است که خود مردم زمام امور دین در دست آنها است، ولی چون راهی برای پیاده کردن این امور نیست، جز با یک ولی امری، ولی امر را هم خود مردم باید انتخاب بکنند... مردم باید اقامه دین کنند. مؤمنین مسلمین باید اقامه دین کنند. این اختیار تردیدی نیست که در زمان غیبت با آنها است. [۷۱۰]. شهید صدر و برخی علمای معاصر مشابه برداشت فوق را ارایه داده‌اند. [۷۱۱].

رسالت مردم در تداوم حکومت

اشاره

همان گونه که مردم در اصل تحقق حاکمیت اسلام رسالت دارند در تداوم حکومت نیز وظایف و مسئولیت دارند که اهم وظایف مردم عبارتند از:

حفظ اسلام، کشور اسلامی و مسلمانان

و جوب حفظ اسلام، کشور اسلامی و جان و مال و ناموس مسلمانان از خطر تعرض دشمنان است. فقیهان شیعه، دفاع در مقابل بیگانگان را بدون هیچ قید و شرطی بر همگان واجب می‌دانند. مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهاییه می‌فرماید: جهاد بدون امام و پیشوا و یا همراه پیشوای ستمگر اشتباه است و انجام دهنده اش سزاوار گناه است و اگر کسی را بکشد، پاداشی بر آن ندارد و اگر کشته شود، گناهکار است. مگر این که خطری از ناحیه دشمن بر مسلمانان وارد شود که بر بیضه (اصل) اسلام یا نابودی آن یا گروهی از مسلمانان ترسیده شود، که در این صورت نیز دفاع و جنگ با آنان واجب است؛ ولی در این صورت انگیزه مجاهد باید دفاع از جان خود و حوزه اسلام و مسلمانان باشد و نباید قصد او، جهاد همراه پیشوای ظالم یا جهاد با کفار برای مسلمان نمودن آنان باشد. [۷۱۲]. امام خمینی (ره) می‌فرماید: بنابراین از امور مهمه ای که بر همه ما واجب است دفاع از اسلام، دفاع از جمهوری اسلامی است... چنانچه بر همه ما واجب است که به هر طور می‌توانیم دفاع کنیم از اسلام... [۷۱۳].

امر به معروف و نهی از منکر

یکی از وظایفی که بر عهده تمامی مردم و حتی حاکمان می‌باشد سفارش به کارهای خیر و در برخی موارد آمرانه عمل کردن و باز داشتن از کارهای ناپسند است و مراحل قلبی و زبانی این وظیفه، مورد تأیید همگان است و شیخ طوسی هم آن را جزء واجبات دانسته. اگر چه در کنار آن تقییدات و شرایطی را نیز مطرح می‌سازد و می‌گوید: هرگاه فرد مسلمان مطلع گردید که انجام این فریضه برای او یا برخی از مؤمنین خطری نداشته و ضرری وارد نمی‌سازد بایستی به انجام آن اقدام نماید در غیر این صورت مجاز به انجام نمی‌باشد. [۷۱۴]. نکته قابل تأمل این که اکثر فقها و به ویژه شیخ طوسی در این جایگاه، هنگامی که بحث امر به معروف و نهی از منکر عملی مطرح می‌گردد آن را از حیطة مکلفین عادی و معمولی خارج دانسته و اذن امام و یا سلطان را لازم می‌شمارند: بنابراین آن بخش از امر به معروف و نهی از منکر که جنبه و جهت ارشادی دارد و

با حالت رفاقت و صمیمیت اجرا می‌گردد عموم مردم بایستی در صورت تأمین شرایط نسبت به آن اقدام کنند. اما آن بخش از این فرع دینی که بستگی به حکومت و قدرت سیاسی دارد و یا به عبارت دیگر، برای امنیت بخشیدن به جامعه و ایجاد جو آرام و به دور از آشوب در برابر کسانی که قصد بر هم زدن این آرامش از جامعه اسلامی را دارند بایستی اجازه قدرت سیاسی در کار باشد و این حکومت است که به افراد و یا گروه‌های خاصی مأموریت داده تا به اقدامات عملی مبادرت ورزند؛ همانند این که قاضی حکم به اجرای حد داده و این مأمور اجرای حد است که به نمایندگی از حاکم شرع و یا حکومت عادل، انجام وظیفه می‌نماید، زیرا اگر قرار باشد هر فردی خودسرانه و با میل و خواهش نفسانی خود اقدام به اجرای قانون الهی کند هرج و مرج، جامعه سیاسی مسلمین را در بر گرفته و بهانه‌ای به فرصت طلبان خواهد داد تا با بهانه‌های واهی، اقدام به انتقام‌گیری از افراد مختلف کنند. حال اگر مشارکت در امور حکومتی را نوعی از وظیفه امر به معروف بدانیم چنانچه شیخ طوسی مسأله تصدی منصب قضاوت را از این زاویه بر شایستگان، فرض و لازم دانسته بود و در مواردی که حکومت قاصر از انجام وظیفه اش باشد و مسئولیتی بر زمین مانده باشد مؤمنین موظفند که بدان فریضه مبادرت ورزند. شیخ طوسی، در تعبیر خود از حاکم اسلامی تحت عنوان (ناظر امر مسلمین) یاد می‌کند و مسایلی چون نظارت بر وصیت و اجرای آن بر طبق مصالح افراد ذی نفع را بر عهده قدرت سیاسی و ناظر بر امر مسلمین می‌داند که ناظری را منصوب نموده تا بر کیفیت صحیح و حسن اجرای آن نظارت نماید و حتی از طرف افراد ذی نفع و بر طبق مصالحشان اقدام به خرید و فروش کند اما هنگامی که سلطان و حاکمی نباشد، برخی از مؤمنین از جانب خویش مجاز به نظارت در این امر می‌باشند و بایستی امانت را در آن رعایت کرده به گونه‌ای که ضرری بر مورد وصیت او وارد نشود و آنچه عمل می‌کنند صحیح و نافذ واقع شود.

حفظ وحدت و همبستگی

۱ - مقصود از وحدت و همبستگی، وحدت امت اسلام است که خداوند فرمود: **إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ** (انبیاء/ ۹۲) همانا این امت شما امت واحد است و من پروردگار شمایم پس مرا پرستید. پس اساس این وحدت را قرآن نهاده است. قرآن کریم بارها مسلمانان را به عنوان یک امت مخاطب ساخته است مانند: **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...)** (آل عمران / ۱۱) و یا این که می‌فرماید: **(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)** (بقره / ۱۴۳) رسول اکرم (ص)، به طور رسمی پس از هجرت، در قرارداد و عهدی بین مهاجرین و انصار، وحدت امت اسلام را اعلان فرمود: **(أَنْتُمْ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ مِّنْ دُونِ النَّاسِ)** [۷۱۵] مسلمانان جدای از بقیه مردم یک امت هستند. این اعلان رسمی که همزمان با هجرت رسول اکرم (ص) و تأسیس حکومت اسلامی، صورت گرفته علاوه بر مفهوم وحدت دین و عقیده وحدت سیاسی و اجتماعی آنان را نیز دربردارد. مسلمانان موظف هستند با اختلاف قومی و زبانی و احیاناً اختلاف رأی در فروع فقهی در روش‌های عملی و یا در فهم کتاب و سنت و گرایش‌های سیاسی، این وحدت را حفظ کنند و هیچ‌گاه این قبیل اختلافات که وجود آن امری طبیعی است آنان را فرقه فرقه نکند و به درگیری و جنگ با یکدیگر وادار ننماید، لهذا در آیاتی که مسلمانان را به وحدت دعوت و از اختلاف باز می‌دارد جمله **(ولا تفرقوا)** قید گردیده است مانند: **(واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا)** (آل عمران / ۱۰۳) به ریسمان الهی چنگ بزنید و از تفرقه پرهیزید. **(و ان اقيموا الدين ولا تفرقوا)** (نساء / ۱۶۳) دین را به پای دارید و متفرق نشوید. ۲ - سخن گفتن از وحدت، همواره توأم با یاد کردن از اختلاف است، قرآن نیز غالباً در آیات بسیاری این دو مفهوم یعنی وحدت و اختلاف را با هم آورده است؛ مانند همان آیه آل عمران که تقریباً همه داعیان و منادیان وحدت و مصلحان جهان اسلام، آن را شعار خود قرار داده و می‌دهند **(واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا)** واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخواناً... (آل عمران / ۱۰۳) علت تقارن و تلازم وحدت و اختلاف در کتاب و سنت آن است

که اگر اختلاف نباشد نیاز به سفارش به وحدت نیست. همواره توصیه به وحدت، جهت پرهیز از اختلاف و تفرقه موجود یا متوقع است. و به عبارت دیگر مراد از آن، رفع اختلاف موجود و یا جلوگیری و دفع اختلافی است که خطر بروز آن احساس می شود.

مبانی وحدت اسلامی

برخی از مایه های وحدت دینی در جامعه اسلامی از این قرار است: ۱- توحید ۲- اعتقاد به امت واحده: قرآن کریم تمام مسلمانان را (یک امت) اطلاق کرد، (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً) (انبیاء / ۹۲) زیرا تمام مسلمانان هرچند از نژادها و قومیت های گوناگون باشند مقصد و مقصود مشترک دارند و پیکره واحدی را در جهان تشکیل می دهند. ۳- حریت و برادری اسلامی: به حکم قرآن تمامی مسلمانان و مؤمنان با هم برادرند. (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات / ۱۰) ۴- همیاری اجتماعی و مسئولیت همگانی: هر یک از مسلمانان در جامعه اسلامی همچون اعضای یک خانواده هستند و باید به توصیه قرآن (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى) بر نیکی و پرهیزکاری یکدیگر را یاری رسانند و نسبت به رفع مشکلات یکدیگر همت داشته باشند. (مَنْ أَضْيَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُشْرِكِينَ فَلَيْسَ بِمُشْرِكٍ) [۷۱۶]. ۵- اجتماعات اسلامی: مجموعه اجتماعی که اسلام بر برپایی آن تأکید کرده اعم از نمازهای جماعت، جمعه، عید قربان، فطر، مراسم و مناسک حج و... بیانگر اهمیت دادن اسلام به وحدت و همدلی اقرار مختلف جامعه اسلامی است. ۶- زبان عربی: مسلمانان، احترام خاصی برای زبان عربی قائل اند، زیرا زبان قرآن، حدیث، ادعیه و اذکار دینی آنان است. آشنایی به این زبان عاملی برای پیوند ملل اسلامی با یکدیگر می باشد. ۷- هدف مشترک: تمامی مسلمانان دارای هدف مشترک (اعتلای کلمه توحید) در سرتاسر جهان هستند. بنابراین باید هم صدا، هماهنگ و همراه در تحقق این هدف مقدس تلاش کنند و آوای وحدت سر دهند. ۸- منافع مشترک: هر کدام از جوامع اسلامی توانمندی ها، استعدادها و منابع غنی روزمینی و زیرزمینی خاص به منطقه خود را دارند. ارتباط تنگاتنگ آنها منافع مشترک عظیمی را ایجاد می نماید که بهره برداری از آنها به نفع تمامی مسلمانان و جوامع اسلامی می باشد. ۹- دشمن مشترک: امروز جامعه مسلمانان از سوی سلطه جویان و غارت کنندگان جهانی مورد شدیدترین و بی رحمانه ترین حملات نظامی، امنیتی و فرهنگی قرار دارند، آنان با انواع حيله ها و بهره گیری از شیوه ها و ابزارهای مختلف، به غارت خود تداوم بخشیده اند. بنابراین مسلمانان وظیفه دارند برای مقابله با دشمن مشترک چاره جویی کرده و با هماهنگی و اتخاذ تصمیمات صحیح از چنگال قدرت های فزون طلب همچون آمریکا و اسرائیل رهایی یابند. ۱۰- ارزش های مشترک: عقاید، سنن، شعائر و ارزش های اسلامی مشترک، تمامی مسلمانان را در سرزمین های دوردست به هم پیوند می دهد، به گونه ای که هر مسلمانی عضوی انکارناپذیر از مجموعه امت اسلام است و هر سرزمینی از (دارالاسلام) را همچون وطن خود و دیاری آشنا احساس می کند. بدیهی است برای دستیابی به وحدت و عزت اسلامی، باید عوامل بازدارنده و زیانبخش جوامع اسلامی را شناسایی کرده، همگان را بر آن آگاه سازیم.

آسیب شناسی وحدت

آسیب شناسی یا پاتولوژی (Pathology) به معنای شناخت و ریشه یابی بی نظمی ها به کار می رود. کاربرد این اصطلاح در کنار وحدت به منظور شناخت دقیق تر آسیب هایی است که وحدت امت اسلامی و عزت و اقتدار آنها را تهدید می کند. به عبارت دیگر آسیب شناسی وحدت دینی، شناخت آن دسته از علل و عوامل است که به نحوی اتحاد میان مسلمانان را از میان بر می دارد و پراکندگی و دشمنی ها را جایگزین آن می کند. بررسی این موضوع در دو بخش نظری و عملی انجام می شود: [۷۱۷]. الف) آسیب شناسی نظری منظور از آسیب شناسی نظری، شناخت آسیب ها و آفت هایی است که به لحاظ فکری و نظری، میان مسلمانان تفرقه و پراکندگی به وجود می آورد و اقتدار و عزت آنها را تبدیل به ضعف و سستی می کند.

در این بخش آسیب‌های فراوانی وجود دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: ۱- نگرش غلط به امر اختلاف در اندیشه‌ها: بدیهی است که اختلاف در خلقت، اختلاف در طبع و طبیعت، اختلاف از نظر موقعیت جغرافیایی، مکان و زمان، به تناسب اختلاف سلیقه‌ها، فکرها و نظریات را ایجاد می‌کند. اختلاف به این معنا یک امر طبیعی است. آن امری که از آن منع شده تنازع یا کشمکش است که موجب سستی و باعث از بین رفتن اعتبار، عزت و حیثیت مسلمانان می‌شود به همین دلیل قرآن کریم دستور به پرهیز از آن داده است: (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) (انفال / ۴۶) از این رو مسلمانان در عرصه اندیشه دینی بسان مسافران کشتی اند که با وجود اختلاف نظرهای جزئی به هیچ وجه نباید به کشتی آسیب رسانند. ۲- فراموش کردن اصل مدارا: در قرآن کریم آمده است: (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (فتح / ۲۹) محمد (ص) پیامبر خداست و کسانی که با وی هستند نسبت به کفار سخت‌گیر و نسبت به خودشان اهل رحمت و شفقت اند. در این آیه سخت‌گیری تنها مخصوص کافرانی است که جز زبان زور نمی‌فهمند و غیر آنان مستحق مدارای اسلامی اند، اما علل و عواملی این مدارای اسلامی را به خشونت فرقه‌ای مبدل ساخته است به طوری که برخی از مسلمانان حاضر به همکاری با پیروان سایر ادیان هستند ولی تاب تحمل هم‌کیشی مسلمان خود را ندارند. ۳- نگرش غیر اصولی به عقاید دیگران: یکی از آسیب‌های عملی وحدت اسلامی، نگرش غیر اصولی به عقاید فرقه‌های اسلامی است در حالی که لازمه وحدت میان مسلمین نزدیک شدن فرقه‌های اسلامی به یکدیگر، با حفظ کیان و ماهیت آنهاست و راه رسیدن به این هدف، تکیه کردن بر عقل و منطق و دوری گزیدن از احساسات زودگذر و تعصب‌های کنترل‌ناپذیر می‌باشد از این رو متهم ساختن دیگران به خروج از دین به بهانه‌های واهی سپس لعن و نفرین آنها، نگرش غیراصولی و فهم نادرست از اسلام است که به آفتی برای وحدت و عزت مسلمانان در جهان تبدیل شده که اگر به موقع، ابعاد و جوانب آن بررسی و زدوده نشود موجب تباهی وحدت و عزت مسلمانان خواهد شد. ب) آسیب‌های عملی‌منظور از آسیب‌های عملی، شناخت آسیب‌ها و آفت‌هایی است که به لحاظ رفتاری و عملی موجبات تفرقه و پراکندگی در میان مسلمانان را فراهم می‌آورد. اهم این عوامل عبارتند از: ۱- توطئه‌های استعمار: استعمارگران همواره کوشیده‌اند با استفاده از انواع ابزارهای مادی و معنوی، زمینه‌های وحدت مسلمانان را از بین ببرند از جمله دسیسه‌های آنها، مذهب‌سازی، تشدید اختلافات عقیدتی بین مذاهب، ایجاد حکومت سکولار در ممالک اسلامی، تبلیغ و ترویج قومیت‌گرایی بوده است. به عنوان مثال در قرون اخیر محققین اروپایی در جست و جوی کشف زمینه‌ها و روش‌های تضعیف جهان اسلام، به تاریخ و هویت‌های قومی مسلمانان در اقصی نقاط جهان متوسل شده و ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه را به عنوان جایگزین هویت دینی به صحنه آورده‌اند. آنان به تدریج واحدهای سیاسی ملی‌گرا در عرصه جهان اسلام ایجاد کرده و بدین ترتیب مسلمانان را در جوّ ملی‌گرایی قرار داده‌اند. یعنی مبنای معیار قرار گرفتن ارزش‌های قومی و ملی به جای ارزش‌های دینی. بدیهی است وقتی معیار وحدت جمعی، ملیت، زبان و سرزمین بشود، قطعاً امور دیگری از جمله دین به فراموشی سپرده خواهد شد و ارزش‌های قومی جای خود را به ارزش‌های دینی خواهد داد. از این رو امام خمینی (ره) فرمودند: (از مسائلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین، طرح و عمیال استعمارگران در تبلیغ آن به پا خاسته‌اند، قومیت و ملیت است.) [۷۱۸]. ۲- بدگویی و ناسزا نسبت به مقدسات همدیگر: طبیعی است که اهانت به مقدسات دیگران به دنبال خود ناسزا و اهانت می‌آورد و نتیجه چنین رفتاری بین مسلمانان، جدایی و دشمنی خواهد بود و در همین راستا رواج شایعه و تهمت علیه یکدیگر به این جدایی خواهد افزود. ۳- رواج روحیه دنیاطلبی و بی‌تقوایی: در جامعه اسلامی نزاع، نشانه بی‌تقوایی است و هر جا بی‌تقوایی وجود داشته باشد اختلاف هم در آنجا وجود دارد. چنان که امام خمینی (ره) می‌فرماید: (اختلاف همیشه از جهات نفسانی است. اگر همه انبیا الان در اینجا جمع بشوند، اختلاف ندارند.) [۷۱۹]. ۴- فاصله گرفتن از قرآن: بدیهی است هر چه از میراث خدا فاصله گرفته شود برخوردها و اختلاف‌ها زیادتر می‌شود. البته اختلاف امری

طبیعی است اما برای اینکه زمینه عناد و دشمنی را فراهم نسازد خداوند به مسلمانان دستور داد، تا برای فصل خصومت به خدا (قرآن) و پیامبر (سنت) رجوع کنند (فان تنازعتم فی شی فردوه الی الله و الرسول) (نساء: ۵۹) در عصر حاضر که پیامبر (ص) حضور ندارند باید به منبعی رجوع کرد که سخنش همانند پیامبر، آخرین سخن و داوری باشد و آن قرآن کریم است.

پاسداران حریم وحدت

حضرت محمد صلی الله علیه و آله، اولین پاسدار حریم وحدت و عزت مسلمانان، بنیانگذار مکتب اسلام پیامبر اکرم (ص) می باشد. ایشان فرمودند: (من فارق جماعة المسلمین فقد خلع ربقه الاسلام) [۷۲۰] (هر که از جماعت مسلمانان دوری نماید، ریسمان اسلام را از گردن خود باز کرده است)؛ یعنی از جرگه اسلام به نوعی خارج شده است. با جرأت می توان گفت که بعد از پیامبر اسلام، حضرت علی علیه السلام مشکلات را برای حفظ وحدت امت اسلامی تحمل کرد. در قرون اخیر نیز عالمان اسلامی به این نکته توجه داشته اند که به چند مورد از آن ها اشاره می کنیم: ۱- آیت ا... محمد حسین کاشف الغطاء: ایشان ضمن فتوایی که در خصوص حرمت اختلاف بین مسلمانان صادر فرمودند چنین نوشتند: ... لازم است بر هر یک از گروه های اسلامی، چه شیعه و غیره که باب جدال ها و اختلافات فرقه ای را مسدود سازند، چه اگر این عمل بذاته حرام و مضر نباشد، مسلماً در این عصر که دشمنان اسلام از هر طرف ما را احاطه کرده اند، به ویژه دشمنان داخلی که ادعای اسلام دارند و ضررشان از دشمنان خارجی بیشتر است، از بزرگ ترین محرمات می باشد. [۷۲۱]. ۲- آیت الله العظمی بروجردی: ایشان از طرفداران و حامیان مهم تقریب مذاهب بودند که در نامه ای به مفتی اعظم، شیخ عبدالحمید سلیم رئیس اسبق دانشگاه الازهر می نویسد... از خدای تعالی می خواهم که بی اطلاعی و جدایی و پراکندگی مسلمانان را نسبت به یکدیگر به معرفت و شناخت واقعی و محبت و همبستگی مبدل سازد. [۷۲۲]. ۳- سید جمال الدین اسدآبادی: وی از پایه گذاران (اتحاد اسلامی) است چنان که در روزنامه عروة الوثقی و کلیه آثار خود به دنبال این هدف بود. [۷۲۳]. ۴- شیخ محمد عبده: این مصلح بزرگ اهل سنت نیز تلاش زیادی در وحدت مسلمین نمود. [۷۲۴]. ۵- امام خمینی (ره): ایشان بزرگ پرچم دار وحدت اسلامی در قرن حاضر بود که با ایمان و اعتقاد راسخ به توانایی و قدرت مسلمانان انقلاب شکوهمند اسلامی را در ایران اسلامی به وجود آورد و همواره تمام مسلمانان جهان را به وحدت و یکپارچگی و مقابله با شیاطین و استعمارگران سلطه گر به ویژه در مراسم سیاسی عبادی حج ابراهیمی دعوت می کرد. ایشان در یکی از پیام های خود فرمود: هان ای مسلمانان جهان و مستضعفان تحت سلطه ستمگران به پا خیزید و دست اتحاد به هم دهید و از اسلام و مقدرات خود دفاع کنید و از هیاهوی قدرتمندان نهراسید که این قرن، به خواست خداوند قادر، قرن غلبه مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است. [۷۲۵]. ۶- استاد شهید مرتضی مطهری: ایشان در مقالات و کتاب های فراوان خود، تلاش کرد مسلمانان را با اسلام اصیل و نیز دشمنان اسلام آشنا و آنان را از این طریق به هم نزدیک سازد. [۷۲۶]. ۷- اقبال لاهوری: وی از متفکران و افرادی است که تحصیلات جدید خود را در حد دکترای فلسفه در اروپا به پایان رساند ولی بر ضد نظام های سلطه گر غربی قیام کرد و شدیداً طرفدار وحدت اسلامی بود. [۷۲۷].

نتیجه و راهکار

وحدت اسلامی نوعی هماهنگی و همراهی میان مسلمانان بر پایه عقاید، هدف، منافع و برنامه های دینی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، امنیتی، نظامی و فرهنگی مشترک می باشد که بدیهی ترین ثمره آن، عزت، صلابت و سربلندی امت اسلام است. در این راستا مهم ترین راهکارهای عملی که در سایه آنها می توان به این مهم دست یافت عبارتند از: ۱- تقویت مبانی

پیوند در سازمان کنفرانس اسلامی به عنوان ساختاری برای نهادینه کردن، وحدت در بین مسلمانان. ۲- تقویت نهادهای تقریب مذاهب به منظور تکیه بر مبانی مشترک جهت افزایش ضریب وحدت میان مسلمانان. ۳- تلاش برای همگرایی پیوسته میان نهادهای امنیتی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای اسلامی به منظور ایجاد قطبی واحد در جهان آینده، و نیز نزدیک شدن به سیستم چند قطبی مبتنی بر توازن قوا در جهان بر پایه همگرایی و رفع شاخص های تضعیف پیوند در میان دول اسلامی. ۴- ایجاد ساختارهای دفاع مشترک به منظور حفظ امنیت اجتماع مسلمانان و دستیابی به یک نیروی بازدارنده برای ممانعت از تعدی دیگران و تقویت پتانسیل لازم برای تحرکات اجتماعی - سیاسی در جهان معاصر. ۵- ایجاد بازار مشترک اسلامی به منظور تقویت ساختارهای اقتصادی ملل اسلامی در عصری که منافع کشورها در یکدیگر پیوند خورده ضرورت داشتن نهادهای هدایت کننده اقتصادی امری اجتناب ناپذیر است. ۶- گسترش پیوند میان نهادهای ارتباطی و رسانه های گروهی در ساختارهای مکتوب (مثل انواع نشریات کتب) و غیر مکتوب (رادیو، تلویزیون، اینترنت) برای اعلان و به تصویر درآوردن ایده آل های مسلمانان در چارچوب ضابطه مند قوانین دینی جهت دستیابی به فرهنگ دینی و تربیت اسلامی [۷۲۸] ۷- گسترش تفکر اسلام ناب محمدی (ص) که مبین آن امام خمینی (ره) است به عنوان فرهنگ گسترش در بینش و برداشت مسلمانان از اسلام و نیز گسترش بسیج عمومی برای ایجاد اتحاد اسلامی مسلمانان در جهان و دستیابی به عزت، صلابت و اقتدار امت اسلامی.

شاخص های مردم سالاری دینی و مدیران آن

اشاره

حسین ترابی

مقدمه

فرهنگ و تمدن غرب در عصر کنونی رسوخ و نفوذی وسیع در سایر فرهنگها دارد. اکثر اقوامی که با تمدن غربی برخورد کرده اند، تحت تأثیر جاذبه ها و کارکردهای آن قرار گرفته، بشدت دچار خود باختگی شده اند. آنها امیدوارند صرفا با تقلید کورکورانه و اقتباس بعضی از جنبه های ظاهری تمدن غرب بتوانند به سمت توسعه و تمدن حرکت سریع داشته باشند؛ اما توجه ندارند که بهای چنین تمدنی از دست دادن امکانات مالی و تخریب منابع طبیعی و خدادادی و در واقع تخریب فرهنگی و تاریخی ایشان است؛ تبیین و تشریح تمدن و فرهنگ غرب و مبانی و ارکان آن در این مختصر نمی گنجد؛ لذا در این گفتار فقط به برخی از مهمترین ارکان و خصایص فرهنگ و تمدن غرب در چند سده اخیر (بعد از رنسانس) اشاراتی خواهیم داشت.

مذهب اصالت طبیعت (اومانسیم) (مکتب اصالت ماده)

اندیشه حاکم در دوران رنسانس، براساس استقلال (انسان) و (طبیعت) از (خداوند)، مبتنی است. این مذهب، بر این باور است که انسان و طبیعت بعد از خلقت، وجود مستقل یافته اند. هنر خداوند به عنوان معمار بازنشسته (Architect Retiered) این بوده است که قانونمندیهای ثابت و لایتنغیری در نهاد طبیعت و انسان به عنوان جزء از آن قرار داده است که موجبات بقا و دوام آن را فراهم می سازد. بر این مبنا، (علم) به معنای شناسایی و تبیین این (قوانین) است. به این جهت، (الگوی علوم طبیعی) تنها الگویی است که ارزش علمی دارد. به این نگرش و دیدگاه، (مذهب اصالت طبیعت) گفته

می شود. ژولین فروند می نویسد: (در معرفت شناسی، هر نظریه ای که به بهانه اینکه جز الگوی علوم طبیعی الگوی دیگری از علم وجود ندارد، ویژگی علوم انسانی را نفی می کند، (مذهب اصالت طبیعت) نامیده می شود).

فرهنگ اومانیزم

فرهنگ حاکم در دوران نوزایی، فرهنگ (اومانیزم) (Humanism) است. اومانیزتها بر آن بودند که هویت و استقلال روحی انسان را که در عصر کلاسیک دارا بود و در قرون وسطی از دست داده بود، دیگر بار به او برگردانند. و آن، همان روح (آزادی) بود، که ادعای خودمختاری و خود رهبری (Autonomy) آدمی را توجیه می کرد و به او اجازه می داد تا در حالی که خود را گرفتار طبیعت و تاریخ می دید، به دنبال قابلیت باشد که بتواند طبیعت و تاریخ را قلمرو حکومت خود بسازد و بر آن مسلط شود. آزادی مورد نظر اومانیزتها، عبارت بود از اختیاری که بتوانند آن را در طبیعت و جامعه اعمال نمایند. این آزادی، در مقابل تفکر پذیرفته شده در قرون وسطی بود که براساس آن امپراتوری کلیسا و اصول فئودالیه، نگهبانان نظم حاکم بر جهان تلقی می شدند و انسان مجبور به پذیرش صرف بود، چنان پذیرشی، که کمترین تغییری در آن ممکن نبود. [۷۲۹].

اومانیزم و ارتباط آن با مدرنیسم (Humanism)

مدرنیسم به لحاظ تاریخی محصول رنسانس است و اومانیزم یا انسان محوری نیز با رنسانس آغاز می شود و اومانیزم اندیشه انسان محوری را مستقل از خدا و وحی الهی مطرح می کند و می توان اومانیزم را به عنوان جوهر، روح و باطن رویکرد مدرنیستی تلقی نمود. (رنه گنون) در خصوص جوهر خود بنیادانه اومانیزم می نویسد: (اومانیزم نخستین صورت امری بود که به شکل نفی روح دینی در عصر جدید درآمده بود، و چون می خواستند همه چیز را به میزان بشری محدود سازند: بشری که خود غایت و نهایت خود قلمداد شده بود، سرانجام مرحله به مرحله به پست ترین درجات وجود بشری سقوط کرد).

سکولاریسم به عنوان ویژگی و پیامد اصلی مدرنیسم

در قلمرو مدرنیسم، دین، مرکزیت خود را نسبت به زندگی اجتماعی و سیاسی از دست می دهد و بصورت مجموعه ای از دستورات و تعالیمی اخلاقی و شخصی درمی آید. نگرش مدرنیستی به دین نگرشی صرفاً پراگماتیستی و بهره جویانه است و باید یکی از ویژگیهای مدرنیسم و تفکر لیبرالیستی را، اعتقاد به سکولاریزه کردن حیات اجتماعی و سیاسی دانست؛ یعنی این اعتقاد که دین یا نباید وجود داشته باشد یا اگر وجود دارد باید به امری شخصی و فردی تبدیل شود و در محدوده عبادات و احکام فردی باقی بماند، و دین نباید مرکز ثقل حیات سیاسی و اجتماعی باشد بلکه باید در جهت مشهورات و باورهای اومانیزستی قرار داشته باشد. شاید بتوان به طور خلاصه شاخصهای سکولاریسم را اینطور بیان کرد: ۱- دنیایی دیدن و این جهانی کردن حیات بشری؛ ۲- افول و کاهش نقش متافیزیک و مابعدالطبیعه؛ ۳- نگرش مادی نسبت به اخلاق؛ ۴- هدایت عقل؛ از مکاتبی که در پیدایش و تکوین سکولاریسم مؤثر بوده اند، می توان به اومانیزم (Humanism) و ناسیونالیسم (که اوج آن در پوزیتیویسم (Positivism) تبلور یافته، اشاره کرد. همچنین یکی از ستونهای که سکولاریسم بر آن استوار است لیبرالیسم (Liberalism) است. ریشه های فلسفی سکولاریسم مربوط به مکتب تداعی گرای جیمز میل (Mill James) و مکتب اصالت فایده (Utilitarianism) جرمی بنتام (Bentham Jermy) می شود. [۷۳۰].

ماتریالیسم دیالکتیک

بعد از رنسانس که فلسفه و دین در اروپا دچار بحران شدند، الحاد و مادیگری کمابیش رواج یافت و در قرن نوزدهم چند تن از زیست‌شناسان و پزشکان مانند فوگت و بوخنر و ارنست هگل بر اصالت ماده و نفی ماوراء طبیعت تأکید کردند ولی مهمترین مکتب فلسفی ماتریالیسم به وسیله کارل مارکس و انگلس پی‌ریزی گردید مارکس منطق دیالکتیک و اصالت تاریخ را از هگل و مادیگری را از فویرباخ گرفت و عامل اصلی تحولات جامعه و تاریخ را که به گمان وی طبق اصول دیالکتیک و مخصوصا بر اساس تضاد و تناقض صورت می‌گیرد عامل اقتصادی دانست و آن را زیربنای همه شؤون انسانی معرفی کرد و سایر شؤون اجتماعی و فرهنگی را تابع آن شمرد. [۷۳۱].

اصول چهارگانه ماتریالیسم دیالکتیک

الف - ماهیت هر چیزی عبارت است از رابطه آن چیز با سایر اجزاء طبیعت هیچ چیز و هیچ جزئی از اجزاء طبیعت بخودی خود قابل شناسایی نیست و بنابراین اگر موجودی از موجودات طبیعت را بخواهیم مطالعه کنیم باید مجموع ارتباطات وی را با سایر اشیاء به دست آوریم و آن را در تحت تأثیر محیط مخصوصی که خواه ناخواه ماهیت او را تحت نفوذ گرفته است مطالعه کنیم. استالین در جزوه ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی می‌گوید: روش دیالکتیک معتقد است که هیچ گونه پدیده‌ای در طبیعت منفردا و بدون در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده‌های محیطش نمی‌تواند مفهوم واقع شود زیرا پدیده‌ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط در نظر گرفته شوند به امری بی‌معنی تبدیل خواهد شد. این اصل بعنوان تبعیت جزء از کل و یا اصل تأثیر متقابل و یا اصل پیوستگی عمومی اشیاء خوانده می‌شود. ب - همه چیز دائما در تغییر و حرکت و شدن است. سکون وجود ندارد و فکر نیز که از خواص طبیعت است تابع همین قانون تغییر و حرکت است انگلس می‌گوید دنیا را نباید بصورت مخلوطی از اشیاء ثابت و تمام شده تصور نمود بلکه دنیا عبارت است از مخلوطی از سیرهای تحولی که در آن موجوداتی که ظاهرا ثابت می‌باشد و همچنین انعکاس این موجودات در ضمیر انسان که همان افکار باشد دائما در حال سیر تحولی و انهدام می‌باشند این اصل معمولا اصل تغییر یا اصل حرکت یا اصل تکامل خوانده می‌شود. ج - تغییر و حرکت همواره به حالت یکنواخت نیست، لحظاتی فرا می‌رسد که این تغییرات تدریجی حالت شدید و انقلابی بخود می‌گیرد و منجر به تغییر در کیفیت می‌شود. استالین می‌گوید دیالکتیک کیفی نشود نمی‌داند بلکه تکامل را از تغییرات کم اهمیت و پنهانی کمی می‌داند که تغییرات کیفی آشکار و اساسی منتهی می‌گردد. این اصل معمولا - به نام اصل جهش خوانده می‌شود. د - حرکت تکاملی اشیاء در نتیجه تناقضات و تضادهایی که در داخل اشیاء وجود دارد صورت می‌گیرد. استالین می‌گوید متود دیالکتیک بر آن است که جریان تکامل پست به عالی نتیجه تکامل و توسعه هم‌آهنگ پدیده‌ها نبوده بلکه برعکس در اثر بروز تضادهای داخلی اشیاء و پدیده‌ها و در طی یک مبارزه بین تمایلات متضاد که براساس آن تضادها قرار گرفته است انجام می‌گیرد. [۷۳۲].

خدا محوری و تعیین جایگاه انسان

چه رابطه‌ای میان توحید و حکومت‌های مردم‌سالار وجود دارد؟ آیا حکومت دموکراسی با اصل توحید تناقض دارد؟ آیا حاکمیت خدا با حاکمیت انسان در تعارض است؟ آیا حق... با حق الناس قابل جمع است؟ واقعیت این است که اندیشمندان اسلامی به این سئوالات پاسخهای بسیار متنوع و بعضا متضادی داده‌اند، اما همگی در این نکته با هم اتفاق نظر دارند که

حاکمیت مطلق بشر بر سرنوشت خود در فلسفه سیاسی اسلام جایی ندارد؛ چون انسان خدا نیست؛ بلکه خلیفه خداست. به عبارت دیگر، در اسلام حاکمیت از آن خداست. با وجود این، خلافت الهی انسان در روی زمین، زمینه را برای حکومت دموکراسی یا به قول امام خمینی (ره) (جمهوری اسلامی) فراهم می‌کنند. حاکمیت خدا به دست انسانها اعمال می‌شود و خداوندی که ادعای حاکمیت مطلق نموده است حق حکومت را به بندگان خود تنفیذ کرده است. البته به شرط اینکه قوانین الهی (وحی) که برای سعادت بشر است، رعایت شود. [۷۳۳]. بنابراین برخلاف دموکراتی‌های غربی که براساس انسان محوری (اومانیزم) و حذف خدا شکل گرفته است، در حکومت اسلامی که بر پایه خدا محوری بنا شده، انسان حذف نشده بلکه انسان مقام خلیفه الهی را کسب کرده است. و هدف خلقت انسان، هدایت اختیاری انسانها به همراه آزمایش اوست، نه هدایت اجباری. و همین دلیل است که هیچ پیامبری و امام معصومی به زور و برخلاف میل امت خویش، حکومت تشکیل نداده است. حتی آنجا که مردم رغبت نشان می‌دادند تنها به اصرار زیاد مردم حکومت را می‌پذیرفتند.

علل ناسازگاری دموکراسی با دین

واژه دموکراسی - که از آن به (مردم سالاری) نیز تعبیر می‌شود - تعریف روشنی ندارد و مفهومی شناور و لغزنده را تداعی می‌کند. باید مقصود خود را از دموکراسی مشخص کنیم و به تعریف مشترکی از آن دست یابیم، سپس آن را با دین بسنجیم، تا به نتیجه درستی برسیم. اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم الاجراست و باید محترم شناخته شود، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست. زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست؛ (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ) (یوسف / ۶۷) فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد و انسانها باید در مقابل امر و نهی الهی و قوانین دینی، فقط پیرو و فرمانبردار بی‌چون و چرا باشند. زیرا عبودیت خداوند، عالترین درجه کمال است و اطاعت از فرامین الهی سعادت آدمی را تأمین می‌نماید. بنابراین دموکراسی و مردم سالاری اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد، هیچ اعتباری ندارد، زیرا آنچه باید در مقابل آن خاضع و مطیع باشیم، فرمان خداست نه رأی مردم. بنابراین، اگر مردم کشوری در وضعیتی خاص بر امر نامشروعی توافق نمایند و رأی دهند - چنان که در برخی از کشورهای غربی این گونه است - در چنین موقعیتی قطعاً فرمان دین مقدم است، زیرا حکم خدا بر تشخیص مردم رجحان دارد. اگر رأی مردم را بر حکم خدا ترجیح دهیم، عملاً خدا را نپرستیده ایم و تابع فرمان او نبوده ایم و ربوبیت تشریحی خداوند را زیر پا گذاشته ایم، که این عمل با توحید منافات دارد. دموکراسی غربی به معنای بی‌نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است، و این دقیقاً سرپیچی از اطاعت پروردگار به شمار می‌آید. اهمیت دادن به رأی مردم در مقابل حکم الهی، روگرداندن از توحید و پذیرش شرک جدید دنیای معاصر است، که باید با این بت پرستی جدید مبارزه شود. [۷۳۴].

معنای مورد قبول از دموکراسی

اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد. در قانون اساسی این معنا به روشنی تأیید شده و مقصود امام امت که فرمودند: میزان رأی مردم است، بدون تردید همین بوده است؛ نه آنکه هرچه مردم خواستند - حتی اگر مخالفت حکم خدا باشد - ارزش و اعتبار دارد. میزان، رأی مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشود و با مبانی شرع مخالفتی نداشته باشد؛ در غیر این صورت، رأی مردم ارزشی ندارد. آیه شریفه (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) (شوری / ۳۸) به این معنا نیست که مردم در همه چیز می‌توانند نظر بدهند و

حلال و حرام خدا را با شور و گفت و گو تغییر دهند؛ بلکه طبق آیه شریفه (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ) (احزاب / ۳۶) در احکامی که از سوی خدا و پیغمبر صادر شده است، مؤمنان هیچ اختیاری در دخل و تصرف ندارد. [۷۳۵].

مفهوم مردم سالاری دینی

۱) مردم سالاری دینی از دو بخش (مردم سالاری) و (دینی) تشکیل شده است در واقع مردم سالاری مفهوم مطلق است که مقید به قید دین شده است. [۷۳۶]. بر این اساس از یک سو مردم حق دارند کسی را به عنوان رهبر خود انتخاب کنند و از سوی دیگر از ناحیه شرع مقدس اسلام مکلف اند رهبری امام معصوم و در زمان غیبت، رهبری فقیه جامع الشرایط را بپذیرند و جایز نیست زیر یوغ حاکم طاغوت بروند. از طرفی دین و رهبر نیز قبول می کنند که مردم در انتخاب حاکمان دخالت داشته باشند و به این شکل مردم سالاری دینی تحقق می یابد. بدین ترتیب در نظام مردم سالاری دینی مردم علاوه بر تشکیل حکومت و نهادهای آن، پذیرفته اند که حکومت منتخب خود را با استفاده از قوانین و احکام و دستورات دین مبین اسلام اداره نمایند؛ یعنی مردمی که دارای گرایش های مذهبی و دینی می باشند، تصمیم گرفته اند که برای اجرای دستورات دین خود، حکومتی با شاخص های دینی به وجود آورند و در رأس آن نیز فردی که دارای فهم و درک و شناخت کافی از احکام دینی و نحوه اداره کشور است را قرار دهند. [۷۳۷]. مصداق بارز چنین جامعه ای جمهوری اسلامی ایران است. تجربه نشان داده که در ایران اسلامی تنها با تکیه بر انگیزه های دینی است که می توان حرکت های سیاسی سرنوشت ساز آفرید و مردم را به صحنه کشاند. و هر زمان هم که مردم احساس کرده اند که حکومت دیگر نمی تواند آرمانهای دینی آنها را تأمین کند، از آن فاصله گرفته اند. دولتمردان هم به هر اندازه که با دین بیگانه شده اند به همان اندازه از مردم فاصله گرفته اند و خواست و نظر مردم را یا به درستی درک نکرده و یا به آن بی اعتنایی کرده اند.

محورهای نظام ولایی

بدیهی است خداوند بر اساس حکمتش از ابتدای آفرینش انسان در هر زمان شایسته ترین انسانها را به عنوان پیامبر برگزیده است و برنامه های دینی از جمله حکومت را متناسب با نیازهای بشر به او وحی کرده است. پیامبران به عنوان رهبران الهی نیز تلاش خود را در این راه به کار گرفته اند، تا با تعلیمات الهی مردم را هدایت کرده و آنها را به وظایف فردی و اجتماعی خود در زمینه های عبادی، اخلاقی و سیاسی آشنا کنند تا این که مردم با عمل به وظایف خود به سعادت و کمال برسند. بدین ترتیب خداوند پیامبر امام و رهبران الهی را نصب می کند و مردم با تشخیص آنها موظفند رهبری آنها را بپذیرا باشند. در چنین حکومتی، ولایت و حکومت از آن خداست. اعتقاد به چنین حکومتی برخاسته از جهان بینی توحیدی است؛ طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی مملکت مطلق خداست و تصرف در آن بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اذن او حتی دخل و تصرف در خویشتن را ندارد تا چه رسد دیگران. با چنین اعتقادی، تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند منصوب باشند. [۷۳۸]. این افراد انبیای الهی و ائمه هستند. که مستقیماً با اذن خدا بر مردم ولایت دارند و در زمان غیبت، نایبان امام زمان با شرایطی حاضر و به طور غیرمستقیم از سوی خداوند برای ولایت برگزیده می شوند. و مردم وظیفه دارند، آنها را بشناسند (کشف کنند) و برای اجرای اسلام از آنها پیروی کنند. بنابراین در نظام سیاسی اسلام (مردم سالاری دینی) حکومت از آن خدا و منصوبین مستقیم و غیرمستقیم اوست. در نظام ولایی قانونگذاری اختصاص به خداوند دارد و قوانین بشری صرفاً در چارچوب شرع قابلیت اجرا پیدا می کنند و همچنین آزادی تا زمانی است که خلاف شرع، مصالح اسلامی و امنیت اجتماعی نباشد.

ارکان نظام دینی

الف) اسلامیت: طبق اصل اول قانون اساسی حکومت ایران با رأی اکثریت ۲ / ۹۸ مردم به جمهوری اسلامی تغییر پیدا کرد، که اسلامیت محتوای آن و جمهوریت شکل آن است. بر این اساس اصل چهارم تصریح می‌کند که تمام قوانین و مقررات در نظام جمهوری اسلامی باید برطبق موازین شرع باشد. به این ترتیب اسلامیت در حقیقت محتوای نظام را تشکیل می‌دهد. ب) رهبری: طبق اصل پنجم قانون اساسی، در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجیه) در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت (رهبری) برعهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی عهده دار آن می‌گردد. [۷۳۹]. این شرایط توسط شارع مقدس تعیین شده است. رهبر و فردی در نظام اسلامی مشروعیت دارد که واجد شرایط فوق باشند. به این ترتیب رهبری مشروعیت خود را از خداوند متعال اخذ می‌کند. ج) جمهوریت: طبق اصل ششم قانون اساسی: امور کشور در جمهوری اسلامی ایران باید به اتکاء آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر اینها یا از راه هم‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین شده است. [۷۴۰]. علاوه بر این مردم از طریق انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان در تعیین رهبری نظام نیز نقش خود را ایفا می‌نمایند. در اصل ۱۷۷ نیز یکی از اصول غیر قابل تغییر قانون اساسی اتکاء به آراء عمومی و جمهوریت نظام است. در نظام جمهوری اسلامی مردم عامل به احکام خداوند متعال و تحت رهبری امام و پیشوای اسلامی قرار دارند. مردم عامل اساسی عینیت بخشی و تحقق نظام و حکومت اسلامی می‌باشند و نقش قابل ملاحظه آن در همین چارچوب قابل بررسی و تعریف است. حضرت امام خمینی (قدس سره) در خصوص جایگاه مردم در حکومت اسلامی اصل رجوع به آرای عمومی را به عنوان روش مناسب برای اداره امور جامعه تأیید نموده و مورد نظر داشته‌اند؛ با این تفاوت که برخلاف دموکراسی غربی این چارچوب مبتنی بر ارزشهای دینی است و در درون آن معنا می‌دهد. و در جواب استفتای جمعی از ائمه جمعه از ایشان، که ولی فقیه جامع‌الشرایط در چه صورت بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟ پاسخ دادند: (ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر شده به بیعت با ولی مسلمین). [۷۴۱].

ملاک مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام

اشاره

مقدمتاً باید گفت وقتی می‌خواهیم مسأله‌ای را از دیدگاه اسلام بررسی کنیم، از آن رو که اسلام به مذاهب متعددی منشعب شده، و مشهورترین آن مذهب شیعه و سنی است، باید حداقل دیدگاه این دو مذهب ارائه گردد. گاه شیعه و سنی در یک مسأله اتفاق نظر دارند، ولی گاه این دو مذهب از هم جدا می‌شوند و ممکن است حتی میان علمای شیعی در یک مسأله وحدت نظر وجود نداشته باشد. در معیار مشروعیت حکومت، شیعه و سنی متفق‌اند که: اگر خدا کسی را برای حکومت تعیین کند، حکومت او مشروعیت دارد و او دارای حق حاکمیت است؛ یک مصداق از این حکومت که مورد قبول شیعه و سنی است - حکومت رسول الله (ص) است. همه مسلمانان اتفاق نظر دارند حکومت رسول الله (ص) به دلیل نصب الهی، مشروع بوده است. از نظر اهل تسنن به جز رسول الله کس دیگری از سوی خدای متعال به حکومت نصب نشده است. ولی شیعیان معتقدند ولایت و حکومت معصومان پس از رسول خدا به واسطه نصب رسول

الله نیست، بلکه اگر رسول خدا (ص)، حضرت علی (ع) را به عنوان جانشین خویش معرفی کرده اند، ابلاغ الهی بوده است. حضرت علی (ع) از طرف خدا برای ولایت و حکومت منصوب شده بود. درباره دیگر امامان نیز همین گونه است. لیکن مطلب دیگر آن که آیا از جانب خدا کسی در زمان غیبت معصوم (ع) برای حکومت نصب شده است؟ آنچه از روایات موجود در کتابهای روایی شیعی استفاده می شود این است که در زمان غیبت، فقیهی که واجد شرایط مذکور در روایات باشد، حق حاکمیت دارد و به تعبیر برخی روایات، از طرف معصومان (ع) به حکومت نصب شده است. مشروعیت حکومت فقها زائیده نصب عام آنان از سوی معصومان است که آنان نیز منصوب خاص از جانب خدای متعال هستند. از نظر شیعه به همان معیاری که حکومت رسول الله (ص) مشروعیت دارد، حکومت امامان معصوم و نیز ولایت فقیه در زمان غیبت نیز مشروعیت خواهد داشت؛ یعنی مشروعیت حکومت هیچ گاه مشروط به رأی انسانها نبوده، بلکه امری الهی و با نصب همراه بوده است. تفاوت نصب امامان معصوم با نصب فقها در این است که معصومان (ع) به صورت معین نصب شده اند، ولی نصب فقها عام بوده و در هر زمانی برخی از آنها مأذون به حکومت هستند. از دیدگاه اهل تسنن که به جز رسول الله (ص) هیچ کس از طرف خدا منصوب نشده است، حکومت چگونه مشروعیت می یابد؟ در جواب باید گفت: سه راه برای مشروعیت حکومت وجود دارد؛ اول: اجماع مسلمانان برای حکومت یک فرد؛ دوم: نصب توسط خلیفه قبلی. سوم: تعیین اهل حل و عقد. راه سوم معروف ترین راه حصول مشروعیت از نظر اهل تسنن است و مقصود از آن این است که اگر بزرگان جهان اسلام - که اهل نظر و رأی هستند - اجماع کنند و کسی را برای حکومت معین نمایند، حکومت او مشروعیت خواهد داشت. برخی دیدگاه اهل تسنن در مسأله مشروعیت حکومت را با دموکراسی غربی یکسان دانسته و حتی از این راه خواسته اند اسلام را پیشتاز دموکراسی بدانند. [۷۴۲].

نقاط افتراق و اشتراک لیبرال دموکراسی با مردم سالاری دینی

نقاط افتراق

حکومت دینی از چند جهت با نظام های سکولار (Secular)، لاییک (Laic) و بی اعتنا به دین تفاوت دارد؛ پاره ای از این تفاوت ها عبارت است از: ۱- تفاوت در اهداف: رژیم های نامبستی بر دین، اعم از مردم سالار (Demovratic)، فردسالار (Monarhy) والیگارشسی (Oligarchy) به یک معنا دولت های حداقلی هستند. به عبارت دیگر اساسی ترین هدف آنها تأمین نیازمندی های دنیوی شهروندان می باشد. لیکن نظام دینی در هدف دو منظوره است و علاوه بر نیازمندی های دنیوی تأمین خیر و سعادت اخروی و جاودانی را نیز مد نظر دارد. [۷۴۳]. ۲- تفاوت در کار ویژه های دولت: وظایف و کارکردهای نظام های غیردینی نیز متناسب به هدف آنها حداقلی می باشد. یعنی اساسی ترین وظیفه آنها تأمین بهداشت، آموزش، امنیت، رفاه و توسعه مادی است. [۷۴۴]. در مقابل، حکومت دینی وظایف بیشتری بر عهده دارد، یعنی علاوه بر لزوم ارائه خدمات بالا، باید به برنامه ریزی صحیح و تلاش در جهت تربیت دینی و معنوی جامعه، رشد و بالندگی فضایل و کمالات عالیله انسانی و گسترش تقوی همت گمارد و جامعه را به سوی تأمین سعادت فنا ناپذیر رهبری کند. [۷۴۵]. ۳- تفاوت در روش ها: روشهای اجرایی نظام های سکولار و دینی در پاره ای از موارد تفاوت دارد. تفاوت در اهداف و کار ویژه ها لاجرم در گزینش شیوه ها کارگر خواهد افتاد. به عبارت دیگر در نظام های بی اعتنا به دین انگاره (هدف وسیله را توجیه می کند) امری پذیرفته شده و عقلانیت ابزاری، آخرین مرجع تصمیم گیری است. اما در حکومت دینی استفاده از روش های معارض با کرامت الهی و ارزش های والای اخلاقی و ویرانگر سعادت جاودانی بشر مجاز نیست، بنابراین عقل ابزاری در کادر قوانین الهی و احکام عقل

فراابزاری و توحیدی فعالیت دارد. [۷۴۶]. ۴- تفاوت در خاستگاه قانون: در نظام های نامبتنی بر دین خواستگاه قانون چیزی جز تمایلات، خواسته ها، هوس ها و گرایشات آدمیان نیست. به عبارت دیگر همه نظام های سکولار مبتنی بر نوعی انسان مداری و اومانیسم (Humanism) می باشند؛ اعم از اومانیسم فردمدارانه که در نظام های دمکراتیک جاری است، و یا اومانیسم جمع گرایانه که در رژیم های سوسیالیستی و کمونیستی جاری است. اما در حکومت دینی منشاء اصلی قانون، خداوند است. و تنها قانونی رسمیت دارد که از سوی خداوند جعل شده و یا لااقل با اصول و قواعد کلی مورد قبول شارع سازگار باشد. بنابراین کارکرد مجاری قانون گذاری در چنین نظامی کشف و استنباط قوانین الهی و تطبیق آن بر نیازمندی های زمان است. [۷۴۷]

۵- تفاوت در زمامداران و کارگزاران: رهبری هر جامعه ای متناسب با ارزش ها و آرمانهای جامعه و اهداف اساسی حکومت در آن جامعه تعیین می شود. از این رو در نظام های لاییک و سکولار شرایطی بیش از توانایی مدیریت کلان اجتماعی لازم نیست، اما در نظام اسلامی شرایط بیشتری لازم است که اصول آنها عبارت است از: ۱) صلاحیت علمی، که اصطلاحاً از آن به (فقاہت) تعبیر می شود و به معنای شناخت دقیق فقهی و حقوقی اسلام در همه ابعاد و مسایل فردی و اجتماعی است. زیرا فرض آن است که آنچه در جامعه اسلامی ملاک عمل و قانون قرار می گیرد همان قوانین الهی است. بنابراین وجود رهبری که توانا بر استنباط احکام الهی در مسایل کلان اجتماعی بوده و بتواند در مسایل مختلف حکم دینی را کشف و به اجرا درآورد ضروری می نماید. ممکن است گفته شود مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان برای این امر کافی است. در حالی که چنین نیست، این مسأله علل متعددی دارد که پاره ای از آنها در مطالب بعدی آشکار خواهد شد. ۲) صلاحیت اخلاقی، یعنی تعهد و التزام و پای بندی عمیق به هنجارها و ارزش های دینی و اخلاقی، دوری از اوصاف رذیله، دوری از هواپرستی و خودخواهی و دنیاطلبی، که اصطلاحاً از آن به عدالت و تقوی تعبیر می کنیم. رهبر یک جامعه اسلامی نمی تواند فاقد ارزش های عالی اخلاقی باشد، زیرا اولاً، انسانی که فاقد صلاحیت اخلاقی است، نمی تواند کارکرد مثبت تربیتی و اخلاقی که از اهداف نظام اسلامی است داشته باشد. ثانیاً، معمولاً انسان ها الگوپذیری شدیدی از اخلاق، سیره و منش زمامداران دارند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرمودند: (الناس علی دین ملوکهم) [۷۴۸]. بنابراین کسی که الگوی درستی برای جامعه نباشد بنابراین نمی تواند در رأس نظام اسلامی قرار گیرد. ۳) کفایت در مدیریت کلان اجتماعی، منش صحیح سیاسی و اجتماعی، شجاعت، تدبیر. مجموع این شرایط همان چیزی است که اصطلاحاً (ولی فقیه یا ولایت فقیه) گفته می شود. بنابراین اگر قرار باشد ولی فقیه در راس نظام نباشد یکی از دو کار باید انجام گیرد: ۱/۳ - رئیس جمهور دارای همه صلاحیت های لازم رهبری باشد. در این صورت همان ولی فقیه را رئیس قوه مجریه قرار داده ایم و در واقع نقش او را در امور اجرایی پررنگ تر کرده ایم. ۲/۳ - ولی فقیه نقش مشاور برای رئیس قوه مجریه داشته باشد و در مسائل کلان حکومتی نظر او را راهنمایی کند. در این صورت دو فرض پدید می آید: الف - یا اینکه رئیس جمهور موظف به اجرای منویات او است، در این صورت این همان ولایت فقیه است، زیرا او بر رئیس قوه مجریه ولایت دارد. ب - رئیس جمهور موظف به پیروی از منویات او نباشد، در این صورت رعایت احکام الهی تضمین نشده و دیگر نظام اسلامی نخواهد بود...!!! افزون بر آن ولایت فقیه کارکردهای دیگری دارد، از جمله: ایجاد تعادل بین قوا که در نظام های مبتنی بر تفکیک قوا از مهمترین مشکلات است. لیکن رعایت اختصار ما را از بررسی و تفصیل آن معذور می دارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فلسفه سیاست، موسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی. [۷۴۹].

وجه اشتراک

لیبرال دموکراسی اگر به معنای ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند باشد هیچ اعتباری ندارد. زیرا از نظر دین حق

حاکمیت و تشریع مختص به خداست (ان الحکم الا لله فقط خداست که همه مصالح و مفاسد انسان و جامعه را می‌شناسد و حق قانونگذاری و تصمیم‌گیری برای انسان را دارد نه رأی مردم. اما اگر منظور از لیبرال دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود موثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد. حضرت امام (ره) می‌فرمایند: [مفهوم] (میزان رأی مردم است)، بدون تردید همین بوده است؛ نه آنکه هر چه مردم خواستند - حتی اگر مخالفت حکم خدا باشد - ارزش و اعتبار دارد! میزان، رأی مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشود و با مبانی شرع مخالفت نداشته باشد. در غیر این صورت، رأی مردم ارزش ندارد. [۷۵۰]. مقام معظم رهبری درباره رابطه مردم سالاری دینی با دموکراسی به مفهوم غربی آن می‌فرمایند: (... مردم سالاری دینی به ریشه‌های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد... این طور نیست که ما دموکراسی غربی را بگیریم و به دین سنجاق کنیم... مردم سالاری متعلق به دین است و دو سر دارد: یک سر آن عبارت است از این که شکل نظام به وسیله‌ی اراده و رأی مردم صورت بگیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب کنند، این همان چیزی است که غرب هم ادعای آن را دارد ولی واقعیت ندارد؛ سر دیگر آن است که پس از انتخاب، ما در قبال آنها وظایف جدی و حقیقی داریم [۷۵۱] بنابراین همان گونه که درباره جمهوری اسلامی نمی‌توان گفت قید اسلامی با جمهوریت و حاکمیت ملی منافاتی دارد (زیرا اسلام انتخاب و خواست خود مردم است) در مورد مردم سالاری دینی نیز این ایراد وارد نیست و در حقیقت مدل حکومتی جمهوری اسلامی، تنها راه عملی و ممکن تحقق حاکمیت دینی است. [۷۵۲]. به این ترتیب می‌توان گفت بین مردم سالاری در مفهوم غربی آن با مردم سالاری دینی نمی‌توان شباهت‌های بنیادین و اساسی پیدا کرد و از این جهت این دو با هم کاملاً متفاوت هستند.

حقوق ملت در نظام اسلامی و دینی

نقش مردم در ساخت و معماری نظام با حقوقی از قبیل: الف) حق‌گزینش مذهب: (لا اکراه فی الدین، قد تبین الرشد من الغی) (بقره ۲۵۶) (اَنَا هَدَيْتُهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُورًا) (انسان ۳) ما راه و رسم زندگی و حرکت را به انسان نشان دادیم و او را به راه آوردیم خواه شرط سپاس را به جا آورد یا حق پوشی کرده و ناسپاسی نماید) (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ، اولئك الذين هديهم الله و اولئك هم اولوا الالباب) (زمر ۱۶، ۱۷ و ۱۸) پیامبر بندگان ویژه ام، کسانی که از سر عقل و اراده رابطه بندگی و پرسشگری با من برقرار کرده اند را مژده بده؛ یعنی آنکه به استقبال از آراء و افکار و ایده شتافته و آنها را می‌شنوند و پس از گزینش، برترین‌ها را پیروی می‌کنند. اینان ره یافتگان و هم اینان خردمنداند. [۷۵۳] ب) حق‌گزینش فرم و شکل نظام‌دین اسلام گرچه مردم را نسبت به ارزشهایی راهنمایی نموده است، اما گزینش روشها و پذیرش شکلها را به عهده عقل جمعی و عرف همگانی گذارده است. امام خمینی (ره) می‌گوید: (از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت را در دست داشته باشد). به همین جهت برای تعیین جمهوری اسلامی در فروردین ۵۸ فراندوم گذاشته شد و پس از قبولی ۲ / ۹۸ شکل نظام انقلاب اسلامی ایران به جمهوری اسلامی ایران تثبیت شد. ج) حق‌گزینش میثاق ملی و قانون اساسیدین در وهله اول، شریعتی است که بستر حرکت و حیات مردم را ترسیم و تعیین می‌کند. اگر دین بخواهد در گردونه نظام برگزیده مردم، به عینیت برسد و بقاء داشته باشد نیازمند مکانیسم و سیستمی است که این همان قانون اساسی است. در مقدمه قانون اساسی آمده: (قانون اساسی تضمین‌گر هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در گسستن از سیستم استیلائی، در سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند). [۷۵۴].

اشاره

سایر حقوق ملت در قانون اساسی به شرح زیر عنوان شده اند: ۱- اصل برابری مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. (اصل نوزدهم) ۲- یکسان بودن در مقابل قانون همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند. (اصل بیستم) ۳- لزوم توجه به حقوق زندولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد: ۱- ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او. ۲- حمایت مادران، به ویژه در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی سرپرست. ۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده. ۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست. ۵- اعطای قومیت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی. (اصل بیست و یکم) ۴- مصونیت از تعرض حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند. (اصل بیست و دوم) ۵- آزادی داشتن عقیده تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار دارد. (اصل بیست و سوم) ۶- آزادی مطبوعات، نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه مخل به مبانی اسلام یا حقوق عمومی باشد. تفصیل آنرا قانون معین می کند. (اصل بیست و چهارم) ۷- ممنوعیت تفتیش مراسلات بازرسی و نرساندن نامه ها، ضبط و فاش کردن مکالمات تلفنی، افشای مخبرات تلگرافی و تلکس، سانسور، عدم مخابره و نرساندن آن ها، استراق سمع و هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون. (اصل بیست و پنجم) ۸- آزادی احزاب، جمعیت ها، انجمن های سیاسی و صنفی و انجمن های اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچکس را نمی توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت. (اصل بیست و ششم) ۹- حق تشکیل اجتماعات، تشکیل اجتماعات و راه پیمائی ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است. (اصل بیست و هفتم) ۱۰- حق داشتن شغل مناسب هر کس حق دارد شغلی را که بدان مایل است و مخالف اسلام و مصالح عمومی و حقوق دیگران نیست برگزیند. دولت موظف است با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید. (اصل بیست و هشتم) ۱۱- برخورداری از تأمین اجتماعی، برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبتهای پزشکی به صورت بیمه و غیره، حقی است همگانی. ۱۲- آموزش و پرورش رایگان دولت موظف است و وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سرحد خود کفائی بطور رایگان گسترش دهد. (اصل سیم) ۱۳- حق داشتن مسکن مناسب داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است. دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند بخصوص روستائینان و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند. (اصل سی و یکم) ۱۴- ممنوعیت بازداشت غیرقانونی هیچکس را نمی توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود. (اصل سی و دوم) ۱۵- ممنوعیت تبعیذهیچکس را نمی توان از محل اقامت خود تبعید کرد یا از اقامت در محل مورد علاقه اش ممنوع یا به اقامت در محل مجبور ساخت، مگر در مواردی که قانون مقرر می دارد. (اصل سی و سوم) ۱۶- حق دادخواهی و ادخوایی حق مسلم هر فرد است و هر کس می تواند

به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید. همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچکس را نمی توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد. (اصل سی و چهارم) ۱۷ - حق داشتن وکیلدر همه دادگاهها طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل را نداشته باشند باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد. ۱۸ - اصل برائتاصل، برائت است و هیچکس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد. (اصل سی و هفتم) ۱۹ - ممنوعیت شکنجههر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می شود. (اصل سی و هشتم) ۲۰ - حق حفظ حرمت افرادهتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد ممنوع و موجب مجازات است. (اصل سی و نهم) ۲۱ - حق داشتن تابعیت ایرانیتابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند، مگر به درخواست خود او یا در صورتی که به تابعیت کشور دیگر درآید. (اصل چهل و یکم)

ساز و کارها و تضمین های قانون اساسی برای تحقق

دین مداری

اصل اول قانون اساسی و اصل چهارم و اصل هفتاد و دوم بر لزوم انطباق قوانین و مقررات و شرع مقدس اسلام تأکید دارد. در اصل دوم قانون اساسی آمده است: جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به: (۱) خداوند یکتا (لا اله الا الله) و تسلیم در برابر او (۲) وحی الهی و نقش بنیادی در بیان قوانین (۳) عدل خدا (۴) امامت و رهبری مستمر (۵) اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط [۷۵۵].

مردم سالاری

اصل ششم قانون اساسی می گوید: در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید با اتکای آرای عمومی اداره شود. از راه انتخابات، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می گردد. [۷۵۶]. طبق دستور قرآن کریم که می فرماید: (امرهم شوری بینهم) و (شاورهم فی الامر) شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم گیری و اداره امور کشورند. [۷۵۷] (اصل هفتم) طبق اصل نهم، در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است.... هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با قوانین و مقررات، سلب کند. [۷۵۸]. بر اساس اصل نوزدهم، مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود [۷۵۹]. و اصل بیستم می گوید: (همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند. [۷۶۰]. اصل بیست و ششم نیز اذعان دارد که احزاب، جمعیت های سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیت های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساسی جمهوری اسلامی را نقض نکنند. [۷۶۱].

مبنا و شاخصه های مردم سالاری دینی

مبنا و چارچوب مردم سالاری دینی

۱) دیانت و معنویت (خدا محوری) ۲) عدالت گستری و تبعیض زدایی ۳) فضیلت مجاهدت ۴) حرمت انسان به عنوان خلیفه... ۵) حقوق و آزادی های قانونی و شرعی ۶) استقلال کشور و اقتدار ملت ۷) حاکمیت قانون و امنیت اجتماعی ۸) وحدت اسلامی و وفاق ملی ۹) سازندگی و توسعه پایدار و همه جانبه ۱۰) مشارکت و رقابت ۱۱) خردمندی و حکمت ۱۲) منزلت جهانی ۱۳) دولت مقتدر، خدمتگزار و پاسخگو [۷۶۲].

شاخصهای مردم سالاری دینی

۱) خدا محوری یا دین محوری ۲) امر به معروف و نهی از منکر ۳) احترام به قانون و در رأس آن قانون اساسی ۴) پیوند بین دین و سیاست ۵) انتخاب حاکم و رهبری که دارای فهم و درک و شناخت کافی از: الف: احکام دینی: نحوه اداره کشور: شرایط زمانی، داشته باشد. ۶) نقش مردم در عینیت بخشیدن به نظام اسلامی ۷) شورا. ۸) مشورت ۹) برابری تمام اعضای جامعه و ارج نهادن به شخصیت انسان ۱۰) عدالت اجتماعی

جهت گیری مدیریتی نظام دینی

در نظام اسلامی مدیران باید از طریق تقوی، درایت و مدیریت قوی و کارآمد در راستای تقویت و استحکام نظام اسلامی در عرصه داخلی و بین المللی گام بردارند. در همین زمینه مقام معظم رهبری در دیدار اعضای کابینه دولت جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۵ / ۶ / ۸۰ می فرمایند: اگر کار شما قوی باشد، مملکت را پیش خواهد برد و مردم را نسبت به نظام خوشبین خواهد کرد؛ اما اگر کار شما خدای نکرده ضعیف یا معیوب باشد برای مردم دردسر و مشکل ایجاد خواهد کرد و آن ها را به نظام بدبین می کند... و اصل نظام به چالش کشیده می شود. و در جای دیگر تأکید می نماید که دولت در گذشته (و مسئولین قبل از شما) نقاط قوت و ضعفی داشتند و آن نقاط قوت و ضعف را بدرستی پیدا کنید و بنا را بر افزودن قوتها و کاستن از ضعفها قرار دهید؛ به شرطی که در شناخت نقاط قوت و ضعف، اشتباه پیش نیاید. و در بخشی دیگر ادامه می دهند:.... باید خودتان را سرباز دین بدانید و همت شما این باشد که مردم متدین شوند البته اعتقاد من این است که بخشهای اقتصادی ما اگر می خواهند مردم متدین شوند معاش مردم را تأمین کنند. رهبر معظم انقلاب، دولت اسلامی را دولت کریمه دانسته و معتقدند که دولت کریمه دولتی است که: ۱) عزیز، سربلند و دارای اعتقاد راسخ به آن راهی باشد که قانون اساسی و وظایف و سیاست های نظام در مقابل او گذاشته است. ۲) نفودناپذیر است و متاع خودش را به خاطر سبک کردن دیگران سبک نمی کند. ۳) دارای پیام است و برای دنیا حرف نو دارد.

شاخص های مدیران و کارگزاران

مدیران و کارگزاران نظام اسلامی می بایست ویژگیهایی داشته باشند که مشخصه اسلامی بودن آن ها باشد. حضرت علی (ع) در همین راستا سفارشهایی را به حاکمان و مدیران عصر خود مطرح کرده است که به برخی از آنها به شرح ذیل اشاره می کنیم. ۱- ۲- از دیدگاه علی علیه السلام (الف) در امور کارگزاران دقت کن و آنان را پس از آزمودن به کار بگمار و نه به سهل انگاری و خودرأیی زیرا که سهل انگاری و خودرأیی زمینه ستم و خیانت است. و از میان آنان، کارآزمودگان را برگزین که از خاندانهای صالح و پیشگامان در اسلام هستند که در عاقبت کارها بیشتر می اندیشند. ۲- به کارهای آنها با

دلجویی رسیدگی کن و مراقبان پنهان را از اهل راستی و وفا بر آنان بگمار، زیرا مراقبت پنهانی تو از کارهای ایشان انگیزه‌ی امانتداری آنان با مردم می‌گردد. ۳- از یاران خیانتکار برحذر باش و اگر یکی از آنها خیانتی کرد که مراقبان تو همه بر آن اتفاق داشتند به آنها اعتماد کن و تازیانه کیفر بر تنش فرود آر و بر خاک مذلت او را بنشان. ۴- در مورد مالیات چنان عمل کن که موجب بهبود حال خراجگزاران گردد زیرا با درستی خراج و درستی حال خراجگزاران وضع دیگران نیز اصلاح می‌شود. ۵- اگر مردم از سنگینی مالیات یا آفت زدگی یا بی‌آبی یا خشکسالی شکوه کردند به آنان هر قدر که فکر می‌کنی موجب بهبود وضعیتشان خواهد شد تخفیف بده. ۶- مبادا این تخفیف بر تو گران آید زیرا این ذخیره‌ای است که بصورت آبادانی و زیباسازی کشور به تو باز خواهد گردانید. به علاوه با این کار ستایش آنان را هم به خویش جلب کرده‌ای و خود نیز از گسترش عدالت در میان آنان به شادی و سرفرازی رسیده‌ای و در حالیکه به سبب رفاهی که برای آنان فراهم آورده‌ای به توانمندی بیشترشان تکیه خواهی کرد و به موجب عدالت و رفتار خوشی که آنان را بدان مأنوس کرده‌ای برایشان اطمینان خواهی یافت و چه بسا کارهایی پس از این برای تو پیش آید و تو بر عهده آنها بگذاری آنان از صمیم دل می‌پذیرند. ۷- زیرا هر باری را بر دوش کشور آباد بگذاری تحمل می‌تواند کرد ولی بی‌تردید، خرابی هر سرزمینی از تنگدستی مردم آنست و تنگدستی مردم هم از رو کردن زمامداران به جمع (مال) و بدگمانی آنها به ماندن خویش و کم‌بهرگی آنان در عبرت‌گیری است. پاکان خوش سابقه را یار و وزیر بگیر. ۱- بدترین وزیران تو آنانند که پیش از تو وزیر اشرار بوده‌اند و آنان که در گناهان ایشان همکاری داشته‌اند پس به هیچ وجه چنین کسان نباید همراه تو گردند زیرا آنان یاران گنهکاران و برادران ستمگرانند. ۲- با زاهدان و صادقان بیوند، اما آنان را عادت ده که در مدح تو زیاده روی نکنند و تو را به کاری که نکرده‌ای بیجانستایند چرا که زیاده روی در مدح، خود پسندی می‌آورد. ۳- همانا شایسته‌ترین فردی که تو باید نسبت به او خوش گمان باشی کسی است که از آزمون تو سرفراز بیرون آمده باشد و آن فردی سزاوار بدگمانی است که در آزمونت مردود گردیده است. ۴- هر چه بیشتر با دانشمندان و فرزنانگان همنشینی و همدمی کن تا موجبات سامان یابی کشور و وسیله حفظ و نگهداری شیوه‌های پسندیده‌ای که مردم قبل از تو با آنها مأنوس بوده‌اند، فراهم آید و بدان توده‌های مردم دسته‌هایی هستند که هیچیک بدون دیگری سامان نمی‌یابند و هیچ دسته‌ای از دیگری بی‌نیاز نیست. رسیدگی ویژه به سران سپاه. ۱- باید برگزیده‌ترین سران لشکر در نزد تو، کسی باشد که سپاه را با یاری خویش همراهی کند و از آنچه در دست دارد، بدیشان ببخشد، آنقدر که آنان و خانواده‌هایشان که تنها مانده‌اند رفاه یابند تا در جهاد با دشمن یکدل شوند. ۲- همانا مهربانی تو بر ایشان دل‌های آنان را نسبت به تو مهربان می‌کند. بی‌شک، برترین مایه خشنودی زمامداران، بر پا داشتن عدالت در کشور و آشکار شدن محبت مردم است. ۳- همانا محبت مردم آشکار نمی‌گردد مگر هنگامی که سینه‌هایشان از نارضایی و نفرت، خالی باشد و خیرخواهی آنان محقق نمی‌شود مگر وقتی که مردم در اطراف زمامداران خود باشند، و حکومتشان بر دوش مردم سنگینی نکند و پایان یافتن روزگار آنها را انتظار نبرند. شخص حاکم و کارهایش. ۱- کارهایی نیز هست که تو ناگزیر شخصاً باید بد آنها پردازی: یکی از آنها پاسخگویی به کار گزارانی است که دیران تو از آن درمی‌مانند و نیز کار هر روز را همان روز انجام بده زیرا هر روز کاری برای خود دارد. ۲- مگذار پوشیده بودنت از چشم مردم طولانی شود، زیرا پوشیده ماندن زمامداران از مردم، خود نوعی تنگنا و کم‌اطلاعی از کارها است و این پوشیدگی از مردم رشته اطلاع زمامداران را از آنچه نزد مردم می‌گذرد قطع می‌کند و در نتیجه کوچک در نظرشان می‌زاید و بزرگ، کوچک و زشت، زیبا، زشت جلوه می‌کند و حق و باطل در نظرشان به هم می‌آمیزد. ۳- بی‌شک زمامدار هم بشری است که نمی‌داند مردم چه چیزهایی را از او می‌پوشانند و بر پیشانی حق هم، نشانی نخورده است تا بدان وسیله راست از دروغ معلوم گردد. ۴- دیگر اینکه هر زمامداری یاران نزدیک و محارم اسراری دارد که در میان ایشان امتیاز خواهی و درازدستی و بی‌انصافی در داد و

ستد پیدا می‌شود، اما تو ریشه اینان را با قطع انگیزه‌های این خصلتها برکن. مبدا به هیچ یک از نزدیکانت زمینی واگذاری، و مبدا کسی از سوی تو به این طمع بیفتد که مالک آب و زمینی گردد و به همسایگان در آبیاری یا کار مشترک خسارت وارد آورد و بارش را بر دوش دیگران گذارد که بهره شیرین آن را تنها آنان می‌برند و ننگ آن در دنیا و آخرت برای تو می‌ماند. [۷۶۳] ۲۰ - ۲ - از دیدگاه مقام معظم رهبریمقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز با پیروی از مولای متقیان علی بن ابیطالب مواردی را به کارگزاران نظام جمهوری اسلامی که مصداق بارز مردم سالاری دینی است، در سخنان ۵ / ۶ / ۸۰ بیان فرمودند که در یک دسته بندی می‌توان به شرح ذیل بدان اشاره نمود: (۱) حرف‌ها باید به اعمال خوب تبدیل شوند. جمهوری اسلامی آمد تا حرف‌های خوب را به عملهای خوب تبدیل کند. دولت باید در این راه کارآمدی خود را نشان دهد. نکات اساسی در مورد کارآمدی دولت: ۱/۱ - معاونان وزراء را از میان افراد باتجربه و کارشناس انتخاب کنید. ۱/۲ - از تغییر معاونان وزراء در هر دوره انتخابات پرهیز کنید. ۱/۳ - نظارت دائمی بر عملکرد وزراء و مدیران ۱/۳/۱ - به مسایل روی میز سرگرم نشوید. ۱/۳/۲ - پیگیری کنید و گزارش بخواهید. ۱/۳/۳ - دستگاه بازرسی شما همیشه مراقب باشد. ۱/۳/۴ - بازرسان را از افراد مورد اطمینان انتخاب کنید. ۱/۴ - اشتغال ایجاد کنید. ۱/۵ - صنعت و دانشگاه را به هم پیوند بزنید (کار را عملی کنید) ۱/۶ - کشور را از نظر تأمین مواد غذایی خودکفا کنید. ۱/۷ - زمان اجرای پروژه‌ها را کوتاه کنید. (۲) دولت برای اجرای عدالت اهتمام بورزد. اشرافیگری مانع تحقق عدالت است از آن دوری کنید. اشرافی‌گری دو عیب بزرگ دارد (اسراف و فرهنگ سازی) (۳) شعار دولت باید امانتداری و درستکاری باشد. ۳/۱ - از فرصت‌های شغلی استفاده شخصی نکنید. ۳/۲ - با تخلفات بدون اغماض برخورد کنید. ۳/۳ - با تخلفات داخل دولت برخورد کنید. ۳/۴ - هزینه کردها بر اساس اولویت‌ها باشد. ۳/۵ - اولویت‌ها را با امکانات تطبیق دهید. ۳/۶ - از برگزاری سمینارهای غیر لازم جلوگیری کنید. (۴) اقدامات شما از پشتوانه منطقی و استدلال برخوردار باشد. (۵) از تشنج سیاسی پرهیزید. هر چه فضای کشور از تهیج سیاسی دورتر باشد شما بهتر می‌توانید کار کنید. پس آدم‌های جنجالی و وابستگان به احزاب را وارد دولت نکنید. و وزراء هم وقت خود را به کارهای حزبی صرف نکنند. سیاست ما باید دیندارانه و پرهیزکارانه باشد. (۶) دستگاههای نظام با هم هماهنگ عمل کنند. (۷) به معنویت و اخلاق توجه ویژه داشته باشید و از شیوع بی‌دینی و فساد جلوگیری کنید. چرا که گسترش بی‌دینی و فساد جامعه را به نابودی می‌کشاند.

روش‌های کارآمدی حکومت و نقد کارآمدی

اشاره

لطف علی لطیفی پاکدها یا لازم است یک حکومت کارآمد باشد؟ آیا لازم است حکومت برای تأمین رفاه و رضایت مردم بکوشد؟ آیا واقعاً همه حکومت‌ها برای تحقق این امر می‌کوشند؟ میزان نارضایتی مردم از یک حکومت چه اندازه است؟ اصولاً علل و عوامل رفتاری، معرفتی و حکومتی این نارضایتی‌ها چیست؟ چه آسیب‌هایی مدیریت اجرایی کشور را تهدید می‌کند؟ چگونه می‌توان مدیریت کشور را کارآمد ساخت؟ در بخش قانونگذاری، در بخش برنامه‌ریزی و در... چه ضعف‌هایی وجود دارد و چگونه می‌توان آنها را رفع نمود؟

رسالت حکومت در تأمین رفاه و رضایت مردم

اشاره

حکومت موظف است با رعایت دو پیش شرط (میانه‌ترین در حق) و (همگانی‌ترین در عدل) برای تأمین رفاه در فعالیت

مردم بکوشد. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که مالک اشتر را به فرمانداری مصر نصب کرد، نامه وزینی برای او نوشت و خلاصه ای از نحوه اداره جامعه را برای او شرح داد. امیرالمؤمنین (ع) در این نامه، چهار وظیفه اساسی برای حکومت اسلامی قائل شده اند که عبارتند از: (جَبَايَةُ خَرَاجِهَا وَ جِهَادُ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحُ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةُ بِلَادِهَا [۷۶۴]). مالیات آنجا را گرد آورد، با دشمن آن جهاد کند، به اصلاح اهلس بیردازد و آبادانی های آن را آباد سازد. وظایف فوق نوعی توالی منطقی نیز دارند. حکومت وظیفه دارد ابتدا مالیات را جمع کند و به کمک آن نیروهای نظامی را سامان دهد و از طریق جهاد با دشمنان داخلی و خارجی، امنیت را برقرار سازد. سپس به اصلاح و تربیت مردم بیردازد و سپس به عمران بلاد بیردازد. البته این توالی منطقی است و سلسله مراتب وظایف را نشان می دهد و گرنه در عمل اغلب این کارها با هم انجام شده و می شود. در عین حال، این توالی منطقی نشان می دهد در حکومتی اسلامی رسیدن انسان ها به مراتب کمال انسانی (استصلاح اهل) مهمتر از عمارت بلاد است. امیرالمؤمنین علی (ع) در همان نامه به مالک اشتر توصیه می فرماید در تصمیم گیری های خود شرایط زیر را رعایت کند: *وَلْيَكُنْ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ* [۷۶۵]. باید که دوست داشتنی ترین کارها در نزد تو، میانه ترینش در حق، همگانی ترینش در عدالت و جامع ترینش در خشنودی مردم باشد. این که حضرت علی (ع) ابتدا دو قید (میانه ترین در حق) و (همگانی ترین در عدالت) را می آورد می رساند که این دو نکته، پیش شرط (جامع ترین در کسب رضایت مردم) است. در نکته اخیر یک ظرافت خاصی نهفته است. می دانیم که حکومت، هر سیاستی که در پیش بگیرد عده ای موافق و عده ای مخالف خواهند بود. حال اگر دو پیش شرط یاد شده رعایت شوند، لازم است به رضای اکثریت مردم توجه گردد زیرا همان امام بزرگوار در همان نامه فرموده اند: *أَنَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعِدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، أَلْعَامَةُ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهْمٌ وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ* [۷۶۶]. یقیناً ستون دین، انبوهی مسلمین و مهیا شدگان در برابر دشمنان، توده مردم هستند، پس باید توجه و میل توبه ایشان افزونتر باشد. از نظر قرآن مجید نیز (ما ینفع الناس) است که باقی می ماند.... *فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ* [۷۶۷]. پس، کف، پوچ شده، از بین می رود ولی چیزی که به مردم سود می دهد، در زمین می ماند. خدا این گونه مثل می زند. امروزه اگر حکومتی بخواهد ماندگار باشد چاره ای جز این ندارد که برای مردم سودمند باشد و از وظایف حکومت تنها به جمع آوری مالیات نیندیشد بلکه به برقراری امنیت، تربیت مردم و عمران مناطق مختلف کشور اهمیت بدهد و سعی کند تا رضایت توده مردم را همراه خود داشته باشد. مردم اگر احساس کنند که دولتشان صمیمانه و با جدیت تمام سعی دارد برای رفاه و خیانت آنها کار کند، رغبت بیشتری برای پرداخت مالیات ها و عوارض حکومتی خواهند داشت؛ دستورات و مقررات حکومتی را بهتر رعایت خواهند کرد و به هنگام دفاع از کشور، جدیت و همکاری بیشتری از خود نشان خواهند داد. شورش های اجتماعی کمتر خواهد شد و امنیت اجتماعی افزون خواهد گردید. محبوبیت حکومتی بیشتر می شود و فرار مغزها و سرمایه ها کمتر می گردد. همچنین از سطح تمایل برخی متفکران به اندیشه های غربی و مدل های حکومتی غیر اسلامی کاسته می گردد. امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: *وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بَغَيْرِ عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَمْزَجَ الْبِلَادَ* [۷۶۸]. و هر کس که بدون عمران و آبادانی، مالیات دریافت کند سرزمین ها را خراب خواهد ساخت. اصولاً حضرت علی (ع) نسبت به رسیدگی به امور مردم سفارش بسیار دارد که علاوه بر آنچه ذکر شد، پاره ای دیگر عبارتند از: قلب خویش را نسبت به ملت خود مملو از رحمت و محبت و لطف کن، و همچون حیوان درنده ای نسبت به آنان مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری! زیرا آنها دو گروه بیشتر نیستند: یا برادران دینی تواند، و یا انسان هایی همچون تو. مردم گاهی به عمد یا به اشتباه کارهای [نادرستی] انجام می دهند که در این موارد طوری با آنها با عفو و گذشت رفتار کن که دوست داری و راضی هستی که خدا نسبت به تو آن مقدار عفو و گذشت داشته باشد. باید آن ها که نسبت به مردم عیب جو ترند از تو دورتر باشند و تو از آن ها متنفرتر باشی؛ چرا که در مردم عیوبی وجود دارد که والی،

شایسته ترین فرد در پوشاندن آنهاست. با دانشمندان و حکیمان زیاد به بحث و گفت و گو درباره آنچه سبب اصلاح کشور می شود بپرداز و نیز درباره آنچه که سبب قوام کار مردم پیش از تو بوده است. [۷۶۹].

روش ها و مدل های تحقق رسالت حکومت

اشاره

حکومت های مختلف برای تأمین رفاه و رضایت مردم به سه شیوه عمل می کنند:

حق مدارانه

در این روش حکومتی که توسط انبیاء و اولیاء بنیان گذاشته شد، چند ویژگی مهم به چشم می خورد؛ هدف، وسیله را توجیه نمی کند: به عنوان مثال، زمانی که حضرت علی (ع) به حکومت ظاهری رسید بلافاصله معاویه را عزل کرد؛ این امر در حالی بود که برخی از اطرافیان نصیحت می کردند که مدتی صبر کنید تا حکومت شما تثبیت شود و بعد معاویه را عزل کنید، اما ایشان نپذیرفتند که یک استاندار ظالم، که ظلم او مشخص بود، حتی یک روز، به صورت نماینده ایشان، حکومت کند. به سخن دیگر، حکومت حق مدار، هیچگاه حاضر نیست که به مردم کوچکترین ظلمی بشود. سمحه و سهله داریم ولی تساهل و تسامح نداریم: حاکم اسلامی، همان طور که در صفحات پیشین خواندیم موظف است با مردم براساس گذشت و محبت و آسانگیری رفتار کند اما در عین حال، همین حاکم حق ندارد از اصول مایه بگذارد و یا در اجرای قوانین الهی سهل انگاری کند و... اجتهادات مختلف داریم ولی قرائت های مختلف نه: به سخن دیگر، متخصصان عادل دین، حق دارند در فروع غیر ضروری دین اجتهاد خود را داشته باشند ولی این که هر فرد عادی یا متخصص غیر دینی در فروع و اصول دین، در ضروریات و غیر ضروریات دینی نظرات مختلفی داشته باشد و این نظرات حجت شرعی و اعتبار دینی داشته باشد، پذیرفته نیست. به مصالح دنیوی و اخروی مردم با هم توجه می شود: برخلاف حکومت های غیر حق مدار که در حالت خوب خود فقط به مصالح دنیوی مردم می پردازند، حکومت حق مدار به مصالح اخروی مردم نیز اهتمام دارد و می توان گفت که نامه امام علی (ع) به مالک اشتر (نامه ۵۳ نهج البلاغه) منشور چنین حکومتی است.

مصلحت گرایانه

حکومت های مصلحت گرا بر دو نوع هستند: الف - در چهارچوب اصول: در این نوع از حکومت ها، تشخیص مصلحت در چهارچوب منافع اسلام و مسلمین صورت می پذیرد و هدف از آن، حفظ اسلام و یا پاره ای از احکام مهم آن است. به عنوان مثال، خرید و فروش اسلحه در چهارچوب احکام شرعی آزاد است اما در حال حاضر، به دلیل مصلحت مهمتری که عبارت است از حفظ امنیت جامعه و حفظ جان بیگناهان، آزادی مزبور به طور موقت لغو شده است. بدیهی است اگر روزی جامعه به رشدی برسد که همه یا اکثریت قریب به اتفاق مردم در خصوص استفاده صحیح از اسلحه مورد اعتماد واقع شوند این ممنوعیت لغو خواهد شد و نیز اگر روزی به دلیل حمله دشمن و یا حمله اشراک مصلحت مهمتری مبنی بر ضرورت دفاع شخصی پیش بیاید، باز هم این ممنوعیت برداشته خواهد شد. در این نوع حکومت، تشخیص مصلحت ربطی به منافع فردی یا حزبی و یا جناحی ندارد بلکه مصلحت اسلام و مسلمین مد نظر است. بازگشت چنین نوع حکومتی، به همان حکومت حق مدار است و نمونه ای از آن را می توان در ایران امروز (نظام جمهوری اسلامی ایران) دید. ب - خارج از اصول:

حکومتی که فقط در چهارچوب منافع و مصالح ملی یا حزبی و یا فردی کار کند و بدون در نظر گرفتن اصول دینی و مصالح اخروی مردم، صرفاً در تأمین دنیای مردم بکوشد حکومتی از نوع مصلحت‌گرایی خارج از اصول است. امروزه اکثر حکومت‌های لیبرال دمکرات از این نوع هستند. حکومت‌های نظیر آلمان، فرانسه، سوئیس، هلند، دانمارک و... در این طیف جا می‌گیرد.

فریب کارانه

در این نوع حکومت نه احکام الهی معیار است و نه نظرات دانشمندان متعهد اصل است و نه به مصالح جامعه و مردم توجه می‌شود. آنچه مهم است مصالح فردی شخص یا حزب حاکم است. در تبلیغات وانمود می‌شود که دین، منافع ملی و... برای حکومت مهم است اما در عمل آنچه مهم است استمرار حکومت شخص یا حزب حاکم است. باید دانست که آدمی از دو قوه عاقله و واهمه برخوردار است. سیاسی فریب کارانه ریشه در قوه واهمه دارد و از عقل سلیم دور است. آنچه امثال معاویه در حکومت فریب کارانه خود انجام می‌دادند نماد بارزی از این توهّمات سراب گونه است که هر چند در کوتاه مدت، پیروزی‌های کوچکی بدست آوردند اما در دراز مدت حقیقت جلوه گر شد و امروزه، علی (ع) در اوج محبوبیت قرار دارد و حکومت او یک نماد آرمانی ملت‌های مسلمان است در حالی که معاویه و نوع حکومت او به عنوان نمونه یک حکومت فریبکار مطرح است. یادآور می‌شود بین سیاست فریب کارانه با خدعه نظامی که در جنگ استفاده می‌شود و دشمن را به اشتباه می‌اندازد تفاوت وجود دارد. خدعه در جنگ تحت شرایطی نظیر این که پیمان شکنی نباشد مجاز است. به عنوان مثال نیروهای نظامی مجازند با یک سری اقدامات خاص، کاری کنند که دشمن تعداد آنها را چند برابر واقعی تخمین بزند و در هراس افتد. این گونه کارها، بخشی از عملیاتی است که تحت عنوان جنگ روانی شهرت دارد و ممکن است حکومت حق مدار هم چنین کاری را انجام دهد.

بررسی انواع نارضایتی مردم

اشاره

حکومت به دلایل مختلفی افراد را از خود می‌رنجانند. این دلایل عبارتند از: اجرای قانون: جوانی که به دلیل شرابخواری، مجازات شرعی می‌شود، راننده‌ای که به دلیل تخلف از مقررات جریمه می‌گردد، مجری که به دلیل ارتکاب جنایت، مجازات قانونی می‌گردد و اغلب از دولت ناراحت می‌شود. برای کاستن از عواقب این گونه نارضایتی‌ها خوب است به مردم آموزش داده شود که اولاً حتی الامکان از تخلف بپرهیزند ثانیاً اجرای قانون را ضرورت اجتماع تلقی کنند ثالثاً بدانند که مجازات شرعی یک گناه، سبب می‌شود فرد در آخرت به سبب آن گناه مجدداً مجازات نگردد. مصلحت نظام: گاه مصلحت نظام اقتضا می‌کند مقامی از کار خود برکنار شود. در این گونه موارد نیز اغلب فرد مورد نظر و دوستان او از حکومت می‌رنجند و حال آن که باید دانست مصلحت نظام اسلامی بر مصالح فردی افراد اولویت دارد. ناکارآمدی نظام: گاه دستگاه‌های مختلف یک نظام به دلیل خنثی کردن کار یکدیگر و یا عدم اجرای جدی دستورات و قوانین کشور، از عهده خدمتی که باید به کشور و مردم انجام دهند بر نمی‌آیند در اینجاست که عنصر ناکارآمدی رخ می‌نماید. در کل، انواع نارضایتی مردم را می‌توان به دو سطح عمقی و سطحی تقسیم کرد:

نارضایتی عمقی و حقیقی

اگر به ارزش‌های اساسی یک فرد یا ملت بی‌اعتنایی شود، اگر به نیازهای اساسی مردم، حداقل پاسخ مناسب داده نشود، نارضایتی عمیق پدید می‌آید. پیدایش این نوع نارضایتی که در زمان شاه سابق پدید آمده بود برای هر حکومتی خطرناک است زیرا در کنار عوامل دیگری نظیر پیدایش یک رهبر قوی می‌تواند زمینه‌ساز تغییر حکومت و بروز انقلاب گردد. نارضایتی عمیق نشانه‌هایی دارد که مهمترین آن، از جان‌گذشتن فرد ناراضی است. به عنوان مثال جوانانی که در لبنان و فلسطین عملیات استشهادی علیه صهیونیست‌ها انجام می‌دهند نارضایتی عمیق خود را نسبت به اشغال‌کنندگان توسط صهیونیست‌ها ابراز می‌کنند.

نارضایتی سطحی

این نوع نارضایتی که بسیار شایع است در اثر تهدید موقت یا سطحی ارزش‌های اساسی فرد و نیز تأمین نامناسب نیازهای او پدید می‌آید. به عنوان مثال، بسیاری از مردم از کیفیت ضعیف خودروهای ساخت داخل انتقاد می‌کنند. در انتقادشان جدی هم هستند اما در عین حال حاضر نیستند بخاطر این نارضایتی جان خود را فدا کنند! حتی بسیاری حاضر نیستند با شرکت در یک تظاهرات غیرقانونی، آزادی خود را به خطر بیندازد. هر چند که اگر یک تظاهرات قانونی در اعتراض به این امر برگزار شود، ممکن است تعداد قابل ملاحظه‌ای شرکت کنند. این نوع نارضایتی در عین جدی بودن، سطحی است. نارضایتی امام حسین (ع) از حکومت یزید از نوع عمیق آن بود زیرا آن بزرگوار حاضر شدند آن بلاها را بپذیرا شوند تا دین جدشان رسول اکرم (ص) دچار انحراف نگردد.

بررسی علل و عوامل نارضایتی مردم

اشاره

نگارنده در خلال سال‌هایی که درس انقلاب اسلامی را در برخی از مراکز آموزش عالی کشور تدریس کرده است و نیز در خلال صدها ساعت کلاس سیاسی که برای دانشجویان، دانش‌آموزان، بسیجیان و... برگزار کرده است با صدها سؤال مردمی روبه‌رو بوده است که خلاصه آن‌ها عبارتند از:

عوامل رفتاری و عملکردی

بدر رفتاری مأموران حکومتی با مردم (مثلاً برخی از دانشجویان از رفتار تند برخی از مأموران پلیس و یا گشت‌های امر به معروف و نهی از منکر گلایه دارند. در این خصوص باید گفت که برخی مأموران محترم پلیس و نیز گشت‌های امر به معروف و نهی از منکر هم از برخورد تند برخی جوانان در قبال انجام وظیفه شرعی و قانونی آنان گلایه دارند که هر دو حق است. هم مأموران لازم است نحوه انتقاد و نحوه برخورد با متهم را بیاموزند تا با کمترین فشار روحی و جسمی وظیفه خود را انجام دهند و هم جوانان و سایر اقشار جامعه باید بیاموزند که از انتقاد دیگران برآشفته نشوند، بلکه استقبال کنند و از فرد منتقد تشکر کنند و اگر انتقاد او را وارد می‌دانند به آن عمل کنند و اگر وارد نمی‌دانند خواستار توضیح بیشتر شوند.) تبعیض: مردم آن قدر که از تبعیض ناراحت می‌شوند از محرومیت رنج نمی‌برند. مردم وقتی می‌بینند که خودشان یا جوانشان بیکار است ولی پسر خاله فلان نماینده مجلس، فقط بخاطر این انتساب فامیلی، یک شغل نان و آبدار یافته است سخت ناراحت می‌شوند و حق هم دارند زیرا این گونه تبعیض‌ها با ارزش‌های نظام اسلامی سازگاری ندارد و همه باید برای اصلاح

این گونه تبعیض‌ها بکوشیم. عدم عمل به وعده‌ها: مسئولین محترم بهتر است بجای تبلیغ درباره آنچه که قصد دارند در آینده انجام دهند، به تبلیغ مواردی پردازند که تاکنون انجام داده‌اند. مردم از شنیدن وعده‌هایی که عمداً و یا بنا به دلایلی انجام نشده‌اند، ناراحت می‌شوند. معضل مسکن: مسکن یکی از نیازهای اولیه انسان است. تأمین نامناسب آن که در قالب اجاره بهای سنگین، قیمت بالای زمین و مسکن، تکنولوژی پایین ساخت و زمان طولانی احداث بنا، مشکلات مربوط به دریافت پروانه و پایان کار و اشتراک آب و برق و گاز و... از جمله مواردی است که اسباب نارضایتی بخشی از مردم را فراهم ساخته است. فقر: یکی از مشکلات امروز جامعه ما که البته ریشه‌های طولانی تاریخی دارد، وجود عنصر سیاه و خطرناک فقر در جامعه است. پیدایش فقر از ازدواج ناتوانی با تنبلی صورت می‌گیرد. از این رو باید با افزایش جدی توانایی‌های جوانانمان در زمینه‌های علمی، فنی و...، و مبارزه با پدیده‌هایی نظیر تقلب و مدرک‌گرایی که مانع از پیدایش توانایی واقعی در افراد می‌شوند و نیز با افزایش روحیه امید، خوش بینی و نشاط در جوانانمان با پدیده شوم فقر مبارزه کنیم. همچنین مناسب است دولت اسلامی با وضع قوانین مناسب از استثمار ظالمانه محرومان جامعه توسط زورمندان جلوگیری کند. گرانی: گرانی پدیده شومی است که علاوه بر ایجاد نارضایتی، اخلاق بد را در جامعه رواج می‌دهد. برنامه ریزان دولت لازم است از مردم و صاحب نظران نظر خواهی کنند که واقعاً چگونه می‌توان این معضل دردناک را حل کرد. بالا-رفتن ازدواج: جامعه ما جامعه جوانی است که ۷۰٪ آن زیر سی سال سن دارند. ازدواج یک نیاز مهم و اساسی انسان است. مشکل شدن ازدواج که نمود آن در بالا رفتن سن متوسط ازدواج نمایان شده است، زمینه‌های مفاسد بسیاری را در جامعه فراهم کرده است که هم اصل آن و هم مفاسد مبنی آن اسباب نارضایتی بخشی از مردم را فراهم ساخته است. بسیار خوب است دولت ستادی را در این زمینه مشخص کند که با همفکری اهل نظر، از امکانات مختلف نظام برای تسهیل امر ازدواج استفاده بهینه گردد. کیفیت نامطلوب برخی از خدمات و صنایع: یکی دیگر از عوامل نارضایتی مردم کیفیت نامطلوب خدماتی است که توسط برخی ادارات دولتی - بویژه شهرداری‌ها - ارائه می‌گردد. آنان همچنین از کیفیت نامناسب برخی صنایع خودروسازی داخلی گلایه دارند. بالا بردن سطح توقعات: برخی از کاندیداها در مقالاتی که نیاز به رأی مردم دارد چنان سطح توقعات مردم را با وعده‌های بی‌مورد بالا می‌برند که بعد عدم عمل به آن وعده‌ها، اسباب نارضایتی را فراهم می‌سازد. بهتر است در قانون انتخابات برای این گونه موارد فکری شود. از سوی دیگر، بالا رفتن توقعات مشکلات دیگری را نیز می‌آفریند که عدم تأمین آنها سبب نارضایتی می‌شود. در نظر بگیرید، پیش از انقلاب اسلامی یک دختر جوان وقتی به خانه بخت می‌رفت در جهیزیه اش عادی بود اگر یخچال، تلویزیون و... نباشد اما امروز اینجا یک امر تقریباً ضروری شده است.

عوامل معرفتی و نگرشی

بحران هویت: نسل جوان کشور اگر خودش را نشناسد، کشورش را نشناسد و افتخارات دین و کشورش را نداند، هدف مشخص را تعقیب نکند و نسبت به آینده امیدوار نباشد دچار بحران هویت شده است که هم برای خودش و هم برای خانواده، جامعه و نظام مشکل درست خواهد کرد. باید دقت کرد که جوان سه خصلت مهم دارد: انرژی، امید و ابتکار. همه سازمان‌ها و نهادهایی که در خصوص جوانان احساس مسئولیت می‌کنند لازم است برای هدایت صحیح این سه خصلت برنامه ریزی کنند. احساس نیافتن پاسخ به موقع و قانع کننده برای سؤالات: مردم به ویژه نسل جوان نیاز دارند که پاسخ سؤالات خود را در زمینه‌های سیاسی، اعتقادی، خانوادگی و... به سرعت و به صورت قانع کننده و با زبانی ساده و روان و مختصر دریافت کنند. نیافتن به موقع پاسخ مناسب موجب می‌گردد سؤال یا شبهه در ذهن جوان به تدریج بزرگ شود و بعد خدای نخواستہ به انحراف فکری او بینجامد و اسباب نارضایتی او و اطرافیان را فراهم سازد. بسیار

پسندیده است اگر سازمان های فرهنگی ما در تعامل با یکدیگر به سیستمی بیندیشند که بتواند به این نیاز نسل نو پاسخ مناسب ارائه کند. ضعف آشنایی با دین و مذهب: برخی از دانشجویان انتقاد می کنند که دروس دینی ما از راهنمایی تا دبیرستان و دانشگاه، تنوع جدی ندارد و بیشتر مسائل خاصی را با زبان های مختلف توضیح می دهد که در جمع نوع حالت تکرار را برای دانشجو پدید می آورد و بسیاری را از دروس معارف زده می سازد. به نظر می رسد سازمان هایی که تدوین این گونه کتب را در دست دارند لازم است ابعاد مختلف دین را در سال های مختلف معرفی کنند و از تکرار ممل که اسباب نارضایتی می شود بپرهیزند. از سوی دیگر، نتیجه این ضعف آشنایی سبب شده است تا اندیشه های انحرافی غربی در تعدادی از جوانان ما طرفدار بیابد و رفتاری را بیافریند که اسباب نگرانی مردم را فراهم سازد. در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان هنگام اجتهاد: نسل جوان امروز، از آنجا که نسلی تحصیل کرده و عمدتاً دانشگاهی است نسلی پرسشگر است که می خواهد دلیل همه چیز را بداند. این درست است که بسیاری از احکام شرعی تعبدی است و دلیل آنها فقط اطاعت از خداوند است. اما، همان طور که در کتبی نظیر *علل الشرایع می یابیم*، معصومین (ع) دلایل پاره ای احکام شرعی را ذکر کرده اند. بیان اینها برای نسل جوان، بویژه اگر با زبان نرم و روز انجام پذیرد می تواند بسیاری از ابهام ها را از ذهن نسل جوان ما بزاید. احساس اختناق: متأسفانه برخی برخوردهای تند با سؤالات نسل جوان سبب شده است تا برخی از جوانان نسبت به طرح سؤالات خود احساس آزادی نکنند که این مسأله امر خطرناکی است زیرا سؤال اگر به موقع و در مقابل شخص مطلعی اگر مطرح نشود، اغلب فراموش نمی شود و ممکن است به انحراف فرد بینجامد. آنچه در این ارتباط حائز اهمیت است آموزش نحوه سؤال کردن است. نکاتی مانند پرهیز از اهانت، لجاجت و نیز طرح واضح و صادقانه سؤال اصلی لازم است آموزش داده شود. ضعف آگاهی از واقعیت ها: از جمله حقوق مردم در نظام اسلامی این است که باید نسبت به کلیه خبرها - مگر خبرهای نظامی و امنیتی - آگاه شوند. ضعف آگاهی مردم نسبت به علل واقعی اتخاذ برخی از تصمیمات دولت یکی از دلایل نارضایتی هاست. مسئولین محترمی که سیاست های خبری کشور را تعیین می کنند لازم است به این نکته مهم عنایت خاصی داشته باشند.

عوامل نارضایتی سیستمی و حکومتی

فساد اداری: مردم از وجود فساد در برخی ادارات گلایه دارند. آنها از ضعف قاطعیت نظام در برخورد با مفسدان گلایه می کنند. در این خصوص لازم است سیستم اطلاعاتی پیشرفته ای برای مقابله با فساد اداری و برخورد قاطعانه با باندهای فساد که بخش قابل ملاحظه ای از بودجه ملت را می مکند ایجاد شود و یا این که وزارت محترم اطلاعات، این وظیفه را برعهده گیرد. تجمل گرایی برخی از مسئولین: هم امام و هم مقام معظم رهبری بارها از مسئولین نظام خواسته اند که از تجمل گرایی بپرهیزند که متأسفانه عده ای گوش نداده اند و موجبات نارضایتی بسیاری از مردم را فراهم ساخته اند. بسیار خوب است که از جانب دولت مسئولی برای رسیدگی به شکایات مردم در خصوص تجمل گرایی برخی از مسئولین مشخص شود و چنین مسئولی حتی اگر از راه حلال تجمل گرایی کرده بود، پس از یک یا دو بار هشدار، در صورت عدم اصلاح، عزل شود. ضعف سیستم تأمین اجتماعی: هر چند سیستم تأمین اجتماعی در کشور ما به سرعت رو به پیشرفت است اما هنوز مردم نارضایتی های زیادی در خصوص میزان کارآمدی دفترچه های بیمه، بیمه بیکاری و... دارند. ضعف در قاطعیت نسبت به برخورد با مفسدان: برخی از مردم معتقدند که نظام آنچنان که باید و فرضاً شبیه چین که رشوه گیرندگان را اعدام می کند، در برخورد با مفسدان از خود قاطعیت لازم را نشان نمی دهد. می دانیم که مقام معظم رهبری بارها از مسئولین نظام خواسته است تا برخورد قاطعانه با مفسدان داشته باشند و می دانیم که اقداماتی هم در این خصوص انجام شده است، اما این

اقدامات هنوز نظر مثبت مردم را جلب نکرده است. ضعف در دیپلماسی خارجی: برخی از مردم بر این باورند که دستگاه دیپلماسی کشور به اندازه کافی در شکار فرصت‌ها برای دفاع از منافع کشور اسلامی ایران پویا نیست و باید چالاکتر از این عمل کند. احساس ناامنی: تعدادی از مردم از مشکلات امنیتی ناراحت هستند که خوشبختانه با افزایش امکانات پلیس، امید است این احساس ناامنی تا حد زیادی از بین برود. ضعف توجه به نقش دین: به عنوان مثال، در سیستم اقتصادی کشور، نه اقتصاد اسلامی محض حاکم است، نه اقتصاد غربی محض و نه اقتصاد شرقی محض. آنچه حاکم است ترکیبی از این سه است و یکی از مهمترین دلایل ضعف در کارکرد سیستم اقتصاد کشور همین ترکیب نابجا است. این ترکیب نابجا، با آفرینش عملکرد ضعیف خود در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اثر گذاشته، موجب تشدید نارضایتی‌ها می‌شود. توصیه ما این است که با کمک جمعی از محققان حوزه علمیه قم که در خصوص اقتصاد، کارهای تحقیقاتی خوبی انجام داده‌اند سیستم اقتصادی کشور بر بنیاد اسلام محض بازنگری گردد و از این حالت التقاطی خارج شود. ضعف فرهنگ انتقادپذیری: فرهنگ انتقادپذیری در جامعه ما متأسفانه ضعیف است و ما بجای آن که به منتقدان بها دهیم و آنها را بهترین دوستان خود بدانیم، از آنها ابراز تنفر می‌کنیم و جذب افرادی می‌شویم که فقط چاپلوسی و تملق‌گویی را آموخته‌اند. این روش غلط، منجر می‌شود به این که نقاط ضعف ما پنهان بماند و به موقع اصلاح نگردد و در نتیجه، در درازمدت، آثار خود را در قالب بروز نارضایتی‌های مردمی نشان دهد. یک ضرب‌المثل ژاپنی می‌گوید (عیب‌ها را باید فریاد کشید). ما با این روش موافق نیستیم و معتقدیم که عیب‌ها را باید خصوصی به خود فرد گفت و راه حل هم ارائه داد. ضعف در سیستم جمع‌آوری و اجرای پیشنهادات: ما مردم بسیار تیزهوشی داریم که بسیاری از آن‌ها پیشنهادات فراوانی برای حل مشکلات مختلف کشور به ویژه در حیطه اقتصاد دارند. متأسفانه سیستم قدرت مندی برای جمع‌آوری، دسته‌بندی و پیگیری اجرای این پیشنهادات و نیز پرداخت جوایز متناسب به پیشنهاددهندگان ایجاد نشده است. این امر از یک سو، توان دولت را برای حل مشکلات کاهش داده است و از سوی دیگر، سبب نارضایتی و احساس عدم مشارکت مردم شده است.

آسیب‌شناسی روش مدیریت اجرایی

در بخش قانونگذاری

عدم توجه به تدوین قوانین ضروری: مجلس شورای اسلامی اگر بخواهد وقت خود را بعضاً صرف جنجال‌های سیاسی کند، از تدوین قوانین ضروری که امروزه برای حل مشکل اشتغال از طریق تدوین قوانین بورس، سرمایه‌گذاری، خصوصی‌سازی، اطلاع‌رسانی و... لازم است عقب خواهد افتاد. عدم توجه به بازخوردها: بسیار مناسب است دفتر پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی بازخوردهای قوانین مصوب مجلس را تحقیق کند و با آگاه کردن نمایندگان از آن، نسبت به اصلاح به موقع و سریع قوانین اقدام نمایند. ضعف در نظارت و پرسشگری: یکی از وظایف مهم نمایندگان مجلس، نظارت بر دستگاه‌های مختلف کشور و طرح سؤال یا استیضاح از وزرای دولت است. نمایندگان محترم باید توجه داشته باشند که مبادا یکی بودن جناح سیاسی و امثال آن، آنها را از انجام وظیفه نظارت و پرسشگری باز ندارد. آدمی در معرض فساد است و اگر احساس کند کسی بر عملکرد او نظارت نمی‌کند، چه بسا دچار انحراف شود.

در بخش برنامه‌ریزی

نداشتن استراتژی بلندمدت: می‌گویند ژاپنی‌ها برای تدوین اقتصاد کشورشان، صد میلیون دلار هزینه کردند و ۴۰۰ استاد

دانشگاه را بکار گرفتند و در نهایت صد صفحه استراتژی برای اقتصاد کشور خود نوشتند. امروزه فقدان یا روزمره بودن استراتژی در اقتصاد کشور ما یکی از آسیب‌های جدی برنامه ریزی است. ضعف تدبیر: یکی از بهترین جاهایی که باید تدابیر برجسته در آن منعکس شود برنامه ریزی است. از این رو لازم است مسئولین تدوین برنامه‌های کشور، تدابیری بیندیشند تا از بیشترین حجم نظرات متخصصان و حتی مردم خوش فکر استفاده گردد. عدم توجه به منافع کلان نظام: به هنگام تدوین برنامه، به ویژه برنامه بودجه، چانه زنی‌ها برای دریافت سهم بیشتری از بودجه شروع می‌شود. بسیار مناسب است تدبیری اندیشیده شود تا از این چانه زنی‌های غیر ضروری جلوگیری گردد و به جای آن مباحث استراتژیک (راهبردی) در خصوص برنامه به عمل آید.

در بخش اجراء و مدیریت

عدم توجه به شایسته‌سالاری: مادام که شایسته‌ترین افراد پست‌های مدیریتی را در اختیار نگیرند، روند رشد و ترقی کشور شتاب چندانی نخواهد داشت. بسیاری از مدیران در معرض این آسیب هستند که دوستان، آشنایان و اقوام خود را بدون توجه به سطح شایستگی آنها فقط به صرف دوست بودن، هم‌جناس بودن و یا فامیل بودن به مقامی منصوب کنند. عدم اطاعت پذیری: امروزه ولایت فقیه رکن رکن نظام اسلامی است و همه مدیران کشور باید گوش به فرمان دستورات معظم له باشند. هرگونه سستی و بی‌انضباطی در این امر، می‌تواند ضربات محکمی بر پیکر نظام اسلامی وارد سازد. واقعیت این است که برای پیشرفت کشور لازم است همه مردم و مسئولین دست به دست یکدیگر داده، کشور را بسازند.

راه کارهای تحقق کارآمدی مدیریت کشور

جمع‌آوری نظرات مردم برای حل مشکلات کشور و دادن جایزه‌های کلان به پیشنهادات برجسته‌تشویق مردم و کارکنان به انتقادهای سازنده (مؤدبانه با پیشنهاد) واگذاری کارهای مردم به مردم در حد امکان برقراری شروطی برای خصوصی سازی نظیر عدم تعطیل کارخانه، عدم اخراج کارگران و... حذف هرگونه انحصار در عرصه اقتصاد و تشویق رقابت‌های سالم تشویق مدیران کارآمد و تنبیه مدیران متخلفاً آموزش اصول دینی و علمی مدیریت نوین به مدیران کشورهای تشویق مغزهای متعهد و مستعد و فراهم آوردن امکان رشد برای همه استعدادهای برجسته تقویت روابط عمومی‌ها به منظور برقراری ارتباط بهتر با مردم و بیان دلایل تصمیمات به مردم و مطبوعات تا خریدار مندان ناراضی اش [۷۷۰]. توجه به رضایت شغلی کارکنان توجه به آموزش ضمن خدمت کارکنان تلاش برای بهینه سازی نیروی انسانی، روش‌ها و رویه‌ها، سازمان و سیستم‌ها، مهارت‌ها، رفتارهای کاری، کارآیی، کارآفرینی و شیوه‌های مدیریتی. [۷۷۱].

نظارت عمومی و نقش آن در تحقق اهداف حکومت دینی

اشاره

مهدی عبداللّهی

نظارت عمومی دولت بر مردم (حسبه) اصل هشتم قانون اساسی

در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متفاوت بر عهده مردم

نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود و کیفیت آنرا قانون تعیین می کند و المومنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یاأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر. جای بسی خرسندی است که با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تشکیل جمهوری اسلامی، مسلمانان ایران به یکی دیگر از آرزوهای دیرینه خود دست یافتند و یکی از بنیانی ترین و سازنده ترین قوانین اسلامی امر به معروف و نهی از منکر نیز مورد توجه مسئولین امر قرار گرفت و با اینکه قانون الهی است و تصویب و عدم تصویب افراد بشر در آن اثری ندارد، اما تصویب شدن این قانون در مجلس خبرگان، از رشد فکری افراد جامعه و بیداری آنان و دلسوزی و آگاهی خبرگان حکایت می کند. که امید است با عمل کردن به همه قوانین اسلام، سعادت جامعه تضمین گردد و امت ما الگویی واقعی انسان اسلامی در جهان باشد. در مباحث گذشته، روشن شد که اجرای قانون امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه تمام افراد جامعه است و تعهد و مسئولیتی است بر دوش فرد فرد مردم از دولت و ملت، و هیچکس نمی تواند خود را مسئول نداند و از زیر وظیفه شانه خالی نماید. اکنون این پرسش پیش می آید: آنطوری که از آیات قرآنی از جمله آیه ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یاأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر. [۷۷۲] استفاده می شود، این است که باید گروه و جمعیتی وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را به عهده بگیرند و این کار به افراد و آحاد مردم مربوط نیست، زیرا در آیه اولاً- کلمه (امت) به کار برده شده است و این واژه در مورد گروه و جمعیتی به کار می رود که در میان افراد آن نوعی (وحدت) و هماهنگی وجود داشته باشد و ثانیاً کلمه (مِنْ) در آیه که (تبعیضیه) است چنین می رساند که (باید بعضی از شما، امت و جمعیتی را تشکیل دهند تا مردم را به خوبیها دعوت کرده، امر به معروف و نهی از منکر نمایند). بنابراین امر به معروف و نهی از منکر وظیفه گروه و جمعیت خاص می شود و به اصطلاح (واجب کفائی) است و (واجب عینی) نیست و بر عهده آحاد ملت نخواهد بود، در صورتی که از آیات و روایات دیگر استفاده می شود: امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه تمام افراد مکلف است و (واجب عینی) می باشد مثلاً- در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم کنتم خیر امه اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر شما بهترین امتهاستید که به سود مردم مبعوث شده اید، زیرا امر به معروف و نهی از منکر می نمائید. از این آیه کاملاً- استفاده می شود که (واجب عینی) است و وظیفه همه مردم است، و همچنین روایات بسیاری که در این باب وارد شده است عموماً به همه مردم دستور می دهند که به این وظیفه همت بگذارند؟ پاسخ: در پاسخ این پرسش یادآوری می شود به طوری که از مجموع آیات و روایات در این باب استفاده می شود، این است که: این قانون حیاتی (امر به معروف و نهی از منکر) دو مرحله دارد. ۱- مرحله فردی: که در این صورت همه افراد مسلمان موظفند در حد توانائی، در اجرای این قانون بکوشند و دعوت به حق و (خیر) نمایند و با فساد و تباهی و زشتیها مبارزه کنند و جلوی مفاسد و مناهی را بگیرند. ۲- مرحله گروهی و دسته جمعی: که در این صورت مسلمانان وظیفه دارند برای مبارزه با فساد و تباهی و تشویق و ترغیب به خوبیها و نیکوکاری، در صدد به دست آوردن قدرت و نیروی اجرائی باشند و به این منظور از افراد وارد، آگاه، با تقوا، خوش خلق، خوش بیان و بالا-خره واجد شریط، گروه و جمعیتی را تشکیل دهند تا با سازماندهی کامل، بتوانند به این امر مهم جامه عمل بپوشانند. طبعاً این شکل از این قانون، عنوان (واجب کفائی) دارد و هر گاه افرادی با شرکت خود، این گروه را تشکیل دادند، از عهده دیگران ساقط می گردد و باز روشن است که تشکیل چنین جمعیت و سازمانی، از وظایف حکومت اسلامی می باشد و امروز باید دولت جمهوری اسلامی با الهام از قرآن و روایات معصومین (ع) چنین سازمانی را تشکیل دهد و از افراد دلسوز و مؤمن و واجد شرایط استفاده نمایند. تا مسلمانان با داشتن چنین قانون سعادتبخش و افتخارآمیز، بتوانند جامعه ای به تمام معنی انسانی تشکیل دهند و سبیل و الگویی برای تمام جهانیان باشند. بعلاوه همچنانکه خدای متعال به وعده خود وفا کرده و مؤمنین را به تمکن و قدرت و خلافت رسانده است ما نیز به وعده خود وفا نمائیم و به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر قیام کنیم، و این گفته با این

آیه‌ها رابطه دارد که در قرآن می‌خوانیم و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمكنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیلدنهم من بعد خوفهم امنای یعدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون [۷۷۳]. به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خدا وعده داده است که جانشینشان کند و آنان را در زمین خلیفه نمایند، همچنانکه پیشینیان را خلیفه نمود. و دینشان را که برای آنان پسندیده و انتخاب کرده است قدرت و تمکین بخشد و ترس و خوفشان را به امن و آرامش مبدل سازد، آنان مرا پرستش می‌کنند و شریک و انبازی برای من قائل نمی‌شوند و هر کس، پس از آن کفران نماید، همانا افرادی فاسق و تبه‌کارند.) با اینکه ما برخی از اعمال صالحه را انجام داده با اتحاد و ایمان قیام کرده ایم، خداوند عالم به وعده خویش وفا نموده و تمکن و قدرت به ما عنایت کرده و پیروزمان نموده است، اکنون بر ما و دولت اسلامی است که ما نیز به این آیه توجه نمائیم که الذین ان مکناهم فی الارض أقاموا الصلاة و آتوا الزکاة و امروا بالعرف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور. [۷۷۴]. (مؤمنان کسانی هستند که اگر قدرت و مکنت به آنان بدهیم قیام به نماز کنند و به دادن زکات و مالیات اسلامی پردازند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.) بر خواننده گرامی پوشیده نیست که در هر دو آیه واژه تمکن به کار برده شده است. در آیه نخست خدا وعده داده است به مؤمنین و صالحین تمکن و قدرت بخشد و خلیفه شان نمایند و در آیه بعد فرموده است: (افرادی که به تمکن و قدرت برسند... امر به معروف و نهی از منکر نمایند.) از این آیه بخوبی استفاده می‌شود که بر دولت اسلامی لازم است که اقدام به این امر نماید و برای ترویج فضائل انسانی و جلوگیری از مفسدات و رذائل، سازمان منظمی را تشکیل دهد. در گذشته نیز مواقعی که حکومتی به نام اسلام وجود داشته، گروهی برای مبارزه با ظلم و تعدی و اجحاف به وجود می‌آمده اند و به نام (اداره حسبه) و یا آمرین به معروف انجام وظیفه می‌کرده اند که در این مورد مباحثی را به صورت گزیده مطرح می‌کنیم.

حسبه یا سالم سازی اجتماع

ما مدّعی هستیم که اسلام در جهان بینی خود واقع نگر است و تعلیمات و دستوراتش بر اساس واقعیات بنا شده؛ قوانینش عام و سراسر حکمت و اصلاح کننده جامعه است. ما اگر اسلام را با تمام مکتبهائی که امروز در دنیا داعیه رهبری بشر را دارند مقایسه کنیم آن وقت مشخص و روشن می‌شود که چه مسائل زیبایی را برای سلامت جامعه عرضه کرده است. ما بر آن نیستیم تا تمام ابعاد این مکتب را در این مختصر بنویسیم اما مدّعی هستیم که مسئله ای به نام حسبه یا سالم سازی اجتماع در اسلام وجود دارد و کم و بیش صورت اجراء هم در طول تاریخ به خود گرفته است. گرچه شیعه در طول تاریخ در اقلیت قرار گرفته و دارای حکومت مستقل نبوده یا کم بوده اما مسلمین اهل سنت همیشه حکومت داشته و بسیاری از این مسائل اساسی را در جامعه خود اجراء کرده اند ولی شیعه که اصیل ترین شاخه بلکه ریشه اسلام است مسائل حسبه را در مکتب شیعی خود به بهترین وجه در ابواب مختلف فقه بیان نموده است. ما برآنیم تا مصادیقی را که از حسبه می‌نویسیم مدارک شیعه را نیز در آن بیان کنیم. از همین مصادیق جزئی می‌توان پی برد که تنها جامعه ای به سلامت می‌رسد که این دستورات در آن اجراء گردد.

مبارزه با ریشه های فساد

همان گونه که نباتات و گیاهان و حیوانات از آفتهای گوناگون مصونیت نداشته و ندارند انسانها نیز از نظر فردی و اجتماعی از آفات مصون نیستند. یکی از آفتهائی که در جامعه سبب فساد فرد و جامعه هر دو می‌شود مسکرات و مواد مخدر است. اسلام مبارزه اش با این نوع فساد ریشه ای است. ابن اخوه در کتاب (معالم القربة) در باب سوم چنین می‌گوید: اگر نزد مسلمانی

آشکارا شراب دیده شود محتسب باید آن را به زمین بریزد و او را تأدیب نماید و اگر کافر ذمی باشد تأدیبش به این است که برای مردم برملا کنند و او را به مردم بشناساند! این تأدیب او است. مبارزه با مسکرات مربوط به محتسب بوده و مسئله حرمت خمر و مبارزه با آن و حدی که در روایات تعیین شده در عصر و زمان ما این برنامه را به دستور قاضی شرع اجراء می کنند و حد می زنند. به متن کتب فقهی توجه می کنیم: کسی که مست کننده را بنوشد یا آب جو را در حالی که عالم به حرمت باشد؛ دارای اختیار و عقل باشد؛ به حد بلوغ نیز رسیده باشد حد بر او اجراء می گردد. فرقی بین کم یا زیاد مسکر وجود ندارد همانطور که فرقی بین مسکرات از خرما و کشمش نیست. [۷۷۵]. صحیحہ محمد بن اسماعیل بن بزيع از حضرت ابی الحسن (ع) دلالت بر این معنی دارد: (قال سألته عن الفقاع، فقال: هو خمر و فيه حد شارب الخمر) [۷۷۶]. در پاسخ از فقاع فرمودند: خمر است و حدش نیز حد شارب خمر. معتبره ابن فضال: (قال كتبت الى أبي الحسن (ع) أسأله عن الفقاع، فقال: هو الخمر و فيه حد شارب الخمر). [۷۷۷]. و صحیحہ سلیمان بن خالد: (قال كان أمير المؤمنين (ع) يجلد في النبيذ المسكر ثمانين كما يضرب في الخمر و يقتل في الثالثة كما يقتل صاحب الخمر) [۷۷۸]. علی (ع) در نبیذ مست کننده ۸۰ تازیانه می زد همانطور که در خمر و در مرتبه سوم می کشت مثل نوشنده شراب. می بینیم که فقهاء شیعه طبق آیات قرآن که صریحاً خمر را حرام کرده و روایات زیادی - از باب نمونه به این سه روایت - تمسک جسته و شارب خمر را حد می زنند و در صفحه بعد می خوانیم که علی (ع) چگونه و به چه کسانی حد زدند.

اجراء حدود و سالم سازی جامعه

اسلام برای سلامت جامعه راههای گوناگونی را پیشنهاد می کند: اول مسئله تعلیم و تربیت و دعوت انسانها به فضائل اخلاقی، دوم با امر به معروف و نهی از منکر، و سوم با اجراء حدود و تعزیرات فساد را می کند. مثلاً برای مبارزه علیه شراب و مطلق مسکرات حدی را تعیین نموده است. (و هو ثمانون جلدۀ و لا فرق فی ذلك بين الرجل و المرأة و الحرّ و العبد و المسلم و الکافر) [۷۷۹]. برای شرب خمر هشتاد تازیانه را اسلام دستور داده و فرقی نیز بین مرد و زن و آزاد و بنده و مسلمان و غیر مسلمان نگذاشته است. در این باره اطلاقات بسیاری از نصوص بر مسئله دلالت دارد و پاره ای از روایات نیز صراحت دارد. از آن جمله معتبره ابی بصیر است از یکی از دو امام یا حضرت صادق و یا حضرت باقر (ع): (قال: كان علی (ع) يضرب في الخمر و النبيذ ثمانين الحرّ و العبد و اليهودی و النصرانی، قلت: و ما شأن اليهودی و النصرانی؟ قال: ليس لهم أن يظهروا شربه یكون ذلك في بیوتهم) [۷۸۰]. ابی بصیر از امام باقر یا امام صادق نقل می کند که فرمود: علی (ع) در شرب خمر و نبیذ هشتاد تازیانه می زد و فرقی هم بین آزاده و بنده و یهودی و نصرانی نمی گذاشت. پرسیدم: یهودی و نصرانی چرا؟ فرمود: آنها هم نباید در مرآی و منظر مردم شراب بنوشند؛ در خانه های خود بروند شراب بخورند.

موارد رسیدگی پیامبر اسلام به امور حسبه

(مرّ رسول الله (ص) بالمحتكرين فأمر بحكرتهم أن تخرج الی بطون الأسواق و حيث تنظر الأبصار إليها) [۷۸۱]. پیامبر اسلام بر جمعی احتکارگر گذشتند و به آنها دستور دادند که اجناس را از انبارهایی که در آن احتکار کرده بودند بیرون آورند و در بازار در معرض دید عموم خریداران قرار دهند. حذیفه بن منصور از رسول خدا (ص) نقل می کند: (قال: يا فلان انّ المسلمین ذكروا أنّ الطعام قد نفذ الأشیء عندك فأخرجه و بعه كيف شئت) [۷۸۲]. رسول خدا به فردی از مسلمانها چنین فرمود که مردم می گویند مواد غذایی در بازار تمام شده و فقط انبار شما مانده، حتماً درب انبار را باز کن و جنس را به مردم بده با قیمتی که می خواهی. در این دو بیان می بینیم که شخص پیامبر به نام حسبه و حکومت دستور فروش مواد غذایی کمیاب را صادر

می فرماید. سعد اسکاف از حضرت باقر (ع) نقل می کند که پیامبر به بازار مدینه عبور کردند. چشم آن حضرت به جنسی خورد که خیلی خوش ظاهر بود، فرمود: بظاهر جنست بسیار خوب است قیمتش چقدر است؟ خداوند به او وحی فرستاد که با دست خود آن را زیر و رو کن. حضرت چنین کرد؛ متوجه شد مرد فریبکار جنس پست و ارزان را برای جلب نظر مشتری در زیر جنس خوب پنهان نموده، فرمود: مرد خیانت پیشه و حقه بازی هستی و به مسلمین خیانت می کنی. [۷۸۳]. در (سنن ترمذی) به سند خود از ابی هریره نقل می کند که رسول خدا (ص) در بازار عبور فرمودند؛ چشم آن حضرت به مغازه ای افتاد که صاحبش طعام و مواد غذایی را روی هم انباشته. دست مبارک خود را زیر آن طعام برد متوجه شد که آب ریخته و رطوبت زیادی در آن پدید آمده و وزن آن را سنگین کرده. به فروشنده فرمود: این رطوبت از کجاست؟ عرضه داشت: یا رسول الله از آسمان فرود آمده، فرمود: چرا مرطوب آن را در رو قرار ندادی که مردم ببینند؟ آنگاه فرمودند: کسی که نسبت به مسلمانان حيله نماید و آنان را گول بزند از ما نیست. [۷۸۴].

موارد رسیدگی علی بن ابیطالب به امور حسبه

در (کنز العمال) از کلب بن وائل از دی نقل می کند که گفت: علی بن ابی طالب (ع) بر صنف قصاب گذشتند و فرمودند: (یا معشر القصابین لا تنفخوا فمّن نفخ اللحم فلیس منّا) [۷۸۵]. ای جماعت قصاب باد به گوشت نکنید کسی که چنین کند از ما نیست. علی (ع) به مالک اشتر امر کرد که تجار را از احتکار و حبس طعام منع کند: (فامنع من الاحتکار فان رسول الله (ص) منع منه) [۷۸۶]. علی (ع) به رفاعه قاضی خود در اهواز امر کرد که مردم را از احتکار نهی کند و مرتکبین این عمل را به اشد مجازات کیفر نماید. [۷۸۷]. و در خبر حبابه و البیئه است که گفت: دیدم امیرالمؤمنین (ع) را در شرطه الخمیس که با او تازیانه دوسری بود، می زد به کسانی که مارماهی می فروختند و نی می زدند. [۷۸۸]. در صحیح هاشم بن سالم از حضرت امام صادق (ع) نقل شده که علی (ع) مردی را که در مسجد قصه گوئی و داستان سرائی (بیهوده) می کرد او را تازیانه زدند و از مسجد بیرونش کردند. [۷۸۹]. کلینی و شیخ به سند خود از جابر از حضرت باقر (ع) نقل می کند که فرمود: امیرالمؤمنین (ع) در کوفه هر روز وارد بازار می شد و به تمام بازارها سر می زد در حالی که تازیانه اش دو طرف داشت و همراه او بود، صدا می زد: ای جمعیت کسبه و بازاریان دارای تقوی باشید. وقتی صدای آن حضرت را می شنیدند آنچه در دست داشتند بر زمین می نهادند و گوش به سخنان آن حضرت می دادند که می فرمود: در شروع کار طلب خیر از خدا را مقدم بدارید؛ سهل معامله باشید؛ حلم و بردباری را در خرید و فروش رعایت کنید و از قسم دروغ بپرهیزید؛ گرد ظلم نگردید؛ با مظلومین منصفانه رفتار کنید؛ نزدیک ربا نشوید و رعایت وزن و کیل شرعی را بنمائید؛ جنس دیگران را به قیمت کم نخرید و فساد در روی زمین ننمائید. صدوق رحمه الله علیه هم به سند خود از محمد بن قیس از امام باقر (ع) این حدیث را نقل می کند. [۷۹۰]. در کتاب (غارات) به سند خود از ابی سعید نقل می کند که علی (ع) وارد بازار شده و می فرمود: ای اهل بازار بپرهیزید و دارای تقوی باشید؛ از قسم در معامله اجتناب کنید چون هم جنس و هم برکت را از بین می برد؛ تاجر فاجر است مگر کسی که طرف حق را بگیرد و حق را بدهد. سپس یکی دو روز مدت کوتاهی مکث می فرمود و مجدداً به بازار می آمد و همین کار را انجام می داد. [۷۹۱]. اصبع می گوید: علی (ع) سوار بر مرکب رسول خدا می شد که نام آن شهباء بود و در بازار می گشت. روزی به بازار قصابها وارد شد، فرمود: ای جماعت قصاب در کشتن گوسفند مواظب باشید؛ عجله نکنید تا روح از بدن جدا شود و در گوشت ندید. سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: خرما را خوب را از بد جدا کنید و در انتظار مردم قرار دهید. سپس به بازار صرافها و پارچه فروشان و خیاطها و زرگرها رفت و با صدای بلند فرمود: مواظب باشید مؤمن باشید و سوگندتان راست باشد؛ از سوگند دروغ بپرهیزید که هرگز مقدس نخواهد بود کسی که قسم دروغ به نام خدا

یاد کند. [۷۹۲]. اینها کمی از مواردی است که پیامبر بزرگ اسلام و علی بن ابی طالب (ع) خود متصدی آن و یا دیگران را وادار به اجراء این برنامه می کردند. مقصود از نقل اینها این نیست که در همه مدعی صحت سند باشیم یا دلالت تام، بلکه غرض این است که نشان داده شود چگونه این دو بزرگوار نظم جامعه و اداره اموری که حتماً باید انجام بگیرد را خود شخصاً به عنوان امور حسبه به عهده می گرفتند.

نظارت مردم بر دولت

در نظام اسلامی مسئولیت افراد از مسئولیت دولت جدا نیست. اگر دولت‌ها جامعه را اداره می کنند، مردم نیز عضو ذینفع همان جامعه هستند و نتیجه خوب و بد اعمال و رفتار دولتمردان مستقیماً متوجه آنان می شود بنابراین، به حکم عقل، این حق و تکلیف برای همه افراد ایجاد می شود که بر کار زمامداران خود نظارت نمایند تا از انحراف آنان از مسیر حق و عدالت و تقوا جلوگیری کنند. هر چند که در نظام اسلامی عدالت و تقوا شرط رهبری و التزام عملی به موازین اسلامی لازمه زمامداری می باشد، اما برای نظارت بر اعمال زمامداران دلایلی قابل ذکر است: ۱- زمامداران و رهبران جامعه و نمایندگان آنها (به جز معصومین (ع) از آن جهت که معصوم نیستند، احتمال خطا از طرف آنها دور از ذهن نیست. پس، منفعت عموم اقتضاء می کند که مردم بر کار آنان نظارت نمایند و موارد انحراف را به نحو مقتضی متذکر شوند. ۲- بر فرض آنکه مقامات زمامدار از آنچنان تقوایی برخوردار باشند که هیچ گناه و انحرافی متوجه آنان نباشد، اما ممکن است بر اثر عدم آگاهی و یا ارتکاب اشتباه، اعمال حکومتی موجب تضرر به جامعه شود. در این صورت نیز تذکرات مردمی و نظارت عمومی می تواند از بروز مشکلات ناشی از اشتباهات جلوگیری نماید. ۳- بر فرض عدم انحراف و یا اشتباه، امکان نظارت از طریق حضور مستمر مردم در صحنه سیاسی ایجاد دلگرمی نموده و این دلگرمی موجب استحکام پایه های حکومت و تسهیل در اجرای عدالت خواهد شد. دلایل مذکور مجموعاً ضرورت نظارت همگانی بر کار زمامداران را به خوبی نمایان می سازد.

نظارت مردم بر دولت در منابع اسلامی

روایات اسلامی و سیره و روش زمامداران صدر اسلام مبین ضرورت نظارت همگانی در فرهنگ اسلام می باشد: ۱- امام علی (ع) در پاسخ ستایش فراوان یکی از اصحاب فرمود: (با من سخنانی را که برای (خوش آمد) گردنکشان گفته می شود نگوئید و... خشم خود را از من پنهان ننمائید و به مدارا و چابپلوسی با من آمیزش نکنید. گمان میرید اگر درباره من حقی را بگوئید بر من دشوار آید و گمان نکنید که می خواهم خود را بزرگ جلوه دهم. اگر کسی، سخن حقی را که به او گفته شد و یا عدلی را که به او عرضه شد، دشوار شمرد، بی گمان عمل به حق و عدل به او دشوارتر است. پس، از گفتن حق و مشورت به عدل، از من خودداری ننمائید، زیرا من آن چنان برتر نیستم تا از خطا مصون و در رفتار ایمن باشم، مگر آنکه خدا مرا بر نفس خود مسلط کند) [۷۹۳]. ۲- در فرمان به مالک اشتر امام می فرماید: (برگزیده ترین وزیریت از کسانی باشد که سخن تلخ حق به تو بیشتر بگوید و کمتر تو را در گفتار و کردارت، که خدا برای دوستانش نمی پسندد، بستاید اگر چه سخن تلخ و کمتر ستودن موجب دلنگیت شود) [۷۹۴]. ۳- امام حسین (ع) در یکی از خطابه های خود می فرماید: (ای مردم، پیامبر خدا (ص) فرمود، هر مسلمانی با سلطان زورگویی مواجه گردد که حرام خدا را حلال نموده و پیمان و عهد الهی را در هم شکند، با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآید و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت پیش گیرد، ولی آن فرد در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا با گفتار اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به عذاب همان طغیانگر گرفتار کند) [۷۹۵]. ۴- با مروری بر وقایع زمان رسول الله (ص) و خلفای راشدین، مشخص می شود که مسلمانان تربیت یافته

صدر اسلام در مقابل حکومت احساس مسئولیت می کردند و در مقابل کجی ها و اشتباهات آنها اعتراض می نمودند و آنها را به عدالت و تقوا دعوت می کردند و خلاصه آنکه نظارت بر اعمال حکومت را حق خود می دانستند. از بین روایات عدیده، این روایت مشهور است که عمر خلیفه دوم راشدین در آغاز خلافت بر فراز منبر نشست و خطبه مفصلی خواند و گفت: اگر من از صراط حق و عدالت کج شدم شما مرا راست کنید. یکی از افراد عادی مسلمانان دست به شمشیر کرده فریاد زد: اگر تو راست نشدی با شمشیر کج مستقیمت می سازیم [۷۹۶].

نظارت عمومی مردم بر مردم

در رژیم های استعماری و استبدادی، افراد استثمارگر، می کوشند تا واقعیت ها و حقایق را وارونه جلوه دهند و با تبلیغات وسیع و دامنه دار، اینگونه تحریف ها را به شکل حقیقت به مردم تحمیل کنند و تدریجاً آنچنان افکار مردم را تخدیر نمایند که حتی بر بسیاری از روشنفکران و تحصیلکردگان نیز حقایق پوشیده بماند و یا درکی ناصحیح از آن داشته باشند مثلاً در گذشته واژه های (آزادی)، (دموکراسی)، (هنر) و (روشنفکری) که معانی بسیار پسندیده و زیبایی دارند، درست در عکس مفاهیم اصلی خود به کار گرفته شدند تا آنجا که هرج و مرج، بی بند و باری، فساد و بی هنری، حماقت و خودباختگی و تقلید کورکورانه و غرب زدگی، جای آزادی، دموکراسی، هنر و روشنفکری را گرفت!! قانون امر به معروف و نهی از منکر، که از مترقی ترین قوانین جهان بوده و ضامن اجرای همه قوانین انسانی است و حفظ منافع و مصالح بشر و جلوگیری از مفاسد و زیان های مادی و معنوی انسان را تأمین می کند، در نظر برخی از خودباختگان و روشنفکر مآب ها، مخالف آزادی و دموکراسی معرفی شد! و گفتند ما حق نداریم کسی را وادار به کار نیکی نمائیم یا از کار زشتی او را باز داریم، و دموکراسی هم ایجاب می کند که کسی مزاحم دیگری نشود!! و سلب آزادی! از وی ننماید!! اصلاً کار مردم به ما چه؟! ملاحظه می کنید که این نوع منطق، که بی تعهد بودن انسان و غیر مسئول بودن او را اعلام می دارد و با هیچ مبنای انسانی سازش ندارد، در نظر این غرب زدگان و بردگان استعمار، آزادی خواهی و دموکراسی می باشد! در صورتی که بر هیچ انسان عاقل و آزاده ای پوشیده نیست که زندگی دسته جمعی انسان، یک سلسله تعهدها و مسئولیت ها و نوعی محدودیت ها را برای او به وجود آورده است و هیچکس حق ندارد خود را از جامعه جدا بداند و عمل خویش یا عمل دیگری را مربوط به اجتماع نداند، بلکه کوچکترین عمل و روش انسانی در تمام جامعه اثر خواهد داشت و عکس العمل هر حرکتی در محیط غیر قابل انکار است. گروه های انسانی و جمعیت ها مانند کسانی هستند که در یک کشتی زندگی می کنند و کشتی در اقیانوسی بیکران در حرکت است عمل هر کدام از ساکنین کشتی در آسایش یا نگرانی دیگران واکنش قطعی خواهد داشت. فرضاً: چنانچه یکی از افراد، در جایی که نشسته شروع به سوراخ کردن کشتی نماید و چنین ادعا کند که: دلم می خواهد! آزادم اختیار جای خود را دارم! و... در اینجا کسی نمی تواند با دفاع کاذبی از آزادی و دموکراسی، مانند روشنفکرانهای زمان ما، دست روی دست بگذارد و ساکت بنشیند، بلکه بر همه لازم است برای جلوگیری او قیام نمایند و با عمل او مبارزه کنند و گرنه سوراخ کشتی موجب هلاکت و غرق شدن همه خواهد شد و عمل یک نفر در تمام کشتی و سکان آن، عکس العمل نابودکننده ای خواهد داشت. زندگی در یک شهر، در یک روستا، در یک کشور، و حتی در همه جهان نیز چنین است. هیچ فردی نمی تواند خود را از جامعه جدا دانسته عمل خود را تنها مربوط به خود بداند پس لازم است همگی احساس مسئولیت نمایند و برای سعادت و کمال و آسایش جهانیان، بکوشند و کارهای نیک و پسندیده را ترویج نمایند و جلوی حرکات و رفتاری را که برخلاف سعادت و نیکبختی انسان ها است بگیرند و باید گفت: افرادی که برخلاف این فکر کنند و احساس مسئولیت نمایند، افرادی منافق هستند و هرگز نمی توانند از آزادگان محسوب گردند و معنی دموکراسی را هم ندانسته اند. قانون امر به معروف و

نهی از منکر همین است که آزادی واقعی در جامعه به وجود آورد و دموکراسی به معنای صحیح عملی گردد و دست ظالمان، خائنان و تبهکاران از ظلم و خیانت قطع گردد و نظارت در اعمال اعضای جامعه، که حق طبیعی انسان و خاصیت زندگی دسته جمعی است، اجرا شود.

آیا این قانون موجب هرج و مرج نمی‌گردد؟

پرسش دیگری که پیش می‌آید، این است که: امروز سعی شده است، در دنیا همه کارها تقسیم گردد و هر کس وظیفه خود را بداند و در انجام آن مسئول باشد. با این حساب اگر بنا شود هر کس در کار دیگری دخالت یا نظارت کند، یک نوع هرج و مرج به وجود نخواهد آمد؟ و برخلاف قانون تقسیم کار و مسئولیت‌ها نخواهد بود؟ پاسخ - همچنانکه قبلاً نیز گفته شد، قانون امر به معروف و نهی از منکر، دارای دو مرحله است، نخست مرحله عمومی که بر فرد فرد مردم، لازم است آن را رعایت نمایند، دارای شرایطی بوده محدود می‌باشد و از یادآوری و تذکر، پند و اندرز، و انتقاد و اعتراض تجاوز نمی‌کند، و این همان حق طبیعی است که عموم انسان‌ها دارا هستند که: اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیند گناه استبه علاوه، این تذکر و اندرز و این اعتراض و انتقاد، معمولاً در مورد عمل و کاری است که تنها به عامل آن مربوط نیست، و به همه مربوط است که یکی از آن مردم، من و شما هستیم که باید از حقوق خود و انسان‌ها دفاع کنیم. و از آن گذشته، حتی اگر عمل و کار خلاف مربوط به خود فاعل و کننده کار باشد، باز هم بر ما لازم است او را از خلاف و اشتباه نجات بخشیم زیرا او عضوی از پیکر بزرگ جامعه است و باز هم نمی‌تواند همه زیان‌های کار را مربوط به خود بداند، همچنانکه قبلاً نیز گفتیم. مرحله دوم چنان که در فصل اول گفته شد، مربوط به حکومت اسلامی است که گروه خاصی را باید تعیین نماید تا مسئولیت پاسداری از فضائل انسانی و جلوگیری از فساد و ظلم و جنایت را به عهده بگیرند تا آنجا که با قدرت وسیعی که دارند با هر نوع خلاف، مبارزه نمایند، بنابراین نه تنها هرج و مرجی به وجود نمی‌آید بلکه اجتماع انسان‌ها دارای تحرک و سازندگی بوده به کمال و فضیلت نزدیک تر می‌گردند و از صورت یک جامعه مرده و بی تحرک خارج می‌شوند و جلوی هرج و مرج را می‌گیرند.

نظارت عمومی در نظام‌های غربی

در نظام‌های غربی نظارت عمومی مردم بر مردم مورد توجه نیست، و چه بسا مسأله امر به معروف و نهی از منکر در فرهنگ آنان مخالف آزادی و دموکراسی معرفی می‌شود. اما دو نوع دیگر نظارت یعنی نظارت دولت بر مردم و نظارت مردم بر دولت وجود دارد. نظارت دولت بر مردم از طریق نیروهای انتظامی، اطلاعاتی و تا حدودی قضایی انجام می‌گیرد. نظارت مردم بر دولت نیز از چند راه صورت می‌پذیرد: ۱- مطبوعات و رسانه‌ها، که تا حدودی آزادی دارند و اگر دچار خودسانسوری و یا انزوا قرار نگیرند [۷۹۷] می‌توانند در نظارت بر کار دولت‌ها مؤثر باشند. که نمونه این کار در جریان افشای (واتر گیت) و برکناری نیکسون از مقام ریاست جمهوری آمریکا و نیز افشای برخی فسادهای مالی دولتمردان غربی شاهد هستیم. ۲- احزاب و انجمن‌های سیاسی، احزاب و انجمن‌های قانونی در کشورهای غربی که تا حدودی رقابت آزاد با هم دارند معمولاً نسبت به عملکرد دولت‌ها در صورتی که از حزب خودشان نباشد دیدگاه انتقادی دارند و از این طریق آنها را کنترل می‌کنند. ۳- مجالس ملی، نمایندگان مردم در مجالس کشورهای غربی با مصونیت‌های مخصوصی که معمولاً دارا هستند می‌توانند نقش منتقد و ناظر را نسبت به دولت‌های خود ایفا نمایند، سیاست‌ها و برنامه‌های دولت را تحت کنترل قرار داده و از رفتارهای خلاف قانون و مصلحت جلوگیری کنند. ۴- راهپیمایی‌ها و اجتماعات، این هم یکی از راه‌های نظارت مردم بر دولت

ها و کنترل آن در کشورهای غربی می باشد. در صورتی که مردم از راه های دیگر در کنترل رفتار دولت موفق نشوند با انجام تظاهرات و تشکیل اجتماعات به این امر اقدام می کنند.

نقش نظارت عمومی در پیشگیری از فساد حاکمیت

اشاره

برای اداره امور اجتماع وجود هیأت حاکمه با اقتدار از ضروریات است و به هر اندازه حاکمیت از اقتدار توأم با صلاح برخوردار باشد جامعه از رفاه و سعادت بیشتری بهره مند خواهد شد. ولی یک مشکل اساسی در طول تاریخ در زمینه مدیریت جامعه، بشر را رنج داده است و آن مشکل فساد حاکمیت است. قدرت و نیرومندی که حاکمان به آن دست می یابند، طبعاً موجب خودکامگی است که موجب فساد بیشتری می شود. مگر این که کنترل هایی برای حاکمان منظور شود. بدین جهت فلاسفه و دانشمندان از افلاطون و ارسطو گرفته تا خواجه نظام الملک و فارابی و فلاسفه متأخر برای حلّ این مشکل اساسی راه حل ها و طرح هایی ارائه کرده اند که (جمهوریت) افلاطون، (سیاست) ارسطو، (سیاستنامه) نظام الملک، و (مدینه فاضله) فارابی از این جمله اند. یکی از راه حل ها که به خصوص در قرن اخیر مورد توجه قرار گرفته نظارت مردم بر کار دولت ها است و اتفاقاً این معنی چنانکه در فصل دوم گذشت مورد تأکید دین اسلام قرار گرفته و افزون بر آن از موارد شاخص امر به معروف و نهی از منکر که یک نظارت همگانی اسلامی است، نظارت بر کار دولتمردان و توصیه ایشان به کار نیک و بازداشتن آنها از منکرات است. و از حدیث شریف نبوی که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند: (لَتَيَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَتَنْهَيَنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ يَسْتَعْمِلَنَّ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ) [۷۹۸]، به خوبی می شود استفاده کرد که ترک امر به معروف و نهی از منکر موجب تسلط و حاکمیت اشرار می شود و اگر این وظیفه انجام شود حاکمیت به صلاح خواهد گرایید. شهید مطهری بعد از نقل این خبر و توضیح آن می فرماید: (به هر حال ما یک چنین اصل قطعی در اسلام داریم و وجود مقدس امام [حسین علیه السلام] هم به این اصل استناد کرده است که بر فرض مردم مرا دعوت نمی کردند و یا دستگاه یزید از من بیعت نمی خواستند، من به موجب این اصل [امر به معروف و نهی از منکر] ساکت نمی نشستم) [۷۹۹].

روشهای تحقق نظارت عمومی با توجه به قانون اساسی

اشاره

الف - طرق اعمال نظارت دولت بر مردم به جهت این که این مسأله در فصل اول (حسبه) مطرح گردید در اینجا تکرار نمی کنیم.

طرق اعمال نظارت مردم بر دولت

قانون اساسی حقوق بنیادی متعددی را برای ملت قائل شده است، می تواند به عنوان اهرم امر به معروف و نهی از منکر مورد استفاده قرار گیرد: یک - مطبوعات و رسانه های گروهی مطبوعات و رسانه ها یکی از وسایل مؤثر نظارت بر امور عمومی و حکومتی و بیان کننده مافی الضمیر ملت به شمار می رود. این ابزار اجتماعی، در یک نظام مردمی، امکان تبادل افکار و اطلاعات را فراهم ساخته و دولت و مردم را در جریان متقابل مواضع و خواسته های یکدیگر قرار می دهد. قانون اساسی، با توجه به شأن مردمی نظام، در اصل بیست و چهارم مقرر می دارد: (نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند مگر آنکه

مخل به مبانی یا حقوق عمومی باشند...) علاوه بر آن، به موجب اصل یکصد و هفتاد و پنجم: (در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد...) با فرض آزادی بیان و قلم در کشور، رسالت اهل قلم و بیان جلوه‌های دوگانه دارد: ۱- بیان موارد معروف و منکر: زمامداران رهبران سیاسی جامعه اند در حالی که فضلا و فرزندان رهبری فکری جامعه را بر عهده دارند. چه بسا اتفاق می افتد که زمامداری، در تدوین و اجرای سیاستها، مرتکب اشتباهاتی بشود و عواقب سوء آن گریبان مردم را بگیرد، در حالی که متفکرین و اندیشمندان، از طریق صلاح اندیشی و تذکر، دولت را متوجه اشتباهات خود سازند. مطبوعات و رسانه‌های گروهی، می توانند ابزار اطمینان بخشی باشند که، با انعکاس درست واقعیتهای اجتماعی و انتشار تجزیه و تحلیل‌های عالمانه در آنها، بتوان دولت را راهنمایی و ارشاد نمود. خطبه امام علی (ع) مناسب این موضوع است که به مردم می فرماید: حقی که من بر شما دارم عبارت از نصیحتهایی است که به من می نمائید. [۸۰۰] این خطبه سخن حقی است، زیرا مردم با طرح مشکلات و اندیشمندان با بررسی زوایای پنهان قضایای سیاسی و اجتماعی، زمامدار را برای ایفای هر چه بهتر وظایفش یاری می نمایند. رهنمود مذکور امروزه، با پیچیده تر شدن روابط و مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، بیش از هر زمان دیگر به کار می آید؛ زیرا دولت، برای تدوین و اجرای وظایف طاقت فرسای خود، بدون همکاری فکری مردم، قادر به اداره امور نخواهد بود. بنابراین، توقعات عوامانه مردم از یک سو، و رهنمودهای متفکران از سوی دیگر، می تواند دولت را، در انجام وظایف خود، هوشیار و توانا سازد. ۲- انتقاد و اندرز: بر فرض آنکه زمامداران معروف و منکر را از یکدیگر باز شناسند، ممکن است انحرافات و کج رویهایی در اندام حکومتی ملاحظه شود. این حق برای مردم همیشه باید وجود داشته باشد، تا دولت را، از طریق انتقاد و اندرز و برحذر داشتن از انحرافات، به تقوای الهی، رعایت حقوق مردم و اجرای عدالت فراخوانند. امام باقر(ع) در فضیلت حق طلبی می فرماید: (کسی که به سوی سلطان جائز رود و او را به تقوای الهی امر کند، موعظه نماید و بترساند، مستحق اجر و پاداش ثقلین خواهد بود) [۸۰۱]. دو - احزاب و تشکیلات سیاسی همراه با گسترش و توسعه جوامع، امور اجتماعی بیش از پیش پیچیده تر و تشخیص اعمال نیک و بد سیاسی مشکل تر شده است، به ترتیبی که افراد، علی رغم درک مراتب نارسایی های سیاسی، قادر به تشخیص علل موجه آن نمی باشند. دولتها نیز، به خاطر توسعه و پیچیدگی امر زمامداری، در اتخاذ تصمیمات خود، بعضاً اشتباهات فاحشی را مرتکب می شوند. با ظهور دموکراسی و مردمی شدن امور سیاسی، رقابت بر سر زمامداری از یک طرف و اندیشه راهیابی و رهبری برای ایجاد حکومت بهتر از طرف دیگر، افزایش یافته است. پدیداری احزاب سیاسی با مرامها و تفکرات گوناگون، انبوهی از شیوه های زمامداری را در معرض همگان مردم قرار داده است و هر کس می تواند، با به کار انداختن شعور خود، بهترین راه را انتخاب نموده و به حزبی بپیوندد. با این ترتیب، امروزه احزاب به صورت کانون اندیشه های سیاسی درآمده و هر حزب با تلاش و تکاپو، از طریق جلب و جذب بیشترین طرفداران، برای کسب قدرت به مبارزه سیاسی می پردازد. به همین خاطر است که در قانون اساسی نظامهای دموکراتیک و پارلمانی، آزادی احزاب و عضویت در آنها حق اجتناب ناپذیر ملتها شناخته شده است. در این خصوص، اصل بیست و ششم قانون اساسی، تشکیل احزاب و انجمن های سیاسی و عضویت در آنها را، به شرط آنکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند، به رسمیت شناخته است. احزاب سیاسی، به شرط داشتن آزادی و انگیزه و امکان مبارزه، قادر به ایجاد بیشترین خلاقیتها، نسبت به حل مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه می باشند. از جمله اشتغالات احزاب نقد و بررسی و ارزیابی اعمال دولت حاکم است، تا کاستی ها را نمایان سازد و بدین وسیله، مردم از نقاط قوت و ضعف آگاه گردند. این امر باعث خواهد شد که دولت نیز به سهم خود، برای آگاهی مردم، دفاعاً، به تجزیه و تحلیلهای متقابل بپردازد، و در این راه، احتمالاً در رفع معایب حکومتی کوشا شود. با قبول وجوب امر به معروف و نهی از منکر،

اگر انجام این واجب متوقف بر امر دیگری باشد، آن امر نیز واجب خواهد بود. بنابراین، با توجه به چگونگی حکومت‌های امروزی، برای جلوگیری از انحراف سیاسی و تنزل موازین اسلامی و اصول عدالت در زمامداری، تشکیل گروه‌ها و احزاب لازم می‌آید، تا از این طریق، بتوان مبادرت به امر به معروف و نهی از منکر نمود. روایت تاریخی ذیل مؤید این مطلب می‌باشد: قبل از اسلام، با اینکه اکثر مردم مشرک بودند، عده‌ای از جوانان گرد آمدند و گفتند ظلم و جور در مکه بیداد می‌کند. بدین منظور، گروه و جمعیتی را برای مقابله با مفسد تشکیل دادند. این اندیشه نزد رسول خدا(ص) قبل از بعثت پسندیده آمده بود، به ترتیبی که پس از بعثت، با یادآوری این جریان، فرمود: امروز هم در اسلام، اگر چنین دسته‌ای تشکیل شود، با آنان حاضر به همکاری هستم و این کار خیر را با هیچ غنیمت و ثروتی معامله نمی‌کنم. [۸۰۲]. سه - اجتماعات و راهپیمایی‌ها اصل بیست و هفتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها، بدون سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است. تجربه نشان داده است که اکثر اجتماعات خودجوش و مردمی، به منزله اخطار به دولت درباره امور اجتماعی و حقوق جمعی مردم در زمینه‌های خاص می‌باشد. برخی از سیاستها و اعمال دولت، که ممکن است عواقب سوئی را به جای گذارد، اصولاً مورد اعتراض همگان مردم و یا گروهی از آنان قرار می‌گیرد. اینگونه اعتراضات جمعی، در واقع یک نوع اعلام بیزای نسبت به خدشه دار کردن حقوق مردم بوده و می‌توان از آن تلقی به نهی از منکر نمود. قرآن مجید مردم را، برای کارهای نیک و شایسته، امر به تعاون و همکاری می‌نماید. [۸۰۳] اگر نهی از منکرات دولت را واجب بدانیم، شک نیست که تعاون و اجتماع مردم بدان منظور ضروری خواهد بود. در تحریرالوسیله امام خمینی (ره) نیز آمده است: اقامه امر واجب و نابودی منکری که بر اجتماع عده‌ای در امر و نهی متوقف باشد، تنها با قیام جمعی از مسلمین، مادام که به حد کفایت نرسیده‌اند، از دیگران ساقط نمی‌شود، و اجتماع به قدر کفایت واجب است. اگر عده‌ای کمتر از قدر کفایت اجتماع کردند و بقیه جمع نشدند و اجتماع ممکن نگردید، هر چند که وجوب ساقط می‌شود، اما کسانی که از انجام این امر مهم تخلف نمایند گناهکار خواهند بود. [۸۰۴]. بنابراین، می‌توان اجتماعات و راهپیمایی‌های مردم را، که قانون اساسی به عنوان حقوق ملت مقرر داشته، از باب امر به معروف به عنوان یک وظیفه شرعی همگانی تلقی نمود. از طریق این حق اجتماعی و تکلیف شرعی، می‌توان به عنوان ابزار قدرت مهار کننده، علیه گرایش دولت به استبداد استفاده کرده و بدین وسیله سلامت هیأت حاکمه را بیشتر تضمین نمود.

طرق اعمال نظارت متقابل مردم بر یکدیگر

برای اثر بخشی این نوع از تکلیف امر به معروف و نهی از منکر نیز باید سازکارهای متناسب از نظر اجتماعی و فردی را جستجو کرد. که در اینجا با مراعات اختصار به هر دو زمینه اشاره می‌کنیم: ۱- زمینه سازی اجتماعیانحطاط هر جامعه می‌تواند ناشی از علل گوناگون باشد. اما قوی ترین علت را در انحطاط مدیریت و زمامداری هر کشور باید دانست. انحطاط و فساد اخلاقی زمامداران گمراهی جامعه را به دنبال دارد و اختناق حاکم مردم را به سکوت و عدم اظهار وجود وامی‌دارد. با این ترتیب برای ایجاد یک جامعه سالم؛ اولاً حکام و زمامداران، باید از نظر اخلاقی نمونه فضایل باشند، تا سرمشق مردم قرار گیرند. ثانیاً، نظام سیاسی مبتنی بر محو استبداد و حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت خویش باشد، تا از برکت آزادی، مردم کسب شخصیت نموده و با محیط پیرامون خود مسئولانه برخوردار نمایند. ۲- زمینه سازی فردیاز رسول خدا(ص) نقل شده که فرمود: من کان آمرًا بمعروف فلیکن أمره ذلک بمعروف [۸۰۵]. هر کس امر به معروف می‌کند باید خود این کارش نیک و معروف باشد. با توجه به این حدیث شریف و شرائطی که در روایات و فقه برای امر به معروف و نهی از منکر مطرح شده، هر شخصی بخواهد به این تکلیف عمل کند - البته همه باید عمل کنند - لازم است پیشتر آمادگی لازم را برای این امر فراهم نماید و

آن شناخت معروف و منکر و آشنایی با نحوه صحیح امر و نهی و مراتب آن است تا خدای نکرده به جای انجام تکلیف دچار معصیت نگردد و برای جلوگیری از منکر، منکر دیگری را مرتکب نشود، آری مسلمان همچنان که باید احساس مسئولیت نماید و از عمل کردن به این قانون حیاتی، برای سعادت و کمال جامعه بکوشد، رعایت اخلاق انسانی و داشتن بینش اسلامی برای وی از شرایط مسلمان بودن است، یعنی درک و تشخیص موقعیتها و فرصتها و طرز و روش برخورد با مردم در پیشبرد اهداف اسلامی و ارشاد و نجات جامعه بسیار مؤثر است، در جایی که با تذکر و یادآوری و پند و اندرز و انتقاد، می توان امر به معروف و نهی از منکر کرد، نباید از راه خشونت و عصبانیت وارد شد که مسلم اثر معکوس بجای خواهد گذاشت. متأسفانه برخی از ما بر اثر نداشتن بینش و اخلاق اسلامی در موضوع امر به معروف و نهی از منکر، به تندی و خشونت متوسل می شویم و به شخصیت افراد اهانت می کنیم و به جای انجام یک عمل اسلامی (امر به معروف و نهی از منکر) گاهی مبتلا به انجام چندین عمل غیر اسلامی می گردیم!! و فراموش می کنیم که روش و طرز عمل رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) طوری بوده که معمولاً با برخورد صحیح به انسانها مهر می ورزیده اند و افراد را از انحراف نجات می داده اند. جوانی به محضر رسول اکرم (ص) شرفیاب شد و در حضور انصار و یاران پیامبر با کمال جسارت گفت: ای پیامبر خدا! اجازه می دهید من (زنا) کنم؟ از گوشه و کنار فریاد مردم به اعتراض بلند شد ولی پیامبر (ص) با ملایمت و محبت فرمودند نزدیک بیا و در کنار من بنشین، سپس با کمال محبت از او پرسیدند دوست داری کسی با مادر تو چنین کند؟ نه فدایت شوم: فرمود، همچنین مردم، دوست نمی دارند که با مادرشان چنین شود آیا دوست داری با خواهر تو چنین کنند؟ گفت: نه، فرمود مردم نیز دوست ندارند، آیا دوست داری با دخترت چنین شود؟ جوان، از سؤال خود پشیمان شد، ولی باز هم پیامبر رحمت، دست محبت بر سینه او نهاد و در حقیقت دعا کرد و گفت: خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامن او را از آلودگی و بی عفتی و انحراف نگاهدار! از آن پس، منفورترین عمل در نزد این جوان، زنا بود [۸۰۶] این روش و طرز برخورد پیامبر اسلام، در هنگام نهی از منکر بود، و همین روش است که اثر قطعی و مسلم دارد، سایر پیشوایان دین نیز هنگام انجام این وظیفه، تأسی و اقتدا به پیامبر بزرگ اسلام می نمودند که زندگی سراسر افتخارشان، سراپا شاهد این گفتار می باشد [۸۰۷] امید است همگی بتوانیم با آشنائی با سیره پیشوایان و داشتن بینش صحیح اسلامی، دست خواهران و برادران و هموعان خویش را گرفته از سقوط و انحراف و فساد نجات بخشیم.

نظم پذیری در نظام جمهوری اسلامی

اشاره

علی شیخیان ثابت

مفهوم نظم و انضباط

نظم در لغت به معنای آراستن، برپای داشتن، ترتیب دادن کار، چیزی را به چیزی پیوند دادن و رشته مروارید است. [۸۰۸] انضباط نیز در لغت به معنای نظم و انتظام، ترتیب و درستی، عدم هرج و مرج، سامان پذیری و آراستگی، [۸۰۹] و در اصطلاح نظامی به معنای، پیروی کامل از دستورهای نظامی. [۸۱۰]. هر کاری نظم خاص خود را می طلبد و هر فرد و گروهی برنامه ویژه ای دارد که ممکن است به کار گروه دیگر نیاید، چنانچه هر یک از اشیاء و پدیده ها نیز نظمی دارند که در دیگر اشیاء یافت نمی شود و یا بکار نمی آید. نظم در رئیس، خوب اداره کردن و دستور دادن و نظم در زیردست، خوب اجرا کردن است.

اقسام نظم

نظم را بر حسب غایت و نتیجه، می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: ۱- نظم زیباشناختی: اگر گروهی از عناصر و اجزا به شیوه خاص کنار هم قرار گیرند که درک و مشاهده آن‌ها لذت بخش باشد، یا سبب حیرت و شگفتی انسان شود، آن را (نظم زیباشناختی) می‌گویند؛ مانند مشاهده تابلو نقاشی یا ترغیب به اعتقاد به وجود خدا از طریق بررسی آسمان پر ستاره و زیبا. ۲- نظم علی: اگر عناصر خاصی در یک تقارن زمانی و مکانی رخ دهند، ما می‌توانیم از نظم علی سخن بگوییم. ۳- نظم غایی: ساختارهایی که برای ایجاد یک نتیجه مشخص و بارز هم‌هنگ شده‌اند، نظم غایی دارند. نمونه نظم غایی، موجودات زنده یا مصنوعات بشری است. [۸۱۱]. همچنین نظم را به این اعتبار که پیوند و ارتباط بین اشیای مختلف، لازمه و شرط پیدایش مفهوم نظم است، به سه نوع، تقسیم می‌کنند: یک. نظم اعتباری: این گونه از نظم، تابع قرارداد اعتبارکنندگان است و در حالات مختلف، متفاوت است؛ مانند نظم کتاب‌ها در کتابخانه که بر اساس الگوی خاصی، چیده شده‌اند. دو. نظم صناعی: این نوع از نظم، بر اساس قوانین علمی و به هدف خاصی به دست انسان برقرار می‌گردد؛ مانند نظم حاکم بر ساعت، رایانه و هواپیما. سه. نظم طبیعی: مانند نظم در بدن انسان و گیاهان و جانوران. این نوع از نظم، معلول ارتباط و ترتیب طبیعی و تکوینی حاکم بر اجزای یک پدیده طبیعی است، نه ناشی از چپش قراردادی یا صناعی اجزا. بنابراین می‌توان گفت که نظم امری مشکک و ذومراتب است که مصادیق پرشماری دارد که در بعضی پیچیده تر، و در برخی ساده تر است. اگر در مجموعه‌های منظم دقت شود، آشکار می‌گردد که دو عنصر اصلی سازنده مفهوم نظم عبارتند از: الف: طراحی و برنامه ریزی دقیق: هدفمند یا اگر مجموعه‌ای، فاقد یکی از این دو باشد، منظم نخواهد بود.

اهمیت نظم

جهان مادی جهانی منظم و هیچ موجودی بدون حساب و بیهوده آفریده نشده است. انسان نیز چون یکی از پدیده‌های این جهان است، طبیعی است که نظم و ترتیب را در زندگی خویش مراعات کند. به گفته روانشناسان: (احتیاج به نظم و ترتیب، جزء احتیاجات اساسی روانی محسوب می‌گردد، رنگ و شکل خاصی به زندگی می‌دهد. افراد میل دارند زندگی فردی و جمعی خود را تحت نظم و قاعده مشخصی درآورند.) [۸۱۲]. نگاهی گذرا به حجم زیاد کتابهای قوانین و مقررات و بودجه‌های هنگفتی که صرف قانونگذاری و تنظیم آنها می‌شود و اهمیتی که همه ملل جهان به آن می‌دهند، ضرورت و لزوم نظم فردی و اجتماعی را در زندگی بشر آشکار می‌سازد. تجربه نیز نشان داده است که فرد یا اجتماعی که برنامه ریزی دقیق و حساب شده‌ای داشته از زندگی بهتر و پیشرفته برخوردار بوده است و افراد بی‌نظم همواره از رسیدن به اهداف خود باز مانده‌اند. اسلام به عنوان دینی جهانی و جامع، بر برنامه ریزی در زندگی فردی و اجتماعی پیروان خویش تأکید دارد و از آنها خواسته است تا تمام کارهای خود از کوچکترین حرکت‌های فردی تا بزرگترین تصمیم‌های اجتماعی را طبق قانون و به صورت منظم انجام دهند و از بی‌برنامگی بپرهیزند؛ چرا که تمام احکام، مقررات، واجبات، مستحبات، محرمات، مکروهات و... در این جهت بوده و همه یک برنامه دقیق و منظمی است که مسلمانان از آغاز تا پایان زندگی، تحت نظم خاصی قرار دهند. توجه به اوقات نماز، زمان پرداخت خمس و زکات، روزه، تقسیم ارث، حج و ظرافت و دقتی که در تمام قوانین اسلام و در تمام ابعاد آن بکار رفته است، روشن می‌سازد که خواست الهی آن است که همه امور انسانها با نظم و برنامه انجام گیرد. اسلام حتی برای شیوه خوابیدن، کمیت و کیفیت خوراک، پوشاک، راه رفتن و وارد شدن در اماکن مختلف و... برنامه دارد. در دنیای کنونی نیز حرکت قطارها، هواپیماها، ساعات کار ادارات و کارخانجات و... با دقت و ثانیه‌سنجیده می‌شود و با ورود کامپیوتر در عرصه

زندگی، نظم و ترتیب دقیق تر و بهتر انجام می‌گیرد. می‌توان گفت منظم زندگی کردن جزء ضروریات زندگی امروز بشر و مورد پسند عقل و دین است و اگر بخواهیم خود را از دایره نظم که امروزه همه جامعه را تا حدّ زیادی احاطه کرده است خارج کنیم، با مشکلات زیادی روبرو می‌شویم.

پیشرفت در سایه نظم

اشاره

انسان با این که ارزنده ترین و تواناترین پدیده هستی بر روی کره زمین است، برای ادامه حیات مجبور به بهره‌وری از مواهب طبیعی است. امّا همچون حیوانات، نمی‌تواند مواد لازم را برای زیست خود از قبیل خوراک، پوشاک و لوازم رفاه و آسایش را بدون ابزار و آلات فراهم سازد. آفریدگار جهان به انسان عقل، درایت و استعدادی داده است. که با آنها می‌تواند تمام نیروهای سرکش طبیعت را مسخر کند و در خدمت منافع خود به کار بگمارد. به همه جا و همه چیز چیره شود و با سر پنجه علم گره های کور مشکلات را بگشاید، با مته های عظیم دل کوه را شکافته و با ابزار کشاورزی زمین را شخم زده و در آن بذر بپاشد، با پرو بال دانش چون عقاب در فضای بیکران اوج گیرد و در سطح ماه فرود آید و خاک و سنگ آنجا را به زمین آورد. با کشتیهای غول پیکر سینه امواج خروشان دریا را بشکافد و عرصه را بر نهنگان دریا تنگ نماید. ولی واضح است این کارها برای یک فرد به تنهایی میسر نیست آدمی حتی بدون همیاری هموعان خود قادر به تهیه لوازم ساده زندگی خود نخواهد بود. زیرا گاهی دستیابی به چیزی یا ساختن کالایی بستگی به پروژه عظیمی دارد که هزاران انسان در مراحل گوناگون آن باید طرح ریزی و اندیشه و کار کنند و به همین جهت انسانها نیازمند همکاری و تشریک مساعی با یکدیگرند و باید به صورت اجتماعی وسایل زیست خود را فراهم آورند و از اینرو است که انسان را ذاتاً اجتماعی دانسته اند. جامعه شامل افرادی با استعدادها، توان ها و سلیقه های مختلف است که آنگاه به اوج مقاصد عالی خود خواهند رسید که در تهیه و بکاربردن ابزار، تملک مواهب طبیعی، تولید، توزیع و مبادله کالا، روابطی منظم و عادلانه داشته باشند. آدمیان اگر زندگی اجتماعی خود را در چارچوب سازمانهایی با ضابطه های معین از سنت و اخلاق و دین به پیش ببرند، به عالی ترین مدارج کمال خواهند رسید. و در مقابل، افرادی هم که به حکم غریزه اجتماعی بودن مجبور شده اند تا در چارچوب جامعه ای معین گردآیند، اگر دچار بی نظمی بشوند، شخصیت خود را از دست می دهند و نه تنها به صورت پاره هایی از یک جامعه پر هرج و مرج در می آیند بلکه باعث تباهی خود و جامعه می شوند. جامعه ای که نظم ندارد، هدف واراده ثابتی را تعقیب نمی کند و در مسیر پریچ و خم زندگی و در دریای متلاطم حوادث روزگار چون کشتی شکسته و بی لنگر دستخوش امواج خروشان گردیده و از رسیدن به ساحل نجات باز می ماند. بی نظمی، از عوامل مهم ضعف و شکست جوامع بشری و موجب توقف خیزشها و حرکت های انسانی است و هر جامعه به همان اندازه که از نظم فاصله می گیرد به شکست و ناکامی نزدیکتر خواهد شد. تردیدی نیست که داشتن انرژی و قوای فکری به تنهایی نمی تواند جامعه ای را به قله های رفیع ترقی و کمال برساند بلکه در سایه سازماندهی و نظم صحیح روابط اجتماعی است که افراد می توانند فعالیت مشترک خود را به انجام رسانده و به یک عصر طلایی گام نهند. مطالعه پیشرفتهای علمی و فنی جوامعی که کارها و وظایف خود را بطور منظم انجام داده اند آدمی را دچار شگفتی می سازد که چگونه کار و تلاش سازماندهی شده و منظم در مدت کوتاهی، سطح زندگی عمومی را بیش از حدّ انتظار بهبود بخشیده و تحولات هیجان آوری در آنها پدید آورده است؛ به طوری که از یک جامعه کشاورزی سنتی به جامعه پویای صنعتی و یا کشاورزی بسیار مدرن متحول شده اند. آنان که در زندگی برنامه منظمی نداشته و هدف خاصی را تعقیب

نمی‌کنند، مجبورند هر روز مسیر فکری خود را عوض کنند، و در نتیجه در جنگل تصمیمات رنگارنگ آرمانهای خود سردرگم می‌شوند و همواره راهی را رها ساخته راه دیگری در پیش می‌گیرند و همین که به مشکل یا مانعی رسیدند عقب نشینی می‌کنند. انسان بی‌نظم اگر معتقدات خوبی هم داشته باشد نتیجه مطلوبی از آن نمی‌گیرد و معتقداتش مانند مصالح ساختمانی است که بی‌حساب رویهم ریخته و ساختمان مرتبی را تشکیل نداده است. در زندگی نوابغ بزرگ جهان، آنها که توانستند با فروغ اندیشه خود گوشه‌ای از شبستان تاریک حیات را نورانی سازند، این نکته به وضوح به چشم می‌خورد که آنان برای رسیدن به هدف خود برنامه روزانه خود را مانند ساعت تنظیم می‌کردند و از انجام آن لحظه‌ای غفلت نمی‌ورزیدند. بطور مثال: (کانت آلمانی زندگانی مرتب و منظمی برای خود ترتیب داده، در ساعت مقرر از خواب برمی‌خاست و در عرض روز کارهای معین انجام می‌داد، به اندازه معین می‌خورد و مدت معین می‌خوابید...) [۸۱۳].

نظم از منظر قرآن و روایات

نظم در قرآن

بخش عظیمی از دستورها و سفارش‌های قرآن کریم برای منظم کردن افکار، گفتار و کردار پیروان خویش است. امیرمؤمنان علی (ع) درباره این کتاب آسمانی می‌فرماید: *أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَالْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَدَوَاءَ دَائِكُمْ وَنُظْمَ مَا بَيْنَكُمْ* [۸۱۴]. آگاه باشید که آگاهی نسبت به آینده و خبر از گذشته و شفای دردها و نظم زندگی روزمره شما در قرآن است. بیان قرآن درباره نظم را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: ۱- نظم تکوینی قرآن در این بخش، نظم حاکم بر هستی را تشریح و به انسان‌ها سفارش می‌کند که درباره آن بیندیشند تا به طراح زبردست آن یعنی خدای تعالی پی ببرند. از این رو، گاه از فرود آمدن باران و رویش و رشد گیاهان سخن می‌گوید و گاه عظمت کوه‌ها و دریاها را به یاد می‌آورد؛ زمانی از شگفتی موجودات جاندار سخن می‌راند و در بسیاری از مواقع، آمد و شد شب و روز، فراوانی پدیده‌های هستی و بی‌شماری نعمت‌های الهی را در لابه‌لای آیات می‌آورد. برای مثال می‌فرماید: *بِهَاسْتِي فِي السَّمَاءِ مَا يَتَّبِعُنَّ وَمِنَ الْجِبَالِ جِبَدٌ مَّرْتَبَتٌ وَأُولَئِكَ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ وَلَهُنَّ آيَاتٌ لَّيِّنَاتٌ لِّعَلَّيَّنَّ* [۸۱۵]. این آیه‌ها نشان می‌دهد که نظم و ترتیب در آسمان‌ها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است و در آفرینش خودتان و آنچه از (انواع) جنبندگان پراکنده می‌گرداند. برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است و (در) پیاپی آمدن شب و روز و آنچه خدا از آسمان فرود آورده و با آن، زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و (نیز در) گردش بادها برای مردمی که می‌اندیشند. نشانه‌هایی است. این است آیات خدا که به راستی آن را بر تو می‌خوانیم. پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن، خواهند گروید. [۸۱۵]. ۲- نظم تشریحی همه آیاتی که درباره قوانین و مقررات الهی نازل شده است، نظم و برنامه را در زندگی فردی و اجتماعی مسلمانان برقرار می‌کند و بیانگر آن است که قرآن همواره پیروان خویش را به داشتن یک برنامه صحیح و منظم دعوت می‌کند و خواستار آن است که مسلمانان در زندگی خود پایبند به اصول و موازین الهی بوده و طبق برنامه‌ای که خدا برایشان تنظیم کرده است، زندگی کنند و هیچ‌گاه از حدود و مقررات الهی گام فراتر نهند که در این صورت به ستم آلوده می‌شوند: *وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ* [۸۱۶]. کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند، ستمگرند. از این رو، می‌توان گفت هدف بزرگ پیامبران الهی و مردان خدا، تنظیم برنامه زندگی انسان‌ها در تمام ابعاد آن بوده است. آنان درصدد بوده‌اند تا جامعه طبق برنامه تنظیم شده از جانب پروردگار به زندگی خویش ادامه دهد و از آن تخطی ننماید. بخش دیگری از آیات قرآن نیز به ستایش و تمجید از انسان‌های منظم اختصاص یافته است و بدین وسیله، نظم و انضباط را به عنوان یک ارزش مطرح نموده است. به عنوان نمونه، در داستان حضرت سلیمان (ع) و هدیه‌آمده است: *وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ* [۸۱۷]. و

سلیمان از پرندگان خبر گرفت. سپس گفت هُدهِد کجا شد که به حضور نمی بینمش؟ [بلکه بدون اجازه من] غیبت کرده است؟ هر آینه او را به عذابی شدید عذاب کنم و یا او را بکشم، یا آن که حجتی روشن برایم بیاورد. خداوند در جای دیگر افرادی را که در امور اجتماعی خودسر نبوده و منظم، هماهنگ و با اجازه رهبری جامعه عمل می کنند، در زمره مؤمنان قرار داده است و آن ها را می ستاید: **أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ [۸۱۸]**. مؤمنان آنانند که به خدا و رسولش ایمان آوردند و چون با پیامبر در کاری همگانی باشند، تا از او رخصت نطلبیده اند نمی روند. خداوند متعال در آیه ای دیگر، افرادی را که در میدان نبرد، منظم و محکم و استوار وارد پیکار می شوند، مورد علاقه و دوستی خود قرار می دهد: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ [۸۱۹]**. خداوند دوست دارد کسانی را که در راه او در صفی، همانند دیواری که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند، می جنگند. قرآن همچنین برای انجام عبادت های اسلامی، وقت و برنامه تنظیم کرده است تا همه مسلمانان در آن وقت معین به عبادت بپردازند. برای مثال برای روزه، ماه رمضان را معلوم کرده و لحظه شروع و انتهای روزه هر روز را معلوم نموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ [۸۲۰]**. ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه داشتن بر شما مقرر شد، همچنان که بر کسانی که پیش از شما بوده اند مقرر شده بود. **وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ [۸۲۱]**. و بخورید و بیاشامید تا رشته روشن صبحدم در تاریکی شب آشکار شود و روزه را به شب برسانید. و درباره وقت ادای نماز می فرماید: **اقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُواكِ الشَّمْسُ إِلَى عَسْقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ [۸۲۲]**. از هنگام زوال خورشید تا آنگاه که تاریکی شب فرا می رسد نماز را بر پای دار و نیز نماز صبحگاه را. امام باقر(ع) در تفسیر این آیه می فرماید: دلوک شمس به معنای زوال آن (از دایره نصف النهار) است و غسق الیل به معنی نیمه شب است. این چهار نماز است که پیامبر(ص) آن ها را برای مردم قرارداد و توقیت، نمود. و قرآن فجر اشاره به نماز صبح است. [۸۲۳].

نظم در روایات

نظم و انضباط در روایات اسلامی نیز مورد تأکید خاصی قرار گرفته است. برهان نظم به عنوان متداول ترین برهان در اثبات وجود حق تعالی، به اشکال مختلف در روایات شیعی نمود پیدا کرده است. این برهان درصدد است از راه نظم و هماهنگی موجود بین پدیده های عالم هستی، به وجود ناظم حکیم و مدبّر برسد. امیرالمؤمنین علی(ع) در بیانات خود بسیار به موارد جزئی نظم، مانند نظم در آسمان ها و زمین، طاووس، ملخ، خفاش، مورچه و خزندگان، و نظم موجود در ساختار انسان اشاره فرموده اند که در این جا به برخی از آن ها اشاره می کنیم. خداوند موجودات عجیب و شگفت را آفرید؛ بعضی جاندار و بعضی بی جان و بعضی ساکن و آرام (مانند کوه ها) و بعضی متحرک (مانند ستارگان). [این ها] دلیل های آشکاری است، بر زیبایی آفرینش او و بر بزرگی [و] توانایی اش، گواهی می دهند. [۸۲۴]. و شگفت انگیزتر، میان پرندگان در آفرینش، طاووس است که آن را در استوارترین هیئت پرداخت. و رنگ های او را نیکوترین ترتیب داد؛ با پری که نای استخوان های آن را به هم درآورد، و دُمی که کشش آن را دراز کرد. چون به سوی ماده پیش رود، آن دُم درهم پیچیده را می گشاید و بر سر خود برمی افرازد، که گویی بادبانی است برافراشته و کشتیبان زمام آن را بداشته. به رنگ های خود می نازد، و خرامان خرامان دُم خود را بدین سو و آن سو می برد و سوی ماده می تازد... اگر آن را همانند کنی بدان چه زمین رویانیده، گویی گل های بهاره است و از این سوی و آن سوی چیده، و اگر به پوشیدنی اش همانند سازی، همچون حله ها است نگارین و فریبا، یا چون بُرد یمانی زیبا، و اگر به زیورش همانند کنی، نگین ها است رنگارنگ، در سیم ها، نشاند، خوش نما - چون نقش ارژنگ. [۸۲۵]. اگر خواهی از ملخ بگویم که دو دیده سرخ آفرید برای آن، و دو حدقه برایش افروخت چون ماه تابان و او

را گوشی بداد پوشیده و پنهان، و دهانی گشود به اعتدال و حسی نیرومند و به کمال. و دو دندان پیشین که بدان‌ها ببرد و دو پای داس مانند که بدان‌ها چیزی را بگیرد. کشاورزان در کشت خود از آن می‌ترسند و توانایی راندنش را ندارند؛ هر چند همه کسان خود را فراهم آرند، تا گاهی که در جست و خیزهایش روی به کشته آرد، هر چه خواهش آن است روا دارد. و همه اندام ملخ به اندازه یک انگشت باریک نیست - و این حقیقتی است. [۸۲۶]. امام علی (ع) در وصیت خویش به امام حسن و امام حسین (ع) می‌فرماید: اَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَ اَهْلِي وَ مَن بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللّٰهِ وَ نَظْمِ اَمْرِكُمْ [۸۲۷]. شما و همه فرزندان و خاندانم و هر کسی را که نامه من بدو می‌رسد، به تقوای الهی و نظم در کارهایتان سفارش می‌کنم. امیرالمؤمنین در این سفارش و توصیه همگانی، مراعات نظم در کارها را در کنار مراعات تقوا که با ارزش‌ترین مسائل اسلامی است، مطرح می‌کند و با این بیان، اهمیت و ارزش والای نظم را آشکار می‌سازد. حضرت همچنین در عهدنامه مالک اشتر، رعایت نظم را با عبارتی دیگر این چنین یاد آور می‌شود: وَ اِيَّاكَ وَ الْعَجَلَةَ بِالْاُمُورِ قَبْلَ اَوَانِهَا اَوْ التَّسَاوُطَ فِيهَا عِنْدَ اِمْكَانِهَا اَوْ اللِّجَاجَةَ فِيهَا اِذَا تَنَكَّرَتْ اَوْ الْوَهْنَ عَنْهَا اِذَا اسْتَوْضَحَتْ، فَضَعْ كُلَّ اَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَ اَوْقِعْ كُلَّ عَمَلٍ مَّوْقِعَهُ [۸۲۸]. از عجله در مورد کارهایی که وقتشان نرسیده، یا سستی در کارهایی که امکان عمل آن فراهم شده، یا لجاجت در اموری که مبهم است، یا سستی در کارها هنگامی که واضح و روشن است، برحذر باش! و هر امری را در جای خویش و هر کاری را به موقع خود انجام ده. امام کاظم (ع) نیز به شیعیان سفارش می‌کند که شبانه روز خود را دقیق و منظم تقسیم کنند و هر کاری را به موقع انجام دهند: بکوشید که وقت خود را چهار بخش کنید: بخشی برای مناجات با خدا، دیگری برای امرار معاش، سوم برای معاشرت با برادران و معتمدانی که عیوبتان را به شما می‌گویند و قلباً به شما اخلاص دارند و چهارم برای لذت‌ها و کامیابی‌های مشروع و با این بخش (چهارم) است که بر سه بخش دیگر نیرو می‌گیرید. [۸۲۹].

نظم در سیره پیشوایان معصوم

قرآن کریم می‌فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ [۸۳۰]. و پیامبر (ص) برای شما الگوی نیکی است. پیامبر (ص) و ائمه هدی بهترین الگو و اسوه در نظم و انضباطند و سیره آن بزرگان بهترین راهنمای ما در انجام منضبط امور است. امیرمؤمنان به مسلمانان اطمینان می‌دهد که ما، آنچه شما را به آن توصیه می‌کنیم، حتماً قبلاً انجام داده ایم: (اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي وَ اللّٰهِ مَا اَحْتَكُم عَلٰى طَاعَةٍ اِلَّا وَ اَسْبِقُكُمْ اِلَيْهَا وَ لَا اَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ الْاَوْ اَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا) [۸۳۱]. ای مردم، بخدا سوگند شما را بر طاعتی ترغیب نمی‌کنم جز آنکه پیش از شما آن را به جا می‌آورم و شما را از گناهی باز نمی‌دارم جز اینکه خود پیش از شما آن را فرو می‌گذارم. بنابراین آنچه را ائمه در مورد نظم توصیه فرموده‌اند، مانند سایر توصیه‌ها، خود قبلاً عمل کرده و آزموده‌اند. زندگی شخصی معصومین علیهم السلام نیز، سراسر نظم و انضباط است. امام باقر (ع) درباره پیامبر (ص) می‌فرماید: (رسول خدا) (ص) شبانه سه بار دندانهایش را مسواک می‌زد: پیش از خواب، بعد از خواب و هنگام رفتن برای نماز صبح. [۸۳۲]. آن حضرت مرتب موی سر و صورتش را شانه می‌کرد. [۸۳۳]. ایشان همچنین ابتدا کفش پای راستش را می‌پوشید و هنگام درآوردن چپ را مقدم می‌داشت و نیز سه بار در چشم راست و دو بار در چشم چپ سرمه می‌کشید. هنگام بیرون آمدن از منزل به آینه نگاه می‌کرد و ظاهر خویش را مرتب می‌کرد. [۸۳۴]. امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: (رسول الله) (ص) از زمان بعثت تا آخر عمر هرگز هنگام صرف غذا تکیه نداد و مانند، یک بنده می‌نشست و غذا می‌خورد. [۸۳۵]. عبادت و ستایش خدا نیز در زندگی اهل بیت، جایگاه ویژه‌ای داشت و با نظم مخصوصی انجام می‌گرفت. آنها هیچگاه به جای عبادت کار دیگری انجام نمی‌دادند و به بهانه عبادت از کارهای اجتماعی شانه خالی نمی‌کردند. یکی از همسران پیامبر (ص) می‌گوید: گاه آن حضرت با ما مشغول صحبت بود که وقت نماز می‌رسید، آنگاه آنچنان تحت تأثیر عظمت خدا قرار می‌گرفت که گویا نه او ما را می‌شناسد و

نه ما او را. [۸۳۶]. امام صادق (ص) درباره فاطمه (س) می فرماید: حضرت فاطمه (س) صبح هر شب بر مزار شهدا حاضر می شد و سر قبر حمزه سیدالشهدا می رفت. [۸۳۷]. معصومان (ع) در عبادات دسته جمعی مانند، نماز جمعه و جماعت، حج و... سعی می کردند تا نظم دقیق اجرا شود. از اینرو، پیامبر (ص) قبل از شروع نماز جماعت، صفها را مرتب می کرد و چون روزی خواست تکبیر نماز را بگوید، دید مردی سینه اش از صف جلو زده است، پس فرمود: ای بندگان خدا، صفوف خود را منظم کنید. [۸۳۸]. در زندگی اجتماعی امامان معصوم و پیامبر (ص) هرگز دیده نشد که آن بزرگواران کار بی نظم و برنامه ای انجام دهند. درباره سفارش پیامبر (ص) در نظم در کارها چنین آمده است: روزی که جنازه سعد معاذ را بخاک می سپردند، حضرت ملاحظه نمود که یاران وی خاکها را به صورت نامنظم در قبر ریخته آن را پر می کنند. پیامبر از این کار ناراحت شد و خاکها را با دست خود صاف و مرتب نمود. سپس به یاران خویش فرمود: من می دانم که این قبر بزودی کهنه و فرسوده می شود، ولی خدا بنده ای را دوست دارد که هنگامی که دست به کاری می زند، آن را صحیح و کامل انجام دهد. [۸۳۹]. موارد یاد شده، تنها نمونه هایی از هزاران جلوه نظم بود که در زندگی آن بزرگواران دیده می شد.

نقش حاکمیت در نظم پذیری جامعه

اندیشه مدیریت در اسلام از ترغیب و تشویق به نظم و نظام آغاز می گردد، و بزرگترین مصداق نظم همان نظم دهی در امور دولت و جامعه می باشد. اسلام این اندیشه را روزی مطرح ساخت که هرج و مرج در سرزمین های عربی حاکم بود و مسلمانان به خاطر این که بیش از همه نظم پذیر بودند پیشرفت کردند و در جنگ ها پیروز شدند، چون برای جنگ هم نظامی به وجود آوردند... ثروتمند شدند چون نظامی اقتصادی مبتنی بر تحریک منابع جامدی که در دست ثروتمندان بود، وضع نمودند و توانستند دولت تشکیل دهند و چون دولت را هم براساس نظم و انضباط ایجاد کرده بودند، به رواج علم و دانش پرداختند، زیرا برای آموزش هم نظامی وضع کرده بودند... بدین ترتیب مدیریتی منظم و ضابطه مند بر دیگر کشورهای اسلامی به واسطه تشویق در پیگیری و به کار بستن نظم و نظام، حاکم گشته و می توان با اطمینان گفت به واسطه نظم و سازماندهی، مسلمانان توانستند دنیا را زیر پا بگذارند و اسلام را به دورترین نقاط جهان برسانند. حضرت علی (ع) به عنوان یک حاکم نمونه اسلامی، توجه زیادی به نظم داشتند تا جایی که قبل از پیوستن به رفیق اعلی، فرزندان، اصحاب و همه مسلمانان را به نظم در کارها سفارش نموده اند. اندیشه نظم زاینده زمان یا نیاز نبوده است بلکه با سخنان و تفکر حضرت قبل از رسیدن به خلافت پیوند خورده بود. وقتی عمر بن خطاب از ایشان در باب افرادی برای جنگ با ایرانیان مشورت می کند، وی را به پایبندی نظم در کار سفارش می کند و می فرماید: جایگاه فرمانده در کار به منزله جایگاه بند دانه های تسیح است، که آن را جمع می کند و به هم می پیوندد. اگر این بند پاره شود و دانه ها متفرق گردند، هرگز همه آنها جمع نخواهد گشت. [۸۴۰]. پس مدیر به منزله رشته تسیح است که بقیه دانه ها را جمع می کند و اگر از تسیح جدا گردد دیگر دانه ها پراکنده می شوند. بدون نظام برای هیچ کسی تکیه گاهی نیست بلکه نتیجه از هم پاشیدگی و تفرقه خواهد بود. چرا این چنین نباشد درحالی که مسلمانان متحد گشتند چون خداوند امورشان را نظم بخشید یعنی قرآن کریم را بر آنان نازل کرد. به حضرت امیر (ع) گوش می سپاریم که در خطبه ای به فضیلت قرآن اشاره داشته، می فرمایند: قرآن را به گفتار در آورید، و هرگز سخن نخواهید گفت که من شما را از آن آگاه خواهم ساخت، بدانید که در قرآن علم آینده و خبر گذشته و دوی دردتان و نظم امورتان وجود دارد. [۸۴۱]. امام علی (ع) در این متن به عظمت قرآن اشاره دارد. و این عظمت در نظم بخشیدن به امور مردم و اداره زندگی شان متجلی می شود. به عبارتی نظم یکی از چهار امری است که قرآن آن را در امت اسلامی به وجود آورده است: ۱- سخن از آینده، ۲- سخن از گذشته، ۳- پرداختن به مشکلات و موانع، ۴- تنظیم امور مردم.

علل و عوامل بی‌نظمی در جامعه

نظام‌ها همانند ساختمانی که آب در آن نفوذ یافته در معرض سقوط قرار دارند به عبارتی نظام‌ها هم مثل یک صندلی که در گوشه خانه ای افتاده باشد و مراقبت نگردد، دچار پوکی می‌گردد. بزرگ‌ترین کلنگی که نظام‌های جامعه را از بین می‌برد، اختلاف است. خداوند فرموده است: **وَلَا تَنَارَءُوا فَتَفْشَكُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ**. [۸۴۲]. حضرت علی (ع) می‌فرماید: اختلاف، امور نظم یافته را فاسد و تباه می‌سازد. [۸۴۳]. اختلاف، میکروبی است که در آغاز کوچک است و به تدریج بزرگ و منتشر می‌شود و تمام جامعه را تهدید می‌کند؛ در نفس آدمی هم با خردی و کوچکی آغاز می‌گردد و اندک‌اندک در وجود و پیکره جامعه رشد می‌نماید. اولین اقدام ویرانگر توسط کلنگ اختلاف، از بین بردن آراست. حضرت می‌فرماید: اختلاف، آراء را از بین می‌برد. [۸۴۴]. اختلاف که ظهور کرد به تمام مردم سرایت می‌کند: آفت رعیت، مخالفت با فرمانبرداری است [۸۴۵] آن‌گاه به قلّه‌نهادهای اجتماعی سرایت می‌کند و حتی به نظامیان هم می‌رسد: آفت لشکریان، مخالفت با فرماندهی است. [۸۴۶] در هر حال جامعه در اثر اختلاف متلاشی خواهد شد و شیرازه آن از هم خواهد گسست. حضرت (ع) درباره عواقب اختلاف می‌فرماید: علت جدایی، اختلاف است. [۸۴۷] زمانی که میکروب به این سطح از تأثیر برسد، هر چه سریعتر باید به علاج آن پرداخت و مسئولیت حکیمان و خردمندان جامعه است که با جلوگیری از حالت از هم پاشیدگی، مانع سقوط جامعه گردند که این کار مطابق گام‌های زیر باید باشد: ۱- مدارا با دیگران، که حدی بر مخالفت‌ها قرار می‌دهد. حضرت (ع) می‌فرماید: مدارا کردن، شدت مخالفت را می‌کاهد. [۸۴۸]. ۲- انصاف، که نوعی عدالت است که مساوات انسان با دیگران در آن پدیدار می‌گردد. امام علی (ع) می‌فرماید: انصاف، اختلاف را از بین می‌برد و اتحاد و همبستگی به وجود می‌آورد. [۸۴۹]. هنگام وقوع اختلاف در جامعه، امکان پرداختن برای مسئول یا مدیر به مسئولیت سنگین حفظ نظم اجتماعی وجود ندارد. این یکی از ویژگی‌هایی است که سازمان‌های اداری علی (ع) را متمایز می‌سازد، سازمانی منظم و هماهنگ در تمام اجزا و بخش‌های آن که مجالی برای پراکندگی و اختلاف در آن نیست.

راهکارهای نظم‌پذیری جامعه

سازمان‌های اداری که اسلام به وجود آورده، سازمان‌هایی هستند قوی و استوار و مبتنی بر روح جمعی و آمادگی همگانی برای همکاری و تعاون. البته نقش اخلاق و فضیلت را در پیدایش و تقویت این سازمان‌ها نباید فراموش کرد، چون سازماندهی یک عمل جمعی است و وقتی هدف از اخلاق ستوده جلوگیری از طغیان و سرکشی فرد باشد، پس قوی‌ترین راه و دائمی‌ترین آن برای تأسیس نظام‌های اجتماعی است. جامعه‌ای که در آن اخلاق رشد می‌کند، بر سازماندهی خود و اعضای خود تواناتر است، در این جا نیز نباید نقش قانون را در استواری سازمان‌های اداری و تثبیت آنها فراموش کرد، به گونه‌ای که قانون، بر روابط وحدت بخش افراد سازمان و استمرار و تقویت آن نظارت دارد. زیرا جوامعی که قانون در آنها حاکمیت دارد، دارای نظم اجتماعی است. امیرالمؤمنین علی (ع)، راهکارهای تقویت نظم اجتماعی را به صورت‌های زیر می‌بیند و عوامل زیر را در نظم‌پذیری جامعه مفید و مؤثر می‌داند.

عقل و حقوق متقابل

آن حضرت می‌فرماید: عقل آدمی، نظم و نظام اوست. [۸۵۰]. پس عقل رَحِمی است که نطفه نظم را می‌پذیرد و به دیواره آن می‌چسبد و شروع به رشد می‌کند تا به جنینی تبدیل شود... سپس آن جنین از عالم رَحِم به شکل طرح و نظامی منسجم

به عالم وجود پا می گذارد. بنابراین عقل، نخستین منبع نظم است و بدون آن هیچ اُمّتی نمی تواند در زندگی منظم باشد. پس عقل منشاء اندیشه، مرکز برنامه ریزی و سرچشمه برنامه هاست، اندیشه، طرح و برنامه ریزی همان الفبای نظم هستند. عقل پیش از اجرا، ساختاری را قرار می دهد، و مسئول اجرای آن همان روابط حسنه ناشی از حقوق متقابل است که در جامعه رشد می کند. حضرت می فرماید: از جمله آن حقوق، حقّ والی بر رعیت و حقّ رعیت بر والی است. و این فریضه ای که خداوند سبحان آن را برای همگان واجب نموده و نظامی برای اُنس و الفتشان قرار داده است. [۸۵۱]. بر مبنای حقوق است که نظم جاری می شود و به شیوه ای در زندگی که تنها اندیشه ای بوده است، تبدیل می گردد. یعنی وارد حوزه عمل و اجرا می شود. در این جا به اصل مهمّی می رسیم که آن حضرت در برابر نسل ها قرار می دهند، یعنی حقوق بین رئیس و مرئوس که پایه تشکیل نظام اداری است. همان گونه که رئیس حق دارد، زبردستان نیز حقّی به گردن او دارند و همان گونه که بر زبردستان رعایت حقوقی لازم است آنها هم بر رئیس حقوقی دارند، بر مبنای این حقوق طرفینی، روابط اجتماعی در جامعه به وجود می آید و از تداخل این روابط چیزی به وجود می آید که ما آن را نظام اداری می نامیم. لازم به ذکر است، آن نظام اداری که بر مصالح کنونی فرد و رابطه نژاد یا قومی مبتنی نباشد بلکه بر مبنای حقوق و تکالیف باشد، نظامی است ثابت، پایدار و قدرتمند که هیچ قدرتی نمی تواند آن را متزلزل سازد. به همین دلیل حضرت (ع) قوی ترین نظام اداری را بنیاد نهاد که می تواند بر مسائل جهان اسلام که پهناور و گسترده و در موج آشوب و اضطراب غلتیده بود، حاکم گردد؛ و علی رغم این شرایط، نظام اداری او توانست اُمّیت و نظم را در سراسر کشور حاکم نماید.

عدالت

عدالت در سازماندهی جامعه روی طناب سخت زندگی، نقش عصا را بازی می کند و راه تعادل و کنترل است، هر گاه جسم به جهتی متمایل شود، عدالت او را در جهت مقابل یاری می دهد و بدین ترتیب جامعه به تعادل و استواری می رسد. آن حضرت می فرماید: عدالت، نظام مملکت داری است [۸۵۲] و عدل نیکو، نظام بشریت است. [۸۵۳] این یک قاعده عام است و تنها به نظام اداری اختصاص ندارد بلکه شامل هر نظامی حتی غیر اسلامی هم می شود.

بردباری

آرامش اعصاب هنگام کار و تأثیر نپذیرفتن از تحریک ها، از قوانین مدیریت و به طور کلی از قوانین سازماندهی است، چون سازماندهی بر افراد متکی است و ناگزیر باید روابط حسنه ای میان افراد باشد و از مهم ترین پایه های این رابطه، حاکمیت حکمت در روابط و عدم ایجاد عکس العمل های انفعالی در خلال کار می باشد و مهم ترین عوامل مشکل زا در نظام های اداری به این مطلب بازمی گردد.

روح تعاون

روح تعاون در میان افراد، مثل نیکی کردن به دیگران و کمک به برادران دینی، بخشش و کرم، صفاتی هستند که ناشی از روح جمعی و ضعیف شدن روح فردی است که سازمان های اداری را تهدید می کند. در احادیثی که حامل این معنا هستند تأمل کنیم: نظام جوانمردی، نیک پیوندی است [۸۵۴] و نظام دین دو خصلت است: رعایت انصاف به خود و یاری به برادران دینی [۸۵۵] و نظام بخشش، علاقه به نیکی کردن و یاری برادران است. [۸۵۶] و نظام جوانمردی، تحمّل لغزش برادران و احسانی پیوسته به همسایگان است. [۸۵۷].

دعوت به فرمان‌پذیری

ناگزیر باید محوری وجود داشته باشد تا سازمان‌ها و نهادهای نهادی حول آن گرد آیند، این محور همان اطاعت از خداوند سبحان است که هر اندازه این اطاعت فزونی یابد، سازمان هم قدرت و همبستگی بیشتر می‌یابد، چون اطاعت توجه به رعایت قانون در سازمان یا نهاد را تقویت خواهد نمود.

تواضع

تواضع ارزشی است اجتماعی که بدون آن هیچ اصلی در جامعه برقرار نمی‌گردد و اگر بخواهیم تأثیر این ارزش اخلاقی را درک کنیم باید جامعه‌ای را تصور نماییم که گروهی از متکبران آن را ایجاد کرده‌اند، [به نظر شما] وضع آن جامعه چگونه خواهد بود؟ تکبر عامل تشّت و از هم گسیختگی در جامعه است و جوامعی که در آن مظاهر تکبر رشد می‌کنند، از جوامع دیگر بیشتر در معرض سقوط و از هم پاشیدگی قرار دارند. بنابراین تواضع راه جلوگیری از ویرانی، سقوط و از هم پاشیدگی جوامع بشری است و اسلام به تواضع برای حفظ جامعه از سقوط و از هم پاشیدگی تشویق نموده است. حضرت علی (ع) در سخن زیر قاعده‌ای زنده و پویا را برای حفظ پویایی جامعه وضع نموده است. می‌فرماید: با تواضع، امور نظم و سامان می‌یابد. [۸۵۸] خفص جناح که در حدیث آمده کنایه از تواضع است و کنایه از تواضع مسئولان و افراد صاحب قدرت است، چون تعبیر (خفص جناح) برای کسی است که قدرت پرواز دارد و تواضع کردن به عهده اوست و این هم بهترین و موفق‌ترین راه تقویت سازمان و ممانعت از سقوط و فروپاشی آن است.

امانت

هرگاه فرد در سازمان اداری یا هر سازمان اجتماعی احساس کند که او امین منافع جمع می‌باشد، پایبندی او به منافع جمع مایه استواری هدف خواهد بود، و برخلاف سازمان‌هایی که بر رقابت سخت مبتنی است و مورد انتظار برای آن این است که هر لحظه از درون متلاشی شوند، برخلاف آن اسلام نظام اداری خود را بر اصل امانت بنیاد نهاد. خداوند با خطاب به همه افراد جامعه که مسئولیت اجتماعی دارند می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ [۸۵۹] نظام اداری موردنظر اسلام، نظامی مبتنی بر امانت داری است که همه افراد را بر منافع امت و دارایی‌های آن و ارزش‌ها و آرمان‌های آن و اسرار و اندیشه‌های آن امین می‌داند. حضرت با توجه به بافت قرآنی، اندیشه آیه کریمه پیرامون امانت را به عاریت گرفته و در یکی از سخنانش می‌فرماید: خداوند امانت را نظام امانت قرار داده است. [۸۶۰]. اما چگونه امانت، نظام امت می‌گردد؟ در پاسخ باید گفت: وقتی که مسئول بالاتر اعم از حاکم، والی، مدیر یا رئیس خود را امین منافع امت و تک تک افراد بدانند، و احساس کند در روز قیامت درباره این امانت از او سؤال خواهد شد. وقتی هر فرد از افراد امت احساس کند که او نیز بر منافع امت امین است، وظیفه اوست که آن را حفظ و از آن دفاع کند. و هرگونه سستی از ادای این مسئولیت از او بازخواست خواهد شد و با سخت‌ترین شکنجه‌ها مواجه خواهد شد.

پاورقی

[۱] مسند امام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۵۵.

[۲] ر.ک. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴، باب افتراق هذه الامة.

[۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸.

[۴] ر.ک. احتجاج طبرسی و عیون اخبار الرضا (ع).

[۵] غنایمی که مسلمانها بدون جنگ به دست آوردند در فقه اسلامی (فیء) نامیده می شود. (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۰۲).

[۶] اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰، نشر دارالصعب دارالتعاریف للمطبوعات، چاپ چهارم.

[۷] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۱۰۱۷.

[۸] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۸۷۹.

[۹] همان، ص ۳۹۰.]

[۱۰] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۲۱، نقل باختصار.

[۱۱] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۷۱۳.

[۱۲] همان، ص ۹۷۰.

[۱۳] همان، ص ۶۶۳.

[۱۴] نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۹۱.

[۱۵] همان، ص ۱۳۸.

[۱۶] مقاله (موقف ابن سینا تجاه النبوه)، آیت الله عبدالله جوادی آملی.

[۱۷] خواجه نصیرالدین طوسی، شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۷۴.

[۱۸] محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۰.

[۱۹] همان، ص ۱۳۰.

[۲۰] همان، ج ۱۰، ص ۱۳۰.

[۲۱] صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۲۲] از جمله ر. ک. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹، چاپ بیروت.

[۲۳] ر. ک. شریعت در آینه معرفت، عبدا... جوادی آملی، ص ۲۰۸ - ۲۰۹ و ۲۱۱ نیز ۱۱۵ - ۱۱۷.

[۲۴] همان.

[۲۵] قصص، آیه ۸۳.

[۲۶] کافی، ج ۲، ص ۲۹۷، دارالکتب اسلامی، آخوندی.

[۲۷] بحار، ج ۷۰، ص ۱۵۱.

[۲۸] بحار، ج ۷۰، ص ۱۵۱.

[۲۹] تحف العقول، ۱۶۸، بحارالانوار ۱۰۰، ۷۹ حدیث ۳۷.

[۳۰] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ۳۵۷.

[۳۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

[۳۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

[۳۳] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ص ۲۸۳.

[۳۴] سوره (نحل)، آیه ۳۶.

[۳۵] سوره (حدید)، آیه ۲۵.

- [۳۶] سوره (آل عمران)، آیه ۱۹۴.
- [۳۷] سوره (نساء)، آیه ۶۵.
- [۳۸] سوره (حاقه)، آیه ۴۴.
- [۳۹] معارف عاشورا، علی سعیدی، ص ۲۲ - ۲۷.
- [۴۰] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ص ۲۸۵، مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۵.
- [۴۱] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۸۹.
- [۴۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۹.
- [۴۳] طبری، ج ۴، ص ۳۰۴، الکامل، ج ۲، ص ۵۳۵.
- [۴۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶.
- [۴۵] همان، ص ۳۲۲.
- [۴۶] همان، ص ۳۴۰.
- [۴۷] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۹۸.
- [۴۸] حسین پیشوای انسان ها، ص ۵۳.
- [۴۹] صحیفه سجادیه، دعای ۴۷.
- [۵۰] و احی به سنن المرسلین و دارس حکم النبیین و جدد به ما امتحی من دینک و بدل من حکمک حتی تعید دینک به و علی یدیه جدیداً غضاً محضاً صحیحاً لا عوج فیہ و لا بدعاً معہ (مفاتیح الجنان، ص ۵۴۱، دعا برای امام زمان).
- [۵۱] در زیارت آل یاسین خطاب به امام زمان (ع): (و أظهر به دین نبیک) (مفاتیح الجنان، ص ۵۲۵) و در زیارت دیگری می گویم: اللهم و اعز به الدین بعد الخمول و اطلع به الحق بعد الافول (همان، ص ۵۲۷). و در دعای افتتاح هست: اللهم و اظهر به دینک و سنه نبیک...
- [۵۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.
- [۵۳] الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۴۶.
- [۵۴] تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۲۱۷.
- [۵۵] تاریخ طبری، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۸۲.
- [۵۶] تاریخ طبری، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۹۲ (اما بعد، فانه لم يشاقق الله و رسله من دعا الى الله عزوجل و عمل صالحاً و قال اننى من المسلمين...).
- [۵۷] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۴۵.
- [۵۸] لولا- صوارمهم و وقع نبالهم لم يسمع الاذان صوت مكبر (عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۸) اگر تیغ ها و تیرهای شهدای کربلا نبود، گوشها صدای تکبیر گویی را نمی شنید.
- [۵۹] همان.
- [۶۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.
- [۶۱] زیارت امام حسین و شهدا در عید فطر و قربان (مفاتیح الجنان، ص ۴۴۸).
- [۶۲] زیارت امام حسین (مفاتیح الجنان، ص ۴۴۰).
- [۶۳] همان، ص ۴۵۳.

- [۶۴] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین در شبهای قدر، ص ۴۴۴. این جمله با تفاوت‌های جزئی در زیارتنامه های گوناگون آن حضرت دیده می شود.
- [۶۵] صحیفه نور، ج ۸، ص ۱۲.
- [۶۶] همان.
- [۶۷] همان، ص ۶۹.
- [۶۸] ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۱.
- [۶۹] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۶.
- [۷۰] وقعة الطف، ص ۲۳۲.
- [۷۱] همان، ص ۲۶۶.
- [۷۲] التهذیب، ج ۶، ص ۶۷ (زیارت وارث).
- [۷۳] مفاتیح الجنان، ص ۴۰۱.
- [۷۴] صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۴۸.
- [۷۵] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹.
- [۷۶] تحف العقول، ص ۲۳۹.
- [۷۷] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۴ (الاترون ان الحق لا یعمل به...).
- [۷۸] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۴۸.
- [۷۹] همان، ج ۲، ص ۲۰۸.
- [۸۰] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۲۹۱.
- [۸۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.
- [۸۲] مفاتیح الجنان، زیارت مخصوصه و زیارت مطلقه امام حسین (ع)، (ص ۷۵۸ و ۷۷۵، ۷۷۷). در زیارت وارث هم همین تعبیر وجود دارد (ص ۴۲۷).
- [۸۳] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۵۶.
- [۸۴] پیام های عاشورا، جواد محدثی.
- [۸۵] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹.
- [۸۶] لهوف، سید بن طاووس، ص ۳۴.
- [۸۷] همان، ص ۴۶۶.
- [۸۸] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۸.
- [۸۹] همان، ج ۹، ص ۵۷.
- [۹۰] انبیاء، آیه ۱۸.
- [۹۱] الاترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱).
- [۹۲] وقعة الطف، ص ۱۰۷.
- [۹۳] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۵۶۳.
- [۹۴] وقعة الطف، ص ۱۷۰.

- [۹۵] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۰
- [۹۶] حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۹۷] برگرفته از: پیام های عاشورا، جواد محدثی.
- [۹۸] صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۴۱.
- [۹۹] الفتوح، ج ۵، ص ۱۳۷.]
- [۱۰۰] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱.
- [۱۰۱] الفتوح، ج ۴، ص ۲۳۷، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۳.
- [۱۰۲] لسان المیزان، ج ۳، ص ۱۵۱.
- [۱۰۳] الفتوح، ج ۵، ص ۹۸.
- [۱۰۴] تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۸۹؛ همین تبلیغات بود که بسیاری از مردم، بخصوص مردم شام، امام حسین را خارجی (خروج بر امام) دانسته و تکفیر می کردند.
- [۱۰۵] همان، ص ۲۷۵.
- [۱۰۶] همان، ص ۳۳۱.
- [۱۰۷] ترجمه الامام الحسین، ص ۱۶۷، ابن عمر طبق گفته خود معاویه شخصی ترسو بود (ابن اعثم، ج ۴، ص ۲۶۰) او به امام حسین نیز گفت: خروج نکن و صبور باش و داخل در صلحی شو که همه مردم در آن داخل شدند. نک: الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ترجمه الامام الحسین، ص ۱۶۶.
- [۱۰۸] الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۷.
- [۱۰۹] ترجمه الامام الحسین، ص ۱۶۷.
- [۱۱۰] الاوائل، عسکری، ج ۲، ص ۱۲۵.
- [۱۱۱] فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، ص ۱۴۳.
- [۱۱۲] الامامة و السياسة ج ۱، ص ۱۸۳، ۱۸۷.
- [۱۱۳] ترجمه الامام الحسین، ص ۱۸۸.
- [۱۱۴] طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۴۸.
- [۱۱۵] ترجمه الامام الحسین ابن عساکر ص ۱۹۳.
- [۱۱۶] تاریخ اسلام، دانشگاه کمبریج، ج ۱، ص ۸۱ (متن انگلیسی)، و نک: الاختلاف فی اللفظ ۴۹ - ۴۷.
- [۱۱۷] حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان.
- [۱۱۸].
- [۱۱۹] مقتل مقرر، ص ۱۴۶.
- [۱۲۰] مقتل الحسین، مقرر، ص ۱۴۰.
- [۱۲۱] ارشاد، ص ۲۳۵.
- [۱۲۲] در کشور اسلامی آن روز دو مرکز نیرو وجود داشت: کوفه و شام.
- [۱۲۳] مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸.
- [۱۲۴] اللهوف، ص ۵۹، مطبعة مهر.

[۱۲۵] معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۹۰، مؤسسه النعمان.

[۱۲۶] معاویه سیاست خطرناک و خائنانه تفرقه بین مسلمین را یکی از اصول سیاست خود قرار داد و مسلمانان را بتفرقه و کینه و اختلاف تحریک می کرد حتی نمی توانست میان دو نفر از رجال مسلمانان صلح و صفا به بیند و بهر قسم بود آن ها را از هم جدا می ساخت میان مهاجر و انصار میان عرب و عجم میان یمانیه و مصریه، میان قبایل میان افراد حتی در بین بنی امیه (جز خاندان ابی سفیان) دشمنی و عداوت می انداخت و بقول عقاد بحساب صحیح تاریخی باید معاویه را (مفرق الجماعات) نامیده و سال استقلال او را به زمامداری که بغلط عام الجماعه گفته اند سال تفرقه و جدائی شمرد (بکتاب معاویه بن ابی سفیان فی المیزان) رجوع شود.

[۱۲۷] الاسلام و الاستبداد سیاسی ص ۱۸۷ و ۱۸۸.

[۱۲۸] سمو المعنی، ص ۲۷ و ۲۸.

[۱۲۹] مروج الذهب، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

[۱۳۰] توبه، آیه ۱۱۱.

[۱۳۱] سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، ص ۶۷ - ۶۶.

[۱۳۲] احزاب، آیه ۱۶.

[۱۳۳] رجوع شود به حماسه حسینی، ج ۳.

[۱۳۴] تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۰.

[۱۳۵] صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۱۷.

[۱۳۶] تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۷۴.

[۱۳۷] تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۲۴۳.

[۱۳۸] تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص ۹۶.

[۱۳۹] همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱. (با تلخیص).

[۱۴۰] همان، ص ۱۱۰. (با تلخیص).

[۱۴۱] تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۷۵.

[۱۴۲] تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص ۱۳۲.

[۱۴۳] تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۳، ص ۸۹ - ۹۷.

[۱۴۴] اقتباس از تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۲۷، ص ۳۶۸.

[۱۴۵] تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص ۱۲۹.

[۱۴۶] نگاهی فلسفه به جریان عاشورا، سجاد چوبینه، ص ۲۱ الی ۳۰.

[۱۴۷] تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص ۱۳۱.

[۱۴۸] نگاهی فلسفی به جریان عاشورا، سجاد چوبینه، ص ۳۱.

[۱۴۹] نگاهی فلسفی به جریان عاشورا، سجاد چوبینه، ص ۳۱ و ۳۲.

[۱۵۰] تدوین حدیث، دکتر رجبعلی مظلومی، بنیاد بعثت، ص ۱۴ و ۱۵ (نقل به مضمون).

[۱۵۱] امامان شیعه و جنبش های مکتبی، محمدتقی مدرس، حمیدرضا آژیر، ص ۳۵.

[۱۵۲] تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۳، ص ۷۸ و ۷۹.

[۱۵۳] تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۳۶۰ تا ۳۷۱.

[۱۵۴] السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶.

[۱۵۵].

[۱۵۶] دلائل النبوه، ابونعیم اصفهانی، ص ۲۵۲.

[۱۵۷] البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۱۴۰-۱۴۶؛ دلائل النبوه، ص ۲۴۸-۲۴۹.

[۱۵۸] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۷۷.

[۱۵۹] دلائل النبوه، اصفهانی، ص ۷۰.

[۱۶۰] البدء والتاریخ، ج ۵، ص ۸۲؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۳۹۶ والبدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۹.

[۱۶۱] المصنف، عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ ابن ابی شیبه نیز در کتاب مصنف خویش آن را آورده است: ج ۹، ص

۴۷، شماره ۶۴۷۲، چاپ بمبئی، هند؛ نیز ر. ک. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۸۷.

[۱۶۲] المصنف، عبدالرزاق، ج ۶، ص ۱۱۳-۱۱۴، شماره ۱۰۱۶۵.

[۱۶۳] نهج الحق و كشف الصدق، ص ۳۰۵-۳۰۶.

[۱۶۴] تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

[۱۶۵] همان.

[۱۶۶] نساء (۴)، آیه ۶۱.

[۱۶۷] ر. ک. مفردات راغب اصفهانی.

[۱۶۸] سنن أبی داود، ج ۲، ص ۲۸۶ (باب فی کتاب العلم)؛ مسند احمد: ج ۲، ص ۱۶۲.

[۱۶۹] تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۵؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۸۵ / شماره ۲۹۴۶۰.

[۱۷۰] تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲-۳.

[۱۷۱] مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۱۰.

[۱۷۲] تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷.

[۱۷۳] مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۶۵؛ همچنین ذهبی در تذکره الحفاظ (ج ۱، ص ۷) نقل می کند که معاویه می گفت:

(به سراغ حدیث های روزگار عمر بروید، زیرا که او مردم را از نقل احادیث پیامبر(ص) می ترساند).

[۱۷۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۵.

[۱۷۵] نقل کرده اند آمده است.

[۱۷۶] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۹۷.

[۱۷۷] چنان که از کتاب (معالم الفتن) نوشته سعید ایوب دانسته می شود؛ ج ۱، ص ۵۷-۶۶، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.

[۱۷۸] الکامل فی التاریخ ج ۲، ص ۴۲۵ و طبری نیز در تاریخ خود آورده با اندکی تفاوت، ج ۲، ۶۱۸-۶۱۹.

[۱۷۹] تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

[۱۸۰] الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۷.

[۱۸۱] تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

[۱۸۲] با کاروان حسینی، از مدینه تا مدینه، ص ۳۴-۵۰.

[۱۸۳] ر. ک: کیهان، ۲۴ / ۱ / ۱۳۷۹، گزارش مصاحبه اکبر گنجی با نشریه آلمانی تاکس اشپیگل.

- [۱۸۴] اسراء، ۸۲.
- [۱۸۵] ر. ک: بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۲۶، باب ۱۴، روایت ۱.
- [۱۸۶] وسیله الدارین فی انصار الحسین (ع)، ص ۲۵۳.
- [۱۸۷] آل عمران، ۳۱.
- [۱۸۸] جمعه، ۶.
- [۱۸۹] آذرخشی دیگر از آسمان کربلا، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۶۲-۶۷.
- [۱۹۰] قلب المؤمن عرش الرحمان، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۹.
- [۱۹۱] بقره / ۱۰، مائده / ۵۲، توبه / ۱۲۵، محمد ۲۰ و ۲۹. در برخی از آیات (فی قلوبهم مرض) در کنار (منافقون) ذکر شده است مثل آیه ۴۹ سوره انفال و آیه ۱۲ سوره احزاب، و اذ يقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض در این جا این سؤال پیش می آید که آیا (بیمار دلان) همان منافقانند؟ یا گروهی دیگر غیر از منافقین هستند؟ مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (ج ۱۵، ص ۲۸۶ و ج ۹، ص ۹۹) اینها را دو گروه مستقل شمرده و فرموده است: (بیمار دلان ضعیف الایمانها هستند و منافقان عبارتند از کسانی که اظهار ایمان کرده و در باطن کافرند). برخی گفته اند: بیمار دلان همان منافقانند؛ لکن نفاق مراتبی دارد. آغاز آن بیماری دل است و به تدریج به نفاق کامل می رسد. ولی به نظر می رسد (منافقون) و (الذین فی قلوبهم مرض) همانند واژه فقیر و مسکین باشد. این دو واژه اگر در کنار هم آمدند هر کدام معنای مخصوص خود را دارد. ولی وقتی فقیر یا مسکین به تنهایی استعمال شد معنای واحدی خواهند داشت. بر این اساس در دو آیه مورد اشاره که دو واژه (منافقون) و (فی قلوبهم مرض) با هم آمده اند هر کدام معنای مستقلی دارد. (منافقون) به معنای اظهار اسلام و نمان کردن کفر و فی قلوبهم مرض به معنی ضعیف الایمان یا مراتب آغازین نفاق می باشد؛ ولی در مواردی که به تنهایی فی قلوبهم مرض بکار رفته، منظور همان منافقین خواهند بود؛ همانطوری که منافقین هم کسانی اند که (فی قلوبهم مرض).
- [۱۹۲] مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۵۷.
- [۱۹۳] بحار، ج ۹، ص ۱۸۱.
- [۱۹۴] مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۴۰.
- [۱۹۵] جاذبه و دافعه علی (ع)، مرتضی مطهری، ص ۱۸۸.
- [۱۹۶] مجمع البیان، ج ۳، ص ۷۲.
- [۱۹۷] (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل اقلبتم علی اعقابکم...) آل عمران، آیه ۱۴۴.
- [۱۹۸] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۲۸.
- [۱۹۹] سقیفه به معنای سایبان است. این محل در مدینه به فاصله ۶۰۰ متری مسجدالنبی از مسیر باب السلام، و متعلق به بنی ساعده بن کعب خزرجی بود، مردم در زیر این سایبان برای حل و فصل مشکلات، دور هم می نشستند و بعد به نام (سقیفه بنی ساعده) مشهور شد. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸).
- [۲۰۰] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳ (باختصار).
- [۲۰۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶.
- [۲۰۲] (احتجوا بالشجرة و اضاعوا الثمره)، نهج البلاغه، خ ۶۶.
- [۲۰۳] احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۹۵ و الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸.
- [۲۰۴] (أحلب حلباً هان لك شطره و شد له اليوم ليرد عليك غداً).

- [۲۰۵] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸، شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۱ - ۱۲ و احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۹۶.
- [۲۰۶] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۹۶.
- [۲۰۷] احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۷ - بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸ - عوالم، ج ۱۱، ص ۴۵۸ - شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۳۳ - ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۴۳.
- [۲۰۸] البته در بعضی از نسخ این جمله به صورت (سَيَلْتُمُ عَلَيْنَا سَيِّفًا لَنَا فِي اِيْمَانِكُمْ، شمشیری را که مطابق سوگند هایتان می بایستی برای یاری ما از غلاف بیرون می آوردید، به روی ما کشیدید) آمده است.
- [۲۰۹] مرتضی مطهری، مسئله نفاق، ص ۲۹ - ۳۱.
- [۲۱۰] برای مطالعه بیشتر ر. ک. به: سیری در نهضت ملی شدن نفت، کتاب اول، خاطرات شمس قنات آبادی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ج اول، ۱۳۷۷، صص ۲۷۵ - ۲۷۰.
- [۲۱۱] ر. ک: بررسی مستندی از مواضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی، وزارت ارشاد اسلامی، چ دوم، بهمن ۶۱، صص ۱۶۸ - ۱۶۶.
- [۲۱۲] ر. ک: جریان برانداز و استراتژی براندازی خاموش، اداره سیاسی سپاه، چ اول، ۸۱، ص ۵۳.
- [۲۱۳] ر. ک. به: جریان برانداز و استراتژی براندازی خاموش، اداره سیاسی سپاه، صص ۲۴۲ - ۲۴۰.
- [۲۱۴] آسیب شناسی انقلاب اسلامی از نگاه امام خمینی (ره)، حسین شیدائیان، انتشارات یاقوت، چ اول، ۱۳۷۸، صص ۱۰۷ - ۱۰۵.
- [۲۱۵] آسیب شناسی انقلاب اسلامی از نگاه امام خمینی (ره)، حسین شیدائیان، انتشارات یاقوت، چ اول، ۱۳۷۸، صص ۱۰۷ - ۱۰۵.
- [۲۱۶] حکومت: آشنایی با علم سیاست، ترجمه لی لا سازگار، ص ۴۸۴.
- [۲۱۷] عبدالحمید، ابوالحمد، مبانی سیاست (بی جا، توس، ۱۳۶۸)، جلد نخست، ص ۴۰۶ - ۴۰۵ به نقل از: political and partes political, Myron, Weiner - Joseph, Lapalambara. ۱۹۶۶, press university Princeton. Y, N, evelopment
- [۲۱۸] محمد مجتهد شبستری، پیشین، ص ۱۳۳.
- [۲۱۹] برای توضیح بیشتر این رویکرد بنگرید به: (مبانی فقهی تحزب) در کتاب اسلام و تحزب، پیشین.
- [۲۲۰] در مورد گستره مشارکت در رژیم‌های سیاسی متفاوت بنگرید به: ۵. chapter ,dehly new ,politicalcnalyzis, (to introduction ,abtrr avid).
- [۲۲۱] نقیب زاده، احمد؛ حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروزی؛ نشر دادگستر، ۱۳۷۸، ص ۲۰.
- [۲۲۲] سوره فاطر، آیه ۵ و ۶.
- [۲۲۳] مشکات الانوار.
- [۲۲۴] جامعه شناسی سیاسی، موریس دوورژه، ترجمه ابوالفضل قاضی، ص ۴۲۷، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- [۲۲۵] مجله پانزده خرداد، شماره ۱۳۷۱۱۰.
- [۲۲۶] بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۹۱، باب ۱۳.
- [۲۲۷] آیات دیگری نیز اشاره به این معنا دارند؛ از جمله سوره فصلت، آیه ۴۲؛ فرقان، آیه ۱؛ انعام، آیه ۱۹ و ۹۰؛ سباء، آیه ۲۸؛ اعراف، آیه ۱۵۸ و انبیا، آیه ۱۰۷.
- [۲۲۸] شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۷، ص ۱۵۴.
- [۲۲۹] آل عمران، آیه ۲۸.

- [۲۳۰] ممتحنہ، آیہ ۹.
- [۲۳۱] ممتحنہ، آیہ ۱.
- [۲۳۲] مائدہ، آیہ ۵۱.
- [۲۳۳] ممتحنہ، آیہ ۱۳.
- [۲۳۴] ممتحنہ، آیہ ۲.
- [۲۳۵] آل عمران، آیہ ۱۱۸.
- [۲۳۶] آل عمران، آیہ ۱۲۰.
- [۲۳۷] و نیز ر.ک: آل عمران، آیہ ۱۱۹؛ بقرہ، آیہ ۱۰۵ و ۱۰۹.
- [۲۳۸] انفال، آیہ ۷۳.
- [۲۳۹] توبہ، آیہ ۱۱۳.
- [۲۴۰] ممتحنہ، آیہ ۱۳.
- [۲۴۱] احزاب، آیہ ۴.
- [۲۴۲] تفسیر نمونہ، ج ۱۷، ص ۱۹۴.
- [۲۴۳] آل عمران، آیہ ۱۰۰.
- [۲۴۴] بقرہ، آیہ ۱۲۰.
- [۲۴۵] مائدہ، آیہ ۵۱.
- [۲۴۶] نساء، آیہ ۱۴۴.
- [۲۴۷] و نیز ر.ک: ممتحنہ، آیہ ۹؛ مائدہ، آیہ ۵۱.
- [۲۴۸] ترجمہ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۹۸.
- [۲۴۹] بقرہ، آیہ ۱۶۵.
- [۲۵۰] میزان الحکمہ، محمد محمدی ری شہری، ج ۱، حدیث ۳۱۹۷.
- [۲۵۱] ترجمہ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۱۳.
- [۲۵۲] میزان الحکمہ، ج ۱، حدیث ۳۱۹۸.
- [۲۵۳] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۹۸.
- [۲۵۴] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۴.
- [۲۵۵] وسائل الشیعہ، ج ۲۰، ص ۲۱.
- [۲۵۶] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.
- [۲۵۷] بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۷.
- [۲۵۸] وسائل الشیعہ، ج ۱۷، ص ۱۴۸.
- [۲۵۹] مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۳۳.
- [۲۶۰] کافی، ج ۲، ص ۳۰۷.
- [۲۶۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۹۶.
- [۲۶۲] مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۶.

- [۲۶۳] وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۸۲.
- [۲۶۴] اعلام الدین، ص ۴۱۷.
- [۲۶۵] بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۴.
- [۲۶۶] الخصال، شیخ صدوق، ص ۱۴.
- [۲۶۷] کافی، ج ۵، ص ۱۳۳.
- [۲۶۸] وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۸۲.
- [۲۶۹] همان، ج ۱۲، ص ۲۴۱.
- [۲۷۰] مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۵.
- [۲۷۱] من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۷۳.
- [۲۷۲] فلسفه دین، علامه جعفری، تدوین عبدالله نصری، ص ۱۲۸.
- [۲۷۳] انتظار بشر از دین، جوادی آملی، ص ۶۴.
- [۲۷۴] اسراء / ۷۰.
- [۲۷۵] همان، ص ۶۵.
- [۲۷۶] فصلت / ۵۳.
- [۲۷۷] حشر / ۱۹.
- [۲۷۸] آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۱۹۴.
- [۲۷۹] نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.
- [۲۸۰] همان.
- [۲۸۱] غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، ص ۱۹۷.
- [۲۸۲] لقمان / ۲۰.
- [۲۸۳] آل عمران / ۸۳.
- [۲۸۴] جمعه / ۱.
- [۲۸۵] نحل / ۴۹.
- [۲۸۶] فصلت / ۱۱.
- [۲۸۷] طه / ۷۸.
- [۲۸۸] ذاریات / ۴۰.
- [۲۸۹] حاقه / ۷.
- [۲۹۰] انتظار بشر از دین، جوادی آملی، ص ۷۱.
- [۲۹۱] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.
- [۲۹۲] سوره حجرات / ۱۰.
- [۲۹۳] سوره حشر / ۹.
- [۲۹۴] ممتحنه / ۸.
- [۲۹۵] نهج البلاغه، نامه ۵۳.

- [۲۹۶] بقره / ۱۹۴.
- [۲۹۷] نحل / ۱۲۶.
- [۲۹۸] اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۲.
- [۲۹۹] شمس / ۷-۸.
- [۳۰۰] حجرات / ۷.
- [۳۰۱] بقره / ۲۷۹.
- [۳۰۲] آل عمران / ۱۷۸.
- [۳۰۳] قصص / ۸۱.
- [۳۰۴] قصص / ۷۷.
- [۳۰۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹.
- [۳۰۶] پیامبر(ص) زمانی که از ترک دنیا و زهدگرایی عثمان بن مظعون و جمعی دیگر آگاه شد، مأمور به جلوگیری آنها از این کار گردید. آیه ۸۷ سوره مائده در همین خصوص نازل شده و بر اساس آن زهدگرایی و ترک همیشگی دنیا در اسلام مطرود گردیده است. (ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳۵-۲۳۶، احیاء تراث عربی، بیروت).
- [۳۰۷] انفال / ۶۰.
- [۳۰۸] برگرفته از رساله نوین امام خمینی، ترجمه بی آزار شیرازی، ص ۹۶.
- [۳۰۹] در تهیه مطالب این بخش از کتاب های دین شناسی، نبی الله ابراهیم زاده، استفاده شده است (ص ۵۳-۵۶).
- [۳۱۰] المیزان، ج ۲، ص ۱۳۰.
- [۳۱۱] اعراف / ۳۲.
- [۳۱۲] بقره / ۲۱۳.
- [۳۱۳] حدید / ۲۵.
- [۳۱۴] نساء / ۱۰۵.
- [۳۱۵] نساء / ۵۹.
- [۳۱۶] نساء / ۶۵.
- [۳۱۷] احزاب / ۶.
- [۳۱۸] مبانی فقهی، حکومت اسلامی، ج ۲، ص ۹۰.
- [۳۱۹] مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۲، ص ۲۸۴.
- [۳۲۰] فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، ج ۲، ص ۱۰۸.
- [۳۲۱] ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، امام خمینی، ص ۱۰۵، انتشارات آزادی.
- [۳۲۲] وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵، حدیث ۲۰، چاپ بیروت.
- [۳۲۳] همان مدرک، ص ۹۹.
- [۳۲۴] همان مدرک، ص ۱۰۱.
- [۳۲۵] امام باقر(ع) فرمود: این آیه پیرامون یاران حضرت مهدی (عج) است. (ر.ک: مجمع البیان، ج ۷-۸، ص ۶۶).
- [۳۲۶] انبیا / ۱۰۵.

- [۳۲۷] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.
- [۳۲۸] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.
- [۳۲۹] همان، ج ۵۱، ص ۹۵.
- [۳۳۰] ر.ک: النهایة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۰۲.
- [۳۳۱] منتخب الاثر، ص ۴۸۰.
- [۳۳۲] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۶.
- [۳۳۳] توبه / ۳۳.
- [۳۳۴] ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۴، حدیث ۳۶.
- [۳۳۵] همان، ص ۳۴۶، حدیث ۹۳.
- [۳۳۶] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.
- [۳۳۷] همان، ص ۳۵۲.
- [۳۳۸] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۴۰.
- [۳۳۹] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۱.
- [۳۴۰] منتخب الاثر، لطف الله صافی، ص ۳۱۱.
- [۳۴۱] همان، ص ۳۰۸.
- [۳۴۲] همان.
- [۳۴۳] عصر الظهور، کورانی، ص ۳۲۵.
- [۳۴۴] بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۶۸.
- [۳۴۵] نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.
- [۳۴۶] بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.
- [۳۴۷] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ۳۵۷.
- [۳۴۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.
- [۳۴۹] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ص ۲۸۳.
- [۳۵۰] معارف عاشورا (درس ها و پیام ها)، علی سعیدی شاهرودی.
- [۳۵۱] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ص ۲۸۳.
- [۳۵۲] موسوعه کلمات الحسین، ص ۲۷۰.
- [۳۵۳] رهبری در اسلام، ص ۶۹.
- [۳۵۴] کشف، آیه ۱۱۰.
- [۳۵۵] موسوعه کلمات الحسین (ع)، ص ۲۴۱.
- [۳۵۶] نساء، آیه ۵۹.
- [۳۵۷] سوره نساء آیه ۸۵.
- [۳۵۸] سوره آل عمران، آیه ۱۹.
- [۳۵۹] سوره (حشر)، آیه ۷.

- [۳۶۰] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.
- [۳۶۱] الاخبار الطوال، دینوری، ص ۲۴۶.
- [۳۶۲] تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، ص ۲۱۷.
- [۳۶۳] تاریخ طبری، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۸۲.
- [۳۶۴] تاریخ طبری، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۹۲ (اما بعد فانه لم يشاقق الله و رسوله من دعا الى الله عزوجل و عمل صالحاً و قال اننى من المسلمين).
- [۳۶۵] موسوعه کلمات الامام الحسين، ص ۴۴۵.
- [۳۶۶] وقعة الطف، ص ۱۷۰، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.
- [۳۶۷] همان.
- [۳۶۸] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۸.
- [۳۶۹] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵۱۲.
- [۳۷۰] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸.
- [۳۷۱] اعيان الشيعه، ج ۱، ص ۵۸۱.
- [۳۷۲] پیام های عاشورا، جواد محدثی، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۷ گرفته شده است.
- [۳۷۳] موسوعه الکلمات الحسين (ع)، ص ۳۲۴.
- [۳۷۴] سوره قدر، آیه ۳.
- [۳۷۵] نساء، آیه ۶۴.
- [۳۷۶] بحار، ج ۷۲، ص ۱۴۷.
- [۳۷۷] سوره حجرات، آیه ۲.
- [۳۷۸] معارف عاشورا (درسها و پیامها) علی سعیدی.
- [۳۷۹] تلخیص از کتاب: درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، شهید هاشمی نژاد، ص ۱۹۳ - ۱۹۴؛ و نیز رجوع کنید به: ارزیابی انقلاب حسین (ع)، ترجمه مهدی پیشوایی، ص ۲۵۶ - ۲۶۸.
- [۳۸۰] تلخیص و اقتباس از تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۴۶ - ۴۷ و نیز ر. ک. به: درس های عاشورا، ص ۵۷ - ۵۹.
- [۳۸۱] اقتباس از: درسی که حسین (ع) به انسانها آموخت، ص ۱۹۲.
- [۳۸۲] این کتاب حدود شصت و پنج سال قبل که مرام پوچ وهابگیری و کسروی گری سر و صدایی پیدا کرده بود، در رد آن نوشته شد.
- [۳۸۳] کشف الاسرار امام خمینی، ص ۶۲ و ...
- [۳۸۴] روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۲۰ / ۴ / ۵۸، شماره ۱۵۹۰۱.
- [۳۸۵] صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۲۰۷ - ۲۱۰.
- [۳۸۶] ر. ک: سیره پیشوایان، ص ۳۱۲ - ۳۹۸.
- [۳۸۷] تاریخ تحلیلی پیشوایان (۲)، حاج آقا علی رفیعی، ص ۱۰۸ - ۱۰۹.
- [۳۸۸] تاریخ تحلیلی پیشوایان (۲)، ص ۱۰۹ و نیز ارزیابی انقلاب حسین، ترجمه مهدی پیشوایی، ص ۳۰۵ - ۳۱۰.

[۳۸۹] ر. ک: ارزیابی انقلاب حسین، ص ۳۱۱ - ۳۱۸.

[۳۹۰] ر. ک: همان.

[۳۹۱] ر. ک: همان، ص ۳۲۷ - ۳۲۸.

[۳۹۲] ارزیابی انقلاب حسین، ص ۳۳۸ - ۳۴۰.

[۳۹۳] ارزیابی انقلاب حسین، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

[۳۹۴] بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

[۳۹۵] نقل از کتاب (زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین)، ابوالقاسم سحاب، ص ۲۲.

[۳۹۶] کشف الغمّه، علامه اربلی، ج ۲، ص ۶.

[۳۹۷] سلیم بن قیس، ص ۲۹، شرح ابن ابی الحدید، ۳ / ۱۵.

[۳۹۸] مزدوران حدیث پرداز این حدیث را در برابر سخن پیامبر ساخته اند که فرمود حسن و حسین پیشوای جوانان اهل

بهشتند، درباره این حدیث از امام جواد پرسیدند. فرمود: به خدا قسم در بهشت پیرمردی وجود ندارد بلکه همه جوانان نورسیده اند.

[۳۹۹] به روایتی این احادیث مجعول به دویست روایت می رسید.

[۴۰۰] سلیم بن قیس، ص ۲۹، شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۱۵.

[۴۰۱] ابراهیم بن محمد بن عرفه ازدی در سال ۲۴۴ هجری در واسط به دنیا آمد و صاحب تألیفاتی نیکوست.

[۴۰۲] النصائح الکافیة، ص ۷۴ و کتاب های دیگر.

[۴۰۳] پیام های عاشورا، جواد محدثی، ص ۸۲ - ۸۳.

[۴۰۴] میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۸۸.

[۴۰۵] یونس (۱۰)، آیه ۶۵.

[۴۰۶] فاطر (۳۵)، آیه ۶۵.

[۴۰۷] المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲.

[۴۰۸] مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۰۲.

[۴۰۹] منافقون (۶۳)، آیه ۸.

[۴۱۰] آل عمران (۳)، آیه ۱۳۹.

[۴۱۱] مریم (۱۹)، آیه ۸۱.

[۴۱۲] نساء (۴)، آیه ۱۳۹.

[۴۱۳] ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۱۷۸، با تصرف.

[۴۱۴] ترجمه میزان الحکمه: حدیث ۶۵۲۸.

[۴۱۵] همان، حدیث ۶۵۲۹.

[۴۱۶] مفاتیح الجنان، دعای عرفه.

[۴۱۷] میزان الحکمه، حدیث ۶۵۱۰.

[۴۱۸] میزان الحکمه حدیث ۶۵۱۷.

[۴۱۹] فلسفه اخلاق شهید مطهری، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

[۴۲۰] فلسفه اخلاق، شهید مطهری، ص ۱۵۳، به نقل از انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸.

- [۴۲۱] انساب الاشراف ۳/۱۷۱.
- [۴۲۲] ابن عساکر / ۱۶۴، مقتل خوارزمی ۱/۲۲۳ مناقب ۴/۷۲.
- [۴۲۳] همان.
- [۴۲۴] فلسفه اخلاق، ص ۱۶۰ - ۱۶۳.
- [۴۲۵] بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۴۵۳.
- [۴۲۶] شرح غررالحکم، ۵۹۰، ص ۲۹۱.
- [۴۲۷] بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۵.
- [۴۲۸] آل عمران ۳ آیه ۱۴۶.
- [۴۲۹] تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۱.
- [۴۳۰] روح البیان، ج ۸، ص ۲۵۴.
- [۴۳۱] جن ۷۲ آیه ۱۶.
- [۴۳۲] هود ۱۱ آیه ۱۱۲.
- [۴۳۳] نساء (۴) آیه ۶۵.
- [۴۳۴] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۸، باب شرک ح ۶.
- [۴۳۵] نور (۲۴) آیه ۶۲.
- [۴۳۶] نهج البلاغه خطبه ۹۷.
- [۴۳۷] بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴.
- [۴۳۸] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۷.
- [۴۳۹] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۹.
- [۴۴۰] صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۲.
- [۴۴۱] همان، ج ۹، ص ۵۷.
- [۴۴۲] نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۴۴.
- [۴۴۳] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۶.
- [۴۴۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.
- [۴۴۵] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۱.
- [۴۴۶] وقعة الطف، ص ۱۹۸.
- [۴۴۷] همان، ص ۱۹۹.
- [۴۴۸] بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۲۸.
- [۴۴۹] ینابیع المودة، ص ۴۰۶.
- [۴۵۰] بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۰.
- [۴۵۱] همان، ج ۷۷، ص ۳۷۶.
- [۴۵۲] همان، ج ۶۹، ص ۳۸۲.
- [۴۵۳] اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۴.

- [۴۵۴] شرح غررالحکم، ج ۳، ص ۳۳۳.
- [۴۵۵] میزان الحکمه، حدیث ۶۱۲۵.
- [۴۵۶] همان، حدیث ۶۱۳۱.
- [۴۵۷] میزان الحکمه، حدیث ۸۰۱.
- [۴۵۸] همان، حدیث ۷۸۹.
- [۴۵۹] نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- [۴۶۰] میزان الحکمه حدیث ۸۷۶۵.
- [۴۶۱] همان، حدیث ۸۷۶۴.
- [۴۶۲] همان، حدیث ۶۱۴۲.
- [۴۶۳] میزان الحکمه حدیث ۶۱۳۱.
- [۴۶۴] همان حدیث ۷۹۸.
- [۴۶۵] همان حدیث ۶۲۵۸.
- [۴۶۶] تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۶۱؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۹۲.
- [۴۶۷] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۱۱.
- [۴۶۸] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۱۱ (لسن).
- [۴۶۹] بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۴.
- [۴۷۰] نحل: آیه ۳۶.
- [۴۷۱] آل عمران: ۱۰۳.
- [۴۷۲] خطبه‌های جمعه، هاشمی رفسنجانی، ص ۶۰۵ - ۶۰۶.
- [۴۷۳] نهج البلاغه، ۲۱۶، عبارت نهج البلاغه (الحق أوسع الاشیاء) هست.
- [۴۷۴] کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۳۶.
- [۴۷۵] کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳۹.
- [۴۷۶] جامعه ساز قرآنی، محمد رضا حکیمی، ص ۱۲.
- [۴۷۷] جمعه: ۲.
- [۴۷۸] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۲.
- [۴۷۹] الحیاء، ج ۶، ص ۴۰۹.
- [۴۸۰] حشر: ۷.
- [۴۸۱]. بقره: ۲۵.
- [۴۸۲] نوح: ۱۰ - ۱۳.
- [۴۸۳] نوح: ۱۹ - ۲۰.
- [۴۸۴] بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷.
- [۴۸۵] الحیاء، ج ۳، ص ۲۹۵.
- [۴۸۶] غررالحکم، ص ۱۵.

- [۴۸۷] خلاصه الحیاء، محمدرضا حکیمی، ص ۳۴.
- [۴۸۸] شناخت اسلام، بهشتی - باهنر، ص ۴۳۳.
- [۴۸۹] من رأی سلطانا جائرا... (موسوعه الامام الحسین، ص ۳۶۰).
- [۴۹۰] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.
- [۴۹۱] ارشاد، شیخ مفید، (چاپ کنگره شیخ مفید)، ج ۲، ص ۳۹.
- [۴۹۲] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷، تحف العقول، ص ۲۳۹.
- [۴۹۳] ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۶۲.
- [۴۹۴] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین (ع)، در اول رجب، ص ۴۳۹.
- [۴۹۵] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸۹.
- [۴۹۶] همان، ص ۱۹۰.
- [۴۹۷] پیام های عاشورا، جواد محدثی، ص ۱۸۳.
- [۴۹۸] غررالحکم، ص ۱۵ و جامعه سازی قرآنی، محمدرضا حکیمی، ص ۱۱۳.
- [۴۹۹] بررسی تاریخ عاشورا، ابراهیم آیتی، ص ۲۳ - ۲۷.
- [۵۰۰] الحیاء ج ۶، ص ۴۶۰ به نقل از غایه المرام، سید هاشم بحرانی.
- [۵۰۱] علم اخلاق یا حکمت عملی، محمدعلی بامداد، ص ۳۹۴.
- [۵۰۲] غررالحکم، حدیث ۳۰۱.
- [۵۰۳] تحف العقول، ص ۳۱۶.
- [۵۰۴] برگرفته از فلسفه اخلاق، استاد شهید مطهری، صص ۱۹۶ - ۱۹۸.
- [۵۰۵] محجة البیضاء، ج ۱، ص ۶۸.
- [۵۰۶] برگرفته از فلسفه اخلاق، استاد شهید مطهری، صص ۱۹۶ - ۱۹۸.
- [۵۰۷] برگرفته از فلسفه اخلاق، استاد شهید مطهری، صص ۱۹۶ - ۱۹۸.
- [۵۰۸] محجة البیضاء، ج ۱، ص ۶۸.
- [۵۰۹] فهرست غرر، ص ۳۸۷، شماره ۲۹۳۵.
- [۵۱۰] بقره / ۲۶۹.
- [۵۱۱] نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۷۷.
- [۵۱۲] الجواهر السنیه، چاپ هندوستان، سال ۱۳۰۲، ص ۹۴.
- [۵۱۳] امالی سید مرتضی، ج ۲، ص ۳۲۹.
- [۵۱۴] نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۴۹.
- [۵۱۵] فهرست موضوعی غرر، ص ۳۸۷.
- [۵۱۶] فهرست موضوعی غرر، ص ۳۸۷.
- [۵۱۷] همان، ص ۲۱۲.
- [۵۱۸] همان، ص ۳۸۷.
- [۵۱۹] برگرفته از نقطه های آغاز در اخلاق عملی، آیت الله مهدوی کنی، صص ۵۴ - ۵۷.

- [۵۲۰] انسان در قرآن، شهید مطهری، ص ۳۴، با تلخیص.
- [۵۲۱] توبه، آیه ۵۲.
- [۵۲۲] وقعة الطف، ص ۱۰۷.
- [۵۲۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱.
- [۵۲۴] همان، ص ۲۸۸.
- [۵۲۵] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰.
- [۵۲۶] همان، ص ۲۹۲.
- [۵۲۷] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۵.
- [۵۲۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۳.
- [۵۲۹] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸.
- [۵۳۰] صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۶ و ۱۲ / ۸ و ۲ / ۲۰۸ و ۵ / ۵۵.
- [۵۳۱] صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۶.
- [۵۳۲] همان، ج ۷، ص ۳۱.
- [۵۳۳] کلمات قصار (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی)، ص ۵۰.
- [۵۳۴] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۱.
- [۵۳۵] پیام های عاشورا، جواد محدثی، صص ۷۵ - ۷۹.
- [۵۳۶] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۰.
- [۵۳۷] بنگرید: التذکره الحمدونیه، (تصحیح احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۶) ص ۳، ص ۴۳.
- [۵۳۸] نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- [۵۳۹] برگرفته از تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان، صص ۴۲ - ۴۳.
- [۵۴۰] جلاء العیون شبر، ج ۱، ص ۳۱۷.
- [۵۴۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۵، موسوعه کلمات امام حسین، ص ۲۰۰.
- [۵۴۲] موسوعه کلمات امام حسین، ص ۲۰۲.
- [۵۴۳] یا معاویة لا تکرهه فانہ لن یبایع ابدأ (در برخی تاریخ ها آمده است بیعت کرد).
- [۵۴۴] مدرک سابق، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ و شبیه آن بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۱.
- [۵۴۵] مدرک سابق، ص ۲۰۲ و ۲۰۳ و شبیه آن بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۶۱.
- [۵۴۶] ارشاد، شیخ مفید، ج ۳، ص ۳۲.
- [۵۴۷] جلاء العیون شبر، ج ۲، ص ۳۲، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۱.
- [۵۴۸] برگرفته از سیمای امام حسین (ع)، علی اکبر بابازاده، صص ۴۴ - ۴۷.
- [۵۴۹] ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۵.
- [۵۵۰] وقعة الطف، ص ۱۵۷.
- [۵۵۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵، وقعة الطف، ص ۱۶۸.
- [۵۵۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۵.

- [۵۵۳] همان، ص ۶۰۷، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰.
- [۵۵۴] برگرفته از پیامهای عاشورا، جواد محدثی، صص ۲۰۱-۲۰۳.
- [۵۵۵] مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۳۶.
- [۵۵۶] همان، ص ۳۰۴.
- [۵۵۷] مستدرک: ۱۰ / ۳۲۱ باب ۵۰ از مزارح ۷، مجمع البحرین: ۵ / ۴۶۱ (ماده کربل)، مقتل مقرر / ۲۳۵، وقایع الأيام / ۱۵۴.
- [۵۵۸] مستدرک: ۱۰ / ۳۲۱ ح ۶، مقتل مقرر / ۲۳۵، وقایع الأيام / ۱۵۵.
- [۵۵۹] معالی السبطين: ۱ / ۱۷۵.
- [۵۶۰] عوام و خواص از دیدگاه امام، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه.
- [۵۶۱] بیانات مقام معظم رهبری در ۲۰ / ۳ / ۷۵ در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص).
- [۵۶۲] رسالت خواص سیداحمد خاتمی ص ۲۶-۲۷.
- [۵۶۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.
- [۵۶۴] جاذبه و دافعه امام علی (ع)، شهید مرتضی مطهری، ص ۱۵۲.
- [۵۶۵] میرزای شیرازی، آقا بزرگ تهرانی، ص ۲۵۷.
- [۵۶۶] صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۱۲۶.
- [۵۶۷] همان، ج ۹، ص ۱۱۹.
- [۵۶۸] صحیفه نور، ج ۸، ص ۲۷.
- [۵۶۹] آل عمران (۳) ۱۸۷.
- [۵۷۰] طه (۲۰)، ۷۰.
- [۵۷۱] طه، ۲۰، ۷۱.
- [۵۷۲] ر.ک صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۷.
- [۵۷۳] ر.ک، همان، ج ۱۸، ۳۰-۳۱.
- [۵۷۴] مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، عبدالعلی باقی، صص ۳۵-۳۶ با تصرف و تلخیص.
- [۵۷۵] کوثر، ج ۱، ص ۳۱۱.
- [۵۷۶] طه (۲۰)، ۷۱-۷۲.
- [۵۷۷] صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۲۸.
- [۵۷۸] همان، ج ۳، ص ۵۱۳.
- [۵۷۹] همان، ج ۱۸، ص ۳۱۴.
- [۵۸۰] همان، ج ۱۴، ص ۵۲۴.
- [۵۸۱] آل عمران، ۱۴۶.
- [۵۸۲] انعام، آیه ۳۴.
- [۵۸۳] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۴۶.
- [۵۸۴] همان، ج ۱۳، ص ۱۷۵.
- [۵۸۵] صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۷۵.

- [۵۸۶] همان، ج ۱۸، ص ۲۷۵.
- [۵۸۷] گزیده اخبار، ص ۱۵.
- [۵۸۸] کافی، ج ۱، ص ۲۷.
- [۵۸۹] نور، ج ۲، ص ۲۰۸.
- [۵۹۰] صحیفه امام، ج ۶، ص ۲۲۹.
- [۵۹۱] روزنامه اطلاعات، ۲۶ / ۶ / ۷۹، ص ۱۲.
- [۵۹۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.
- [۵۹۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۶.
- [۵۹۴] صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۵۵.
- [۵۹۵] اختصاص شیخ مفید، ص ۲۴۵.
- [۵۹۶] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۲.
- [۵۹۷] صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۵.
- [۵۹۸] خصال، صدوق، ص ۳۷.
- [۵۹۹] میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۵۵.
- [۶۰۰] انفال / ۶۰ - ۶۶.
- [۶۰۱] کافی، ج ۲، ص ۳۱۵.
- [۶۰۲] کافی، ج ۲، ص ۳۱۵.
- [۶۰۳] صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۹۱.
- [۶۰۴] صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۰۱.
- [۶۰۵] - حجرات، آیه ۶.
- [۶۰۶] صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۰.
- [۶۰۷] کافی، ج ۲، ص ۳۹۷.
- [۶۰۸] جاثیه، آیه ۲۳.
- [۶۰۹] بقره، آیه ۲۴۶.
- [۶۱۰] تفسیر موضوعی، ج ۷، ص ۴۳۲.
- [۶۱۱] بحار، ج ۷۱، ص ۲۳۷.
- [۶۱۲] صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۷.
- [۶۱۳] نور، ج ۱۵، ص ۴۶.
- [۶۱۴] گزیده اخبار، ص ۱۲.
- [۶۱۵] غرر الحکم، ج ۴، ص ۱۸۵.
- [۶۱۶] نهج البلاغه، حکم قصار، ۲۰۶.
- [۶۱۷] در تهیه این مقاله از کتاب‌های عوام و خواص از دیدگاه امام خمینی (پژوهشکده تحقیقات اسلامی) و رسالت خواص، سید احمد خاتمی استفاده شده است.

- [۶۱۸] مفردات راغب اصفهانی، واژه عبر.
- [۶۱۹] شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۶۸.
- [۶۲۰] احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.
- [۶۲۱] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳، قاهره.
- [۶۲۲] عنکبوت (۲۹)، آیه ۵۷.
- [۶۲۳] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۱۴، ص ۱۷۰.
- [۶۲۴] یوسف / ۱۰۹، حج / ۴۶، روم / ۹، فاطر / ۴۴، غافر / ۲۱ و ۸۲ آل عمران / ۱۳۷ - انعام / ۱۱، نحل / ۳۶، نمل / ۶۹، عنکبوت / ۲۰، روم / ۴۲.
- [۶۲۵] روم / ۹.
- [۶۲۶] انعام / ۱۱.
- [۶۲۷] حشر / ۲.
- [۶۲۸] یوسف / ۱۱۱.
- [۶۲۹] فهرست غرر، ص ۲۲۹.
- [۶۳۰] فهرست غرر، ص ۲۳۱.
- [۶۳۱] فهرست غرر، ص ۲۲۹.
- [۶۳۲] نهج البلاغه، نامه / ۳۱.
- [۶۳۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.
- [۶۳۴] بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۴.
- [۶۳۵] همان.
- [۶۳۶] مائده، آیه ۳۲.
- [۶۳۷] مقام معظم رهبری، خطبه اول نماز جمعه ۱۸ / ۲ / ۷۷.
- [۶۳۸] الغدير، ج ۸، ص ۱۰۱.
- [۶۳۹] همان، ص ۱۲۳.
- [۶۴۰] الغدير، ج ۸، ص ۱۲۶.
- [۶۴۱] همان، ج ۱۰، ص ۱۹۱.
- [۶۴۲] همان، ص ۱۹۶ - ۱۹۶.
- [۶۴۳] همان، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.
- [۶۴۴] الغدير، ج ۱۰، ص ۲۰۱.
- [۶۴۵] همان، ج ۸، ص ۱۳۲.
- [۶۴۶] همان، ص ۲۳۶ - ۲۳۷.
- [۶۴۷] الغدير، ج ۱۰، ص ۱۹۷ - ۱۸۰.
- [۶۴۸] همان، ص ۱۳۸.
- [۶۴۹] همان، ج ۶، ص ۲۱۳.

- [۶۵۰] همان، ص ۲۸۲.
- [۶۵۱] الغدير، ج ۶، ص ۲۸۲.
- [۶۵۲] همان، ص ۲۹۴.
- [۶۵۳] همان، ج ۸، ص ۲۴۳.
- [۶۵۴] همان، ج ۹، ص ۳۱.
- [۶۵۵] الغدير، ج ۹، ص ۶۱.
- [۶۵۶] بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۶.
- [۶۵۷] لهوف، ص ۱۷۲.
- [۶۵۸] همان، ص ۱۷۴.
- [۶۵۹] لهوف، ص ۱۷۶.
- [۶۶۰] مقتل، ابومخنف، ص ۲۲۷ (پاورقی).
- [۶۶۱] بحار الانوار، ۳۳۹، ص ۱۶۹ - ۱۷۰.
- [۶۶۲] بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۶۵.
- [۶۶۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.
- [۶۶۴] لهوف، ص ۲۰۲.
- [۶۶۵] تاريخ طبري، ج ۵، ص ۴۳۳.
- [۶۶۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴ - ۳۳۵.
- [۶۶۷] تاريخ طبري، ج ۵، ص ۴۰۸.
- [۶۶۸] لهوف، ص ۱۹۶.
- [۶۶۹] لهوف، ص ۱۷۱.
- [۶۷۰] مقتل، ابومخنف، ص ۱۹۵.
- [۶۷۱] ر.ك. مائده (۵)، آيه ۳.
- [۶۷۲] ميزان الحكمة، ري شهري، ج ۱، ص ۳۸۱.
- [۶۷۳] وقعته الطف، ابومخنف، ص ۱۰۷.
- [۶۷۴] لهوف، ص ۱۳۸.
- [۶۷۵] مقتل، مقرم، ص ۲۳۶.
- [۶۷۶] آل عمران (۳)، آيه ۱۱۰.
- [۶۷۷] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۵.
- [۶۷۸] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۲.
- [۶۷۹] لهوف، ص ۱۰۹.
- [۶۸۰] مقتل، ابومخنف، ص ۹۴ - ۹۵.
- [۶۸۱] شوری (۴۲)، آيه ۲۳.
- [۶۸۲] احزاب (۳۳)، آيه ۳۳.

- [۶۸۳] لهوف، ص ۲۱۱ - ۲۱۳، با اندکی تغییر.
- [۶۸۴] مریم (۱۹)، آیه ۵۹.
- [۶۸۵] محمد باقر صدر، همان، ص ۱۷۱ و ۱۶۲.
- [۶۸۶] (ولایت و زعامت)، محمد حسین طباطبایی، (مندرج در: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت)، ص ۹۹ و المیزان، ج ۴، ص ۱۲۴.
- [۶۸۷] روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۴ / ۳ / ۱۳۷۸.
- [۶۸۸] (حاکمیت خداوندی)، محمد تقی جعفری، (مندرج در: حکومت از دیدگاه مذاهب اسلامی، دهمین کنفرانس وحدت اسلامی، تهران، ۱۳۷۷) و همان، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۳۱۴.
- [۶۸۹] ر.ک: محقق نائینی، تنبیه الأمه و تنزیه المله، ص ۵۲، ۵۶ و ۸۰.
- [۶۹۰] نهج البلاغه، خ ۱۳۷، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۱۲.
- [۶۹۱] همان، خ ۱۵۱، شرح محمد عبده، ص ۲۴۳.
- [۶۹۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۲۹.
- [۶۹۳] الاسلام يقود الحياه، ص ۱۷۱.
- [۶۹۴] مستدرک نهج البلاغه، باب ۲، ص ۳۰.
- [۶۹۵] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۶.
- [۶۹۶] جعفر سبحانی، همان، ص ۱۹۲.
- [۶۹۷] بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۸.
- [۶۹۸] وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵.
- [۶۹۹] حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۰۷.
- [۷۰۰] پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۶۶.
- [۷۰۱] صورت مشروح مذاکرات قانون اساسی، اول، ج ۲، ص ۱۵۸، جلسه ۴۳.
- [۷۰۲] بحار، ج ۲، ص ۲۵۲.
- [۷۰۳] وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۸۱.
- [۷۰۴] مبانی حکومت اسلامی، جعفر سبحانی، ترجمه داود الهامی، ص ۱۸۷.
- [۷۰۵] (ولایت و زعامت)، محمد حسین طباطبایی، (مندرج در: بحثی پیرامون مرجعیت و روحانیت، ص ۸۱ - ۸۲).
- [۷۰۶] ر.ک: تفسیر تبیان، ج ۸، ص ۲۷۳.
- [۷۰۷] مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.
- [۷۰۸] المیزان، ج ۴، ص ۲۲.
- [۷۰۹] مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۷۹.
- [۷۱۰] صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۵۶.
- [۷۱۱] الاسلام يقود الحياه، ص ۱۶۲.
- [۷۱۲] مجله حکومت اسلامی، سال ششم، شماره ۲، ص ۱۱۰.
- [۷۱۳] همان، ص ۱۱۵.

- [۷۱۴] النهایه، ص ۲۹۹.
- [۷۱۵] سیره ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، ج ۲، ص ۱۱۵.
- [۷۱۶] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۳.
- [۷۱۷] روزنامه اطلاعات، ۷ / ۵ / ۷۷.
- [۷۱۸] پیام امام خمینی (ره) به زائران بیت الله الحرام ۲۱ / ۶ / ۵۹.
- [۷۱۹] کتاب وحدت، ص ۳۶۸؛ سخنرانی امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۰ / ۱ / ۵۹.
- [۷۲۰] امالی صدوق، ص ۲۹۷.
- [۷۲۱] همبستگی مذاهب اسلامی ص ۹۳، دارالتقريب، ترجمه بی آزار شیرازی - تهران ۱۳۷۵.
- [۷۲۲] مشعل اتحاد، ص ۱۵۴.
- [۷۲۳] نقش سید جمال الدین در بیداری مشرق زمین، محمد محیط طباطبایی، ص ۱۰۸.
- [۷۲۴] تفسیر المنار، ج ۴، ص ۲۶.
- [۷۲۵] کتاب وحدت، وزارت ارشاد اسلامی، ص ۱۹ (پیام امام خمینی (ره) به مناسبت مراسم حج، ۱۵ / ۶ / ۶۰).
- [۷۲۶] همان، ص ۳۸۴.
- [۷۲۷] مشعل اتحاد، ص ۱۱۹.
- [۷۲۸] روزنامه ایران ۲ / ۴ / ۷۷.
- [۷۲۹] سیری در مبانی فکری - فلسفی تمدن و فرهنگ غرب، میهن عرب، شماره ۶.
- [۷۳۰] پست مدرنیسم یعنی چه، رضا دلاوری، فصلنامه حوزه دانشگاه، شماره ۶. www.huwzah.net.
- [۷۳۱] نگاهی به سیر تفکر فلسفی، www.hazwah.net/per/k/Amozeshi/amo-1-400.htm.
- [۷۳۲] مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، www.hazwah.net/per/k/Amozeshi/amo-1-400.htm.
- [۷۳۳] جایگاه مردم و مفهوم جمهوری در گفتمان سیاسی غرب و اسلام، غلامحسین مقیمی، نشریه روز، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۸۰، ص ۵۳ - ۵۴.
- [۷۳۴] پرسشها و پاسخها، مصباح یزدی، قم: مؤسسه آموزشی و پرورشی امام خمینی، ۱۳۷۷، ۴۰.
- [۷۳۵] همان.
- [۷۳۶] www.neda.net/Keyhan
- [۷۳۷] www.resaneh.com/persian/mazhabi/salari-mardom-e
- [۷۳۸] پرسشها و پاسخها، پیشین، ص ۴۸.
- [۷۳۹] قانون اساسی جمهوری اسلامی، پیشین، ص ۶۴.
- [۷۴۰] همان.
- [۷۴۱] یاسر مرادی، جایگاه مردم در حکومت اسلامی به استناد اندیشه های امام خمینی. www.isa.ac.ir/publication
- [۷۴۲] پرسش ها و پاسخ ها، محمدتقی مصباح یزدی، ص ۱۳ - ۱۶.
- [۷۴۳] بی نا، دلایل اصلی وجود ولایت فقیه، www.nahad.net/a_q/questionsDetail.asp
- [۷۴۴] همان.

[۷۴۵] همان.

[۷۴۶] همان.

[۷۴۷] دلایل اصلی وجود ولایت فقیه، پیشین.

[۷۴۸] بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۷.

[۷۴۹] دلایل اصلی وجود ولایت فقیه، پیشین.

[۷۵۰] صحیفه نور ج ۱۵، ص ۱۴.

[۷۵۱] کیهان، ۳ / ۱۲ / ۷۹.

[۷۵۲] همان.

[۷۵۳] .salari marddom /mazhabi/qersian/ com.vesneh – e.WWW.

[۷۵۴] همان.

[۷۵۵] قانون اساسی جمهوری اسلامی پیشین، ص ۶۱.

[۷۵۶] همان، ص ۶۴.

[۷۵۷] همان، ص ۶۴.

[۷۵۸] همان، ص ۶۵.

[۷۵۹] همان، ص ۶۷.

[۷۶۰] همان.

[۷۶۱] همان، ص ۶۸.

[۷۶۲] مردم سالاری دینی و توسعه پایدار، محمد خاتمی، ۱۳۸۰.

[۷۶۳] علی اکبر ذاکری، سیمای کارگزاران در نهج البلاغه، ج ۱.

[۷۶۴] نهج البلاغه، نامه ۵۳.

[۷۶۵] همان.

[۷۶۶] همان.

[۷۶۷] رعد، آیه ۱۷.

[۷۶۸] نهج البلاغه، نامه ۵۳.

[۷۶۹] همان.

[۷۷۰] پیشنهاد یکی از خوانندگان کیهان به نام عبدالکریم پیراسته فر، کیهان، ۱۲ / ۶ / ۸۱، ص ۲.

[۷۷۱] (پیام مدیریت)، صدیقه صائمان، همشهری، ۱۹ / ۵ / ۷۹، ص گزارش.

[۷۷۲] آیه (۱۰۴) سوره آل عمران.

[۷۷۳] ۵۵ سوره نور.

[۷۷۴] حج (۱۴۱).

[۷۷۵] مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۶۷.

[۷۷۶] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۹، أبواب حدّ المسکر، باب ۱۳، حدیث ۱.

[۷۷۷] وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۲۸۷، أبواب الأشربة المحرمة، باب ۲۷، حدیث ۲.

- [۷۷۸] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۸، أبواب حدّ المسکر، باب ۱۱، حدیث ۱۳.
- [۷۷۹] مبانی تکمله المنهاج، ج ۱، ص ۲۷۲.
- [۷۸۰] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۷۱، أبواب حدّ المسکر، باب ۶، حدیث ۱.
- [۷۸۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۷، باب ۳۰ از ابواب التجاره، حدیث ۱.
- [۷۸۲] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۱۶، باب ۲۹ از ابواب آداب التجاره، حدیث ۱.
- [۷۸۳] ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۴؛ به نقل از سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۸۹، باب ۷۲ از ابواب بیوع، حدیث ۱۳۲۹.
- [۷۸۴] ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۴؛ به نقل از سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۸۹، باب ۷۲ از ابواب بیوع، حدیث ۱۳۲۹.
- [۷۸۵] همان مدرک، حدیث ۹۹۶۹.
- [۷۸۶] نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۳۸ صبحی صالح.
- [۷۸۷] ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۶؛ به نقل از دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۶، کتاب بیوع، فصل ۶.
- [۷۸۸] وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۳۲، باب ۹ از ابواب اطعمه محرمه، حدیث ۳.
- [۷۸۹] همان مدرک، ص ۵۷۸، باب ۴ از ابواب بقیة الحدود، حدیث ۱.
- [۷۹۰] همان مدرک، ج ۱۲، ص ۲۸۳، باب ۲ از ابواب آداب التجاره، حدیث ۱.
- [۷۹۱] ولایة الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۸؛ به نقل از الغارات، ج ۱، ص ۱۱۰.
- [۷۹۲] همان مدرک، به نقل از دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۳۸، کتاب آداب القضاء، حدیث ۱۹۱۳.
- [۷۹۳] نهج البلاغه، فیض، ص ۶۸۶ - ۶۸۷.
- [۷۹۴] همان، ص ۹۹۹.
- [۷۹۵] ابو جعفر محمد بن جریر طبری: تاریخ الرّسل و الملوک، ترجمه ابوعلی بلعمی، ج ۷، ص ۲۰۰.
- [۷۹۶] شیخ محمد حسین نائینی: تنبیه الامّه و تنزیه المله (با توضیحات آیت الله طالقانی)، پانویس ص ۱۶.
- [۷۹۷] اکثر مطبوعات مشهور جهان در دست صهیونیست ها و مستکبران است، از این رو در صورتی که دولت ها مطابق میل آنها عمل کنند، از انتقادهای تند و واقعی پرهیز می کنند، مطبوعات و رسانه های دیگر نیز در عین آزادی عمل در انزوا قرار داشته و فریادشان بجایی نمی رسد.
- [۷۹۸] وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۹۴. ترجمه حدیث چنین است: باید امر به معروف و نهی از منکر در میان شما برقرار باشد که اگر نباشد بدهای شما بر شما مسلط می شوند، آن گاه نیکان شما دعا می کنند و از خدا می خواهند پس دعای آنها مستجاب نمی شود.
- [۷۹۹] عنصر امر به معروف و نهی از منکر در نهضت امام حسین علیه السلام، شهید مطهری، ص ۲۴.
- [۸۰۰] و اما حقّی علیکم... والنصیحة فی المشهد والمغیب (نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۴).
- [۸۰۱] من مشی الی سلطان جائر فأمره بتقوی الله و وعظه و خوفه کان له مثل اجر الثقلین من الجن و الانس و امثل اجورهم (مستدرک الوسائل، نوری، ج ۲، ص ۲۵۸).
- [۸۰۲] عن رسول الله (ص): لقد شهدت فی دار عبدالله بن جذعان حلفا ما احب انی لی به حمرالنعم و لو ادعی به فی الاسلام لاجبت (هادی دوست محمدی: مسئولیت و نظارت مردم در حکومت اسلامی. دفتر مجله مکتب اسلام ۱۳۵۹، ص ۱۷۹ و دکتر آیتی: تاریخ اسلام، ص ۶۷).
- [۸۰۳] تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان... (مائده ۲).

- [۸۰۴] تحریر الوسيله امام خمینی، ص ۳۹۸.
- [۸۰۵] شهاب الاخبار، با ترجمه فارسی، ص ۱۹۰.
- [۸۰۶] تفسیر المنار ذیل آیه ۱۰۴ - آل عمران.
- [۸۰۷] یکی از راههای به دست آوردن بینش اسلامی، آشنائی با سیره و روش زندگانی رسول اکرم (ص) و پیشوایان معصوم (ع) می باشد، و لذا بر هر مسلمانی لازم است، به خوبی به تاریخ و دقایق و ریزه کاری های زندگی آنان توجه نمایند و با معیار قرآن و عترت، بنیان زندگی خویش را استحکام بخشد.
- [۸۰۸] منتهی الارب.
- [۸۰۹] لغت نامه دهخدا.
- [۸۱۰] فرهنگ معین.
- [۸۱۱] براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب، پل ادوارد، ترجمه جمالی نسب و محمد رضایی، ص ۷۶ - ۷۵.
- [۸۱۲] مقدمه روانشناسی، شریعتمداری، ص ۱۴۹.
- [۸۱۳] سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی، ج ۱، ص ۲۱۴.
- [۸۱۴] نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۵۷.
- [۸۱۵] جائیه، آیات ۶ - ۳.
- [۸۱۶] بقره، آیه ۲۲۹.
- [۸۱۷] نمل، آیات ۲۰ - ۲۱.
- [۸۱۸] نور، آیه ۶۲.
- [۸۱۹] صف، آیه ۴.
- [۸۲۰] بقره، آیه ۱۸۳.
- [۸۲۱] بقره، آیه ۱۸۷.
- [۸۲۲] اسراء، آیه ۷۸.
- [۸۲۳] تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۲۳.
- [۸۲۴] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۰.
- [۸۲۵] همان، خطبه ۱۶۵.
- [۸۲۶] همان، خطبه ۱۸۵؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۸۳.
- [۸۲۷] نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۷.
- [۸۲۸] نهج البلاغه، آشتیانی، امامی، نامه ۵۳، ج ۳، ص ۱۶۵.
- [۸۲۹] تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، ص ۶۵۷.
- [۸۳۰] احزاب (۳۳)، آیه ۲۱.
- [۸۳۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.
- [۸۳۲] مکارم الاخلاق، ص ۳۹.
- [۸۳۳] همان، ص ۳۳.
- [۸۳۴] همان، ص ۳۴.

- [۸۳۵] محجة البيضاء، ج ۳، ص ۸.
- [۸۳۶] همان، ج ۱، ص ۳۵۰.
- [۸۳۷] بحار، ج ۴۳، ص ۹۰.
- [۸۳۸] میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۹۶.
- [۸۳۹] رمز پیروزی مردان بزرگ، جعفر سبحانی، ص ۱۸۶.
- [۸۴۰] نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶.
- [۸۴۱] همان، خطبه ۱۵۸.
- [۸۴۲] انفال، آیه ۴۶: با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.
- [۸۴۳] غرر، ج ۱، ص ۳۰۷.
- [۸۴۴] همان، ج ۱، ص ۲۷۰.
- [۸۴۵] همان، ج ۳، ص ۱۰۴.
- [۸۴۶] همان، ج ۳، ص ۱۰۳.
- [۸۴۷] همان، ج ۴، ص ۱۲۳.
- [۸۴۸] همان، ج ۱، ص ۱۵۰.
- [۸۴۹] همان، ج ۲، ص ۳۰.
- [۸۵۰] غرر، ج ۴، ص ۳۶۴.
- [۸۵۱] خطبه ۲۱۶.
- [۸۵۲] غرر، ج ۱، ص ۱۹۸.
- [۸۵۳] همان، ج ۳، ص ۳۸۵.
- [۸۵۴] همان، ج ۶، ص ۱۷۶.
- [۸۵۵] همان، ج ۶، ص ۱۷۹.
- [۸۵۶] همان، ج ۶، ص ۱۸۴.
- [۸۵۷] همان، ج ۶، ص ۱۸۵.
- [۸۵۸] غرر، ج ۳، ص ۲۲۹.
- [۸۵۹] نساء، آیه ۵۸؛ خداوند به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آن رد کنید و چون میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.
- [۸۶۰] نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۲۵۲.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۴۵۲۳۵)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۰۰۰
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید.»

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال،
خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد.»

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

